۷۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

شماره ثبت کتاب ۵۱۱۸۴

کتاب سئوال و جواب حاج سید محمد باقر

مؤلف

مترجم

موضوع

کتابخانه مجلس شورای اسلامی ۲ ۶۷۳

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۱۳۰

هو الله تعالی شانه

*بعهد دولت شاه جوان بخت * که بر سپهر و جوان حکمش روانست * سکندر حشمتی دارا شکوهی *
*که خاقانش کمینه پاسبان است * شهنشاهی که گاه بخشش و جود * بفرهادار کفش در باو کانست *
*شرار دوزخ از قهرش دلیلست * نسیم جنت از لطفش نشانست * دمش گاه تکلم روح بخش است *
*کفش گاه تکرم زرفشان است * هم اندر معرفت بوزرجمهراست * هم اندر معدلت نوشیروانست *
*دل او کنج دانش را دفین است * کف او رزق مردم را ضمان است * هو السلطان الاعظم و الخاقان
الاعدل الاکرم ملک ملوک العالم غوث الدنیا و الدین غیاث الاسلام و المسلمین اجل الملوک و السلاطین
قهرمان الماء و الطین مالک الممالک بالارث و الاستحقاق ناصر احکام الشریعة فی الاطراف و الافاق
ظل الله الممدود علی الارض و فضله المورود فیها بالطول و العرض المجاهد فی سبیل الله و الغازی
لدین الله کامل نسخه دار الطباعه وجود و جامع صحیفه اطوار موجود * ظل یزدان و شهنشاه شهنشاه نژاد
*که ندارد دو جهان پیش کفش مقداری * انکه حفظش زپی دفع حوادث هردم * کرد معموره
اسلام کشد بواری * السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان * شاه زمانه
*تجملی شاه کافتاب * در پیش رای انورش از ذره کمتراست * و ابام حکم رانی نواب مستطاب
فلک جناب مالک رقاب جوزا رکاب فروزنده اختر برج شوکت و شهریاری و رخشنده کوهر
درج ابهت و کامکاری نمره شجره سلطنت و تاج داری شکوفه نهال خلافت و جهانداری

شاه زاده اعظم سیف الدوله سلطان محمد میرزا دام اجلاله که شهر اصفهان بیت الشرف دولت و
حکمرانی ان مهر سپهر سلطنتست از نیروی سطوتش صعوه باشاهین هم اشیان و از یمن عدالتش ساحت
اصفهان رشک گلستان جنان امید که تا اشهب گردون در میدان سپهر در خرام است سپهرش
رام و جهانش بکام باد که اکثر صنایع بدیعه و اثار غریبه بلاد بعیده و قریبه از یمن طالع پادشاه
عالمگیر در مملکت ایران شایع بود مگر صنعة طبع و تمثیل که در عقدهٔ تعویق مانده بود
بحمد الله که انهم بحکم محکم سلطانی و سعی و التفات نواب جلالت و نالت دستگاه مقرب الحضرة الخاقان
منوچهرخان زید اجلاله بتعلیم و اموزگاری جناب استادی میرزا زین العابدین تبریزی که در
مروسهٔ ایران مبدع این فن است بسعی و دستریج اقل خلق الله عبد الرزاق اصفهانی کتبی که اکثر
مردم از ان منتفع گردند مطبوع امد امید که در نظار ارباب دانش مطبوع اید از جمله این کتاب سوال
و جواب که مشتمل بر چند کتابست که بر ورد هور اغلب از مردمان از بلاد نزدیک و دور از سرکار
جناب شیخ الالقاب حقایق و معارف انتساب شریعت و هدایت مآب حاوی الفروع و الاصول جامع
المعقول و المنقول فخر الفقهاء و المجتهدین معین الاسلام و المسلمین المولی الاعظم و المقتدی الافخم و
مطاع العرب و العجم المشتهر اسمه فی جمیع اقطار العالم شمس الفلک السیادة و النجابة و الفخامة و الجلالة
و الشرافة و بدر السماء العلم الفضیلة و الاجتهاد و الفقاهة اعلم العلماء افضل الفضلاء مجتهد العصر
وحید الزمان کهف الحاج الحاج السید محمد باقر اطال الله بقائه سوال نموده اند و ان جناب جواب هر یکرا
بیان فرموده اند مطبوع میشود امید که مسایل انها
معمول به جمیع مردمان گردیده که ماجور و
مثاب باشند بالنبی و اله الامجاد فی شهر
صفر المظفر ختم بالخیر و الظفر

۱۲۴۷

المقدمة في الاصول

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

سوال هركاه شخصى تقليد مجتهد برا زمجتهد بن زاد الله امثالهم نمايد درحال حياة ان مجتهد يا بعد ازممات او جايزاست ازبراى ان شخص تقليد او وعمل بقول او يا نه **جواب** اظهر اينست كه عدول لازم است و بقاى بر تقليد مجتهد بعد ازممات او جايز نيست * وهذا هو المفتى به لاعيان مشايخنا العظام منهم المولى الاعظم الاجل الاكرم والاستاد الاكمل الافخم المحى لشريعة المحمد به غب ما كان ينطمس مولانا الاقا محمد باقر ومنهم سيدنا الاجل الاكمل قدوة ارباب التحقيق واسوتا هالى التدقيق الذى يعجز العبارة عن تحديد وصفه وتقصر القراطيس الطوبله عن تحمل مدحه سيد المحققين سيدنا السيد محمد مهدى ومنهم المحى لطريقة المجتهدين والمقوم للقواعد المهدمة لاستنباط احكام الدين المبين مولانا العلى العالى سيدنا الامير السيد عليا اعلى الله تعم مقامهم ورفع قدرهم وحشرهم مع سادات السادات فى درجتهم لنا على انتفاء الجواز انتفاء مايصح التعويل عليه فى الجواز اذ غاية مايتصور الاستدلال به امران احدهما الاستصحاب والثانى بالعسر والحرج وكلاهما مخدوش اما الاول فمن وجهين احدهما ان الاستصحاب انما يتمسك به فيما يتمسك فيه اذا كان ذلك الشيء ثابتا بلا بشرط واما اذا كان ثبوته بشرط شيء او بشرط لا فلا كما لايخفى وجهه على الفطن ومانحن فيه ليس من الاول لوضوح مخالفة اصل التقليد للاصل والاقتصار فيما خالف الاصل على القدر المتيقن لازم وهو حال حياة المجتهد دون غيره فعلى هذا يكون الشرط فى جواز العمل بقول المفتى فى حياته والظاهر من شيخنا الشهيد الثانى دعوى اطباق الاصحاب عليه قال فى ذلك وقد صرح الاصحاب فى هذا الباب من كتبهم المختصرة والمطولة وفى غيره باشتراط حياة المجتهد فى جواز العمل بقوله انتهى عين عبارته وقال المحقق الثانى فى تعليقاته على الشرايع متى عرض للفقيه العدل فسق العياذ بالله او جنون اوطعن فى السن كثيرا بحيث اختل فهمه امتنع تقليده لوجود المانع ولوكان قد قلده مقلد قبل ذلك بطل حكم تقليده انتهى عين عبارته ولاشبهة فى اقتضائه بالمعنوى البطلان فيما نحن فيه كما لايخفى والثانى بعد الاغماض عما ذكر نقول ان من شرايط الاستصحاب

بقاء الموضوع وهو هنا غير متحقق لوضوح ان الثابت فى حق المكلف حال حيوة المجتهد وجوب العمل بقوله ويمكن دعوى القطع بعدم بقاء الوجوب وجواز الرجوع الى الحى وانما الكلام فى جواز البقاء وعدمه واما الوجوب فالظاهر انه قطعى الفساد وزوال الوجوب مستلزم لزوال الجواز كما هو محقق فى الاصول واما الثانى فلوضوح السهولة فى الرجوع الى كتاب المجتهد الحى بالاضافة الى كثير من الاشخاص وامكان السوال منهم فى ايام متعددة بالاضافة الى غيرهم والحاصل انه ليس المسائل باسرها مما اختلف فيها لتطابق كثير من الاراء فى كثير من المسائل المختلفه ليست على حد يكون فى التعلم والاطلاع عليها عسر لايمكن تحمله عادة وعلى فرض التسليم بالاضافة الى بعض الاشخاص تبقى الكلام فى غيرهم هذا كله اذا تمكن الرجوع الى المجتهد الحى واما مع عدم امكانه فلاينبغى فى جواز البقاء على العمل بقول ذلك المجتهد اللهم عجل فرج وليك والحل عيوننا بتراب نعاله بحق سيدنا وسيد الكونين والملجا فى العالمين نور چشما چونكه خواهش فرموده بودند كه اشاره بمستند شده باشد باشتغال متكثره فى غاية الكثرة در كمال استعجال قلمى كردند **س** چه ميفرمايند در اين مسئله شرعيه كه هركاه شخصى تقليد مجتهدى كرده باشد بعد ازممات تقليد ان مجتهد ميتواند كرد يا نه و فرق درميان تعسر و تيسر بقول مجتهد حى هست يا نه و تعسر بفهم كتاب وى يا تعسر برسيدن خدمت مجتهد حى تكليف چه چيز است و تقليد از كدام يك از مجتهدين بايد كرد وعمل برساله مرحوم اقاسيد على رادر همه مسائل باخود قرار داده بودم اما بعضى از انها مفهوم نشد **ج** ظاهر در نظر حقير عدم جواز بقاء ان تقليد است بلكه لازم است عدول نمايد مكر در صورتيكه متعذر باشد اخذ از مجتهد حى در ان وقت تا وقت تمكن اخذ از مجتهد بمقتضاى ان تقليد عمل ميتواند نمود با تمكن اخذ مسايل از مجتهد حى عمل بكتاب مجتهد ميت جايز نيست اگرچه در حال حيات ان مجتهد تقليد او رانموده باشد بلكه لازم است با امكان رجوع بمجتهد حى نمايد در امور دين خود بايكتاب مجتهد و در صورت تعسر فهم از كتاب مجتهد بفهمد مطالب ان كتاب را از كسى كه قابل فهم ان بوده باشد و باعدم امكان با تعسر شديد بقاى بهمان نحو كه در حال حيات مجتهدى عمل ميمود جايز و بى عيب است **س** اقوال در معاد را باشاره اجمالى بدليل ان بيان فرمايند كه جمعى ثابق اين مطالب اند كه مطلع شده باشند **ج** اقوال در معاد انچه حال در نظر هست چهار است اول انست كه معادى نميباشد بلكه ممتنع است و اين قول جماعتى از طبيعيين است و اين قول مبتنى بر چند مقدمه است اول انست كه نفس جسم است يا جسمانى دوم انست كه بعد ازممات جسم فانى ومعدوم ميشود بالمره سيم انست كه اعاده معدوم محالست و مقدمه اولى و ثانيه ممنوع است و قول ثانى انست كه معاد منحصر در روحانيست و اين قول قول جماعتى از حكما است و مبتنى بر اينست كه نفس چونكه مجرد است فانى بفناى بدن نميشود در روز قيامت بامر الهى ان نفس عود مينمايد تا ثواب و ماجور يا معاقب شود و جسم بعد ازممات چونكه فانى ميشود بالمره و اعادهٔ معدوم ممتنع است لهذا جسم عود نميتواند نمود

پس معاد منحصر در روحانی خواهد بود و مقدمه اولی که تجرد نفس بوده باشد و مقدمه ثالثه که امتناع اعاده معدوم بوده باشد اگرچه مسلم است لکن مقدمه ثانیه که فنای جسم بالمره بوده باشد مسلم نیست قول سیم آنست که معاد منحصر بجسمانی است و این ممکن بلکه واقع خواهد شد و این مبتنی بر اینست که نفس مجرد نیست و اعاده معدوم محال نیست یا جسم بجمیع اجزائه فانی نمیشود و قول چهارم قول متشرعین و بعضی از حکما است یعنی معاد روحانی و جسمانی هر دو هست یعنی در روز قیامت خداوند عالم بقدرة کامله همین جسم را اعاده میفرماید و همین نفس بامر الهی متعلق باو میشود اگر مطیع و منقاد بوده در نشاء دنیوی ماجور و مثاب خواهد بود و مدرک لذایذ روحانیه و جسمانیه هر دو خواهد بود و اگر شقی و عاصی بوده معذب بعذاب روحانی و جسمانی هر دو خواهد بود این چند کلمه در کشتی در طریق مکهٔ معظمه بطریق اجمال قلمی گردید در نظر هست اگر توفیق الهی مساعدت نماید رسالهٔ مبسوطی در این باب قلمی نماید س زید مثلا گناهی کرده است و ثواب هم کرده است اما گناهش از آن جمله گناهیست که صاحبش را باید ببرهوت برند و ثوابش از آن جمله ثوابیست که باید صاحب آن اعمال را بدار السلام برند و در بین زید میبرد او را باید ابتدا به برهوت برند یا بدار السلام و هر گاه به برهوت برند چنانچه ان قبله حقیقی در استفتا نوشته بودند کسانی که داخل برهوت شوند امید اخراج شدن نیست و هر گاه از برهوت او را اخراج نکنند و داخل دار السلام نکنند پس اجر عمل نیک که شد و هر گاه او لا او را داخل دار السلام کنند پس اجر عمل بد را چه میکنند ج عصاة امت از موالیان و شیعیان ائمهٔ اطهار علیهم السلام که با عدم توبه و انابه از دار دنیا بعالم بقا ارتحال نموده اند جزای انها مختلف است باختلاف انها در شدت و ضعف معصیت و مخالفت الهی جل شانه بعضی از انها شدائد وارده بر انها در عالم برزخ کفایت میکنند در عذاب انها بکردر جهنم معذب نخواهند بود و بعضی از انها لامحاله معذب میشوند در جهنم آتش جهنم نعوذ بالله منها بانها احاطه مینماید بعضی را تا ساق و بعضی را تا زانوی و بعضی را تا بکمر و بعضی را تا بگردن باختلاف انها در کثرت شقاوت و قلت ان لکن آتش روهای انها را نظر به برکت سجود احاطه نمی نماید و هم چنین احاطه بقلوب انها نظر ببرکت ایمان نمینماید پس بهمین حالت معذب میباشند تا انقدر که مشیت الهی اقتضا نماید بعد نظر بانچه بعض احادیث دال بر انست جبرئیل بامر جهان آفرین در مقام تفقد انها بروی ایشان معذبین بعد از انکه بشرف رویت جناب جبرئیل مشرف میشوند و متوسل میشوند بان جناب با تضرع و زاری که سلام ما را به پیغمبر ما جناب محمد مصطفی صم برسان و خبر بده ایشان را از حال ما و شدت عذاب که ما را شقاوت اعمال محروم از فیض خدمت شما و مبتلا باین شدت عذاب نموده جبرئیل امین بعرض بارگاه رب العالمین میرساند که طایفه عصاة امت فخر عالمیان چنین خواهش نموده اند که وصف حال ایشان را بخدمت پیغمبر ایشان رسانیده باشم خطاب از جانب خداوند عالم جل شانه میرسد که بمقتضای خواهش انها معمول

داشته باش جبرئیل بامر خداوند جلیل بخدمت ان سرور عالم مشرف میشود و عرض میفرماید که از جانب امتان شما که معذبند در جهنم امده ام سلام خدمت شما رسانیده اند عرض میفرمایند که معاصی ما ها را از سعادت شرافت خدمت شما محروم گردانیده و خبر از حال ما نداری که برما چه میگذرد ترحمی برما فرموده باش ان وقت ان سرور عالم با غایت تالم تشریف میبرند در مقام مناجات با قاضی الحاجات میروند بسجده خداوند عالم را بثنایی ذکر خواهند نمود که احدی چنین ثنایی ننموده باشد ندائی از جانب رب العزة میرسد که ای حبیب من سر از سجده بردار و هر حاجتی که داری بخواه که باجابت مقرون است ان وقت جناب فخر عالم بعرض بارگاه رب العزة میرساند که حاجت من انست که عصاة امت مرا عفو فرمائی خطاب از جانب رب العزة میرسد که ای حبیب من شفاعت تو مقبول است برو و هر کس از امتان خود را که خواهی مستخلص گردان جناب رسول خدا صم تشریف میبرند امر میفرمایند بمالک مستحفظ طبقات جهنم که حجاب را بردار بعد از رفع حجاب نظر ان امت بر جمال باکمال ان شمس فلک سعادت می افتد همه با تضرع و زاری فریاد میکنند و عرض میکنند که ما از امتان تو ایم باین شدت عذاب مبتلا شده ایم رحمی بحال ما فرموده باش حضرت امر میفرماید قاطبهٔ انها را از آتش بیرون می اورند و با خود میبرند مقرر میفرمایند همهٔ انها را داخل نهر حیوان کنند بعد از اخراج از ان نهر کل انها را صحیح الاعضاء و الجوارح و شکل خوب ان وقت بامر ان سرور انها را داخل بهشت مینمایند اینست مجمل از جواب این سوال که مقام قابل علاوه بر این نیست س شخصی در شب از بهم رسیده دعاء ارشاد نمودن خلق مینماید و خود در اقطب مینامد و ظاهر اینست که معروف ان جناب بوده باشد اما قابلیت ارشاد نمودن دارد یا نه و میتواند کسی تابع او شود در اصول و فروع دین یا نه ج جناب اقدس باری عز شانه و جل احسانه فخر کائنات را مبعوث بر خلایق نمود که ارشاد انها نمایند با نچه در ان رشاد و فلاح عباد است و جناب رسول خدا صم در مدت بیست و سه سال کمال بذل و جهد و غایت اهتمام نمود در ارشاد قاطبهٔ ناس و بعد از ارتحال نفس شریف ایشان بعالم قرار نصب حجج و اوصیاء بر خلایق نموده لیهدیهم فی اصولهم و فروعهم الی سواء السبیل و بحمد الله تعالی از ان انوار مقدسه الهیه صادر شد در اصول و فروع انچه صادر شده که عقول عقلای زمان و محول علمای دوران از وصل بکنه ان عاجز و حیرانند و قاطبهٔ علمای زمان خوض در ان نموده و خواهند نمود الی یوم القیام و هر یک را بقدر فهم و استعداد در ان بهره و نصیبی و بقدر قابلیت در ان حظی و سهمی بوده استفاده خواهند نمود در زمان حیرت که حکمت بالغه الهیه بر ظهور خاتم الاوصیاء علیه و علی ابائه الاف التحیة و الثناء قرار نگرفته امر فرموده اند در امور دین مبین بر جوع بعلمای ابرار و فضلای صالحین و شبهه نیست که طریقه در صلاح و سداد و سنه در فلاح و رشاد اوثق و اقوی از طریقهٔ مستقیمه جناب رسول صم و ال اطهار او که کلکونه بهارستان دانش و بینش اند نیست بلکه هر چه ماعدای اوست باطل و عاطل و هر چه سوای انست

ضایع و مضمحل است و تشکیکی در ان نیست عارف بطریقه ایشان کسانند که اوقات خود را در لیالی و نهار باشراپط مقرره مصروف فکر در فهم اثار صادره از ایشان نموده و مینمایند پس در زمان حیرت کسی که قابل فهم اثار صادره از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار ندارد لازم است در امور دین رجوع کند بعلمای راشدین که بجد و جهد تمام فحص و بحث در کتاب خدا و سنت رسول خدا و سنیه متقنه ائمه هدی نموده و مینمایند و ایشانند امنای دین مبین و خلفای ائمه طاهرین پس هرکس در امور دین رجوع بچنین علمای نمود بی تشکیک ناجی و رستگار و هرکس نه چنین نمود بی شبهه هالک و سمکار خواهد بود بنابراین ان شخصی که سوال نموده که مدعی ارشاد ناس بلکه خود را قطب میداند یا نزده سال متجاوز است که این مقصر درگاه الهی او را دیده و مطلع هستم که در این ظرف مدت نزد احدی از معتمدین علمای که توان از او استفاده امور دینیه نموده تردد ننموده بلکه غالب اوقات عالم بوده ام که منزل او در خانه تو ابع حکام و امرا و ظلمه بوده و نبت لحم و شد عظم او از ماکل و مشارب ایشان بوده و بغیض صحبت امثال این اشخاص خود را پرورش داده و قاطع هستم باینکه قابل درک احکام الهیه از مدارک معلومه انها نیست و با وجود این مراتب بسیار تعجب است از کسی که فی الجمله قابل درک و بصیرت باشد چه نحو احتمال خواهد داد که تاسی و اقتداء چنین شخصی موجب سداد و صلاح و باعث رشاد و فلاح او در اخرت خواهد بود نعوذ بالله من تسویل الشیطان و وساوسه بلکه چنین شخصی با چنین حالت اگر مدعی ارشاد ناس است در اصول و فروع چنانچه فرض سوال است بی تشکیک فاسق و هالک است چنانچه مستفاد از حدیث صحیحیست که مشایخ عظام اطباق بر نقل او نموده که عارف باسرار باطن و ظاهر سیدنا و امامنا محمد الباقر ع فرموده که من افتی الناس بغیر علم و لا هدی لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه بالانکه مذکور میشود که این مرد کذاب در مجامع غنا میشنید بلکه معین مجامع تغنی است و ترغیب و تحریص بران میکند اگر چنین باشد بلا تشکیک فاسق و مبغوض خداوند عالم است و بر عامهٔ خلایق لازم است که مبغض او باشند پس چگونه مقتدی و محب او خواهند بود و بر علمای اخیار از بلاد لازم است با امکان در ردع ان از ان صفت هلاکت تمام اصرار تمام نمایند نظر بانچه از مفتاح خزانهٔ اسرار الهی جناب رسالت پناهی صم مرویست که فرموده اذا ظهرت البدع فی الدین فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل فعلیه لعنة الله کسانیکه برد و رامثال این اشخاص جمع میشوند و چنین اشخاص را وسیلهٔ نجات خود میدانند بی شبهه از توابع ابلیس لعین و از اصحاب عساکران ملعون بدا این خواهند بود و در روایت نموده احمد بن محمد بن خالد که در زمان انوار مقدسه الهی جناب حضرت رضا و جواد و هادی و عسکری علیهم السلام بوده در کتاب خود که در ان اوقات تصنیف نموده در حدیث صحیحی از کاشف رموز و دقایق مولانا جعفر الصادق ع روان حضرت فرموده * کان رجل فی الزمان الاول طلب الدنیا من حلال فلم یقدر علیها و طلبها من حرام فلم یقدر علیها فاتاه الشیطان

فقال له یا هذا انک قد طلبت الدنیا من حلال فلم تقدر علیها و طلبتها من حرام فلم تقدر علیها افلا ادلک علی شی تکثر به دنیاک و تکثر به تبعک فقال بلی قال تبتدع دینا و تدعوا الیه الناس ففعل فاستجاب له الناس فاطاعوه فاصاب من الدنیا ثم انه فکر فقال ما صنعت ابتدعت دینا و دعوت الناس الیه و ما اری لی توبة الا ان اتی من دعوته فارده عنه فجعل یاتی اصحابه الذین اجابوه فیقول ان الذی دعوتکم الیه باطل و انما ابتدعته فجعلوا یقولون کذبت هو الحق و لکنک شککت فی دینک فرجعت عنه فلما رای ذلک عمد الی سلسلة فوتد لها وتدا ثم جعلها فی عنقه و قال لا احلها حتی یتوب الله علی فاوحی الله تعالی الی نبی من الانبیاء قل لفلان و عزتی و جلالی لو دعوتنی حتی ینقطع اوصالک ما استجبت لک حتی تردم مات علی ما دعوته الیه و یرجع عنه * یعنی شخصی در زمان سابق بود طلب کرد دنیا را از حلال و بان نرسید و طلب کرد دنیا را از حرام باز بمطلوب نرسید پس شیطان امد نزد او و گفت طلب کردی دنیا را از حلال و حرام و بان نرسیدی میخواهی تو را دلالت کنم بچیزی که تو را بمطلوب خود برساند و متابعین تو بسیار شود گفت بلی پس شیطان گفت دینی اختراع کن و مردم را بان بخوان پس چنین کرده مردم باو گرویدند و مال بسیاری نزد او جمع شد پس ان شخص با خود فکر کرد که چکار بود کردی دینی اختراع کردی و مردم را بان خواندی و توبهٔ مرا خداوند عالم قبول نخواهد فرمود مگر انکه رد کنم کسانی را که باطاعت من داخل این دین شده اند پس امد نزد اصحاب خود و گفت این دینی که شما را بان خواندم دین باطل است و من اختراع این دین کرده ام ان اشخاص قبول نموده گفتند دروغ میگوئی این دین که داریم دین حق است و تو تشکیک در دین خود نموده و رجوع از ان نموده چون ان مرد این را دید زنجیری مهیا نمود یکطرف زنجیر را بمیخی بست و طرف دیگر را بر گردن خود بست و گفت این زنجیر را باز نمیکنم تا انکه جناب اقدس الهی توبهٔ مرا قبول کند پس وحی از جانب جناب اقدس الهی به پیغمبر ازمان رسید که بان شخص بگو بعزت و جلال خود قسم که اگر بخوانی مرا تا بندهای بدنت از هم جدا شود توبهٔ ترا قبول نخواهم نمود تا انکه زنده کنی کسانیرا که مرده اند بان دین و بر گردانی انها را از این دین و شیخ صدوق همین حدیث را بسند صحیح در فقیه ایراد نموده و اشخاصی که مدعی ارشاد ناس اند و خود را قطب میدانند و طریقه خود را از اهل شرع مخفی میدارند از این قبیل خواهند بود که عوام الناس و ضعفاء العقول را فریب میدهند و لهذا اتوابع ایشان غالبا فسقه و طالب دنیا و عوام الناس خواهند بود خداوند عالم بحق مقربان درگاه خود مردمان بیچاره را از شر این اشخاص محافظت فرماید س زید مجتهدی را در حال حیات تقلید نموده بعد از وفات ان مجتهد بتقلید مجتهد حی باقی بر تقلید ان مجتهد میت بوده در یک مسئله از مسائل مجتهد میت نسبت بخود عمدا نسته لهذا عدول نموده و در پیش خود از راه جهل بمسئله چنین تصور نموده که هر گاه باید از یک مسئله عدول نمود باید از جمیع مسائل عدول بنماید و قصد نکول جمع مسائل که تقلید مجتهد میت نموده بود کرده و بعد از نکول شخص عالمی

از او سوء ال نموده که تو بسبب مسائل ضروریه بسیار مضطرب میباشی چه سبب است در جواب عرض
نمود که چونکه تقلید مجتهد میت مینمودم و بسبب گذاردن نماز در اخر وقت نکول از تقلید مجتهد میت
نمودم و الحال بنای تقلید در مسائل برای مجتهد حی گذارده ام و مسائل رای ایشان را در حفظ ندارم
این شخص عالم در جواب فرمود که میباید در همان یک مسئله که بجهة تو عسر داشته نکول بنمائی و باقی
مسایل را بهمان طریق که مقلد مجتهد میت بودی باقی بمانی زید در جواب عرض نمود که نکول از راه
جهل در مسئله نموده ام الحال میتوانم باقی بر تقلید میت بوده باشم یا نه ج ظاهر اینست که قصد عدول
از تقلید مجتهد معین باعث این نمیشود که دیگر تقلید ان مجتهد نتواند نمود پس قصد عدول از تقلید ان
مجتهد موجب تعیین عدول نمیشود لکن کلامی که در این مقام است اینست که در مسئله هرگاه کسی
تقلید مجتهد مشخص را نموده عدول از همان مسئله از قول ان مجتهد بقول دیگری نمیتواند نمود مگر در
صورتی که مجتهد دیگر در نظر او اوثق در فتوی باشد در چنین صورت عدول از قول مجتهد اول لازم
و متعین است بنابراین میگوئیم این شخص که در این مسئله عدول از قول مجتهد نمود و اختیار نمود قول
مجتهد دیگر را مجتهد دیگر در نظر او اگر او ثق در فتوی است از ان مجتهد اول عدول از قول مجتهد
اول لازم است خواه قصد عدول کرده باشد یا نه بلی هرگاه فرض شود که در نظر ان مقلد مجتهد دیگر
اوثق در فتوی نبوده باشد در همان مسئله بخصوصیها نه در مسئله دیگر در این صورت عدول از قول ان
مجتهد در همان مسئله لازم است نه در مسائل دیگر قصد عدول در چنین صورت متمشی نیست بلکه
قصد عدول مجوز نیست پس لازمست س رساله فقیه جامع الشرایط که مقلد ظن بر صحت ان رساله داشته
باشد عمل میتواند نماید یا نه مسئله دیگر انکه در رساله یقین دارد که چند غلطی دارد اما نمیداند که کدام
عبارة غلط میباشد و نمیداند یا کاتب در فتوی غلط نوشته یا در عبارت که رجوع بفتوی ندارد میتواند
مقلد چنین رساله عمل کند یا نه که اکثر رسالها همین نهج میباشد دیگر انکه در دو مسئله مذکوره یا فرق
میکند در وقتی که مقلد در ولایتی باشد که دست رس او بفقیه جامع الشرایط نباشد و مسئله را نتواند
از خارج تحقیق کند و در مقامی اتفاق بیفتد که مقلد عمل باحتیاط را هم نداند و عمل هم واجب باشد
یا میتواند چنین رساله در چنین مقامی عمل بکند یا نه ج در صورتیکه مظنه بصحت کتاب هرگاه ممکن باشد
تحصیل علم بصحت به نحوی که در ان عسر و حرجی نباشد تحصیل نماید و اما هرگاه متمکن از تحصیل علم نباشد
یا در تحصیل عسر و حرج شدید باشد اکتفا بمظنه در صحت میتوان نمود و اما علم به تحقق غلط فی الجمله پس
این منافی با مظنه در صحت نیست و حکم مظنه مذکور بنابراین هرگاه رساله در دست کسی باشد و تصحیح
ان رساله در ان بلد ممکن نبوده باشد لازم است نحوی نماید که نسخه صحیح در دست بیاورد و تا وقت
تحصیل نسخه صحیح عمل بهمان میتواند نمود س در باب امام معاشرت تامه باشهادت عدلین لازم
است یا معاشرت جزئیه باشهادت عدل واحد بنحوی که اطمینان حاصل شود کفایت میکند یا نه ج

در باب امام معاشرت تامه باشهادت عدلین لازم است یا معاشرت جزئی باشهادت عدل واحد
بنحوی که اطمینان حاصل شود کفایه میکند یا نه شرط جواز اقتدا باما میست که ما موم معتقد عدالت
ان شخص امام باشد خواه این اعتقاد از اختبار و معاشرت حاصل شده باشد یا از اخبار دو عادل بلکه
هرگاه چنین اعتقادی از اخبار شخص معتمدی که کمال وثوق و اعتماد باو هست حاصل شود باعتقاد
حقیر اعتماد بان میتوان نمود

س ادخال حشفه در فرج زن باعدم انزال منشاء وجوب غسل برطرفین میباشد بانه و هرگاه بمجرد ملاقات
عضوین انزال شود اما برقابل غسل واجب میشود بانه و برفرض وجوب غسل در اینصورت هرگاه شب
رمضان المبارک بوده و بدون غسل داخل صبح شود اما بران قضاء و کفاره هست یا قضای تنها ج
حکم در مسئله اولی اینکه ادخال حشفه بی اشکال موجب غسل طرفین میباشد اگرچه انزال نسبت بهیچ یک
متحقق نشود و در مسئله ثانیه اگر انزال نسبت بطرفین متحقق باشد بلاشبهه غسل بر هردو واجب و با وجود
این هریک که فجر را درک کند باعدم عذر بلا غسل متعمدا اگر عالم بوده که تعمد بقاء بر جنابت تا صبح
موجب فساد صوم است بی اشکال قضا و کفاره برذمه او لازم است و الا اکتفا بقضای تنها ظاهرا اقرب
بصواب است هرچند انضمام کفاره براو فوق باحتیاط واجب بسبیل نجات است و اگر انزال مختص بیکی باشد
بدیگری غسل در کار نیست س هرگاه طفلی نه ماهه از رحم مادر سقط شود غسل بر او واجب است ام لا
و دیگر حد سنی که غسل مس میت بر میت واجب میشود بر ناس بیان فرمایند ج هرگاه سقط چهار ماه را تمام
کرده باشد تغسیل او واجبست خواه نه ماهه بوده یا کمتر و قبل از اتمام چهار ماه تغسیل او لازم نیست
و ظاهر وجوب صلوة است بر طفل میت هرگاه شش ساله بوده باشد و قبل از انقضاء و اکمال شش سال
صلوة لازم نیست لکن مستحب است مگر در صورتی که متولد شده باشد میتا س مظنه بظن قوی احتلام
حکم باحتلام میکنند بانه ج بمظنه مظنه احتلام حکم بجنابت که غسل به نیت وجوب کند نمیتوان نمود بلکه
شرعا چنین کسی جنب نیست لکن با مظنه خصوصا ظن قوی احتیاط اینست که غسل جنابت به نیت احتیاط
بکند بعد ازان غسل را نقض نموده ببعض نواقض وضوء مثل بول ان وقت وضوء ساخته نماز کند
مجملا بمحض غسل در چنین صورت اکتفا نمیتوان نمود س ضعیفه طفلی در شکم او سقط شد روز اول
یک تیکه امد بعد از سه روز دیگر یک تیکه دیگر امد بعد از سه روز دیگر تیکه دیگر افتاد اما مجموع
را یک نفاس قرار دهد یا از اول تیکه نفاس قرار دهد یا اخر را یا هر یک علاحده نفاس محسوب خواهد
بود ج خونی که با هر قطعه از طفل خارج میشود تا بعد از خروج قطعه همه نفاس است س نیت وضوء
و غسل و تیمم و نماز مطلقا قربة الی الله کافیست بانه ج بلی قربة در جمیع عبادات کافیست س شخصی
وضوء میکرد و ابی از خارج بوضوی او میرسد اما صحیح است بانه ج اگر قبل از اتمام غسل برسد ان اب را
اب وضوء محسوب نماید و اگر بعد از اتمام غسل عضو بوده باشد عیبی ندارد مگر در صورتی که مستلزم
مسح باب جدید بوده باشد س هرگاه موشی در ظرفی بمیرد طریقه تطهیر ان چه نحواست ج سه مرتبه
ان ظرف را بشویند احوط انست که هفت مرتبه شسته شود خصوصا در صورتی که موش بزرگ بوده
باشد س سگی از ظرفی چیزی خورده باشد کیفیت تطهیر ان چه نحواست ج هرگاه سگ در ظرفی
چیزی خورده باشد باظرف را بشکنند و ان ظرف را خاک مال نمایند یعنی خاک خشک در ان ظرف

داخل نموده بمالد احوط انست بعد از ان یکدفعه دیگر خاك باب ممزوج نموده بمالد بعد از ان دو
دفعه ان ظرف را باب بشوید احوط انست که بعد از دو دفعه خاك مالیدن یك دفعه خاك خالص
و یك دفعه دیگر خاك ممزوج باب شش دفعه باب بشوید و احوط انست که در صورت وقوع لعاب
سك در ظرف نیز چنین نماید س تطهیر یکلوخ چند عدد است ج تا مجدی که پاك شود احتیاط اینست
که اگر کمتر از سه عدد پاك شود اتمام به سه نماید و اگر فرض شود از سه پاك نشود اتقدر بمالد که پاك شود س
بدن آلوده به بول و جامه آلوده به بول در آب یك دفعه فرو بردن کافیست بانه ج تعدد در غسل بول
معتبر است اگر چه در آب کر باشد بلکه احتیاط در آب جاری نیز چنین است فرقی ما بین بدن متنجس به
بول و جامه متنجس به بول در این باب نیست بلی مخرج بول ظاهر اینست که اکتفا بیك دفعه توان نمود س
در تیمم بدل از وضو و بدل از غسل تفاوتی میباشد باین معنی که یك ضرب و دو ضرب دست بر خاك
گذارد باختیر ج ظاهر اینست که در مطلق تیمم یك ضربت کفایت میکند اگر چه بدل از غسل بوده باشد
س هرگاه شخصی دست خود را باذکر خود را در مقعد یا فرج زنی برد مادامی که هنوز انزال منی مرد نشده
باشد وتا نیاید بیرون او را در هرگاه ان چیز را که داخل کرد و انزال نشده بود در مدخول یا او را هرگاه بر جامه
خود پاك کند باد ست بر او مالیده شود نجس میباشد یا پاك احتیاج بظاهر کردن هست باختیر بکر انکه هرگاه
شیء که مذکور شد داخل نبود در مدخول و انزال از او نشود غسل بر او هست بانه ج هرکس دست
خود را بالة رجولیت خود را بفرج زن نمود قبل از انزال اخراج نمود ان رطوبت که ملاقی دست با الت
میشود پاك است شستن ان واجب نیست لکن غسل برطرفین واجب است در صورتی که کل حشفه یعنی
حشه گاه داخل شده باشد س احجار منصوبه اگر نجس شود از تابش افتاب پاك میشود یانه ج بلی پاك
میشود س حیوانی که کسی از یهودی یا ارمنی بخرد و یقین داشته باشد که ان ارمنی یا یهودی بارطوبت
با او ملاقات کرده است پاك است یا نجس ج همین که عین نجاست در ان حیوان موجود نباشد حکم بنجاست
نمیتوان نمود س زن حامله را هرگاه مظنه حاصل شود بسقط ولد از او خون قبل از سقط یا مطلق ولادت
چه حکم دارد نفاس است یا حیض یا استحاضه ج خون قبل از ولادت یا سقط شدن نفاس نیست س این
سخن که هر خونیکه ممکن باشد حیضیت حیض باشد در غیر حالت حملست یا مطلق ج ما امکن ان یکون
حیضا فهو حیض عامست س هرگاه آبی کمتر از کر باشد و نجس باشد و بارش بیاید یا ان اب پاك میشود
بواسطه بارش یا خیر ج بارش اگر بنحوی باشد که او دان جاری شود بی اشکال ان اب پاك میشود
مگر در صورتی که بعد از انقطاع بارش باز کمتر از کر باشد و عین نجاست در ان باقی باشد س ضعیفه ذات
العاده وقتیه و عددیه بانکه وقتش در اول ماه بوده و عددش هفت روز بعد از مضی چهار ده
روز از ایام عادت خونی دید بصفت حیض در همین ماه یعنی صبح که از خواب برخواست خونی خشك
در زیر جامه خود دید مثل خون حیض حکم شرعی را برایشان فرمایند که بایست ترك عبادت نماید بانه وهم

چنین عبادتی که پیش از خواب نموده صحیح است بانه و هم چنین روزه اش تا حال نظر باینکه جاهل
بمسئله میباشد چه صورت دارد ج اگر مراد انست که بعد از انقضای ایام عادة چهار ده یوم فاصله شده
بعد خونی دید بصفت حیض در این وقت اختیار از حال خود نموده اگر همان خون بود حال مطلقا در
مجری حیض علامتی نیست روزه صحیح و بی عیب است افطار ننماید و اگر بعد از اختیار مجرای حیض
متخلص شد خونی باقی است در صورت مفروضه خود را حایض دانسته بمقتضای ان معمول دارد و
اگر مراد اینست که از اول ایام عادت تا اینوقت که لکه دیده چهار ده یوم منقضی شده که لکه دیده از
حیض محسوب نخواهد بود س شخصی بجهة طفل اوطاق و رخت خواب و فرش او نجس شده اما چه باید کرد
میان خود و خدا هم چاره نمیتواند کرد ج استعمال فرش نجس و رخت خواب نجس با عدم رطوبت
عینی ندارد و هم چنین رخت نجس در غیر حالت صلوة س هرگاه بر ضعیفه غسل جنابت و حیض هر دو
واجب شده اما یك غسل کفایت میکند باد و غسل بکند و بر فرض اینکه دو غسل باید بکند اما کدام یك
را مقدم بدارد و هرگاه یکی باید بکند هرگاه هر دو را کرده باشد باین طریق که اول جنابت را و بعد
حیض و مدتی بعد از غسل گذشته است اما نماز های که کرده است چه صورت دارد صحیح است بانه ج
هرگاه بعد از انقطاع حیض یك غسل کند باین نیت که غسل میکنم بجهة رفع حدثی که مستند بجنابت و
حیض بوده باشد بی اشکال بی عیب است و اگر دو غسل بعمل بیاورد باین نحو که اول بجهة رفع حدث
جنابتی بوده باشد و دیگر بجهة حدث حیض این نیز بعید است س در خصوص شیر زنان که حرام و نجس
است باحرام و نجس نیست ج حرمت شیر زنان بر قاطبهٔ مردان و زنان از جمله امور مسلمه است و لکن
ظاهر اینست که نجس نبوده باشد س در میان جای عمیق شناور گنان غسل میتوان نمود بانه ج اگر در ان
وقت نیت غسل کند و سر و کل بدن را داخل در آب نماید بقصد غسل از تماسی ظاهر اینست که صحیح
بوده باشد لکن اولی اینست که از آب خارج شده بعد از ان نیت غسل نموده از تماس بعمل آورد س از
ظرف آب بمواضع وضوء ریختن جایز است یا نه ج بلی جایز است س در نجاست مظنه کافیست یا باید یقین هم
رساند ان وقت تطهیر نماید ج مطلق مظنه کفایت در حکم بنجاست نمیکند مگر در صورتی که مظنه از قول
دو عادل بوده باشد و نیز نیست از مظنه حاصله از قول عادل واحد حکم بنجاست بشود س ترشح آب
استنجا که بر جامه پایین بر سد پاك است یا نجس ج در صورتیکه نجاست از اطراف مخرج تعدی ننموده
باشد و مخرج نجس بغیر ان نجاست مثل خون نشده باشد و عین نجاست نیز در ان آب نبوده باشد پاك است
س خون ماهی نجس است یا پاك میتوان با او نماز کرد بانه ج پاکست در صورتی که از ماهیی باشد که ما کول
است با ان نماز میتوان کرد و اما هرگاه ماهی غیر ماکول بوده باشد با ان نماز نمیتوان نمود س هرگاه حیوانی در
چاه بیفتد و اطلاع بهم نرسد تا چند روز بگذرد و ان حیوان بیرون بیاید و موهای ان ریخته باشد
اما از هم نپاشیده باشد و احد اوصاف ثلثه را تغییر نداده اما بی که در ان اوقات استعمال شده و تطهیر

ظروف و فروش و درخوت بان شده چه صورت دارد و در صورتی که احد اوصاف ثلثه را تغییر داده
باشد چه باید کرد ج ظاهر اینست که هر گاه احد از اوصاف ثلثه ان چاه متغیر نشده باشد جمیع استعمالاتی
که از ان اب شده خواهد در دفع حدث اصغر بوده باشد یا در دفع حدث اکبر بی عیب وطهارة
صحیح بوده باشد و هم چنین سایر استعمالات از ان اب در تطهیر ظروف و فروش ولباس هیچ یک عیب
ندارد بلی بعد از اطلاع نزح اب نماید بنحوی که مقرر در شریعت مطهره شده است نسبت بان حیوان واما
هر گاه احد اوصاف ثلثه ان متغیر شده باشد واین تغییر بسبب ان حیوان میته بوده باشد ان اب نجس و
جمیع استعمالاتی که بعد از تغییر شده محکوم بفساد خواهد بود پس هر گاه استعمال در دفع حدث شده
ان نجاست زایل نشده بلکه محل نجس تر شده است و هم چنین هر گاه استعمال در دفع حدث شده باشد
حدث رفع نشده پس وضوهای ان اب باطل خواهد بود و نمازهائی که بان وضو شده باطل و اعاده انها
لازم است س ضعیفه از ایام نفاس او سه روز گذشته است و دیگر خون ندیده اما یک چیز برانعنی
ابی که رنگ او زرد است می بیند چه صورت دارد ج همین که خون قطع شد لازم است غسل نفاس
نماید و اما قلیل ابی که مایل بزردی است اگر به بیند موجب غسل نمیشود س کسی که دهنش خود بخود یا
باخلال خون بیاید واب دهن را امیر بزد تا خون موقوف شود ولب آلوده بخون نشود چه کند ج هر گاه ان
خون بلب نرسد بعد از تمام شدن خون حاجت بغسل دهن نیست س شخصی در میان خزانه حمام ایستاده
واب تا بسینه یا بالاتر او را احاطه نموده و هما نجا بدون اینکه از اب بیرون بیاید نیت نموده فرو میرود
یا غسل این شخص صحیح است یا فاسد بلکه باید بعد از نیت از خارج اب فرو رود و بر فرض وجوب
خروج از اب یا بیرون آمدن از اب بچه حد واجب است و دیگر غاسل در میان اب بهمان طور ایستاده و
غسل ترتیبی میکند باین نحو که نیت نموده اول سر را فرو میبرد و بعد از ان پای راست خود را از زمین
کنده طرف راست را در میان اب حرکت میدهد بنیت غسل وهکذا بعد طرف چپ را یا این غسل ترتیبی
صحیح است یا نه ج ظاهر اینست در غسل ارتماسی خروج بدن از اب واجب نبوده باشد بنا بر این هر گاه
داخل اب باشد بلکه اب محیط تا سینه بلکه تا گردن او بوده باشد نیت غسل کند و فرو رود در اب غسل
ارتماسی نموده و غسل او صحیح بوده باشد واما غسل ترتیبی پس ظاهر اینست که صب بر اعضاء لازم نبوده
باشد بنا بر این هر گاه بعد از نیت سر و گردن را داخل اب نماید بعد از ان جانب راست را و بعد از ان جانب
چپ را غسل صحیح خواهد بود س شخصی که قضای نماز واجبی در ذمه داشته باشد وقبل از دخول وقت
فرایض یومیه وضو بنیت وجوب میسازد و اراده کذائی نماز قضا هم ندارد و هم چنین غسل جنابت را
قبل از وقت مذکور بعمل می اورد به نیت وجوب با عدم اراده نماز قضا ایا وضو و غسل این شخص
صحیح است و بعد از دخول وقت بهمین وضو و غسل میتواند نماز بگذارد یا فاسد است و باید بعد از
دخول وقت اعاده نماید و بر فرض عدم صحت این فرض باز همین شخص قبل از دخول وقت مسطور

به نیت قربة طهارتین بعمل می اورد بدون ضم نیت وجوب ایا طهارتش صحیح است یا انهم شروط
الطهارة را من المفروضة والمندوبة میتواند بعمل بیاورد یا نه بلکه طهارتین فاسد است باید بعد از
دخول وقت اعاده نماید ج کسی که نماز قضای واجبی در ذمه او باشد قضای ان نماز بر ان شخص
واجب است قطعا خلافی که مابین فقهاست اینست که این واجب بافوری است که در تاخیر اثم خواهد
بود یا واجب موسع است که در تاخیر اثمی نخواهد بود فرق بین متفق میباشند در وجوب قضا ودارک فایته
مشخص است عدم اراده مکلف برانیان واجب موجب این نمیشود که واجب از وجوب خارج شود پس
وجوب تدارک وقضای ان بر حال خود باقی است اگر چه مکلف عازم برانیان ان نبوده باشد وچون که
هر یک از وضو و غسل موقوف علیه ان نماز قضاست و مفروض اینست موقوف واجب است پس اتیان
موقوف علیه به نیت وجوب بی عیب خواهد بود اگر چه مکلف حین نیت وجوب عازم برانیان موقوف
نبوده باشد پس قصد وجوب وضو یا غسل در صورت مفروضه چنین نیست که موجب فساد شود
بلکه صحیح خواهد بود بنا بر این بعد از دخول وقت اگفا بهمین وضو یا غسل میتواند نماید و هم چنین
است حال هر گاه اگفا به نیت قربة مطلقه نماید این نیز بی عیب وصحیح است بلکه به بعض جهات اسلم بوده
باشد س در دهات حمام صبح مردانه میباشد و در شب مقارب به اتفاق می افتد زن با شوهر و زن با امکان غسل
کردن غسل نمیکند تا عصر و نماز را قضا میکنند یا نهم میکنند در صبح و نماز را میکنند در این دو صورت
نماز او چه صورت دارد با وجود امکان اینکه اب گرم کند و غسل بکند زوج هم عالم باین است که
ضعیفه غسل نمیکند اما معصیت بر زوج هست یا نه ج ظاهر اینست که معصیت در حق زوج نبوده باشد
ولکن در حق زوجه پس اگر ممکن از غسل بوده باشد و غسل نکند قطعا اثم است بلکه اگر تیمم در سعه
وقت نماید مادامی که غسل در حق او ممکن بوده باشد تیمم باطل خواهد بود س شخصی در بازار میرود
اب میپاشد و بجامه و بدن میرسد اما طاهر است یا نه ج در صورتی که عالم بنجاست مواضعی که اب بان
جاری شده و از ان جا ترشح نموده باین شخص رسیده نبوده باشد غسل ان واجب نیست و اگر عالم به
نجاست ان مواضع بوده باشد نجس است غسل ان لازم است س تری مشتبه سرخشه را لازم است تطهیر نمود
ج در صورتی که استبرا نموده باشد غسل ان لازم است و اگر بعد از استبرا بوده باشد محکوم بطهارة
است س زمین مفروش باجر کف نعل و پا را پاک میکند یا نه و نه عصا و عراده را از مین پاک میکند یا نه
ج اگر چه ظاهر اینست که مشی بر اجر مفروش مطهر بوده باشد لکن رعایت احتیاط باسهولت ان بسیار
موقع است اخلال بان نمودن باسهولت مراعات ان مناسب نیست بلی عدم تمکن مشی بر غیر مفروش باجر
وعدم تمکن تطهیر بمطهر دیگر امر یست دیگر و اما عصا و عراده ظاهر اینست که ارض مطهر الها نبوده باشد
س شخصی وضوء بگیرد و مسح را فراموش کند تا داخل نماز شود در بین نماز بیادش امد و محل وضو
هم رطوبت باقی است چه کند ج نمازی که شروع در ان نموده باطل است بعد از قطع نماز ببقیه رطوبت

در اعضای وضو مسح را بعمل اورد احتیاط مقتضی اینست که وضوی دیگر گرفته مشغول نماز شود

س اگر ظرف منحصر در اوانی طلا و نقره باشد وغسل و وضو موقوف باشد باستعمال انها اما وضو غسل ساقط است یا استعمال اوانی طلا و نقره در این صورت جایز است ج توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود در صورتی که کسی محدث بوده باشد بحدث اصغر یا اکبر ابی بجهة وضو یا غسل موجود نبوده باشد مگر انچه در اوانی ذهب و فضه بوده مجملا در این صورت اما منحصر است در انچه در این اوانی است بانه در صورت عدم انحصار هرگاه مکلف اختیار نمود در مقام رفع حدث استعمال نمودن اوانی ذهب و فضه را در رفع حدث ظاهر اینست که طهارة محکوم بصحت بوده باشد بخلاف این که در صورت انحصار اب در اوانی ذهب و فضه در این صورت طهارت باطل خواهد بود وجه ان بعنوان اجمال انست در صورت انحصار طهارت مامور به نیست نظر باین که استعمال اوانی ذهب و فضه در صورت عدم ضرورت منهی عنه است مطلقا اگرچه در صورت مفروضه بوده باشد بنابراین نظر بانچه مفروض است که طهارت ممکن نیست مگر باستعمال اوانی ذهب و فضه پس هرگاه فرض شود که طهارت مامور به بوده باشد در چنین صورت لازم می اید امر بملزوم و بانهی از لازم و این قطعی البطلان است پس لامحاله در چنین صورت طهارت مامور به نیست پس باطل خواهد بود نظر باین که صحت در عبادات عبارت از موافقت امر است بخلاف این که هرگاه منحصر نبوده باشد یعنی مکلف متمکن بوده باشد از طهارت باعدم استعمال اوانی ذهب و فضه در این وقت قیدی در تکلیف بطهارت نیست بلکه قطعا تکلیف بطهارت ثابت است بانه مافی الباب انست که این شخص در استعمال اثم است و نهی متعلق بخارج از حقیقت طهارت است پس طهارت صحیح خواهد بود اگرچه در اصل استعمال معاقب بوده باشد این مطلب اختصاص باوانی ذهب و فضه ندارد بلکه هرگاه فرض شود که طهارت موقوفست باستعمال نمودن ظرف مغصوب ان نیز چنین است معلوم است از جمله فروعات دقیقه مسئله انست که هرگاه کسی مقداری از اب را مسلط بر استعمال ان هست که کفایت غسل دو عضو از اعضای وضو را می نماید و علاوه بر اینقدر ابی که توان در ان استعمال نمود شرعا نیست لکن اب مباح در اوانی ذهب و فضه یا مغصوب هست پس هرگاه این شخص قبل از استعمال انقدر ابی که کفایت غسل یک عضو بکند نماید اخذ نمود از اوانی طلا و نقره یا مغصوب قبل از غسل عضوین در این صورت اگرچه اثم است در اخذان مقدار اب از ظرف طلا و نقره مثلا لکن بعد از اخذ حال مکلف بطهارت میشود لازم است اتیان بطهارت نماید طهارت صحیح عدول از ان به تیمم جایز نیست اگرچه قبل از اخذان مقدار اب از ظرف غصبی شود مثلا مکلف بطهارت نبوده و اما هرگاه اول دو عضو را از ان اب غسل نماید بعد از ان اب از ظرف مغصوب اخذ نماید طهارت ان در این صورت صحیح نیست نظر باینکه حین اخذ بغسل عضو اول مامور بطهارة نبود نظر بعدم کفایت اینکه حذر در استعمال ان نبوده در غسل اعضای مغسوله مثلا و هو

العالم س هرگاه کسی بقصد غسل ترتیبی خواست که غسل کند اول سر را شست و بعد به نیت هر دو طرف داخل اب شد و ترتیب اعضا قرار نداد اما هم چنین غسلی صحیح است بانه و بر فرض بطلان غسل اما قضا و کفاره واجب است بانه و هرگاه همین غسل را کرد و غسل سنتی هم بعد کرد و بعد معلوم شد که ان غسل اولی صحیح نبوده اما ان غسل سنتی تنخواه غسل واجبی میشود بانه و بر فرض تنخواه نشدن اما قضا و کفاره از اباب غسل سنتی تا اباب اطلاع واجب است بانه ج در غسل ترتیبی لازم است اول سر و گردن را بشوید و بعد از ان جانب یمین و بعد جانب یسار چونکه مفروض در سوال اینست که در دو طرف ترتیب بعمل نیاورده بنابراین غسل باطل خواهد بود نماز یکه بعد از این غسل بعمل اورده باطل است قضای ان نماز لازم است و اما کفاره بجهت اخلال بنماز واجب نیست بلی کفاره این توبه است نظر باینکه اثم است در ترک تعلم کیفیت غسل و اما قضای صوم و کفاره بجهة صوم یعنی چنین غسل جنابتی در ماه مبارک رمضان بعمل اورده یا قبل از ماه مبارک رمضان بعمل اورده لکن بهمان غسل باقی بوده یعنی غسل صحیحی بعمل نیاورده داخل در ماه مبارک رمضان شده بهمان حالت صوم را بعمل اورد ظاهر اینست که قضای چنین صومی لازم بوده باشد اما حکم بوجوب کفاره اگرچه خالی از اشکال نیست لکن بمقتضای احتیاط عدم اخلال بان است و اما غسل سنتی پس نفهمیدم که هرگاه کسی غسل واجب را نداند که چه نحو باید کرد غسل سنتی را چه نحو صحیح بعمل اورده خواهد بود و بر فرض که کسی غسل سنتی را ارتماس بعمل اورده و معتقد این بوده باشد که غسل واجبی در ذمه او نیست چنین غسلی مغنی از غسل واجب نمیشود س ضعیفه ذات عادة عدد به هرگاه یک روز یا دو روز قبل از انقضای عادة پاک شود چکند ع در صورتی که مشخص شد که پاک شده غسل نماید س شخصی در شب ماه رمضان قبل از سحر محتلم شده باشد و از برای او ممکن نباشد که بحمام برود بجهت مظنه ضرر در راه و در انجا حوضی باشد و در ان شخص اثار ناخوشی باشد که در اب سرد نتواند غسل کند بجهة مظنه ضرر و ان شخص میدانست که تیمم بدل از غسل میتواند کرد در ان شب بخاطرش نیامد تیمم بکند و بعد ماند تا وقت طلوع صبح رفت بحمام و غسل کرد و نماز خواند ع اگر مقصود اینست این شخص بجهة ضرورت ممکن از غسل نبوده و میدانست که مکلف به او تیمم بدل از غسل است قبل از فجر و عازم تیمم هم بود که قبل از طلوع فجر تیمم نموده باشد بدل از غسل لکن فراموش کرده و وقتی متذکر شد که صبح طالع شده بود اگر چنین است ظاهر اینست حرجی بر او نبوده باشد روزه ان روز صحیح بوده باشد س بجهت طفل مکلفی جنابت اتفاق افتاده و از شرم و خوف از والدین بحمام نتوانسته برود در روزه گرفته و نماز کرده اما نماز و روزه او چه صورت دارد ع در صورتیکه عالم بوده باشد که صحت صوم مشروط بغسل جنابت است یعنی عالم بوده باشد که صوم با جنابت صحیح نیست در این صورت اخلال بغسل نموده بجهة شرم بلا اشکال چنین صومی صحیح نیست قضای ان لازم است بلکه در چنین صورت

کفاره نیز لازم است و هم چنین است حال در نماز با یعنی هر نمازی که بعد از جنابت و قبل از غسل بعمل اورده است البته ان نماز باطل است اگرچه عالم نبوده باشد که نماز با جنابت صحیح نیست س هرگاه پنجدانگ از یکباب حمام مغتسل الرجال والنسوان را مالک ان با جاره زید داده باشد و مالک یکدانگ دیگر بقدر الحصه خود را باجاره نمیدهد و عین مستاجره را بتصرف مستاجر نمیدهد و همه روزه جمع کثیری از رجال و نسوان مسلمین بحمام مزبوره میروند و غسل میکنند یا غسل مسلمانان چه صورت دارد ج اگر این مطابق واقع بوده باشد یعنی پنجدانگ از حمام مالک ان یکنفر بوده باشد و مالک ان پنجدانگ را باجاره داده باشد بمستاجر و مالک یکدانگ پنج دانگ را خود او نامتصرف باشد و بتصرف مستاجری که مالک پنج دانگ باجاره داده ندهد و باعدم رضای ان مستاجر متصرف نبوده باشد در اینصورت چنین شخصی بلاشبهه غاصب است مستحق مواخذه الهیه است و اما غسل اشخاص پس اگر ان اشخاص عالم بموضوع بوده باشند یعنی عالم بوده باشند که پنجدانگ از حمام را مالک یکدانگ بطریق عدوان متصرف است تشکیک در فساد غسل انها نیست خواه عالم بوده باشند که باب غصبی غسل میتوان نمود یا نه و اما هرگاه جاهل بغصبیت بوده باشند پس ظاهر اینست که غسل انها صحیح بوده باشد بحملا علی العالم بغصبیت در تردد نمودن بان حمام اثم و مواخذ خواهند بود و غسل انها محکوم بفساد است نمازی که از انها با ان غسل صادر شده باطل است و اما جاهلین بغصبیت پس حرجی در حق انها نیست و غسل انها محکوم بصحت است لکن در اول مذکور شد این کلام محض ادعا است بمحض ادعای مدعی حکم بغصبیت نمیتوان نمود گاه هست شخص متصرف مدعی مالکیت بوده باشد خواه مالکیت منفعت بوده باشد یا عین و منفعت هر دو و این از راه اعلام بحکم مسئله است و الا محتاج بمرافعه است س هرگاه شخصی مدت یک سال به نیت واجب غسل جنابت نموده قبل از نماز ظهر حال واقف از مسایل ان شده که صحیح نبوده چه باید بکند ج اگر عملی که در سابق کرده و حال مطلع شده که ان عمل باطل بوده در ان وقت ان عمل را بتقلید مجتهد ننموده باشد البته ان غسل باطل خواهد بود و جمیع نمازهائی که بان غسل نموده باطل و قضای ان لازم خواهد برد س تغیر اب چاه من حیث احد الاوصاف المعروفه حکم ان را از تراوح و غیران بیان فرمایند ج در صورت تغیر نزح جمیع اب نمایند با امکان و با عدم امکان تراوح نمایند ظاهر اینست اگر هیچ یک بنهار اتفا نمایند دور نیست در جواز اکتفا بنزح بمقداری که ازالهٔ تغیر شود س کسی که بر دندان کنده شده مس کند یا بر اس غسل مس میت واجب است بانه و یا تفاوتی هست میان اینکه دندان از خود باشد یا غیر او ج از سیاق سوال ظاهر میشود که مراد مس دندان از حی است ظاهر اینست که مس ان موجب غسل نمیشود خواه متصل بوده باشد بان شخص یا منفصل و خواه از خود این شخص بوده باشد یا از دیگری س هرگاه یهود یا نصاری ذبح گوسفندی نمایند در طهارت و نجاست ان ذبوح حکم شرع انور کدام است و پوست ان را در غیر حال نماز استعمال میتوان کرد یا نه و دیگر

هرگاه در سوق مسلمین پوستی از یهود یا نصاری بگیرند حکم بذبح اینانست یا مسلمانان بسیار وقت از دست انها مسلمانان میگیرند ج ذبیحهٔ یهود و نصاری حرام و نجس است استعمال ان در نماز و غیر نماز جایز نیست و پوست که در بد یهود و نصاری هست اگر مشخص شد که از ذبیحهٔ مسلمین است استعمال کردن و خریدن ان بی عیب است و اگر مشخص نباشد مبایعهٔ ان و استعمال ان جایز نیست س چه میفرمائید در مقدر شرعی خروسی که واقع در برف شده و بعد از بیست روز تقریبا متنفخا بیرون اورده شده بدون تفرق اجزاء و حکم عادات واقعه در ایام مذکوره را بیان فرمایند وجوب القضاء والعدم ج در صورت عدم تغیر اب چاه ظاهر اینست که جمیع استعمالات از ان خواه در رفع خبث بوده باشد یا رفع حدث اصغر بوده باشد یا اکبر بی عیب و صحیح است عبادات واقعه بعد از ان محکوم بصحت است نه قضائی ضرور است و نه اعاده س هرگاه اب قلیل بموضع متنجس یا بعین نجاست برسد و از ان برگشته بجامه یا بدن ترشح نماید در حالتی که ان اب متغیر بنجاست نشده باشد اینا پاکست یا نجس و بالجمله در نجاست اب قلیل فرق مابین ورود بنه و چنانچه فرق نیست اینا مطلق غساله پاکست یا نه و بنا بر ثانی غساله استنجا از بول پاکست یا نه ج بلی نجس میشود فرقی مابین ورود بنه نمیباشد اگرچه متغیر بنجاست نبوده باشد مکرر اب استنجا مادامی که متغیر بنجاست نبوده باشد و نجاست از اطراف مخرج تعدی نکرده باشد و بنجاست دیگر مخلوط نباشد در چنین صورت ظاهر اینست که فرقی در این مابین استنجای بمخرج غایط و بول نمیباشد بانحقق شرایط مذکوره س غسل ترتیبی ارتماسی که اول شستن سر بریختن اب بران باشد و بعد ازان بغروبردن طرف راست بدن بتمامه در اب و بعد فرو بردن طرف چپ اینا صحیح است یا باید بر طرفین هم ریخته شود ج ظاهر اینست که صحیح بوده باشد بلکه میتوان گفت که غسل ترتیبی بچند نوع متحقق میتواند شد اول انست که صب اب نماید بر اس و رقبه و بعد صب نماید بجانب راست و بعد بجانب چپ دوم انست که صب در بعض اجزاء و غمس در بعض دیگر پیم انست که غمس در همه باشد باین نحو اول سر و گردن را داخل اب کند و بعد جانب راست و بعد جانب چپ را داخل اب کند چهارم انست که صب در بعض و غمس کل بدن را در اب لکن بقصد رسانیدن اب بعضو باقی پنجم غمس بعض عضو در اب و غمس کل بدن بجهة ایصال ماء بعضو باقی ششم انست سه مرتبه کل بدن را داخل اب نماید دفعه اول بقصد غسل راس و رقبه و دوم بقصد جانب ایمن و دفعه ثالث بقصد جانب ایسر س هرگاه در حال نماز یا غیر حال نماز یا انکه استبرا کرده باشد یا بدون ان حالتی در ممر بول احساس نشود که تشکیک کند مکلف در خروج بول یا مظنونش شود خروج بول یا لازم است فحص ج ظاهر اینست که فحص از خروج بول واجب نبوده باشد اگرچه خروج مظنون این شخص بوده باشد س در غسل ارتماسی لازم است بیرون بودن تمام بدن از اب بانه و بنا بر ثانی یا لازم است بیرون بودن بعض از بدن با کل در زیر اب هم بوده باشد هرگاه نیت غسل کند و حرکت کند صحیح است

و بنابراول چه قدر از بدن باید از اب بیرون باشد یا اکثر یا اقل ج ظاهر اینست که بیرون بودن از
اب باخارج شدن از اب هیچ یک در غسل ارتماسی لازم و ضرور نباشد پس در داخل اب غسل
ارتماسی نموده باب فرو رود بقصد غسل غسل صحیح است ظاهر بلکه میتوان ادعا نمود که مستفاد از
تتبع اخبار وارده از ائمهٔ اطهار علیهم السلام انست که مقصود در رسانیدن ابست بکل بدن بقصد غسل
بنابراین هرگاه کسی کل بدن او داخل در اب بوده باشد در حین دخول در اب ناوی غسل نبوده
باشد و لکن در همان حین که کل بدن در اب هست نیت غسل کند و خود را بعد از نیت در جوف
اب حرکت بدهد بقصد غسل دور نیست که غسل محکوم بصحت بوده باشد مرحوم سید اعلی الله
مقامه و رفع قدره در منظومه فرموده * والارتماس وهو فی الماء یصح * ولیس للخروج وجه متضح *
فلو نواه بعد ان قد غمره * صح اذا حرك کل البشره * و این مضمون باعتقاد این خادم شریعت مطهره علی
صاحبها الاف السلام والتحیه حق است با انکه ظاهر اخبار وارده در ارتماس موهم خلاف انست مثل
صحیحه زراره که فرموده * لو ان رجلا جنبا ارتمس فی الماء ارتماسة واحدة اجزاه ذلك و ان لم یدلك
جسده نظر باینکه ظاهر از ارتماس فرو رفتن در اب است این شامل کسی که فرو رفته باشد در اب مشکل
است لکن جواب از این بعنوان اختصار اینست که مذکور شده حاصل ان اینست که مستفاد از تصفح
نصوص وارده از اهل خصوص انست که مقصود در رفع خباثت حدث رسانیدن ابست بکل بدن
بعد از نیت غسل بقصد غسل ارتماسی که عبارت از داخل شدن در اب باشد مطلوب است من باب
التوصل الی الغیر یعنی رسیدن اب بوده باشد بکل بدن مشخص است مطلوبیت واجبات توصلیه بجهة
وصلت بغیر است نه فی حد ذاته بعد از انکه فرض شود ان غسل که عبارت از رسیدن اب بوده باشد
بکل بدن حاصل باشد پس ارتماس باقی نمی ماند بر وصف مطلوبیة تا تحصیل ان لازم بوده باشد بجملا
ظاهر اینست که غسل در جمیع صور مذکوره صحیح بوده باشد و لکن اقتصار بقدر متیقن نمودن که کل
بدن خارج اب باشد یا بعض بدن خارج اب باشد مثل اینکه تا نصف بدن خارج اب بوده باشد ان
نیز بی اشکال است س در شستن جامه از بول که دو دفعه باید شست یا فشردن هم دو بار لازم است
یا یک بار کافیست و بنابر اخیر باید بین الغسلتین عصر بعمل اید یا بعد هما و هرگاه جامه یا بدن بنول
نجس باشد در اب کثیر را گذشته شود باز دو بار شستن لازم است یا مستحب است بانه ج ظاهر اینست
غسل جامه از بول دو بار لازم بوده باشد و در هر غساله عصر لازم است مگر در اب جاری که تعدد
ضرور نیست س هرگاه نیت اغسال واجبه را سهو کند بعد از بیرون امدن از حمام باز عود کند بانه ج
اگر وقت داخل شدن در اب قصد این داشته باشد که این انداختن خود را در اب بجهة غسل است
غسل صحیح است و اگر چنین نباشد غسل را اعاده کند س غسل نفاس اقل و اکثر چند روز میباشد ج
خون نفاس در جانب قلت حدی ندارد و در جانب کثرت علاوه از ده روز نمیشود س هرگاه اغسال

واجبه جمع شوند یکی بجا اورد یا همه را کدام یك را مقدم دارد ج ظاهر اینست که یك غسل به نیت
همه اغسال میتوان نمود در صورتی که یکی از اغسال جنابت بوده باشد دیگر وضو بجهة نماز ضرور
نیست و الا غسل جنابت نباشد وضو لازم است بجهة نماز س مواضع مسح در وضو باید خشك باشد
یا رطوبت دست غالب بر رطوبت انها باشد لازم نیست و اباباو جود تر بودن عضو ماسح جایز است
برداشتن رطوبت از مغسولات وضو از برای مسح بانه و اباباو وضو در زیر باران جایز است بانه ج
خشك بودن مواضع مسح ظاهر اینست که لازم نبوده باشد لکن ظاهر اینست که علیك رطوبت ماسح بر
رطوبت ممسوح معتبر باشد ظاهر اینست باقای رطوبت در ماسح اخذ رطوبت از مواضع مغسوله
جایز نبوده باشد و وضو در زیر باران نیز عیب ندارد لکن در عضو اخر نحوی نماید که مسح باب
وضو باشد نه باب باران س وضو در کجا واجب است و در کجا مستحب التماس اینست که استقصای
هر دو قسم را فرموده باشند ج وضو واجب است در چند مقام اول بعد از دخول اوقات فرایض بجهة
اتیان بصلوات مفروضهٔ ادائیه دوم بجهة اتیان بصلوات مقضیه سیم بجهة اتیان بطواف واجب چهارم
بجهة اتیان باجزای منسیه پنجم بجهة اتیان بسجود سهو احوط بلکه اظهر وجوب وضو است بجهة سجود سهو
ششم وضو بجهة مس کتابت قران در صورتی که مس واجب شود مثل اینکه نعوذ بالله قران را ببندد در
محل قاذورات بادر بدکافر یا بجهة اصلاح و صحیح قران در صورت وجوب ان هفتم وضو بجهة اقامت
صلواة یومیه هشتم بجهة اتیان بصلواة مندوره یعنی بجهة نمازی که بندر باشد نذر بر او لازم شده باشد
و هم چنین است وضو بجهة مس کتابت قران در صورتی که مس کتابت قران بر ان شخص لازم شده
باشد نهم بجهة اتیان بعملی که مکلف بر خود لازم نموده باشد که با وضو اتیان نماید در جمیع این موارد
وضو لازم است لکن در هفت موضع اول بالاصالة و دو موضع اخر بالعرض مبقی نماند وجوب وضو در
موارد مذکوره در صورتی است که باو ضو نبوده باشد و اما هرگاه باو ضو بوده باشد همان وضو اکتفا
میتواند نمود و اما مواردی که وضو در انها مستحب است پس بسیار است اول وضو بجهة کون بر طهارت
توضیح حال در بیان این مطلب مقتضی اینست که گفته شود انسان را دو حالت است حالت حدث و حالة
طهارة حدث عبارتست از خباثت نفسانیه که مانع شرعی از اشتغال بصلوة و طواف واجب و مس مصحف
و غیرها است از چیزهائی که مذکور شد و هم چنین مانع از فضیلت با کمال یا منافی با تعظیم امور بست
که مذکور میشود و رفع ان حالت باعث نظافت باطنی نفس میشود تعبیر از ان بطهارت میشود و چونکه
وضو رافع انحالت است تعبیر از ان بحدث میکنند و موجب حدوث ان حالتی است که تعبیر از ان
بطهارت میشود و مقصود در این مقام اینست که وضو مستحب است بجهة حصول ان حالت و استمرار ان
که تعبیر از ان بطهارت میکنند دوم وضو بجهة اتیان بصلوات مندوبه سیم بجهة طواف مندوب
چهارم وضو بجهة سجود تلاوت خواه سجده واجب بوده باشد یا مستحب پنجم وضو بجهت اعمال حج سوای

طواف واجب و نماز ان ششم و ضو بجهة اذان گفتن قبل از طلوع فجر اگرچه وضو بجهة مطلق اذان سنت است لکن چون اذان قبل از دخول وقت نمیباشد مگر در فجر بقصد اعلام و بعد از دخول وقت وضو واجب میشود لهذا ثمری ندارد و ثمرهٔ حکم باستحباب وضو در اذان جواز اذان گفتن است باعدم وضو ولکن مستحب این است که بعد از طهارت و وضو بوده باشد بلی ممکن است تصور باستحباب وضو بجهة اذان بعد از دخول وقت باین نحو که بنیت میماند که این وضو را بجهة اذان فقط میسازم بعد از فراغ از اذان نقض وضو میماند بعد از ان وضوی واجب میسازد بجهة نماز هفتم وضو بجهة سجده شکر هشتم وضو بجهة قبل از دخول وقت بجهة مهیا شدن در اتیان بنماز در اول وقت بدانکه فاضل مرحوم سدید یحیی بن سعید در کتاب نزهه ذکر فرموده در خمن وضوات مستحبه باین عبارت والوضوء للصلوة قبل دخول الوقت ظاهر این عبارت مقتضی اینست که مستحب بوده باشد وضو قبل از دخول وقت از برای اینکه اتیان بنماز نماید در وقت خواه منظور مکلف این بوده باشد که اتیان بنماز در اول وقت نماید بانه * وهو المدلول علیه بما اورده شیخنا الشهید الثانی فی الذکری قال روی ما وقر للصلوة من اخر الطهارة لها حتی یدخل وقتها * نهم وضو بجهة نماز میت دهم وضو بجهة داخل نمودن میت را در قبر یازدهم بجهة تلاوة قران دوازدهم وضو بجهة حمل قران سیزدهم وضو بجهة تعقیب صلوات یومیه چهاردهم وضو بجهة زیارت ائمه علیهم السلام پانزدهم وضو بجهة دخول در مساجد شانزدهم وضو بجهة دخول در رواقات ائمه علیهم السلام هفدهم وضو بجهة زیارت قبور موءمنین هجدهم وضو بجهة وارد شدن مسافر از سفر بمنزل خود نزد عیال نوزدهم وضو بجهة حوایج خواه از درگاه احدیت جل شانه بوده باشد یا از غیر بیستم وضو بجهة مس قران بجهة پاک کردن غبار از خط قران یا رفع قران را از زمین بجهة تعظیم بیست و یکم وضو بجهة کتابت قران بیست و دوم وضو بجهة بیرون امدن مذی بیست و سیم وضو بجهة بیرون امدن ودی بدانکه انچه از مخرج بول خارج میشود پنج چیز است اول بول دوم منی تشکیک نیست در اینکه هر دو ناقض وضو هستند لکن اول موجب وضو است چنانچه ثانی موجب غسل است سیم مذی بذال معجمه چهارم ودی بدال مهمله پنجم ودی بذال معجمه و اما مذی پس ان اب است که بعد از ملاعبه و تقبیل از انسان خارج میشود و اما ودی پس ان اب غلیظی است خارج میشود از انسان بعد از بول مقصود در اینمقام اینست که این هر دو اگرچه هیچ یک ناقض وضو نیستند بنا بر معروف ما بین اصحاب لکن باعث استحباب اعاده وضو میشوند پس هرگاه مذی از منظهر خارج شود یا ودی مستحب در حق او اینست که وضو بسازد پس از جمله وضوات مستحبه وضو بجهة خارج شدن مذی یا ودی است و اما ودی بذال معجمه پس شیخ طایفه در استبصار چنین تفسیر فرموده * الذی یخرج من الادواء * و در مجمع البحرین ذکر شده که ان ابی است خارج میشود بعد از انزال منی بیست و چهارم وضو بجهة نسیان استنجاء قبل از وضو است یعنی کسی استنجا را فراموش کرد

بعد از فراغ از وضو متذکر شد در اینوقت استنجا مینماید و وضوی او صحیح است لکن مستحب در حق او اینست که وضو را اعاده نماید بیست و پنجم وضو بجهة قی کردن است یعنی متطهر هرگاه قی کرد اگرچه این قی باعث نقض طهارة او نمیشود لکن مستحب است که وضو بسازد بیست و ششم وضو بجهة رعاف است بمعنی که مذکور شد پس رعاف اگرچه موجب وضو نیست لکن باعث استحباب وضو میشود بیست و هفتم وضو بجهة جاری شدن خون است بسبب خلال کردن دندان لکن در صورتی که خون بحدی بوده باشد که موجب تفرشود بیست و هشتم وضو بجهة دست مالیدن بلک است یعنی هرگاه متطهر مس کلب نمود مستحب در حق او اینست که اعاده وضو نماید یا وضو بسازد بیست و نهم وضو بجهة تدارک نقصان کذب است پس هرگاه متطهر کذبی از او صادر شود مستحب در حق او اینست که وضو بسازد سی ام وضو بجهت تدارک ظلم است بمعنی که مذکور شد سی و یکم وضو بجهة تدارک منقصتیست که بجهة اکثار در شعر خواندن حاصل شده سی و دوم از جمله اسبابی که موجب استحباب وضو میشود بوسیدن زن است بشهوة سی و سیم از جمله وضوات مستحبه وضوایست که باعث ان میشود مس فرج زن سی و چهارم از جمله وضوات مستحبه وضوئیست که باعث ان میشود مس باطن دبر خود سی و پنجم از جمله وضوات مستحبه وضوئیست که باعث ان میشود مس باطن احلیل سی و ششم از جمله وضوات مستحبه وضوئیست که باعث ان میشود محدث در اثنای نماز پس هرگاه مصلی در اثنای نماز خندهٔ صدادار از او صادر شود موجب بطلان نماز او میشود پس اعادهٔ نماز لازم است و اعادهٔ وضو مستحبست سی و هفتم وضوی قاضی حاجت است بجهة جلوس در مجلس قضاسی و هشتم وضوی عروس است در شب زفاف که وارد بر شوهر خود میشود و هم چنین مستحب در حق شوهر اینست در حال وصول عروس باو وضو بوده باشد سی و نهم وضو کسی است که اراده جماع با زوجه ذات حمل داشته باشد چهلم وضو در حق کسی است که اراده جماع نماید بعد از جماع اول چهل و یکم وضوی جنب است بجهة اراده اکل چهل و دوم وضو در حق کسیست که غسل میت داده باشد و قبل از غسل اراده جماع داشته باشد چهل و سیم وضوی جنب است در صورتی که اراده غسل میت داشته باشد چهل و چهارم وضو است قبل از اغسال مسنونه چهل و پنجم وضو است بعد از غضب * لما روی عنه صلی الله علیه و اله اذا غضب احدکم فلیتوضا * بنا بر این هرگاه کسی باوضوء بوده باشد و غضب طاری او شود مستحب در حق او اینست که اعاده وضو نماید و هرگاه وضو نداشته باشد مستحب در حق او اینست که وضو بسازد چهلم و ششم وضوی تجدید بست پس کسی که وضو ساخته باشد و ناقضی بعد از وضو صادر نشده باشد و هم چنین اموری که مرجع اعاده وضو بوده باشد از اموری که مذکور شد نیز متحقق نشده باشد مستحب در حق او اینست که اعاده وضو نماید بقصد تجدید بدان فرد متیقن وضوی تجدیدی است و کاهست اطلاق میشود براعم از این معنی

باب ابن معتبر در وضوی تجدیدی عدم ثبوت ناقض شرعی است نسبت بوضوی سابق خواه مرجح اعاده متحقق شده باشد بانه و در اینصورت ممکن است قصد تداخل شود بنابراین وضوی لاحق مصداق مردد خواهد بود مثلا بعد از وضوء هرگاه مذی خارج شود مثلا مکلف هرگاه اعاده وضو نماید بقصد جبر نقصانی که از خروج مذی عارض شده در اینصورت اتی باین قسم از مستحب خواهد بود و اگر مقصود این بوده باشد که ناقضی بجهة وضوی سابق متحقق نشده پس اعاده وضو میباید بقصد مجدد پس اتی وضوی تجدیدی خواهد بود و اگر ناوی هردو بوده باشد امتثال نسبت بهردو خواهد بود انشاء الله تعالی * وهکذا الحال فی غیر المذی من الامور المذکورة التی توجب استحباب الاعاده والمستند فی الوضوء للتجدید ما رواه فی الفقیه مرسلا قال وروی فی خبر اخر ان الوضوء علی الوضوء نور علی نور وتلقاه جماعة من الاصحاب بالقبول لذکرهم ایاه فی الکتب المعتبرة الفقهیة علی وجه الاستدلال والحجة من غیر اظهار وقدح فی السند والدلالة ورواه فی ثواب الاعمال عن المفضل بن عمر عن ابی عبد الله ع قال من جدد وضوءه بغیر صلوة جدد الله توبته من غیر استغفار قوله لغیر صلوة هکذا رایته فی نسختین من ثواب الاعمال والظاهر بغیر حدث کما فی الفقیه وفی باب النوادر من طهارة الکافی عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله ع قال الطهر علی الطهر عشر حسنات والمستفاد من النصوص المذکورة تادی السنة باتیان الوضوء بعد الوضوء سواء تخلل بینهما صلوة مفروضة او مندوبة وتحقق بینهما فصل ام لا وزاد العدد علی الاثنین ام لا ولعل الظاهر من الصدوق من شیخنا الصدوق ان شرعیة التجدید انما هو للصلوة وانه لا یکون الامرة قال فی الفقیه وفی ذلک حدیث اخر باسناد منقطع رواه عمرو بن ابی المقدام قال حدثنی من سمع ابی عبد الله ع یقول انی لاعجب ممن یرغب ان یتوضا اثنتین اثنتین وقد توضا رسول الله صلی الله علیه وآله اثنتین اثنتین فان النبی صلی الله علیه وآله کان یجدد الوضوء لکل فریضة ولکل صلوة فمعنی الحدیث هو ان لا عجب ممن یرغب عن تجدید الوضوء وقد جدده النبی صلی الله علیه وآله والخبر الذی روی ان من زاد علی مرتین لم یوجر یوکد ما ذکرته ومعناه ان تجدیده بعد التجدید بلا اجر له انتهی کلامه رفع مقامه وقد علمة ان الظاهر من النصوص ما هو اعم منه فیستحب التجدید ولو لغیر الصلوة بل المستفاد منها مطلوبیة التجدید من حیث هو فعلی هذا من توضا ثم اخذ بالقرائة او بکتابة المصحف وانقضی ساعة مثلا یستحب التجدید فی حقه قال العلامه فی التذکرة یستحب تجدید الوضوء لکل صلوة فرضا کانت او نفلا وللشافعی وجهان فی النفل احدهما عدم الاستحباب قال ولا یستحب التجدید للتلاوة والشکر قال ولو توضا ولم یصل کره له التجدید وکذا لو توضا وقرء کره له التجدید ولیس بجید لعموم الاستحباب انتهی تنقیح الحال یستدعی ان یقال هنا مقامات منها التجدید بعد الصلوة المفروضة للصلوة المفروضة کما اذا توضا وصلی صلوة الظهر ثم جدد الوضوء لصلوة العصر وهذا مما لا ینبغی الریب فیه و منها التجدید بعد الصلوة المفروضة للنافلة کما اذا توضا وصلی الظهر ثم جدد الوضوء لنافلة العصر وهو ایضا

مما لا ینبغی الریب فیه ومنها ما اذا توضا وصلی النافلة ثم اراد التجدید للفریضة کما اذا توضا وصلی نافلة الظهر ثم اراد التجدید لفریضة الظهر وهو ایضا کذلک ومنها ما اذا توضا وصلی النافلة ثم اراد التجدید لنافلة اخری وهو یکون علی وجهین احدهما ان یکون توضا وصلی صلوة الرسول صم مثلا ثم اراد التجدید لنافلة اللیل وهو ایضا مما لا ینبغی ان یرتاب فیه والثانی ما اذا توضا وصلی رکعتین من نافلة الزوال او اربعة رکعات منها واراد التجدید للباقیة منها ومقتضی العمومات المذکورة ثبوت الشرعیة هنا ایضا ومنها ما اذا توضا وقرء او کتب القران او فعل احدی الغایات السالفة واراد التجدید للصلوة فرضا کانت او نفلا ومنها ما اذا توضا وقرء ثم اراد التجدید لکتابة القران او غیرها من احدی الغایات الاخر ومنها ما اذا توضا للکون علی الطهارة وتخلل فصل واراد التجدید للصلوة وقد علمت ان مقتضی العمومات المذکورة ثبوت الشرعیة فیها ایضا ومنها ما اذا اجتمع هناک اثنان او ثلثة کما اذا توضا لقرائة القران ثم جدد للصلوة ثم اراد التجدید لکتابة القران وهکذا ومقتضی العمومات ثبوت الشرعیة ومنها ما اذا توضا لغایة من الغایات السالفة کقرائة القران وقرء ثم اراد التجدید لتلک الغایة ایضا ومنها ما اذا توضا لغایة من الغایات ایضا لکن اراد التجدید قبل الاشتغال بالغایة کما اذا توضا لقرائة القران ثم قبل القرائة اراد التجدید للقرائة ایضا وهو علی قسمین احدهما بعد تخلل الفصل والثانی خلافه ینبغی ان یقال بالشرعیة فی الاول واما فی الثانی فستقف الکلام فی مثله ومنها ما اذا توضا لغایة من الغایات واجبه او مندوبة لکن اراد تجدید الوضوء من حیث هو تجدید مقتضی الحدیث السالف الوضوء علی الوضوء نور علی نور مشروعیة وکذا مشروعیة ما تقدم علیه لکن الکلام فی امکان التعویل علیه فانا لم نجد مسندا فی کتب الاخبار وانما اورده شیخنا الصدوق فی الفقیه مرسلا کما علمت واما ما فی ثواب الاعمال فهو لا یخلو عن اعتبار بل یمکن عده موثقا لانه قد رواه عن محمد بن موسی عن علی بن الحسین السعدابادی عن احمد بن ابی عبد الله البرقی عن ابیه عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عنه ع و محمد بن موسی الذی یروی عنه شیخنا الصدوق محمد بن موسی المتوکل الذی وثقه العلامه وابن داود وغیرهما واما علی بن الحسین السعدابادی فهو من جملة العدة الذین روی ثقة الاسلام عن احمد بن محمد بن خالد بتوسطهم وکثرة روایة ثقة الاسلام عنه یومی الی التعویل عنه وعده الفاضلان المجلسیان من مشایخ الاجازة واما احمد بن ابی عبد الله البرقی فهو احمد بن محمد بن خالد البرقی وحاله معروفة وابو محمد بن خالد وهو وان کان العلماء قد اختلفوا فیه لکن التحقیق عندنا وثاقته وقد حققناه فی رسائلنا الرجالیة واما محمد بن سنان فهو وان کان ضعیفا عند جماعة من العلماء لکنه عندی مقبول الروایة لما بیناه فی رسائلنا الرجالیه واما مفضل بن عمر فقد اختلفوا فیه فقال النجاشی انه فاسد المذهب مضطرب الروایة لا یعبا به وقال شیخنا المفید فی ارشاده انه من شیوخ اصحاب ابی عبد الله ع وخاصته وبطانته وثقاته الفقهاء الصالحین فیکون حدیثه معدودا من الموثقات فالحدیث معتبر واما فی الباب المذکور

من الكافي فقد رواه عن محمد بن يحيى و احمد بن ادريس عن احمد بن اسحق عن سعدان عن بعض
اصحابه عنه عم محمد بن يحيى هو ان يحيى العطار الذي لا يخفى جلالته على احد وكفاك و في هذا الباب ما ذكره
النجاشي في ترجمته من انه شيخ اصحابنا في زمانه ثقة عين وكذا احمد بن ادريس الذي هو في طبقته واحمد بن
اسحاق مشترك بين الرازي و الاشعري و كلاهما ثقتان واما سعدان هو سعدان بن مسلم الذي ذكر
النجاشي انه روى عن ابي عبد الله و ابي الحسن عم و ذكر شيخ الطايفه ان له اصلا يروي عنه جماعة من
الثقاة منهم صفوان بن يحيى و احمد بن اسحق و عباس بن معروف و غيرهم فالسند اليه معتبر لكنه رواه
عن بعض اصحابه فيكون مرسلا فالحق ان الحكم بشرعية التجديد على وجه الاطلاق و لو لنفسه من غير
النظر الى غايته و من غير فصل لا يخلو من اشكال لتطرق القدح اما في سند المستند كما في الاول و الثالث
او في دلالته كما في الثاني على ما يظهر مما سلف مضافا الى امكان القدح في دلالة الثالث ايضا بناء على
ان الطهر انما يطلق على الطاهر على ما يرفع الحدث و عدم امكان ارادته في الطهر الاول ظاهر فلا بد من الحمل
على محض المشاكلة او على الذي يوقع بعد احتمال عروض الحدث لرفعه و على الاول و ان تم الاستدلال
لكن على الثاني لا يتم فاذا قام الاحتمال بطل الاستدلال س در غسل خروج از اب واجب است ج
ظاهر اينست كه خروج از اب لازم نبوده باشد س پيش از وقت خاطر جمع شده كه وقت نماز داخل و به
نيت وجوب وضوئي ساخت بعد كه معلوم شد ان زمان كه وضو ساخته بود وقت داخل نشده بود
و وضو مشغول بنماز خواه واجب بوده باشد يا مستحب نشود بلكه نقض ان وضو نموده وضوئي ديگر بقصد
وجوب در صورت وجوب نماز و اراده فعل ان نماز بعمل اورد يا اعاده و ضو نمايد بقصد قربة اگر
چه در وقت نماز واجب و اراده نماز واجب نموده باشد س در اغسال مستحبه اباطهارة شرط است بانه
غسل جمعه را قبل از طلوع صبح جمعه ميتوان كرد يا خير بعد از انكه شخص در روز جمعه غسل كرده
است مدت بقاي غسل تا چه وقت و چه مقدار است هر گاه دو روز هم بگذرد و ناقض طهارت اتفاق
نيفتد غسل بحال خود باقي ميباشد بانه هم چنين خواب از جمله نواقض غسل ميباشد بانه ج انچه از جناب
واسطه فهميده شده انست كه مراد از شرطيه طهارت در اغسال مستحبه انست كه قبل از اغسال مستحبه
وضو لازم است جواب وضو معتبر در ماهية غسل نيست بلي اشكال و هم چنين واجب بوجوب شرعي
نيست بلكه تقديم وضو بر اغسال مستحبه مثل جمعه مستحب است و اما تقديم غسل جمعه بر طلوع فجر جمعه
پس ان بعنوان اطلاق ثابت نيست بلي هر گاه ممكن از غسل در روز جمعه نبوده باشد در چنين صورت
تقديم غسل جمعه بر روز جمعه جايز است بانن نحو كه در روز پنجشنبه باشب جمعه اتيان بغسل جمعه ميتوان
نمود يعني هر گاه در روز پنجشنبه معتقد ان باشد كه ممكن از غسل جمعه است در روز پنجشنبه ميتوان نمود و هم چنين
در چنين صورت اتيان بغسل بقصد انكه غسل جمعه است در روز پنجشنبه ميتوان نمود و هم چنين

هر گاه در شب جمعه معتقد ان بوده باشد كه ممكن از غسل جمعه در روز جمعه نخواهد بود در شب
جمعه اتيان بغسل جمعه ميتوان نمود و اما انتقاض اغسال مستحبه بحدث مثل خواب و غيره پس تفصيل ان
اينست كه غسل مستحب بر دو قسم است يك قسم انست كه اغسال زمانيه است مثل غسل روز جمعه و روز
عيد و روز عرفه و نحوها اشكالي نيست در اينكه احداث ناقض اين اغسال نيست قسم ثاني اغسال
فعليه است باين معني كه غسل مستحب بجهة زيارت يا دخول در مكه يا احرام و هكذا ميگوئيم اغسال
فعليه بر دو قسم است يك قسم ان است كه بعد از فعل ميباشد مثل غسل توبه يا غسل بجهة قتل وزغ
يا بجهة رويه مصلوب در اين قسم نيز بي اشكال حدث ناقض نيست قسم ثاني انست كه غسل ميبايد
قبل از فعل بوده باشد مثل غسل زيارت اين قسم نيز ظاهر اينست كه حدث ناقض غسل نيست باين معني
كه كسي كه اتيان بغسل نموده بجهة زيارت بعد حدثي از او صادر شد ظاهر اينست كه اين حدث
ناقض غسل نيست بلكه هر گاه بعد از حدث زيارت نمايد زيارت با غسل خواهد بود و اما مدت بقاي
حكم غسل پس ظاهر اينست هر گاه كسي صبح اتيان بغسل زيارت نمود و زيارت را در عصر بعمل
اورد ان زيارت با غسل خواهد بود بلكه دو روز نيست هر گاه غسل در روز باشد و شب زيارت
كند ان زيارت با غسل خواهد بود س شك در افعال و اجزاي وضو حكم ان چه چيز است اتيان
بمشكوك فيه لازم است بانه ج شك در اجزاي وضو اگر بعد از فراغ از وضو است اعتمادي و اعتنائي
بان شك نيست بلكه بنا ميگذارد بر وقوع مشكوك فيه و اگر در اثناي وضو است مدلول عليه بكلمات
اعاظم فقهاء قدس الله تعالى ارواحهم انست كه لازم است عود نموده اتيان بمشكوك فيه نمايد بعد بترتيب
وضو اتمام نمايد پس هر گاه شك كند در وقت غسل بدني يا بشري كه صورت را شسته است بانه
لازم است عود نموده صورت را بشويد بعد دست راست را بشويد و هم چنين * قال في الفقيه من
شك في شيء من وضوئه و هو قاعد على حال الوضوء فليعد و من قام عن مكانه ثم شك في شيء من
وضوئه فلا يلتفت الى الشك الا ان يستيقن و في النهاية من شك في غسل الوجه و غسل اليدين وجب عليه
غسل الوجه ثم غسل اليدين فان شك في غسل اليدين و قد مسح براسه رجع فغسل يديه ثم مسح براسه
فان شك في مسح راسه و قد مسح رجليه رجع فمسح راسه ثم رجليه بما بقي في يديه من الندوة و في
المبسوط من شك و هو جالس على حال الوضوء اعاد الوضوء و ان شك في شيء من اعضاء الطهارة في هذه
الحال اعاد عليه و على ما بعده و متى شك فيه او في شيء منه بعد انصرافه من الوضوء لم يلتفت اليه و في
الوسيلة و الثالث يجب عليه غسل المشكوك فيه و اعادة المترتب عليه مالم يجف العضو السابق و اعادة الوضوء
ان جف و ذلك في موضعين من شك في غسل عضو من اعضاء الطهارة جاز له ان يغسل المشكوك و
اعاد المترتب عليه و في السرائر من عرض له و هو في حال الوضوء لم يخرج عنه شك في انه ترك بعض اجزائه
او قدم موخرا او اخر مقدما وجب عليه ان يعيد الوضوء من اوله و في الجامع فان شك في الطهارة او بعضها

وهو على حالها تطهر او فعل بعض المشكوك فيه مالم يجف السابق فان جف استانف الوضوء وفي المعتبر
لو شك في شيء من افعال الوضوء قبل انصرافه عن حال الوضوء اتى به وبما بعده لان الاصل عدم الاتيان
به والحدث متيقن فيلزم الاتيان بالمشكوك فيه بنى على اليقين وبما بعده تحصيلا للترتيب في التذكرة لو
شك في شيء من افعال الوضوء فان كان على حال لم يفرغ منه اعاده على ماشك فيه وعلى مابعده ولو
كان السابق قد جف استانف من راس لان الاصل عدم الفعل فلابد خل في الصلوة بطهارة مظنونة
ولو كان الشك بعد الفراغ والانصراف لم يلتفت والظاهر ان المسئلة مما لا خلاف فيه وبه صرح في المدارك
وغيره قال في المدارك ولا خلاف بين الاصحاب في وجوب الاتيان بالمشكوك فيه ثم بما بعده والمستند
في ذلك مضافا الى اطباقهم عليه والاصل هو الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن زراره عن
ابي جعفر ع قال اذا كنت قاعدا على وضوئك فلم تدر اغسلت ذراعيك ام لا فاعد اليهما وعلى جميع
ماشككت فيه انك لم تغسله او تمسحه مما سمى الله مادمت في حال الوضوء فاذا قمت عن الوضوء وفرغت
منه فقد صرفت في حال اخرى في الصلوة او في غيرها فشككت في بعض ماقد سمى الله مما اوجب عليك
فيه وضوئه لاشيء عليك فيه وانما تعرضنا لذكر عبارات هولاء الاعاظم في المقام لكون المدلول عليه بجمله
من النصوص المعتبره خلافه منها الموثق كالصحيح المروي في التهذيب عن عبد الله بن ابي يعفور عن
ابي عبد الله ع قال اذا شككت في شيء من الوضوء وقد دخلت في غيره فليس شكك بشيء انما الشك
اذا كنت في شيء لم تجزه ويمكن الجواب بان يقال ان الضمير في غيره يعود الى الوضوء لا الى الجزء المشكوك
فيه وهو وان كان مخالفا لما يستدعيه سوق الكلام سيما بعد الاعتضاد بما ذكر في ذيله لكنه مما لابد منه
لاطباق عمل الاصحاب على خلافه وعلى فرض تسليم عوده الى ماذكر فلابد من تقييده بما اذا كان خارجا
عن الوضوء بعد الفراغ منه * س در خصوص تطهير باب جاري وكر در مطلق نجاسات يك دفعه را
بعد از زوال عين كافي ميدانند بانه وبنا بر اول در استنجاء بول اين حكم جاريست بانه وعلى اي تقدير
تطهير چيزي كه محتاج بفشردن است مثل رخوت وفروش در اب كر وجاري محتاج بفشردن ميباشد
بانه بنا بر اكتفا يك دفعه در اب كر وجاري دره مطلق نجاسات حكم متحد است بانه وذبكر در صورت
تطهير باب قليل در مطلق نجاسات نيز يك دفعه را كافي ميدانند بانه بنا بر انكه يكدفعه را كافي
ندانند در اب قليل اما تفصيل در خصوص نجاسات قابل هستند بانه بيان فرمايند ج ظاهر اينست كه
تطهير نجس در اب جاري يك مرتبه كفايت ميكند بعد از زوال عين نجاست خواه بول بوده باشد يا غير
بول لكن در بول اكر غايت دو مرتبه نمايد اقرب باحتياط خواهد بود واما اكر غير جاري باشد پس در غير
بول ظاهر اينست كه غسل يك مرتبه كفايت ميكند در تطهير ودر بول ظاهر اينست كه يك مرتبه كفايت نكند
بلكه دو مرتبه لازم است چنانچه در اب قليل هم چنين است لكن اين در غير استنجاء بول است واما در
استنجاء كه عبارت از تطهير مخرج بول بوده باشد پس ظاهر اينست كه اكتفا بيك مرتبه ميتوان نمود اكرچه باب

مرايا الاوضو

قليل بوده باشد لكن در صورتي كه تعدي از اطراف مخرج علاوه از قدر معتاد نكرده باشد ودر
صورت تعدي از مخرج از قدر متعارف پس حكم نجاست بدن به بول دارد كه محتاج بدو مرتبه
خواهد بود ودر بدن وسنك وچوب ومحو انها حاجت بعصر وفشردن نيست همان صب اب بطريق استيلا
وجدا شدن از اب كفايت ميكند در تطهير واما چيزي كه نجاست در ان نفوذ ميكند پس تطهير ان محتاج
بعصر است در اب قليل وكر ظاهر اين است در جاري نيز چنين بوده باشد وفرقي در لزوم عصر در
چيزي كه نجاست در ان نفوذ ميكند مابين بول وغير بول نيست بلي غير بول ظاهر اينست كه غسل يك
مرتبه كفايت ميكند در تطهير ان اكرچه در اب قليل بوده باشد لكن اين در غير اواني وظروفست س
كوشت كه باب نجس پخته شود بداخل شدن باب جاري پاك ميشود بانه ج ظاهر اينست كه
باداخل در اب جاري پاك شود س هركاه ارد باب نجس خمير شود بعد از پختن پاك ميشود بانه ج پاك
نميشود س غساله ميت نجس است بانه ج نجس است س اباتداخل در اغسال جايز است بانه ج اشكالي
در تداخل اغسال بالجمله نوعي نيست خواه اغسال واجبه باشد يا مستحبه مثل غسل جنابت وغسل مس
ميت يا غسل جنابت وغسل حيض وهكذا او مثل غسل جمعه وزيارت عرفه وهكذا بلكه اشكال در
صورت اختلاف در واجب وسنت است مثل غسل جنابت وجمعه مثلا نظر باينكه فرد متشخص واحدي
كه متصف بوصف وجوب شد باعتبار اين شخص متصف بوصف استحباب نمي تواند شد تحقيق اين
مسئله را در جلد رابع مطالع الانوار نموده ام لهذا در صورتي كه خواهد اجزاء بغسل واحد نمايد چنين نيت
بايد كه غسل جنابت ميكنم كه معنى از غسل جمعه باشد در چنين صورت امتثال هر دو ومثاب وماجور
هر دو خواهد بود س اب استنجا را پاك ميدانند بانجس معفو ج ظاهر اينست كه پاك باشد لكن در صورتي
كه تعدي از اطراف مخرج نموده باشد ومخلوط بنجاست خارجه مثل خون نبوده باشد وجزء غايط در
اب استنجا محسوس نباشد س اب مضاف بنجاست از فوق برسد مافي الفوق نيز نجس ميشود بانه ج اكر
جاه اب مضاف بملاقات نجاست نجس ميشود اكرچه هزار كر باشد ونجس هرچند قليل باشد ولكن تاثير از اسفل
باعلائي باشد ومرحوم سيد اعلى الله مقامه در اين مطلب دعوي اتفاق فرموده * قال وبنجس القليل
والكثير * منه ولا يشترط التغيير * ان نجاسا لاقى عدا ما قد علا * على الملاقي باتفاق من خلا س تطهير
نجاسات از بدن وجامه باب قليل بچه نوع بايد نمود ج جامه هركاه نجس بغير بول شده باشد كيفيت
تطهير ان بعد از زوال عين انست كه اب بر بزند بر ان محل بنحوي كه مستولي بر ان شود بعد از ان
بعصر اخراج اب نمايند از ان محل ان وقت پاك ميشود واكر به بول نجس شده از قرار مرقوم دو دفعه غسل
ان نمايند بعد از دفعه ثانيه پاك ميشود ودر صورتي كه بدن نجس شده باشد از غير بول وعين نجاست
زايل شده باشد ظاهر اينست كه بصب ماء در ان محل وانفصال ماء از ان كفايت كند در تطهير ان واما
هركاه بدن ببول نجس شده باشد ظاهر اينست كه تطهير ان توقف داشته باشد بتعدد غسل باين نحو كه

بعد از صبماء که متولی بران محل باشد و انفصال ماء از ان محل دفعهٔ دیگر صبماء نماید بطریق
اول بعد از انفصال ماء آن محل محکوم بطهارت خواهد بود و مخفی نماند انچه مذکور شد در غیر مخرج
بول است و اما در مخرج خبث در صورتی که بطریق متعارف باشد ظاهر اینست غسل یک مرتبه کفایت
کند و غساله ان نیز پاک باشد س مرده مار نجس است و خونش پاک است بانه ج مرده مار ظاهر اینست
که نجس بوده باشد و هم چنین خون ان نظر باینکه صاحب نفس سائله است چنانچه خود مشاهده
نموده ام س در غسل ترتیب در اجزا لازم است بانه و موالات در غسل ترتیبی لازم است ج موالات
در اعضا در غسل لازم نیست و هم چنین ترتیب در اجزاء عضو واحد لکن در عایة این ترتیب بهتر است

س
چنانچه وجود حایل مابین امام و ماموم در رجال مانع از اقتداست در حق زن نیز چنین هست باین معنی
که هر گاه مرد امامت نماید و زن در جائی بایستد که حائل باشد بنحوی که نه مشاهدهٔ امام میتواند نمود
و نه مشاهدهٔ احدی از ماموم بین که مشاهده امام نماید یا در حق چنین زن اقتدا برد در چنین صورت
جایز هست یا نه ج این مسئله محل خلاف مابین فقهای شیعه است انچه حال در نظر هست این است ابن
ادریس منع فرموده از اقتدا در چنین صورت یعنی تفرقه مابین مرد و زن ننموده است که وجود حائل را
در هر دو صورت مانع از اقتدا دانسته عبارت ان مرحوم در این باب اینست * لا تکون جماعة و بین
المصلی و بین الامام او بین الصف حائل من حائط او غیره الی ان قال و قد وردت رخصة للنساء ان
یصلین اذا کان بینهن و بین الامام علیه السلام حائل والاول الاظهر و الاصح * ظاهر اینست که وجود
حایل در حق زنان مانع از اقتدا نبوده باشد * و فاقا لاکثر الاصحاب قال فی الذکری الحائل انما یمنع
اذا کان الماموم رجلا او خنثی علی الاقرب اما لو اقتدت المراءة بالرجل و بینها حائل فانه جائز و ظاهر
العلامة فی التذکرة دعوی الاجماع علیه قال یجوز ان تصلی المراءة من وراء الجدار مقتدیة بالامام وان لم
تشاهده و لا من یشاهده عندنا و المستند فی ذالک الموثق المروی فی باب احکام الجماعة من یب
عن عمار قال سالت اباعبدالله ع عن الرجل یصلی بالقوم و خلفه دار فیها نساء هل یجوز لهن ان یصلین
خلفه قال نعم ان کان الامام اسفل منهن قلت فان بینهن و بینه حائطا او طریقا قال فلا باس هو العالم

هوالله تعالی

کتاب احکام الجنایات س ضعیفهٔ حامله فوت شده طفل در شکم ان ضعیفه حرکت میکند حکم ان
در شریعت مقدسه چه چیز است ج شکم ضعیفه را شق میکنند و طفل را بیرون می اورند و جمع
کثیری از اعاظم فقها حکم فرموده اند که از جانب چپ پاره باید نمود بهر حال بعد از اخراج طفل شکم
ضعیفه را میدوزند و این شق شکم ضعیفه در صورتی است که اخراج طفل باعدم شق ممکن نباشد و
اگر ممکن باشد شق نمایند س طفل در شکم مادر فوت شده و مادر زنده است ج اگر ممکن است طفل را
صحیحا بیرون اورند والا ممکن نباشد طفل را پاره پاره نموده بیرون اورند و مباشر این عمل با امکان
زن میباید بشود و با عدم امکان زوج ضعیفه و با عدم امکان ما بر محارم و با عدم امکان اجانب س
سه غسلی که در میت متداول است اول باب سدر دوم باب کافور سیم باب خالص ایا وجوب این
اغسال ثلثه اتفاقی است یا محل خلاف است ج وجوب اغسال ثلثه اتفاقی نیست لکن مشهور است و سلار بن
عبدالعزیز که از جمله قدمای فقها است قائل شده بر اینکه غسل واجب همان یکمرتبه است باب خالص
دو غسل دیگر مستحب است س وجوب استقبال شخص محتضر را در حال احتضار بقبله ایا اتفاقی است
یا خلافی در این باب نزد فقها هست ج وجوب استقبال در حال احتضار اتفاقی نیست اما مشهور مابین
فقهاست و مرحوم شیخ طوسی در کتاب قابل شده باستحباب ان و این قول را از شیخ مفید در رساله عزیه
نقل کرده اند س مشهور ان است که شهید غسل و صلوة بر ان واجب نیست مراد از این شهید کیست
و در حدیث وارد شده من قتل دون ماله فهو شهید بنا بر این هر گاه کسی در صدد حفظ مال یا نفس
یا عرض خود ایستاده کی نموده کشته شد یا انکه بمحض ظلم کشته شود ایا چنین است که غسل و صلوة در حق
او واجب نیست ج شهیدی که غسل و کفن بر او واجب نیست ان شهید است که در معرکه امام اصل
یا منصوب امام اصل کشته شود و اما انکه ظلما کشته شود یا در مقام حفظ مال یا نفس یا عرض کشته شود غسل
و نماز بر او واجب است و ظاهر علامه در کتاب تذکره دعوی اجماع بر این مطلب است قال کل مقتول فی
غیر المعرکة یغسل و یکفن و یحنط و یصلی علیه و یدفن و ان قتل ظلما او دون ماله او نفسه او اهله ذهب
الیه علماءنا اجمع و یدل علیه ما رواه فی التذکرة من مولینا الصادق ع اغسل کل الموتی الا من قتل بین
الصفین قال شیخ الطائفة فی المبسوط الشهید هو الذی یقتل بین یدی امام عدل فی نصرته او بین یدی
من نصبه الامام الی ان قال و کل مقتول سوی من ذکرناه لابد من غسله و تحنیطه و تکفینه ظالما کان او
مظلوما و قال فی التحریر کل قتیل سوی من قتل بین یدی الامام یجب تغسیله و تکفینه و اما صلوة فلیس
احدی نکفته است که صلوة بر شهید نیست بلکه نماز بر هر میت واجب است خواه شهید باشد یا غیر شهید س
هر گاه طفلی نه ماهه از رحم مادر سقط شود غسل بر او واجب است یا نه و دیگر حد سنی که نماز میت بر میت

واجب میشود بیان فرمایند ج سقط هرگاه چهار ماه را تمام کرده باشد تغسیل او واجبست خواه نه ماهه
بوده باشد یا کمتر و قبل از چهار ماه تغسیل او لازم نیست و ظاهر وجوب صلوة است بر طفل میت هرگاه
شش ساله بوده باشد و قبل از انقضاء و اکمال شش سال صلوة لازم نیست لکن مستحبست مکرر در صورتی
که متولد شده باشد میتا س سقط قبل از چهار ماه تغسیل و تکفین دارد یا نه ج سقط قبل از چهار
ماه تغسیل و تکفین ندارد بلکه بخرقه می پیچند و دفن مینمایند س هرگاه شخصی بمیرد و جنب و حایض
و نفسا بوده باشد یا مس میتی نماید و بمیرد یا این غسلها را باید بشخص متوفی داد یا همین غسل سدر
و کافور و قراح کافیست ج ظاهر اینست که یک غسل که دران نیت کل اسباب نماید کفایت بکند پس
هرگاه در همان غسل باب خالص نیت غسل میت و جمیع اسباب مذکوره نماید کافیست و محتاج بتعدد
اغسال نخواهد بود س هرگاه جریدتین چوب تر بهم نرسد چوب خشک جایز است یا نه و بر فرض عدم جواز
هرگاه بنجسانند جایز است یا نه ج بلی در صورت عدم تمکن از چوب تر یا چوب خشک شاید تا دیه سنت
بشود اما ترک نمودن در این صورت اسلم باحتیاط است نظر باشتمال مستند بر چوب رطب و احتمال تشریع
در پایس اگرچه بعید است قائمست و امر مردد ما بین انیان مستحب و فعل حرام است عقل قاضی بر رجحان
اجتنابست س هرگاه سدر و کافور در مکانی بهم نرسد اما در یک فرسخ یا زیاده ازان بهم رسد آیا باید
رفت و سدر و کافور را آورد یا آنکه بدل سدر و کافور باب قراح غسل بدهند ج در صورتی
که ممکن باشد طی ان مسافت و مشقت شدیده دران نباشد تحصیل ان لازم است س در غسل میت
سه غسل مشهور لازم است یا یکی کفایت میکند ج بلی با امکان سه غسل لابد منه است س اقل ذکر
در نماز میت واجبست یا خبر و غیر از شهادتین و صلوات بر نبی و دعا بر مومنین و مومنات و دعای
بر میت چیز دیگر لازم است یا نه ج با امکان عدول از ماثور نمودن مشکل است و با عدم امکان بعد
از تکبیر اول اجتزاء بشهادتین و بعد از تکبیر ثانی اکتفا بصلوات و بعد از ثالث بدعا بجهة مغفرت
مومنین و مومنات و بعد از تکبیر چهارم بمطلق دعا بجهة مغفرت میت کفایت میکند س در نماز میت
مصلی بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله بر زبان جاری سازد یا شروع نماز صحیح است یا نه ج اگر بسم الله
الرحمن الرحیم بقصد توظیف اتیان نماید جایز نیست بلکه تشریع و بدعت خواهد بود و اگر بقصد توظیف
نبوده باشد بلکه بقصد تیمن و تبرک بوده باشد که ابتدا به بسم الله در هر کاری راجح است باین قصد
بوده باشد عیب ندارد و اما الحمد لله پس امر دران اسهلست از بسمله لکن مع ذلک اگر از قصد توظیف
اجتناب نماید اسلم خواهد بود و اما حکم باسهلیت حمد نسبت به بسمله بجهة ان است که ابتدا به الحمد لله در
صلوة میت مذکور در بعض نصوص معتبره است لکن نظر بعض وجوه متینه اجتناب نمودن اسلم است
چنانچه وجه ان مفصلا در مطالع الانوار مذکور است س علما و فقهای ذوی العز و المجد و الاحترام
چه میفرمایند در این مسئله که شخصی فوت کرده و ورثه شرعی او نعش متوفی را بسبیل امانت گذارده اند

که بمقبره مبارکه نجف اشرف ببرند و ان جا دفن کرده باشند بفاصله چندی راه عتبات عالیات مفتوح
شده الحال چه باید کرد چون قصد و نیت این مطلب بوده است و الحال که امنیتی بجهة راه عتبات حاصل
شده در صورت امنیت راه چه میفرمایند و شخص متوفی وصیت کرده باشد یا انکه وصیت نکرده باشد
بیان فرمایند بتواتر جواب ج اگر وصیت کرده است که نعش را نقل به نجف اشرف نموده باشند با امکان
البته تخلف نباید بشود و اگر وصیت نکرده باشد و ممکن باشد نقل کردن بعتبات عالیات نقل کردن
راجح است و اگر ممکن نبوده باشد نظر بر جحان مسارعت در دفن دفن نمایند س شخصی که غسل واجب
بر او هست و فوت شود بغسل میت پاک میشود یا نه ج ظاهر اینست که یک غسل اکتفا توان نمود در نیت
یا نیت هر دو نماید یا نیت نماید که غسل میت مثلا مجزی و مغنی از ان غسل باشد س در باب خنثی که فوت
شود در جائی که از محارم خالی باشد چه صورت دارد ج در صورتی که خنثی مشکل بوده باشد
اگر کنیزی دارد ان کنیز متصدی او بشود و اگر کنیز ندارد محارم او و در صورت انتفای محارم دور
نیست که عمل بمقتضای قرعه توان نمود س نبش قبر بجهة نقل میت بیکی از مشاهد مشرفه جایز میدانند
یا نه التماس اینست حکم مسئله را مفصلا بیان فرمایند و اگر خلاف در مسئله بوده باشد اشاره بان نیز
فرموده باشند ج این مسئله محل خلاف است جمع کثیری از معتمدین فقها حکم فرموده اند بعدم جواز
از جمله ابن ادریس است * قال فی السرائر اذا دفن فی موضع فلا یجوز تحویله و لا نبشه و لا نقله من موضعه
سواء نقل الی مشهد او الی غیره بل ذلک بدعة فی شریعة الاسلام * و از جمله مرحوم علامه است * قال فی
المختلف بعد ان حکی عن ابن ادریس القول بالمنع و عن ابن حمزة القول بالکراهة ما هذا لفظه و المعتمد
الاول لنا عموم تحریم النبش للقبور قال احتج بالاصالة و الجواب المنع من البقاء علیها مع وجود المزیل
عنها و فی التبصرة یحرم الطیب بغیر الکافور الی ان قال و النبش و النقل بعد الدفن و فی التذکرة یکره
نقل المیت من بلد موته باجماع العلماء لقوله ع عجلوهم الی مضاجعهم و بلحقه ب نقله الی احد مشاهد الائمه
علیهم السلام لان عمل الامامیة علیه من زمن الائمة ع الی زماننا و کان اجماعا ثم قال اما لو دفن فی قبره
لم یجز نقله و ان کان الی المشاهد لاطلاق تحریم النبش و سوغه بعض علمائنا قال الشیخ سمعناه مذاکرة
و فی التحریر یحرم نبش القبور و نقل الموتی بعد دفنهم و فی الارشاد و یحرم نقل المیت بعد دفنه الی موضع
اخر * و از جمله اعاظم مذکور شیخ سعید شیخ شهید است * قال فی البیان و النقل بعد الدفن حرام و ان
کان الی احد المشاهد و فی الذکری لو دفن لم یجز نقله مطلقا لتحریم النبش و سمع الشیخ مذاکرة جوازه
* و از جمله ایشان شهید ثانی است * قال فی الروض فی شرح عبارة الارشاد المذکورة لتحریم النبش
و استدعائه الهتک و ان کان ذلک الی احد المشاهد المشرفة علی المشهور و نقل المصنف فی التذکرة
جوازه الیها عن بعض علمائنا و فی المسالک انما یکره النقل قبل الدفن اما بعده فیحرم الی غیر المشاهد
اجماعا و الیها علی المشهور و قال الشیخ الطائفة فی المصباح لا ینقل المیت من بلد الی بلد فان نقل الی بعض

المشاهد كان فيه فضل مالم يدفن فاذا دفن فلا يجوز نقله بعد دفنه وقد رويت رواية بجواز نقله الى
بعض المشاهد والاول افضل وفى المبسوط يكره نقل الميت من الموضع الذى مات فيه الى بلد اخر الا اذا نقل
الى بعض المشاهد فانه يستحب ذلك فاذا دفن فى موضع مباح او مملوك لا يجوز تحويله من موضعه وقد
رويت رخصة فى جواز نقله الى بعض المشاهد سمعناها مذاكرة والاول افضل قال فى النهاية يكره نقل
الميت من الموضع الذى مات فيه الى بلد اخر الا اذا نقل الى واحد من المشاهد فان ذلك مستحب له فاذا دفن
فى موضع فلا يجوز نقله وتحويله من موضعه وقد وردت رواية بجواز نقله الى بعض مشاهد الائمة
عليهم السلام سمعناها مذاكرة والاصل ما ذكرناها وقال المحقق الثانى بالجواز بشرط عدم لزوم هتك للميت
قال فى جامع المقاصد ولو دفن الميت لم يجز نقله وان كان الى بعض المشاهد لاطلاق تحريم النبش الى ان
قال القول بجواز النقل لا يخلو من قرب لكن بشرط ان لا يبلغ الميت حالة يلزم من نقله هتكه ومثله بان يصير
منقطعا ونحوه وفى تعليقاته على الشرايع اذا اريد نقله الى المشاهد المشرفة للاصحاب فى جواز ه قولان
والجواز قوى لكن بشرط ان لا يبلغ الميت حالة يلزم من نقله هتكه وفى تعليقاته على الارشاد يستثنى
من حرمة النبش مواضع الى ان قال والخامس نقله الى احد المشاهد المقدسة حيث لا يلزم منه هتك ولا
مثلة للميت على الاصح انتهى وما ذكره لا مصداق له للقطع بان النقل بعد الدفن لا ينفك عن الهتك
تحقيق الحال يستدعى ان يقال يمكن التفصيل فى المقام فى النبش بعد ان بلى جسد الميت ولم يبق منه الا العظام
وقبله وعلى الثانى يحكم بعدم الجواز ولو الى المشاهد المشرفة لعموم النهى عن النبش من غير ظهور مخصص
بخلافه على الاول لثبوت النبش لنقل العظام فى موارد منها النبش لنقل عظام ادم ع روى سيدنا ابن
طاوس فى كتابه المسمى بفرحة الغرى عن والده وعمه رضى الدين على بن طاوس رحمهما الله عن
الفقيه محمد بن نما عن محمد بن ادريس عن عزى بن مسافر عن الياس بن هاشم الجابرى عن ابى على عن
والده ابى جعفر عن محمد بن النعمان عن ابى القاسم جعفر بن محمد عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميرى
عن ابيه عن محمد بن الحسين ابى الخطاب عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر الجعفى قال دخلت على ابى
عبد الله ع فقلت له انى اشتاق الى الغرى قال فما شوقك اليه فقلت له انى احب ان ازور امير المؤمنين ع
فقال هل تعرف فضل زيارته فقلت لا يا بن رسول الله الا ان تعرفنى ذلك قال فاذا اردت قبر امير المؤمنين ع
فاعلم انك زائر عظام ادم وبدن نوح وجسم على بن ابى طالب ع فقلت ان ادم ع هبط بسرنديب فى مطلع
الشمس وزعموا ان عظامه فى بيت الله الحرام فكيف صارت عظامه بالكوفة قال ان الله عز وجل اوحى
الى نوح وهو فى السفينة ان يطوف بالبيت اسبوعا فطاف بالبيت كما اوحى اليه ثم نزل فى الماء الى ركبتيه
فاستخرج تابوتا فيه عظام ادم ع فحمله فى جوف السفينة حتى طاف ما شاء الله ان يطوف ثم ورد الى باب
الكوفة فى وسط مسجدها وفيها قال الله تعالى للارض ابلعى ماءك فبلعت ماءها من مسجد الكوفة كما بدء
الماء منه وتفرق الجمع الذى كانوا مع نوح فى السفينة فاخذ نوح ع التابوت فدفنه فى الغرى وهو قطعة

من الجبل الذى كلم الله عليه موسى تكليما وقدس الله عليه عيسى تقديسا واتخذ الله ابرهيم خليلا
واتخذ محمدا صلعم حبيبا وجعله النبيين مسكنا والله ما سكن فيه بعد ابويه الطيبين ادم ونوح اكرم من
امير المؤمنين على عليه السلام واذا اردت جانب النجف فزر عظام ادم وبدن نوح وجسم على بن ابى
طالب ع فانك زائر الاباء الاولين ومحمد خاتم النبيين وعلى سيد الوصيين واذا زرته تفتح له ابواب
السماء عند دعوته فلا تكن عن الخير نواما فتامل وروى شيخنا الصدوق فى باب النوادر من اواخر
طهارة الفقيه قال قال الصادق ع ان الله تبارك وتعالى اوحى الى موسى بن عمران ع ان اخرج عظام
يوسف ع من مصر ووعده طلوع القمر فابطا طلوع القمر عليه فسئل عمن يعلم موضعه فقيل له ههنا
عجوز تعلم علمه فبعث اليها فاتى بعجوز مقعده عميا فقال تعرفين قبر يوسف ع قالت نعم فقال فاخبرنى
بموضعه قالت لا افعل حتى تعطينى خصالا تطلق رجلى وتعيد الى بصرى وترد الى شبابى وتجعلنى معك
فى الجنة فكبر ذلك على موسى ع فاوحى الله عز وجل اليه انما تعطى على قدر ما تعطى فدلته على
قبر يوسف ع فاستخرجه من شاطئ النيل فى صندوق مرمر فلما اخرجه طلع القمر فحمله الى الشام فلذلك
يحمل اهل الكتاب موتاهم الى الشام وذكر شيخنا النجاشى فى رجاله والعلامة نور الله تعالى روحه فى
الخلاصة فى ترجمة شيخنا المفيد انه قدس الله تعالى روحه مات فى ليلة الجمعة لثلاث خلون من شهر رمضان
سنة ثلث عشرة واربعمائة وصلى عليه الشريف المرتضى ابو القاسم على بن الحسين بميدان الاشنان وضاق
على الناس مع كبره ودفن فى داره سنين ثم نقل الى مقابر قريش بالقرب من السيد الامام ابو جعفر الجواد
عليه السلام اقول ان عدم النقل قبل الدفن مع القرب جدا لكون شيخنا المفيد فى بغداد لعله للتقية هذا
وذكر العلامة فى ترجمة السيد الاجل المرتضى ويوم توفى كان عمره ثمانين سنة وثمانية اشهر وايام نضر الله
تعم وجهه وصلى عليه ابنه فى داره ودفن فيها وكتب شيخنا الشهيد الثانى عليه ثم نقل الى جوار جده
ابى عبد الله الحسين ع ذكره صاحب تنزيه ذوى العقول فى انصاب الرسول انتهى س بسرى خوب شده
تقريبا در سن دوازده سال با متجاوز بوده لكن اورا ختنه نكرده اند حال مردم متحير ميباشند كه اورا
بهمان حالت دفن نموده باشند باختنه نمايند بعد از ان دفن نمايند ج بهمان حالت دفن نمايند ختنه
كردن بعد از موت جنايتى است بر ميت پس جايز نخواهد بود بحملا دفن كردن اطفال را بهمان حالت
محل تشكيك نيست * قال المحقق فى المعتبر اذا علف لم يختن غسل وكفن ودفن بحاله لان الختان اباحة
جزء من اعضاء الميت وهو غير جايز وعليه فتوى العلماء ولان الختان تكليف فى حال الحيوة فلا يلزم عند
الوفات س ميتى را دفن نموده قبل از غسل اباء لازم است نبش قبر در چنين صورت بجهة تدارك
غسل بانه ج اقوال فقهاء نور الله تعالى مراقدهم مختلف است اكثر فقها قايل شده اند بعدم جواز نبش
وسقوط غسل در چنين صورت منهم شيخ الطايفة قال فى الخلاف اذا دفن الميت من غير غسل لا يجوز نبشه
ولا يعاد عليه الغسل قرب العهد او بعد وقال ابو حنيفه اذا اهيل عليه التراب لا ينبش وقال الشافعى ان

لم يخش عليه الفساد فى نفسه بنبش و غسل وان خيف ترك دليلنا كل خبر روى يتضمن النهى عن نبش
القبور عمومه يقضى المنع من ذلك و كل الخلاف فى ترك توجيهه الى القبلة ذكر خلاف از خصوص عامه
مظهر اينست كه مخالف در مسئله كه قابل شده باشد بجواز نبش در چنين صورت درميان علماى شيعه
نيست و منهم المحقق قال فى المعتبر لو دفن بغير غسل قال الشافعى ينبش و غسل و صلى عليه اذا لم يخش
فساده فى نفسه و قال الشيخ فى الخلاف لا ينبش و هو الوجه لان النبش مثلة و لا يستدرك الغسل بالمثلة
ومنهم شيخنا احمد بن ابى العباس بن فهد قال فى الموجز و يحرم النبش الا فى الارض الا ان يقع فيه ذو قيمة
او كان مغصوبا رض او ليشهد على عينه او ليدفن باحد المشاهد لا ليغسل او يكفن و لا للصلوة
بل تستدرك على قبره ما لم يمض يوم وليلة ومنهم المحقق الثانى فى جملة من مصنفاته منها شرحه على القواعد
قال لو دفن بغير غسل او الى غير القبلة لم ينبش و فاقا للشيخ و منها تعليقاته على الشرايع قال قيل اذا دفن
بغير غسل او الى غير القبلة ينبش والاصح العدم و منها تعليقاته على الارشاد قال لو دفن بغير غسل او كفن
او الى غير القبلة ففى النبش تردد الاصح انه لا ينبش ومنهم شيخنا الشهيد الثانى قال فى شرحه على الارشاد
و اختلف فى نبشه لاستدراك غسله و تكفينه و الصلوة عليه و قطع الشيخ بعدم النبش و هو حسن * و
مرحوم علامه در كتاب تحرير و منتهى قايل شده بجواز نبش بجهة تدارك غسل * قال فى التحرير لو دفن
من غير غسل او وجه الى غير القبلة اخرج و غسل او وجه الى القبلة ثم دفن اما لو دفن بغير صلوة او بغير
كفن فالاقرب ترك نبشه و الاولى ان حكم التكفين حكم التغسيل و فى المنتهى لو دفن من غير غسل
او الى غير القبلة نبش قبره و غسل و كفن و صلى عليه و دفن و به قال الشافعى و ابو ثور و قال ابو حنيفه
لا ينبش لانه مثلة و قد نهى عنها لنا انه اخلال بواجب و تدارك ممكن و اضطرب كلامه فى التذكرة
فاستوجه العدم اولا و الجواز ثانيا قال لو دفن و لم يغسل قال الشيخ لا ينبش و به قال ابو حنيفه و هو الوجه
لانه مثلة و قال الشافعى ينبش و يغسل و يصلى عليه اذا لم يخف عليه فساد فى نفسه و به قال احمد و مالك
و ابو ثور لانه واجب و لا يسقط بذلك و هو وجه عندى و كذا لو دفن الى غير القبلة و احتمله فى
نهاية الاحكام قال لو دفن و لم يغسل قال الشيخ لا ينبش و يحتمل عندى جوازه و كذا لو دفن و لم يكفن
و الوجه انه لا ينبش اذا المقصود ستره وقد حصل و لو دفن قبل الصلوة فالوجه انه لا ينبش لاستدراكها
بفعلها على القبر * بدانكه انچه ظاهر ميشود از كلام مرحوم شيخ و مرحوم محقق در معتبر كه قايل بجواز
نبش قبر بجهة تدارك غسل درميان علماى شيعه نبوده است تا زمان مرحوم علامه و همين مطلب از
كلام خود علامه نيز در كتب مذكوره ظاهر ميشود حيث اگر عالم ميبود كه قايلى درميان علماى شيعه هست
كه قايل بجواز نبش شده باشد در صورة مفروضه عادت مقتضى اين بود كه اشاره بان قائل فرموده
باشند خصوصا بعد از نقل قول از عامه و نقل قول بعدم جواز نبش از مرحوم شيخ دور نيست كه خود
مرحوم در اول كه حكم بجواز نبش فرموده اند مطلع بر فتوى شيخ نبوده اند شايد از اين راه بوده باشد

كه در تحرير و منتهى فتوى بجواز فرموده اند من غير تزلزل و در تذكره كه مطلع بر فتواى مرحوم
شيخ شده اند تزلزل و اضطرابى هم رسيده و در نهاية الاحكام كه متاخر از تذكره است از فتوى بجواز
عدول فرموده جواز را بطريق احتمال ذكر فرموده پس چون كه نهاية الاحكام بعد از تذكره و منتهى
و تحرير است پس ميكوئيم علامه بر قول بجواز باقى نمانده و دور نيست كه اگر مرحوم شيخ شهيد ملتفت اين
مطلب ميشدند جرات بر فتوى بجواز نبش در صورت مسطوره نميفرمودند در كتاب بيان * حيث قال
يحرم نبش القبر الا فى الارض المغصوبة او المستاجرة مع عدم انقضاء المدة او للشهادة على العين او لاخذ
مال محترم منه او لاستدراك غسل او تكفينه او توجيهه الى القبلة ما لم يهو دشىء من ذلك الى المثلة
فيحرم انتهى كلامه * بعلاوه انكه ميكوئيم كلام ايشان كه در اخر فرموده * ما لم يهو دشىء من ذلك الى
المثلة * صريح است در اينكه نبش و تغسيل هركاه موجب مثله و هتك ميباشد نبش حرام است و اين ظاهر
است در غالب كه نبش قبر و اخراج ميت و كشيدن او از قبر منفك از مثله نميشود از اين راه هست كه مرحوم
محقق استدلال فرموده در مقام عدم جواز * بقوله لان النبش مثلة و لا يستدرك الغسل بالمثلة * مخفى
نماند بعد از تامل در انچه مذكور شد و انصاف ممكن است كه كسى ادعا نمايد قايل بجواز منحصر است
در صاحب مدارك * حيث قال بعد حكايته عن الشافعى ما هذا لفظه و الذى يظهر قوة ما ذهب اليه
الشافعى من وجوب النبش لاستدراك الغسل والتكفين اذا لم يخش فساد الميت لتوقف الواجب عليه
و المثلة مع عدم خوف الفساد لم يثبت كونها مسقطة لذلك * همين قدر كفايت در تضعيف و توهين اين
قول ميكند كفايت ميكند در اين باب موافقت كردن با شافعى و از اينجا ظاهر ميشود كه اينان مطلع
بر فتوى تحرير و غيره نبوده اند با انكه ملتفت شده اند انچه را كه تنبيه بر ان نموديم * فعلى هذا ما صدر
من صاحب الذخيرة من الموافقة له حيث قال لو دفن بغير غسل قال الشيخ فى ف لا ينبش و اختاره المحقق
فى المعتبر و اختاره المصنف فى المنتهى و التذكرة النبش هو اقرب فهو مما لا يلتفت اليه لما ظهر مما ابرزناه

والسلام على من اتبع الهدى

کتاب هو الله تعالی الصلوة

س اعمالی که در اول هر ماه مستحب است بطریق اجمال بیان فرمایند ج در روز اول هر ماه دو رکعت
نماز مستحب است باین طریق در رکعت اولی بعد از حمد سی مرتبه سورهٔ توحید و در رکعت ثانیه
بعد از حمد سی مرتبه سورهٔ قدر بخواند بعد ازان تصدق نماید بانچه میسور و مقدور او بوده باشد اگر
چنین نماید سلامتی انماه را خریده خواهد بود و در روایتی وارد شده بعد از فراغ از این دو رکعت
نماز این دعا را بخواند * بسم الله الرحمن الرحیم و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها
و مستودعها کل فی کتاب مبین بسم الله الرحمن الرحیم و ان یمسسك الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردك
بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده و هو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد
عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله و نعم الوکیل و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد لا اله
الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رب لا تذرنی فردا و انت خیر
الوارثین و از جملهٔ آداب خوردن پنیر است در اول هر ماه چنانچه وارد شده خوب لقمه ایست پنیر خوش
مزه میکند دهن را و بوی دهن را خوب میکند و باعث هضم ماکول میشود و موجب زیادتی اشتها
میشود و کسی که بخورد انرا در اول ماه امید است که حاجت او رد نشود و ابن طاوس ذکر فرموده
در روایت حضرت صادق ع که فرموده که هر کس در شب اول هر ماه دو رکعت نماز کند و بخواند در
هر دو رکعت بعد از حمد سورهٔ انعام را و سوال نماید از خدا که محافظت فرماید او را از هر خوف و
در دی خداوند عالم او را ایمن گرداند در ان ماه از هر مکروهی س کیفیت صلوة لیل را بیان فرمایند
ج صلوة لیل با تمام دو رکعت شفع و مفرده و تر یازده رکعت است رکعتین اولین از این یازده
رکعت ممکن است بچند نحو بیان شود اول انست که در هر یك از این دو رکعت بعد از قرائة حمد سوره
توحید را سی مرتبه بخواند نظر بحدیثی که روایت شده از کاشف اسرار و دقایق امام جعفر صادق ع
که فرموده کسی که بخواند در رکعتین اولین از صلوة لیل شصت مرتبه سوره قل هو الله احد را در
هر رکعت سی مرتبه فارغ میشود از نماز در حالتی که باقی نمانده باشد ما بین او و خداوند عالم گناهی
دوم انست که در رکعت اولی از این دو رکعت مثل اول سی مرتبه سورهٔ قل هو الله احد بخواند و
در رکعت ثانی بعد از حمد سی مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند این را شیخ مفید ذکر فرموده جماعت از
فقها موافقت با ایشان فرموده اند تا حال مستند این را بر نخورده ایم سوم انست که در رکعت اولی از
این دو رکعت بعد از حمد قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت ثانیه سورهٔ توحید اگرچه قرائة
سورتین در دو رکعت یك مرتبه بوده باشد و بعضی بعکس این گفته اند یعنی قرائة توحید در اولی
و جحد در ثانیه چهارم انست که قرائة توحید نماید در هر یك از دو رکعت بعد از حمد پنجم انست که

قرائة هر سوره که خواهد نماید در هر دو رکعت ششم انست که اقتصار نماید در هر یك از رکعتین
بقرائة حمد شبهه نیست که جمیع این احتمالات که مذکور شد کفایت میکند در تادیهٔ سنت لکن کلام در
اولویة است ظاهر اینست که اول احسن از همه بوده باشد بعد از ان ثالث و بعد از ان ثانی و ادنای
جمیع اقسام قسم اخیر است و اماشش رکعت اخیر را پس اظهر اینست که چند نحو ایان میتوان نمود اول انست که
از ملجاء ارباب معرفت و هدی جناب حضرت امام رضا ع روایت شده است که انجناب چهار رکعت
اول را بکیفیت نماز جعفر طیار اتیان میفرموده اند و نماز جعفر طیار که برادر جناب سید الاوصیاء و
فخر الاولیاء امیر المومنین است چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اولی بعد از حمد سوره اذا زلزله
میخواند و در رکعت ثانیه بعد از حمد سوره والعادیات و در رکعت ثالثه بعد از حمد سوره اذا جاء
نصر الله و در رکعت رابعه بعد از حمد سوره توحید و بعد از فراغ از هر رکعت قبل از دخول در
رکوع پانزده مرتبه تسبیحات اربع میخواند و در هر رکوع و سجود و در رفع راس از رکوع و
سجود ده مرتبه تسبیحات اربع میخواند که مجموع سیصد مرتبه تسبیح میشود و سنت است در سجده ثانیه در
رکعت چهارم بعد از فراغ از تسبیح این دعا بخواند * سبحان من لبس العز و الوقار سبحان من تعطف
بالمجد و تکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من لا احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن و
النعم سبحان ذی القوة و الکرم اللهم انی اسئلك بعاقد العز من عرشك و منتهی الرحمة من کتابك و باسمك
الاعظم و کلماتك التامة التی تمت صدقا و عدلا ان تصل علی محمد و اهل بیته و افعل بی کذا و کذا * ظاهر
اینست این دعا در سجدهٔ اخر مستحبست نه اینکه شرط در این نماز بوده باشد باین معنی که چنین نیست
که لازم بوده باشد این دعا در این نماز پس باعدم این دعا نیز میتوان نمود لکن با این دعا اکمل و
افضل خواهد بود و الحاصل هر گاه کسی این چهار رکعت نماز شب را باین کیفیت اتیان نماید مدرك
هر دو فضیلت خواهد بود یعنی انشاء الله تعم جامع ثواب صلوة لیل و صلوة جعفر طیار هر دو خواهد بود و
اگر در هر شب چنین ننماید مناسب اینست که در شبهای جمعه چنین بعمل اورد و اگر بر سبیل استمرار چنین
ننماید لا اقل بعض اوقات چنین نماید و اما دو رکعت باقی از هشت رکعت را انچه از ان سر و را عالی
معرفت و رضا صلوات الله علیه مروی است که ان جناب در رکعت اولی بعد از حمد سوره مبارکه
تبارك الذی بیده الملك و در رکعت ثانیه بعد از حمد سورهٔ هل اتی علی الانسان حین من الدهر تلاوت
میفرمودند دوم انست که در کل شش رکعت بعد از حمد قراءة طوال مفصل نماید و این قول مرحوم
علامه است در قواعد و مراد بمفصل از سورهٔ محمد است الی اخر القران و سور مفصله منقسم میشوند بطوال
و قصار و متوسطات و مراد بقصار مثل توحید و جحد و امثالهما است و مراد بمتوسطات مثل عم و و السماء
و الطارق و نحوهما است سیم انست که در هر رکعت از این شش رکعت بعد از حمد قرائة توحید نماید
سی مرتبه مثل دو رکعت اول و این را شیخ مفید در مقنعه ذکر فرموده است و فرموده است که اگر این را

نتواند در هر یک از هشت رکعت ده مرتبه سورهٔ توحید را تلاوت نماید چهارم انست که در هر یک از
پنج رکعت قراءة نماید سورهٔ مطوله مثل انعام و بقره و این را شیخ در مصباح و غیره ذکر فرموده پنجم
انست که اقتصار نماید در جمیع رکعات بقراءت توحید در هر رکعت یک مرتبه و عمل بهمهٔ انها خوبست
بمقتضای سعهٔ وقت و مجال وضیق ان معمول میشود و اگر اقتصار بتوحید نماید و تطویل دهد در قنوت
باشتغال بمناجاتهای مناسبه با تضرع و ابتهال انسب خواهد بود ولکن اگر در رکعت اول را بامد و سی
مرتبه توحید در هر رکعت و بقیه را در هر رکعت بحمد و توحید اقتصار نماید و تطویل در قنوت دهد
باشتغال بمناجاتهای مناسبه با تضرع و ابتهال و تذکر بعظمت ذو الجلال وعادت را همین نحو مستمر
گرداند انشاء الله تعالی بدرک ثمرات عظیمه فایز خواهد گردید و اما در رکعت شفع را پس میتواند
در هر سه رکعت اقتصار نماید بحمد و توحید و میتواند در دو رکعت شفع در رکعت اول حمد و قل
اعوذ برب الفلق و در رکعت ثانی حمد و قل اعوذ برب الناس بخواند و در رکعت ثالثه اقتصار نماید
بحمد و توحید یکمرتبه یا سه مرتبه اولی انست که در دو رکعت شفع اقتصار نماید بحمد و توحید و در رکعت
ثالثه اتیان نماید بحمد و سه مرتبه سوره توحید و سورهٔ قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و مستحب
است در هر رکعت ثانیه از نماز شب حتی در رکعت ثانیه شفع بعد از فراغ از تلاوت اتیان بقنوت نماید و قول
بسقوط قنوت ضعیف است س نماز قضا در ذمهٔ زید میباشد و در اول وقت نماز اداء خود را میکند چه
باجماعت و چه فرادی و احتیاط در این هم نمیکند که نماز اداء خود را تا خیر بیندازد یا رای شما چه
چیز است در اول وقت نماز اداء خود را بکند یا نه و بسیار شایق بجماعت است این شخص میخواهد نماز
خود را باجماعت بکند و بر فرض اینکه نماز او در اول وقت جایز نباشد اگر شخص جاهل بمسئله باشد
و در اول وقت نماز بکند نماز او چه صورت دارد ج ظاهر جواز اتیان بصلوة حاضره است در اول
وقت با اشتغال ذمه بقضاء و عدم لزوم تاخیر است تا ضیق وقت لکن احتیاط شدید است در تقدیم
قضاء و عدم اتیان باداء قبل از ضیق وقت و اگر عامی باعدم اطلاع برای مجتهد و تقلید اتیان بحاضره
در سعهٔ وقت نماید ظاهر این است که صلوة او فاسد اگر چه بعد از اطلاع بتقدیم یا تقدیم صلوة او صحیح
باشد و اعاده صلوتی که در سعهٔ وقت باعدم اطلاع اتیان نموده با قضای او لازم است و احوط است
شوق جماعت مقتضی اینست که نماز بجماعت شده باشد اگر ادائی نبوده باشد قضا بوده باشد اما در مسئله
اگر چه حقیر حکم بوجوب تاخیر و عدم جواز تقدیم بر اخر وقت نمیکنم لکن احتیاط شدید در رعایت ان
میدانم س هر گاه کسی در رکعت ثانی سلام گفته و ما بعد او را نگفته و معلوم شد که دو رکعت مانده
بر خیزد و نماز را تمام نماید و سجدهٔ سهو بعمل نیاورده سهوا داخل نماز دیگر شود و در وسط حمد
رکعت ثانی متذکر شود بیان فرمایند که ایا سلام بر این اطلاق میشود و باعث سجده سهو میشود یا نه
و بر تقدیر ثبوت بجا نیاورده داخل نماز دیگر شود ایا باعث بطلان نماز ثانی یا اولی میشود یا نه ج لفظ

السلام بدون انضمام علیکم بر او صیغه معتبره در صلوة نیست بنا بر این زیادتی او موجب سجدهٔ سهو
بجهة زیادتی تسلیم نخواهد بود لکن کلام در این است که ایا تسلیم در غیر محل از جملهٔ تکلم بغیر قران و دعا
و ذکر است یا نه بلکه از جملهٔ دعا است صریح علامهٔ مرحوم در بعضی از مصنفاتش و جمعی از متاخر
متاخرین او لست و بعضی از مجتهدین معاصرین دامت افاداته نیز تصریح بران نموده بنا بر این لفظ السلام
در غیر محل تسلیم موجب سجده سهو میگردد و اگر قبل از دخول در صلوة متذکر شود که سجده سهو را انجا
نیاورده فورا اتیان بسجده سهو نماید محتاج باعادهٔ صلوة نیست بلکه جایز نیست اگر چه امتدادی بین
فراغ از صلوة و او ان تذکر باشد و تکلم نموده باشد یا و اگر بعد از دخول در صلوة متذکر شود نماز را
تمام نموده سجده سهو را بعمل اورد احتیاطا اعاده صلوتین نیز نماید و فرقی بین رکعت ثانی و اول در
این باب نیست و این تفصیل مذکور اختصاصی بتکلم ساهی ندارد بلکه نسبت بهر موجبی از موجبات
سهو جاریست س هر گاه کسی عالم باشد که صلوة مشتمل بر افعال واجبه و مندوبه میباشد اما معلومش
نباشد که واجب کدام است و مندوب کدام و مع ذلک نماز کرده نمازش صحیح است یا فاسد و اگر کسی
بعضی از امور واجبهٔ نماز را باعدم علم بوجوب انها اخلال نموده باشد از قبیل طمانینه و اخراج حروف
از مخارج و بعد معلوم شود که انها واجب بوده نماز صحیح یا اعاده انها لازم ج اگر افعال واجبه و مندوبهٔ
صلوة در نظر مصلی ممتاز نباشد و در جمیع قصد قربة فقط نموده باشد ظاهرا صلوة صحیح و قضا و اعادهٔ
چنین صلوتی لازم نیست اگر از راه دیگر خللی در او نباشد و اخلال بواجب از واجبات صلوة متعمدا
موجب فساد صلوة اوست اعم از اینکه عالم باشد بوجوب ان شیء یا نه لکن در صورتی که ممکن
از تعلیم بوده باشد و اعاده با قضاء جمیع صلوات واقعه بنهج مزبوره لازم است س اگر کسی قضای نماز
یومیه داشته باشد ظنا یا در این صورت میتواند نماز نافله را بعمل اورد یا نه ج اگر ظن باشتغال ذمهٔ
بقضا مسبوق بعلم باشتغال ذمه یا بوده باشد احوط ترک نفل است تا ظن ببراءة ذمهٔ از قضا حاصل شود
و اگر مسبوق بعلم باشتغال ذمهٔ بقضا نبوده باشد اتیان بصلوة نافله بی عیب است س هر گاه شخصی عرفا
کثیر الشک نبوده باشد ولکن در بعضی احوال بسبب تامل در قران از برای او علم یا ظن حاصل میشود
بان فعل وجودا یا عدما و در بعض دیگر حاصل نمیشود یا همیشه بعد از تامل بسیار از برای او ظن
حاصل میشود یا این تامل بر او لازم است یا نه و بر فرض تقدیر لزوم هر گاه ظن از برای او حاصل نشود
بنا بر صحت گذاردن ان فعل مشکوک فیه را بعمل اورد ج اگر این حالات که بتامل قران در انها
علم یا ظن حاصل میشود مدخلیة در صدق کثیر الشک بودن داشته باشد یا بمعنی با تمام انها یا حالاتی
که نه چنین است مصداق کثیر الشک شود یا قطع نظر از انها کثیر الشک نباشد تامل ظاهر الازم و عمل
بمقتضای * ما یظهر بعده متحتم و اگر بر حالت شک ماند اتیان مشکوک فیه اگر در افعال باشد واجب
و اگر در اعداد رکعات باشد عمل بمقتضای شک در انها متعین و اگر مدخلیت نداشته باشد بلکه ان

حالات مسبوق بصدق کثیر الشک مثلا باشد اگر قبل از تامل عالم باشد که بتامل علم یا ظن حاصل خواهد
شد ظاهر اتامل لازم نباشد لکن احوط است و اگر بعد از تامل باقی بر حالت شک ماند بنا بر صحت
گذاردن و اقیان مشکوک فیه یا ابطالش جایز نیست س نماز شفع مفصول از وتر بتسلیم میباشد بانه بلکه
بجهة هروبلت سلام میباشد مثل نماز مغرب ج معروف از مذهب فقهای شیعه انفصال شفعست از
وتر بتسلیم و وصل بینهما مذهب عامه است بلی بعض متاخرین مثل صاحب مدارک و فاضل مجلسی
میل بتخییر بین فصل و وصل نموده اند لکن این ضعیفست هم چنانکه در محل خود بتفصیل بیان نموده ایم
پس انفصال متعین است س کسی نماز قضا میکند هرگاه در صف جماعة بوده باشد اذان و اقامه می
باید بگوید یا ساقط میشود ج اذان و اقامه در نماز قضا خواه از خود بوده باشد یا از غیر خود در صف
جماعت ساقط نیست حکم بسقوط اذان و اقامه در صف جماعت در صورتیست که نماز ادائی بوده باشد
و اما هرگاه قضا بوده باشد تفاوتی در آن مابین انکه در صف جماعة باشد یا در مکان دیگر نیست پس
اگر متوالی اتیان بصلوات متعدده نماید در صلوة اولی اذان و اقامه هردو بگوید و در غیر اولی اقتصار
باقامه فقط نماید بلکه اگر نماز قضا از خود باشد در صورت مسطوره یعنی در صورت اتیان بصلوة مقضیه
بعنوان اتصال احتیاط مقتضی این است که در غیر صلوة اولی ترک اذان نماید س هرگاه کسی که متحمل
نماز غیر شده باشد باجاره یا الازم است مراعات اذان و اقامه در آن یا حکم آن حکم نماز خود نایب است
ج در صورت شرط در حین اجاره اشکالی نیست در لزوم یا بمعنی که اگر شرط رعایت هردو شده
باشد یا احدهما عمل بمقتضای شرط لازم است و در صورت اخلال امتثال حاصل نخواهد بود و هم چنین
است هرگاه موجب شرط اخلال نماید اشکالی نیست در عدم لزوم و حصول امتثال بدون اذان و اقامه
یا بنکه اخلال اذان موجب عدم اجزاء نشود و اما اخلال باقامة مضر بامتثال بوده باشد س هرگاه شخصی
در دو رکعت اخر اقتدا نماید بامام کیفیت قراءة او چه نحواست ج اگر نماز اخفاتی است اخفات مینماید و
ظاهر اینست که چنین بوده باشد در صلوات جهریه نیز مکرر در صورتی که در رکعت ثانیه که بعد از سلام
امام است جهر در قراءة نماید س هرگاه ماموم ملحق شود بامام در رکعت ثالثه امام و متمکن از اتمام قراءة
و درک امام در رکوع نبوده باشد یا اتمام قراءة نماید و رکوع را بنفسه اتیان نماید و یا امام ملحق شود در
سجود یا قطع قرائة نماید و ملحق شود بامام در رکوع ج اگر متمکن از اتمام قراءة فاتحة الکتاب باشد
یا بمعنی که قراءة فاتحة الکتاب را تمام نماید و ملحق شود بامام در رکوع لازم است که قراءة را تمام نماید
و ملحق شود بامام در رکوع و اگر متمکن از قراءة حمد نبوده باشد یعنی اگر اتمام قراءة حمد نماید درک امام
در رکوع نخواهد نمود ظاهر اینست که جایز است که قطع نماید قراءة را لکن احتیاط اینست که ملحق شود
بامام در رکوع بحدی که ذکر واجب را اتیان نماید در حالت بودن امام در رکوع تحقیق المسئله *
علی ما ینبغی یطلب فی المجلد الثالث و الخامس من مطالع الانوار المقتبس من انوار الائمة الاطهار علیهم

الاف التحیة من الرؤوف الغفار * س چه میفرمایند مخصوص انکه لباس از کسی عوض شده است و صاحب
لباس مشخص نیست آیا با چنین لباس معوض صلوة جایز است بانه و بر فرض عدم جواز نسیانا کسی با او
نماز کند در وقت و در خارج وقت اعاده لازم است بانه و هم چنین بنا بر فرض عدم جواز صلوة تصرف
در او جایز است بانه شقوقات مسئله را بیان فرمایند ج با اذن شاهد حال هست که مالک ان راضی است
بتصرف نمودن در آن مطلقا یا در خصوص نماز کردن در آن بانیست در صورت اولی اشکالی در
تصرف نمودن بقدری که اذن شاهد حال ناطق بر آنست نیست و در صورت ثانیه یعنی اذن شاهد حال
در تصرف نمودن در آن حاصل نیست یا عالم است که این لباس از کسی است که لباس او را برده است بانه
اگر عالم است که این از آن کسی است که لباس او را برده است یا عالم است بر اینکه آن شخص متعمد ابرده
است بانه در صورت اولی خالی از این نیست این لباس با مساوی لباس او ست یا پست تر از آنست
یا بهتر در دو صورت اولی ظاهر اینست که من باب التقاص تصرف جایز بوده باشد و در صورت ثالثه
که این لباس بهتر از لباس او بوده باشد اگر چه تحقق آن مستبعد است لکن بر فرض تحقق غالبا اذنی میباید
بوده باشد بر بنای مالک بتصرف در آن والا راه نداشته که احسن را متعمد ابکذارد و پست تر را برده باشد
مگر در صورتی که بعض اغراض فاسده را در نظر داشته باشد و در صورت ثانیه یعنی مشخص بوده
باشد که عمدا نکرده در اینصورت یا عالم است که آن شخص تصرف در مال این شخص مینماید بانه اگر
علم دارد که تصرف مینماید در صورت مساوات یا دون بودن آنچه نزد این شخص است تصرف میتواند
نمود و در صورت عدم علم بر اینکه آن شخص تصرف میناید این مال حکم مال مجهول المالک خواهد داشت
و هم چنین در صورتیکه عالم نیست این لباس از کسانی ست که مال او را برده خواه عالم بوده باشد از
غیر آن کس است یا محتمل الامرین است یعنی احتمال میدهد از آن شخص بوده باشد چنانچه احتمال میدهد
از غیر انکس بوده باشد در این دو صورت نیز حکم مال مجهول المالک دارد اگر این شخص فقیر است حاکم
شرع میتواند باین شخص داد که تصرف نماید بقصد تصدق از جانب مالک اینها همه در صورتیست که
مایوس بوده باشد از پیدا شدن مالک و اتصال او را بمالک آن یا تمکن از ایصال بمالک متعین است که بمالک
رسانیده خواه متمکن بوده باشد از استیفاء مال خود یا نه س اینکه مشهور است کثیر الشک اعتبار بشک
او نیست چه معنی دارد ج کثیر الشک بنا بر فعل مشکوک فیه میگذارد خواه متعلق شک عدد رکعات
باشد یا نه مگر در صورتی که فعل مشکوک فیه موجب فساد بوده باشد بنا بر عدم میگذارد پس هرگاه
شک کند دو رکعت است یا سه رکعت بنا بر سه میگذارد و هرگاه شک کند رکوع کرده است یا نه و سجود
کرده است یا نه بنا میگذارد که کرده است و هرگاه شک کند که قراءة بعمل آورده است یا نه بنا میگذارد
که بعمل آورده است و هرگاه شک کند که دو رکوع کرده است یا یک بنا میگذارد که یک رکوع
کرده است و هرگاه شک کند که چهار رکعت نماز کرده است یا پنج بنا میگذارد که چهار است س تکرر

زلزله موجب تکرر در صلوة هست یا نه ج این بر چند قسم میشود اول اینست که زلزله شد بعد از ان
نماز کرد و بعد از نماز زلزله دیگر شد در اینصورت بی اشکال موجب تکرر در صلوة است دویم انست
که زلزله شد و قبل از اتیان بصلوة زلزله دیگر شد لکن فصل ما بین دو زلزله بنحوی نبود
که متسع از برای صلوة بوده باشد این نحو تکرر ظاهر اینست که موجب تکرر صلوة نشود سیم انست که
زلزله شد و قبل از اتیان بصلوة زلزله دیگر شد لکن فصل ما بین دو زلزله مثلا متسع از برای صلوة بوده
و این قسم اگرچه احتیاط مقتضی تکرر صلوة است بتکرر زلزله لکن ظاهر اینست که اجتزاء بصلوة واحده
بتوان نمود س در نماز جماعت متابعت امام در چه چیز واجب است و در چه چیز واجب نیست ج این
سوال محتاج ببسط کلام است پس میگوئیم متابعت امام یا در افعال است یا در اقوال امامتابعت در افعال
مثل رکوع و سجود و قیام پس واجب است بالاتفاق و جماعت از علماء دز این دعوی اجماع کرده اند
بلکه ظاهر میشود از محقق و علامه که این مجمع علیه بین علماء خاصه و عامه است و معنی متابعت انست
که لازم است قبل از امام مباشر این افعال نشود بلکه دخول ماموم در رکوع مثلا بعد از دخول امام
در رکوع باشد اما معیت یعنی باهم یکدفعه داخل در رکوع شوند حکم بعدم جواز اگرچه خالی از
اشکال نیست لکن احتیاط در ترک است و جمعی از علماء حکم فرموده اند در صورت معیت اگرچه نماز
صحیح است لکن فضیلت جماعت منتفی است و هم چنین است دخول در سجود و رفع راس از رکوع
و سجود و قیام پس تقدیم هیچ یک از اینها جایز نیست بلکه می باید بعد از امام داخل در رکوع شود
و بعد از رفع راس امام از رکوع رفع راس نماید و بعد از امام داخل در سجود شود و بعد از رفع
راس او رفع راس نماید و هم چنین است بعد از ایستادن امام بایستادن اما باهم پس احوط ترک است بنا بر این
هر گاه مخالفت نمود پس اگر داخل در رکوع شد مثلا قبل از امام خالی از این نیست یا متعمد اخواهد بود
یا خطا و سهو و اگر متعمد بوده باشد مشهور ما بین علما این است که این شخص اگرچه اثم است لکن
نماز باطل نیست بلکه لازم است صبر نماید تا امام برکوع رود و این قول را شیخ شهید در ذکری نسبت
داده بهمه متاخرین و صاحب مدارک فرموده که این مذهب اصحاب است و مخالفی در این ندیده ایم
لکن مسئله در نهایت اشکال است نظر باینکه دخول در رکوع مثلا قبل از امام منهی عنه است و نهی
مقتضی فساد است و فساد جزء مستلزم فساد کل است و عود در رکوع با امام مستلزم تعدد رکن است
دلیل بر صحت در این مقام نیست احتیاط در اتمام صلوة و اعاده است و مثل اینست دخول در سجود متعمدا
قبل از دخول امام در سجود و هم چنین است قیام قبل از قیام امام متعمدا مشهور در جمیع این موارد اینست
که این شخص ماموم اثم است در ترک متابعت لکن نماز صحیح است لازم است صبر نماید تا امام باو ملحق
شود احتیاط در همه اتمام صلوة و اعاده است بلکه قضا در خارج وقت در صورت عدم اعاده و اما
هر گاه رفع راس از رکوع یا سجود نماید قبل از امام متعمدا پس مشهور در اینجا نیز مثل سابق است

یعنی اگرچه این شخص اثم و مستحق عقابست لکن نماز او صحیح است لازم است صبر کند تا امام باو ملحق
شود حکم در این مسئله اگرچه اسهل از سابق است نظر باینکه ممکن است که کسی بگوید رفع راس
از رکوع و سجود واجب بالاصالة نبوده باشد تا از فساد اخلال فساد صلوة لازم آید لکن باز احتیاط در
اینصورت نیز اتمام صلوة و اعاده باقضاست و اینها در صورتی بود که متعمدا ترک متابعت در افعال
نماید و اما اگر سهوا بوده باشد مثل اینکه داخل در رکوع یا سجود شد با عتقاد اینکه امام داخل در رکوع
یا سجود شده است یا غفلة مثل اینکه بعد از فراغ از قراءة امام غفلة از اینکه محل قنوت است برکوع رفت
در اینوقت مشهور ما بین فقها انست که لازم است عود نماید بجهة درک متابعت پس رفع راس از رکوع
میفرماید و ثانیا برکوع یا بسجود میرود و مرحوم علامه در تذکره حکم باستحباب عود فرموده و مختار وجوب
است و هم چنین است هر گاه رفع راس از رکوع یا سجود نماید قبل از امام سهوا * و المستند فی ذلک
الصحیح المروی فی ب عن علی بن یقطین قال سئلت ابا الحسن ع عن الرجل یرکع مع الامام الذی یقتدی
به ثم یرفع راسه قبل الامام فقال یعید رکوعه معه و الصحیح المروی عنه عن ربعی بن عبد الله و الفضل
بن یسار عن ابی عبد الله ع قال سالناه عن رجل صلی مع امام یاتم به فرفع راسه من السجود قبل ان یرفع
الامام راسه من السجود قال فلیسجد * و این دو حدیث و نحو اینها اگرچه مورد اینها رفع راس از
رکوع و سجود است لکن ممکن است که استدلال کرده شود باینها در صورتی که دخول در هر یک از
رکوع و سجود بوده باشد قبل از امام بطریق اولی بعلت اینکه هر گاه رفع از هر یک از رکوع و سجود
قبل از امام موجب عود برکوع یا سجود بوده باشد که موجب تعدد رکن است با اینکه ممکن است که کسی
بگوید از واجبات بالاصالة نیست پس ایجاب دخول در رکوع یا دخول در سجود قبل از امام مرعود
را بجهة تحصیل متابعت بطریق اولی خواهد بود بعلاوه انکه قول بفصل معلوم نیست چنانچه بر متتبع
در کلمات اصحاب ظاهر است و اما متابعت در اقوال پس بالاتفاق لازمست در تکبیرة الاحرام بمعنی
که جایز نیست که ماموم قبل از امام تکبیرة الاحرام بگوید اما باهم گفتن پس دو زنیست ان نیز جایز
نباشد پس لازم است که ماموم تکبیرة الاحرام را بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام بگوید و اما در غیر
تکبیرة الاحرام پس ظاهر از شیخ شهید و محقق ثانی وجوب است تحقیق حال مقتضی بسط کلامست در این
مقام پس میگوئیم در این باب چند مطلب است مطلب اول متابعت در اذکار واجبه است مثل ذکر واحد
در رکوع و ذکر واجب در سجود و تشهد واجب و تسبیحات اربعه بیک دفعه در رکعت ثالثه و
رابعه در این مقام حکم بوجوب متابعت باین معنی که جایز نباشد ماموم قبل از امام شروع کند اگرچه
مشکل است لکن احتیاط در مراعات اینست مطلب ثانی متابعت در اذکار مستحبه است مثل متابعت در
قنوت و زیاده از ذکر واحد در رکوع و سجود و هکذا پس در این مقام نیز حکم بوجوب متابعت
مشکل است بلکه اشکل از سابق است لکن احتیاط نبرد در این مقام مراعات اینست و ظاهر شیخ شهید در

جمله از کتب او و محقق ثانی وجوب است پس احوط اینست که سبقت بر امام در اذکار مستحبه ننماید
مطلب ثالث اینست که اباید لازم است بر ماموم متابعت امام ننماید در مقدار اذکار مثلا امام در رکوع
اقتصار مینماید بسه ذکر بر ماموم لازم است که علاوه از سه ذکر نگوید بظاهر اینست که لازم نباشد بلکه
دور نیست که مسئله محل اشکال نیز نباشد باین نحو متابعت امام ننماید در انچه امام میگوید و بعد از
فراغ امام اتیان بذکر بکر میتواند نمود مثل اینکه در رکوع امام اقتصار بسه ذکر مینماید ماموم بعد از
فراغ امام دو ذکر بکر میگوید با صلوات را علاوه مینماید بلکه حکم باحتیاط متابعت باین معنی نیز مشکل
است بلکه نظر بعمومات حکم بافضلیت ممکن است و هم چنین حال در سجود و قنوت پس اقتصار در
اذکار مستحبه بر انچه امام میگوید لازم نیست بلکه احتیاط ان نیز مشخص نیست در صورتی که بعد از
فراغ امام بگوید یا قبل از امام بگوید غیر انچه را که امام میگوید مثل انکه امام قبل از دعای قنوت
صلوات را ترک مینماید ماموم میتواند قبل از امام بگوید و بعد ملحق با مام شود در انچه را که میگوید امام
متابعت کند مجملا اذکار مستحبه که امام میگوید اولی این است متابعت ننماید با امام با بمعنی که قبل از امام
نگوید و اما اقتصار بر انچه امام میگوید لازم نیست س در جائی که بر ماموم لازم است متابعت امام ننماید
یا احوط متابعت است علم معتبر است یا اکتفا بظنه میتواند نمود ج در اقوال در صورتی که صوت امام
را نشنود اکتفا بظنه مینماید پس همین که مظنه بهم رسید که امام شروع بذکر رکوع مثلا نموده کافیست
تحصیل علم ضرور نیست و اما در افعال پس هر گاه ماموم متمکن از مشاهده امام بوده باشد مثل اینکه
در عقب سر امام بوده باشد در اینصورت اکتفا بظنه ننماید بلکه مشاهده امام نماید اگر بر رکوع رفته بر رکوع
رود و اکتفا بظنه که از دخول ماموم بین در رکوع بهم رسد ننماید و اما هر گاه متمکن از مشاهده امام نبوده
باشد مثل اینکه ظلمت مانع باشد یا انکه غایتی دیگر بوده باشد یا مشاهده مستلزم التفات از قبله بوده
باشد در اینصورت ظاهر اینست که اکتفا بظنه میتواند نمود و تاخیر بجهة تحصیل علم لازم نباشد بلکه
دور نیست که اکتفا بظنه جایز بوده باشد اگر چه بتاخیر متمکن از سماع صوت امام در رکوع باسجود بوده
باشد * و یدل علیه الموثق کالصحیح المروی فی التهذیب عن الحسن بن علی بن فضال قال کتبت الی
ابی الحسن الرضا ع فی رجل کان خلف امام یاتم به فهر کع قبل ان یرکع الامام و هو یظن ان الامام قد رکع
فلما راه لم یرکع فرفع راسه ثم اعاد الرکوع مع الامام ایفسد ذلک علیه صلوته او یجوز تلک الرکعة فکتب بتم
صلوته و لا تفسد لما صنع صلوته و وجه الدلالة هو ان الظاهر من الراوی انه اعتقد جواز رکوع الماموم
فیما اذا ظن دخول الامام فی الرکوع و قرره ع من غیر تفصیل بین الصور س در ادراک جماعت چه چیز
متحقق میشود ج در یک رکعت در نماز جماعت حاصل میشود در چند صورت اول انست که ماموم داخل
در نماز شود بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام قبل از شروع او بقرائت دوم انست که ماموم داخل در
نماز شود در اثنای قرائت حمد یا سوره سیم انست که داخل در نماز شود بعد از فراغ امام از قراءة حمد

و سوره لکن پیش از انکه امام تکبیر رکوع را گفته باشد یا در حالتی که امام تکبیر رکوع را میگوید
در این چند صورت بی اشکال درک رکعت کرده خواهد بود چهارم انست که داخل شود ماموم در نماز
بعد از فراغ امام از تکبیر رکوع یعنی تکبیر امام را نشنیده باشد در این صورت انچه ظاهر میشود از کلام
شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و در باب جماعت از کتاب نهایه انست که درک رکعت کرده نخواهد
بود لکن مشهور و حق انست که در اینصورت نیز درک جماعت کرده خواهد بود پنجم انست که ماموم
داخل در نماز و در رکوع شود در حالتی که امام داخل در رکوع شده باشد قبل از انکه امام مشغول ذکر
واجب رکوع شود ششم انست که داخل شود ماموم در رکوع بعد از فراغ امام از ذکر واجب لکن در حال
اشتغال امام بذکر مستحب بحدی که ماموم اتیان بذکر واجب نماید حال اشتغال امام بذکر مستحب در
رکوع یعنی بتسبیح مستحب در رکوع در این دو صورت نیز درک رکعت جماعة کرده خواهد بود هفتم
انست که ماموم داخل در رکوع شد وقتی که امام در رکوع بود لکن بعد از فراغ از تسبیح اگر چه امام
مشغول صلوات بوده باشد یعنی ماموم ذکر واجب در رکوع را اتیان ننماید حال اشتغال امام بصلوات
هشتم انست که ماموم در رکوع داخل شد در حالتی که امام در رکوع بود لکن بعد از فراغ از مجموع
اذکار لکن در حال بودن امام در رکوع ماموم اتیان بذکر واجب ننماید نهم مثل هشتم است مگر اینکه امام
رفع راس از رکوع نمود قبل از اتیان ماموم بذکر واجب کلا او بعضا در این سه صورت نیز ظاهر اینست
که درک رکعت شده باشد لکن احتیاط اینست که بعد از فراغ از صلوة نماز را اعاده نماید در هر یک از
این سه صورت خصوصا در صورت اخیره س هر گاه ماموم داخل در رکوع باسجود شود با عتقاد اینکه
امام بر رکوع باسجود رفته باشد یا ماموم رفع راس از رکوع باسجود نماید با عتقاد اینکه امام رفع راس
نموده باشد و بعد معلوم شود که اشتباه نموده خواست که ملحق با مام شده باشد امام داخل در رکوع یا
سجود شود قبل از اینکه ماموم رفع راس نماید با امام رفع راس از رکوع باسجود نماید قبل از اینکه
ماموم عود بر رکوع باسجود نماید در این حال تکلیف ماموم چه چیز است ج انچه بخواطر این قاصر میرسد
این است که فرق باشد ما بین دخول در فعل و خروج از فعل توضیح مقام مقتضی اینست که گفته شود
اگر ماموم داخل در رکوع باسجود شد با عتقاد اینکه امام بر رکوع یا باسجود رفته و بعد معلوم شود که نه
چنین بوده اراده نموده که عود نموده باشد تا متابعت امام نماید قبل از رفع راس ماموم امام بر رکوع یا
بسجود داخل شود در اینصورت ظاهر اینست که واجب باشد بر ماموم که رفع راس نموده ثانیا بر رکوع
یا بسجود رود نظر باینکه انچه قبل از او صادر شده مکلف به او نبوده امتثال او بر رکوع یا بسجود بعمل
نیامده پس لازم است که راست شود ثانیا بر رکوع یا بسجود رود تا تحصیل امتثال نموده باشد و این در
صورتی است که دخول در فعل قبل از امام شده باشد و اما هر گاه خروج از فعل قبل از امام شده باشد
یعنی رفع راس نموده از رکوع یا از سجود با عتقاد اینکه امام رفع راس نموده و بعد مشخص شد که

چنین نبوده خواست عود نموده باشد برکوع یا بسجود امام رفع راس نمود در اینصورت ظاهر اینست که
اکتفا نماید باچه شده بلکه عود نمودن کمال اشکال دارد بجهة اینکه دخول در رکوع و یا سجود بنحو
شروع بوده کما هو المفروض وعود مستلزم زیادتی رکن است وانچه از ظواهر نصوص ظاهر میشود اینست
که عود برکوع و سجود لازم است در صورتی که ملحق شود بامام در هر یک از رکوع و سجود که
بوده باشد واین در صورت مفروضه منتفی است پس ظاهر اینست که در چنین صورت عود نمودن جایز
نبوده باشد وانچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب که حکم فرموده اند بعود برکوع و سجود ظاهر اینست که
مراد ایشان مطلق نبوده باشد بلکه در صورتیست که بعود لحوق امام در رکوع یا سجود متحقق شود
بلکه ابن مصرح به است در کلام شیخ طایفه چنانچه اشاره بان خواهیم نمود و دو حدیث که در رکوع
وارد شده مقتضی عود است در صورت مذکوره احدهما صحیحه حلبی بن یقطین قال سالت ابا الحسن ع
عن الرجل یرکع مع الامام ثم یقتدی به ثم یرفع راسه قبل الامام قال یعید رکوعه معه والثانی ما رواه علی
بن سهل الاشعری عن ابیه عن ابی الحسن ع قال سئلته عمن رکع مع امام یقتدی ثم رفع راسه قبل
الامام قال یعید رکوعه معه واما ورد فی السجود فهو وان کان موهما للاطلاق وهو ما رواه الفضل
بن یسار عن ابی عبد الله ع عن رجل صلی مع امام یاتم به ثم رفع راسه من السجود قبل ان یرفع الامام
راسه من السجود قال فلیسجد لکن الظاهر ان المراد منه صورة امکان اللحوق بالامام فی السجود وکذا
قال شیخ الطایفه فی یب ومن صلی مع امام یاتم به فرفع راسه قبل الامام فلیعد الی الرکوع حتی یرفع راسه
معه وکذلک اذا رفع راسه من السجود قبل الامام فلیعد الی السجود لیکون ارتفاعه عنه مع الامام ثم قال
روی ذلک الی ان اورد الحدیث المذکور س ماموم داخل در رکوع شد شک دارد که امام را در
رکوع درک نموده یا نه با انکه تکبیرة الاحرام را لفت خواست که برکوع رود امام رفع راس از رکوع
نمود ماموم چه کار کند ج در هر یک از این دو صورت ماموم مدرک رکعت نخواهد بود لکن در صورت
ثانیه یکی از سه امر را میتواند اختیار نمود اول انکه با امام داخل در سجده میشود و سجده را بعمل می
اورد وظاهر اینست که هر گاه چنین نماید فضیلت رکعت را درک کرده خواهد بود اگرچه این از رکعات
نماز او محسوب نمیشود بلکه لازم است بعد از قیام استیناف صلوة نماید وهو المستفاد من الصحیح المروی
فی یب عن صفوان عن ابی عقبان عن معلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه قال اذا سبقک الامام برکعة
فادرکه وقد رفع راسه فاسجد معه ولا تعدها * بلکه این حکم اختصاص باین صورت ندارد در
هر وقت که برسد امام ایشان برکوع کرده باشد مستحب است که نیت کند و تکبیر بگوید با امام سجود
برود خواه قبل از هر دو سجده بوده باشد یا در اثنای سجده تین پس یک سجده را با امام میکند بعد از
قیام استیناف صلوة مینماید و ثانی انست که صبر مینماید تا امام سجود کند و بر خیزد و موافقت با امام نماید
پس رکعت دوم امام مثلا خواهد بود و رکعت اول ماموم و سیم انست که در چنین صورت ماموم

قصد انفراد میکند نماز را منفردا اتیان میکند س در حدیث و کتب فقهار ضوان الله علیهم وارد شده
که ماموم مسبوق بلفظ مطلق اعم از انکه مسبوق بیک رکعت بوده باشد یا بیشتر باید حمد و سوره را
بخواند در دو حدیث تمثیل ان را باموم زده اند که رکعت اول و دوم ان و سیم و چهارم امام موم
بوده باشد بعضی از کتب فقها نیز ذکر کرده اند اما در اینصورت مثال را اخص از ممثل بدانیم و
ممثل را اعم بدهیم پس هر گاه یک رکعت پیش گرفته باشد بر ماموم ماموم باید خود متوجه قراءة حمد
و سوره شود در اول فعلش با انکه هم چنین بدانیم که مثال و ممثل عین یکدیگرند و در صورتی که
امام یک رکعت پیش افتاده باشد ماموم نباید حمد و سوره را بخواند و کلمه حکم شرعی اجتهادی
از اشفقت فرمایند که عند الحاجت حجت بوده باشد ج ماموم مسبوق یا مسبوق است بیک رکعت مثل
اینکه در رکعت ثانیه ملحق بامام شد باید در رکعت مثل اینکه در رکعت ثالثه ملحق شده یا مسبوقست
بسه رکعت مثل انکه در رکعت رابعه ملحق بامام شد در جمیع صور ثلث قرائت بر ماموم لازم است با تمکن
از قرائت لکن در صورت اولی قرائت میکند در رکعت ثانیه خود که ثالثة امام است نه در رکعت اول
خود و در صورت اخیره در هر دو رکعت قراءة میکند اما مستند در صورت اولی و ثالثه پس حدیث
حسنی است در وابتشده در کافی و تهذیب از کاشف اسرار و دقایق حضرت امام جعفر صادق ع که
فرموده است * اذا سبقک الامام برکعة فادرکت القراءة الاخیرة قرات فی الثالثة من صلوته وهی ثنتان لک
فان لم تدرک معه الا رکعة واحدة قراءة فیها وفی التی تلیها وقوله ع قرات فی الثالثة الی اخره دلیل
بین علی عدم وجوب القرائة فی الرکعة الثانیة للامام وهی الرکعة الاولی للماموم * واما مستند در
صورت ثانیه پس حدیث صحیحی است مروی در کافی از عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله ع * قال
سالته عن الذی یدرک الرکعتین الاخیرتین من الصلوة کیف یصنع بالقرائة فقال اقرء فیهما فانهما لک
الاولیان ولا تجعل اول صلوتک اخرها * چنانچه مستند در صورت ثانیه و ثالثه حدیث صحیحی است
وارد شده در فقیه و تهذیب از زراره از محمد بن مسلم از احدهما علیهما السلام قال سالته عن الرجل
یدرک رکعة من الصلوة فاته بعض الصلوة کیف یصنع اذا دخل مع الامام قال یجعلها اول صلوته ان ادرک
من الظهر او العصر او العشاء الاخرة رکعتین وفاته رکعتان قراءة فی کل رکعة مما ادرک خلف الامام فی
نفسه یام الکتاب فاذا سلم الامام قام فصلی الاخیرتین لا قراءة فیهما انما هو تسبیح و تهلیل
ودعاء لیس فیهما قراءة وان ادرک رکعة قراءة فیهما خلف الامام فاذا سلم الامام فقراءام الکتاب ثم قعد
فتشهد ثم قام فصلی رکعتین ولیس فیهما قراءة * واما انچه مستفی ذکر نموده که در حدیث وارد شده
که ماموم مسبوق مطلقا باید حمد و سوره بخواند چنین حدیثی در کتب احادیث الی الان بنظر نرسیده
وانچه ذکر نموده که در دو حدیث تمثیل ان باموم زده اند که رکعت اول و دوم ان سیم و چهارم امام
بوده باشد مقتضای این کلام اینست که در دو حدیث چنین وارد شده که ماموم مسبوق بعنوان

اطلاق میباید قرائة حمد و سوره نماید مثل انکه ماموم مسبوق بدو رکعت بوده باشد مثلا در چنین صورت متعارف است که گفته میشود مثال اخص از ممثل است بانه و چنین حدیثی نیز الان در نظر نیست اگر ابن شخص مستفتی شخص عامی است من غیر اطلاع و علم چنین فتوی نموده نعوذ بالله من غضب الله و اگر شخص عالمی است التماس اینست ابن دو نوع حدیث را فتوی نموده که مطلع شده باشیم و الحاصل * ان المستفاد من الصحیح المروی فی الکافی عن زراره و محمد بن مسلم عن ابی جعفر ع انه قال کان امیر المومنین ع یقول من قراء خلف امام یاتم به فمات بعث علی غیر الفطرة عدم جواز القراءة للماموم واللازم المصیر الیه الا اذا دل الدلیل علی خلافه و قد دلت النصوص المذکورة علی لزوم القراءة فی الموارد المذکورة فاللازم المصیر الی ذلک * پس ماموم مسبوق بیک رکعت در رکعت اولی خود قراءة نمیتواند نمود و اما انچه مستفتی ذکر نموده که در کتب فقها وارد شده که ماموم مسبوق الی اخره ابن نیز خلاف واقع و افتراست بر فقها تا حال در کتاب فقیهی از فقها چنین چیزی بنظر نرسیده * فضلا عن جمیع کتبهم نعوذ بالله من غضب الله س جمعی از مسلمانان زبد را قابل امامت جماعت ندانند او را تکلیف امامت کنند و او نیز قبول کند و مشغول شود لکن بجهة حدوث ناخوشی لقوه در دهن و صورت بعض حروف را نتواند از مخرج ادا کند و تبدیل حرف بحرف دیگر نماید مثل سین و صاد را نتواند بگوید و بدل ان شین بگوید و طاء را دال و کاف را قاف گوید ابدا امامت چنین شخصی جایز است بانه ج اقتدا نمودن صحیح اللسان بچنین کسی با علم بحقیقت حال جایز نیست بلکه موجب فساد صلوة اوست و اما کسی که مثل او بوده باشد هرگاه متمکن از اقتدا بصحیح اللسان و القرائة نبوده باشد بی اشکال بچنین کسی اقتدا میتواند نمود و اما در صورتی که متمکن از اقتدا بصحیح اللسان و القرائة بوده باشد پس احتیاط مقتضی اینست که در چنین صورت اقتدا بصحیح اللسان نماید بلکه احوط اینست بالامکان اقتدا بصحیح القرائة ترک نماز منفرده نماید س هرگاه اموری که موجب سجده سهو در فرایض میشود در نوافل اتفاق افتاد موجب سجده سهو میشود بانه و هم چنین اجزای منسیه که تلافی میشود در فرایض بعد از نماز یا در نوافل تلافی میشود بانه و هم چنین هرگاه اخلال برکوع نماید در نافله ساهیا بعد از دخول در سجود متذکر شود یا اخلال بسجود نماید سهوا بعد از دخول در رکوع متذکر شود نافله محکوم بفساد است مثل فریضه بانه ج این سوال مشتمل بر سه مطلب است اول انست که اسباب موجبه سجده سهو در فرایض موجب سجده سهو در نوافل هست بانه و ثانی انست که اجزای منسیه که قضای ان بعد از تسلیم در فرایض لازم است مثل تشهد منسی و سجده واحده منسیه و صلواة در تشهد یا در نوافل قضای ان لازم است یا نه جواب از هر دو مطلب انست که لزومی ندارد * و یدل علیه الصحیح المروی فی الکافی و باب الاحکام السهو من زیادات التهذیب عن محمد ابن مسلم عن احدهما علیه السلام قال سالته عن السهو فی النافلة فقال لیس علیه شیء قال فی الخلاف لا سهو فی النافلة وقال ابن سیرین وقال باقی الفقها حکم النافلة حکم الفریضة

فیما یوجب السهو لنا اجماع الفرقة فمن اوجب علیه حکما فعلیه الدلالة * مطلب الثالث اینست که اخلال رکن در نافله سهو اباز یادتی ان موجب بطلان نافله میشود یا نه جواب ظاهر از صحیح مذکور و اجماع منقول انست که موجب بطلان نمیشود لکن * قال فی المدارک لا فرق فی مسایل السهو و الشک بین الفریضة و النافلة الا فی الشک بین الاعداد فان الثنائیة من الفریضة تبطل بذلک بخلاف النافلة و فی لزوم سجود السهو فان النافلة لا سجود فیها بفعل ما یوجبه فی الفریضة و لا یخفی ما فیه و مما یدل علی ان الزیادة فی الرکن فی الوتر غیر مبطلة الصحیح المروی فی التهذیب عن ابن مسکان عن الحسن الصیقل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یصلی رکعتین من الوتر یقوم فینسی التشهد حتی یرکع فیذکر و هو راکع قال یجلس من رکوعه فیتشهد ثم یقوم فیتم قال قلت لیس قلت فی الفریضة اذا ذکر بعد ما یرکع مضی ثم سجد سجدتین بعد ما ینصرف و یتشهد فیها قال لیس النافلة مثل الفریضة و فیه تامل لامکان ان یقال ان امره ع بالقیام انما هو لدرک القیام المعتبر بعد الفراغ من الرکوع لکونه ع امره بالجلوس من الرکوع و الظاهر ان المراد منه الامر بالجلوس علی تلک الحالة و الحاصل ان کان المراد من قوله ع ثم یقوم فیتم صلوته انه یقوم ثم یرکع و یسجد و یتم صلوته یتجه الاستدلال لکنه ممنوع لامکان ان یقال ان الامر بالقیام لما ذکر لا للرکوع ثانیا فلا یتم الاستدلال نعم یمکن الاستدلال بالحدیث علی ان الاخلال بالرکن فی النافلة غیر مضر بناء علی ان المراد من الوتر فی الحدیث هو الرکعات الثلاث ای الشفع و الوتر و المقصود من السوال انه نسی التشهد فی الرکعتین ای بعد رکعتی الشفع الی ان یرکع للرکعة الثالثة و اجاب ع بانه یجلس من الرکوع فیتشهد و الظاهر ان المراد منه ما یعم التسلیم ای یتشهد و یسلم ثم یقوم و یبنی علی ما سلف و یتم صلوته ای الرکعة الاخیرة و الظاهر من سیاقه انه ما اتی بالنیة و التکبیر فلا یکون الاخلال بالرکن مضرا فی النافلة الا ان یقال ان المراد ثم یقوم و یتم صلوته بان یاتی بالرکعة المفردة من راس فلا یتم التمسک به فی عدم بطلان النافلة بالاخلال بالرکن سهوا ایضا نعم بناء علی هذا الاحتمال لکون الحدیث دالا علی عدم فساد النافلة بزیادة الرکن لکون المفروض انه نسی التشهد حتی دخل فی الرکوع فامره ع بالجلوس و الاتیان بالتشهد و مقتضاه صحة الصلوة المانی بها مع زیادة الرکوع ساهیا فلا یکون تلک الصلوة مع زیادة الرکوع فیها الذی هو من الارکان فاسدة و هو المطلوب فتامل س هرگاه اموری که موجب سجده سهو میشود از ماموم صادر شود در نماز جماعت مثل منفرد است سجده سهو واجب است بانه ج واجب نیست * کما یدل علیه الموثق المروی فی الفقیه و باب فضل المساجد و الصلوة فیها و فضل الجماعة من الزیادات عن عمار انه سال ابا عبد الله ع عن رجل سهی خلف الامام بعد ما افتتح الصلوة فلم یقل شیئا فلم یکبر و لم یسبح و لم یتشهد حتی یسلم فقال قد جازت صلوته و لیس علیه شیء اذا سهی خلف الامام و لا سجدتا السهو لان الامام ضامن لصلوة من خلفه قال فی الخلاف اذا سهی خلف من یقتدی به تحمل الامام عنه سهوه و کان وجوده کعدمه ثم حکی الخلاف عن بعض العامة و هو مکحول الشامی انه قال اذا قام مع قعود امامه سجد للسهو ثم

قال دليلنا اجماع الفرقة وقال السيد المرتضى في الجمل وليس على المأموم اذا سهى خلف الامام سجود ولا
السهو واما احتياط مقتضى مراعاة سجده سهو است س هركاه كسى امتياز ما بين اجزاى واجبه ومستحبه نماز
نموده باشد نماز او صحيح است يا باطل ج جواب ظاهر اينست صحيح بوده باشد مكر در صورتى كه قصد
وجوب كرده باشد در مستحب يا قصد مستحب نموده باشد در واجب در اينصورت ظاهر اينست كه باطل
بوده باشد س هركاه كسى بجهة جهالت در مسئله در ركعت اول ودويم خود كه سيم وچهارم امام است
قرائت را جهر نمايد در نماز جهريه نماز او صحيح است يا باطل ج ظاهر اينست كه صحيح بوده باشد لكن
احوط تلافى است خصوصا در صورتى كه وقت باقى بوده باشد س چه ميفرمايند شخصى شهرى شروع
در حفر قنوتى نموده در حوالى دهى كه اين قنوه در نيم فرسخى قريه مذكوره واقع شده وجدران
قريه مذكوره نمايانست وبايد بالضروره از ان قريه برسر قنات رفته باشد اباتمام نماز را تمام در حين اقامه
وبعد از اتمام قصد اقامه ميتواند كرد يا اقامه برهم ميخورد وچون در حين مكث در اين قريه ظن مقرون
بيقين ان بوده كه ده روز در ان قريه خواهد بود نماز را قصر نموده قضا بايد بكند يا خير واز قريه الى
قنوه موازى پنج هزار ذرع شاه ميباشد وصداى اذان در شب ميرسد وجدران نمايانست ج اين
سوال مشتمل بر سه مطلب است اول انست كه كسى در محلى كه قصد اقامه عشره ايام نموده وده روز را
در ان محل توقف نمود وبعد از انقضاى ده روز تا نيم فرسخ از ان محل هركاه برود اين موجب قصر نماز
ميشود يا نه جواب اينمطلب انست كه اين موجب قصر صلوة نميشود بلكه اگر زياده از نيم فرسخ نيز برود
چنين است تا بمسافتى كه موجب قصر صلوة است نرود نماز را تمام ميكند در حين ذهاب وهم چنين در
مدت مكث در ان مكان كه اقل از مسافتست واما در حين اياب اين متصور بدو صورت ميشود
يك صورت انست كه از ان مكان انشاء سفر نمايد در اينصورت ظاهر اينست كه باطل
اگرچه عبور او بمحل اقامه بشود وصورت ديگر انست كه از ان محل انشاء سفر نمايد بلكه از ان محل
منظورش اينست كه بمحل اقامه امده باشد واز محل اقامه انشاء سفر خواهد نمود در اينصورت ظاهر اينست
كه در اياب نيز نماز را تمام ميكند ومطلب ثانى انست كه كسى كه در مكانى قصد اقامه نمود در اثناى
ده روز هركاه تا نيم فرسخى از ان مكان برود اين موجب قصر صلوة فيما بعد ميشود يا نه جواب اينست كه
هركاه ان مزرعه نيم فرسخى ان قريه از توابع ولواحق ان قريه بوده باشد بحدى كه هركاه كسى در انجا
بماند نميگويند در ان قريه نمانده يا از ان قريه بيرون رفته بلكه اسم ان قريه اسم بوده باشد از براى
ان از توابع يان در اين صورت ظاهر اينست كه مضر نبوده باشد بلكه در اين صورت هركاه در حين
قصد اقامه مقصودش ان بوده باشد كه در اثناى ده روز در انجا تردد نمايد مضر بقصد اقامه نيست
واما هركاه چنين نبوده باشد پس اگر در حين قصد اقامه منظور اين بوده باشد كه در انجا تردد نمايد
ظاهر اينست كه اقامه متحقق نشود ونماز را تمام نتواند نمود بلكه بايد قصر نمايد مطلب ثالث انست كه مسافر

در بلدى قاطع اين نيست كه ده روز توقف خواهد نمود لكن ظن قريب بقطع دارد كه ده روز
يا علاوه توقف خواهد نمود در اين صورت نماز را قصر نمايد يا تمام جواب انست كه قصر نمايد وتمام
كردن صلوة موقوف است بر قطع بر توقف ده روز ومخفى نماند كه پنج هزار ذرع زياده از نيم فرسخ
است چه نيم فرسخ شرعى بقدر شش هزار ذرع است كه هر ذرعى بقدر دو شبر بوده باشد س
چه ميفرمايند در خصوص لبس خز وسنجاب در حالة صلوة بخصوص خز سفيد كه در ميان تجار
وعاملين داد وستد ميشود ومتفقا ميگويند حيوان ان را ديده اند كه برى ميباشد البته سفيد
وسياه ان هر دو بنظر شريف رسيده است شفقت فرموده ضريحا قلمى فرمايند كه نماز در انها چه
حال دارد ج انچه مستفاد از اكثر اخبار وارده ائمه اطهار عليهم السلام ميشود اينست كه خز حيوان
برى است نه برى بسيار از اخبار صريحست كه خز حيوانى است صاحب چهار دست وپا وبعد از
احراج از اب ميميرد مثل ماهى واز بعضى اخبار ظاهر ميشود كه ان سك ابى است واز بعضى احاديث
اگرچه ظاهر ميشود كه ان حيوانيست كه ميميرد در بر لكن صريح است در اينكه محل ومأواى ان در بحر است
بنا بر اين با وجود اتفاق تجار وعاملين در جلودى كه حال متداول ميباشد بر اينكه ديده اند از
حيوان بر پشت نه بحرى چنانچه ظاهر از سوال است از جلود خزى كه در شريعت تجويز صلوة در ان شده
نخواهد بود بلكه ان حيوان برى كه ديده اند اين پوست از ان است اگر معلوم باشد كه غير ماكول اللحم
است نماز در انها جايز نيست قطعا وهم چنين است بحسب ظاهر اگر مشكوك فيه بوده باشد كه ان حيوان ماكول
اللحم ميباشد يا نه واگر معلوم باشد كه ان حيوان ماكول اللحم بوده نماز در ان جايز است قطعا واتچه
مذكور شده بنا بر فرض سوال است كه تصريح شده بر اينكه تجار متفقند بر اينكه ان حيوان را ديده اند
برى است واگر نه چنين باشد بلكه اين مسامحه از سائل بوده يا انكه بعضى مدعى روئيت بوده باشند
لكن اعتبار بقول انها نباشد يا انكه بعضى ديده باشند در اطراف بحر ميگردد وبالجمله پوستها كه حال
متعارف ومتداول است بين الناس ومتفقند بر اينكه خز است ومعلوم نبوده باشد كه از حيوان برى است
يا بحرى يا معلوم بوده باشد از حيوان بحر پست نه برى ظاهر اينست كه نماز در ثوب معمول از وبران مثل
جبه وامثال ان بى اشكال جايز بوده باشد واما در پوست ان اگرچه مسئله خلافيست جمعى از فقهاى
ما اعلى الله تعالى مقامهم نماز در انرا تجويز نميكنند لكن مشهور ما بين فقها وحق انست كه نماز در ان
نيز جايز است وقول بعضى از علماى ما كه فرموده شايد اين پوست خز كه حال معروفيت ان خزى
كه در عصر سابق بوده نباشد ضعيف است س هركاه كسى شك كند در نماز ما بين سه وچهار بنا را
بر چهار گذاشته وبعد از نماز احتياط معلوم شد كه نماز سه ركعت با چهار ركعت بوده نماز اين شخص
چه صورت دارد ج هركاه ظهور نقص بعد از فراغ از نماز احتياط بوده باشد ودو ركعت قيام را
اختيار نموده باشد نماز صحيح خواهد بود وهم چنين هركاه دو ركعت نشسته را اختيار نموده باشد نظر

بانکه دو رکعت نماز نشسته بمنزله یکرکعت نماز ایستاده میباشد واگراین تبین نقص در اثنای صلوة بوده
باشد ان نیز چنین است یعنی نماز صحیح خواهد بود لکن لازم است که نماز احتیاط را تمام نماید لکن اشکال
درصورت مخالفتست مثل اینکه شک کند در دو و چهار بنا بر چهار گذاشت و دو رکعت نماز احتیاط را
تمام نمود با انکه بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده در اینوقت
احتیاط اینست که نماز احتیاط را تمام نموده نماز را اعاده نماید و هم چنین است هرگاه بعد از فراغ از نماز
احتیاط بوده باشد احتیاط اینست که نماز را اعاده نماید و اما هرگاه ظهور نقصان قبل از دخول در رکوع
رکعت ثانیه بوده باشد در اینوقت می نشیند در یکرکعت سلام میگوید ظاهر اینست که نماز صحیح بوده
باشد و هرگاه شک کند میانه دو و سه و چهار و بنا را بر چهار گذاشت بعد از تسلیم دو رکعت نماز
نشسته و دو رکعت نماز ایستاده هر دو را بعمل اورد بعد از ان مشخص شد که نماز ان شخص دو
رکعت بوده در اینوقت اگر دو رکعت نماز ایستاده را مقدم داشته باشد اشکالی در صحت صلوة نیست
و اما اگر دو رکعت نشسته را مقدم داشته باشد اشکالی هست نظر بتخلل دو رکعت جالسا مابین صلوة
دو و رکعت نماز ایستاده و لکن دور نیست که باز نماز صحیح بوده باشد نظر باینکه شارع در شک میانه
دو و سه و چهار امر فرموده دو رکعت نماز نشسته و دو رکعت نماز ایستاده بعمل او رند و ظاهر اینست
که مکلف مخیر بوده باشد مابین تقدیم و تاخیر بنا بر این میگوئیم که در واقع این نماز با دو رکعت
خواهد بود با سه رکعت با چهار اگر فرض کنیم که در واقع دو رکعت بوده در صورت تقدیم دو رکعت
جالسا دو رکعت نماز ایستاده قایم مقام دو رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت جالسا متخلل خواهد
بود و این چنانچه مضر نیست در صورت عدم انکشاف واقع مضر نخواهد بود در صورت انکشاف و
هرگاه فرض شود که در واقع نماز سه رکعت بوده در صورت تقدیم دو رکعت نماز ایستاده دو رکعت
جالسا که متاخرا اتیان نموده قایم مقام یک رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت قائما متخلل شده مابین
اصل صلوة و دو رکعت جالسا و هرگاه فرض شود که علم بحقیقت حال بعد از فراغ از رکعتین جالسا
بوده باشد پس هرگاه مشخص شود در اینوقت که ان نماز سه رکعت بوده ممکن است که بگوئیم که در
این وقت اقتصار بهمان دو رکعت جالسا نماید محتاج بدو رکعت ایستاده نباشد نظر باینکه اصل نماز
در این فرض سه بوده و دو رکعت جالسا قایم مقام یک رکعت ایستاده میباشد پس با تمام این دو رکعت
جالسا نماز چهار رکعت خواهد بود پس اتیان بدو رکعت ایستاده ضرور نخواهد بود و ممکن است که
گفته شود شارع در چنین شکی امر فرموده بدو رکعت جالسا و دو رکعت ایستاده من باب التعبد لازم
است که اتیان بهر دو شود خواه علم بحقیقت حال حاصل شود بانه لکن ظاهر اولست نظر باینکه ادله منصرف
میشود بغالب و غالب در امثال این مقامات اینست که علم بحقیقت و واقع هم نرسد بنا بر این احتمال شدید
در اعاده اصل صلوة است و هرگاه فرض شود که علم بواقع یعنی که اصل نماز سه رکعت بوده باشد بعد از

اتیان بدو رکعت نماز ایستاده بوده باشد و قبل از رکعتین جالسا در این صورت ممکن است که بگوئیم
دو رکعت نماز جالسا بعمل اورده اعاده لازم نباشد نظر باینکه شارع در چنین شکی امر بهر دو
نماز فرموده و در واقع ممکن است که سه رکعت بوده باشد چنانچه در صورت جهر بواقع صحیح است
چنین است در صورت علم بان لکن احتیاط شدید در اعاده است بعد از اتیان بر رکعتین جالسا و اگر فرض
شود که علم بواقع در صورت مفروضه در حال اشتغال بنماز احتیاط بوده مثل اینکه مشغول شدید و
رکعت ایستاده قبل از فراغ از این دو رکعت عالم شد که اصل نماز سه رکعت بوده پس اگر در رکعت
اول بوده باشد ظاهر اینست که اکتفا نماید باتمام همان رکعت و سلام گوید و هم چنین است در صورتی
که علم بحقیقت حال حاصل شود در رکعت ثانیه قبل از دخول در رکوع یعنی رکعت ثانیه را منهدم
سازد و سلام گوید در رکعت اولی و اگر در صورت تقدیم رکعتین جالسا در اثنای ان عالم شد
بحقیقت حال پس اگر در رکعت ثانیه بوده باشد رکعت را تمام نماید ممکن است که گفته شود که اکتفا همین
نموده نماز صحیح بوده باشد لکن احتیاط اعاده است بعد از اتیان بر رکعتین قائما یا قبل از ان و اگر در رکعت
اولی بوده باشد پس اگر قبل از دخول در رکوع بوده باشد ممکن است که گفته شود لازم است که برخیزد
و یک رکعت قائما بعمل اورد با اعاده قراءة اگر بعمل اورده باشد و تکبیرة الاحرام نبوده باشد
نظر باینکه بر رکعت اخیره صلوة محتاج بتکبیرة الاحرام و نیت نیست پس وجودان در اینصورت مثل عدم
انست و بعض احتمالات دیگر از انچه گفته شد ظاهر میشود **س** نوافلی که در سفر ساقط است اما مختص
است بوقتی که نماز قصر است پس در صورتی که مسافر در بلدی متوقف ماند تا سی روز بعد لازم است
نماز را تمام کند در این وقت نماز نافله ظهرین و نافله عشاء امیتوان نمود بانه **ج** ظاهر اینست که نافله
ظهرین و عشائین در این وقت ثابت بوده باشد و اشکالی که در اینمقام میتوان نمود اینست که عمومات
مانعه از اشتغال بتطوع در وقت فریضه مقتضی عدم جواز است و تخصیص اها در غیر سفر ثابت است
و اما در سفر اگرچه مثل صورت مفروضه بوده باشد ثابت نیست لکن جواب این است که این عمومات
مخصص است بادله مثبته نوافل یومیه بعنوان العموم و الاطلاق کقوله ع * علامات المومن خمس الی
قوله و صلوة الاحدی و خمسین و قوله ع اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة و
غیرهما و تخصیص هذه الادلة انما ثبت فی صورة قصر الصلوة لقوله ع فی صحیحة ابی بصیر الصلوة فی السفر
رکعتان لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا المغرب فان بعدها اربع رکعات و قوله ع فی موثقة سماعة
قال سالته عن الصلوة فی السفر قال رکعتین لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا انه ینبغی للمسافر ان
یصلی بعد المغرب اربع رکعات و اما فی غیر تلک الصورة فلم یظهر لها مخصص فلا بد من العمل بمقتضاها
فالتحصل الحکم بثبوت النوافل فی جمیع الاوقات الا فی السفر عند قصر الصلوة فمقتضاها الحکم بثبوت
النوافل فی محل الکلام مضافا الی ان التمسک بالادلة المانعة انما یستقیم فی غیر نافلة العشاء و اما بالاضافة

ایها فلا کما لا یخفی س مسافر بعد از انقضای سی روز که نماز بر او لازم است تمام نماید میتواند روزه
واجب بگیرد یا نه ج اگرچه مقتضای استصحاب عدم است * کما هو مقتضی عموم قوله علیه السلام لیس من البر
الصیام فی السفر * لکن ظاهر جواز است بلکه گاه هست که واجب میشود مثل اینکه در ماه مبارک رمضان
چنین امری اتفاق افتاد با قضای ماه مبارک رمضان در صورت ضیق وقت * و المستند فی ذلک عموم
المفهوم فی قوله علیه السلام فی الصحیح اذا قصرت افطرت و خصوص قوله علیه السلام اذا قدمت ارضا و انت تر ید
ان تقیم بها عشرة ایام فصم و ان کنت تر ید ان تقیم اقل من عشرة ایام فافطر ما بینک و بین شهر نافاذا بلغ
الشهر فاتم الصلوة و الصیام و ان قلت ان تحل غدوة س کیفیت تشهد عامه را بیان فرمایند ج تشهد
اول التحیات لله و الصلوات و الطاهرات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در تشهد
ثانی نیز همین را میخوانند بعد از ان میگویند اللهم صل علی محمد و علی ال محمد کما صلیت علی ابرهیم
و علی ال ابرهیم ربنا انک حمید مجید و بارک علی محمد و ال محمد کما بارکت علی ابرهیم و ال ابرهیم انک
حمید مجید ربنا اغفر لی و لوالدی و للمومنین یوم یقوم الحساب ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة
حسنة و قنا برحمتک ربنا عذاب النار السلام علیکم و رحمة الله و برکاته دو دفعه در دفعه اولی اشاره
مینماید بجانب یمین و در ثانی بجانب یسار و در بعض کتب معتبره ایشان مذکور است که اگر ساهیا در تشهد
اول بگوید اللهم صل علی محمد و ال محمد و سجده سهو واجب میشود بنا بر این متعمد اصلوة را در تشهد
اول نمیخوانند در بر بده بعد از مراجعت از سفر مکه معظمه مدتی توقف نمودم اهل انجا مکرر بنحوه
تردد مینمودند اظهار محبت بسیار میفرمودند روزی بعضی از انها خواهش معنی تحیات نمودند گفتم
عبادات بر سه قسم است منها العبادات القولیه کالتهلیل و التحمید و نحوهما و منها العبادات البدنیه
کالحج و منها العبادات المالیة کالزکوة و المراد من التحیات هو القسم الاول ای العبادات القولیة مختصة
بالله تعالی و من الصلوات هو القسم الثانی ای العبادات البدنیه ایضا مختصة بالله تعالی و من الطاهرات
هو القسم الثالث ای العبادات المالیة ایضا مختصة بالله تعم و الحاصل ان العبادات سواء کانت قولیة او
بدنیة او مالیة کلها مختصة بالله تعالی و لما سمع ذلک منی احسن کثیرا و هذا التفسیر کنت رایته فی بعض
کتبهم قبل ذلک س پوشیدن حریر بر مردان در همه اوقات اعم از وقت نماز و غیره حرام است یا مختص
بوقت نماز است و یا در مصاف بخصوصه مباح است و غیر او حرام است بیان فرمایند ج پوشیدن حریر
حرمت ان ثابت است خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر حالت نماز لکن این در حق مرد است و اما در حق
زنان پوشیدن حریر در خارج نماز محل تشکیک بلکه محل خلاف نیست و اما در حال نماز اگرچه محل
خلاف است لکن اقوی و مشهور جواز است س کسی در عقب سر مخالفین نماز خواهد بکند قصد اقتدا
نماید یا خیر ج نماز در عقب مخالفین ثواب بسیار دارد لکن اقتدا ننماید بلکه قراءة را خود بعمل اورد

لکن نه بنحو یکه بفهمند س زید زیارت عاشورا را مستمری باذن یکی از مجتهدین که حال ان مجتهد
دار فانی را وداع گفته باین طریق عمل می اورد که بعد از زیارت لعن و سلام را یکدفعه میخواند
و در اخر هر یک از انها مائة مرة میگوید و بعد از ان دعای سجده میخواند یا ملازمان اذن میفرمایند
ج حقیر را اعتقاد اینست نظر بحدیثی که مرحوم شیخ طوسی در مصباح ذکر فرموده اتیان بزیارة عاشوراء
ماثوره موقوفست بر اینکه هر یک از لعن معهود و سلام معهود را صد مرتبه اتیان نماید بعد از قراءة لعن
یکمرتبه اتیان بمائة مرة کفایت نمیکند و هم چنین است امر در سلام س کسی که نماز قضا میکند هر گاه در
صف جماعة بوده باشد اذان و اقامه میباید بگوید یا ساقط است ج اذان و اقامه در نماز قضا خواه از
خود بوده باشد یا غیر در صف جماعت ساقط نیست حکم بسقوط اذان و اقامه در صف جماعت در صورتی
است که نماز ادائی بوده باشد و اما هر گاه قضا بوده باشد تفاوتی دران ما بین اینکه در صف جماعة باشد
یا در مکان دیگر نیست پس اگر متوالی اتیان بصلوات متعدده نماید در صلوة اولی اذان و اقامه هر دو
میگوید و در غیر اولی اقتصار باقامه فقط نماید بلکه اگر نماز قضا از خود بوده باشد در صورت
مسطوره یعنی در صورت اتیان بصلوة مقضیه بعنوان اتصال احتیاط مقتضی اینست که در غیر صلوة
اولی ترک اذان ننماید س هر گاه کسی متحمل نماز غیر شده باشد باجاره یا لازم است مراعات اذان و اقامه
دران یا حکم ان حکم نماز خود نایب است ج در صورت شرط لازم است در صورت اخلال امتثال
حاصل نخواهد بود و هم چنین است هر گاه موجب شرط اخلال نماید انکالی نیست در لزوم و حصول امتثال
بدون اذان و اقامه و اما در صورت انتفای شرط از جانبین دو رنیست که تفرقه شود ما بین اذان و
اقامه بنحوی که اخلال باذان موجب عدم اجزا نشود و اما اخلال باقامه مضر بامتثال بوده باشد س عدد
تکبیرات در صلوة خسوف و کسوف و زلزله و سایر ایات را بیان فرمایند ج تکبیرات بعد از قراءة ده
تکبیر تکبیر رکوع است بعد در رکوعات و هشت تکبیر بعد از رکوع است حین رفع راس از رکوع
یا بعد از رفع راس یعنی هشت تکبیر بعد از هشت رکوع که غیر از رکوع خامس و عاشر بوده باشد
و چهار تکبیر برای دخول در چهار سجده و چهار تکبیر برای حین رفع راس از سجده و پنج
تکبیر بجهة پنج قنوت بجهة هر قنوتی یک تکبیر پس عدد تکبیرات مذکوره سی و یک است و بعد
از انضمام تکبیرات سبع افتاحیة مجموع سی و هشت تکبیر میشود ظاهر اینست که رفع ید در جمیع تکبیرات
مذکوره مستحب بوده باشد س عدد قنوت در صلوات ایات را بیان فرمایند ج صلوات ایات مشتمل بر
پنج قنوت است و مرحوم شیخ صدوق بنحو فرموده اند بدو قنوت یکی در رکعت خامسه و یکی در
عاشره و این را نسبت داده بروایت لکن تا حال بچنین حدیثی بر نخورده ایم س التماس اینست کیفیت
زیارت عاشورا را بنحوی که ان امید گاهی بعمل می اورند بیان فرمایند و نماز ایات فرموده هر گاه کسی
اولاد و رکعت نماز کند و بعد زیارت طویله را مع صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعاهای

باظهار جزع بران حضرت وملاقات کند بعضی از ایشان بعضی را در خانهای خود بکریه کردن و تعزیه
گویند بعضی از ایشان بعضی را بمصیبت بران حضرت پس ضامنم بر خدا که هر که این کارها بکند حق
تعالی جمیع ان ثوابها را بایشان عطا فرماید تا انکه فرموده علقمة بن محمد گفت که من گفتم بحضرت امام محمد
باقر ع که تعلیم نما بمن دعائی که بخوانم در این روز هر گاه که خواهم ان حضرت را از زیارت کنم از نزدیک
و دعائی که در شهرهای دور باشم خواهم اشاره کنم وان حضرت را زیارت کنم بخوانم فرمود ای علقمه
هر گاه بکنی ان دو رکعت نماز را بعد از انکه اشاره کنی بجانب ان حضرت بسلام و گفته باشی بعد از
اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد پس دعا کرده خواهی بود بدعائی که ملائکه میخوانند در
وقتی که ان حضرت را زیارت میکنند و مینویسد خدا برای تو بان زیارت هزار هزار حسنه و محو
میکند از تو هزار هزار گناه و بلند میکند برای تو در بهشت هزار هزار درجه و خواهی بود از انها که
شهید شده اند با حسین بن علی ع تا انکه شریک شوی با ایشان در درجات ایشان و نشناسند تو را مگر
از انها که با ان حضرت شهید شده اند و نوشته شود برای تو ثواب هر پیغمبری و رسولی و ثواب زیارت
هر که ان حضرت را زیارت کرده است از روزی که شهید شده است میگوئی السلام علیک یا اباعبد الله
الی اخر بعد از ان فرموده علقمه گفت که امام محمد باقر ع فرمود که اگر توانی هر روز ان حضرت را باین
کیفیت زیارت کنی بکن که جمیع این ثوابها از برای تو خواهد بود و روایت کرد محمد بن خالد طیالسی
از سیف بن عمیره که گفت با صفوان جمال و جماعتی از اصحاب خود رفتیم بسوی نجف بعد از انکه حضرت
صادق ع بیرون رفته بود از حیره بمدینه پیش از ما پس چون از زیارت حضرت امیر المومنین ع فارغ
شدیم صفوان روی خود را کردانید بسوی قبر حضرت امام حسین ع و گفت زیارت کنید حضرت امام
حسین را از این مکان از بالای سر امیر المومنین ع که حضرت صادق ع چنین کرد در وقتی که در
خدمت انحضرت باین مکان شریف آمده بودم پس خواند صفوان زیارت را که علقمه از حضرت امام
محمد باقر ع برای روز عاشورا روایت کرده است پس دو رکعت نماز کرد نزد سر امیر المومنین ع
و وداع کرد بعد از نماز امیر المومنین را و روبجانب قبر امام حسین ع کرد و انحضرت را نیز وداع کرد
و از جمله دعاهائی که بعد از ان دو رکعت خواند این دعا بود * بالله یا الله یا الله الی اخره بعد از ان
فرمود سیف بن عمیره گفت من بصفوان گفتم که علقمه گفته که این زیارت را از امام محمد باقر ع برای ما
روایت کرد این دعا را نقل نکرد صفوان گفت که من وارد شدم باسید خود امام جعفر صادق ع باین مکان
پس کرد مثل انچه ما کردیم در زیارت و این دعا را خواند در هنگام وداع بعد از انکه دو رکعت
نماز را کرد و ان وداع بجا آورد و در اخر فرموده باین عبارت که چون عبارت حدیث تشویشی عظیم
دارد و قابل احتمال بسیار است اگر اول زیارت السلام علیک یا اباعبد الله تا والی نبیک بخواند و نماز
زیارت را بکند و باز همان زیارت را اعاده کند بهتر است و اگر بعد از صد مرتبه لعنت بار دیگر نماز

د بکریم دعای علقمه بخواند زیارت عاشورا را محسوب خواهد بود بانه ج کیفیت زیارت عاشورا
بنحوی که حال که عبارت از عشر اول محرم الحرام سنه یکهزار و دویست وسی وشش بوده باشد اعتقاد
حقیر است انست اول چند مرتبه تکبیر بگوید و کیفی ضبط عدد تکبیر فرموده بصد مرتبه رعایت ان
بی عیب است و بعد از ان متوجه سمت ارض اقدس کربلای معلی شود هر گاه زیارت از بعید بوده
باشد اگر در صحرا یا بر بام مرتفعی برود افضل است و توجه بسمت ارض اقدس کربلای معلی در
اصفهان و مثل ان از بلاد ایران متحقق میشود بانکه میل نماید از سمت قبله بجانب مغرب و مقدار میل
مختلف میشود بزیادتی طول و عرض بلد و نقصان ان و اگر تکبیر را هم بعد از توجه بسمت کربلای
معلی بگوید شاید اقرب به نیل مقصود باشد و بعد از ان زیارت مشهور که اول ان السلام علیک یا
اباعبد الله میباشد بخواند بعد از ان اتیان بصد مرتبه لعن معهود و بعد از ان بصد مرتبه سلام نماید بعد
از ان بخواند * اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی الی اخره * بعد از ان بسجده رفته در سجود بخواند
* اللهم لک الحمد حمد الشاکرین * الی اخره و بعد از ان دو رکعت نماز زیارت بعمل اورد هر گاه چنین
نماید اتیان بزیارت عاشورای معهود کرده خواهد بود انشاء الله تعالی و از برای ان ثوابهای بسیار
خواهد بود و اما انچه در سوال مذکور شده که اول دو رکعت نماز کند الی اخره راهی ندارد پس اتیان
بزیارت عاشورای معهود کرده نخواهد بود و هم چنین است نسبت دعا بعلقمه صحیح نیست نظر بانکه
حدیث صریح است که این دعا را علقمه ذکر نموده بلکه دعا را صفوان روایت نموده از حضرت امام
جعفر صادق ع چنانچه مفصلا بیان خواهد شد و اما انچه علامه مجلسی نور الله تعالی مرقده ذکر فرموده
ان نیز باعتقاد حقیر محتاج الیه بلکه مطابق واقع نیست توضیح مطلب مقتضی این است اولا ذکر عبارت
ان مرحوم شود بعد از ان اشاره شود بحقیقة حال پس میگوئیم عبارت ان مرحوم در زاد المعاد این است
که فرموده اما زیارت مشهوره شیخ طوسی و ابن قولویه و غیر ایشان روایت کرده اند از سیف بن
عمیره و صالح بن عقبه و هر دو از محمد بن اسمعیل و علقمه بن محمد حضرمی و هر دو از مالک جهنی
که حضرت امام محمد باقر ع فرموده که هر که زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را در روز
دهم محرم یا نزد قبر انحضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حج
و دو هزار هزار عمره و دو هزار هزار جهاد که هر یک را با رسول خدا صلی الله علیه و اله و ائمه طاهرین
ع کرده باشد مالک گفت فدای تو شوم چه توانست برای کسی که در شهرهای دور باشد و ممکن نباشد
او را که فتن بسوی قبر انحضرت فرمود که چون روز عاشورا شود بیرون رود بصحرا یا بر بام بلند تر از
خانه خود رود و اشاره کند بسوی انحضرت بسلام و جهد کند در نفرین کردن بر قاتلان انحضرت و
بعد از ان دو رکعت نماز کند در اول روز پیش از پیشین پس ندبه و نوحه و گریه کند بر حسین ع
و امر کند هر که را که در خانه او باشد که از او تقیه نکند بگریه کردن و در خانه خود مصیبتی بر پا دارد

کند و بعد از صد مرتبه سلام بار دیگر نماز کند و متصل بسجده و بعد از سجده نیز نماز دیگر بکند
شاید بجمیع احتمالات عمل کرده باشد و اگر اول یکی از زیارات بعیده را بعمل آورد ظاهر اکافیست
انتهی کلامه اعلی الله تعالی مقامه مناسب در اینمقام اینست اول بیان مرادان مرحوم شود بامبنای فرموده
ایشان بعد از ان تنبیه شود بر صحت و سقم ان پس میگوئیم تنقیح مقام محتاج است بنقل کلام در سه مقام
اول در بیان مرادان مرحوم است بدانکه از فرموده ایشان در ان کتاب ظاهر میشود مختار ان مرحوم
در زیارت عاشورا انست که اول زیارت را تا والی نبیک علیهم السلام بخواند و اتیان بدو رکعت نماز
نماید بعد از ان زیارت را اعاده نموده زیارت را تمام نماید باانکه اول یک زیارت از زیارات بعیده را
بخواند بعد از ان دو رکعت نماز کند بعد از دو رکعت نماز این زیارت السلام علیک یا ابا عبد الله تا اخر
بخواند و بعد صد مرتبه لعن و هکذا تا اخر بخواند باین نحو نیز اتیان بزیارت عاشورا نموده خواهد بود
مخفی نماند اتیان بزیارت مطلقه اولی از زیارت بعیده است و لکن هر گاه هشت رکعت نماز دیگر
بعمل آورد و دو رکعت بعد از فراغ از صد مرتبه لعن و دو رکعت بعد از فراغ از صد مرتبه سلام و
دو رکعت دیگر بعد از فراغ از دعای اللهم خص قبل از دخول در سجده و دو رکعت اخر را بعد از
سجود این اتفاق خواهد بود نظر باینکه در اینصورت عمل بجمیع احتمالات حدیث کرده خواهد بود مقام
ثانی در مبنای فرموده ان مرحوم است ظاهر اینست وجه فرموده ایشان کلامیست که سابق ذکر فرموده
از جناب حضرت امام محمد باقر ع که فرموده ای علقمه هر گاه یکی این دو رکعت نماز را بعد از انکه
اشاره کنی بجانب انحضرت بسلام و گفته باشی بعد از اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد نظر
باینکه مقتضای این کلام اینست قولی که بعد مذکور میشود میباید بعد از نماز بوده باشد و ممکن است
این قول که بعد از نماز خوانده شود مجموع السلام علیک یا ابا عبد الله الی اخره و صد مرتبه لعن و صد
مرتبه سلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده بوده باشد چنانچه ممکن است که صد مرتبه لعن بوده
باشد تا اخر بنا بر این هر گاه زیارت السلام علیک را تا والی نبیک را اول خواند و دو رکعت نماز بعمل
آورد و بعد از ان اعاده ان زیارت نموده بعد از ان اتیان بلعن و سلام و غیرهما نموده عمل بهر دو
احتمال کرده خواهد بود و چون که احتمال دارد قول مذکور صد مرتبه سلام بوده باشد پس لعن باید مقدم
بر نماز بوده باشد هر گاه اتیان بدو رکعت نماز بعد از لعن و قبل از سلام نماید عمل باین احتمال نیز کرده
خواهد بود و هم چنین نسبت بسلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده پس در صورت اتیان بدو
رکعت نماز بعد از هر یک از زیارت و صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعای اللهم خص انت اول
ظالم و دعای سجده عمل بجمیع احتمالات حدیث کرده خواهد بود این است مبنای فرموده ان مرحوم
چنانچه در بادی امر بنظر میرسد مقام ثالث در صحت و سقم انست پس میگوئیم اینمطلب بنحوی که فرموده
اند صحیح نیست نظر باینچه ظاهر شد که مبنای فرموده ان مرحوم مغفور قدس الله تعالی روحه الشریف

کلامی است که نسبت داده اند بجناب مخزن علوم اولین و آخرین جناب حضرت امام محمد باقر ع مشخص
است که انچه را نسبت بان سرور داده اند عین کلام صادر از ان مقتدای کافه انام نیست بلکه نقل بمعنی
است لکن در این نقل تغییر محل اتفاق افتاده و ان باعث این شده که بنحو مسطور استفاده فرموده اند
حقیقت حال موقوفست بذکر عین عبارت حدیث پس میگوئیم * قال شیخ الطائفه فی مصباحه روی
محمد بن اسمعیل بن بزیع عن صالح بن عقبه عن ابیه عن ابی جعفر ع قال من زار الحسین بن علی علیهما
السلام فی یوم عاشورا من المحرم حتی یظل عنده باکیا لقی الله عز و جل یوم یلقاه بثواب الف حجة و الف
عمرة و الف غزوة و ثواب کل غزوة و حجة و عمرة کثواب من حج و اعتمر و غزا مع رسول الله ص و مع
الائمة الراشدین قال قلت جعلت فداک فما لمن کان فی بعید البلاد و اقاصیه و لم یمکنه المصیر الیه فی
ذلک الیوم قال اذا کان کذلک برز الی الصحرا او صعد سطحا من تعفا فی داره و اومی الیه بالسلام و اجتهد
فی الدعاء علی قاتله و صلی من بعد رکعتین و لیکن فی صدر النهار قبل ان تزول الشمس ثم ندب
الحسین ع و بکیه و امر من فی داره ممن لا یتقیه بالبکاء علیه و یقیم فی داره المصیبة باظهار الجزع علیه
و لیعز فیها بعضهم بعضا بمصابهم بالحسین ع و انا الضامن لهم اذا فعلوا ذلک علی الله تعالی جمیع ذلک
قلت جعلت فداک انت الضامن ذلک لهم و الزعیم قال ان الضامن و انا الزعیم لمن فعل ذلک قلت فکیف
یعزی بعضنا بعضا قال تقولون عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین ع و جعلنا و ایاکم من الطالبین بثاره مع
ولیه الامام المهدی من ال محمد ص و ان استطعت ان لا تنتشر یومک فی حاجة فافعل فانه یوم نحس لا
یقضی فیه حاجة موءمن فان قضیت لم یبارک له و لم یر فیها رشدا و لا یدخرن احدکم لمنزله فیه شیئا فمن
ادخر فی ذلک الیوم شیئا لم یبارک له فی اهله فاذا فعلوا ذلک کتب الله لهم اجر ثواب الف حجة و الف عمرة
و الف غزوة کلها مع رسول الله ص و کان لهم اجر و ثواب مصیبة کل نبی و رسول و وصی و صدیق
و شهید مات او قتل منذ خلق الله الدنیا الی ان تقوم الساعة قال صالح بن عقبه و سیف بن عمیره قال علقمة
بن محمد الحضرمی قلت لابی جعفر ع علمنی دعاء ادعو به ذلک الیوم اذا انا زرته من قرب و دعاء ادعوا
به اذا لم ازره من قرب و اومات من بعد البلاد و من داری بالسلام الیه قال فقال لی یا علقمه اذا انت
صلیت الرکعتین بعد ان نوومی الیه بالسلام فقل عند الایماء الیه من بعد التکبیر هذا القول فانک اذا قلت
ذلک فقد دعوت بما یبلغ دعوا به زوار من الملائکة و کتب الله لک مائة الف الف درجة و کنت کمن استشهد
مع الحسین ع حتی تشارکهم فی درجاتهم لا تعرف الا فی الشهداء الذین استشهدوا معه و کتب لک
ثواب زیارة کل نبی و کل رسول و زیارة کل من زار الحسین ع منذ یوم قتل ع و علی اهل بیته تقول
السلام علیک یا ابا عبد الله الی اخر القول ینبغی اولا التعرض الی بعض ما یتعلق بسنده ثم العود الی المطلوب
فنقول الذی یظهر من سنده المذکور فی المصباح ان محمد بن اسمعیل بن بزیع روی صدر الحدیث الی
قوله ع منذ خلق الله الدنیا الی ان تقوم الساعة عن صالح بن عقبه عن ابیه و هو عقبة بن قیس عن مولانا

الباقر ع وذيل الحديث اى قوله قلت لابى جعفر ع علمنى دعاء ادعوبه ذلك اليوم الى اخره رواه عن
صالح بن عقبه وسيف بن عميره عن علقمه وكانه كان حاضرا فى مجلسه ع وسمع ما رواه عقبة بن قيس
منه ع واستدعى منه ع بيان الزيارة التى يزار بها مولانا الحسين ع فى ذلك اليوم من قرب او بعد اذا
سمعت ذلك تقول ان الظاهر من اول الحديث الذى يكون الراوى فيه على ما فى المصباح ابا صالح بن عقبه
ان من زاره ع يوم عاشورا وبظل عند قبره ع باكيا يكون له ذلك الثواب الجزيل المذكور سواء زار
بالزيارة المعهودة ام لا هذا فى حق القريب واما البعيد الغير المتمكن من المصير اليه ع فى ذلك اليوم
فانه اذا برز الى الصحراء او صعد سطحا مرتفعا واومأ اليه ع بالسلام وبالغ فى اللعن على قاتله وصلى بعد
السلام اللعن ركعتين قبل الزوال ثم اشتغل بالندبة والبكاء على الحسين ع وباقى من فى داره
عزى من فى الدار بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين ع يكون له ذلك الثواب والاجر الجزيل ومقتضاه
كفاية الايماء بمطلق السلام والمبالغة بمطلق اللعن على قاتله ع فى ذلك ولو لم يكن بالزيارة المعهودة واللعن
المعهود واستفادة ما ذكر من اول الحديث مما لا اخفاء فيه ثم الظاهر من كلام علقمه انه لما سمع منه ع ما ذكر لم
يكتف بالاطلاق الذى يستفاد من كلامه ع بل استدعى منه صلوات الله عليه الدعاء والزيارة المخصوصة
التى يكون من تعلمه ع الفوز وبه فى القرب والبعد اشار اليه بقوله قلت لابى جعفر ع علمنى دعاء ادعو به
ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب ودعاء ادعو به اذا انا لم ازره عن قرب واومأ من بعد البلاد ومن دارى
بالسلام اليه واستجاب ع حاجته فاجاب بقوله يا علقمه اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام
فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول الى اخره ولا يخفى ان المناسب لهذا السوال والجواب ان
يكون قوله ع هذا القول بيانا للايماء المدلول عليه بقوله تومى اليه بالسلام الذى يكون الركعتان بعده
فيكون المراد اذا صليت الركعتين بعد ان اوجدت الايماء بالسلام اليه ع فى ضمن هذا القول يكون لك
ذلك الثواب الجزيل كما هو الظاهر من قوله ع فقل عند الايماء اليه اى قل عند ارادة الايماء اليه هذا القول
ولما لم يبين ع محل الركعتين فى اثناء القول الذى بينه صلوات الله عليه يكون مقتضاه ان يكون محلهما بعد
الجميع كما لا يخفى على المتامل فعلى هذا يكون محلها بعد دعاء السجده ايضا وهو ظاهر ومما نوه بذلك
بل يدل عليه ما اورده شيخ الطائفه فى المصباح بعد ان اورد الحديث على النحو الذى رواه علقمه عن
مولينا الباقر ع فقال روى محمد بن خالد الطيالسى عن سيف بن عميره قال خرجت مع صفوان بن مهران
الجمال وجماعة من اصحابنا الى الغرى بعد ما خرج ابو عبد الله ع من الحيرة الى المدينة فلما فرغنا من الزيارة
صرف صفوان وجهه الى ناحية ابى عبد الله ع فقال لنا تزورون الحسين ع من هذا المكان من عند راس
امير المومنين ع من ههنا اومى اليه ابو عبد الله ع وانا معه قال فدعا صفوان بالزيارة التى رواها علقمه
بن محمد الحضرمى عن ابى جعفر ع فى يوم عاشورا ثم صلى ركعتين عند راس امير المومنين ع فودع فى
دبرهما امير المومنين ع واومى الى الحسين ع بالسلام منصرفا وجهه نحوه وودع وكان فيما دعى فى دبرهما

بذا الحديث يفهم المصيبة فى طاه

يا الله يا الله يا الله يا مجيب دعوة المضطرين الى اخر الدعاء ثم قال قال سيف فسالت صفوان فقلت له ان علقمة
بن محمد لم يا تنا بهذا عن ابى جعفر ع انما اتانا بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت مع سيدى ابى عبد الله
ع الى هذا المكان ففعل مثل الذى فعلناه فى زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا
وودع كما ودعنا الى اخره وجه التاييد بل الدلالة هو ان قوله ثم صلى ركعتين صريح فى ان تلك الصلوة
كانت بعد الزيارة التى رواها علقمه عن مولينا الباقر وقد عرفت ان الزيارة التى رواها علقمه عنه ع
هو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره ليس الا فيكون الركعتان بعد تلك الزيارة والحاصل ان الظاهر من
هذه الحكاية ان الصلوة التى صدرت من صفوان كانت بعد كما رواه علقمه وكان فعل صفوان مطابقا
لما فهمه سيف بن علقمه الا الدعاء التى دعا بها صفوان بعد الصلوة وهو المطلوب نعم الظاهر من ذلك ان
الدعاء المذكور لم يكن من جزء تلك الزيارة وهو غير مضر بما نحن بصدد بيانه اذا تحقق ذلك فلنعد الى
ما نتوجه على كلام العلامه المجلسى قدس الله نعم روحه الزكى فنقول هو امور منها ما يتعلق بسند
الحديث ومنها ما يتعلق بمتنه واما ما يتعلق بالسند فنقول انه قال فى تحفة الزائر اما زيارات منقوله ابن
روز چند زيارت است اول بسند معتبر منقول است از سيف بن عميره وصالح بن عقبه هر دو از محمد بن
اسمعيل وعلقمه بن محمد حضرمى وهر دو از مالك جهنى كه حضرت امام محمد باقر ع فرموده الى اخره
وقد سمعت كلامه فى زاد المعاد قال * اما زيارة مشهور شيخ طوسى وابن قولويه وغيرايشان روايت
كرده اند از سيف بن عميره وصالح بن عقبه وهر دو از محمد بن اسمعيل وعلقمه بن محمد حضرمى و
هر دو از مالك جهنى كه حضرت امام محمد باقر ع وهو غير صحيح اما اولى فلان سيف بن عميره وصالح بن عقبه
اقدم طبقة عن محمد بن اسمعيل بن بزيع لان شيخ الطائفه عدهما عن اصحاب مولينا الصادق والكاظم
عليهما السلام وعد محمد بن اسمعيل بن بزيع من اصحاب مولانا الكاظم والرضاء عليهم السلام فلا يليق
الحكم برواياتهما عنه بل اللايق روايته عنهما واما ثانيا فلانه مخالف للواقع اذ المذكور فى المصباح روى
محمد بن اسمعيل بن بزيع عن صالح بن عقبه وقال فيما بعد قال صالح بن عقبه وسيف بن عميره الى اخر
ما تقدم فمقتضى ما فى المصباح وغيره روايته عنهما هذا الحديث فالحكم بالعكس غير صحيح واما ثالثا
فلان قوله وهر دو از مالك جهنى غير صحيح ايضا الان رواية محمد بن اسمعيل عن مالك غير ثابت اصلا
لما عرفت من انه من اصحاب مولانا الكاظم ع والرضا والجواد عليهم السلام ومالك جهنى من اصحاب
مولينا الباقر والصادق عليهما السلام وقد ذكر شيخ الطائفه انه مات فى حيات ابى عبد الله ع فكيف
يمكن روايته محمد بن اسمعيل بن بزيع عنه مضافا الى انه لم يوجد فى شىء من الكتب ما يوهم روايته عنه
هذه الزيارة فهو مخالف للواقع من هذه الجهة ايضا واما رابعا فلان مقتضى ما ذكره ان الشيخ الطائفه
رواه عن مالك عن مولانا الباقر ع وهو غير صحيح ايضا لما عرفت انه رواه عن والد صالح بن عقبه عنه ع
واما خامسا فلان علقمه قد عرفت انه روى هذه الزيارة عن مولينا الباقر ع واما روايته تلك الزيارة

عن مالك فغير ثابتة اصلا ولعل الموقع له نور الله تعالى مرقده في ذلك ملاحظة السند في كامل الزيارة
والسند فيه على ما اورده في البحار هكذا احكم بن داود وغيره عن محمد بن موسى الهمداني عن
محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميره وصالح بن عقبه معا عن علقمة بن محمد الحضرمي ومحمد بن
اسمعيل عن صالح بن عقبه عن مالك الجهني عن ابي جعفر الباقر عم بناء على ان محمد بن اسمعيل فيه معطوف
على علقمه ومقتضاه ان يكون كل واحد من سيف بن عميره وصالح بن عقبه راويا عن محمد بن اسمعيل
ايضا لكنه غير صحيح كما عرفت بل الظاهر انه عطف على محمد بن خالد ومقصود صاحب الكتاب انه مروي
بطريقين احدهما محمد بن خالد عن سيف بن عميره وصالح بن عقبه معا عن علقمه والاخر محمد بن اسمعيل
عن صالح بن عقبه عن مالك والعجب مع تصريح السند برواية محمد بن اسمعيل عن صالح بن عقبه كما في
سند الكامل وسند المصباح كيف ذهل عن ذلك وجعل صالح بن عقبه راويا عن محمد بن اسمعيل كما
جعل سيف بن عميره راويا عنه وكلاهما غير صحيح كما نبهنا عليه وقد نبهنا فيما سلف ان الظاهر من
المصباح رواية محمد بن اسمعيل ذيل الحديث عن كل من صالح بن عقبه وسيف بن عميره فما ذكره رفع
الله تعالى قدره في تحفة الزائر وزاد المعاد غير صحيح واعجب منه جعل محمد بن اسمعيل راويا عن مالك
مع التصريح في السند بالواسطة مضافا الى ما عرفت كما ان من الغرايب حكمه بكون علقمه راويا لهذا
الحديث عن مالك مع تصريح سيف بن عميره بان علقمه رواها عن مولانا الباقر عم حيث قال فدعا صفوان
بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر عم في يوم عاشورا مضافا الى تصريح علقمه
بقوله قلت لابي جعفر عم علمني دعاء الى اخر ما سلف وكانه قدس الله روحه السعيد جعل علقمه في
السند المذكور عن الكامل في طبقة صالح بن عقبه الراوي عنه بان روى صالح بن عقبه هذا الحديث عن
مالك تارة من واسطة واخرى بتوسط علقمه لكنه ليس كذلك لما عرفت مضافا الى انه مع ثبوت الرواية
من غير واسطة لا افتقار الى ذكر الواسطة فتامل ومما ذكرتبين ان الراوي لصدر الحديث عن مولينا الباقر
عم هو عقبة بن قيس والد صالح بن عقبه على ما في المصباح وعلقمة بن محمد ومالك على ما في كامل
الزيارة واما ذيل الحديث اي الزيارة المعروفة ليوم العاشورا فلا يكون الراوي فيه عن مولينا الباقر
عم الا علقمه فلاحظ حتى يتضح لديك الحال نعم رواها صفوان ايضا لكن عن مولانا الصادق عم كما علمت
واما ما يتعلق بمتن الحديث فنقول قد عرفت انه قال في زاد المعاد * واما زيارة مشهور شيخ طوسي و
ابن قولويه وغيرهما شان روايت كرده اند الى ان قال حاكيا عن مولينا الباقر عم انه قال اي علقمه هركاه بكنى
ابن دو ركعت نماز را بعد از انكه اشاره كنى بجانب ان حضرت بسلام وگفته باشى بعد از اشاره و نماز
ان قول را كه مذكور خواهد شد الى اخر ما تقدم نقله عنه وانت تعلم الحال في ذلك بعد ملاحظة ما بيناه و
فصلناه في معنى الحديث بعد ان حكينا عن مصباح شيخ الطايفه باوضح بيان فدقق النظر في ذلك حتى
يتضح لك الحال ثم اقول بعد ان تاملنا في الحديث على ما في المصباح ووجدنا عبارة زاد المعاد وتحفة الزائر غير

مطابق لما هو المقصود منه مع انه في زاد المعاد عن اماء ولا الى شيخ الطايفه ثم الى غيره فحصناه الحديث في غير
المصباح ليتضح انه مطابق لما في المصباح او مخالف فوجدنا الحديث على ما حكاه في مزار البحار عن كامل
الزيارة مخالفا لما رواه عن شيخ الطايفه في المصباح فانه مطابق لما ترجم في الحديث في زاد المعاد والتحفة
فتبين انه راعى في الترجمه عين ما في كامل الزيارة ولم يعط المتامل حقه حتى ينكشف الواقع فها انا
اورد عبارة الحديث على ما حكاه عن كامل الزيارة ثم نحاكم بينهما حتى يتبين انهما اقرب بالصواب و
اخرى بالاختيار فنقول روى في كامل الزيارة على ما حكاه في مزار البحار بالسند السالف عن مالك
الجهني عن ابي جعفر الباقر عم انه قال من زار الحسين عم يوم عاشورا حتى يظل عنده باكيا الى ان قال قال
صالح بن عقبة الجهني وسيف بن عميره قال علقمة بن محمد الحضرمي فقلت لابي جعفر عم علمني دعاء ادعوا
به في ذلك اليوم اذا انا زرته من قريب ودعاء اذا انا لم ازره من قريب واومات اليه من بعد البلاد ومن
داري قال فقلت يا علقمه اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه و بعد
الركعتين هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوته بما يدعوه به من زاره من الملائكة الى اخر ما سلف من ذيل
الحديث كذا في متن البحار وجعل كلمة من بدل الواو بين المسطور وجعل لها علامة النسخة وعلى هذا يكون
متن الحديث هكذا وقلت عند الايماء اليه من بعد الركعتين هذا القول الى اخره فعلى هذا وقع الاختلاف
في متن الحديث اذ على ما ذكره شيخ الطايفه في المصباح يكون عبارة الحديث هكذا اذا انت صليت الركعتين بعد
ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول وقد علمت معنى الحديث بناء عليه وانه
لا اجمال فيه كما اوضحنا الحال في ذلك واما بناء على ما حكاه في البحار عن كامل الزيارة فنقول انه لما كان حديثا
واحد الاستحالة بكون المراد منه شيئا واحدا ولما تبين الحال فيه على ما في المصباح فلابد من ان يكون
المراد منه ذلك ومقتضاه ان يقال ان قوله وقلت عطف على تومي اليه ويقال ان الركعتين اما ان يكون
المراد منه التكبير اطلاقا لاسم الكل على الجزء والقرينة ما في المصباح او وقع سهوا من قلم الناسخ والاصل
بعد التكبير سواء كان مع ذكر الواو او مع من والمعنى على الثاني اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي
اليه بالسلام باتيان الايماء في ضمن هذا القول من بعد التكبير وعلى الاول اذا انت صليت الركعتين بعد
هذا القول وبعد التكبير يكون لك ذلك الثواب الجزيل ان قبل ان وحدة المراد وان كانت مسلمة لكنها
كما يتحقق بارجاع ما في الكامل الى ما في المصباح كذا يتحقق بالعكس بان يكون المراد من التكبير على
ما في المصباح الركعتين تسمية للكل باسم الجزء قلنا حمل التكبير في المصباح على الركعتين غير صحيح لوجوه
منها ما تبهنا عليه فيما سلف من ان صدر الحديث نص على ان الركعتين بعد الايماء اليه عم بالسلام وبعد
المبالغة باللعن على قاتله وان الظاهر من صدره ان مطلق الايماء اليه عم بالسلام باي لفظ كان وكذا
الحال في المبالغة على اللعن على قاتله صلوات الله عليه بتاتي به الامتثال وانه كاف في تربة الاجر والثواب
وان الظاهر من سياقه ان علقمه لما سمع ذلك منه عم استدعى منه قولا مخصوصا باتي به في مقام ذلك الايماء و

اللعن على قاتله الذين دل صدره على كونهما مقدمين على الركعتين لوضوح ان ما بينه عم كان اكمل وافضل
وذلك يقتضى ان يكون ما علمه عم اياه قبل الركعتين لا بعدهما وحمل التكبير فى كلامه عم على الركعتين منافٍ
لذلك كما لا يخفى فعلى هذا يكون ما علمه عم من قول السلام عليك يا ابا عبد الله اه وكذا التسليم مائة مرة مقام
مطلق الايماء المذكور فى صدره لكنه فرد كامل ويكون اللعن مائة مرة وكذا ما اشتمل عليه الصدر المذكور
بقول السلام عليك يا ابا عبد الله من اللعن على قاتله وموسسه وكذا قول اللهم خص انت اول ظالم باللعن
منى اه مقام مطلق اللعن المدلول عليه بذلك وهو ايضا فرد كامل منه ومنها ان المدلول عليه بصدر الحديث
ان المعتبر فى تلك الزيارة هو الايماء اليه صلوات الله عليه بالسلام والمبالغة فى اللعن على قاتله عم ثم الركعتان
فلو حملنا التكبير فى كلامه عم على الركعتين يكون مدلول عليه بذلك ان القول الذى علمه عم انما يكون
بعدهما واما قبلهما فلا يكون الا مطلق الايماء بالسلام واما اللعن على قاتله عم فلا مط فلاحظ الحديث مع
دقة النظر حتى يتضح لك الحال وانكشف عليك سر المقال ومنها ان مقتضى هذا الحمل ان يكون المعتبر
فى تلك الزيارة الايماء عليه السلام بالسلام قبل الركعتين وبعدهما مع ان المدلول عليه بصدره هو
ان المعتبر فى ذلك هو الايماء اليه عم بالسلام قبلهما ومنها انه لو حمل التكبير على ما فى المصباح على الركعتين
يكون مدلول الحديث ح ان يكون القول الذى علمه عم باسره بعدهما كما مر مرارا واللازم باطلا اما
الملازمة فظاهرة اذ القول فى قوله عم هذا القول اشارة الى ما علمه عم من قوله السلام عليك يا ابا عبد الله اه
واللعن مائة مرة والتسليم كذلك اه فتقدير الكلام ح هكذا اذا صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام
فقل عند الايماء عليه عم من بعد الركعتين هذا القول واما بطلان اللازم فلما بنهنا عليه فيما سلف من
حكاية سيف بن عميره مع صفوان فلاحظه حتى تبين ذلك الحال هذا كله فى بيان المرجحات لحمل
التكبير فى عبارة المصباح على ظاهره وعدم صحة حمله على الركعتين فلا بد من حمل الركعتين فى عبارة
الكامل على التكبير لما علمت من وجوه الحديث المستلزمة لوحدة المراد مضافا الى ما فى حمل الركعتين على
ظاهرهما فى عبارة الكامل من الفساد فضلا عما عرفته من الاوجه السالفة وذلك لان قلت فى قوله وقلت عند
الايماء اليه عطف على يومى فى قوله عم بعد ان يومى اليه بالسلام وح مع ذكر الواو يكون مدلول الكلام
الاتيان بذلك القول قبل الركعتين وبعدهما اذ التقدير ح يكون هكذا اذا انت صليت الركعتين بعد
ان تومى اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه هذا القول وكذا قلته بعد الركعتين يكون لك كذا وهو مما لا
يلتزم لكونه مخالفا لصدر الحديث وذيله اى حكاية سيف بن عميره مع صفوان كما لا يخفى وهكذا الحال فيما
اذا كان قلت عطفا على فعل الشرط اى صليت هذا على تقدير ذكر الواو واما على تقدير ذكر كلمة من فكذلك
لما بينا فيما سلف فقد اتضح من جميع ما ذكر ان العمل على ما فى المصباح ومقتضاه ما بنهنا عليه ثم اقول قال
العلامة المجلسى المجلسى قدس الله تعم روحه فى البحار بعد ان ورد الحديث فى كامل الزيارة والمصباح
وغيرهما ما هذا لفظه بيان قوله عليه السلام اذا انت صليت الركعتين اقول فى العبارة اشكال واجمال

ويحتمل وجوها الاول ان يكون المراد فعل تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها مكررا الثانى
ان يكون المراد الايماء بسلام اخر بناى لفظ اراد ثم الصلوة ثم قراءة هذه الادعية المخصوصة الثالث ان يكون
المراد بالسلام قوله السلام عليك الى ان ينتهى الى الاذكار المكررة ثم يصلى ويكرر كلا من الدعائين
مائة بعد الصلوة وبانى بما بعدهما الرابع ان يكون الصلوة بعد تكرار الذكرين مائة مائة ثم يقول بعد
الصلوة اللهم خص انت اول ظالم الى اخره الخامس ان يكون الصلوة متوسطة بين هذين الذكرين لقوله عم
واجتهد على قاتله بالدعاء وصلى بعده السادس ان يكون الصلوة متصلة بالسجود ولعل هذا اظهر
لمناسبة السجود بالصلوة ولان ظاهر الخبر كون الصلوة بعد كل سلام ولعن واحتمال كون الصلوة بعد
الاذكار من غير تكرير بعدها بعيد اجدا وفى هذه الوجوه تامل اما فى الاول فلما علم مما سلف وان
اردت توضيح الحال فى ذلك فاعلم ان ما ذكره من كون تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها
غير صحيح لان صدر الحديث صريح فى ان الصلوة اى الركعتين انما هى بعد الايماء بالسلام اليه عم والمبالغة
فى اللعن على قاتله صلوات الله عليه وكذا ذيل الحديث اى حكاية سيف بن عميره مع صفوان فانه ايضا
صريح فى ان الصلوة بعد الزيارة التى رواها علقمه وقد علمت ان الزيارة التى رواها هو السلام عليك
يا ابا عبد الله الى اخره ويظهر من تلك الرواية ان مراده من الزيارة التى نسبها الى علقمه وهو مجموع المصدر
بالسلام عليك يا ابا عبد الله مع اللعن مائة مرة والسلام كذلك وقول اللهم خص انت اول ظالم مع دعاء
السجدة فلاحظ ما حكيناه عن سيف بن عميره مما قاله لصفوان وما اجابه صفوان به وما بوء بذلك ايضا
ما ذكره سيف بن عميره بعد الفراغ من دعاء الوداع وهو ما ذكره سيف بقوله فسالت صفوان فقلت له ان
علقمة بن محمد لم يانا بهذا عن ابى جعفر عم انما اتانا بادعاء الزيارة فقال صفوان ورد مع سيدى ابى عبد الله
عم الى هذا المكان ففعل مثل الذى فعلناه فى زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى
كما صلينا وودع كما ودعنا ثم قال لى صفوان قال لى ابو عبد الله عم تعاهد هذه الزيارة وادع بهذا
الدعاء وزر به فانى ضامن على الله تعالى لكل من زار بهذه الزيارة ودعا بهذا الدعاء من قرب او بعد
ان زيارته مقبولة وسعيه مشكور الى قوله عم وقد الى الله عز وجل ان من زار الحسين عم بهذه الزيارة
من قرب او بعد ودعا بهذا الدعاء قبلت منه زيارته الى ان قال صفوان قال لى ابو عبد الله عم يا صفوان
اذا حدث لك الى الله حاجة فزر بهذه الزيارة وادع بهذا الدعاء وجه التاييد هو ان الظاهر ان المراد من
الزيارة فى هذه الموارد هو مجموع السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخر دعاء السجدة والمراد من الدعاء هو
الدعاء الذى رواه صفوان عن مولينا الصادق عم ومنه يستفاد ان المراد بالزيارة فى كلامه فدعا
صفوان بالزيارة التى رواها علقمة بن محمد الحضرمى عن ابى جعفر عم فى يوم عاشورا هو هذا المعنى
فيكون ثم المراد من قوله ثم صلى ركعتين ان تلك الصلوة بعد مجموع ذلك ورواه صفوان كذلك عن
مولينا الصادق عم وانه فعل كذلك ثم لا يخفى ان الظاهر منه ان الصلوة كانت بعد مجموع ما ذكر من غير

اعاده ذلك بعد الصلوة كما لايخفى ومنه يتضح فساد الاحتمال المذكور ويدل عليه ايضا قوله ع لعلقمه
يا علقمه اذا انت صليت الركعتين بعد ان توميء اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول
فانك اذا قلت ذلك فقد دعوة الى اخره بناء على ما عرفت مما سلف حاصله ان قوله ع فقل ليس جزاء للشرط
المذكور بل هو فى الحقيقة تعبير للايماء الذى يكون الركعتان بعده وبرشدك اليه ما فى كامل الزيارة
اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه الى اخره فعلى هذا يكون المدلول
الاتيان بالركعتين بعد ذلك القول الذى هو عبارة عن مجموع السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره ودعاء
السجده الذى صار فى هذه الاعصار زيارت عاشورا اسما لذلك ومقتضاه ليس الا ان يكون الركعتان
بعد تلك الزيارة واما اعاده الزيارة بعدهما فلا اصلا كما لايخفى فالاحتمال المذكور فى كلامه قدس
الله تعالى روحه مما لا وجه له نعم له وجه بعد ملاحظة ما حكاه عن كامل الزيارة فى بعض نسخ الحديث
فى بادى النظر لقوله عليه السلام اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام وقلت عند الايماء
اليه وبعد الركعتين بعد ان لكنك قد عرفت مما فصلناه انه مما لا تعويل عليه * تنبيه لايخفى عليك ان
قوله نور الله تعالى مرقده والادعية ينبغى ان يكون تعبيرا للاعمال فى قوله الاول ان يكون المراد فعل
تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها كما يظهر وجهه بادنى التفات واما فى الثانى وهو ان المراد
الايماء بسلام اخر بادى لفظ اراد ثم الصلوة ثم قرائة هذه الادعية المخصوصة فانه وان ظهر الحال فيه مما
اسلفناه لا سيما بعد ملاحظة ما بيناه فى هذا المقام فى وجه النظر فى الاحتمال الاول لكنا لا نكتفى بذلك مبالغة
فى المقصد وتنبيها على بعض الزوايد فنقول ان الاحتمال المذكور ايضا غير صحيح لان حكاية سيف مع
صفوان الجمال المنتهية الى حكاية فعل مولانا الصادق ع صريحة فى خلافه وان تلك الادعية المخصوصة
كانت مقدمة على الصلوة ويظهر من سيف بن عميره انه استفاده كذلك من علقمة الراوى عن مولينا الباقر
ع لوضوح ان الظاهر منه ان ما صدر عن صفوان كان مطابقا لما استفاده من علقمة الا فى الاتيان بدعاء
الوداع الطويل ومنه ينكشف ان المراد الايماء فى ضمن السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره نعم قد يناقش ان
ان الظاهر من صدر الحديث كفاية الاتيان بالايماء فى ضمن اى لفظ كان فى الاتيان بالسته لكن مقتضاه
ايضا كون الايماء اليه بالسلام متقدما على الصلوة واتفاوه بعدها كما لايخفى فهذا الاحتمال ايضا غير مقرون
بالاعتبار واما فى الثالث فقد اتضح الحال فيه مما بيناه فى الوجهين وهو ايضا مما ليس فى ضعفه ريب ومين
وايضا نقول ان اراده ذلك من الحديث المذكور من باب الالغاز والتعمية فلا يناسب مقام البيان والحاجة فلا
حظ قوله ع يا علقمه اذا انت صليت الركعتين بعد ان توميء اليه بالسلام فقل عند الايماء من بعد التكبير هذا
القول اه وقد تبين مما ذكرنا ان الظاهر ان قوله ع فقل عند الايماء هذا القول انه بيان للايماء الذى يكون الركعتان
بعده المدلول عليه بقوله ع بعد ان تومى اليه بالسلام فعلى هذا ينبغى الاتيان بالركعتين بعد ذلك القول
وقد بينه ع فيما بعد ذلك فقال تقول السلام عليك يا ابا عبد الله اه ثم قال ع ثم تقول اللهم العن اول ظالم اه

ثم تقول السلام عليك يا ابا عبد الله ع اه ثم تقول اللهم خص انت اول ظالم بالعن منى اه ثم تسجد وتقول اه ولا
شبهة ان مقتضاه ان يكون الركعتان بعد الاتيان بجميع هذه الادعية المعبر عنها فى كلامه ع بهذا القول
والظاهر انه مما لا ينبغى الريب فيه فلو كان المراد الاتيان بالركعتين بعد الفراغ من السلام عليك يا ابا عبد الله
اه وقبل الاتيان باللعن ماءة مرة كان المناسب ان يقال بعد الفراغ من الزيارة ثم تصلى ركعتين ثم تقول
اللهم العن اول ظالم الى اخره وعدم الاتيان بذلك دليل على انتفائه وهو ظاهر للمتامل غاية الظهور
بخلاف ما لو كان المراد هو الاتيان بالركعتين فى اخر الجميع فلا حاجة الى بيانه بعد ذكر الجميع لاستفادته
من قوله ع اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه الى اخره كما لايخفى ان قيل ان غاية ما يستفاد منه
كون الركعتين بعد ما يصدق عليه انه ايماء بالسلام وهو غير صادق على اللعن مائة مرة فينبغى ان يكونا
قبله قلنا قد استفدنا من كلام علقمه قلت لابى جعفر ع علمنى دعاء ادعو به الى اخره ان مقصوده تعلم
ما ياتى به فى مقام الايماء اليه ع بالسلام وقد اجابه ع فقال قل عند الايماء هذا القول فلا يلزم منه ان يكون
كل كلماته مشتملة على الايماء كما لايخفى وكيف مع ان كل كلمات الزيارة المقدمة على اللعن لا يصدق
عليه انه ايماء اليه بالسلام كما لايخفى فمنه يظهر انه مراده ع تعليم القول الذى يوتى به عند الايماء اليه
بالسلام وهو صادق على جميع ذلك مضافا الى ان التسليم الذى بعد اللعن يصدق عليه انه ايماء بالسلام
فقد اتضح من جميع ما ذكر ظهور ابيتنا ان الاحتمال المذكور ايضا غير مراد من الحديث فهو ايضا مثل سابقيه
فى الضعف واما فى الرابع فقد اتضح مما ابرزناه فى الاوجه الثلثة كما لايخفى على ذى مسكة ودراية
فلا افتقار الى الاعادة واما فى الخامس فهو ايضا ظاهر مما بيناه سيما بعد ملاحظة ما العلاوة المذكورة فى
تضعيف الاحتمال الثالث من قولنا وايضا نقول ان اراده ذلك الى اخره وما تمسك به رفع الله تعالى مقامه
فى اثباته حيث قال لقوله ع واجتهد على قاتله بالدعاء وصل بعده غير واف بمرامه لوضوح اشتمال اصل
الزيارة على المبالغة فى اللعن فينبغى الحكم بكون الصلوة بعده ولو فرض لزوم كون الصلوة بعد كل ما اشتمل
على اللعن ينبغى الحكم بتاخيرها عن اللهم خص انت اول ظالم باللعن منى الى اخره نعم يمكن تاييد هذا
الاحتمال بما رواه صفوان حيث قال وردت مع سيدى ابى عبد الله ع الى هذا المكان ففعل مثل الذى
فعلنا فى زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان تصلى كما صلينا وودع كما ودعنا بناء على ان
الظاهر منه كون هذا الدعاء بعد الصلوة والوداع وتقديم الصلوة ليومى الى كونها مقدمة على الوداع
المسبوق بذلك الدعاء ولا يبعد ان يكون المراد من الوداع هو التسليم ماءة مرة لاشتماله على الوداع فيكون
الصلوة متوسطة بين اللعن ماءة مرة والسلام كذلك ويمكن الجواب عنه بعد تسليم كون المراد من الوداع
المدلول عليه بقوله وودع كما ودعنا ما يكون فى ضمن ذلك التسليم نقول ان ذلك انما يصح التمسك به
فيما اذا سلم افادة الواو الترتيب وهى غير مسلمة غاية ما هناك ان الترتيب الذكرى يومى الى الترتيب فى
الواقع لكنه ليس على حد يمكن التعويل عليه فى اثبات الحكم سيما بعد المعارضة بما هو اصرح منه وهو

ماصدر من سيف بن عميره حاكيا على فعل صفوان حيث قال فدعا صفوان بالزيارة التى رواها علقمة بن
محمد الحضرمى عن ابى جعفر عم فى يوم عاشورا ثم صلى ركعتين عند راس امير المومنين عم ودع فى
دبرهما امير المومنين عم فهذا الاحتمال ايضم غير صحيح واما الاحتمال السادس فهو صحيح لكن فيما اذا كان
المراد منه فعل الصلوة بعد الفراغ من دعاء السجدة وان كانت العبارة تشتمل قبل السجدة ايضم وقد اتضح
الوجه فى ذلك مما فصلناه وانت اذا احطت خبيرا بما فصلنا تبين لك عدم الافتقار الى تكرر الصلوة حسب
ماذكره رفع الله مقامه فى زاد المعاد وتحفة الزائر وقد سمعت عبارته فى زاد المعاد ويقرب منه كلامه فى
تحفة الزائر وانت قد عرفت مما بيناه عدم الافتقار الى ذلك بل الانصاف ان الحكم فى شرعيته لايخلو من
اشكال ثم اعلم ان شيخنا الكفعمى سلك هنا مسلكا اخر فقال واما زيارة عاشورا من قرب او بعد فمن اراد
ذلك وكان بعيدا عنه عم فليبرز الى الصحرا او يصعد سطحا مرتفعا فى داره ويومى اليه بالسلام ويجتهد
فى الدعاء على قاتله ثم يصلى ركعتين وليكن ذلك فى صدر النهار قبل ان تزول الشمس ثم لينتدب
الحسين عم ويبكيه ويامر من فى داره بذلك مما لايتقيه ويقيم فى داره مع من حضره المصيبة باظهار الجزع
عليه وليكن بعزفه بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عم فيقولون عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عم وجعلنا و
اياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدى من ال محمد فاذا انت صليت الركعتين المذكورتين انفا فكبر
الله مائة مرة ثم اقم اليه عم وقل السلام عليك يا اباعبد الله السلام عليك يابن امير المومنين الى ان قال بعد
ان ذكر كلا من اللعن والسلام مائة مرة والدعاء قبل السجود ودعاء السجود ماهذا لفظه ثم صلى
ركعتى الزيارة بمهما شئت وقل بعدهما اللهم انى لك صليت الى قوله ثم ادع بعد هذه الزيارة
بهذا الدعاء المروى عن الصادق عم وهو يا الله يا الله يا الله فعلى ماذكره يكون زيارة عاشورا مركبة
من امور منها الايماء اليه بالسلام والاجتهاد فى الدعاء على قاتله ومنها الصلوة ركعتين بعد ماذكر
ومنها الندبة والبكاء على الحسين عم مع الامر بذلك لمن كان فى داره بعد ذلك ومنها تعزية بعضهم
بعضا بمصابهم بالحسين عم بقول عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عم الى اخر ماذكر ومنها التكبير مائة مرة بعد
الركعتين المذكورتين ومنها الايماء اليه بعد ماذكر بان يقول السلام عليك يا اباعبد الله الى اخر الزيارة ثم
اللعن مائة مرة ثم السلام مائة مرة ثم اللهم خص انت اول ظالم باللعن منى الى اخره ثم الدعاء فى السجدة ثم
الصلوة ركعتين علاوه مما ذكر الى اخره وهو غير صحيح لانه مبنى على الجمع بين صدر الحديث وذيله وجعل
علقمه علمنى دعاء ادعوابه ذلك اليوم اذا انا زرته الى اخره على طلب الدعاء بعد الزيارة فى القرب وبعد
الايماء اليه عم بالسلام فى البلاد البعيدة وجعل قوله عم فقل عند الايماء جوابا عن ذلك فعلى هذا يكون
معنى قوله عم اذا انت صليت الركعتين المذكورتين هو انك بعد اتيانك الركعتين المسبوقتين بالايماء اليه عم
بالسلام وبالجهد على اللعن على قاتله قل بعد التكبير القول الاتى الذى هو عبارة عن قول السلام عليك

يا اباعبد الله الى اخره والظاهر ان ماذكره مبنى على ذلك لكنه غير صحيح بل المراد من الحديث مانبهنا عليه
فيما سلف حاصله ان زيارة عاشورا فى البلاد البعيدة تكون على وجهين احدهما ما دل عليه صدر
الحديث وهو الايماء اليه عم بالسلام والجهد فى اللعن على قاتله بعد ان برز فى الصحراء او صعد الى سطح مرتفع
ثم صلى ركعتين والظاهر منه تادية السنة بالايماء اليه عم بالسلام والجهد فى اللعن على قاتله باى نحو
واى لسان كان كل ذلك قبل ان تزول الشمس ثم الندبة والبكاء عليه عم واقامة مصيبة صلوات الله عليه
فى داره وتعزية بعضهم بعضا بما تقدم والزيارة اما عبارة عن مجموع ذلك او يكون الندبة والبكاء
بعد الصلوة واقامة المصيبة والتعزية مما توقف عليه استحقاق ذلك الثواب والثانى مارواه علقمه بعد
ان سمع الكيفية المذكورة منه عم وسال حيث قال قلت لابى جعفر عم علمنى دعاء ادعوابه ذلك اليوم اذا
انا زرته من قرب او مات من بعد البلاد ومن دارى بالسلام عليه بناء على انه عم لما بين ثواب زيارته
عم من قرب ثواب زيارته من البعد استدعى منه عم بيان عين ما يقوله عند ارادة الزيارة فى القرب والبعد
وقوله اذا انا زرته من قرب فيه احتمالان احدهما طلب دعاء الذى يدعوابه بعد ان زاره والثانى طلب
ما يقوله حال ارادة الزيارة والظاهر ان مراده الثانى لوجوه منها ان المناسب فى امثال المقام طلب ما يقوله حين
ارادة الزيارة لاطلب ما يقوله بعد الزيارة لوضوح ان المناسب فيما اذا صدر من المطاع ان من زاره فله
كذا السوال عن اصل الزيارة لا ما يدعوابه بعد هما وهو ظاهر وهكذا الحال فى قوله عم او مات من
بعد البلاد اذ تقدير علمنى دعاء ادعوابه ذلك اليوم اذا انا او مات من بعد البلاد بالسلام اليه فيكون
السوال عما يقوله حين ارادة الايماء اليه بالسلام لا ما يدعوابه بعد ان او ما اليه بالسلام وهو ايضا ظاهر
لاخفاء فيه ومنها ان ماذكره فى مقام جواب هذا السوال هو المصداق لما احتمله عم فى الاول وهو قوله
او ما اليه بالسلام واجتهد فى الدعاء على قاتله لوضوح ان ماذكره عم فى مقام الجواب وهو السلام عليك
يا اباعبد الله الى اخره اما ان يكون ايماء اليه بالسلام او لعنا على قاتله بانواع العذاب ومنها انه المتبادر من
سوق الكلام كما لايخفى على اولى التامل والاحلام ومنها وهو اظهر الجميع وهو حكاية سيف بن عميره
مع صفوان حيث اتى صفوان حال الايماء اليه عم بما رواه علقمه عنه عم ثم صلى بعده لقوله فدعا صفوان
بالزيارة التى رواها علقمة بن محمد الحضرمى عن ابى جعفر عم فى يوم عاشورا ثم صلى ركعتين الى
اخر ماسلف والحاصل ان ماذكره شيخنا الكفعمى مبنى على الاحتمال الاول لكن الظاهر الذى لاينبغى
التامل فيه انما هو الثانى فما ذكره قدس الله روحه فليس بصحيح ايضا مضافا الى انا نقول على فرض تسليمه
ليس المدلول عليه بالحديث المذكور الا الركعتين فعلى فرض تسليم ان يكون المراد من قوله عم اذا انت
صليت الركعتين بعد ان نوه الى اليه بالسلام فقل عند الايماء اياه القول المذكور باسره ينبغى الاتيان به
بعد الركعتين فمن اين يحكم بالركعتين الاخيرتين اللتين ذكرهما بعد الاتيان بدعاء السجدة فالتحقيق
المدلول عليه بالحديث الذى هو الاصل فى شرعية تلك الزيارة الجليلة هو مانبهنا عليه وهو الذى

اورده شیخنا المفید فی مزاره عند بیان کیفیة تلک الزیارة الشریفة رفع الله مقامه فی الجنة العالیة وله الحمد والشکر والمنة وصلوته علی اکمل من خصصته به الرسالة وافضل من فوضت الیه الوصایة واولاده الاطایب الاماجد الزاکیة س شخصی تا خبر در اتیان بصلوة ظهر نموده تا بحدی که ملاحظه نمود معتقد این شد که بمقدار چهار رکعت زیاده از وقت باقی نمانده بنا بر این اعتقاد نماز عصر را مقدم داشت و بعد از فراغ از نماز عصر فساد اعتقاد این شخص ظاهر شد ومعلوم شد که بمقدار چهار رکعت دیگر یا کمتر بغروب شمس باقی مانده در اینوقت چه کند ج ظاهر اینست که نماز عصر که کرده صحیح بوده باشد اتیان بنماز ظهر میباید بنیت قضا لکن احتیاط اینست که دوباره نماز عصر را بکند بنیت قربة بعد از ان نماز ظهر را قضا نماید س شخصی در اخر وقت دهن او خون آمده وخون قطع نمیشود ونماز نموده تکلیف او چه چیز است ج مشغول نماز شود در هر وقت که اب دهن انداز دستمال در دست گرفته اب دهن را بان دستمال اندازد بنحوی که اب دهن بلب نرسد یا بزمین اندازد واگر هیچ یک ممکن نبوده باشد مثل اینکه دستمال نداشته باشد وصلوة در مسجد بوده باشد اب دهن را بلباس خود اندازد واگر لباس نداشته باشد اب دهن را ببدن خود اندازد ونجاست لباس وبدن در چنین صورت مضر نیست بعلاوه اب دهن که بخون مخلوط باشد بلعیدن ان جایز نیست ونماز نیز ساقط نیست تدبیر انست که مذکور شد س شخصی بقصد سفر از منزل خود بیرون رفت ودر اثنای راه رای او منحرف شد نماز را قصر کند یا تمام روزه بگیرد یا نه ج این متصور بچند صورت میشود اول انست که بعد از طی هشت فرسخ فصاعدا رای او منحرف شد در اینصورت بی اشکال نماز را قصر میکند وروزه را جایز نیست بگیرد مگر در صورتی که قصد اقامه در انجا یا در اثنای معاودت نماید دوم انست که انحراف رای قبل از بلوغ بچهار فرسخ هم رسید در اینصورت بی اشکال نماز را تمام میباید خواه در انجا که رای او منحرف شده باشد یا در معاودت وهم چنین روزه میتواند گرفت سیم انست که بعد از بلوغ بچهار فرسخ وقبل از بلوغ بهشت فرسخ انحراف هم رسید در اینصورت حکم خالی از اشکال نیست نظر باینکه از انجا که رای او منحرف شده الی منزل او بقدر مسافت که معتبر است در قصر نیست وفرقست مابین این صورت وصورتی که از منزل خود بیرون رود بقصد چهار فرسخ وقصد معاودت در ان یوم یا قبل از انقضاء عشرة ایام داشته باشد چنانچه ظاهر است باندک تاملی لکن باز لازم است که قصر نماید * کما هو المستفاد من الصحیح ان کنت سرت فی یومک بریدا فکان علیک حین رجعت ان تصلی بالتقصیر لانک کنت مسافرا الی ان تصیر الی منزلک والموثق المروی عن اسحق بن عمار قال سئلت ابا الحسن ع عن قوم خرجوا فی سفر فلما انتهوا الی الموضع الذی یجب علیه فیه التقصیر قصروا من الصلوة فلما صاروا علی فرسخین او علی ثلثة فراسخ او علی اربعة فراسخ تخلف عنهم رجل یستقیم لهم سفرهم الا به فاقاموا ینتظرون مجیئه الیهم وهم لا یستقیم لهم السفر الا بمجیئه الیهم وقاموا علی ذلک اما لا بد ون هل یمضون فی سفرهم او ینصرفون هل ینبغی لهم ان یتموا الصلوة او یقصروا علی تقصیرهم قال ان کانوا بلغوا مسیرة اربع فراسخ فلیقصروا علی تقصیرهم اقاموا ام انصرفوا وان کانوا ساروا اقل من اربع فراسخ فلیتموا الصلوة اقاموا او انصرفوا فادا مضوا فلیقصروا س کسی عازم سفر شد قبل از بلوغ بچهار فرسخ رای او منحرف شد مقرر فرموده اند بعد از انحراف رای او نماز را تمام میباید ونماز نمی که قبل از انحراف رای قصر نموده اعاده یا قضای ان لازم است یا نه یا فرق مابین بقای وقت وخروج وقت میباشد ج اما قضای ان صلوة پس بی اشکال ثابت نیست واما اعاده اش با بقای وقت ان نیز ظاهر اینست که واجب نبوده باشد نظر باینکه امتثال امر مقتضی اجزاست لکن اگر بعنوان استحباب در این وقت اعاده نمایند بد نیست نظر بحدیثی که وارد شده وان حدیث اینست * ان کان قصر ثم رجع عن نیته اعاد الصلوة لکنه لضعف سنده لا یصلح لان یعول علیه فی الوجوب سیما بعد معارضته بالصحیح الدال علی عدم الوجوب قال ع تمت صلوته ولا یعید س شخصی در اول عازم سفر شد ودر اثنای طریق رای او منحرف شد حکم ان از قرار تفصیل سابق معلوم شد لکن مقصود حال این است که این شخص ثانیا رای او منحرف شد یعنی بعد از رجوع از عزم سفر باز عازم سفر گردید در این وقت مسافت معتبر است از همین محل که ثانیا عازم سفر گردیده یا در حکم سفر اول است یعنی مسافت اعتبار میشود از منزل اول ج این در صورتی که رجوع از قصد اول بعد از بلوغ بار بعة فراسخ فصاعدا بوده باشد مقرر معتدبها نیست نظر بانچه مذکور شد که در این صورت نماز را قصر میکند پس لزوم قصر در صورت عدول از ان قصد بطریق اولی خواهد بود واما در صورت دیگر یعنی رجوع از سفر قبل از بلوغ بار بعة فراسخ بوده باشد ممکن است که گفته شود اعتبار مسافت از منزل خود خواهد بود اگرچه بعد از رجوع از قصد اول نماز را تمام نموده باشد نظر باینکه این شخص مسافر بود وحکم سفر از او ساقط شد بجهة رجوع از قصد ومفروض اینست از این قصد رجوع نمود پس حکم اول در حق او عود خواهد نمود لکن ظاهر اینست که اعتبار مسافت از ان محلی که رجوع از قصد اول نموده باید نمود نظر باینکه این شخص بعد از عدول از عزم سفر حکم سفر از او ساقط واتمام صلوة در حق او متعین شد ومقتضای استصحاب حکم بقای ان در حکم است تا رفع ان مشخص شود وا ین معلوم نیست وثمره در صورتی ظاهر میشود که بعد از رجوع از قصد اول عازم مسافتی باشد که اقل از ثمانیه فراسخ بوده باشد وناوی اقامه عشرة ایام در انجا بوده باشد بنا بر مختار نماز را تمام میکند در این صورت س کسی بعزم چهار فرسخ از منزل خود بیرون میرود نماز را تمام نماید یا قصر ج این مسئله متصور بسه صورت میشود اول انست که ناوی اقامه عشرة ایام میباشد در چهار فرسخی در اینصورت بی اشکال نماز را تمام میکند واگر شهر رمضان المبارک بوده باشد روزه را میگیرد دوم انست که قصد معاودت همان روز را دارد یا قصد معاودت بعد از ورود دار دبلا فاصله عرفیه اگرچه معاودت در شب شود در اینصورت در حق او قصر صلوة وافطار صوم

متعین است صورت سیم مخالف بادو صورت مسطوره است یعنی ناوی اقامهٔ عشرة ایام نیست و قصد
مراجعت در ان روز را ندارد یعنی که مذکور شد یعنی قصد مراجعت ان روز را ندارد و ناوی
اقامهٔ عشرة ایام هم نیست بلکه مقصودش اینست که قبل از انقضای ده روز معاودت نماید در این
صورت ظاهر اینست که قصر در حق او متعین است لکن احتیاط اینست که در صلوة جمع ما بین قصر و اتمام
نماید و در صوم افطار ننماید لکن قضا نیز بعمل اورد س اوقات نماز نافله ظهرین و وقت فضیلت
ظهرین را بحسب مقدار زمان اگر بیان نماند باعث نفع عام بعامه خلایق میگردد ج مقدار ذراع
باقدمین در تحدید وقت نافله ظهر بنا بر مشهور و حق که در نصوص وارد شده وهم چنین ذراعین
یا اربعة اقدام در تحدید نافله عصر و مقدار بلوغ ظل شاخص مثل شاخص در تحدید وقت فضیلت
ظهر و دو مثل شاخص در تحدید فضیلت عصر بحسب اختلاف فصول مختلف است ما در بیان این مطلب
اقتصار میکنیم بذکر بعض از فصول و سایر اوقات بالمقایسه بان عمل میتوان نمود پس میگوئیم وقتی که
افتاب در اول حدی باشد که اول چله بزرگ است ظاهر اینست که وقت نافله ظهر تا یک ساعت و نصف
ساعت و هفت دقیقه باقی باشد و وقت نافله عصر در وقت مذکور تا دو ساعت و ده دقیقه و وقت
فضیلت ظهر تا دو ساعت و نیم و دوازده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و بیست و دو دقیقه
باقی باشد و در وقتی که افتاب در وسط حدی بوده باشد وقت نافله ظهر تا یک ساعت و نیم و هشت
دقیقه و وقت نافله عصر در دو ساعت و دوازده دقیقه و وقت فضیلة ظهر تا دو ساعت و نیم و چهارده
دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و بیست و پنج دقیقه باقی باشد و در اخر حدی که متصل با اول
دلو است وقت نافله ظهر تا یک ساعت و نیم و ده دقیقه و وقت نافله عصر تا دو ساعت و هفده دقیقه و
وقت فضیلت ظهر تا دو ساعت و نیم و نوزده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و نیم و دو دقیقه
باقی بوده باشد و از انچه مذکور شد وقت نافله ظهرین و وقت فضیلت انها در قوس معلوم میشود چه
اول قوس مثل اخر جدیست و وسطان مثل وسط اول جدی و وقت نافله ظهر
در وسط دلو بمقدار یک ساعت و نصف ساعت و شانزده دقیقه است و در اخر دلو که متصل است با اول
حوت بمقدار یک ساعت و نصف ساعت مجملا وقت نافله ظهر در اول جدی تا یک ساعت و نیم و هفت
دقیقه ظاهر اینست که باقی باشد و در اول سرطان تا یک ساعت و نیم و یازده دقیقه و وقت نافله عصر
در اول جدی تا دو ساعت و ده دقیقه و در اول سرطان تا دو ساعت و نیم و هشت دقیقه مجملا بعد
از تحقق زوال تا یک ساعت و نیم و هفت دقیقه در جمیع فصول نافله ظهر اداست و نافله عصر تا دو
ساعت و ده دقیقه و وقت فضیلة ظهر در اول جدی تا دو ساعت و نیم و دوازده دقیقه و در اول
سرطان تا سه ساعت و نیم و هفت دقیقه و وقت فضیلت عصر در اول جدی تا سه ساعت و بیست و دو
دقیقه و در اول سرطان چهار ساعت و نیم و سیزده دقیقه مجملا نماز ظهر را اگر بعد از زوال تا دو

ساعت و نیم و بیست و دو دقیقه بعمل اورد در جمیع فصول پس نماز ظهر را در وقت فضیلت دراک کرده
خواهد بود و هم چنین نماز عصر را در سه ساعت و بیست و دو دقیقه بانیمعنی که وقت فضیلت ظهر
کمتر از دو ساعت و نیم و دو دقیقه نمیشود و هم چنین وقت فضیلت عصر کمتر از سه ساعت و بیست
و دو دقیقه نمیشود و هم چنین ابتدای وقت فضیلت ظهر زیاده از سه ساعت و نیم و هفت دقیقه نمیشود
چنانچه امتداد وقت فضیلت عصر علاوه از چهار ساعت و نیم و سیزده دقیقه نمیشود پس این غایت
امتداد وقت فضیلت دو نماز است و لکن وقتی که شمس در راس سرطان بوده باشد چنانچه قبل
مذکور شد غایت انتقاص است لکن وقتی که شمس در راس جدی بوده باشد و در غیر این دو حالت
متوسط ما بین جدیست رعایة انچه در راس جدی مذکور شد کفایت میکند در مطلب س کسی مشغول
نماز است دیگری وارد میشود سلام میکند رد سلام واجبست بانه در صورت وجوب بچه صیغه
اتیان نماید و هر گاه سلام کننده بطریق متعارف بین عوام الناس بگوید سلام جواب لازم است خواه
در نماز بوده باشد یا در غیر نماز بانه التماس اینست که احکام این مسئله را مفصلا بیان فرمایند که بسیار
ضرور و عام البلوی است ج صیغه متداوله سلام شش است اول سلام علیکم دوم السلام علیکم سیم
علیکم السلام چهارم سلام علیک پنجم السلام علیک ششم علیک السلام بعد از ملاحظه هر یک از صیغ ست
مذکوره بان و بغیر ان اقسام مسئله میرسد بسی و شش قسم مثل اینکه سلام کننده میگوید سلام علیکم
جواب ان ممکن است بسلام علیکم و السلام علیکم و علیکم السلام و سلام علیک و السلام علیک و علیک
السلام و هم چنین است سایر اقسام ظاهر اینست در حالتی که کسی سلام کند بر مصلی بهر یک از صیغ ست
که بوده باشد لازم است رد نماید بمثل ان پس اگر بگوید السلام علیکم مصلی در نماز لازم است که
رد نماید بهمین نحو حتی انکه اگر اسقاط الف و لام نماید و بگوید سلام علیکم جایز نخواهد بود بلکه دور
نیست که موجب بطلان نماز شود و هم چنین اگر بگوید علیکم السلام مصلی در مقام رد لازم است که
بگوید علیکم السلام و بغیر این جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز خواهد بود و هم چنین است در السلام
علیک یا سلام علیک یا علیک السلام مجملا معتبر در جواب از مصلی انست که اتیان نماید بمثل ان صیغه که
از سلام کننده صادر شده بخصوصه کلامی که در این مقام است در چند مطلب است اول انست که
مسلم و مسلم علیه باعتبار وحدة هر دو یا تعدد هر دو یا وحدة احدهما و تعدد دیگری منقسم میشود
بچهار قسم اول انست که مسلم واحد است و مسلم علیه نیز واحد است حکم ان انست که مذکور شد یعنی
اگر مسلم علیه در نماز بوده باشد لازمست که اقتصار ننماید بمثل ان صیغه و اگر در خارج نماز بوده باشد
میتوان اتیان نمود بمثل ان و باحسن از ان دوم انست که هر دو متعدد باشند مسلم متعدد و مسلم علیه
نیز متعدد در اینصورت رد بر همه مسلم علیهم لازم است پس هر گاه همه یک دفعه رد سلام نموده
اند حرجی نیست خواه همه مشغول نماز بوده باشند یا هیچ یک مشغول نبوده باشند یا بعضی مشغول نماز

بوده باشد و بعضی در خارج نماز لکن در صورت اشتغال بنماز لازم است اتیان نماید بمثل ان صیغه
که از مسلم بن صادر شده و اما هرگاه بعضی از انها سبقت نمایند در جواب ظاهر اینست فعل ان مسقط
وجوب از دیگران بوده باشد در صورتی که قصد رد از همه کرده باشد پس در حق دیگران رد لازم
نخواهد بود لکن هرگاه در خارج نماز بوده باشد مستحب است در حق هر یک اتیان برد نموده باشند و
اما در حق انکس که مشغول نماز بوده باشد در اینصورت جایز نیست کلامی که در این مقام است اینست
که ایا انچه مذکور شد مختص است بصورتی که همه متفق بوده باشند در لفظ سلام مثل اینکه صیغه
صادره از همه سلام علیکم بوده باشد مثلا و اما هرگاه مختلف بوده باشد مثل انکه بعضی سلام علیکم
گفته و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیك ایا در اینصورة اکتفا بر یک صیغه میتوان نمود خواه
در خارج نماز بوده باشد یا در اثنای نماز مسئله محل اشکالست ظاهر اینست که اکتفا بر یک صیغه میتوان
نمود اگرچه در اثنای نماز بوده باشد سیم انست که مسلم متعدد بوده باشد مسلم علیه واحد در اینصورت
نیز هرگاه قصد همه کند بیک رد اکتفا میتوانند نمود بلکه اگر در اثنای نماز بوده باشد در صورتی که در
یک صیغه قصد رد همه نموده اتیان بصیغه سلام متعدد نمیتوانند نمود بلکه در و رنیست در خارج نماز نیز
چنین بوده باشد نظر باینکه امتثال رد واحدی که دران قصد همه نموده باشد حاصل شد حکم برجحان
بعد از ان اگرچه بطریق استحباب بوده باشد محتاج بدلیلست مخفی نماند انچه مذکور شد در صورتیست
که شروع برد سلام بعد از فراغ همه سلام کننده بوده باشد از صیغه سلام و اما هرگاه شروع برد سلام
قبل از فراغ بعضی از انها بوده باشد از صیغه سلام یا قبل از شروع بعضی بوده باشد بسلام البته اکتفا
بیک رد نمیتوان نمود چهارم انست که مسلم واحد بوده باشد مسلم علیه متعدد در این صورت نیز هرگاه
یک تعریبت در رد نمود دیگران اکتفا بان میتوانند نمود لکن در حق باقی مستحب است اتیان برد نموده
باشند لکن در غیر نماز و اما در حق مصلی رد ثانیا ثابت نیست بلکه جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز
است این در صورتی است که انکس که اقدام برد سلام نموده از جمله مکلفین بوده باشد و اما هرگاه غیر
مکلف بوده باشد ظاهر اینست که موجب سقوط تکلیف نشود پس بر بعضی از مکلفین رد واجب خواهد
بود خواه در اثنای نماز بوده باشد یا خارج نماز فرقی در این باب ظاهرا در هر دو حالت نیست و اما هرگاه
سلام کننده غیر مکلف بوده باشد ظاهر اینست رد سلام بر مسلم علیه لازم است اگرچه در اثنای نماز بوده
باشد * مسئله در بیان تسلیم بعضی بر بعضی بدانکه مسلم و مسلم علیه یا متحداست یا متعدد یا مسلم
متعدد است و مسلم علیه متحد یا بعکس ان یعنی مسلم متحداست و مسلم علیه متعدد پس در این چهار
مطلب است مطلب اول انست که مسلم و مسلم علیه متحد بوده باشد و این خالی از این نیست مسلم علیه یا
در نماز است یا در خارج نماز و علی التقدیر بر بن مسلم یا مکلف است یا غیر مکلف و بر جمیع تقادیر مسلم
یاد کور است یا اناث بر جمیع تقادیر صیغه سلامی که از ان شخص صادر میشود یا صحیح است یا غیر صحیح

پس در این مقام چند مبحث است اول انست که مسلم مکلف و مرد بوده باشد و صیغه سلام صادره از او
صحیح بوده باشد و مسلم علیه مشغول در نماز نبوده باشد در اینصورت تشکیکی در وجوب رد سلام
نیست لکن جایز است در مقام رد اتیان بصیغه مماثل نماید چنانچه جایز است اتیان باحسن نماید مثلا هرگاه
سلام کننده چنین گوید سلام علیکم و مسلم علیه مشغول نماز نبوده باشد اتیان بجواب بچند نحو میتواند
نمود اول سلام علیکم دوم السلام علیکم سیم علیکم السلام در هر یک باضم و رحمة الله و برکاته و عدم
ان پس بشش طریق اتیان بجواب میتواند نمود لکن احسن از سه صیغه مجرد علیکم السلام است چنانچه
همین صیغه باضمیمه احسن از همه است اگرچه باضمیمه بوده باشد دوم مثل انست که مذکور شد لکن
مسلم علیه در نماز بوده باشد در اینصورت لازم است که اتیان نماید بمثل صیغه که از مسلم صادر شده
پس هرگاه سلام کننده بگوید سلام علیکم بر مصلی لازم است که بگوید سلام علیکم علیکم السلام
جایز نیست و هم چنین جایز نیست که بگوید السلام علیکم یا سلام علیك یا علیك السلام یا السلام علیك
و ظاهر اینست که چنین بوده باشد در صورتی که سلام کننده هر یک از صیغه خمس را اختیار نماید در
مقام سلام یعنی لازم است که مثل همان صیغه را در اثنای نماز رد نماید اتیان بلفظ مغایر جایز نیست
اگرچه در بعضی حروف بوده باشد خواه در زیادتی بوده باشد یا در نقصان مثل اینکه سلام کننده
بگوید السلام علیکم بر مسلم علیه مصلی لازم است که بهمین صیغه رد نماید و جایز نیست در مقام رد
اسقاط الف و لام نماید چنانچه جایز نیست در صیغه خطاب اتیان بلفظ مفرد نماید که بگوید السلام علیك
و هرگاه سلام کننده بگوید سلام علیك در مقام جواب جایز نیست بگوید السلام علیکم یا السلام علیك
بلکه لازم است در مقام رد اتیان نماید بهمان صیغه سیم انست که سلام کننده زن نبوده باشد و در این
صورت مسلم علیه مثل سابق یا در خارج نماز است یا در اثنای نماز و علی التقدیر بر بن زن یا محرم است
یا غیر محرم و در صورت محرمیت یا عالمست باینکه اجنبی صوت او را میشنود یا نه و در صورت محرمیت
و عدم علم باستماع اجنبی صوت او را قطعا جواب لازم است خواه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز
حکم صیغه در نماز و در خارج نماز بهمان نحواست که در مرد مذکور شد و تفاوتی در این باب نیست
میان مرد و زن و در صورت محرمیت زن و علم او باستماع اجنبی صوت او را مسئله خالی از اشکال
نیست نظر باینکه مسئله مبتنی بر اینست که در حق زن حرام است که اسماع کند صوت خود را نسبت
باجنبی بعنوان اطلاق بانه ظاهر اینست که حکم بحرمت بعنوان اطلاق نتوان نمود پس رد واجب خواهد
بود اگرچه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در دین مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و انچه مذکور
شد در صورتی بود که زن مسلمه از محارم مرد بوده باشد و اما هرگاه غیر محرم بوده باشد پس حکم در
این انست که مذکور شد پس واجب است رد خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز لکن چنانچه
مذکور شد در غایة احتیاط مقتضی اینست که اعاده نماز کند بعد از اتمام چهارم انست که سلام کننده غیر

مکلف بوده باشد خواه مسلم علیه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز ظاهر اینست که هر گاه ممیز بوده
باشد رد سلام او واجب بوده باشد اگرچه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در این مقام
بر اعادهٔ نماز است بعد از اتمام پنجم آنست که سلام کننده در مقام سلام اقتصار نماید بلفظ سلام چنانچه
متعارف مابین کثیری از عوام و نسوان است خواه سلام کننده مکلف بوده باشد یا غیر مکلف ظاهر
اینست رد چنین سلام واجب نبوده باشد امر در خارج نماز سهل است اشکالی که هست در اثنای نماز
است ظاهر اینست که رد واجب بلکه جایز نبوده باشد بلکه رد ظاهر اینست که موجب فساد نماز است اما این
در صورتیست که از نسوان و عوام الناس صادر شود و اما هر گاه از شخص عالم صادر شود که سلام را
از جمله مبتدای محذوف الخبر قصد نماید و خبر محذوف منوی او بوده باشد در اینصورت رد نماید
ششم آنست که سلام کننده غیر مسلم بوده باشد مثل یهود در اینصورت اگر مسلم علیه در غیر نماز بوده باشد
ظاهر اینست که رد واجب بوده باشد در مقام رد لازم است اختصار نماید بعلیک یا بعلیکم یعنی بافراد
صیغهٔ خطاب یا بجمع هر دو خوب است و اما اگر مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد در اینصورت ظاهر
اینست که رد واجب بلکه جایز نبوده باشد بلکه اگر رد نماید موجب بطلان نماز میشود بدانکه مناسب در
این مقام تنبیه بر چند امر است اول آنست که هر گاه مسلم علیه مشغول نماز بوده باشد اگر وقت سلام مشغول
تلاوت یا ذکر نبوده باشد همان وقت لازم است اتیان بلفظ سلام نماید تا خیر جایز نیست و اما هر گاه در
اثنای قرائت یا ذکر بوده باشد اگر در اثنای کلمه بوده باشد خود را بمحل وقف رسانیده قطع قرائت نماید
بعد از ان رد نماید در اثنای کلمه قطع کلمه نماید دوم آنست آنچه مذکور شد که رد سلام واجبست
در وقتیست که مشخص باشد که مقصود سلام کننده این شخص است و اما هر گاه تشکیک داشته باشد در
اینصورت رد سلام واجب نیست بلکه اگر در اثنای نماز بوده باشد رد جایز نیست پس اگر در چنین صورتی
رد سلام نماید موجب بطلان نماز میشود سیم آنست آنچه مذکور شد که در اثنای نماز لازم است که رد نماید
بمثل ان صیغه که از سلام کننده صادر شده این در صورتی است که تشکیکی و اشتباهی در ان صیغه
نداشته باشد و اما هر گاه شک داشته باشد نمیداند صیغه صادرهٔ از ان السلام علیکم بوده یا سلام علیکم
وهکذا اما در اینصورة اگر مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد رد جایز خواهد بود بانه مسئله محل اشکال
است لکن ظاهر اینست رد جایز بلکه واجب خواهد بود چهارم آنست ابتدا بسلام مستحب است و رد
سلام واجب است هر گاه مسلم و مسلم علیه مشخص است و گاه هست تواردا سلامین میشود قصد هر یک
ان بوده که ابتدا بسلام بوده باشد صیغه سلام از این صادر شده بمین قصد چنانچه از دیگری نیز همین
قصد صادر شد هر دو یکدفعه اتیان بسلام نمودند در اینصورت بر هر دو لازم است رد سلام دیگری
نموده باشند و اگر چنین ننمایند هر دو تارک واجب خواهند بود مطلب دوم آنست که مسلم و مسلم علیه
هر دو متعدد باشند در اینصورت هر گاه مسلم علیه شروع بر د نماید بعد از فراغ همه از صیغه سلام ظاهر

اینست که اکتفا بر د از یک نفر از مسلم علیه میتواند نمود و رد بر هر فرد از افراد مسلم علیه لازم نیست بلکه
رد یکنفر مسقط تکلیف از دیگران خواهد بود لکن هر گاه در خارج از نماز باشند اگرچه همه اکتفا بیک
ردی که صادر شده از یک نفر میتوانند نمود لکن دور نیست که رد در حق هر یک مستحب بوده باشد
و اما هر گاه همه مشغول نماز بوده باشند در اینصورت اگر صیغه صادره از همه مسلمین یک صیغه بوده
باشد مثل انکه همه بگویند سلام علیکم در اینصورت اگر همه یکدفعه اتیان بر د نمایند مثل انکه همه
یکدفعه گفتند سلام علیکم اشکالی نیست و هم چنین هر گاه یک نفر سبقت نموده بر د و گفت سلام علیکم باز
اشکالی نیست لکن ظاهر اینست که بر دیگران لازم بوده باشد که اکتفا بفعل همان یکنفر نموده باشند پس
دیگری در اینصورت اقدام بر د سلام نمیتواند نمود بلکه رد ثانی در اینصورت موجب بطلان نماز
میشود نسبت بهمان شخص لکن این در وقتی است که رد از مکلفین صادر شده باشد و اکتفا بر د غیر
مکلف نمیتوانند نمود بلکه لازم است همه دفعة یا یکنفر اقدام بر د نماید اشکالی که در اینمقام هست این
است که هر گاه فرض شود صیغه سلام صادره از مسلمین مختلف بوده باشد مثل اینکه بعضی گویند سلام
علیکم و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک نظر باینکه در نماز چنانچه سابق مذکور شد لازم است
که مصلی اتیان نماید در مقام رد بمثل صیغه که صادر شده باشد از مسلم در صورتی که صیغهٔ صادره
از مسلمین مختلف بوده باشد تکلیف مسلم علیهم چه چیز است ظاهر اینست مراعات مثلیت در اینصورت
معتبر نبوده باشد نظر باینکه بنا بر اعتبار رعایت تماثل در اینصورت لازم می اید که حکم کرده شود بر هر
فردی از افراد مسلمین علیهم لازم بوده باشد رد سلام نمایند بعدد مسلمین که صیغه سلام انها مختلف باشد
مثلا هر گاه فرض شود عدد مسلمین شش بوده باشد و مسلم علیهم نیز فرض کنیم شش نفر بوده باشد و
فرض شود صیغه صادرهٔ از بعض مسلمین سلام علیکم و از بعضی علیکم السلام و از بعضی السلام علیکم و از
بعضی سلام علیک و از بعضی علیک السلام و از سادس السلام علیک پس لازم خواهد بود بنا بر فرض مذکور
بر هر شش نفر از مسلم علیهم اتیان بشش صیغه سلام نمایند نیت نماید در هر صیغه رد کسی را که ان صیغه
از ان شخص صادر شده تا رد مماثل نسبت بهمه متحقق شود دلیل بر لزوم اعتبار مماثلت در مثل اینصورة
ندارم بلکه دلیل بر عدم لزوم اعتبار هم نظر باینکه ظاهر از احادیث که بر اعتبار مماثلت صورت
وحدت مسلم است پس تمسک بان در صورت مفروضه ممکن نیست پس بنا بر این اتیان بر د بنحو مسطور
موجب بطلان نماز خواهد بود پس لازم است در این مقام متمسک شویم باد له عامه مثل ایه تحیة و غیرها
و مقتضای ان لزوم رد است فی الجمله پس در اینصورة ظاهر اینست که لازم بوده باشد اجتزاء شود بیکی
از صیغ مذکوره نظر باینکه در یک صیغه نیت رد همه خواهد بود پس اختیار صیغه نماید که مشتمل بر صیغهٔ
خطاب جمع بوده باشد مثل سلام علیکم نه سلام علیک این در صورتی بود که یکنفر از مسلم علیهم سبقت
در رد نماید و اما هر گاه همه در یکدفعه اقدام بر د نمایند مختار خواهد بود هر یک در اختیار صیغه کاه

مست متفق خواهند بود و گاه هست مختلف کلامی که در اینمقام هست این است که ایا اقدام جمیع بر
موقوفست بعدم علم بر اقدام بعض بر ذلک یا نه بلکه جایز است اگرچه عالم بوده باشد بر اینکه بعضی اقدام بر
خواهند نمود ظاهر آنست نظر بثبوت مقتضی تکلیف در حق جمیع و رفع ان در صورتی میشود که رد
از بعض صادر شود بالفعل مادامی که صادر نشده است جایز است اقدام بان اگرچه قاطع بوده باشد که
بعضی اقدام بان خواهند نمود بخفی نماند انچه مذکور شد در صورتی بود که همه مسلم علیهم مشغول
نماز بوده باشند و اما هرگاه هیچ یک مشغول نماز نبوده باشند در این صورت باز ظاهر اینست که اجتزاء
بصدور رد از یکنفر میتوانند نمود ولکن مذکور شد که ظاهر اینست که مستحب در حق غیر از ان یکنفر که
سبقت در رد نموده است که ایان برد نماید بدانکه این استحباب موءدی میشود باختیار کردن هر یک
صیغه را انچه موءدی میشود باختیار کردن بعضی غیر انچه را که دیگری ایان نموده لکن حال در اختیار
نمودن صیغه جمع در کاف خطاب و صیغه مفرده بحوبست که مذکور شد و از انچه مذکور شد حکم
مسئله در صورتی که بعضی از مسلم علیهم مشغول نماز بوده باشند و بعضی مشغول نماز نبوده باشند
ظاهر است مجملا در صورت تعدد مسلم علیهم یا کل مشغول نماز میباشند یا کل در خارج نماز میباشند
یا مختلف بعضی مشغول نماز میباشند و بعضی خارج نماز حکم در دو صورت اولی صریحا مذکور
شد و حکم در صورت ثالثه دانسته میشود از انچه مذکور شد در دو صورت مطلب سیم در صورت
وحدت مسلم و تعدد مسلم علیهم است بدانکه هرگاه مسلم متحد بوده باشد و مسلم علیهم متعدد در
اینصورت نیز اقسام ثلثه مذکوره محتمل است یا همه مسلم علیهم مشغول نماز میباشند یا هیچ یک مشغول نماز
نیستند یا بعضی مشغول نماز میباشند بخلاف بعض دیگر حکم همه بحوبست که مذکور شد بلکه جواز
اجتزاء در مقام رد بر یکنفر در صورت تعدد مسلم بن مقتضی جواز اکتفای بانیست در صورت وحدت
مسلم بطریق اولی و حکایت استحباب رد در حق غیر متبق بر رد در صورت عدم اشتغال بنماز و عدم
استحباب بلکه عدم جواز ان در صورة اشتغال بنماز بنحوبست که مذکور شد بخفی نماند انچه مذکور شد
که رد بعض در صورت تعدد مسلم علیهم کفایت میکند در سقوط تکلیف در حق دیگران ظاهر
اینست این در صورتیست که ان بعض از جمله مکلفین نبوده باشد پس هرگاه ان بعض مکلف نبوده
باشد ظاهر اینست که رد او مسقط تکلیف در حق مکلفین نبوده باشد پس مکلفین اکتفا بر د غیر مکلف
نمیتوانند نمود پس ایان بر د در چنین صورت لازم خواهد بود امر د در خارج نماز اگرچه اسهل است نظر
بانکه امر مردد است در این حال مابین وجوب و استحباب نظر بانکه برفرض سقوط تکلیف رد در
اینصورت مستحب خواهد بود و در صورة عدم سقوط واجب و احتمال حرمت در اینصورة قایم نیست
پس عقل قاضی در حسن فعل است در اینصورة لهذا احتیاط در رد خواهد بود لکن اشکال در
اثنای نماز است نظر بانکه امر در اینصورت مردد است مابین حرمت و واجب بجهة انکه اگر د غیر مکلف

مسقط تکلیف شده باشد رد حرام خواهد بود در اینصورت مفری نیست مگر در ترجیح مذکور شد که
ظاهر اینست رد از غیر مکلف مسقط واجب نخواهد بود پس واجب است بر همه مکلفین رد نموده باشند
و هرگاه یکی از انها سبقت در رد نمود از دیگران ساقط خواهد بود در اینصورت در حق دیگران رد
جایز نخواهد بود مطلب چهارم اینست که مسلم متعدد بوده باشد و مسلم علیهم متحد مثل ده نفر یا بیشتر
سلام میکنند بر یکنفر در اینصورة تشکیکی نیست که مسلم علیه واحد اکتفا بیک رد سلام میتواند نمود
بدو شرط اول انست که قصد نماید در جمیع رد رد جمیع را دوم انست که شروع برد بعد از فراغ همه
مسلمین بوده باشد از صیغه سلام اما هرگاه قصد همه نکرده باشد اکتفا بیک رد نمیتواند نمود بلکه لازم
است نسبت بان کسی که در حین شروع قصد رد سلام او نموده باشد و هم چنین هرگاه شروع برد قبل
از فراغ بعضی از صیغه سلام بوده باشد در اینصورت ظاهر اینست که رد نسبت بان شخص لازم
بوده باشد اولی بوجوب انست که بعد از شروع مسلم علیه برد یا در حین شروع برد بعضی ابتدا بسلام
نماید کلامی که در این مقام است اینست که ایا رد بکر در حق مسلم علیه در صورت مفروضه مطلوب
است اگرچه بعنوان استحباب بوده باشد یا نه میگوئیم هرگاه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد رد ثانیا
در حق او جایز نیست بلکه ظاهر اینست که موجب بطلان نماز شود و اما هرگاه خارج نماز بوده باشد در این
صورت حکم خالی از اشکال نیست نظر بانکه حکم برجحان محتاج بدلیل شرع است و این ظاهر نیست
مگر اینکه گفته شود هرگاه مسلم و احد بوده باشد مسلم علیه متعدد در اینصورت هرگاه بعضی سبقت
در رد نموده اند در حق دیگران رد مستحب است ثبوت استحباب در صورت وحدت مسلم و تعدد
مسلم علیه مقتضی ثبوت است در صورت عکس بطریق اولی بدانکه مناسب در این مقام انست که
تنبیه شود بر چند امر اول انست که رد سلام واجب فوریست یعنی بر مسلم علیه واجب است که بعد از فراغ
مسلم از صیغه سلام بدون فاصله عرفیه ایان بجواب نماید خواه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد یا
در خارج نماز و در سابق بیان شد که هرگاه در اثنای کلمه بوده باشد اتمام کلمه بلکه رسیدن بمحلی که
وقف بر ان صحیح بوده باشد منافی بافوریت یا بمعنی نیست تشکیکی در این مطلب نیست کلامی که در
اینمقامست این است که هرگاه مسلم علیه اخلال بفوریت نموده یا قضای رد سلام بر ان لازم است یا نه ظاهر
اینست که حکم بوجوب نتوان کرد اگرچه امر د در خارج نماز سهل است نظر بانکه دور نیست احتمال
ثبوت تکلیف در امثال این مقامات کفایت کند در جواز ایان بمکلف به لکن اشکالی که هست در اثنای
نماز است ظاهر اینست در چنین صورت رد ثابت و جایز نبوده باشد پس هرگاه در اثنای نماز کسی
اخلال بفوریت در رد نموده ایان بر د بعد از ان جایز نیست بلکه رد بعد از ان موجب بطلان نماز خواهد
بود بلی هرگاه مطلع نشد بر سلام مگر بعد از انکه مدتی منقضی شد یا در این صورت بعد از اطلاع لازم
است ایان بر د نماید بانه میگوئیم این منقسم میشود بدو قسم اول انست که استماع صیغه سلام نموده باین

نحو کسی اتیان بصیغه سلام نمود و مقصود ان شخص شخص معینی بود و ان شخص صیغه سلام را
نشنید این نیز بد و قسم منقسم میشود یک قسم انست که نشنیدن این باعتبار موانع سماع بود مثل اینکه
مسلم علیه کر بود شخص مسلم عالم بکر بودن او نبود یا عالم بود و اتیان بصیغه سلام نمود بنحوی که معتقد
این بود که میشنود لکن نشنید بعد از ان صورت بعد از انقضای زمانی که محل فوریت است کسی او را
اعلام نمود که فلان شخص بتو سلام کرد در اینصورت ظاهر اینست که رد سلام بر او واجب بوده باشد
خواه در حال نماز بوده باشد یا خارج نماز س اما جواب سلام اطفال غیر ممیز واجب است یا نه ج خیر
واجب نیست س هر گاه کسی در نماز اعلام شخصی بکند در امور واجب یا در مستحب چه کند و اگر
مسئله را ندانند ان را هم بیان فرمایند و اگر اعلام شخصی کرد و همان حروف را اعاده کند و حرف اول
را به نیت اعلام ان شخص کرده باشد و ثانیا بنیت نماز بگوید چگونه است ج در صورتی که در اثنای نماز
خواهد مطلبی را بکسی اعلام نماید میتواند اتیان بذکری که خارج از اذکار نماز بوده باشد تلفظ بان
ذکر نماید در ان ذکر قصد اعلام نماید و هم چنین میتواند در اذکار مستحبه در نماز چنین چیز را قصد
نماید ظاهر اینست که اذکار واجبه که کیفیت صوت در ان مطلوب نبوده باشد مثل ذکر در رکوع و
سجود که مکلف مخیر است مابین جهر و اخفات جایز باشد که در ان جهر نماید و قصد اعلام نموده باشد
و اما قراءتی که در ان کیفیت صوت مطلوب است پس اگر کیفیت مطلوبه در ان اخفات بوده باشد جهر در
ان بجهة اعلام مطلقا جایز نیست مگر در صورتی که قصد قرائة مطلوبه در نماز نداشته باشد پس اگر
قصد این نماید که از اجزای نماز نبوده باشد در اینصورت اشکالی در جواز نخواهد بود و اما هر گاه
کیفیت مطلوبه جهر بوده باشد در اینصورت حکم بجواز اگرچه خالی از اشکال نیست خصوصا در
صورتی که جهر نماید علاوه از ان قدری که معهود او بوده باشد لکن در اینصورت نیز دور نیست
که جایز بوده باشد لکن اجتناب اقرب بسلامت و انسب بسبیل نجات خواهد بود س هر گاه نماز قضا مثل
نماز عشا را اقتدا بمغرب کرده در وسط نماز بخاطرش امد نماز ظهر را اقتدا کند در ان حال نیت را عدول
کند یا جایز است یا خیر ج اگر مقصود این بوده که نماز ظهر را اقتدا کند اشتباها عشا نیت نماید نماز
ظهر خواهد بود التفات بنماز عشاء در حین نیت با اینکه قصد او این بود که نماز ظهر را اقتدا کند مضر
نیست و اگر چنین نبود بلکه چنین میدانست که نمازی که در ذمه اوست نماز عشا است و نماز ظهر مقدم
بر نماز عشا بر ذمه او نیست و در اثنای صلوة متذکر شد که نماز ظهری مقدم بر نماز عشا بر ذمه او هست
در اینوقت عدول مینماید از عشا بظهر نماز صحیح خواهد بود س نماز عشا را در تشهد اول سلام داد
حتی سلام اخر را هم گفت و بعد نماز را هم اعاده کرد یا صحیح است یا خیر ج در صورتی که نماز را در
تشهد اول سلام داد سهو لازمست بلا فصل بر خیزد نماز را تمام نماید بعد از فراغ بلا فصل سجده سهو
بعمل اورد تکلیف اینست و اگر چنین نکرده باشد نماز را باطل نموده باشد اگرچه در این صورت نماز

صحیح است لکن در ابطال صلوة اثم است س هر گاه امام در نماز بحول الله تعالی و قوته بگوید و ماموم
اللهم بحولك و قوتك اقوم و اقعد بگوید جایز است یا خیر ج تعالی در بحول الله گفتن خالی از اشکال
نیست مجملا اگر مقصود اینست که امام بحول الله و قوته میگوید ماموم میتواند اللهم ربی بحولك و قوتك اقوم
و اقعد بگوید بلی ظاهر اینست که میتواند گفت و متابعت در امثال این امور ظاهر اینست که لازم نباشد
س امام تکبیرة الاحرام گفت مکبر هم اعلام کرده ماموم هم تکبیر گفت بقصد رجم بلکه سوء نیت زمان طول
کشید امام ثانیا تکبیر گفت ماموم بگمان انکه امام بر کوع رفته بر کوع رفت بعد معلوم شد که امام ثانیا
تکبیرة الاحرام را گفته ماموم چه کند در رکوع و اگر در حال قیام باشد چه کند ج در چنین صورة ظاهر اینست
که هر گاه در همان وقت که مطلع شد قصد انفراد نماید نماز را منفردا اتیان نماید نماز صحیح باشد س شخصی
که قبله را نشناسد میتواند چنین شخصی رجوع بقبله نمائی کند از برای او افاده ظن و از برای او بتجربه
رسیده باشد نماید و دیگری میتواند شخصی که عدالت امام را بر او مشتبه باشد بشهادت عدلین اکتفا کند یا نه
و شهادتی که در شرع مسموع باشد چه قدر از عدالت کافی میباشد و هر گاه کسی در تسبیحات اربعه
شک کند و اکثر اوقات هم شک میکند اما چه صورت دارد حال چنین کسی اما چنین کسی را کثیر الشک
میگویند یا نه و هر گاه شخص مصلی سلام کند و شخص سلام کننده تعجیل در رفتن کند یا که اصم باشد که
اگر جواب سلام گوید از محاذی نماز بیرون میرود یا نشنود یا سلام بر او مشتبه شود که بچه نحو و بچه صیغه
سلام کرده چه حال دارد چنین کسی و اما جواب ساقه کوتاه نماز در او صورت دارد یا نه و چه قدر باید
بوده باشد و دیگر هر گاه شخصی بنا بر تقلید مجتهدی گذارد که بر ساله او عمل کند و هم چنین
قرار دهد با خود که بعد از استحضار از مسایلش هر کدام را که خواهد قبول کند و تقلید نماید و هر کدام
را که مشکل کرده باشد تقلید ننماید اما میتواند که چنین کند و عمل بقول دیگری بکند یا نه و هر گاه بعد
از فوت مجتهدی مجتهدی که حی است بجوید بر گردد تقلید میت را باین طریق که هر گاه مجتهد حی اعلم از
میت نباشد و بر شخص مقلد مشتبه شود اعلمیت مجتهد حی و بر اهل خبره هم مشتبه باشد و همین مجتهد
در رساله خودش ثبت کرده باشد که عدول نمیتواند بکند اما چه صورت دارد مقلد میتواند عمل بکند
در این مسئله مجتهد حی ج در صورتی که سمت قبله مشخص نبوده باشد میتوان اعتماد نمود بامارات
مفیده مظنه بسمت قبله بوده باشد مثل اینکه رجوع کنند بمحاریب مساجد یا بقبا بر مسلمانان و اما بمذابح
مسلمین پس اگر مذابح شیعیان بوده باشد یعنی ملاحظه نمودند که طایفه شیعیان حیوانات را بسمتی ذبح
مینمایند ظاهر اینست بامثال این امور در تشخیص سمت قبله اعتماد میتوان نمود در صورتی که مفید
مظنه بسمت قبله بوده باشد چنانچه غالب اینست و اما هر گاه فرض شود افاده مظنه نکند مثل اینکه در
بعض قری دیدند کسی بی معرفتی حیوانی را بسمتی ذبح مینماید و این شخص عارف بوده باشد بامارات
قبله گاهها مظنون این میشود که فعل ان شخص بر غلطست در چنین صورتی اعتماد نمیتوان نمود و لهذا

اعتماد بمذاهب اهل سنه نمیتوان نمود نظر باینکه جماعتی از روسای الماجو بزمینهایند ذیح رابغیر سمت قبله
جملاهر یک از علامات مذکوره که مفید مظنه بسمت قبله بوده باشد اعتماد میتوان نمود وهم چنین هرگاه
درخانه کسی داخل شد اعتماد بقول صاحب خانه بسمت قبله میتواند نمود نظر باینکه قول صاحب خانه
مفید مظنه میشود غالبا پس هرگاه فرض شود که افاده مظنه نکند اعتماد نمیتوان نمود واما قبله نماپس اگر
اختیار نموده باشد در مواضعی که سمت قبله مشخص بوده بمجدی که در محل مشتبه افاده ظن بسمت قبله
نماید دور نیست که اعتماد بان توان نمود مجملا در صورت عدم معلومیت سمت قبله هرچه افاده مظنه
بسمت قبله کند اعتماد بان توان نمود اگرچه قول فاسق بوده باشد واما آنچه راکه در تشخیص عدالت امام
یا غیر امام بان اعتماد میتوان نمود چند چیز است اول اختبار یعنی معاشرت است پس هرگاه معاشرت نمود
باکسی واز معاشرت معلوم یا مظنون او شد که فلان شخص هم چنین شخصی است که هرگاه معصیتی
اتفاق افتاد وهیچ عائقی ومانعی ازارتکاب ان معصیت نبوده باشد حالتی دراو باشد که باعث خوف
ورعب حضرت الهجل شانه بوده باشد که ان حالت مانع از اقدام وارتکاب ان معصیت خواهد بود
چنین شخصی راعادل میگویند در نماز اقتدا بان میتوان نمود دوم تزکیه وتعدیل است یعنی هرگاه
دو نفر عادل اخبار بعدالت شخص نمایند غالب اینست اخبار دو نفر عادل افاده مظنه بعدالت ان شخص
نماید پس اعتماد در چنین صورت بقول ان دو عادل میتواند نمود در اقتدا وغیره واما هرگاه خصوصیتی
در اینمقام نبوده باشد که قول دو نفر عادل افاده مظنه نماید چنانچه بروجه ندرت اتفاق می افتد پس در
این صورت اعتماد نمیتوان نمود سیم اشتهار شخصی است بخوبی پس هرگاه شخصی مشهور ومعروف
بوده باشد بتقوی وورع بحدی که از این اشتهار عدالت او مظنون این شخص شود ظاهر اینست در
چنین صورت اعتماد بظن خود تواند نمود در اقتدا کردن بان شخص در نماز واما شک در تسبیحات پس
این بدو نحو میشود اول شک در اجزای تسبیحات اربع است باین نحو که کسی قطع دارد سبحان الله والحمد لله
است لکن شک دارد که الحمد لله را گفته است یا نه در اینصورت هرگاه این شک بعد از فراغ از الله اکبر
یا بعد از فراغ از لا اله الا الله بوده باشد ظاهر اینست که اعتنائی بچنین شکی نیست یعنی بنا بر وقوع
مشکوک فیه میگذارد بلکه هم چنین است حال هرگاه شک در تحمید بعد از دخول در تکبیر یا تهلیل بوده
باشد پس اعتمادی بچنین شک در چنین صورت نیست یعنی در هر دو صورت بنا بر وقوع مشکوک
فیه میگذارد واما هرگاه این شک قبل از دخول در تهلیل بوده باشد اعاده مشکوک فیه در چنین صورت
لازم است دوم شک در عدد تسبیحات اربعست واین بچند طریق میشود اول انست که نمیداند تسبیحات
را یکمرتبه خوانده است یا نه یعنی در حال قیام در رکعت ثالثه شک میکند تسبیحات اربع خوانده است
یا نه این دو قسم میشود یک قسم انست که این شک بعد از دخول در مرتبه ثانیه است یا بمعنی که این
شخص معتقد این بود که تسبیحات اربع را یکمرتبه خوانده است وباین اعتقاد شروع در تسبیحات نمود

بقصد اینکه مرتبه ثانیه تسبیحات اربع را تلاوت مینماید بعد از شروع در ان شک نمود که قبل از این
تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در اینصورت ظاهر اینست که عود بمشکوک لازم نبوده باشد دوم
انست که شروع بتسبیحات نموده شک میکند که تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در این صورت ظاهر
این است که عود بمشکوک فیه واجب است یعنی واجب است که تسبیحات را بخواند قسم سیم انست که در
اوان اشتغال بتسبیحات اربع شک میکند که این دفعه اول است یا ثانیه باین نحو که شروع باین تسبیحات
باعتقاد اینکه یکدفعه تسبیحات اربع را خوانده است نموده است یا معلوم او نیست در چنین صورت
لازم است که قرار دهد انچه را که مشغول است دفعه اولی باشد پس اتمام مینماید بقصد اینکه یکمرتبه
است طریقه ثانیه شک در عدد تسبیحات انست که قطع دارد که تسبیحات اربع را یکمرتبه خوانده است
لکن شک در زیادتی دارد یا بمعنی که قطع بخواندن یکمرتبه دارد واحتمال میدهد که دومرتبه خوانده
باشد در اینصورت بنا بر اقل میگذارد یعنی قرار بیک مرتبه میگذارد لکن اتیان بمشکوک فیه در این
صورت لازم نیست نظر باینکه در تسبیحات اربع اجزا بیکمرتبه میتوان نمود واما مستحب اینست که
اتیان بمشکوک فیه نماید یعنی شروع بتسبیحات نماید بقصد اینکه دفعه دوم است بعنوان استحباب واز
انچه مذکور شد حکم شک در دفعه سیم ظاهر میشود باین نحو که اگر شروع در تسبیحات نموده باشد
باعتقاد اینکه این دفعه سیم است بعد از شروع باین اعتقاد شک نماید که این اباد فعه دوم است یا سیم
ظاهر اینست که این شک اعتبار ندارد یعنی قرار میدهد که دفعه سیم است وهرگاه باین اعتقاد نبوده
باشد یعنی شروع بتسبیحات نموده باغفلت از اینکه مرتبه دوم است یا سیم در اثنای تسبیحات شک مینماید
که مرتبه دوم است یا سیم در اینصورت بنا بر اقل میگذارد پس قرار میدهد که دفعه دوم است باین
قصد تسبیحات را تمام مینماید انچه مذکور شد از اول تا این مقام در صورتی بود که کثیر الشک نبوده
باشد اما هرگاه کثیر الشک بوده باشد بنا میگذارد بر وقوع مشکوک فیه در جمیع صور مذکوره واما رد
سلام خواه مسلم علیه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز پس لازم است رد سلام فورا بنحوی که سلام
کننده حاضر میبود ومانع از سماع منتفی بود میشنود بنا بر این رد سلام اصم بنحوی میباید بوده باشد
که اگر اصم نمیبود میشنید وهم چنین هرگاه فرض شود که سلام کننده سوار است بتندرو بود در رد
جایز است اکتفا نماید بنحوی که اگر چنین نمیبود میشنید وصیغه سلام که از سلام کننده صادر میشود اگر
مشخص باشد بر مصلی مسلم علیه لازم است در مقام رد انیان بهمان صیغه نماید واما هرگاه صیغه سلام
صادره از سلام کننده مشخص نباشد مسئله محل اشکال است لکن ظاهر اینست که رد واجب باشد بر مصلی
دور نیست اختیار سلام علیکم در این مقام اولی بوده باشد از سایر صیغ متداوله واما جوابی که ساتر
هیچ چیز از ساق نا نبوده باشد پس بعض از معتمدین فقها ذکر فرموده اند که مشهور ما بین فقها اینست
که نماز باطل باشد باحتمال جوابی وحکم ببطلان باعتقاد این خادم شریعت مخر انبیا صلوات الله

وسلامه علیه اگرچه مشکل است لکن احتیاط در دین مقتضی اجتناب از آنست واما هرگاه سائر چیزهای از ساقط بوده باشد مطلقا عیبی و نقصی ندارد س هرگاه بعد نماز مغرب را اقتدا نموده بنماز عشای امام و در حال قیام شک کرد میان سه و چهار و استعلام نموده معلوم نشد حقیقت حال چه باید بکند و ایضا بیان فرمایند که شخصی قصد اقامه در موضعی نموده و شروع در نماز نموده بعد از آن که داخل برکوع و سجود رکعت سیم شده رأیش از قصد منحرف شده چه کند آن نماز را و باقی آنچه در آن موضع میماند و ایضا چه میفرمایند در اینکه هرگاه شخصی در اخر وقت چنین دانست که بقدر چهار رکعت دیگر وقت باقی است و نماز عصر را مقدم داشته بعد از فراغ از نماز مذکور ملاحظه نمود بقدر سه چهار رکعت دیگر وقت باقی است چه کند ج اما حکم شک و سهو مومی که ملحق بامام شده در نماز مغرب یعنی امام مشغول نماز عشا شده و مأموم نماز مغرب خود را اقتدا نموده بنماز عشا در رکعت اول امام در چنین صورت هرگاه مأموم شک نماید در حال قیام که یا این رکعت چهارم امام است یا رکعت سیم در اینصورت عروض شک تروی مینماید باین نحو که قطع اشتغال باجزای نماز میکند تامل میکند بهمان حالت قیام تا امام برکوع و سجود رفته بعد از رفع راس از سجده ثانیه اگر امام مشغول تشهد شد معلوم میشود که قیام رکعت چهارم بوده در اینصورت مأموم هدم قیام مینماید مینشیند و آنچه بتشهد و تسلیم مینماید و اگر امام بعد از رفع راس از سجده ثانیه ایستاد مشخص میشود که این قیام قیام رکعت سیم بوده مأموم در اینصورت رکعت ثالثه خود را با امام اتیان مینماید و تشهد و تسلیم را با امام اتیان مینماید و اگر خواهد در همان وقت که مشخص شد قصد انفراد مینماید یک رکعت منفردا اتیان مینماید و اما حکم مسافری که قصد اقامه نموده در اثنای نماز بعد از انکه در سجود رکعت سیم رسیده رأی او منحرف شد ظاهر اینست که معین بوده باشد در حق او که همان نماز را تمام نماید اگرچه نماز چهار رکعتی بوده باشد و احتیاط بعد از اتمام چهار رکعت ان نماز را قصر اعاده نماید و اما نمازهای دیگر ظاهر اینست قصر بوده باشد و اما کسی که نماز عصر را مقدم داشت باعتقاد اینکه وقت باقی نمانده مکرر مقدار چهار رکعت بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد باین نحو که بعد از فراغ از نماز عصر مشخص شد که بقدر دو رکعت دیگر از وقت باقی مانده در اینصورت احتیاط اینست که قربة الی الله اعاده نماز عصر نماید بعد از ان نماز ظهر را قضا نماید س باجامه نجس نماز گذاردن در حال اضطرار جایز است یا نه ج در صورتی که متمکن از تطهیر و نزع نبوده باشد بی اشکال جایز است س با بدن نجس در صورت فقدان مطهر نماز گذاردن اعاده و قضا دارد یا نه ج قضا ندارد نیست س اشباع حرکت بمدی که موجب زیادتی حرف شود مبطل صلوة میشود یا نه ج حرف متحرک که اشباع در حرکت او میشود یا ضمیر غایب است یا غیر ان ما قبل حرف اخر در اول یا مکسور است یا غیر در اول اشباع حرکت بمدی که موجب زیادتی حرف شود لابد منه است مثل به و بحمده و اله و ابن عمه و وصیه المخلوق من طینته المخلوق قبل خلاقه و نحوه

واما ضمیر غایب که ما قبل ان مرفوع بوده باشد یا مفتوح جواز چنین اشباع محتمل است مثل ولم یکن له و عبده و رسوله و نحوها لکن خالی از اشکال نیست اگرچه اشباع فی الجمله در اینمقام بلکه در مطلق حروف مضموم لازم است بجملا ما قبل ضمیر غایب یا مکسور است در اینصورة اشباع بمدی که موجب زیادتی یا میشود لازم است و در صورت مجزوم بودن ما قبل ضمیر غایب مثل منه و علیه ظاهر اینست که اشباع حرکت بمقدار مذکور جایز نبوده باشد و در صورت مضموم بودن ما قبل یا مفتوح بودن محل اشکال است احوط بلکه اقوی ترک است و اما اشباع حرکت بمقدار مزبور در غیر ضمیر غایب پس اگر در قرائة یا اذکار واجبه بوده باشد ظاهر اینست که جایز نبوده باشد س نماز عید بنحو منفرده واجب است یا با جماعت و شرایط آن را بیان فرمایند ج نماز عید بنحو خواه بجماعت بوده باشد یا منفردا واجب نیست در این اعصار بلکه مستحب است س نماز عید بنحو با جماعت بدون خطبه جایز است یا خیر ج جایز نیست س در صف جماعت نماز استیجاری کردن اذان و اقامه در کار است یا خیر ج بلی اذان و اقامه بکوید اتیان بنماز استیجاری در صف جماعت از حیثیت اذان و اقامه مثل اتیان بانست در غیر صف جماعت س مسافری که وارد بلدی شد در چه صورت نماز را تمام میکند ج در صورتی که قاطع بوده باشد که ده روز در انجا می ماند نماز را تمام میکند و الا قصر میکند مگر در صورتی که متردد بوده باشد در مکانی با اینمعنی که عازم اقامه عشره ایام نبوده باشد بلکه منظورش این بوده باشد که هر وقت که مقدورش شود حرکت نماید در اینصورت تا یکماه نماز را قصر میکند بعد از انقضای یکماه نماز را تمام میکند اگرچه یک نماز بوده باشد این در صورتیست که اول شهر وارد شده باشد و اگر ورود در اول شهر نبوده باشد و متردد بوده باشد از وقت ورود تا سی روز نماز را قصر میکند بعد از ان نماز را تمام میکند اگرچه یک نماز بوده باشد * والمستند فی الاول الصحیح المروی فی الکافی عن زراره عن ابی جعفر ع قال قلت له ارایت من قدم بلدة الی متی ینبغی له ان یکون مقصرا و متی ینبغی له ان یتم قال اذا دخلت ارضا فاقنت ان لک بها مقاما عشرة ایام فاتم الصلوة و ان لم تدر مقامک بها تقول غدا اخرج او بعد غد فقصر ما بینک و بین ان یمضی شهر فاذا تم لک شهر فاتم الصلوة و ان اردت ان تخرج من ساعتک و فی الثانی الصحیح المروی فی الکافی عن ابی ایوب قال سئل محمد بن مسلم ابا عبد الله ع و انا اسمع عن المسافر ان حدث نفسه باقامة عشرة ایام قال فلیتم الصلوة و ان لم یدر ما یقیم یوما او اکثر فلیعد ثلثین یوما ثم لیتم و ان کان اقام یوما او صلوة واحدة س نوافلی که در سفر ساقط است اما مختص است بوقتی که نماز او قصر است پس در صورتی که مسافر در بلدی متوقفا ماند تا سی روز بعد لازم است نماز را تمام کند در این وقت نافله ظهرین و نافله عشا را میتواند نمود یا نه ج ظاهر اینست که نافله ظهرین و عشا در اینوقت ثابت بوده باشد و لشکالی که در این مقام میتوان نمود انست که عمومات مانعه از اشتغال بتطوع در وقت فریضه مقتضی عدم جواز است و تخصیص انها در غیر سفر ثابت است و اما در سفر

اگرچه مثل صورة مفروضه بوده باشد ثابت نیست لکن جواب این است که این عمومات مخصص است
بادلة مثبتة نوافل یومیه بعنوان العموم و الاطلاق کقوله ع و علامات المؤمن خمس الی قوله ع و صلوة
الاحدی و الخمسین و قوله ع اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة و غیرهما و
تخصیص هذه الادلة انما ثبت فی صورة قصر الصلوة لقوله ع فی صحیحة ابی بصیر الصلوة فی السفر رکعتان
لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا المغرب ان بعدها اربع رکعات و قوله ع فی موثقة سماعة قال سألته عن
الصلوة فی السفر قال رکعتین لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا انه ینبغی للمسافر ان یصلی بعد المغرب
اربع رکعات و اما فی غیر تلک الصورة فلم یظهر لها مخصص لابد من العمل بمقتضاها فالمتحصل الحکم
بثبوت النوافل فی جمیع الاوقات الا فی السفر عند قصر الصلوة فمقتضاه الحکم بثبوت النوافل فی محل
الکلام مضافا الی ان القسک بالادلة المانعة انما یستقیم فی غیر نافلة العشاء و اما بالاضافة الیها فلا کما لا یخفی
س هرگاه شخصی بعد از تشهد یا بعد از اکمال سجدتین شک کند که یا تشهد یا یکی از سجدتین را
بعمل آورده ام یا خیر چه کند ج بعد از اتیان بتشهد شک در اتیان تشهد بی معنی است و هم چنین
شک بعد از اکمال سجدتین که یک سجده را بعمل آورده ام معنی ندارد اگر مراد اینست که بعد از
اکمال سجدتین شک کند که تشهد را بعمل آورده ام بانه در اینصورت لازم است که تشهد بخواند
مگر در صورتی که بعد از قیام بوده باشد در اینصورت شک اعتبار ندارد و هم چنین اگر مراد اینست
که بعد از تشهد شک کند که یک سجده کرده ام یا دو شک اعتبار ندارد س شک در نماز دو رکعتی
که موجب بطلان نماز میشود مختص است که شک متعلق بیک و دو بوده باشد بانه پس اگر شک نماید
بعد از اکمال سجدتین میان دو و سه چه نحو عمل نماید ج شک در صلوات ثنائیه خواه صلوة صبح بوده
باشد یا نماز ظهر و عصر و عشا در سفر یا صلوة جمعه یا صلوة عید بن در صورت تحقق شرایط یا صلوات
ایات مبطل است خواه شک میان یک و دو بوده باد و سه بلی اشکالی که هست این است که هرگاه مسافر
در مواضعی که مخیر است ما بین قصر و اتمام مثل مسجد الحرام یا مسجد النبی ص یا مسجد کوفه یا حایر حسینیه
صلوات الله علیه شک کند ما بین دو و سه بعد از اکمال سجدتین در اینصورت نیز صلوة محکوم بفساد
است بانه با تفصیل است ما بین اینکه قبل از اخذ بصلوة بنیت اتمام نموده باشد یا قصر پس در صورت اولی
محکوم بصحت است یعنی بنا بر سه میگذارد و نماز را تمام میکند بعد از سلام نماز احتیاط را بعمل می آورد
و اگر نیت قصر نموده باشد نماز محکوم بفساد است جواب در صورتی که قبل از اخذ بصلوة تاوی تمام نموده
باشد در اینصورت نماز صحیح بنا بر سه میگذارد و نماز را تمام نموده بعد از سلام اتیان بصلوة احتیاط
خواهد نمود و اما هرگاه تاوی قصر نموده باشد مسئله محل اشکال است و حکم ان میتنی بر این است که نیت
قصر در چنین صورت معین قصر است بانه مختار نزد حقیر این است که معین قصر نیست پس عدول بتمام
میتواند نمود چنانچه در مطالع الانوار وجه ان بیان شده است بنا بر این میگوئیم بعد از شک میان دو

و سه بعد از اکمال سجدتین قصد تمام مینماید در ان وقت شک او در نماز چهار رکعتی خواهد بود
بمقتضای ان عمل خواهد نمود پس شک در عدد رکعت در صلوات ثنائیه موجب بطلان در صورتیست
که دو رکعت معین بوده باشد در حق مکلف چنانچه این متبادر از مستند مسئله است پس مقتضای
منع از ابطال عمل صحت است در محل سوال * و لقایل ان یقول کما ان الظاهر مما ذکرهوما اذا کانت
الرکعتان متعینتین یکون الظاهر مما دل علی البناء علی الاکثر فیما اذا کان الشک فی عدد الرکعات فی
الرباعیة هوما اذا کان الاربع متعینة بل یکون وصف الرباعیة متحققة قبل الشک و فیما نحن فیه لیس
کذلک فالاحوط فی محل الکلام الاتمام و اعادة الصلوة رکعتین بعد الاتیان بصلوة الاحتیاط س کسی
در نماز السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته در غیر محل گفته سهوا یا سجده سهو بر این شخص
واجب است بانه ج سجده سهو در چنین صورت واجب نیست بلکه عمدا در هر وقت از اوقات
که خواهد این سلام را میتواند گفت تحقیق هر دو مطلب را در محل خود بتفصیل بیان کرده ایم س هرگاه
کسی در رکعتین اخیرتین که قصد تسبیحات اربع داشت سهوا حمد و سوره خواند چه کند ج قبل
از رکوع تسبیحات اربع بخواند و هرگاه بعد از رکوع متذکر شود بر او چیزی نیست و نماز صحیح است س
هرگاه کسوف یا خسوف اتفاق افتاده در وقت صلوة فریضه یومیه مکلف در تقدیم و تاخیر چه کند ج
این متصور بچند صورت است بعلة اینکه وقت هر دو یا موسع است یا مضیق یا احدهما موسع و دیگری
مضیق در صورت ضیق وقت هر دو یا ضیق وقت حاضره لازم است که اتیان بحاضره نماید و قضای
صلوة کسوف مثلا لازم نیست بجهة اینکه تکلیف بما لا ثابت نیست نظر بعدم جواز تکلیف ما لا یطاق
و دلیل مجدد بر لزوم قضا هم نیست بلی گاه هست حکم بلزوم قضا میشود و ان در صورتیست که
کسوف اتفاق افتاد در غیر ضیق وقت حاضره بمقدری که ممکن بود از اتیان هر دو و مع ذلک تاخیر فریضه
حاضره نمود تا ضیق وقت در اینصورت اگرچه مقدم میدارد حاضره را لکن قضا مینماید صلوة کسوف را
و در صورت سعه وقت هر دو و مخیر است در تقدیم و تاخیر لکن اگر مقدم دارد یومیه را احوط خواهد
بود و در صورت ضیق وقت صلوة کسوف مثلا با وسعه وقت یومیه لازم است که صلوة کسوف را مقدم
دارد و هرگاه صلوة کسوف را مقدم داشت باعتقاد سعه وقت هر دو و در اثنای صلوة معلوم او شد که
اشتباه نموده وقت صلوة یومیه مضیق میباشد در اینصورت لازم است که اعراض نماید از صلوة کسوف
و مشغول شود بصلوة یومیه و این اگرچه مخالف اصل است لکن بنص ثابت شده است و بعد از فراغ
از صلوة یومیه بنا میگذارد بصلوة کسوف یعنی اتمام مینماید ما بقی ان را و استیناف لازم نیست خلافا
لشیخ الطایفه مگر در صورتی که بعد از فراغ از یومیه امری که مفسد صلوة بوده باشد از او صادر شود
مثل حدث در اینصورت استیناف صلوة کسوف مینماید مگر در صورتی که وقت ان خارج شده باشد
و تقریبی در فعل ان در اول نموده باشد و مخفی نبوده باشد انچه مذکور شد در اینمقام و در سابق

که قضا نیست در غیر زلزله میباشد چه ممکن است که تفرقه کرده شود مابین زلزله و غیرها نظر باینکه
وقت زلزله مادام العمر است و معتبر در حکم بوجوب صلوة این نیست که زمان زلزله متسع صلوة آن
بوده باشد بنا بر این هر گاه فرض شود که زلزله اتفاقا افتاد در ضیق وقت حاضره بومیه لازم است اول
اتیان بحاضره نماید و بعد از آن ممکن است که حکم شود بلزوم اتیان بصلوة زلزله لکن نه بعنوان قضا
بلکه بنیت ادا مکرا بنکه گفته شود معتبر در وجوب صلوة زلزله آنست که حین تحقق سبب مکلف متمکن
باشد از اشتغال بصلوة و در فرض مذکور این ثابت نیست نظر بفرض ضیق وقت حاضره لکن اینها
همه محض احتمال است چونکه در حین نوشتن این مطلب در کشتی بودیم و اسباب مسئله مطلقا با خود
نبود که بتوانم تشخیص نمود لهذا بطریق احتمال اقتصار نمودم تا شاید باعانت الهی بعد از تمکن اسباب
رجوع عود شود انوقت کشف واقع شود و الله الموفق للطاعات س اکمال سجده بچه چیز متحقق میشود
التماس اینست که نقل خلاف در مسئله و تحقیق آنرا بیان فرمایند ج آنچه از تصفح کلمات فقها اعلی
الله تعالی مقامهم ظاهر میشود اول آنست که رکعت تمام میشود برفع راس از سجده ثانیه و این مشهور مابین
فقها است و مختار مابین اقوال است دوم آنست که متحقق میشود باتمام ذکر در سجده ثانیه و این مختار
محقق ثانی و شهید ثانی است سیم آنست که وضع راس بارض مثلا در سجده ثانیه متحقق میشود
و این ظاهر میشود از کلام شیخ شهید در ذکری و بعضی از علما قائل شده اند که رکعت تمام میشود
بدخول در رکوع و این قول نقل شده از سید بن طاوس و محقق در مسائل عربیه بنا بر این لازم این قول
افتاده که هر گاه مصلی شک کند در نماز مابین دو و سه مثلا بعد از دخول در رکوع نماز صحیح باشد
نظر باینکه شک بعد از اکمال رکعتین شده و استدلال بر این قول شده از چند راه اول آنست که
رکعت واحده رکوع است چنانچه سجده واحده سجود است پس برکوع رکعت متحقق میشود و این
استدلال در غایت ضعف است لانه ان کان المراد من کون الرکعة واحدة الرکوع ان الرکعة مفرد
الرکوع فضعفه ظاهر لوضوح ان الرکوع الذی هو جمع افا هو جمع للراکع کما ان السجود جمع للساجد کما فی
قوله تعالی و الرکع السجود فالمفرد للراکع هو راکع لا الرکعة و معلوم انه بناء علی ذلک لا دخل له فیما نحن
بصدده و ان کان المراد ان الرکعة مصدر مفید للمرة فوهنه ظاهر ایضا لوضوح ان الرکوع الذی هو
المراد فی محل الکلام هو الرکوع الشرعی ای الانحناء الذی به یتمکن المصلی من وضع الکفین علی الرکبتین
و الرکعة لیست مصدرا مفید اللمرة للرکوع بهذا المعنی و علی فرض التسلیم غیر مجد فی محل الکلام کما
لا یخفی علی المتامل و الثانی حاصله انه لو لم یکمل الرکعة بالرکوع لما کانت صلوة الکسوف مثلا عشر رکعات
و اللازم باطل و الملازمة بینة و اما بطلان اللازم فلما ورد فی الاخبار انها عشر رکعات بقنت فی کل
رکعتین و الجواب عنه هو ان مبنی هذا الاستدلال اما فی الاخبار من ان صلوة الکسوف مثلا عشر رکعات
او بقنت فی کل رکعتین و کلاهما غیر تام اما الاول فلوضوح ان الاستدلال انما یتم اذا کان الاطلاق

انست که سد قول در مسئله صبا باشد

علی وجه الحقیقة و محض الاطلاق لا یکفی فی الاستدلال و المراد بعشر رکعات هنا هو الرکوع لا الرکعة
و الدلیل علیه انهم اطبقوا علی بطلان صلوة الایات بالشک فیها لکونها من الصلوات الثنائیة و منه یظهر الحال
فی بقنت فی کل رکعتین کما لا یخفی و الثالث ان جماعة بل نسب الی المشهور حکموا بصحة الصلوة فیما اذا
شک بین الاربع و الخمس بعد الرکوع قبل البلوغ الی حد السجود تمسکا بالنصوص الدالة علی ان الشک
بین الاربع و الخمس غیر مفسد و هو الاستدلال انما یتم اذا قلنا بتمامیة الرکعة بالدخول فی الرکوع و الا لم
یکن الشک بین الاربع و الخمس فلا یکون مندرجا تحت النصوص المذکورة و هذا الاستدلال غیر
صحیح لوضوح ان صدق الشک بین الاربع و الخمس یتحقق حقیقة و لو مع عدم تمامیة الرکعة و لذا یقال
الشک بین الثنتین و الثلث حال القیام مفسد و الشک بین الثلث و الاربع غیر مفسد و لو فی حال القیام و یمکن
الاستدلال للقول بتمام السجدة بوضع الجبهة علی الارض هو ان السجود مفسر بذلک و جوابه ظاهر
لوضوح ان صدق السجده غیر مستلزم لتمامیتها للقطع بان ما یوجب صدق شیء علی شیء لا یوجب تمامه
و کیف مع انه کثیرا ما یوجب بقاءه و الحاصل الظاهر من اتمام شیء بشیء انتهاءه به و عدم صدقه بعده و
هذا المعنی فی محل الکلام غیر متحقق للقطع بان بعد وضع الجبهة علی الارض مثل رفع راسه عنها یصدق
علیه انه ساجد و کیف مع ان الذکر لا بد ان یکون فی السجدة و منه یظهر الحال فی القول بان اتمام السجدة
و اکمالها یتحقق بالفراغ من الذکر فان المراد من الذکر اما الذکر الواجب او الاعم و علی الاول یلزم ان لا
یکون الذکر بعد الذکر الواجب واقعا فی السجدة و هو بدیهی الفساد و علی الثانی یتوجه الاشکال فی
التحدید الا ان یقال ان التحدید موکول علی نیة الساجد فان نوی ثلث مرات او اربع او خمس و هکذا
ینتهی بها لکنه غیر صحیح اذ مع بنت الثلث مثلا و الاتیان بها و الاتی بشیء اخر قبل رفع الراس لا شبهة فی انه
یصدق علیه انه اتی به فی السجدة فلو انتهی به لم یکن کذلک فالحق ان السجدة لا تتم الا برفع الراس منها
للاصل و یمکن تقریره من وجوه الاول استصحاب الموضوع بیانه هو ان الاصل بقاء ماهیة السجدة و عدم
انقضائها الا بعد التیقن بذلک و هو لا یکون الا بما ذکر و الثانی استصحاب الموضوع بیانه هو ان الاصل بقاء
المکلف علی حال السجدة و عدم انتقاله عنها الا بعد العلم بذلک و هو لا یکون الا بما نبهنا علیه و الثالث
استصحاب حال الشرع توضیحه هو ان الحکم الثابت بالشرع بطلان الصلوة بالشک المتعلق بالرکعتین و
الثلث مثلا و الاصل بقائه الا اذا علم خلافه و هذا العلم انما یکون فیما اذا عرض الشک بین الاثنین و
الثلث بعد ان رفع راسه من السجدة و اما قبله فلا لانتفاء الدلیل علیه فالمختار ان السجدة لا تتم الا برفع
الراس عنها و اما الرکعة فقد تتم بذلک ای بتمام السجدة و ذلک فی الرکعة الاولی و الثانیة و اما
الثالثة و الرابعة فلا توضیح الحال فی اثبات المرام یستدعی ان یقال انه لا شبهة فی ان التشهد من اجزاء
الصلوة معلوم ان الصلوة عبارة عن الرکعات بهیئتها المعهودة فالتشهد الذی لا شبهة فی کونه من اجزاء

فصلی متخلل نبوده باشد مابین کلمه موقوف علیها و کلمه ماخوذ بها در اینصورت اگر ان کلمه ماخوذ
بها مفتتح بهمزه وصل نبوده ظاهر اینست باز عیب نداشته باشد و اگر مفتتح بهمزه وصل بوده باشد احوط
اجتناب از انست و اگر در قرائة با ذکار واجبه چنین نموده باشد احوط اعاده است س هرگاه مصلی دو
رکعت نماز ظهر نموده و سهوا سلام داد و بعد از ان از برای نماز عصر نیت کند و تکبیرة الاحرام بزند و
هم چنین دو رکعت از نماز عصر بگذارد و بعد معلوم شود و یقین کند که من دو رکعت نماز ظهر
را سلام داده ام چه باید نمود ج اگر بعد از تسلیم از نماز ظهر امری که موجب بطلان نماز سهوا و عمدا
باشد مثل حدث یا استدبار از قبله از ان شخص صادر شده باشد قطعا نماز ظهر باطل است در اثنای
نماز عصر که متذکر شد بر نقصان دو رکعت از نماز ظهر در اینصورت عدول نماید از نماز عصر بنماز
ظهر و نماز را بعد از عدول به نیت نماز ظهر تمام نماید و اگر بعد از فراغ از تسلیم منافی متخلل نشده باشد
و بلا فصل شروع بنماز عصر نموده باشد بعد از اتیان بدو رکعت از عصر متذکر شده باشد در اینجا
حدیث معتبر از حضرت صاحب الامر علیه الاف التحیة و الشرف وارد است این دو رکعت را تتمه ظهر
محسوب داشته نماز ظهر را تمام کند بعد اتیان بنماز عصر نماید عمل باین بی عیب است احوط اعاده هر دو
نماز است س شخصی نماز قضای بسیاری بر ذمه دارد یا میتواند مستحبات نماز را ترک نماید امثال
اذان و اقامه و استغفر الله و سمع الله و قنوت و غیره و اقل واجب را بیان فرمایند ج نماز قضا هرگاه
از خود بوده باشد یعنی از غیر باجاره بر او لازم نشده باشد اقتصار بر امور واجبه در نماز و ترک
مستحبات بالمره ظاهر این است که جایز بوده باشد بلکه اشکال در جواز اخلال بامور مستحبه در نماز نیست
مگر در صورتی که نعوذ بالله من باب التهاون بوده باشد و اما اقل واجب در نماز پس قیام و نیت و
تکبیرة الاحرام و قرائة حمد و سوره و رکوع و ذکر در ان بگفتن سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه
مرتبه سبحان الله در حال استقرار و طمانینه و رفع راس از رکوع و طمانینه بعد از رفع راس و
سجود و ذکر در ان در حال طمانینه بگفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله و رفع راس
از سجده و طمانینه بعد از رفع راس و سجده ثانیه مثل سجده اولی و رفع راس از سجده ثانیه و رکعت
ثانیه مثل این بعلاوه تشهد بگفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله اللهم صل علی محمد و ال محمد و رکعت ثالثه و رابعه مثل انچه مذکور شد مگر انکه سوره واجب
نیست و مخیر است مابین قرائة سوره حمد و یک مرتبه تسبیحات اربع و در تشهد بنحوی که مذکور شد
بعلاوه یک صیغه سلام که عبارت از السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بوده باشد یا السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین س شخصی در نماز مدتی استغفر الله را استغفر الله میگفته و می پنداشته است که چنین
باید گفت چون از مستحبات است و جاهل بوده یا اعاده باید کرد یا نه و هرگاه یکی از اعراب واجبات نماز را
جاهلا درست نگفته باشد چه صورت دارد ج ظاهر اینست که اخلال باعراب در اذکار مستحبه از

اصلوة لابد ان یکون جزء للثانیة او الثالثة و الثانی باطل و هو مع وضوحه مدلول علیه باطباق کلماتهم
علی ان التشهد انما یجب فی الرکعة الثانیة فتعین الاول فالرکعة الثانیة لا یتم الا بتمام التشهد فقولهم ان
الرکعة تتم بتمام السجدة ای برفع الراس منها لا یخلو من المسامحة فقول جماعة ان الشک المتعلق بین الاثنین
و الثلث مبطل الا اذا کان بعد اکمال الرکعتین غیر صحیح لما عرفت من اطباقهم علی الصحة فیما اذا کان بعد
رفع الراس من السجدة الثانیة و الظاهر ان المراد ما ذکرناه و انما وقعت المسامحة فی العبارة س هرگاه
زید در اداء نماز ظهر مثلا شک یا سهو در میانه سه و چهار عارض گردد و نماز را برهم زند از سر گیرد و
نماز را اتمام نماید یا باز بداند این نماز را که برهم زده است و دوباره از سر گرفته نماز ش صحیح است یا نه و ایا
زید فاسق شده در این خصوص که نماز را برهم زده است چنانچه فقها نوشته اند عمل ننموده یا نه ج
نمازی که بعد از قطع نماز اول استیناف نموده صحیح است اگر مفسدی از راه دیگر هم نرسیده باشد لکن
در قطع نماز اثم و عاصی است س معنی این حدیث چه چیز است اول الوقت رضوان الله و اخره عفو الله و
لعفو لا یکون الا من ذنب ج معنی ظاهر این حدیث است که اتیان بنماز در اول وقت موجب خوشنودی
الهی است و اتیان بنماز در اخر وقت مقرون بعفو است و تا ذنب نباشد عفوی نمیباشد مقتضای ظاهر
حدیث اگرچه این است که تاخیر نماز در حال اختیار تا اخر وقت جایز نیست لکن حدیث محمول است بر
مبالغه در رعایت اتیان صلوة در اول وقت و ذنب در این مقام محمول است بر مرجوحیت که اجتناب از
ان از محسنات اهل ایمان است س قراءه در قرائت قرآن خواندن چهار قسم میخوانند دو قسم جایز و
دو قسم باطل ان دو قسم جایز که میانه ایشان جایز است وقف بسکون و دیگری وصل بحرکت و ان
دو تای دیگر که جایز نیست وقف بحرکت است و وصل بسکون یا مجتهدین هم باین طور قایل اند ج
اما وقف بسکون در صورتی که قطع نفس نموده باشد تشکیکی در صحت ان نیست بلکه احسن اقسام
متصوره است و اما با عدم قطع نفس در ان تفصیلی است در سوءال بعد مطلع خواهید شد و اما وصل
بحرکت پس ان نیز محتاج بتفصیل است بیان ان اینست که کلمه موصول بها اگر ابتدای او همزه وصل ندارد
مطلقا عیبی ندارد و اگر اول او همزه وصل داشته باشد لازم است اسقاط ان همزه نماید و اگر اسقاط
نماید ظاهر اینست که امتثال حاصل نشود و اما وقف بحرکت بلی اجتناب از ان لازم است و اما وصل
بسکون پس با عدم همزه وصل ظاهر اینست که صحیح بوده باشد و اگر همزه وصل داشته باشد با تخلل فصل
بان ظاهر اینست صحیح بوده باشد و با عدم فصل احوط اجتناب است تفصیل این بعد مشخص میشود س
در قرائت حمد و سوره و یا در ذکر تسبیح فاطمه زهراء علیها السلام و یا غیر ذکر وقف با قطع نفس نمودن
ضرور است که هرگاه وقف کند مصلی بدون قطع نفس نماز ش باطل میشود یا نه ج اگر با وقف
و عدم قطع نفس فصلی متخلل شود ما بین فراغ از کلمه سابقه و اخذ بکلمه لاحقه ظاهر اینست عیبی
نداشته باشد مطلقا خواه کلمه ماخوذ بها مفتتح بهمزه وصل بوده باشد یا نه و اگر با وقف و عدم قطع نفس

مثل انچه مذکور در سوال است مضر بصحة صلوة نبوده باشد واما هرگاه اخلال باعراب در اذکار واجبه
نماید این مضر بصحت صلوة است خواه موجب تغییر در معنی شود یا نه لکن این در صورتی است که اخلال
باعراب نماید یعنی تغییر در اعراب دهد بنحوی که مخالف قواعد لغت بوده باشد واما هرگاه تغییر در
اعراب نا بنه مشهوره دهد لکن قرائنه بنحوی بوده باشد که موافق لغت عرب بوده باشد حکم بفساد
صلوة در چنین صورت نزد حقیر محل تامل است س شخصی نماز قضا دارد لکن بجهة تلاش معاش
و تفرقه حواس قرار داده که بین الطلوعین نماز قضا میکند اما بجهة فضیلت میتواند نماز حاضره را مقدم
بدارد یا نه ج در صورت اشتغال ذمه بصلوة قضائیه اگرچه حکم بعدم جواز اتیان بحاضره در سعة
وقت نزد حقیر محل اشکال است لکن احتیاط شدید با امکان اجتناب از این است س شخصی در مکان
غصبی نماز کرده و بعد از ان از صاحب مکان حلیت حاصل نموده نماز او صحیح است یا نه ج باعلم
بغصبیت مکان نماز باطل است در ان مکان در حال اختیار استیذان از مالک بعد از فراغ از نماز مثمر
ثمری نخواهد بود س شخصی داخل مسجدی شد و امام ایستاده است و مشغول نماز میباشد و جمعی
از مسلمین اقتدا باو نموده اند ایا این شخص میتواند اقتدا انچنین امامی نماید با وجود عدم معرفت بحال
او یا نه و ثانیا اینکه امامی باذن فقیه یا خود فقیه در مسجدی نماز میکند ایا اقتدا انچنین امامین جایز است
یا نه بدون معرفت بحال او و ثالثا اینکه چه قدر از معرفت کافی است از برای ماموم نسبت بامام ج
معتبر در جواز اقتدای ماموم بامام انست که ماموم معتقد عدالت امام بوده باشد یعنی امام را چنین
داند که نفس او مالک حالتی است که هرگاه معصیتی اتفاق افتد و هیچ عاقبتی و مانعی بجهة ان شخص
نبوده باشد از اتیان بان معصیت بجهة ان حالت مخالفت نماید از ارتکاب ان معصیت اگر کبیره بوده باشد
یا مانع باشد ان حالت از اصرار بر ان اگر صغیره بوده باشد اگر علم بتحقق چنین حالت در امام حاصل باشد
بسیار خوب و اگر به مظنه بتحقق چنین حالت در امام کفایت میکند بعد از انکه این مطلب دانسته شد
میگوئیم هرگاه کسی را ببیند در مسجد مشغول امامت است و جمعی از مسلمانان اقتدای بان نموده اند
اگر از ملاحظه ان مظنه بعدالت امام بمعنی که مذکور شد حاصل شد اقتدا میتواند نمود و اگر حاصل نشد
نمیتواند نمود و هم چنین است حال در منصوب از جانب فقیه مجملا معتبر در جواز اقتدا ظن بعدالت
امام است اگر حاصل است اقتدا میتواند نمود و الا اقتدا نمودن جایز نیست س هرگاه کسی بعد از نماز
عالم شد بنجس یا سایر نجاسات که در گوشه رخت او باشد و قبل ازان عالم نبوده اعاده صلوة لازم است
یا نه ج ظاهر اینست که نماز صحیح باشد اعاده لازم نباشد اما احتیاط اعاده است با بقای وقت س
هرگاه مصلی در رکعت اولی در حال قیام یقین کند که در رکعت اول بجای حمد و سوره تسبیح اربع خوانده چه کند
ج باکی نیست صحیح است س مصلی در شک میان دو و چهار که بنا بر چهار گذاشت بعد از نماز
شروع بنماز احتیاط کرد شک کرد که یک رکعت کرده ام یا دو ج بنا بر اکثر گذارد یعنی در نماز احتیاط

هرگس که شک کرد که رکعت اول امت یا دوم بنا بر این میگذارد که رکعت دوم است و نماز را تمام نماید
س هرگاه کسی بقصد چهار فرسخی از شهر بیرون رود یا قصر در صلوة و افطار در صوم نماید یا نه ج
اگر کسی از وطن خود بقصد چهار فرسخ مثلا بیرون رود این متصور بسه صورت میشود اول انست
که میرود بقصد انکه ده روز در انجا توقف نماید در ان صورت بی اشکال اتمام صلوة و استدامه در
صوم متعین است قصر در صلوة و افطار در صوم جایز نیست دوم انست که میرود بقصد انکه همان
روز معاودت نماید در این صورة قصر در صلوة و افطار در صوم معین است سیم انست که قصد
معاودت همان روز را ندارد چنانچه قصد توقف ده روز هم ندارد بلکه متصودش اینست که قبل
از انقضای ده روز معاودت نماید در این صورت ظاهر اینست که قصر در حق او متعین است لکن
احتیاط این است که در صلوة جمع ما بین قصر و اتمام نماید و در صوم افطار نماید لکن قضا نیز بعمل
اورد در صورت اول که قصر و افطار متعین است در صورتی است که از حد ترخص تجاوز نماید
بنا بر این از اصفهان هرگاه بقریه رنان رسید بی اشکال افطار و قصر میتواند نمود س چه میفرمایند
در این مسئله که هرگاه کسی داخل در نماز جماعت شد و در بین نماز بجاست در جامه امام دید چه
کند اعلام او اگر بکند باعث بطلان نمازش میشود چه کند ج ظاهر اینست اعلام امام در چنین صورت
لازم نبوده باشد ظاهر اینست قطع نماز واجب بلکه جایز نبوده باشد و هم چنین انفراد در حق او متعین
نبوده باشد پس باقی بر وصف اقتدا در حق او جایز خواهد بود س چه میفرمایند در این مسئله که
هرگاه شخصی در ضیق وقت نماز ظهر را کرد و شک کرد ما بین دو و چهار و بنا را بر چهار گذاشت و
بعد که میخواهد نماز احتیاط را بکند بقدر دو رکعت وقت باقی دارد میان نماز احتیاط و نماز عصر
چه کند ج در این صورت عدول از نماز احتیاط لازم است یعنی لازم است که اشتغال بنماز عصر نماید
بعد از فراغ از نماز عصر انیان بنماز احتیاط نماید و این نحو ظاهر اینست که امتثال حاصل است لکن احتیاط
این است بعد از فراغ از نماز احتیاط نماز ظهر را اعاده نماید بقصد قضا س شخصی در رکعت اول یک
سجده را فراموش کرد و در ثانی رکوع را و همین که شش موضعش بمحل سجده رسیده و هنوز
زمستگاه بمهر نرسیده یادش امد که سجده در رکعت اول نکرده و رکوع را در رکعت دوم فراموش
کرده چه کند ج ان سجده را سجده رکعت اولی قرار دهد بعد از اتمام سجده نماز را تمام نماید
احتیاط اعادهٔ نماز است خصوصا در صورتی که فصل طویل متحقق شده باشد در حال قراءت حمد و سوره
که موجب اخلال بموالات ما بین سجدتین شود و این در صورتست که طمانینه ما بین سجدتین را
بعمل اورده باشد و اگر طمانینه بعمل نیامده باشد در ان وقت قبل از وضع جبهه بمحل سجده جلوس
را بعمل اورده بعد از ان سجود را در جمیع صور اعاده نماز نماید قربة الی الله س کسی که نماز قضا
بر ذمه او بوده باشد و عازم اتیان نماز قضا نبوده باشد وضوئی که مساز دقبل از دخول وقت فریضه

حاضره به نیت وجوب چنین وضو صحیح میباشد یا باطل ج کسی که نماز قضا در ذمه او هست واتیان
بوضوئی که میخواهد قبل از دخول وقت حاضره این بر چند قسم میشود اول آنست که در حین فعل وضو
ناوی این هست که اتیان بنماز قضا نماید تشکیکی نیست که در این صورت وضوء بنیت وجوب صحیح
و بی عیب خواهد بود و با ان وضوء بعد از دخول وقت اتیان بفریضه حاضره میتواند نماید دوم آنست
که ناوی عدم اتیان بنماز قضا است در اینصورت اگر موجب دیگر بجهه وضو متحقق بوده باشد مثل
اینکه بنذر براو واجب شده که در ان وقت با وضو بوده باشد یا تلاوت قران مثلا با وضوء نموده باشد
تشکیکی باز در صحت نیت وجوب در حین وضو نمیباشد و اما هرگاه موجب دیگر غیر از نماز قضا بجهة
وضو نبوده باشد یا قصد وجوب در وضو میتواند نماید بانه محل اشکال است و جه اینکه نیت وجوب
تواند نمود آنست که تدارک ان نماز فائته و قضای ان بر ان شخص واجب است و قطعا بطریق فوریة
بنا بر قول بضیق یا بطریق توسعه بنا بر قول بعدم فوریة مشخص است قصد عدم اتیان بقضا موجب
خروج از وجوب نمیشود پس نماز قضا با قصد بعدم اتیان بان در وقت معین متصف بوصف وجوب
در ان وقت خواهد بود مشخص است وجوب قضای در ان وقت مستلزم وجوب وضوی آنست
پس قصد وجوب در وضوء با نیت عدم اتیان بقضاء بی عیب خواهد بود و وجه اینکه نیت وجوب در
وضو در این وقت صحیح نیست اینست که وجوب وضو در صورت مفروضه بر فرض تسلیم وجوب
غیری خواهد بود و مراد از وجوب غیری آنست که مطلوبیت ان بجهة غیر بوده باشد و مراد از غیر در
اینمقام همان نماز قضا است مشخص است مکلف بواجب غیری همان شخص است که نماز قضاء در ذمه
او هست و معنی مطلوبیت بجهة غیر ان است که این چیز یعنی وضو در اینمقام مطلوبیت ذاتی بجدی که
مکلف ممنوع از ترک ان نبوده باشد بجهة غیر است یعنی غیر که در این مقام عبارت از نماز قضا است
چونکه متعلق طلب حتمی امر میباشد و تحقق ان موقوف است بر این چیز که وضو است مثلا در این مقام پس
این چیز از این جهة مطلوب امر شده لهذا بر این شخص لازم است اتیان بان چیز نموده باشد مشخص است
این معنی با قصد عدم اتیان بنماز قضا متحقق نیست مجملا قصد وجوب در وضو در صورت مفروضه
مستلزم اراده اتیان بنماز قضا است و انتفای لازم مستلزم انتفای ملزوم است پس در صورت قصد
عدم اتیان بنماز قضا قصد این وجوب در وضو ممکن نیست و مفروض اینست وجوب دیگر بجهة
وضو در این مقام ثابت نیست پس ثابت غیر منوی است و منوی غیر ثابت پس قصد وجوب در عملی
شده که ان عمل متصف بان وجوب نبوده بنا بر این باطل خواهد بود هر گاه قصد وجوب را در غیر واجب
موجب بطلان عمل دانیم چنانچه ظاهر این است * قال العلامة فی التذکرة لو نوی الواجب مع ندب
الطهارة او بالعکس بطلت * کلامی که در این مقام میتوان گفت این است که این وضو در واقع یا واجب
است بر مکلف یا واجب نیست احتمال عدم وجوب باطل است نظر بقطع بوجوب مشروط پس مشخص

بلکه مطلوبیتی که مکلف ممنوع از ترک او نبوده باشد

شد که در واقع واجب بوده است پس اتیان بان بقصد وجوب بی عیب خواهد بود جواب این است که
مطلق وجوب واجب نیست بلکه واجب از وضو بجهة اتیان بنماز قضا است و مفروض این است که
مکلف ناوی عدم اتیان بقضا است پس اتیان بوضوی واجب نموده است پس واجب غیر ماتی به است
و ماتی به غیر واجب پس قصد وجوب در غیر واجب نموده خواهد بود اگر کسی گوید پس تارک واجب
خواهد بود میگوئیم بنا بر قول بفوریت قضا البته تارک واجب و معاقب است و اما بنا بر قول بتوسعه پس چنین
نیست بلکه مثل تاخیر صلوة حاضره است از اوائل اوقات الهابنا بر این اسلم در چنین صورت ان است که
در نیت چنین وضوا قصار شود بقربة مطلقه و ظاهر این است که نیت استحباب نیز میتواند نمود نظر بمطلوبیة
ذاتی طهارت یا با عتبار غایات مستحبه مگر بنا بر قول بفوریت قضا بمذاق کسانی که منع میفرمایند از اشتغال
بواجبات موسعه و مندوبه و مباحه در این حالت و نیز بقصد استحباب جایز نیست پس باطل خواهد بود و
این قول را مرحوم علامه در کتاب مختلف نقل فرموده است از سید مرتضی و ابن ادریس * حیث قال السید
المرتضی و ابن ادریس منع المکلف من الاشتغال بغیر القضاء فی الوقت المتسع و منع من التکسب بالمباح
و اکل ما یزید علی ما یمسک به الرمق و بالجملة منع من کل فعل مباح او مندوب او واجب موسع و من النوم
الا بقدر الضرورة التی لا یمکن الصبر عنها و سید مرتضی در جمل که قائل بفوریة قضا شده کلام ایشان در
ان کتاب خالی از این تفصیل است و هم چنین کلام ابن ادریس در سرائر پس ظاهر اینست که این تفصیل
ماخوذ از جای دیگر بوده باشد مجملا این قول با عتقاد حقیر ضعیف است پس در صورة مفروضه وضوء
بقصد ندب صحیح خواهد بود مخفی نماند از انچه مذکور شد ظاهر میشود حکم وضوء در اوقات فرایض
قبل از اتیان بفرایض مثل اینکه بعد از تحقق زوال هرگاه مقصود مکلف این بوده که در حین اراده
وضو که این وضو را ملازم در بجهة اتیان بفریضه ظهر بن مثلا تشکیکی در صحت نیت و وجوب نیست
اگرچه مقصود او این بوده باشد که بعد از فراغ از وضوء اول اتیان بنافله خواهد نمود و اما هرگاه
مقصود مکلف این بوده باشد که با این وضوء اتیان بصلوة فریضه نخواهد نمود مثل اینکه اول زوال
است میخواهد درک نافله زوال را نموده باشد بعد از ان بخواند بعد از ان اتیان بفریضه ظهر نموده
باشد در اینصورت نیز ظاهر اینست که در وضوء نیت وجوب نتواند نمود نظر باینکه وضو اگرچه بعد
از دخول وقت بوده باشد وجوب ذاتی و وجوب نفسی را ندارد بلکه وجوب ان وجوب غیری
است مفروض اینست که مقصود مکلف اینست که این وضو را بجهة غیر که فریضه است اتیان نماید
بلکه مقصود او اینست که اتیان بفریضه با این وضوء نموده باشد پس در اینصورت این وضو واجب
نخواهد بود بنا بر این نیت وجوب در این نمیتواند نمود اگر کسی بگوید کفایت میکند در اتصاف وضو
بوجوب واجب بودن غیر که نماز بوده باشد خواه مقصود او این بوده باشد که صلوة واجبه با این وضو
بعمل اورد یا نه جواب از این است که معنی قول اصحاب که وضوء واجب لغیره است آنست که غایت

وجوب وضو غير است يعنى علت واجب شدن وضو اتيان بغير است نه اينكه وقت وجوب وضو وقت
وجوب غير بوده باشد چه اكر اين معنى مراد ميبود وجوب ان وجوب نفسى بودنه وجوب غيرى بلى
احتمالى كه در اين مقام است اينست كه كسى بكويد وجوب وضو بجهة واجب بودن غير بوده باشد نه
بجهة اتيان بغير بنا بر اين ميكويم شبهه در وجوب غير كه نماز قضا بوده باشد در محل كلام نيست اكرچه
ناوى عدم اتيان بان بوده باشد پس وضو در اين صورت واجب خواهد بود بنا بر اين اتيان بان بقصد
وجوب تقصى نخواهد داشت * فالازم الرجوع الى كلمات الاصحاب و مستند الحكم فى الباب
لينكشف حقيقة الحال و يتعين ما هو الحقيق بالاختيار فنقول كلمات الاصحاب المناسبة للمقام مختلفة قال
فى المبسوط الوضوء على وجهين واجب و ندب فالواجب هو الذى يجب لاستباحة الصلوة او الطواف لا
وجه لوجوبه الا هذين و فى الوسيله بعد تقسيم الطهارة الى الوضوء و الغسل ما هذا لفظه و كل منهما
مفروض و مسنون فالمفروض من الوضوء شيئان احدهما الصلوة فريضه لزمه اداءها حالة الوضوء
و الثانى للطواف المفروض و فى المراسم الطهارة على ضربين صغرى و كبرى فالصغرى على ضربين
واجب و ندب فما يؤدى به الواجب منهو واجب و ما يؤدى به الندب فهو ندب و فى السرائر الوضوء
على ضربين واجب و ندب فالواجب هو الذى يجب لاستباحة الصلوة الواجبة او الطواف الواجب لا
وجه لوجوبه الا هذين و فى الجامع الطهارة ضربان وضوء و غسل و ما هو بدل عنهما و كلاهما ضربان
واجب و ندب فالواجب الوضوء للصلوة و الطواف المفروضين و فى الشرايع الواجب من الوضوء ما كان
لصلوة واجبة او طواف واجب او لمس كتابة القران ان وجب و فى نهاية الاحكام و كل منهما ينقسم الى
واجب و ندب فالوضوء يجب للصلوة الواجبة بالنص و الاجماع و للطواف و فى الارشاد و كل منهما
واجب و ندب و الوضوء يجب للصلوة و الطواف الواجبين و مس كتابة القران ان وجب و فى القواعد
و كل واحد منهما اما واجب او ندب فالوضوء يجب للصلوة و الطواف الواجبين و لمس كتابة القران ان وجب و
فى الذكرى الطهارة و هى لغة النزاهة من الادناس و شرعا استعمال الماء او الصعيد لاباحة العبادة و
فى الدروس و كل منهما واجب و ندب فالواجب منهما بحسب وجوب غايته التى هى الصلوة و الطواف
و مس خط المصحف و الظاهر من هذه العبارة باسرها ان وجوب الوضوء مثلا لاجل اتيان الصلوة اما
عبارة المبسوط فعدم شمولها لما اذا كان عزمه عدم الاتيان بالقضاء مما يظهر للمتامل لوضوح ان المراد
من الصلوة و الطواف هو الواجب منهما فيكون معنى العبادة ان الوضوء الواجب هو الذى ينوى به
المكلف استباحة الدخول فى الصلوة الواجبة او الطواف الواجب فالازم منه ان محض اشتغال الذمة
بالصلوة الواجبة لا يكون كافيا لاتصاف الوضوء بالوجوب بل لابد فى اتصافه به من ان ينوى بالوضوء انه
لاجل استباحة الدخول فى الصلوة الواجبة مثلا و ظاهر انه مع العزم على عدم الاتيان بالصلوة غير متحقق
فلا يكون الوضوء هناك متصفا بالوجوب فى الواقع فالتعرض اليه ح تعرض بخلاف الصفة الثابتة فيه ان

للواجبين الصلوة و الطواف و ضمن كان الاولى ذكر الضمير كل واحد من الثلثة واجب و ندب فالوضوء يجب

قيل ليس فى عبارة المبسوط ينوى به استباحة الدخول فى الصلوة الواجبة بل الموجود فيه يجب لاستباحة
الصلوة قلنا ان الامر و ان كان كذلك لكن لابد ان يكون مراده ما ذكرناه و الا لم تعرف المعرف لكون
ذلك من باب الاباحة الى المجهول توضيح الحال فى ذلك يستدعى ان يقال ان كان المراد من العبارة المذكورة
ما نبهنا عليه فالامر ظاهر و ان لم يكن المراد منها ذلك بل يكون المراد ان الوضوء الواجب هو الذى يكون
وجوبه لاجل استباحة الصلوة الواجبة اى الذى اوجبه الشارع لذلك نقول لو لم يكن المراد منه ما ذكرناه
لم يكن ذلك معلوما حتى يتعرف منه المعرف المجهول كما لا يخفى على المتامل ان قلت ان ذلك هو الوضوء
الذى يصدر ممن اشتغلت ذمته بصلوة مفروضة او طواف مفروض و ان كان عزمه حين الاخذ به عدم
الاتيان بهما اصلا قلنا لو كان المراد ذلك ينبغى ان يقال ان الوضوء الواجب هو الذى يصدر ممن اشتغلت
ذمته بصلوة مفروضة او طواف مفروض مضافا الى انا نطالبه بالمستند فان الظاهر من المستند الذى يستقف
عليه هو المعنى الذى ذكرناه لا المعنى المذكور و الحاصل ان حمل العبارة المذكورة على المعنى المذكور غير
صحيح لامر داخلى و خارجى اما الاول فلما عرفت من ان التعريف انما هو لتعرف المعرف و هو لم يتحصل مما
ذكر اذ هو فى قوة ان يقال ان الوضوء الواجب هو الوضوء الذى وجب لاستباحة الصلوة او الطواف و
المفروض انه غير معلوم و الا فلا حاجة الى التعريف فيكون الاحالة الى المجهول و اما الثانى فلما عرفت
ايضا من المطالبة بالمستند فلابد ان يكون المراد منها ما نبهنا عليه حاصله ان الوضوء الواجب هو الذى
يؤتى به للاتيان بصلوة مفروضة او طواف مفروض و يرشدك الى المعنى المذكور مضافا الى ما ذكرناه
قوله و لا وجه لوجوبه الا هذين اى لا يكون الوضوء الواجب الا لاجل الاتيان بصلوة مفروضة
او طواف مفروض ان قيل على هذا يلزم ان من توضا قبل دخول الوقت لاستباحة الدخول فى الصلوة
بعده يكون وضوءه واجبا لصدق التعريف المذكور عليه قلنا ان الكلام محمول عند اشتغال الذمة
بالواجب من احد الامرين كما نبهنا و لعل ذكر الواجب فى قوله هو الذى يجب للاحتراز عنه و التنبيه
على ما ذكرناه مضافا الى انه غير مضر فيما نحن بصدده كما لا يخفى على المتامل فذلكة ما ينبغى ان يعلم فى
المقام هو ان يقال ان حاصل العبارة المذكورة ان الفعل الصادر من العاقل المختار لابد ان يكون له غاية و
تلك الغاية اما شرعية او غيرها فالوضوء الصادر من المكلف ان كانت الغاية له فى نظره حين الاخذ به
الاتيان بصلوة مفروضة او طواف مفروض او كليهما يكون ذلك الوضوء واجبا و الا فلا على هذا
يكون مقتضى العبارة المذكورة حصر الوضوء الواجب فيما ينوى به فعل الصلوة الواجبة او الطواف الواجب
فلا يكون الوضوء عند اشتغال الذمة بالصلوة المقضية و اجيا فيها اذا كان المكلف حين الاخذ بالوضوء
عازما لعدم الاتيان بتلك الصلوة و غير عازم للاتيان بها و مما ذكر فى بيان كلام المبسوط ينكشف الحال
فى عبارة السرائر فانها مثلها و اما سائر العبارات فنقول اما عبارة الوسيله فظهور الحال فيها يغنى عن اظهاره
لوضوح ان المدلول عليه بقوله فالمفروض من الوضوء شيئان احدهما الصلوة فريضه لزمه اداءها حالة

کتابخانه
مجلس شورای ملی

الوضوء هو ان الوضوء الواجب هو الذى يكون غايته الاتيان بالصلوة المفروضة التى لزمته حين الاخذ
بالوضوء ولما كان مقصوده الحصر فلا يكون غيره واجبا ومنه الوضوء حال العزم بعدم الاتيان بالقضية
المفروضة فلا يكون واجبا واما عبارة المراسم فالظاهر ان المراد من قوله ما يؤدى به الواجب فهو واجب
انه ما ينوى به اداء الواجب فهو واجب ولما كان فى مقام التعريف والحصر يكون اللازم ان الوضوء
الواجب هو الذى يؤدى به اداء الواجب فما لم يؤد به اداء الواجب لم يكن واجبا ومعلوم ان الوضوء
مع العزم بعدم الاتيان بالقضاء من ذلك فلا يكون واجبا فنية الوجوب فيه ح يكون نية الوجوب فى غير
الواجب والحاصل ان المستفاد من كلامه قضيتان موجبتان كليتان احدهما كل ما يؤدى به الواجب
فهو واجب والاخرى كل ما يؤدى به المندوب فهو مندوب والنقض فى كل واحد منهما غير خفى
للقطع بان بعض الوضوءات المندوبة ما يؤدى به الصلوات المفروضة كالقطع بان الوضوء الواجب
يسوغ اداء المندوب به فلا بد ان يكون المراد ان الوضوء الواجب هو ما يكون لاجل اداء الواجب كما ان
الوضوء المندوب هو الذى يكون لاجل اداء المندوب فلا اشكال فالوضوء فيما اذا لم يكن لاجل اداء
الواجب لم يكن واجبا فضلا عما اذا كان مع العزم بعدم اداء الواجب واما عبارة الجامع فان الامر فيها
يظهر مما حررناه فى عبارة الوسيلة فليلاحظ وهكذا الحال فى عبارة الشرايع ونهاية الاحكام والقواعد
والتحرير واما عبارة الذكرى فان الامر فيها اظهر من جميع فالمستفاد من جميع العبارات المذكورة ان الوضوء
الواجب هو الذى يوتى به لاجل صلوة مفروضة او طواف مفروض او لاجل مس كتابة القران ان وجب
المس فما لم يكن كذلك لم يكن واجبا قال فى التذكرة وكل منهما واجب وندب فالوضوء يجب للصلوة
الواجبة او الطواف الواجب او مس كتابة القران ان وجب ويستحب لما عداها والامر فيه كما فى غيره مما
ذكر واما ما ذكره فيما بعد ذلك حيث قال لا شئ من الطهارات الثلث بواجب فى نفسه عدا غسل الجنابة
على الخلاف وانما يجب بسبين اما النذر او وجوب ما لا يتم الا بها اجماعا حيث ان الظاهر منه انه يكفى فى
وجوبه وجوب ما لا يتم الا به وان لم ينو حين الوضوء اتيانه لاجله لو نوى عدمه ايضا فالظاهر انه ليس
بمراده بل المراد هو التنبيه على عدم ثبوت الوجوب للوضوء مثلا حال عدم وجوب المشروط به لان المراد هو
الحكم بوجوبه حال وجوب المشروط به مطلقا ولو لم ينو الاتيان به وهو ظاهر فلا يكون منافيا لما ذكره
فى غيره كما لا يخفى لان المراد وجوب الوضوء حال وجوب المشروط به مطلقا ولا نوى حينه عدم الاتيان
به كما هو الظاهر واما المستند فقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق
وامسحوا برءوسكم وارجلكم الى الكعبين وجه الدلالة هو ان الظاهر ان اذا قمتم مثل قوله تعالى اذا قرات
القران فاستعذ بالله وقوله تعالى وكم من قرية اهلكناها فجاءها باسنا بياتا وهم قائلون اى اذا اردت
قراءة القران واردنا اهلاكها والتقدير فيما نحن فيه اذا عزمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم والمتبادر
منه ومن امثاله فاغسلوا وجوهكم لها اى للصلوة وهذه الاية الشريفة قد تمسك بها العلماء فى اثبات

وجوب الوضوء ومقتضاها كون الوضوء للصلوة فالوضوء الواجب هو ذلك فما لم يكن كذلك لم يكن بواجب
اذا علمت ذلك فاعلم ان من اشتغلت ذمته بالصلوة الغايتة وتوضا لاجل اداتها يكون ذلك الوضوء
واجبا للاية الشريفة وغيرها واما اذا توضا لا لذلك بل مع العزم على عدم الاتيان بها مع ذلك الوضوء لم
يكن واجبا وهو المطلوب قال المحقق نور الله تعالى مرقده فى المعتبر النية شرط فى صحة الطهارة وضوء
اكانت او غسلا او تيمما وهو مذهب الثلثة واتباعهم وابن الجنيد ولم اعرف لقدماءنا مخالفا فيه على
التعيين وانكره ابو حنيفة فى الطهارة المائية محتجا بقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم ولم
يذكر النية الى ان قال ولا حجة لابى حنيفة فى الاية لانها تقتضى القصد الى الصلوة اذ هذا هو المفهوم من
قولك اذا القيت الامير فالبس اهبتك معناه للقائه وكذلك قول اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اى للصلوة
ثم قال ويشترط استحضار نية التقرب ونية استباحة الصلوة او رفع الحدث ومعناهما واحد وهو ازالة
المانع او استباحة فعل لا يصح الا بالطهارة كالطواف لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اى اغسلوا
للصلوة ولا فرق بين ان ينوى استباحة الصلوة بعينها او الصلوة مطلقا وقال العلامة فى المنتهى فى مقام
الاستدلال على وجوب النية فى الوضوء ما هذا لفظه الخامس قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا
المفهوم منه فى اللغة والعرف اغسلوا للصلوة كما يقال اذا القيت الامير فالبس اهبتك اى للقائه واذا القيت
العدو فخذ سلاحك اى لاجل لقائه قال شيخ الطائفة فى الخلاف عندنا ان كل طهارة عن حدث سواء
كانت صغرى او كبرى بماء كانت او بالتراب فان النية واجبة فيها وبه قال الشافعى ومالك والليث بن
سعد وابن حنبل وقال الاوزاعى الطهارة لا تحتاج الى نية وقال ابو حنيفة الطهارة بالماء لا تحتاج الى نية
والتيمم يفتقر الى النية دليلنا اجماع الفرقة وايضا قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم الاية
فكان تقدير الاية اغسلوا وجوهكم وايديكم للصلوة ولا يكون الانسان غاسلا هذه الاعضاء للصلوة
الا بالنية وقال السيد بن زهرة فى الغنية اما الوضوء فيقف صحته على فروض عشرة اولها النية بالاجماع
وقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الاية والتقدير اغسلوا
وجوهكم للصلوة وانما حذف ذكر الصلوة اختصارا لقولهم اذا القيت الامير فالبس ثيابك واذا القيت
العدو فخذ سلاحك وتقدير الكلام افعل ذلك للقائه واذا امر الله تعالى بهذه الافعال للصلوة فلا بد من
النية ان قيل كيف يمكن التعويل على ما ذكروه فى تفسير الاية الشريفة مع انه مخالف لما ورد من اهل العصمة
والطهارة فى تفسيرها فى الموثق كالصحيح المروى فى تهذيب عن ابن بكير قال قلت لابى عبد الله عليه
السلام قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة ما يعنى بذلك اذا قمتم من النوم وقال سيد الاجل المرتضى قدس
الله تعالى روحه فى الانتصار فى مقام الاستدلال فى اثبات ناقضية النوم للوضوء ما هذا لفظه دللنا على
صحتها بقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة الاية وقد نقل اهل التفسير واجمعوا على ان المراد قوله
اذا قمتم من النوم الى ان قال فكانه قال جل ثنائه اذا قمتم الى الصلوة من النوم قلنا ان ذلك غير مناف لما

نحن بصدد بيانه كما لايخفى واما الاختلاف فى الاطلاق والتقييد وذلك مقام اخر والحاصل ان
الوضوء الواجب هو ما نطق دليل الشرع على وجوبه وهو اما الكتاب او السنة او الاجماع فقد عرفت ان
مدلوله لزوم الاتيان بالوضوء عند ارادة الصلوة فيكون الوضوء الواجب الذى علم وجوبه من الكتاب
ذلك واما غيره فلم يظهر منه وجوبه واما السنة فاقوى ما يناسب التمسك به فى المقام حديثان اولهما الصحيح
المروى فى التهذيب عن زراره عن ابى جعفر ع قال اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة والثانى
الصحيح المروى فى الفقيه عن زراره عن ابى جعفر ع قال يا زراره الوضوء فريضة والجواب عن
الثانى ظاهر لان الظاهر من سياقه ان المراد من الفريضة فيه فى مقابل السنة والحديث هكذا سئل زراره
ابا جعفر ع عن الرجل يقلم اظافيره ويحز شاربه ويا خذ من شعر لحيته وراسه هل ينقض ذلك الوضوء فقال
يا زراره كل هذا سنة والوضوء فريضة وليس شىء من السنة ينقض الفريضة والمراد من الفريضة
فى المقام ونحوه وهو ما تعلق الامر به فى الكتاب حققناه فى اواخر المجلد الرابع من مطالع الانوار فعلى هذا
يكون المراد من الصحيح ان الوضوء هو الذى تعلق به الامر فى الكتاب وهو مسلم وقد عرفت ان الوضوء
الذى تعلق به الامر فى الكتاب هو الذى يكون عند ارادة الصلوة لاجلها والوجوب فى مثل هذا الوضوء
مسلم فيما اذا كانت الصلوة المرادة واجبة فلا يمكن التمسك به فى اثبات الوجوب لمطلق الوضوء كما لايخفى
واما الجواب عن الاول فبان غاية ما يستفاد منه وجوب الوضوء بعد دخول الوقت ونحن نقول بذلك
لكن نقول انه لاجل الصلوة فالوضوء الواجب انما هو لاجل الصلوة المفروضة فاذا نوى ذلك يصح منه نية
الوجوب فيكون فيكون اتيانا بالمامور به محصلا للامتثال والحاصل هو انا نقول الظاهر ان مراده من ذلك
تحديد الوقت الذى يمكن اتصاف الطهور فيه بالوجوب وبين ع انه اذا دخل وقت الصلوة اذ تجب
الصلوة فيجب ما تتوقف الصلوة عليه فيكون الطهور واجبا لكونه من ذلك وليس المقصود من الحديث
انه بعد دخول الوقت يكون الطهور واجبا مطلقا ولو مع عدم ارادة الصلوة وارادة عدمها ولذا لم
يحتمل احد وجوب الطهور بعد ان اتى المكلف بالصلوة كما لايخفى فالمتحصل مما ذكر ان المراد من الصحيح
المذكور وجوب الطهور لاجل الاتيان بالصلوة فلا يكون منافيا لما نحن بصدده وعلى فرض الاغماض
عن دعوى الظهور نقول غاية ما يمكن ان يقال انه مطلق يشمل حال ارادة الصلوة وعدمها لكن لابد من
تقييده بالاول لمفهوم الشرطى فى الاية الشريفة كما انه تقييد اطلاق الاية الشامل لما قبل الوقت وبعده بما
بعده للصحيح المذكور فالمتحصل مما ذكر وجوب الوضوء بعد دخول الوقت لاجل الاتيان بالصلوة
ولذلك اطبق الاصحاب على ان وجوب الوضوء انما هو للغير فعلى هذا نقول انه اذا زالت الشمس واراد
التوضا ولم يكن من عزمه الاتيان بالظهر كما اذا فرض له انه يريد الاتيان بنافلة الزوال فى وقتها ثم النوم
قبل الاتيان بالفريضة لا يسوغ له نية الوجوب فى الوضوء وكذا الحال فيما اذا اراد احدى غاياته
المندوبة كقرائة القران بذلك الوضوء ثم الحدث ثم الوضوء للفريضة فقد تحقق بما تقرر امكان نية الندب

فى الوضوء مع اشتغال الذمة بالصلوة المفروضة فيما اذا لم يكن مقصودا من الوضوء عدا فعل المندوب بل
عدم جواز نية الوجوب ح فلابد حينئذ اما من نية الندب او القربة المطلقة فيما ذكرناه تبين لك عدم
استقامة ما ذكره صاحب المدارك حيث قال واعلم ان المعروف من مذهب الاصحاب ان الوضوء انما يجب
بالاصل عند اشتغال الذمة بمشروطه فعليه لا يكون الامتثال وباتمكا بمفهوم قوله تعالى اذا قمتم الى
الصلوة فاغسلوا وليس المراد نفس القيام والا لزم تاخير الوضوء عن الصلوة وهو باطل بالاجماع بل المراد
والله اعلم اذا اردتم القيام الى الصلوة اطلاقا لاسم المسبب على السبب فانه مجاز مستفيض وقول ابى جعفر ع
فى صحيحة اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة والمشروط بعدم عند عدم الشرط ويتوجه على الاول
ان اقصى ما يدل عليه الاية الشريفة ترتب الامر بالغسل والمسح على ارادة القيام الى الصلوة والارادة
تتحقق قبل الوقت وبعده اذ لا تعتبر فيه المقارنة للصلوة والا لما كان الوضوء فى اول الوقت واجبا بالنسبة
الى من اراد الصلوة فى اخره انتهى كلامه رفع مقامه وجه عدم الاستقامة من وجوه منها ان ما عزاه الى
الاصحاب من وجوب الوضوء عند اشتغال الذمة بمشروطه لا يخفى ما فيه من المسامحة لوضوح ان مقتضى
كلماتهم عدم كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب المشروط بالوضوء فى الاتصاف بوجوبه بل لابد من
كونه لاجل اتيان ذلك الواجب ومقتضى ما عزاه اليهم كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب المشروط به فى
اتصافه بالوجوب ولو لم يكن مقصودا الاتيان به بل كان عدمه وقد عرفت التحقيق فى ذلك ومنها ما
ذكره من قوله والا لزم تاخير الوضوء عن الصلوة فان وجه اللزوم غير ظاهر لظهور ان غاية ما يظهر من
ترتب الجزاء على الشرط كون غسل الوجه واليدين مثلا بعد القيام الى الصلوة وظاهر انه على حذف
المضاف مثلا اى بعد القيام الى اتيان الصلوة وابن ذلك من الدلالة على لزوم تاخير الوضوء عن الصلوة
ونحن وان قلنا بحمل القيام على الارادة لكنه ليس لاجل ما ذكره بل لاجل عدم صحة التعليق فان مقتضى
تعليق الامر بغسل الوجه واليدين على القيام انتفائه عند انتفائه وهو غير صحيح للقطع بثبوت الوجوب
للوضوء ولو مع عدم تحقق القيام من المكلف كما فى حال الجلوس وغيره والذى ينبغى ان يجعل معلقا عليه
للوجوب انما هو الارادة سواء تحقق فى ضمن القيام او فى ضمن الجلوس او غيرهما كما لايخفى ولذا قلنا
ان المراد اذا اردتم وعزمتم الى الاتيان بالصلوة فاغسلوا وجوهكم اه فان التعليق ح صحيح لاغبار عليه
ومنها قوله ان الارادة متحقق الى قوله من اراد الصلوة فى اخره فانه ايضا غير صحيح اذ ليس المذكورة فى
الاية الشريفة اذا اردتم الصلوة حتى يتجه ما ذكره بل الاية اذا قمتم الى الصلوة فلابد فى حال التقدير من
رعاية جميع ما فى الاية ولذا قلنا فى التقدير اذا اردتم وعزمتم الى اتيان الصلوة والعزم باتيان الصلوة انما يكون
بعد دخول الوقت او نقول ان الظاهر منه ذلك فلا يشمل قبل الوقت فلا يصح التمسك به فى مقام اثبات
الوجوب فيما قبله وعلى فرض الاغماض عنه نقول ان غاية ما فيه انه بعنوان الاطلاق ومعلوم ان حجية
المطلق انما يكون عند انتفاء المقيد وهو موجود فى محل الكلام وهو الصحيح المذكور لوضوح ان مقتضى

تعليق وجوب الطهور على دخول الوقت انتفاءه فيما قبله فلا يراد فالتمسك بالاية الشريفة لاثبات
الوجوب و لوقبل دخول الوقت غير صحيح ثم على فرض الاغماض عنه ايضا نقول ان غاية ما يلزم منه لزوم
وجوب الوضوء مهما تعلقت الارادة بالصلوة و لوقبل دخول الوقت و معلوم ان مقتضى التعليق انتفاء
الوجوب عند انتفاء الارادة فيكون وجوب الوضوء ح ايضا للغير فلا يصح التمسك بالاية فى اثبات
الوجوب النفسى كما لا يخفى على المتامل الزكى غاية ما فى الباب انه يتجه الايراد فى الحصر المستفاد من
كلامهم من عدم وجوب الوضوء بالاصالة الا حال اشتغال الذمة بالواجب المشروط به لكنك قد عرفت
ان عند الجمهور الى اطلاق الاية الشريفة فللغفلة عن المقيد المذكور و الا فلا يراد اصلا فما ذكره من
الايراد ساقط عن درجة الاعتبار ثم ان ما ذكره من قوله و الا لما كان الوضوء فى اول الوقت واجبا بالنسبة
الى من اراد الصلوة فى اخره مشتبه المراد فان التحقيق فى ذلك ما نبهنا عليه توضيح الحال فى ذلك يستدعى
تقرير مرامه ثم الاشارة الى ما فيه فنقول مراده انه لو اعتبرت المقارنة بين الارادة للصلوة و نفسها لزم انتفاء
الوجوب للوضوء فى اول الوقت فيما اذا كان المراد الاتيان بالصلوة فى اخره و اللازم بطل لاطباقهم على
وجوب الوضوء بعد دخول الوقت و لو كان عزمه الاتيان بالصلوة فى اخره فالملزوم مثله و نحن نقم لم يقل
احد باعتبار المقارنة بين الوضوء و الصلوة فى اتصاف الوضوء بالوجوب بل المعتبر فى ذلك كونه لاجل
الصلوة الواجبة سواء كان فى عزمه اتيان الصلوة متصلة بالوضوء او منفصلة عنه اذ الوضوء الذى يمكننا
الحكم بوجوبه عن الكتاب و السنة و الاجماع انما هو ذلك لا از يد منه فعلى هذا نقول من اراد الوضوء و لم
يكن فى عزمه الاتيان بالصلوة المفروضة بذلك الوضوء سواء نوى به الاتيان بالنافلة فقط كصلوة الزوال
مثلا او امرا خر مما استحب الوضوء لاجله لا يمكن فى حقه قصد الوجوب و لو كان بعد دخول الوقت
لانتفاء الدليل عليه ان قيل يكفى فى ذلك اطلاق قوله ع فى الصحيح السالف اذا دخل الوقت وجب
الطهور قلنا قد بيناه على الحال فى ذلك فيما ابرزناه تبين لك ان بطلان اللازم فيما ذكره صاحب المدارك
مسلم على تقدير و مم على تقدير اخر كما لا يخفى على المتامل تنقيح المقام يستدعى ان يقال ان من توضا بعد
ان دخل الوقت الصلوة المفروضة فحاله لا يخ من اقسام الاول ان ينوى به انه لاجل الاتيان بتلك الصلوة
فقط سواء نوى به الاتيان بما بعده من غير فصل او معه و الثانى ان ينوى به الاتيان بالصلوة المفروضة
و النافلة و غيرهما من الغايات التى يستحب لاجلها الطهارة و الثالث ان لا ينوى به النافلة و لم يكن فى
عزمه الاتيان بالفريضة بذلك الوضوء بل كان فى عزمه عدم الاتيان بها معه و الاول لا شك فى نية
الوجوب فيه و الثالث لا يمكن فيه قصد الوجوب بل ينوى فيه الاستحباب و ان جاز الاجتزاء بالقربة المطلقة
فى القسمين و اما الثانى فيمكن التامل فيه لكونه جامعا بين الغاية الواجبة و المستحبة فاما ينوى الندا خل
بان ينوى فيه الوجوب بالاضافة الى الغاية الواجبة و الاستحباب بالاضافة الى الغايات المستحبة فيلزم
ان يكون شيئا واحدا شخصيا مصداقا للواجب و المستحب مع تضادهما او ينوى فيه الوجوب فقط او

الاستحباب كذلك و لا هذا و لا ذاك بل ينوى فيه القربة المطلقة و الاول قد عرفت الحال فيه و اما
الثانى فاللازم فيه قصد الوجوب بالاضافة الى غاية المستحبة ايضا فيكون ناويا للوجوب فيما ليس بواجب
لاجتماعه مع الواجب كما ان فى الثالث عكس ذلك فاللازم فيه قصد الاستحباب حتى بالاضافة الى الغاية
الواجبة لاجتماعه مع المستحب فاللازم فى الثانى تغليب الواجب على المستحب كما ان اللازم فى الثالث
تغليب المستحب على الواجب فيحتمل بطلان الوضوء فيهما من راس سما فى الثالث و اما الرابع فلا ريب
فيه فلا ينبغى الاعراض عنه و يمكن قصد الوجوب بتواخر توضيح الحال فى ذلك يستدعى ان يقم كما ان
بالوضوء المستحب اى الذى يوتى به لغاياته المستحبة يوع الاتيان بالواجب يكون الامر فى الواجب ايضا
كذلك اى اذا اتى الغايات المستحبة للوضوء مع الوضوء الواجب كانه يوتى بها مع الوضوء المستحب و ذلك
مما لا ريب فيه و السر فى ذلك فى المقامين هو ان الحدث مانع عن الاشتغال بالصلوة كما انه مانع عن
ترتب الكمال فى الغايات المستحبة فاذا توضا المكلف لاجل غاية من غاياته المستحبة يكون ذلك موجبا لرفع
الحدث المانع فح لا يبقى مانع عن الاشتغال بالفريضة فيسوغ الاتيان بها و الدليل الموجب للوضوء للصلوة
من الكتاب و السنة و الاجماع انما هو فى حق المحدث اما الكتاب فالصحيح المروى فى اوايل التهذيب عن
ابن ابى عمير عن ابن اذينة عن ابن بكير قال قلت لابى عبد الله ع قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة ما يعنى
بذلك قال اذا قمتم من النوم الحديث و قد سمعت من كلام سيدنا المرتضى قدس الله روحه دعوى
اطباق المفسرين عليه و معلوم ان النوم من الاحداث الموجبة للوضوء كما هو المدلول عليه بالاية الشريفة
بمعونة ما ذكر و غيرها فيكون المدلول عليه بالاية الشريفة وجوب الوضوء بالاضافة الى المحدث و اما السنة
فلان المدلول عليه بقوله ع اذا دخل الوقت وجب الطهور وجوب الطهور اى ما يرفع الحدث و معلوم
ان ذلك انما هو عند تحقق الحدث و انما مع انتفائه و رفعه فلا يحمل على ما كان كذلك عند وجوده فيجب
و لو مع عدم وجوده مخالف للظاهر يصار اليه الاجماع و هو متسالم فيما نحن فيه و اما الاجماع فغير مفتقر الى
البيان لامكان دعوى اطباق الاصحاب على ان وجوب الوضوء انما هو فى حق المحدثين دون المتطهرين
اذا تحقق ذلك فلنعد الى ما كنا بصدد بيانه فنقول من اشتغلت ذمته بالواجب المشروط بالطهارة و اراد
التوضوء لاجل اتيانه و كان فى عزمه الاتيان بالغايات المستحبة ايضا فهو اما ينوى القربة المطلقة و قد عرفت
انه مما لا ينبغى الريب فيه و ان كان مقتضى كلام المفسرين للوجه خلافه و يحتمل حمل كلامهم على غير
الصورة المفروضة اى اذا كان المنوى منحصرا فى المفروض مثلا و ينوى الوجوب فقط و هو ايضا مما
لا ريب فيه لكن ينبغى ان يجعل الغاية الصلوة المفروضة فاذا اتى بالوضوء الواجب للصلوة المفروضة
يوجب ذلك رفع حدثه بالمرة فله ان ياتى بالغايات المستحبة مقدما للواجب او موخرا عنه لما بيناه و هل
يسوغ فى حقه الاتيان بالوضوء المستحب بعده نظرا الى غايته المستحبة فياتى بالوضوء المستحب عدة غاياته
المستحبة الظاهر الانتفاء المقتضى و هو الحدث نعم يسوغ بقصد التجديد و لكن فى محل التجديد و اما اتيان

الوضوء بقصد الاستحباب فقط فى الصورة المفروضة اى فيما اذا كان عزمه الاتيان بكل من الواجب و
المستحب ياتى بالوضوء المستحب ثم ياتى بالمشروط الواجب به فالظم عدم جواز ما عرفت من ان مقتضى
الكتاب والسنة ان الوضوء مع نية اتيان الواجب به يكون واجبا فنية الاستحباب فيه ح يكون نية الاستحباب
فى الواجب وهو غير صحيح نعم لا باس به فيما اذا لم يكن عزمه الا الاتيان المستحب لكنه خارج عن المفروض
وانت اذا احطت خبرا بما ابرزناه فى المقام من البداية الى هنا تبين لك حقيقة الحال فى حكم موضع السوال
لكا نعيد المقال خوفا عن غفلة اهل السوال وتنبيها لما ينبغى التنبيه عليه لاهل الفضل والكمال فنقول
من اشتغلت ذمته بالصلوة المفروضة فهى اما اداء او قضاء فهنا مقامان احدهما ان يكون الذمة مشغولة
بالصلوة الادائى فح لو توضا لاجلها يكون ذلك الوضوء واجبا فلا يجوز فيه قصد الاستحباب اما لو توضا
لا لاجلها بل لاجل غاية من غاياته المستحبة فيكون الوضوء مستحبا فلا يسوغ فيه نية الوجوب بل ياتى به
بقصد الاستحباب والظم جواز اتيان المفروضة به وعدم جواز اعادته بقصد اللزوم لما فصلناه والثانى
ان يكون الذمة مشغوله بالقضاء فعلى القول بالموسعة يكون الامر مثل الواجبة الادائيه فاذا توضا لاجل
الاتيان بالصلوة المقضيه يكون الوضوء واجبا يصح فيه قصد الوجوب واما اذا توضا لا لذلك بل لاجل
غاياته المستحبه فلا يصح فيه قصد الوجوب بل ينوى فيه اما الاستحباب او القربة وبالجملة ان الامر كما
فى اشتغال الذمة بالصلوة الادائيه وقد فصلنا الحال فى ذلك واما على القول بالمضايقة فبناء على ما حكاه
العلامة فى المختلف عن السيد المرتضى وابن ادريس المنع عن الاشتغال بالافعال المباحه والاعمال
المندوبة بل الواجبات الموسعه ومن النوم الا بقدر الضرورة لا يمكن فى حقه الاتيان بالوضوء المستحب
لكن لا باعتبار وجوب الوضوء ولو مع العزم بعدم الاتيان بالقضاء بل لاجل المنع والنهى عن الاعمال
المندوبة ح واما على القول بامكان صدور الندب بناء على هذ القول من المضايقة والفورية فيكون
الوضوء فيما اذا لم ينو به الاتيان بالفوات بل نوى به احدى الغايات المندوبة مندوبا والحاصل ان اشتغال
الذمة بالمقضية لا يوجب اتصاف الوضوء بالوجوب على اى نحو كان لانتفاء الدليل عليه بل تقول ان
الوضوء الواجب بالاصالة انما يكون فيما اذا نوى به لاجل الاتيان بالغاية مثلا فلا تتفاوت الحال من
اشتغال الذمة بالغاية وغيره فيما ذكرنعم ان الفرق بينهما هو انه مع اشتغال الذمة بالغاية يمكن قصد
الوجوب فى الوضوء فى جميع الاحوال بخلافه مع اشتغال الذمة فانه انما يمكن بعد دخول الوقت وقبل
الاتيان بالفريضة ولا يتفاوت من هذه الجهة بين القول بالمضايقة والموسعة فى الفوات كما علمت
*تنبيه اعلم انه ربما يتوهم من العلامة فى نهاية الاحكام صحة نية الوجوب فى الوضوء لمن عليه مقضية ولو
لم ينو انه لاجلها قال لو نوى من لا قضاء عليه قبل دخول الوقت الوجوب لظن الدخول ثم ظهر الكذب
فان كان مع تعذر العلم صح وضوءه والا فلا ولو نواه مع العلم بعدم دخول الوقت لم يصح وضوءه
ويحتمل ضعيفا صحته بناء على ان الموجب للطهارة هو الحدث وقد وجد الان وقتها بتضيق عليه بدخول

الوقت ولانه اكد فيدخل تحته حكما اذا ميز جواز الترك وهو غير مراد فعلى الاول لو صلى الفرض به
بطلت صلوته فان لم يعد توضا اخرى قبل دخول وقتها واجاصح وضوءه واذا صار عليه صلوة واجبه
فيجب لها الوضوء ولو توضا قبل دخول الوقت ندبا فدخل قبل كماله فالاقرب الاستيناف على وجه
الوجوب لانه محدث دخل عليه وقت الفريضه ويحتمل الاتمام بنية الوجوب لئلا يبطل العمل انتهى كلامه
رفع مقامه وفى مواضع منه يتوهم ذلك منها قوله لو نوى من لا قضاء عليه قبل دخول الوقت الوجوب اه
اذ مقتضى المفهوم صحة ذلك فيمن عليه قضاء مطم ومنها قوله فان لم يعد وتوضا اخرى قبل دخول وقتها
واجاصح وضوءه واذ قد صار عليه صلوة واجبة ومنه اقوله لانه محدث دخل عليه وقت فريضة لوضوح
ان الظاهر من هذ الكلام هو ان محض دخول وقت الفريضة يكفى لنية الوجوب كما لا يخفى والجواب اما
عن الاول فلان المفهوم منه حكمان عدمى وهو عدم صحة نية الوجوب قبل دخول الوقت فيمن لا قضاء
عليه وصحته فيمن عليه قضاء والمقصم فى الاول سلب الكلى فالملازم فى الثانى هو الايجاب الجزئى لا الكلى
وهو مسلم اى فيما اذا كان الوضوء للقضاء س بعضى مدعى اين مطلب شده اند كه در نوافل لازم است
اقتصار بصيغه السلام عليكم و عدول ازان بصيغه ديگر جايز نيست وهم چنين جمع ما بين السلام عليكم
وما بين دو صيغه ديگر در نوافل جايز نيست بلكه اين از خواص فرايض است ج اين سوال مشتمل
بر دو مطلب است اول انكه لازم است در تشهد نوافل اقتصار بصيغه السلام عليكم و عدول ازان
بصيغه السلام علينا و على عباد الله الصالحين جايز نيست و اين صحيح نيست بلكه چنانچه در فرايض
عدول از السلام عليكم واقتصار بصيغه السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين جايز است وهم چنين است
در نوافل عدول از السلام عليكم واقتصار بصيغه السلام علينا جايز است و تفاوتى در اين باب ما بين
فرايض و نوافل مطلقا نيست وظاهر از شيخ طوسى قدس الله تعالى روحه دعوى اجماع شيعه است
در اين باب چنانچه مطلع خواهى شد و دليل بر اين مطلب اطلاقات نصوص وارده در مسئله است مثل
حديث مستفيض منقول از طرق خاصه و خاصه بطرق مختلفه از جناب مخزن اسرار ربانى و منبع فيوضات
سبحانى جناب رسالت پناهى صلى الله عليه واله كه فرموده تحريم الصلوة التكبير و تحليلها التسليم بنا بر اينكه
تسليم در اين حديث چنانچه شامل السلام عليكم هست شامل السلام علينا نيز هست چنانچه شيخ صدوق
نور الله تعالى ضريحه در عيون اخبار الرضاء حديث حسن قريب بصحيح نقل نموده كه در ان حديث تصريح
شده كه لفظ تحليلها التسليم شامل السلام علينا نيز ميباشد و هم چنين در كتاب خصال حديثى ذكر فرموده
كه صريح بر اين مطلب است چنانچه تحقيق اين مطلب را با ايراد احاديث در كتاب مطالع الانوار ذكر
نموده ايم بنا بر اين ميگوئيم صلوة در حديث مذكور اعمست از فريضه و نافله پس مقتضاى حديث مذكور
چنانچه جواز اقتصار است در فريضه بهر يك از صيغتين جواز اقتصار است بهر يك از انها در نافله
پس لازم نيست در نوافل اقتصار بصيغه السلام عليكم و عدول از اين بصيغه السلام علينا جايز

خواهد بود وهم چنین دلالت میکند بر این مطلب حدیثی که ابن ادریس در اخر سرائر از کتاب حریز نقل
کرده از ابی بصیر که او از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده که حضرت فرمود که جد اکثر ما این هر دو رکعت از
نوافل خود را بتسلیم زیرا که تسلیم چنانکه دانستی شامل السلام علینا نیز می باشد وهم چنین دلالت میکند
بر این مطلب حدیث صحیحی که ثقة الاسلام و شیخ الطایفه نور الله ضریحهما در کتاب کافی و کتاب تهذیب
روایت نموده اند که حاصل مضمون ان اینست که اگر بکوئی در تشهد نماز السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین پس منصرف و فارغ میشوی از نماز و این نیز اعم است از صلوة واجبه و مندوبه پس مقتضای
حدیث مذکور جواز اقتصار است در هر یك از انها بصیغه مذکوره بعلاوه ان احدی از علمای
قایل بتفرقه ما بین صلوة فریضه و نافله نشده و توهم این مطلب از کلام شیخ طوسی در مصباح بسیار
بی جاست بعلت انکه غالب انچه از ایشان صادر شده در ان کتاب اینست که اقتصار فرموده اند در
تشهد نافله زوال بصیغه السلام علیکم و از این لازم نمی اید که ایشان تجویز نکنند عدول از این
صیغه و اقتصار بصیغه السلام علینا را کما لایخفی بعلاوه انکه ایشان در موضعی از تهذیب تصریح
فرموده بجواز گفتن السلام علینا در نافله بلکه ظاهر ایشان دعوی اجماع شیعه است بر این مطلب و مطلب
ثانی اینست که در فرایض جمع ما بین السلام علیکم و دو صیغه دیگر از سلام جایز و مستحب است و در
نوافل این مطلب ثابت نیست پس بدعت خواهد بود جواب این مطلب نیز صحیح نیست و فی الحقیقه در
اثبات استحباب صیغتین در نوافل محتاج بدلیلی که دال بر این مطلب باشد بخصوصه نیستیم و ما این مطلب
را بذکر مثالی که مناسب فهم عوام باشد بیان میکنیم پس میکوئیم مثال ما نحن فیه اینست که سلطانی معجونی
قرار میدهد مرکب از اجزای متعدده که بعض از ان اجزا مدخلیت در تحقق ثمرات ان معجون دارد که
با انتفاء ان اجزا ثمره مطلوبه از ان معجون متحقق نمیشود و بعضی دیگر نه اینچنین است بلکه با انتفای ان
بعض ثمره ان معجون متحقق میشود لکن نه بر وجه کمال پس ان جزء مدخلیت در کمال ان ثمره دارد و با
عدم ان نیز ثمره مطلوبه ان معجون متحقق میشود لکن تحقق ان بر وجه کمال موقوف بر مراعات جمیع اجزا
است پس ان سلطان اسمی تعیین میکند بجهة ان معجون و دفعه طلب میکند ان معجون را از عبید
خود در ضمن ان اسم که از برای او تعیین نموده بعنوان حتم و الزام و دفعه دیگر همان معجون را طلب
مینماید در ضمن همان اسم لکن نه بعنوان حتم و الزام بلکه بعنوان ندب و رجحان بنابر این تعلیم ان
معجون در صورتی که متعلق طلب حتم است کفایت میکند در تعلیم ان در صورتی که متعلق طلب رجحانی
است و در صورت ثانیه محتاج به بیان مجددی نیست وهذا مما لا ریب فیه و لاشك یعتریه هر گاه این
مراتب را دانستی میکوئیم ماهیة صلوة مثل ان معجون است اجزای واجبه بجهة ان هست و اجزاء مندوبه
اجزای واجبه اجزائیست که انتفای انها باعث عدم حصول امتثال است و اجزای مستحبه اجزائیست که
انتفای انها موجب انتفای کمال انست نه عدم امتثال و اسمی که لفظ صلوة باشد شارع بجهة این ماهیة

تعین نموده و دفعهٔ این ماهیة را در ضمن این اسم اراده نموده بطریق حتم و دفعه دیگر بطریق استحباب
و معلومیة این ماهیة در احد قسمین کفایت میکند در علم بمطلوب در قسم دیگر پس در صورت ثانیه
محتاج به بیان علی حده نخواهد بود و مفروض اینست اجزای واجبه صلوة و اجزای مندوبهٔ ان در
صورتی که متعلق طلب حتمی است معلوم شده و بهمین لفظ در وقت دیگر متعلق طلب استحبابی شده
از اینجا مشخص میشود که مراد در این صورت نیز همان ماهیة با همان اجزاست بهمان نحو مکرر در صورتی
که دلیل مخصوصه دلالت کند در عدم اعتبار امری از امور معتبره در اول یا اعتبار امری دیگر
مادامی که دلیل منتفی است ظاهر میشود مراد همان نحو اول است پس در صورتی که صلوة متعلق طلب
ندبیست در حکم بقای اجزای ان محتاج بدلیل مجددی نخواهیم بود پس جمیع اجزای مستحبه در صورت
ثانیه محکوم بر بقا است تا خلاف ان مشخص شود بنابر این میکوئیم جمع ما بین صیغ ثلث در فرایض راجح
است پس در نوافل نیز راجح خواهد بود نظر بانکه دلیلی بر عدم ان ندارم وهو المدعی بنابر این است
حکم میکنیم در نوافل باستحباب اموری که مستند انها ظاهر است در فرایض مثل قول بسم الله و بالله اه و
قول و تقبل شفاعته فی امته در تشهد و قول بحول الله و قوته عند القیام من السجود و قول سمع الله لمن
حمده بعد الانتصاب من الرکوع و قول الحمد لله رب العالمین اه بعد از ان و هم چنین است دعاها در
هر یك از رکوع و سجود و امثال انها و اگر مستند در بعضی از امور مذکوره بعنوان اطلاق بوده
باشد فی الحقیقه در اثبات مرام محتاج باطلاق او نخواهیم بود اگر کوئی این مسلم است لکن دلیل بر عدم
استحباب جمیع صیغ ثلث در نافله داریم و این چنانست که شیخ طوسی در مصباح در تشهد نافله زوال اقتصار
بصیغه السلام علیکم فرموده و اگر جمع مستحب میبود اقتصار نمیبود خصوصا در همان اقتصار بر امور
واجبه نفوده بلکه بعضی از امور مندوبه را نیز ذکر فرموده لاسیما اینکه در تشهد صلوة ظهر جمع فیما
بین صیغ ثلث فرموده جواب از این از چند راه میکوئیم اول اینکه قول فقیه واحد دلیل بر مطلب شرعی
نمیتواند شد که تواند مخرج از مقتضای قاعده مذکوره میشود و ثانیا انکه مرحوم شیخ طوسی در تهذیب
تصریح فرموده بجواز جمع ما بین السلام علینا و السلام علیکم چنانچه فرموده بابراد احادیثی که مشتمل است
بر جواز تسلیم در دو رکعت شفع و عدم ان عبارتی که حاصل از اینست که ما این احادیث را حمل میکنیم
بر تسلیم مخصوص یعنی السلام علیکم زیرا که نزد ما که شیعه ایم هر گاه کسی بکوید در تشهد السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین از نماز فارغ میشود و بعد از صیغه مخبر است ما بین گفتن السلام علیکم و
رحمة الله و برکاته و عدم ان و این بعینه حکم فریضه است که هر گاه در تشهد ان بکوید السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین از نماز خارج میشود و بعد مخبر است ما بین گفتن السلام علیکم و عدم ان و
معلوم است مراد اباحهٔ متساوی الطرفین نیست پس مقصود استحباب و عدم تعیین است مجملا این کلام
از شیخ طوسی نص است در جواز جمع ما بین صیغتین در نافله پس بنابر این اعتماد کردن بچیزی که کلام

ایشان در مصباح موهم است بتصور این کلام است در جمع مابین السلام علینا و السلام علیکم بودن در نافله
و اما السلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس ممکن است استدلال کرده شود بان دو حدیث یکی
ازان دو حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه و شیخ الطایفه در تهذیب اعلی الله مقامهما روایت نموده
اند از ابی کهمش که سوال نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق ع از دو رکعت اولین پس هرگاه
نشستم در انها از برای تشهد پس گفتم در حالت جلوس السلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته یا بن
انصراف از نماز حاصل خواهد شد بانه حضرة فرمودند خیر یا بن صیغه فراغ از صلوة حاصل نمیشود ولکن
وقتی که گفتی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس بان انصراف از صلوة حاصل خواهد شد پس میگوئیم
دو رکعت که در ان انصراف از نماز بشود در فرایض یومیه نداریم مگر صلوة صبح و ذکر اولین مناسب
ان نیست بخلاف انکه هرگاه مقصود نافله باشد مثل رکعتین اولین از نافلهٔ ظهر یا عصر یا نافله مغرب یا
نماز شب و ظاهر از سوال سائل اینست که معتقد جواز السلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته هست
لکن نمیداند که انصراف از نماز بان متحقق میشود بانه جناب معصوم او را منع از ان اعتقاد نفرموده
بلکه بهمان اعتقاد باقی گذاردند و فرمودند فراغ از نماز بان صیغه نیست بلکه صیغه دیگر است پس
جمع مابین دو صیغه در نافله مستفاد از ان حدیث شد بعلاوهٔ انکه محتاج بادعای ظهور و مورد
سوال در نافله نیستیم بلکه همان اطلاق مورد سوال کفایت میکند در اثبات مرام نظر بانکه مجیب حکیم
تفرقه مابین صلوة واجبه و مستحبه نفرموده حکم جواب برسبیل اطلاق فرموده اند از حدیث ثانی حدیث
صحیحی است که ثقة الاسلام و شیخ الطایفه در کافی و تهذیب روایت فرموده اند از حلبی که او از حضرت
صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود هرچه ذکر کنی خدای عزوجل را بان و هم چنین ذکر کنی
بان جناب رسول خدا را در نماز پس ان از جمله نماز است و معلوم است السلام علیك ایها النبی در مقام تشهد ذکر جناب رسول خدا است پس بمقتضای این حدیث صحیح از جمله اجزای ان صلوة خواهد
بود و اجماع منعقد است بر اینکه از اجزای واجبه نیست پس از اجزای مستحبه خواهد بود و هو المطلوب
حال مقصود تنبیه بر این بود که مستفاد از احادیث چه چیز است و الا بعد از تامل در کلمات فقهاء در مباحث
تشهد و غیرها ظاهر میشود که احدی از علما قائل بتفرقه مابین صلوة واجبه و مندوبه در این باب
نشده و اگر جمع مابین صیغ ثلث در نافله جایز نبود البته تصریح بان مینمودند چنانچه می بینیم امور دیگر که در
فریضه ثابت است و در نافله ثابت نیست تنبیه بر ان فرموده اند مثل اینکه اتیان بجماعت در فریضه از
امور مستحبه است و در نافله ثابت نیست مکرر در بعضی موارد مثل الاستسقاء تصریح بعدم جواز
فرموده اند تشکیکی در این نیست مدخلیت صیغ سلام در نماز زیاده از مدخلیت جماعت است پس اگر
جمع مابین صیغ ثلث جایز نمی بود این اولی بود که متعرض شوند و تنبیه نمایند نسبت باتیان بجماعت
چنانچه ظاهر است و از جمله چیزهائی که موهم است بر این مطلب که تفاوتی مابین فرایض و نوافل در این

باب نمیباشد استدلالیست که صاحب مدارك قدس الله روحه نموده بر اینکه سلام در صلوات واجب
نیست و استدلال نموده بر این مطلب بحدیث صحیحی که معویة ابن عمار از حضرت صادق ع روایت
نموده که ان حضرت فرموده وقتی که فارغ شدی از طواف خود پس بیا بمقام حضرت ابراهیم پس دو
رکعت نماز در مقابل ان مقام میکنی و میخوانی در رکعت اولی قل هو الله احد و در رکعت ثانیه قل یا
ایها الکافرون بعد از ان تشهد میخوانی و حمد و ثنای جناب اقدس الهی میکنی و صلوات بر محمد و
ال محمد میفرستی و سوال میکنی که جناب حضرت باری تعالی شانه از تو قبول کند وجه استدلال
چنانست که ظاهر این حدیث این است که سلام در دو رکعتی طواف واجب است و طواف اعم است از
طواف واجب و مستحب و نماز بجهة طواف واجب اگرچه واجب است لکن نسبت بطواف مستحب مستحب
است و احدی از علما قائل بتفرقه مابین فرایض و نوافل و مابین انواع فرایض نشده پس سلام واجب
نخواهد بود مطلقا از این استدلال ظاهر میشود که حکم سلام در فرایض و نوافل یکی است پس هر سلام
ثابت در فرایض ثابت در نوافل خواهد بود و هو المطلوب و ایضا مابینیم جماعت از فقها سلام در سجدتی
سهو متعرض اند بعضی حکم میکنند بتعیین سلام مخرج از صلوة و بعضی غیران را * قال فی الدروس
و یتشهد بعدهما تشهدا خفیفا و یسلم التسلیم المخرج من الصلوة و قال الحلبی یخرج منهما بالتسلیم علی
النبی ص و احدی از علما ندیده ایم در تسلیم نافله تفرقه گذارده باشند میان ان و تسلیم فرایض و اگر
فرق میبود البته متعرض می شدند چنانچه در سلام سجدتی سهو متعرض شده اند س اسم مبارك جناب
پیغمبر را در نماز زیاد بشنود یکدفعه صلوات بفرستد یا متعدد میشود متعدد صلوات بفرستد ج
در حین استماع اسم شریف ان مخبر عالم صلوات مستحب است خواه در نماز بوده باشد یا غیر نماز و در
صورتی که مکرر استماع نمود تکرار در صلوات نیز مستحب خواهد بود خصوصا در صورتی که فصلی
مابین استماع و استماع دیگر متحقق شده باشد س هرگاه بعضی از عوام الناس تحقیق بعضی از مسایل
اتفاقیه را نمایند یا جاهل باشند تعلیم ایشان نمودن ضرور است بانه و از کتاب مجتهد حی مسائل را بانها
تعلیم کردن چه صورت دارد ج احسن عبادات تعلیم امور دینیه است بجهال از قرائة و کیفیت قراءة
و مسائل معتبره در نماز لکن این شخص معلم در مسائل شرعیه میباید یا مجتهد بوده باشد یا اخذ از
مجتهد نموده باشد بیواسطه یا بواسطه شخصی عادل یا اخذ از کتاب مجتهد نموده باشد بشرط انکه بفهمد
تا بفهماند مجملا تعلیم مسائل شرعیه بجهال از کتاب مجتهد در صورتی که این شخص معلم بفهمد بی عیب
بلکه بسیار مطلوب و مستحسن است س هرگاه در اثنای نماز کسی حمد را فراموش کند چه کند ج اگر
قران حاضر بوده باشد از قران بخواند و اگر حاضر نباشد نماز را قطع کند تا از قران بخواند یا از کسی
تعلیم بگیرد و هرگاه وقت وسعت نداشته باشد بقدر حمد با قران یاد گرفته بخواند س کسی که شغل
او زراعت باشد هر سال در اوقات بیکاری پنج شش ماه یار و اداری کند بنحوی که ده روز

در خانه نماند یا کثیر السفر محسوب میشود یا نه ج بلی کثیر السفر است س شخصی ظن قوی دارد که
قضای نماز یومیه و کسوف و خسوف و زلزله در ذمه دارد یا بمجرد ظن بدون علم قضای ان نمازها
واجب است یا نه و بر فرض عدم وجوب اگر مکلف خواسته باشد احتیاطا ان نمازها را بنیت قربة مطلقه
بدون انضمام نیت وجوب بادب قضا نماید یا صحیح است و شرعیت دارد و تشریع نخواهد شد و با
وضوی ان نمازهای قضا اداء یومیه را میتواند کرد یا نه و اگر این شخص در نفس الامر مشغول ذمه این نمازها
بوده باشد یا این طور قضا نمودن برائة ذمه و اقعی بعمل می اید یا نه و اگر این شخص قبل از دخول وقت صلوة
یومیه بجهة این نمازها وضو بسازد یا بچه وضو باید بنیت نماید اداء یا واجب است وضو را بنیت قربة مطلقه
بسازد و مثل اینکه وضو میسازم از برای مباح بودن نماز و رفع حدث قربة الی الله یا طور دیگر است
ج اگر باشتغال ذمه ظن بقضای نماز یومیه و قضای نماز کسوف و خسوف مسبوق بعلم باشتغال ذمه
بصلوة مذکوره بوده باشد مثل اینکه این نمازها از این شخص فوت شده بوده و قضائی هم بعمل اورده
و حال قطع باشتغال ذمه ندارد لکن مظنه باشتغال ذمه دارد در چنین صورت تدارک واجب است
قضا را بنیت وجوب و قربة هر دو میتواند بعمل اورد و اگر چنین نبوده باشد بلکه ظن ابتدائی بوده
باشد ظاهر اینست که معاقب نبوده باشد لکن در چنین صورت اتیان قضا بنیت قربة مطلقه بسیار
خوبست و اگر بنیت مطلقه اتیان نماید و در واقع ذمه او مشغول بوده باشد انشاء الله مسقط ان خواهد
بود و در نیت وضو میتواند بهمین قصد نیت نماید باین نحو که وضو میسازم بجهة اباحة چنین نمازی
قربة الی الله و میتواند به نیت طهارت مطلقه اتیان بوضو نماید یعنی چونکه مستحب است وضو بجهة کون
مکلف بر طهارت باین قصد اتیان نماید بوضو و با این وضو میتواند چنین نمازها را اتیان نموده باشد
س شخص مذکور در مسئله سابقه محدث است بحدث اصغر یا اکبر و اراده قضای صلوات مفروضه را
هم ندارد و هنوز وقت فرایض یومیه داخل نشده است و این شخص هم دوست ندارد که تا دخول
وقت یومیه جنب باقی و وضوء بماند و میخواهد با وجود مراتب مفروضه وضوئی بسازد یا غسل جنابت
بکند بطوری که شرعیت داشته بعد از دخول وقت بتواند بان وضوء و غسل جنابت نماز کند اگر با نیت
این طهارتین را بچه وضع باید کرد که بعد از دخول وقت احتیاج باعاده نداشته و بانها اعمال مشروط بطهارة
تواند بعمل اورد ج اگر قصد ان شخص اینست که اتیان بغسل جنابت بجهة اتیان بصلوات مفروضه
بوده باشد و مفروض اینست قضای چنین نمازی بفتوای مجتهدی که مقلد اوست لازم نیست در چنین
صورت اتیان بغسل بقصد استحباب میتواند نمود و هم چنین در نیت اقتصار بقربة بمطلقه میتواند نمود
و اگر این قصد او نیست یعنی نیت اتیان بصلوات مقضیه را ندارد باز غسل را همین نحو که مذکور شد
میتواند بعمل اورد باین نحو غسل میکنم بجهة انکه رضای الهی جل شانه در انست در انوقت چنین
غسلی بی اشکال صحیح است و هم چنین است حال در وضو با چنین غسل و با چنین وضو بعد از

دخول وقت نماز فریضه اتیان بنماز مفروضه میتواند نمود س در نماز عید این نیت را واجب باید کرد
یا سنت و اذان و اقامه در کار هست یا نه ج اذان و اقامه در نماز عید ثابت نیست و در این زمنه
نماز عید را بنیت استحباب باقربت اتیان نماید و نیت واجب صحیح نیست س هر گاه کسی اعمال شکیات
را ندانند اعاده نماز را باید کرد یا نه ج در ترک تعلم اثم و عاصی است و امام هر گاه در نماز شک نکند
دور نیست که نماز صحیح بوده باشد اگر چه احوط اعاده ان نماز است بعد از علم باحکام شک س رای
شریف در ادراک نماز جماعت بچه چیز است یا در حال رکوع اگر کسی امام را در یابد ادراک جماعت
را نموده یا باید در حال قیام ادراک نماید امام را ج عدم درک امام در حال قیام موجب عدم درک جماعت
نمیشود بلکه همین که درک امام در رکوع نمود این کفایت میکند در درک رکعت در جماعت لکن
این متصور بچهار صورت میشود اول انست که در حین اخذ امام بذکر رکوع ملحق بامام در رکوع
شد دوم انست که امام مشغول بذکر در رکوع بوده این شخص داخل در رکوع شد و اتیان بذکر نمود
لکن باین نحو که امام مشغول بذکر اخر رکوع بوده این شخص اتیان بذکر اول نمود سیم انست که این
شخص داخل در رکوع شد و اتیان بیک ذکر نمود در وقتی که امام مشغول بصلوات بوده و ظاهر این
است در کل اقسام مذکوره درک رکعت را بجماعت نموده است چهارم انست که داخل در رکوع
شد و درک امام را در رکوع نمود لکن در وقتی که امام از کل اذکار فارغ شده بود و امام رفع
راس نموده از رکوع پیش از انکه این شخص یک ذکر را تمام نموده باشد و اما هر گاه درک امام در
رکوع ننموده باین نحو که بعد از انکه منحنی شد بجهة رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع امام رفع راس
نمود باشک دارد که بعد از بلوغ بحد رکوع امام در ان وقت در رکوع بوده است یا نه در این دو
صورت درک رکعت ننموده است استیناف نماز لازم است انچه مذکور شد شش صورت در مسئله است
هفتم انست که تکبیرة الاحرام گفت بقصد اقتدا بامام جماعت لکن قبل از انحناء بجهة رکوع امام رفع
راس از رکوع نمود در این صورت نماز این شخص ظاهرا صحیح است یا بمعنی که قطع نماز در حق این
شخص لازم نیست بلکه جایز نیست لکن مخیر است میان دو امر اول انست که قصد انفراد نموده نماز را
منفردا اتیان نماید دوم انست که تامل نماید یعنی باقی بر وصف اقتدا و اتمام بماند تا امام بعد از فراغ از
سجده بر خیزد ان وقت این شخص قصد متابعت با امام نماید رکعت اول این شخص خواهد بود و رکعت
ثانی امام لکن قصد انفراد اسلم است از بقاء بر وصف اتمام این در صورتی بود که در رکعت اول نماز
ملحق بامام بوده باشد و اما هر گاه در رکعت ثانی امام ملحق بامام شده باشد باز امر بنحو یست که مذکور
شد در صورتی که امام در تشهد اقتصار نماید بمقدار متعارف و اما هر گاه در تشهد اختیار نماید تشهد
طویل را در این صورت بقا بر وصف اتمام گاه هست منجر میشود بر اینکه لازم اید زیادتی قیامی که
ماحی صورت نماز شود پس در چنین صورت عدول از اتمام بانفراد نماید نماز را منفردا اتیان نماید

باقی از شروع در رکوع در این دو صورت نیست و در صورت نیست که در اثر گفت
باشد لکن احتیاط انست که اعاده نماید بعد از اتمام نماز این چهار صورت
در وقتی بود که در اثنا امام در رکوع نموده باشد

و هم چنین است هر گاه در سجود ذکر سجود در بسیار طول بدهد امام هر گاه چنین حالت در رکعت ثالثه اتفاق افتاد پس هر گاه قصد انفراد نموده اشکال در آن نیست و امام هر گاه بر وصف اتمام باقی ماند چونکه قراءت در حق این شخص در چنین صورت مطلوب و لازم است یا لازم است که صبر نموده تا امام برخیزد بجهة آن که لازم مثل آن وقت این شخص مشغول قراءة شود یا لازم نیست تامل نمودن بلکه در حال اشتغال امام بسجود اشتغال بقرائت در حق چنین مامومی جایز خواهد بود و هم چنین است حال هر گاه چنین امری بجهة مامووم در رکعت ثانی امام اتفاق افتاده باشد نظر باینکه بعد از قیام امام بعد از فراغ از تشهد رکعت سیم امام خواهد بود و اول مامووم قراءة در حق مامووم در این صورت ثابت است یا لازم است که تامل نماید یعنی مشغول قراءة نشود تا امام برخیزد یا خیر تامل لازم نیست بلکه در حال اشتغال امام بسجود و تشهد اشتغال مامووم بقراءت جایز خواهد بود حکم بجواز قراءت قبل از قیام امام در این صورت اشکال از سابق خواهد بود نظر باینکه هر یک از سجود و تشهد که امام ایشان مینماید از اجزای رکعت ثانیه است پس لازم می آید در وقتی که امام مشغول رکعت ثانیه باشد مامووم ایشان بقراءت نموده باشد با اینکه قراءت از مامووم در وقتی که ملحق بامام شد در رکعت ثانیه ساقط است لکن دور نیست که حکم بجواز قراءت توان نمود حکم بسقوط قراءت در صورتی است که در رکوع رکعت ثانیه را با امام درک کرده باشد بفرض در محل کلام خلاف است لکن اسلم در این صورت اینست که تامل نموده تا امام برخیزد آن وقت مشغول بقراءت شود بلکه اسلم از این است که عدول از اقتدا باتفراد نماید چنانچه در سابق بیان شد س هر گاه در حالت برخواستن بنماز وقت مشتبه باشد قضا و اداء آن نماز بچه نوع است ج اگر مراد این است که در آخر وقت شک دارد که وقت خارج شده یا نه در چنین وقت نماز را به نیت ادا میتوان نمود احتیاط این است که اکتفا بقریه مطلقه کند و اگر مراد در اول وقت است یعنی شک دارد که وقت داخل شده است یا نه در چنین وقت شروع بنماز نمیتواند نمود س هر گاه رطوبت ظاهری بنحوی که کمتر از درهم بغلی بوده باشد برسد یا این معفو عنه در صلوة هست مثل خونی که کمتر از درهم بغلی بوده باشد یا نه ج این مسئله متصور بچند صورت میشود اول آنست رطوبت ظاهری برسد بنحوی که اقل از درهم بوده باشد و جدا شود از آن خون و بدن یا ثوب مصلی رسد ظاهر اینست این رطوبت در این صورت معفو عنه نبوده باشد خواه این رطوبت اقل از درهم بوده باشد در حال عدم سرایت با اکثر بجهة آنکه عفو از دم است و مفروض اینست این دم نجس غلیظ نیست و عفو از نجس غلیظ دم در صلوة ثابت نیست دوم آنست این رطوبت بخون کمتر از درهم رسید و این رطوبت منتشر شد و احاطه باطراف دم نمود ظاهر اینست باز عفو ثابت نباشد سیم آنست که این رطوبت باقل از درهم رسیده باعث انتشار اصل خون شد لکن خون باز بحد درهم نرسیده در این صورت ظاهر اینست که عفو ثابت بوده باشد س هر گاه زید باشد فوت شود و در ذمه اش نمازی باشد بر ورثه اش

واجب است ادای آن یا نه بر فرض وجوب بر کدام وارث واجب است از پدر و مادر و زن و اولاد از ذکور و اناث یا متعین است بولد ذکر اکبر و بر باقی چیزی نیست بر فرض وجوب نماز بر ولد اکبر ایا کدام نماز بر او واجب است هر نمازی که از میت فوت شده چه با عذر و چه بی عذر چه در سفر و چه در حضر چه در مرض موت و چه در غیر آن یا متعین است و بچه ادا بین واجب است یا او الدو دون والده یا مطلق میت چه والدین بوده باشد یا غیر آن از جد و جده و فرزند و غیره و هم چنین هر گاه در ذمه میت سایر واجبات بوده باشد از روزه و خمس و زکوة و حج بر ورثه واجب است ادای آنها یا نه و بر فرض وجوب واجبات مذکوره از صلوة و صوم و غیرهما آیا میتوانند باجاره بدهند بغیر یا متعین است که خود ایشان نماید ج تحقیق حال در جواب این سوال محتاج است به بسط کلام در چند مقام اول در ذکر عبارات فقها قدس الله تعالی ارواحهم که مناسب این مقام است مقام ثانی در استقصای احادیثی است که مناسب این مطالب است مقام ثالث در تحقیق جواب هر یک از احتمالات مذکوره در سوال است مقام اول در ایراد کلمات اصحاب نور الله تعالی مراقدهم که مناسب این مقام است پس میگوئیم * قال فی المقنع اذا مات رجل و علیه صیام فعلی ولیه ان یقضی عنه و کذلک من فاته فی السفر او المرض الا ان یکون مات فی مرضه من قبل ان یصح فلا قضاء علیه اذا کان کذلک و اذا کان للمیت ولیان فعلی اکبرهما ان یقضی عنه و ان لم یکن له ولی من الرجال قضی عنه ولیه من النساء و فی المقنعه اذا مات رجل و علیه صوم شهر رمضان فعلی ولیه ان یقضی عنه و کذلک من فاته فی السفر و المرض الا ان یکون مات فی مرضه قبل ان یصح بمقدار ما یقضی به صومه فلا قضاء علیه اذا کان کذلک و ان کان للمیت ولیان فعلی اکبرهما من الرجال ان یقضی عنه فان لم یکن له ولی من الرجال قضی عنه ولیه من النساء و فی المقنعه اذا مات انسان و قد صام من شهر رمضان بعضه فانه ینبغی للاکبر من ولده من الرجال ان یقضی عنه بقیة الصیام فان لم یکن له ولد من الرجال قضی عنه اکبر اولیائه من اهله و الاولاهم به و ان لم یکن له من النساء فان لم یکن صیام من الشهر شیئا لعذر ثم مات لم یجب علی احد من اولیائه ان یتکلف عنه القضاء و لو کان وجب علیه صیام ثلثة ایام فی کفارة و غیرها او صیام نذر او کفارة یمین فرط فیه حتی اذا ادرکه الموت لوجب علی ولیه ان یقضی عنه ذلک فرضا واجبا کما ذکرناه فان لم یکن فرط فیه فلا یجب علی ولیه القضاء و فیه فی مباحث الارث اذا ترکت الانسان ابنین احدهما اکبر من صاحبه او اولادا ذکورا فیهم احدهما اکبر هم سنا یجری الاکبر من ترکته بثیاب بدنه و نجاته الذی کان یلبسه و یبسه و مصحفه و علی هذا الاکبر ان یقضی عن والده ما فاته من صیام و صلوته دون اخوته و فی الانتصار و مما انفردت به الامامیة و لها فیه موافق و سنذکر القول بان الصوم یقضی عن المیت کانا اذا فرضنا رجلا مات و علیه ایام من شهر رمضان لم یقضها بغیر عذر فتصدق عنه لکل یوم بمد من طعام فان لم یکن له مال صام عنه ولیه فان کان له ولیان فالاکبر هما و باقی الفقهاء یخالفون فی ذلک و لا یرون انه یصام

عن الميت فى قضاء شهر رمضان وفى النذر بل يتصدق عنه وحكى عن ابى ثور انه يصام عن الميت فى
قضاء شهر رمضان وفى النذر وهذا موافق للامامية والحجة للامامية الاجماع المتكرر وقد طعن ما نقوله
بقوله تعم وان ليس للانسان الا ما سعى وان ذلك ينبغى ان يكون سعى غيره وبما روى عن النبى ص
من قوله عم اذا مات الموء من انقطع عمله الا من ثلث صدقة جارية وولد صالح يترحم عنه وعلم ينتفع ولم
يذكر عم الصوم عنه والجواب عن ذلك ان الاية انما تقتضى ان لا ثواب الا نسان الا بسعيه ونحن لا نقول
ان الميت يثاب بصوم الحى وتحقيق القول فى هذا الموضع ان من مات وعليه صوم فقد جعل الله هذه الحالة
سياتى وجوب صوم وليه وسماه قضاء لان سبب التفريط المتقدم والثواب على الحقيقة فى هذا الفعل
لفاعله دون الميت فان قيل وما معنى قولهم صام عنه اذا كان لا يلحقه وهو ميت ثواب ولا حكم لاجل
هذا العمل قلنا معنى ذلك انه صام وسبب صومه تفريط الميت ولا حصلت علته قبل وقيل صام عنه من حيث
كان التفريط المتقدم سببا فى لزوم هذا الصوم فاما الخبر الذى رووه فمحمول ايضا على هذا المعنى وان
الموء من ينقطع بعد موته عمله فلا يلحقه ثواب ولا غيره والذى ذهبنا اليه يخالف ذلك وخبرهم هذا
يعارض بما رووه عن عايشه ان النبى ص قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه وفى خبر اخر ان مرءة
جاءت الى النبى ص فقالت له ان كان على امى صوم شهر افاقضيه عنها فقال ص ارايت لو كان على امك دين
اكنت تقضيه قالت نعم يا رسول الله قال ع فدين الله احق ان يقضى وبما رواه ابن عباس عن النبى ص
فى صوم النذر انه امر وليه ان يصوم عنه وفى المبسوط من فاته شىء من شهر رمضان لمرض لا يخ حاله من
ثلثة اقسام اما ان يبرء من مرضه او يموت فيه او يستمر به المرض الى رمضان اخر فان برء وجب عليه القضاء
ان لم يقض ومات فيما بعد كان على وليه القضاء عنه والولى هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة
فى سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين وان كانوا اناثا لم يلزمهن
القضاء وكان الواجب الفدية من ماله عن كل يوم بمد بن من طعام واقله مد الى ان قال وان مات من مرضه
ذلك صيام وليه عنه ما فاته استحبابا وكل صوم كان واجبا عليه باحد الاسباب الموجبة له متى مات وكان
متمكنا منه ولم يصمه فانه يتصدق عنه وليه والكفارة يكون من اصل المال القدر الذى ذكرناه وحكم
المرءة فى هذا الباب حكم الرجل سواء وكل ما يفوتها فى ايام حيضها وجب عليه القضاء فان لم تقض و
ماتت وجب على وليها القضاء عنها اذا فرطت فيه او يتصدق عنها على ما قدمناه وفى الخلاف اذا افطر
شهر رمضان ولم يقضه ثم مات فان كان تاخيره لعذر مثل استمرار مرض لم يجب القضاء عنه ولا
الكفارة الى ان قال فان اخر قضاه لغير عذر ولم يصم ثم مات فانه يصام عنه وقال الشافعى فى القديم و
الجديد معا يطعم عنه ولا يصام عنه وبه قال مالك والثورى وابو حنيفه واصحابه وقال احمد واسحق
ان كان صومه نذرا صام عنه وليه وان لم يكن نذر الطعم عنه وليه وقال ابو ثور يصوم عنه نذرا كان
او غيره وقال اصحاب الشافعى هذا قول ثانى للشافعى وهو ان يصام عنه دليلنا اجماع الفرقة والاخبار

التى رويناها فى الكتاب المقدم ذكره وروى عروه عن عايشه عن النبى ص من مات وعليه صيام صام
عنه وليه وروى سعيد بن جبير عن ابن عباس قال جاء رجل الى النبى ص فقال يا رسول الله ص ان امى
ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال لو كان على امك دين اكنت قاضية عنها قال نعم قال فدين الله
احق ان تقضى وهذا الحديث فى الصحيح وهو نص وفيه ايضا اذا اخر قضاءه لغير عذر حتى يلحق رمضان
اخر ثم مات قضى عنه وليه الصوم واطعم عنه لكل يوم مدين الى ان قال دليلنا اجماع الفرقة وفى ط
فى كتاب الصلوة من فاتته صلوة فريضة لمرض لا بزيل عقله لزم قضاءها فان ادركته الوفات وجب على
وليه القضاء عنه وفى النهاية فان لم يصح المريض ومات من مرضه الذى افطر فيه يستحب لولده الاكبر
من الذكور ان يقضى عنه ما فاته من الصيام وليس ذلك بواجب عليه فان برء من مرضه ذلك ولم يقض
ما فاته ثم مات وجب على وليه ان يقضى عنه وكذلك ان فاته شىء من الصيام فى السفر ثم مات قبل ان
يقضى وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه ان يصوم عنه الى ان قال والمريض اذا كان قد وجب
عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهر ويقضى عنه وليه شهرا خر والمرءة ايضا حكمها ما
ذكرناه فى ان ما يفوتها من الصيام بمرض اوطمث لا يجب على احد القضاء عنها الا ان يكون قد تمكنت من
القضاء فلم تقضه فانه يجب القضاء عنها ويجب ايضا القضاء عنها ما يفوتها حسب ما قدمناه فى حكم الرجال و
فيه فى كتاب الارث اذا خلف الميت ولدين ذكرين احدهما اكبر من الاخر اعطى الاكبر منهما ثياب بدنه
وخاتمه الذى كان يلبسه وسيفه ومصحفه وعلى الاكبر ان يقضى عنه ما فاته من صيام او صلوة دون
اخيه الاخر وفى الجمل والاحوال ثلثة فيما بعد ان يبرء او يموت او يستمر به المرض الى رمضان اخر فان برء
اوجب عليه القضاء فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء عنه بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط
عن الباقين الى ان قال وكل صوم كان واجبا على المريض باحد الاسباب الموجبة له ثم مات تصدق عنه
او يصوم عنه وليه وفى الاقتصاد والمريض لا يخ من ثلثة احوال اما ان يموت فى مرضه او يبرء او يستمر
به المرض الى رمضان اخر فان مات فى مرضه ذلك يستحب لوليه القضاء عنه وليس ذلك بواجب وان ابرء
اوجب عليه القضاء بنفسه فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء عنه والولى هو اكبر اولاده
الذكور دون الاناث وان كانوا جماعة فى سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يكفل به بعضهم و
يقوم به فيسقط عن الباقين فان لم تمت وكان فى عزمه القضاء من غير توان ولحقهار مضان اخر صام
الثانى وقضى الاول والكفارة الى ان قال وكل صوم وجب عليه وتوانى عنه ومات تصدق عنه
وليه او يصوم عنه كل وفى الوسيلة والثامن اى من برء من المرض ثم يمرض ويموت يلزم وليه القضاء
عنه وجوبا والولى هو اكبر اولاده الذكور فان كان له جماعة اولاد فى سن واحد قضوا عنه بالحصص
وان خلف البنت وترك ما لا فدت عنه بما ذكرنا وفيه فى مباحث الارث وباخذ الابن الكبير ثياب بدن
الوالد وخاتمه الذى يلبسه وسيفه ومصحفه بخمسة شروط ثبات العقل وسداد الراى وفقد اخرى

كان قد

والمولى هو الاكبر فان كان اولاده الكور فى سن واحد كان عليهم القضاء

ولم يقض

بقتضيه الادلة ويجب تحصيله في هذه الفتياء انه لايجب على كل واحد منهم قضاء ذلك لان الاصل براءة
الذمة والاجماع خبر منعقد على ذلك والقائل بهذا شيخنا الطوسي ره والموافق له من اصحابنا المصنفين
قليل جدا والسيد المرتضى لم يتعرض لذلك وكذلك شيخنا المفيد محمد بن النعمان وغيرهما وانما اجمعنا
على تكليف الولد الاكبر والعليل قائم ههنا من استحقاقهم السيف والمصحف وثياب بدنه فجميع ماقيل
ورد في عين مسئلة الولد الاكبر لم يصح في الجماعة وفي الغنية ومن مات وعليه صلوة وجب على وليه
قضاءوها وان تصدق عن كل ركعتين بمد اجزاه فان لم يستطع فعن كل اربع بمد فان لم يجد فمد
لصلوة الليل وذلك بدليل الاجماع الماضي ذكره وطريقة الاحتياط وكذلك نقول في وجوب قضاء
الصوم والحج على الولي وقوله نعم وان ليس للانسان الا ماسعى ومارووه من قوله عم اذا مات المؤمن
انقطع عمله الا من ثلث لاينافي ماذكرناه لانا نقول ان الميت يثاب بفعل الولي ولا ان عمله لم ينقطع
وانما نقول ان الله تع يعبد الولي بذلك والثواب له دون الميت ويسمى قضاءه عنه من حيث حصل عند
تفريطه وتعارض المخالف في قضاء العبادة عن الميت بما رواه عن عايشة ان النبي ص قال من مات وعليه
صيام صام عنه وليه وروي ان امرءة جاءت الى النبي ص فقالت انه كان على امي صوم شهر فاقضيه عنها
فقال ص ارايت ان كان على امك دين اكنت تقضيه قال نعم فقال ص فدين الله احق ان يقضى ومثل ذلك
روي في الحج في خبر الخثعمية عنه حين سالته عن قضائه عن ابيها وروى ابن عباس عنه ص في صوم
النذر انه امر ولي الميت ان يصوم عنه وفيه في مباحث الصوم والولي يقضي الصوم عن الميت على ما
بيناه في قضاء الصلوة وفي الخبر يقضي الابن ما فات اباه من صلوة مرضه وفيه في كتاب الصوم المرض
الذي يخاف بالصوم فيه الهلاك او الزيادة فيه يجب فيه الافطار فان صام لم يجزه واذا برء قضاء فان لم
يقضه حتى مات قضى عنه وليه فان كان له وليان فاكبرهما فان استويا فمن بادر بالقضاء فقد حصل
والا صاما معا فان كان الاكبر امرءة لم تصم وان مرض حتى مات لم يقض الولي وان اوصى الى من يقضي
لم يلزمه القضاء ويقضي عنه ما فات بالسفر بكل حال ويقضي عن المراة ما فات بالحيض والمرض اذا فرطت
في قضائه ويصام عنها ما فاتها بالسفر بكل حال وفي الشرايع يجب على الولي ان يقضي ما فات الميت من
صيام واجب رمضان كان او غيره ولا يقضي الولي الا ما تمكن الميت من قضائه واهمله الا ما يفوت
بالسفر فانه يقضي ولو مات مسافرا على رواية والولي هو الاكبر اولاده الذكور ولو كان الاكبر انثى لم
يجب عليه القضاء ولو كان له وليان او اولياء متساوون في السن تساووا في القضاء وفيه تردد ولو
تبرع بالقضاء بعض سقط وهل يقضي عن المراة ما فاتها فيه تردد وفيه اذا لم يكن له ولي او كان
الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته ولو كان عليه شهران متتابعان صام
الولي شهرا او تصدق من مال الميت عن شهر وفيه في كتاب الميراث يجري الولد الاكبر من تركة ابيه بثياب
بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما عليه من صلوة وصيام وفي النافع يقضي عن الميت اكبر ولده

سواء فات بمرض او غيره

سنه وحصول تركه سوى ماذكرناه وقيامه بقضاء مافاته عن صلوة وصيام وفي المهذب ولد بن ذكر بن
احدهما اكبر من الاخر دفع الى الاكبر منهما ثيابه وخاتمه الذي كان يلبسه ومصحفه وسيفه وعلى هذا الاكبر
ان يقضي مافاته من صلوة او صوم وفي الكافي ومن مات وعليه شيء من ضروب الصوم لم يؤده مع
تعين فرضه عليه وتفريطه فيه على فعلى وليه القضاء عنه وان لم يكن له ولي اخرج من ماله الى من يقضي
عنه وان لم يتعين ذلك عليه فلا شيء على وليه ولا حق في ماله وفي السرائر فان لم يصح المريض ومات
من مرضه الذي افطر فيه يستحب لولده الاكبر من الذكور ان يقضي عنه مافاته من الصيام وليس ذلك
بواجب عليه فان برء من مرضه ذلك ولم يقض مافاته ثم مات وجب على وليه ان يقضي عنه وكذلك ان
كان قد فاته من الصيام من السفر ثم مات قبل ان يقضي وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه ان
يصوم عنه الى ان قال والمريض اذا كان قد وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات تصدق عنه
عن شهر ويقضي وليه شهرا الخر هذا مذهب شيخنا ابي جعفر في نهايته اورده الى ان قال وقال شيخنا المفيد
في كتاب الاركان يجب على وليه ان يقضي عنه كل صيام فرط فيه من نذر او كفارة او قضاء رمضان
ثم قال مصنف هذا الكتاب ره والذي اقوله في ذلك ان هذين الشهرين ان كانا نذرا او قدر على
الاتيان بهما ولم يفعل فالواجب على وليه وهو اكبر اولاده الذكور الصيام للشهرين ويكون تكليفه
ذلك لايجزيه غيره وان كان عليه كفارة مخيرة فيها فانه ايضا يجزي في ان يصوم شهرين او يكفر من ماله
قبل قسمة تركته اعني الولي ولا يتعين عليه الصيام ولا يجزيه الا ان يفعل من الكفارة جنسا واحدا اما
صياما او اطعاما هذا اذا كانت مخيرا فيها فليتامل على ذلك ماقلناه من فقه المسئلة قال شيخنا ابو جعفر والمراة
ايضا حكمها ماذكرناه في ان ما يفوتها من الصيام بمرض او طمث لايجب على احد القضاء عنها الا ان يكون
قد تمكنت من القضاء فلم تقضه فانه يجب القضاء عنها ما يفوتها بالسفر حسب ماقدمناه في حكم الرجال هكذا
اورده شيخنا ابو جعفر في نهايته والصحيح من المذهب والاقوال ان الحاق المراة في هذا الحكم بالرجال يحتاج
الى دليل وانما اجماعنا منعقد على ان الوالد يتحمل ولده الاكبر ما فرط فيه من الصيام ويصير ذلك تكليفا
للولد وكذلك ما يفوته من صلوة مرضية التي توفي فيها فانه يجب على الولد الاكبر قضاء ذلك عنه فاما مافاته
من الصلوات في زمانه كله سواء كان صحيحا او مريضا فلا يجب على الوالد القضاء عنه الا ما فاته من مرضه
التي مات فيها على ماببناه وليس هذا مذهب لاحد من اصحابنا وانما اورده شيخنا ايراد الاعتقاد او ورد
في جمله وعقوده فقال فان برء المريض وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء
والولي هو الاكبر اولاده الذكور فان كانوا اجماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص قال وان يقوم
به بعضهم فيسقط عن الباقين فهذا غير واضح لان هذا التكليف كل واحد بعينه وليس هو من فروض
الكفايات بل من فروض الاعيان فاذا صام واحد منهم ما يجب على جميعهم لم يبرء الا ذمة من صام وما وجب
عليه فحسب وذمم الباقين مرتهنة حتى يصوموا ما تعين عليهم ووجب في ذمة كل واحد باقراره والذي

ماترکه من صیام لمرض وغیره مما یتمکن من قضائه ولم یقضه ولو مات من مرضه لم یقض منه وجوبا و
استحب وروی القضاء عن المسافر ولو مات فی ذلک السفر والاولی مراعات التمکن لیتحقق الاستقرار
ولو کان له ولیان قضی بالحصص ولو تبرع بعض صح ویقضی عن المرءة ماترکته علی تردد وفیه اذا
کان الاکبر انثی فلا قضاء وقیل یتصدق من الترکة عن کل یوم بمد ولو کان علیه شهران متتابعان جاز
ان یقضی الولی شهرا ویتصدق عن شهر الاخر وفیه فی مباحث المیراث یجیء الولد الاکبر بثیاب بدن
المیت وخاتمه وسیفه ومصحفه اذا خلف المیت غیر ذلک ولو کان الاکبر بنتا اخذه الاکبر من الذکور و
یقضی عنه ماترکه من الصلوة والصیام وفی المعتبر یقضی عن المیت اکبر ولده الذکور مافاته من صیام
بمرض وغیره مما یتمکن من قضائه ولم یقضه وهو مذهب الشیخ نی به وط وقال المفید اذا لم یکن الانثی
قضت عنه وما ذهب الیه الشیخ اظهر فی المذهب وفی التلخیص ویقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور
علی رای ما یتمکن منه او فات بالسفر علی روایة ویتصدق مع عدم الولی عن کل یوم بمد وقیل بها
بعکس الترتیب ولو تساووا فی السن تساووا فیه علی رای ولو کان علیه شهران متتابعان صام شهرا او
تصدق عن اخر ویقضی السبعة بدل الهدی مع تمکن المیت علی رای وفیه فی مباحث الارث یجیء ولو مات الاکبر
بثیاب البدن والخاتم والسیف والمصحف وعلیه قضاء ما علیه من صلوة وصیام بشرط خدم السفه وفساد
الرای ووجود ماذکر ولو کان الاکبر انثی اعطی اکبر الذکور ولو تعدد الاکبر تشارکوا وفی الارشاد
لو فاته رمضان او بعضه بمرض ومات فی مرضه سقط واستحب لولیه القضاء عنه الی ان قال ولو مات بعد
استمراره وجب علی ولیه القضاء وهو اکبر اولاده الذکور ولو تعددوا قضوا بالتقسیط وان اتحد
الزمان ویوم الکسر واجب علی الکفایة ولو تبرع احد سقط ولو کان الاکبر انثی لم یجب علیها ویتصدق
عن کل یوم بمد من ترکته ولو کان علیه شهران متتابعان صام الولی شهرا وتصدق من ترکة المیت عن
اخر وفیه فی مباحث الارث یجیء الولد للصلب الذکر المومن الاکبر غیر السفیه بثیاب بدن ابیه وخاتمه و
سیفه ومصحفه ان خلف المیت غیرها وعلیه مافاته الاب من صلوة وصیام ولو کان الاکبر انثی خص اکبر
الذکور وفی المنتهی ولو برء من مرضه زمانا یتمکن فیه من القضاء ولم یقض عنه حتی مات قضی عنه
ذهب الیه علماءنا وبه قال الشافعی فی القدیم وابو ثور وقال الشافعی فی الجدید یطعم عنه عن کل یوم مد
الی ان قال لنا ان الصوم استقر فی ذمته بالتمکن منه فلا یسقط بموته کالدین ویجب علی ولیه القیام بما
وجب ویجب علیه من الصیام لما رواه الجمهور عن ابن عباس قال رکبت امرءة فی البحر فنذرت
ان الله ان نجاها ان تصوم شهرا فنجاها الله تعم ولم تصم حتی ماتت فجائت قرابة لها الی النبی ص فذکرت ذلک
له فقم عم صومی وعن عایشة ان النبی ص قال من مات وعلیه صیام صام عنه ولیه وعن ابن عباس قال
جاء رجل الی النبی ص فقال یا رسول الله ان امی ماتت وعلیها صوم شهرا فاقضیه عنها قال نعم قال فدین
الله احق ان یقضی وفی روایة جاءت امراة الی ان قال والذی یقضی عن المیت هو اکبر ولده الذکر مافاته

قال لو کان علی امک دین کنت قاضیه

من الصیام بمرض وغیره مما تمکن من قضائه ولم یقضه ذهب الیه الشیخ ره فان لم یکن له ولد ذکر وکان
له اناث قال الشیخ ره یتصدق عنه بمد بن من ماله عن کل یوم واقله مد وقال المفید ره اذا لم یکن الانثی
قضت عنه والاقرب اختیار الشیخ ره لنا الاصل براءة الذمة من قضاء ما وجب علی غیر المکلف الی ان قال
لو لم یکن له ولی من الذکور قال الشیخ یتصدق عنه عن کل یوم بمد بن واقله مد والسید المرتضی اوجب
الصدقة او لا فان لم یکن له مال صام عنه ولیه ثم قال والاقرب قول الشیخ وفیه ایضا لو کان له اولاد
ذکور فی سن واحد قال الشیخ ره قضوا بالحصص او یقوم به البعض فیسقط عن الاخرین واختاره
ابو جعفر بن بابویه ره وقال ابن ادریس لا یجب منه ما ان لفظ الاکبر یقتضی الواحدة وان النص علی
الاکبر یمنع المساواة بین ولیس بصحیح وفیه ایضا قال الشیخ ره ولو لم یکن له ولد ذکر وکان له اناث سقط
القضاء ووجبت علیه الصدقة واذا لم یکن له ولی تصدق عنه بما قال الشیخ ره ویخرج عن اصل المال
لانه حق واجب عن المیت یخرج من الاصل کالدین وفیه لو صام اجنبی عن المیت بعد قول الولی ففیه
تردد ینشاء من کون الوجوب علی الولی فلا یخرج عن العهدة بفعل المتبرع کالصلوة عنه حیا ومن کون
الحق علی المیت فاسقط بفعل المتبرع عنه الوجوب کالدین اما الوامره فهل یجزیه ام لا للشافعی وجهان
وفیه ایضا وهل یجوز للولی ان یستاجر عنه من یصوم والاقرب فی ذلک کله عدم الاجزاء عملا بالاصل
قال وقال الشیخ ره کل صوم واجب علی المریض باحد الاسباب الموجبة کالیمین والنذر والعهد اذا
مات وجب علیه مع الامکان القضاء ولو لم یقضه وجب علی ولیه القضاء عنه او الصدقة وعلیه دل
عموم النصوص وفیه ایضا قال ره اذا وجب علیه صیام شهرین متتابعین تصدق عنه عن شهر ویقضی
ولیه شهرا خر وهو روایة الوشا وقال ایضا لو وجب علیه صوم شهرین متتابعین علی التعیین فالحکم فیه
ما ذکرنا وقال ابن ادریس یجب علیه صیام الشهرین معا اما لو وجب علی التخییر فی کفارة افطار رمضان
مثلا فالوجه فیه تخییر الولی بین ان یصوم شهرین متتابعین او یتصدق من مال المیت من اصله او یعتق
منه من اصل المال ایضا لانه صوم وجب تخییرا فلا یتضیق علی الولی والصدقة عن المیت لیست واجبة و
التخییر سقط فی حق المیت فیتخیر القائم مقامه وفیه ایضا قال الشیخ ره حکم المرءة حکم الرجل فی ذلک فی ان
ما یفوتها فی زمن الحیض او سفر او مرض لا یجب علی احد القضاء عنها ولا الصدقة الا اذا تمکنت من قضائه
واهملته فانه یجب علی ولیه القضاء او الصدقة علی ما مر فی الرجل سواء وانکر ابن ادریس ذلک و
الوجه ما قاله الشیخ ره وهو قول اکثر الجمهور وفی التذکرة لو برء من مرضه زمانا یتمکن فیه من القضاء ولم
یقض حتی مات قضی عنه عند علماءنا وبه قال الشافعی فی القدیم وابو ثور ثم قال الذی یقضی عن
المیت هو اکبر اولاده الذکور ویقضی ما فاته من صیام بمرض وغیره اذا تمکن من قضائه ولم یقضه وان لم
یکن له ولد ذکر وکان له اناث تصدق عن ماله عن کل یوم بمد بن قال الشیخ ره وقال المفید اذا لم یکن
الانثی قضت عنه والوجه قول الشیخ لاصالة البراءة الی ان قال اذا عرفت هذا فلو لم یکن له ولی من

ع

الذكور قال الشيخ تصدق عنه عن كل يوم بمد بن واقله مد والسيد المرتضى ره عكس فاوجب الصدقه
او لا فان لم يكن له مال صام وليه ثم قال والمعتمد قول الشيخ ره لان الواجب فى الاصل الصوم قال فروع
الاول لو لم يكن له الا ولد واحد ذكر وجب عليه القضاء لانه ولى له والثانى لو كان له او لاد ذكور
فى سن واحد قضوا بالحصص فان قام بالجميع بعضهم سقط عن الباقين الثالث لو لم يكن له ولد ذكر وكان
له اناث سقط القضاء ووجب الصدقة وكذا لو لم يكن له ولى ولو كان له او لاد ذكور واناث وكان
الاكبر انثى وجب القضاء على الاكبر الذكور الرابع لو تعدد الولى قضوا بالحصص فان انكسر العدد
فاليوم المنكسر واجب عليهم على الكفاية كما لو كانوا ثلثة فى سن واحد وعليه اربعة الخامس يجوز اتحادهم
فى الزمان فلو فاته يومان وله ولدان قضاما معا يوما واحدا كفاهما عن اليومين والسادس لو صام اجنبى
عن الميت بغير قول الولى سقط الصوم عن الميت والولى معا وان صام بامر الولى فالاقرب الاجزاء و
للشافعى فيه وجهان وكذا يجوز للولى ان يستاجر عنه من يصومه السابع قال الشيخ ره كل صوم واجب
على المريض باحد الاسباب الموجبة كاليمين والعهد والنذر اذا مات من وجب عليه مع امكان القضاء
ولم يقضه وجب على وليه القضاء عنه او الصدقة وكذا يجب عليه قضاء ما فاته من الصلوة ثم قال قال
الشيخ ره حكم المراة حكم الرجل فى ان ما يفوتها من زمان الحيض او السفر او المرض لا يجب على احد القضاء
عنها ولا الصدقة الا اذا تمكنت من قضائه واهملته فانه يجب على وليها القضاء او الصدقة على ما مر
فى الرجل سواء وهو قول اكثر العامة وانكر ابن ادريس ذلك ابن ادريس وليس بشئ لما رواه ابو
بصير فى الصحيح عن الصادق ع قال سئلته عن امراة مرضت فى شهر رمضان وماتت فى شوال فاوصتنى
ان اقضى عنها أو قد اوصتنى بذلك قال وكيف تقضى شيئا لم يجعله الله عليها فان اشتهيت ان تصوم
لنفسك فصم استفسره ع عن حصول البراءة لا ولو لم يجب القضاء مع البراءة لم يكن السؤال معنى لا يقال انه
قد حصلت الوصية فجاز ان يكون الوجوب بسببها لانا نقول الوصية لا يقتضى الوجوب اما مع عدم القبول
ظاهرا واما معه فلانه راجع الى الوعد انتهى عبارة التذكرة وفيه دلالة على عدم وجوب الوفاء بالوعدة
بل انه من الامور المسلمة لكن لا يخفى ما فيه لاقتضائه عدم وجوب العمل بمقتضى الوصية ولو مع القبول
وموت الموصى ولا شبهة فى ضعفه وفى التحرير لو استمر به المرض حتى مات قضى عنه الذى يقضى
عن الميت اكبر اولاده الذكور سواء فاته بمرض او غيره مع ترك الميت القضاء وتمكنه ولو لم يكن له ولد ذكر
وكان له اناث قال الشيخ يتصدق عن كل يوم بمد بن من ماله واقله مد وقال المفيد يقضى الانثى والاول
اقوى وفيه ايضا اذا كان الولى واحدا عليه قضاء الجميع ولو كانوا جماعة فى سن واحد قضوا عنه بالحصص
او يتطوع به البعض فيسقط عن الاخرين ولو اتحد اليوم او انكسر فالاقرب انه عليهم كواجب الكفاية ولم
اقف فيه على نص وفيه ايضا قد بينا وجوب الصدقة مع عدم الولى ويخرج من صلب المال ولو صام اجنبى
عن الميت بغير قول الولى فالاقرب عدم الاجزاء ولو امره او استاجره ففى الاجزاء نظر كل صوم واجب

قال العلامة بعد ما نقل كلام المصنف هذا ما اقتضى عنها فان الله اعلم

على المريض او غيره كالمنذور وغيره اذا مات مع امكان القضاء ولم يقض وجب على الولى القضاء
عنه والصدقة ولو وجب عليه صوم شهرين متتابعين ثم مات تصدق عن شهر من مال الميت والطانه
اما بمد بن عن كل يوم او بمد وقضى وليه شهرا وللولى ان يصوم شهرين عنه من غير صدقة سواء
كان وجوبهما على التعيين او على التخيير نعم فى الخبر للولى ان يصوم شهرين او يتصدق من صلب
مال الميت او يعتق من اصل المال وفيه ايضا قال الشيخ ره حكم المراة فى ذلك حكم الرجل فيما يفوتها فى
زمن الحيض والسفر او المرض لا يجب قضاءه ولا الصدقة عنه الا مع تمكنها من القضاء والاهمال
فيجب على الولى القضاء او الصدقة كما قلنا فى الرجل خلافا لابن ادريس وفيه فى مباحث الارث
يخص اكبر الاولاد الذكور من تركة ابيه بثياب جسده وخاتمه وسيفه ومصحفه بشروطا ثلاثة ان
لا يكون الولد سفيها وان لا يكون فاسد الاعتقاد وان يخلف الميت شيئا سوى هذه فلو لم يخلف
غيرها لم يخص بشئ وعلى هذا الولد قضاء ما على ابيه من صلوة وصيام وفى القواعد ولو فات رمضان
او بعضه لمرض واستمر حتى مات لم يجب القضاء عنه بل يستحب ولا فدية وكل صوم واجب رمضان
او غيره فات وتمكن من قضائه ولم يقض حتى مات وجب على وليه وهو اكبر اولاده الذكور
القضاء عنه سواء فات بمرض او سفر او غيرهما او لو فات بالسفر ومات قبل التمكن من قضائه ففى
رواية وجب على الولى قضاءه ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها القضاء وح يسقط القضاء وقيل
يتصدق عنه من اصل تركته عن كل يوم بمد وكذا لو لم يكن له ولى وكان له ولدان فاز يد تاوا
فى القضاء بالتقسيط وان اتحد الزمان وان كان فى كفارة وجب التتابع فان تبرع بعضهم سقط عن
الباقين وان انكسر يوم فكالواجب على الكفاية فان صاما وافطر بعد الزوال دفعة او على التعاقب
او احدهما ففى الكفارة وجوبا ومحلا اشكال وفى القضاء عن المراة والعبد اشكال ولو كان عليه شهران
متتابعان صام الولى شهرا وتصدق عنه من مال الميت عن شهر وفيه فى كتاب الارث يحجى الولد
الاكبر من تركة ابيه بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فات الاب من صلوة وصيام
وفى التبصرة يحجى الولد الذكر الاكبر بثياب بدن الميت وخاتمه وسيفه ومصحفه اذا لم
يكن سفيها ولا فاسد الراى بشرط ان يخلف الميت غير ذلك وعليه قضاء ما على الميت من صلوة و
صيام وفى المختلف لو فات المريض وقد فاته الشهر او بعضه بمرض فان برء بعد وفاته وتمكن من
القضاء ولم يقضه وجب على وليه القضاء عنه ذهب اليه الشيخان وابنا بابويه والسيد المرتضى
وابن البراج وابن حمزة وابن ادريس وقال ابن ابى عقيل وقد روى عنهم عليه السلام فى بعض
الاحاديث ان من مات وعليه قضاء من شهر رمضان صام عنه اقرب الناس اليه من اوليائه كما
يقضى دينه وكذلك من مات وعليه صلوة قد فاتته وزكوة قد لزمته وحج قد وجب عليه
قضى عنه ولى بذلك كله جاءنص الاخبار بالتوقيف عن ال الرسول على لسان عترته وشيعتهم

وقد اعتل من قال من الشيعه بهذا الخبر بان قال زعم من انكر علينا هذا ممن خالفنا ان الميت جايز ان يحج عنه
ولا يجوز ان يصام و يصلى عنه ردا على رسول الله ص و خلافا للمامر و قد جاء الخبر فى قضاء الصوم و
الصلوة على الميت كما جاء فى قضاء الحج عنه فلم كان احدهما اولى بالقضاء عنه من الاخر ولا التحكم فى
دين الله و الخروج عما سنه رسول الله ص وقد روى ان من مات و عليه صوم من رمضان تصدق عنه
عن كل يوم بمد من طعام و هذا تواترت الاخبار عنهم ع والقول الاول مطروح لانه شاذ و المعتمد الاول
لنا انها عباده قامة بعد وجوبها فوجب قضاءها عنه كالحج ولانه دين الله تع فيدخل تحت قوله ع للخثعمية
و قد سالته عن قضاء الحج ارايت ان كان على ابيك دين اكنت قاضيه قالت نعم فدين الله احق ان يقضى و
لعموم قوله تع فعدة من ايام اخر و لم ينص فى الاية على المباشرة للقضاء و فى الايضاح الذى يقضى
عن الميت هو الولد الذكر المكلف عند موته فلو كلف بعد موته و لو بلحظة لم يجب عليه القضاء فان تعدد
الذكور بالوصف المذكور وجب على الاكبر و ان كانوا ذكورا و اناثا فالذكر الاكبر و لو كان اصغر من
الانثى و انما البحث هنا فيما اذا لم يكن له ولد ذكر مكلف فله ص اثنى مكلفة سواء كان هناك ذكر غير مكلف
او لم يكن و لعلمائنا فيه اقوال ثلثة لا قضاء و لا فداء لاصل البراءة واصل عدم تكليف مكلف بقضاء ما
وجب على غيره و لقوله تع و ان ليس للانسان الا ما سعى خص بالنص على اكبر الذكور فبقى الباقى على
الاصل و روى حماد بن عثمن عمن ذكره الى ان قاله فهذه ضعيفة السند مرسلة لكن الاب و الاصل
يعضدانها الثانى انه يجب عليها القضاء وهو قول المفيد و ابن بابويه لانها وليه و كل وليه يجب عليه القضاء
اما الاولى فلان الولى هو الوارث و اما الثانيه فلقوله ابا عبد الله ع فان مرض فلم يصم شهر رمضان ثم
صح بعد ذلك فلم يقضه ثم مرض و مات فعلى وليه ان يقضى عنه الحديث و اتفق الكل على عمومه و
الجواب المنع من الاولى وقد دلت الروايات الصحيحة عن تفسير الولى انه اكبر اولاده الذكور الثالث ليس
عليها قضاء و يجب الفداء عن كل يوم بمد وهو قول الشيخ فى ط و ابن حمزه و ابن ادريس لما رواه ابو مريم
عن الصادق ع فى حديث فلم ينزل مريضا حتى يموت فليس عليه شيء و ان ج ثم مرض حتى يموت و كان
له مال تصدق عنه الحديث و قد ظهر ان عوض الصوم الفداء وهو مذهب الاصح ح الاول و فيه انهم بعد ان
عنون فان انكسر يوم الى قوله السالف ففى الكفارة وجوبا و محلا اشكال ما هذا عينه اقول اذا كان
وليان وانكسر عليهما يوم كما لو وجب قضاء خمسة ايام فصام كل واحد يوما بين بقى الخامس او كان خمسة
اولياء وجب عليه ستة ايام فالكلام هنا فى موضعين الاول كيفية وجوب ذلك اليوم عليهما و لاشك
فى سقوطه عن كل واحد بفعل الاخر فهل عدم فعل كل واحد شرط فى وجوبه على الاخر و يكون من
قبيل الواجب المشروط فى وجوبه او من قبيل الواجب على الكفاية فلذلك قال فكالواجب على الكفاية و
لم يجزم بكونه واجبا على الكفاية و ليس من المباحث المهمة هنا و الاقوى انه واجب على الكفاية عليهما
الثانى فى الكفارة و لو حصل افطار فى هذا اليوم بعد الزوال فيقول الصائم اما احدهما او كلاهما

الاول

والثانى اما ان يفطر احدهما او كلاهما و الثانى اما ان يكون افطارهما دفعة او على التعاقب فالمسائل
اربع الاولى ان يصوم احدهما و يفطر الاقوى وجوب الكفارة لانه قضاء عن رمضان واجب
افطر فيه بعد الزوال و كلما كان كذلك وجب الكفارة والمقدمتان ظاهرتان و يحتمل العدم لانه لم يتعين
عليه و الكفارة وجب فيها وجب على الاعيان و هذا لم يجب عينا بل الكفاية و الوجوبان متغايران
فلا يلزم من اقتضاء احدهما الكفارة اقتضاء الاخر اياها لان الوجوب على الكفاية معرض للسقوط و عدم
الاثم بالترك و هو اضعف والحق الاول لعموم النص على من افطر فى قضاء رمضان خصوصا على القول
بان الواجب على الكفاية يتعين بالشروع ابتداء الثانى لو صاما معا و افطر واحد منهما خاصة فهذا مبنى
على مسئلة اصولية هى ان الواجب على الكفاية يجب على الكل و انه يسقط بتمام فعل واجب من المكلفين
به عن الاخر فقبل التمام يكون الواجب على الكل لم يسقط عن احد فعلى هاتين المقدمتين يحتمل وجوب
الكفارة لانه اولى من الوجوب لو افطرت ثم حاضت لوجودا التكليف هنا حال الافطار بخلاف الحايض
على ما اخترناه والحق عدم الوجوب لانه قد وقع قضاء ذلك اليوم فى ذلك الزمان و اجزاء عن المفطر كما لو
فعله هو الثالث ان يفطر امعا فالاشكال هنا فى موضعين احدهما فى ايجاب هذا الافطار الكفارة فنقول يحتمل
العدم لاستحالة كون الصوم بن لو صحا قضاء عن ذلك اليوم واحد هما ترجيح بلا مرجح واحدهما لا بعينه
لا يوجب الكفارة فيه لانها تابعة لتعين الصوم و لهذا شرط فى قضاء رمضان كونه بعد الزوال فيتعين
و يحتمل الوجوب لانه افطر فى قضاء رمضان بعد الزوال فيدخل تحت العموم و الموضع الثانى على
تقدير وجوب الكفارة و الاشكال فى محلها فيحتمل الوجوب عليهما بمعنى انه على كل واحد كفارة
لوجوب الواجب على الكفاية على الكل و لم يحصل فيسقط عن احدهما و يحتمل عن احدهما معا كفارة
واحدة لان القضاء واحد و لا ترجيح و الوجوب هنا على الكفاية كالاصل وهو الاقوى عندى و
الرابع ان يفطر اعلى التعاقب فالاشكال فى وجوب الكفارة كما مر و فى محلها ايضا فيحتمل على الاخير
لتعينه لقضاء رمضان بافطاره الاول و يحتمل عليهما الان كل واحد قد افطر فى قضاء رمضان و ليس
بمجيد لان الاول قد صام و احد فلا تتعدد قضاءوه فاحدهما غير قضاء و لا نعلم القضاء ما هو منهما و شرط
التكليف العلم لاستحالة تكليف الغافل و لم يدل دليل على ترجيح احدهما والاصح عندى انه لا كفارة
اذا عرفت ذلك فنقول المصنف ان صاما و افطراه بعد الزوال دفعة اشارة الى المسئلة الثانيه وقوله او على
التعاقب اشارة الى الرابعة وقوله احدهما اشارة الى المسئلة الاولى والثانيه او احدهما صامه ثم افطره
او احدهما افطره خاصة وفى الدروس و لو تمكن من القضاء و مات قبله فالمشهور وجوب القضاء على
الولى سواء كان صوم رمضان او لا و سواء كان له مال او لا و مع عدم الولى يتصدق من اصل ماله عن
كل يوم بمد و قال المرتضى يتصدق عنه فان لم يكن له مال صام وليه و قال الحسن يتصدق عنه لا غير
و قال الحلبى مع عدم الولى يصام عنه من ماله كالحج والاول اصح والمراة هنا كالرجل على الاصح واما العبد

فمشكل والساوات قريبة ثم الولى عند الشيخ اكبر اولاده الذكور لا غير وعند المفيد لو فقد اكبر الولد فاكبر اهله من الذكور وان فقدوا فالاناث وهو ظاهر القدماء والاخبار والمختار ولو كان له وليان فصاعدا متساوون في السن اقترعوا الا ان يتبرع به بعضهم وقال القاضي يقرع بينهما وقال ابن ادريس لا قضاء والاول اثبت فروع خمسة الاول لو استاجر الولي غيره فالاقرب الاجزاء سواء قدر او عجز ولو تبرع الغير بفعله احتمل ذلك الثاني لو مات الولي ولما يقض فان لم يتمكن من القضاء فلا شيء على وليه وان تمكن فالظاهر الوجوب عليه ويحتمل الصدقة من تركته والاستيجار الثالث لو انكسر يوم فكفرض الكفاية فان لم يصم به احدهما وجب عليهما فلو كان من قضاء رمضان او افطر فيه بعد الزوال فالاقرب عدم الكفارة ولو قلنا بها ففي تعددها او اتحادها عليهما بالسوية او كونها فرض كفاية كاصل الصوم نظر ولو افطر احدهما فلا شيء عليه اذا ظن بقاء الاخر والا اثم لا غير الرابع لو استاجر احدهما صاحبه على الجميع بطل في حقه الاجير ولو استاجره على ما يخصه فالاقرب الجواز الخامس لو تصدق الولي بدلا عن الصوم من مال الميت او ماله لم يجز ويظهر من كلام الشيخ التجويز نعم لو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق عن مال الميت عن اخر وليكن الشهر الثاني لرواية الوشاء واوجب ابن ادريس قضاءهما الا ان يكونا من كفارة تخيير فيتخير وتابعه الفاضلان لضعف الرواية والاول ظاهر المذهب وفيه في كتاب الصلوة يجب ان يقضي الولي جميع مافات الميت وفي البيان يجب على الولي قضاء ما فات اباه مطلقا ومنهم من خصه بما فات لعذر كالمرض والنسيان وفي اللمعة وشرحه اذا تمكن من القضاء ثم مات قضى عنه اكبر ولده الذكور وهو من ليس له اكبر منه وان لم يكن له ولد متعددون مع بلوغه عند موته فلو كان صغيرا ففي الوجوب عليه بعد بلوغه قولان ولو تعددوا تساووا وفي السن اشتركوا فيه على الاقوى فيقسط عليهم بالسوية فان انكسر منه فكفرض الكفاية ولو اختص احدهم بالبلوغ والاخر بكبر السن فالاقرب تقديم البالغ ولو لم يكن له ولد بالوصف لم يجب القضاء على باقي الاولياء وان كانوا اولادا اقتصارا فيما خالف الاصل على محل الوفاق وبالتعليل بانه في مقابل الحبوة وقيل يجب القضاء على الولي مطلقا من مراتب الارث حتى الزوجين والمعتق وضامن الجريرة ويقدم الاكبر من ذكورهم فالاكبر ثم الاناث واختاره في الدروس ولا ريب انه احوط ولو مات المريض قبل التمكن من القضاء سقط وفي القضاء عن المسافر لما فاته منه بسبب السفر خلاف اقربه مراعاة تمكنه من المقام والقضاء ولو بالاقامة في اثناء السفر كالمريض وقيل يقضي عنه مطلقا لاطلاق النص وتمكنه من الاداء بخلاف المريض وهو الممنوع بجواز كونه ضروريا كالسفر الواجب فالتفصيل اجود ويقضي عن المراة اولى بعد ما فاتها على الوجه السابق كالحر لاطلاق النص ومساواتهما للرجل الحر في كثير من الاحكام وقيل لا لاصالة البراءة وانتفاء النص الصريح والاول في المراة اولى وفي العبد اقوى والولي فيهما كما تقدم والانثى من الاولاد على ما اختاره لا تقضي لاصالة البراءة وعلى القول الاخر تقضي مع فقده وحيث لا يكون هناك ولي او لم

يجب عليه القضاء يتصدق عن التركة عن اليوم مد في المشهور هذا ان لم يوص الميت بقضائه والا سقطت الصدقة حيث يقضي عنه ويجوز في الشهرين المتتابعين صوم شهر والصدقة عن اخر من مال الميت على المشهور وهذا الحكم تخفيف عن الولي بالاقتصار على قضاء الشهر ومستند التخيير رواية في سندها ضعف فوجوب قضاء الشهرين اقوى وعلى القول به فالصدقة عن الشهر الاول والقضاء للثاني لانه مدلول الرواية ولا فرق في الشهرين بين كونهما واجبين تعيينا كالمنذورين وتخييرا كالكفارة رمضان ولا يتعدى الى غير الشهرين وقوفا مع النص لو عمل به وفي اللمعة في مباحث الارث يجب الولد الاكبر من تركة ابيه بنيابة وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فاته من صلوة وصيام وفيهما في كتاب الصلوة يجب على الولي وهو الولد الذكر الاكبر وقيل كل وارث مع فقده قضاء ما فات اباه من الصلوة في مرضه الذي مات فيه وقيل ما فاته مطلقا وهو احوط وفي الدروس قطع بقضاء مطلق ما فاته وفي الذكرى نقل عن المحقق ره وجوب قضاء ما فاته لعذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه عمدا مع قدرته عليه ونفى عنه البأس ونقل عن شيخه عميد الدين ره نصرته فصار للمصمم في المسئلة ثلثة اقوال والروايات تدل باطلاقها على الوسط والموافق للاصل ما اختاره هنا وفعل الصلوة على غير الوجه المجزي شرعا كتركها عمدا للتفريط واحترز المصنف بالاب عن الام ونحوها من الاقارب فلا يجب القضاء عنهم على الوارث في المشهور والروايات مختلفة ففي بعضها ذكر الرجل وفي بعض الميت ويمكن حمل المطلق على المقيد خصوصا في الحكم المخالف للاصل ونقل في الذكرى عن المحقق ووجوب القضاء عن المراة ونفى عنه البأس احدا بظاهر الروايات وحملا للفظ الرجل على التمثيل ولا فرق على القولين بين الحر والعبد على الاقوى وهل يشترط كمال الولي عند فوته قولان واستقرب في الذكرى اشتراط رفع القلم عن الصبي والمجنون واصالة البراءة بعد ذلك ووجه الوجوب عند بلوغه اطلاق النص وكونه في مقابل الحبوة ولا يشترط خلو ذمته من صلوة واجبة لتغاير السبب فلا زمان معا وهل يجب تقديم ما سبق سببه وجهان اختار في الذكرى الترتيب وهل له استيجار غيره يحتمله لان المطلق القضاء وهي ما يقبل النيابة بعد الموت ومن تعلقها بحي واستنابة ممتنعة واختار في الذكرى المنع وفي صوم الدروس الجواز وعليه يتفرع تبرع غيره به والاقرب اختصاص الحكم بالولي فلا يتحملها وليه وان تحمل ما فاته عن نفسه وفي جامع المقاصد بعد ان عنون وهو اكبر اولاده ما هذا لفظه هل يشترط بلوغه حين الوفاة فلا يجب لو كان غير بالغ الظاهر نعم وفيه ايضا بعد ان عنون فان صامه واطراه بعد الزوال دفعة او على التعاقب او احدهما ففي الكفارة وجوبا ومحلا اشكال ما هذا عينه والاحوط وجوب الكفارة على من افطر تعددا او اتحد دفعة او على التعاقب لان ما وجب من باب المقدمة واجب قطعا فيندرج في قضاء رمضان واتحاد الاصل لا ينافي التعدد باعتبار المقدمة الا ان يدعى ان احدهما لا بعد قضاء رمضان فان صح ذلك اتجه عدم الوجوب للجهل بمحله وفي الاول رجحان واحتياط قال لو صام اجنبي عن الميت بغير اذن الولي او باذنه ففي الاجزاء نظر

بنشا من كون الوجوب على الولى فلا يسقط بفعل الغير ومن ان اصل الوجوب على الميت فيسقط به وعدم
الاجزاء اقوى واليه ذهب فى المنتهى وفيه ايضا بعد عنوان وفى القضاء عن المراة والعبد اشكال لاقضاء
عن المراة والاحوط فى العبد القضاء وفيه ايضا بعد عنوان وتصدق من مال الميت عن شهر الظاهر عن كل
يوم بمد وفى تعليقاته على الشرايع فى شرح والولى هو الاكبر اولاده الذكور ماهذا عينه المراد بالاكبر من
ليس ثم ذكر اكبر منه فلو لم يخلف الميت الا ذكرا واحدا تعلق به الوجوب ولو خلف ذكورا فى سن واحدا
تعلق الوجوب بهم جميعا على الاصح ولبه الاشارة بقوله ولو كان له وليان او اولياء متساوون فى السن
تساو وافى القضاء على تردد منشا التردد من انتفاء الاكبر فى صورة الفرض لاستواءهم فى السن ومن صدقة
على الجميع فان كل واحد لو انفرد تعلق به الوجوب فلا يسقط ذلك بانضمام غيره اليه وهو الاقوى ولو
كان الاكبر غير بالغ تعلق به الوجوب اذا بلغ وفيها فى شرح وهل يقضى عن المراة ما فاتها فيه تردد المراد
انه هل يجب على ولى المرة قضاء ما فاتها من الصوم اذا تمكنت من قضائه كالرجل ومنشا التردد من استواء
الذكور والاناث فى الاحكام غالبا وما يلوح من رواية ابى بصير وغيرها ومن انتفاء النص الصريح
واصالة البراءة فلا يجب وهو الاصح وفى شرح قوله اذا لم يكن له ولى او كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل
يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته ماهذا لفظه لو لم يكن للميت الا انثى لم يجب القضاء عليها ولو كان
له ذكور واناث وكان الاكبر انثى تعلق القضاء بالولد الذكور وهذه الصورة مندرجة فى العبارة فلا بد
من استثناءها والقول بوجوب الصدقة عن كل يوم بمد من طعام من التركة مع فقد الولى قول الشيخ و
جماعة وهو احوط وفى شرح قوله ولو كان عليه شهران صام الولى شهرا وتصدق عن شهر ما هذا لفظه اى لو وجب على الميت شهران متتابعان سواء كانا على التعيين او التخيير لكونهما
كفارة مخيرة تخير الولى فان شاء صام شهرا وتصدق عن شهر من تركة الميت عن كل يوم بمد من الطعام على الاصح وقيل يتعين صوم الواجبين ولا ريب انه احوط وفى تعليقاته على
الارشاد ولو لم يكن الاكبر بالغا تعلق به وجوب القضاء عند البلوغ وفيها فى شرح قضوا بالتقسيط وان
اتحد الزمان اى وان اتحد زمان قضاءهم لعدم وجوب الترتيب فى الصوم بخلاف الصلوة فلا يقضيها
الوليان بالتوزيع فى زمان واحد وفى شرح ويوم الكسر واجب على الكفاية اى اليوم الذى يبقى
بعد التوزيع ولا يمكن التوزيع فى المجموع الا بكسر كالخامس والاولياء اثنان والعاشر وهم ثلثة واجب
على الكفاية بالنسبة الى الاولياء بمعنى ان الجميع مخاطبون بفعله ويسقط الخطاب بفعل البعض ولا ريب
انه وجوبه عينى لكن بسبب تعدد الاولياء حصل له ما الحقه بالواجب على الكفاية وفى شرح ولو كان
الاكبر انثى لم يجب عليها ويتصدق عن كل يوم بمد من تركته لو لم يكن الا انثى فلا قضاء ولو كان له ذكور
واناث وكان الاكبر انثى تعلق وجوب القضاء بالولد الاكبر وهذه الصورة مندرجة فى العبارة فلا بد
من استثناءها والقول بوجوب الصدقة عن كل يوم بمد من طعام من التركة مع فقد الولى قول الشيخ

و جماعة وهو احوط وفى شرح قوله ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولى شهرا وتصدق عن تركة
الميت عن اخر ما هذا عينه اى لو وجب على الميت شهران متتابعان سواء كانا على التعيين او التخيير لكونهما
من كفارة مخيرة تخير الولى فان شاء صامهما وان شاء صام شهرا وتصدق عن شهر من تركة الميت عن كل
يوم بمد على الاصح وقيل يتعين صوم الواجبين على التعيين وفى المسالك بعد ان عنون العبارة السالفة
ولا يقضى الولى الا ما تمكن من قضائه الا ما يفوته بالسفر فان يقضى ولو مات مسافرا على رواية هى
رواية منصور بن حازم عن ابى عبد الله عليه السلام فى الرجل يسافر فى شهر رمضان فيموت قال يقضى
عنه وان امرة حاضت فى شهر رمضان فماتت لم يقض عنها وكذا المريض قبل البرء فى وجوب القضاء
على المسافر حاصة تمكن المسافر من الاداء وهو ابلغ من التمكن من القضاء بخلاف المريض والحايض و
بشكل الفرق فى السفر الواجب ومن ثم ذهب جماعة من الاصحاب الى اعتبار التمكن من القضاء وفى
وجوب القضاء عنه كغيره ولو بالاقامة فى اثناء السفر وهو الاقوى والرواية مع صحة سندها يمكن حملها
على الاستحباب او على الوجوب لكون السفر معصية وان بعد وفيه بعد ان عنون والولى هو الاكبر
اولاده الذكور ماهذا كلامه هذا هو المشهور بين المتاخرين والمراد بالاكبر من ليس هناك ذكر اكبر منه
فلو لم يخلف الميت الا ذكرا تعلق به الوجوب وهل يشترط فى تحمله بلوغه حين موت ابيه فلو كان صغيرا لم
يجب عليه شىء وان بلغ ام يراعى الوجوب ببلوغه فيتعلق به حقولان والمعتبر الاكبر بالسن عند الاشتراك
فى البلوغ وعدمه اما لو اختص احدهما بكبر السن والاخر بالبلوغ بالانبات او الاحتلام ففى تقديم
ايهما نظر اقربه تقديم البالغ ولو لم يكن هناك ولى بالوصف المذكور لم يجب القضاء على باقى الوارث
وان كانوا اولادا اقتصارا فى وجوب ما خالف الاصل على موضع الوفاق ولانه فى مقابلة الجبوة و
ذهب جماعة من القدماء واختاره الشهيد فى س وبعض المتاخرين الى وجوب القضاء عند عدم الولد
الذكور على كل وارث حتى المعتق وضامن الجريرة والزوج والزوجة ويقدم الاكبر فالاكبر من
الذكور ثم الاناث كذلك وهو احوط وفى شرح العبارة السالفة ولو كان له وليان او اولياء متساوون فى
السن تساو وافى القضاء وفيه تردد ماهذا عينه منشا التردد من انتفاء الاكبر فى صورة الفرض لاستواءهم
فى السن ومن صدقه على الجميع فان كل واحد لو انفرد تعلق به الوجوب فلا يسقط ذلك بانضمام
غيره اليه وهو الاقوى فعلى هذا يقسط عليهم القاءت بالسوية فان انكسر منه شىء وجب عليهم كفاية و
يصير عينيا عند عدم قيام احدهم به ولو كان الفائت من قضاء رمضان فصاما معا وافطرا فيه بعد الزوال
ففى وجوب الكفارة عليها او وجوب واحدة بالسوية او كونهما فرض كفاية كالاصل اوجه او جهها
عدم الكفارة ولو افطر احدهما فلا شىء عليه اذا ظن بقاء الاخر والا اثم ولو تبرع احدهما بالجميع
او استاجرت ثالثا واحدهما الاخر فالاقرب الجواز وفى شرح قوله ولو تبرع بالقضاء بعض سقط ما هذا
لفظه يمكن ان يريد به تبرع بعض الاولياء المتساويين فى السن بناء على الوجوب عليهم جميعا و تبرء

اجنبي عن الولي مطلقا وما هو اعم وجه السقوط حصول المقتضي وهو براءة ذمة الميت عن الصوم ويحتمل
عدم الاجزاء لان المكلف به هو الولي فلا يجزي فعل غيره عنه عملا بظاهر الآية ولو صام الاجنبي باذن
الولي او احد الوليين باذن الآخر قال بالجواز في شرح قوله وهل يقضي عن المرأة ما فاتها ففيه تردد
ماهذا عينه منشاءوه من اشتراك الذكور والاناث في الاحكام غالبا وظاهر رواية ابي بصير ومن اصالة
البراءة وانتفاء النص الصريح والاول اولى والثاني اقوى وحيث لم توجب على الوارث القضاء لو اوصى
به الميت وجب انفاذ وصيته وقضاءه عنه ولو لم يوص به فالمشهور عدم الوجوب خلافا لابي الصلاح حيث
جعله كالحج وفي شرح قوله اذا لم يكن له ولي او كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عنه عن كل
يوم بمد من تركته ما هذا لفظه لانه مبني على اختصاص الولي بالولد الذكر كما مر ووجه سقوط القضاء
حينئذ اصالة عدم الوجوب واما الصدقة فاوجبها الشيخ ره وجماعة كما ذكر وتوقف عنها المصنف وجعلها
قولا لعدم النص الصريح بها على هذا الوجه وان الموجود في ذلك رواية ابي مريم الانصاري وهي متضمنة
لتقديم الصدقة على قضاء الولي وعمل بها المرتضى والجماعة لا يقولون بترتيبها واعلم انه متى كان الاكبر
انثى وكان الذكر دونها في السن والقضاء متعلق به مع بلوغه ومع عدمه عند بلوغه كما مر وانما يسقط
القضاء مع كون الاكبر انثى اذا لم يكن له الا اناث او لم يكن له غيره على ما فسرنا به الاكبر من ان المراد به انه
ليس هناك اكبر سواه وهذه الصور كلها داخلة في عبارة المص مقتضية لسقوط القضاء في الجميع وليس
كذلك فكان عليه ان يستثني الاولين والاولى اللهم الا ان يذهب المص الى ان المراد بالولي هو الاكبران
كان ذكرا او الاملا كما يظهر من كلامه هنا فلا يجب على تقدير كون الاكبر انثى عليها ولا على الذكر الصغير
وان كان بالغا فيتم اطلاقه هذا الان الاجود الاول والمقام الثاني في ذكر النصوص الواردة في المقام فنقم
منها الصحيح المروي في الكافي عن ابن ابي عمير عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله ع في الرجل
يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضي عنه اولى الناس بميراثه قلت فان كان اولى الناس به امراة فقال لا
الا الرجال ومنها المعتبر المروي في الكافي ايضا عن حماد بن عثمان عمن ذكره عن ابي عبد الله ع قال سالته
عن الرجل يموت وعليه دين من شهر رمضان من يقضي عنه قال اولى الناس به قلت فان كان اولى
الناس به امراة قال لا الا الرجال ومنها الصحيح المروي فيه ايضا عن محمد بن يحيى عن محمد والظاهر ان المراد
منه محمد بن الحسن الصفار قال كتبت الى الاخير ع والمراد منه المولى الحسن العسكري ع ووقع التصريح
بهما في الفقيه كما ستقف عليه فعلى هذا يكون المراد ان محمد بن الحسن الصفار قال كتبت الى مولانا الامام
ابي محمد الحسن العسكري ع رجل مات وعليه قضاء من شهر رمضان عشرة ايام وله وليان هل يجوز
لهما ان يقضيا عنه جميعا خمسة ايام احد للوليين وخمسة ايام الاخر فوقع ع يقضي عنه اكبر وليه عشرة ايام
ولا انشاء الله تعالى وفي الفقيه باسناده الى محمد بن الحسن الصفار وطريقه اليه صحيح هكذا وكتب محمد
بن الحسن الصفار الى ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام في رجل مات الى اخرها في الكافي ثم قال

ره وهذا التوقيع عندي مع توقيعاته الى محمد بن الحسن الصفار بخطه ع وبه صرح في مواضع من الفقيه
منها ما قد سمعته ومنها ما في اواخر باب غسل الميت من طهارة قال وكتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي
محمد بن الحسن بن علي عليهما السلام كم حد الماء الذي يغتسل به الميت كمارووا ان الجنب يغتسل بستة
ارطال من ماء والحائض بتسعة ارطال فهل للميت حد من الماء الذي يغتسل به فوقع ع حد غسل الميت
يغسل حتى يطهر انشاء الله تعالى وهذا التوقيع في جملة توقيعاته بخطه عندي في صحيفة ومنها ما ذكر في باب الرجلين
يوصى اليهما فينفرد كل واحد منهما بنصف التركة من كتاب الوصايا قال كتب محمد بن الحسن الصفار الى
ابي محمد بن الحسن بن علي عليهما السلام رجل اوصى الى رجلين ايجوز لاحدهما ان ينفرد بنصف التركة
والآخر بالنصف فوقع ع لا ينبغي لهما ان يخالفا الميت ويعملان على حسب ما امرهما انشاء الله تعالى
وهذا التوقيع عندي بخطه ع ومنها الصحيح المروي في الكافي ايضا عن محمد بن مسلم عن احدهما ع
قال سئلته عن رجل ادركه رمضان وهو مريض فتوفي قبل ان يبرء قال ليس عليه شيء ولكن يقضى
عن الذي يبرء ثم يموت قبل ان يقضي ومنها المعتبر المروي فيه ايضا عن ابان بن عثمان عن ابي مريم
الانصاري عن ابي عبد الله ع قال اذا صام الرجل شيئا من شهر رمضان ثم لم يزل مريضا حتى مات فليس
عليه شيء وان صح ثم مرض ثم مات وكان له مال تصدق عنه مكان كل يوم بمد وان لم يكن له مال صام
عنه وليه ورواه في الفقيه باسناده الى ابان بن عثمان وطريقه اليه صحيح فسند الفقيه اقوى مما في الكافي
ومنها ما رواه في الفقيه مرسلا عن مولانا الصادق ع انه قال اذا مات الرجل وعليه صوم شهر رمضان
فليقض عنه مرئياء من اهله ومنها الصحيح المروي في الكافي والفقيه عن ابي حمزة عن ابي جعفر ع قال
سالته عن امراة مرضت في شهر رمضان اوطمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى
عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومنها الصحيح المروي في ب عن ابي مريم عن ابي عبد الله
عليه السلام قال اذا مرض الرجل رمضان فلم يزل مريضا حتى يموت فليس عليه شيء وان صح ثم مرض
حتى يموت وكان له مال تصدق عنه وان لم يكن له مال تصدق عنه وليه ومنها الموثق المروي في ب
ايضا عن علي بن الحسن بن فضال عن محمد واحمد بن الحسن عن ابيهما عن عبد الله بن بكير عن بعض
اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يموت في شهر رمضان قال ليس على وليه ان يقضي عنه
الصيام فان مرض ولم يصم شهر رمضان فلم يزل مريضا حتى مضى رمضان وهو مريض ثم مات في مرضه
ذلك فليس على وليه ان يقضي عنه الصيام فان مرض ولم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقضه
ثم مرض ومات فعلى وليه ان يقضي عنه الصيام لانه قد صح ولم يقض ووجب عليه اعلم ان قوله في سند
السند الحسن بن فضال نسبه الى الجد اذ الحسن والده علي فالمناسب الحسن بن علي بن فضال لكن نسبه
الحسن هذا الى جده في الاسانيد غير عزيز والظاهر ان محمد واحمد فيه هما ولداه فان للحسن بن علي
بن فضال ابنا منهم علي ومنهم محمد ومنهم احمد فان الكشي حكى عن محمد بن مسعود انه قال عبد الله بن

بكير وجماعة من الفطحية هم فقهاء اصحابنا ثم ذكر منهم علي واحمد ومحمد بنو الحسن بن علي بن فضال فعلى
هذا يكون المراد ان عليا احمد بني الحسن بن فضال روى عن اخويه محمد واحمد وهما روياه عن ابيهما
الحسن بن علي بن فضال وهو روى عن عبد الله بن بكير وهما من اصحاب الاجماع فلا يضر الارسال و
منها الصحيح المروي في في وهيب عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال سالته عن امرة مرضت في شهر
رمضان فماتت في شوال فاوصتني ان اقضي عنها قال هل برات من مرضها قلت لا ماتت فيه قال لا تقضي
عنها فان الله لم يجعله عليها قلت فان اشتهي ان اقضي عنها وقد اوصتني بذلك قال وكيف تقضي شيئا
لم يجعله الله عليها فان اشتهيت ان تصوم لنفسك فصم ومنها ما رواه في ب ايضا عن منصور بن حازم عن
ابي عبد الله في الرجل يسافر في شهر رمضان فيموت قال يقضى عنه وان امراة حاضت في شهر رمضان
فماتت لم يقض عنها والمريض في رمضان ولم يبرء حتى مات لا يقضى عنه ومنها الموثق المروي في ب
ايضا عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله ع في امرة مرضت في شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت
قبل ان يخرج رمضان هل يقضى عنها فقال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومنها الموثق كالصحيح
المروي في زيادات ب عن ابي بصير قال سالت اباعبد الله ع عن رجل سافر في رمضان فادركه
الموت قبل ان تقضيه قال يقضيه افضل اهل بيته ومنها المعتبر المروي في الكافي عن الحسن بن علي الوشا
عن ابي الحسن الرضا ع قال سمعته يقول اذا مات رجل وعليه صيام شهر بن متتابعين من علة فعليه ان
يتصدق عن الشهر الاول ويقضي الشهر الثاني فهذه هي النصوص المتعلقة بالمسئلة التي اوردناها في هذا
المقام ويستقاد على غيرها مما ستقف عليه في بعض المباحث الاتية باعانة الله سبحانه والمقام الثالث في تحقيق
الجواب في الفروض المفروضة في السوال المذكور * پس ميگوئيم تنقيح مقام در تحقيق جواب مقتضى
ايراد كلام است از چند مطلب اول انست هركاه والد كسى متوفى شود وبر ذمه او نمازى بوده باشد
اياو واجب است بر فرزند او اتيان بان نماز نمايد يا خير جواب اگرچه توهم ميشود از بسيارى از عبارات
فقهاء در كتاب صوم عدم وجوب تدارك نمازى كه در ذمه والد بوده باشد نظر باينكه حكم بوجوب
قرموده اند نسبت بصوم بنحوى كه موهم اختصاص حكم است نسبت بصوم وعدم لزوم انست نسبت
بصلوة ومثل عبارت منتهى وفقيه وانتصار واقتصاد وجمل العقود وكافى ابى الصلاح وغيرانها * قال
في المقنع اذا مات رجل وعليه صيام فعلى وليه ان يقضى عنه الى اخر عبارته السالفة وفي الكافي من
مات وعليه شيء من ضروب الصوم لم يوده مع تمكن فرضه عليه وتفريطه فيه فعلى وليه القضاء عنه *
لكن حكم چنين نيست بلكه لزوم تدارك چنانچه در صوم ثابت است در صلوة نيز ثابت است وكلام
بسيارى از فقها اگرچه موهم اختصاص است بصوم در كتاب صوم لكن تصريح بتعميم فرموده اند در
صوم وصلوة در مباحث ميراث در مقام بيان مسئله حبوه فلاحظ العبارات السالفة من المقنعة والنهاية
والوسيلة والمهذب لابن البراج وغيرهم من العبارات السالفة اگرچه بسيارى تصريح بران در غير

كتاب ارث تفرموده اند لكن مرحوم شيخ در كتاب مبسوط وابن ادريس در سرائر وابن زهره وصاحب
جامع وشيخ شهيد در دروس وبيان وذكرى وصاحب موجز در موجز وغيرهم در مباحث صلوة
نيز تصريح براين فرموده اند * قال في طمن فاتته صلوة فريضة لمريض لا بزيل عقله لزمه قضاءها ان
ادركه الوفاة وجب على وليه القضاء عنه وان شئت فلاحظ غيره في جملة العبارات السالفة والمستند
في ذلك مضافا الى الاجماع عليه في الغنية الصحيح السالف عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله ع في
الرجل يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضى عنه اولى الناس بميراثه والتصريح في السوال في الصلوة
الثابتة في ذمة الميت وجوابه ع بانه يقضى عنه اولى الناس بعنوان الاطلاق دليل على ثبوت الحكم في
الصلوة ايضا كما لا يخفى وهو المط * واين محل تامل نيست لكن كلامى كه در اين مقام است اينست اياحكم
مذكور ثابت است نسبت بهر نمازى كه در ذمه والد بوده باشد خواه عمدا ترك كرده باشد باسهوا ياترك
نكرده باشد لكن مشخص شود كه نمازهائى به محكوم ببطلان بوده است يا بجهة ترك تقليد مجتهد حى يا تمكن
از ان يا بجهة ترك بعضى از امور معتبره در نماز وخواه نماز از خود والد بوده باشد يا از غير مثل اينكه
نمازى بطريق اجاره در ذمه والد بوده باشد ويا عدم اتيان بان فوت شده باشد يا اينكه نمازى از
جد ابى او فوت شده باشد وبر والد نظر باينكه ولد اكبر او بود لازم بود كه اتيان نموده باشد قبل از
اتيان بان فوت شده باشد وبر والد نظر باينكه ولد اكبر او بود لازم بود كه اتيان نموده باشد قبل از
اتيان بان فوت شده باشد خواه بعد از انقضاى زمانى بوده باشد كه ممكن از اتيان بان نماز بوده باشد
واتيان بان نكرده باشد يا قبل از ان مدلول عليه بكلام آخر پس عدم وجوب است بر ولد مكر قضاء
صلوتى كه از والد فوت شده باشد در مرض موت پس نمازى كه از والد فوت شده است در غير مرض
موت قضاى ان بر ولد واجب نخواهد بود خواه در حال مرض غير مرض موت فوت شده باشد يا در حال
صحت خواه متعمدا بوده باشد يا ساهيا قال في السرائر بعد از حكم بوجوب * قضاء الصوم على الولد ما
هذا لفظه وكل ما يفوته من صلوة مرضية التي توفى عنها فانه يجب على الولد الاكبر قضاء ذلك عنه فاما
ما فاته من الصلوات في زمانه كله سواء كان صحيحا او مريضا لا يجب على الولد الاكبر القضاء عنه الى اخر
عبارته السالفة ووافقه سبطه يحيى بن سعيد في الجامع قال يقضى الابن ما فات اباه من صلوة مرضه * و
لكن فوت صلوة در مرض در كلام صاحب جامع اعم است از مرض موت وغيره پس كلام صاحب جامع
اگرچه اختصاص دارد بصلوة فاتيه در حال مرض لكن مرض شامل غير مرض موت نيز هست * الظاهر
من الغنية والشرايع والتلخيص والتحرير والتبصرة وغيرها ثبوت الحكم بعنوان العموم قال في الغنية
من مات وعليه صلوة وجب على وليه قضاءها الى اخر عبارته السالفة وقوله وعليه صلوة شامل لجميع
الفروض المذكورة وفي الشرايع قال يجي الولد الاكبر من تركة ابيه من ثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه
وعليه قضاء ما عليه من صلوة وصيام وفي التلخيص يجي الاكبر بثياب البدن والخاتم والسيف والمصحف

وعليه قضاء ما عليه من صلوة وصيام وفى التحرير فعلى هذا الولد قضاء ما على ابيه من صلوة وصيام وفى
البصرة وعليه قضاء ما عليه من صلوة وصيام واوجب جماعة على الولى قضاء ما فات من الوالد من
صيام او صلوة فالمناط عندهم فى وجوب القضاء على الولد صدق فوت الصلوة والصوم من الوالد و
هو المدلول عليه بما فى النهاية والوسيلة والمهذب لابن البراج والارشاد والتذكرة والقواعد وغيرها
والفرق بينه وبين القولين المذكورين هو انه اعم من الاولى واخص من الثانى اما الاعمية فغير مفتقر
الى البيان واما الاخصية فلظهور عدم شمول ظاهر الفوت لمثل ما وجب على الوالد قضاءه باعتبار
الجد وكذا الحال لما وجب عليه باعتبار الاجارة وقد عرفت ظهور شمول الثانى لهما والمختار هو القول
الثالث لقوله ع فى صحيحة حفص بن البختري يقضى عنه اولى الناس بميراثه فى جواب كلام السائل فى
الرجل يموت وعليه صلوة او صيام الشامل لجميع الصور المفروضة من غير استفصال بين محتملات السؤال
وقد قرر فى محله ان ترك الاستفصال فى مقام السؤال مع قيام الاحتمال يفيد شمول الحكم فى جميع محتملات
السؤال ولم اظفر فى النصوص بما اشتمل على لفظ الصلوة غير هذا الحديث والحديث الاتى الذى رواه ابن
طاوس عن عبد الله بن سنان ولعل المستند فى الاول هو ان الاصل براءة ذمة الولد الا اذا ثبت خلافه و
القدر الثابت هو قضاء الصلوات التى فاتت منه فى مرض موت الوالد لاطباقهم عليه واما غيره فلا وجوابه
ان ذلك انما يحسن عند عدم ملاحظة الصحيح المذكور واما معها فلا كما لا يخفى لكن ابن ادريس مشى
على اصله من عدم حجية خبر الواحد فهو موافق لاصله لا بقتواه ويمكن التفرقة بينه وبين صاحب الجامع
هو ان كلامه يفيد وجوب القضاء على الابن للصلوة التى فاتت من الوالد فى مرضه سواء كان مرض موته
ام لا كما هو المدلول عليه بكلام المبسوط صريح فى الاختصاص بالاول فعلى هذا يكون الاقوال فى المسئلة
اربعة والمستند فى الثالث هو ان المتبادر من قوله وعليه صلوة هو ما فاتت منه ولا يشمل مثل ما كانت
عليه باجارة وغيرها بل شموله لما احل به متمحل فيه كلام والجواب عنه منع التبادر سيما بعد الالتفات
الى العموم المستند الى ترك الاستفصال * مطلب ثانى در بيان اينست كه اباحكم مذكور كه عبارت از
وجوب قضاى صلوات فائته بوده باشد مختص است بولد باثابت است نسبت بكل اقارب ميكوئيم
تمسكى در ثبوت در حق ولد نيست كلامى كه هست نسبت بغير ولد است تحقيق اين مطلب محتاج است
به بسط كلام پس ميكوئيم مسئله متصور ميشود بچند صورت اول انست كه كسى فوت شده فرزندى
بجهة او نيست لكن والد دارد خواه والد مع والده بوده باشد يا منفرد چنانچه ممكن است كه والده تنها
داشته باشد نه والد در صورت اول كه ميت منفى الولد است وارث او والد است خواه مجتمع بوده
باشد با والده يا منفرد بوده باشد در اين صورت مقتضاى حديث صحيح مذكور انست كه قضاى صلوات
ثابته در ذمه ميت واجب بوده باشد بر والد * لقوله ع يقضى عنه اولى الناس بميراثه * نظر باينكه
مقطوع به اينست اولى ناس بميراث فرزند در صورت انتفاى ولد والد است * فنقول ان الوالد فى

الفرض المذكور اولى الناس بميراث الميت فيجب عليه قضاء الصلوات الثابتة فى ذمة الميت اما الصغرى
فغنى عن البيان واما الكبرى فللحديث المذكور اذ دلالته مع صحة سنده ظاهرة فينبغى الحكم بمقتضاه و
لا فرق فى ذلك بين انفراد الوالد من الوالدة واجتماعه معها كما لا يخفى لما بقى ان دلالة الحديث وان
كانت مسلمة لكنه مخالف للاجماع لانا نقول ان مخالفة الاجماع غير مسلمة اذ القدر المسلم على فرض تسليمه
عدم تعرض الاصحاب لذلك ولا يلزم من عدم التعرض الانكار كما لا يخفى على اولى التامل والانظار
على انا لا نسلم عدم تعرض الاصحاب لشمول كلام شيخ الطائفة وغيره لذلك ايضا قال ومن فاتته صلوة
فريضة لمرض لا بزيل عقله لزمه قضاؤها فان ادركته الوفات وجب على وليه القضاء عنه انتهى و
معلوم ان الولى شامل للوالد ايضا بل اطلاقه عليه لو لم يكن اولى من اطلاقه على الابن فلا اقل من
المساوات لظهور فساد دعوى اولوية عكسه وكذا الحال فى عبارة الغنية قال ومن مات وعليه صلوة
وجب على وليه قضاؤها نعم ان الابن مذكور فى كثير من عباراتهم لكنه باعتبار بيان الحكم فى الجملة
وهى لما كانت مختصة بالابن خصوه بالذكر واضافوا اليه لزوم قضاء الصلوات عليه ايضا فلاحظ كلماتهم
السالفة حتى يتضح لديك الحال وستقف على مزيد كلام فى هذا المطلب فى قضاء الصوم * صورت
دوم انست كه ميت منفى الولد است باز لكن وارث او منحصر است در والده او والده او مثل والد است
در اين حكم باخبر ظاهر اينست كه حكم در حق والده ثابت نبوده باشد نظر باينكه مقتضى ثبوت حكم
منحصر است در صحيحه مذكوره واين نص است در اختصاص مذكور وعدم ثبوت ان در حق اناث
لقوله ع لا الا الرجال ظاهر از كلام شيخ صدوق ووالد بزرگوار ايشان وشيخ مفيد ثبوت قضا است
اگرچه كلام ابن بزرگوار ان در صوم است لكن ظاهر اينست كه فرق نباشد ما بين مقام بين كلام در
مسئله مذكور خواهد شد صورت ثانيه انست كه والد جمع شده باشد با چهار ولد يا كمتر در اين صورت
وجوب قضا در حق ولد خواهد بود نه والد نظر باينكه اولى بميراث در چنين صورت ولد است
ظاهر اينست كه مراد از اولى بميراث اكثر ارث نبوده باشد چنانچه نظير اين را فقها در مباحث صلوة ميت
تصريح باين فرموده اند وصورت ثالثه انست كه والد جمع شده باشد باشش ولد فصاعدا در ان صورت
اكثر ارث والد خواهد بود پس اولى بميراث والد خواهد بود بنا بر اين در چنين صورت وجوب قضاى
صلوات در حق او ثابت خواهد بود صورت رابعه انست كه والد جمع شده باشد با پنج ولد و بس در
اين صورت والد و ولد مساوى در ارث خواهند بود نظر باينكه هر يك مستحق سدس ميباشند در
اين حكم بتوزيع است يا بقرعه حكم ان در صوم انشاء نعم مبين خواهد شد تخفى نماند از انچه مذكور شد
ظاهر ميشود حكم در صورتى كه وارث منحصر بوده باشد در برادر يا در جد يا در عم يا خال وهم چنين
است حال در صورت اجتماع بعضى با دیگرى چنانچه وجه ان با دنى تامل ظاهر ميشود پس هرگاه
وارث ميت منحصر در برادر باشد در اين صورت منحص است اولى بميراث او خواهد بود وهم چنين

است حال هرگاه وارث منحصر در جد یا در عم یا در خال بوده باشد وهم چنین است هرگاه برادر و پدری و مادری یا برادر پدری تنها جمع شود با خواهر یا عم جمع شود با عمه پس مقتضای حدیث صحیح آنست حکم قضائی که بر ذمهٔ میت هست در صورت مذکوره بر برادر یا جد یا عم یا خال بوده باشد و اما هرگاه وارث منحصر در خواهر یا عمه یا خاله بوده باشد پس حکم ان ظاهر میشود از انچه مذکور شد در صورت انحصار وارث در والد کما لایخفی علی المتامل مطلب ثالث در بیان مشارکت مادر است با والد در این حکم بعدم انت یا بنعی هرگاه نمازی در ذمه مادر بوده باشد و فوت شود یا لازم است قضای ان نمازها بر فرزند او یا نه حکم خالی از اشکال نیست نظر بانچه مذکور شد که مقتضای حدیث صحیح آنست که بر برادر لازم است در صورتی که اولی بارث میت بوده باشد با قضای صلواتی که در ذمه برادر او بوده باشد پس قضای صلواتی که در ذمه مادر بوده باشد بر فرزند او بطریق اولی لازم خواهد بود و عموم عبارت مبسوط و غنیه مقتضی لزوم در محل کلام هست و تذکر فخر ما بر در این عبارت انی از این نیست نظر بر غایت ظاهر من موصوله قال فی طمن فاتته فریضة لمرض لا یزیل عقله لزمه قضاء و هما فان ادرکته الوفات وجب علی ولیه القضاء عنه و فی الغنیة من مات وعلیه صلوة وجب علی ولیه قضاء و هما * انچه مذکور شد وجه لزوم بود و اما عدم لزوم پس وجه ان اصالة برائة ذمه مکلف است از تکلیف و حدیث نظر بانکه مورد ان رجل است چنانچه سابق اشاره شد تمسک بان در مخالفت اصل در محل کلام صحیح نیست پس اصالة براءت باقیست من غیر معارض پس عمل بمقتضای ان لازم است ممکن است جواب از این باین نحو غایت انچه که از این لازم می اید انست که تمسک بمنطوق حدیث در این مقام ممکن نیست و از این لازم نمی اید عدم صحة تمسک بعنوان اطلاق نظر بثبوت دلالت مفهوم بطریق اولی چنانچه دانسته شد لکن نظر بانکه قیاس بطریق اولی استدلال است از حکم مذکور نسبت بغیر مذکور باین معنی ثبوت حکم نسبت بمذکور مقتضی ثبوت حکم است نسبت بمسکوت عنه بطریق اولی پس صحت استدلال موقوف است بر ثبوت حکم در منطوق و مذکور تا تعدی شود از ان بغیر مذکور پس در ما نحن فیه صحت استدلال موقوف است بر اینکه لازم نبوده باشد بر برادر در صورتی که اولی بارث نبوده باشد قضای نمازهائی که در ذمهٔ برادر بوده باشد و این مطلب اگرچه مدلول علیه است بحدیث صحیح مذکور چنانچه مذکور شد لکن کلامی که در این مقام است اینست که چنین حکمی معمول به نزد فقها نیست بلکه اجماع بر خلاف ان منعقد است بنا بر این پس اعتماد بحدیث در این باب ممکن نخواهد بود پس عمده در این مقام تحقیق این مطلب است میگوئیم اگرچه ظاهر میشود از ظواهر جمله از عبارات عدم تسلیم حکم مذکور * قال فی ط والولی هو اکبر اولاده الذکور و فی النهایة فان لم یصح المریض ومات من مرضه الذی افطر فیه یستحب لولده الاکبر من الذکور ان یقضی عنه ما فاته من الصیام ولیس ذلک بواجب علیه فان برء من مرضه ذلک ولم یقض ما فاته ثم مات وجب علی ولیه

صلوتی

ان یقضی عنه الی اخر ما تقدم والتصریح فی الاول بالولد الاکبر دلیل علی ان المراد بالولی فیما بعد هو ذلک وفی الاقتصاد والولی هو اکبر اولاده الذکور دون الاناث وفی الجمل والولی هو اکبر اولاده الذکور وفی الوسیلة والولی هو اکبر اولاده الذکور وفی السرایر فالواجب علی ولیه وهو اکبر اولاده الذکور الی اخر ما تقدم وفیه ایضا وانما اجماعنا منعقد علی ان الوالد یتحمل ولده الاکبر ما فرط فیه من الصیام ویصیر ذلک تکلیفا للولد وکل ما یفوته من صلوة فی مرضه التی توفی فیها فانه یجب علی الولد الاکبر قضاء ذلک عنه وفی الجامع یقضی الابن ما فات اباه من صلوة مرضه وفی الشرایع والولی هو اکبر اولاده الذکور وفی المعتبر یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور ما فاته من صیام بمرض وغیره وفی المنتهی والذی یقضی عن المیت هو اکبر ولده الذکور ما فاته من صیام بمرض وغیره وفی التلخیص یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور وفی الارشاد وجب علی ولیه القضاء وهو اکبر اولاده الذکور وفی التحریر الذی یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور سواء فاته بمرض وغیره وفی التذکرة والذی یقضی عن المیت هو اکبر اولاده الذکور وفی القواعد وجب علی ولیه وهو اکبر اولاده الذکور القضاء عنه وفی اللمعة اذا تمکن من القضاء ثم مات قضی عنه اکبر ولده الذکور * مخفی نماند عبارات مذکوره باسرها صریح است در اینکه کسی که قضا بر او واجب هست اکبر ذکور از اولاد است و مراد از ولی در اینمقام اینست پس در صورت فوت ولد بر والد لازم نیست قضای فائته فرزند را بعمل اورده باشد و هم چنین است حال در برادر نسبت به برادر و هکذا پس حکم در مقیس علیه مسلم الثبوت نیست مشخص است ثبوت حکم در مقیس که مسکوت عنه بوده باشد فرع ثبوت انست در مقیس علیه ممکن است جواب از این باین نحو که تفسیر ولی در اینمقام باکبر ذکور از اولاد میت اگرچه صادر نشده است از مرحوم شیخ الطائفه قدس الله تعالی روحه و متابعت ایشان نموده اند اکثر من تاخر از ایشان لکن نظر باین که تا حال ماخذی بجهة تفسیر مذکور ندیده ایم اعتماد بان نمیتوان نمود خصوصا در صورتی که مخالف بوده باشد باظاهر حدیث صحیح وغیره دور نیست داعی بر این تفسیر التفات بمسئله حبوة بوده باشد نظر باینکه اخبار معتبره وارد است در اینکه ثیاب میت و مصحف و خاتم و شمشیر میت مختص باکبر ذکور از اولاد میت است و در این مقام تصریح فرموده اند باینکه لازم است بر اکبر ذکور اولاد قضای صوم و صلوة میت باین سبب در کتاب صوم وغیره تفسیر ولی فرموده اند باکبر ذکور از اولاد توضیح این اجمال مقتضی این است که گفته شود مقتضای حدیث صحیح وغیره مروی در کافی آنست که قضای نماز و روزه میت لازم است بر کسی که اولای بارث میت بوده باشد حدیثین در سابق مذکور شد حدیث اول حدیث صحیحی است روایت نموده ابن ابی عمیر از حفص بن البختری عن ابی عبد الله ع فی الرجل یموت وعلیه صلوة وصیام قال یقضی عنه اولی الناس بمیراثه الی اخره وحدیث ثانی باز مروی در کتاب مزبور است از حماد بن عثمن عمن ذکره عن ابی عبد الله ع قال سالته عن الرجل یموت وعلیه دین من شهر

رمضان من يقضى عنه قال اولى الناس به الى آخر ما سلف * ثقة الاسلام روايت فرموده است ابن حديثرا
از حسين بن محمد از معلى بن محمد عن الحسن بن على الوشا عن حماد بن عثمن عمن ذكره عن ابى عبد الله
عم اشكالى در اين سند نيست كراز دو راه اول بجهة معلى بن محمد و ثانى بجهة ارسال لكن هيچ يك
مضر نيست اما معلى پس بجهة انكه مرحوم علامه مجلسى ره وغيره تصريح فرموده اند باينكه او از مشايخ
اجازه بوده است و اما ارسال پس بسبب انكه حماد بن عثمن كه مرسل است از اصحاب اجماع است وظهور
دلالت دو حديث در عدم اختصاص حكم باولاد بنحو يست كه محتاج باظهار نيست چنانچه مفصلا
بيان شد مجملا مدلول عليه بحديث صحيح انست كه قضاى صلوانى كه در ذمه ميت هست بر كسى است كه
اولى بارث او بوده باشد و اين معنى چنانچه صادق است بر ولد صادق است بر والد و كاهست
صادق است براخ چنانچه كاهست صادق است برعم و هكذا چنانچه اين لفظ وارد شده است در صلوة
ميت فرموده بصلى على الجنازة اولى الناس بها و حمل فرموده اند اين لفظ را در ان مقام بمعنى كه مذكور
شد باينكه حمل لفظ مذكور در حديث صحيح در محل كلام باين معنى اولى است * تنقيح المقام يستدعى
ان يقال ان الالفاظ المذكورة فى النصوص الواردة فى هذ المطلب اى فى القاضى للصلوة المقضية والصوم
المقضى مختلفة منها ما فى الصحيح المذكور من قوله عليه السلام يقضى عنه اولى الناس ببرائه و منه قوله
عليه السلام فى المرسل المعتبر اولى الناس به فى جواب من يقضى عنه اذ المذكور فى الصحيح دليل على
انه على حذف المضاف و منها انه افضل اهل بيت الميت كالموثق السالف عن ابى بصير قال سالت
اباعبد الله عليه السلام عن رجل سافر فى رمضان فادركه الموت قبل ان يقضيه قال يقضيه افضل اهل
بيته و منها انه من شاء من اهله كالمرسل السالف اذا مات الرجل و عليه صوم شهر رمضان فليقض عنه
من شاء من اهله و منها انه وليه كالموثق المتقدم فان مرض و لم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم
يقضه ثم مرض فمات فعلى وليه القضاء عنه و مثله رواية ابى مريم الانصارى لكن بعد ان لم يكن
للميت مال يتصدق عنه قال و ان لم يكن له مال صام عنه وليه و منها اكبر وليه كقوله ع فى المكاتبة
الصحيحة السالف يقضى عنه اكبر وليه و منها الامر باتيان القضاء من غير تعيين القاضى كصحيحة محمد بن
مسلم السالفة قال ع ليس عليه شىء و لكن يقضى عن الذى ببره ثم يموت قبل ان يقضى و رواية
منصور بن حازم عن ابى عبد الله عليه السلام فى الرجل يسافر فى شهر رمضان فيموت قال يقضى عنه
الى آخر ما سلف و منه صحيحة ابى حمزة قال سالته عن امراة مرضت فى شهر رمضان اوطمثت او سافرت فماتت
قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا و اما السفر فنعم و مثلها موثقة محمد بن
مسلم السالفة اذا علمت ذلك نقم احسن النصوص المذكورة سندا و اظهرها دلالة صحيحة حفص بن البختري
اذ ضموها ان المراد بالقضاء عن الميت هو اولى الناس ببرائه وقد مر الظان المراد منه اكبر اولاده و لا منافات
بينه و بين الالفاظ الباقية لامكان ارجاع الكل اليه اما ما اشتمل على الامر بالقضاء من غير تعيين القاضى

ان يقضى

اعظم لوضوح ان ما عين فيه القاضى يكون مبتنيا لذلك و اما ما اشتمل على انه افضل اهل بيته فكذلك ايضا لوضوح
انه ليس المراد منه الا افضل بحسب العلم او بحسب الزهد لانتفاء المناسبة فيكون المراد ما ذكرناه فيحمل على
ان المراد منه افضل اهل بيته و ارافهم بالاضافة اليه و مصداقه بالاغلب هو ما كان اكبرا ذكرنا كما لا يخفى
و اما ما اشتمل على انه من شاء من اهله فلان التعارض بينه و بين ما قدمناه من تعارض المطلق و المقيد
لوضوح ان من شاء اعم من ان يكون اولى ببرائه و غيره فيحمل على الاول للصحيحة المذكورة و اما ما
اشتمل على الولى فلا تالم يحمل فى النصوص الواردة فى المقام تفسير الولى فيكون مجملا و ما ذكرناه مبين
له فيما فصلناه تبين لك ان ما ذكره فخر المحققين قدس الله تعالى روحه فى عبارته السالفة فى مقام
الاستدلال على انتفاء القضاء على الاثنى خص بالنص على الاكبر الذكور غير معلوم الصحة لانا لم نجد فى
شىء من النصوص ما اشتمل على ذلك فكلامه لا يخ من غرابة و اغرب منه ما ذكره بعد ذلك حيث قال
و قد دلت الروايات الصحيحة على تفسير الولى انه الاكبر اولاده الذكور و نحن لم نظفر على رواية ضعيفة
اشتملت بذلك فضلا عن الروايات الصحيحة فتفهم ان تفسير الولى بالاكبر الذكور فى محل الكلام غير معلوم
و الوجه عدا ما اومانا اليه مما ورد فى مسئلة الحبوة من انها لاكبر الذكور من الاولاد فالمناسب ان يكون
هو المامور بالقضاء لكنه ليس على حد يمكن التعويل عليه لاسيما فى مقابلة الصحيحة الظاهرة الدلالة على
خلافه فيما ابرزناه تبين ان ما ذهب اليه شيخنا المفيد قدس الله تعالى روحه السعيد مقرون بالصواب
قال فى المقنعة اذا مات انسان و قد صام من شهر رمضان بعضه فانه ينبغى للاكبر من ولده من الرجال
ان يقضى عنه بقية الصيام فان لم يكن له ولد من الرجال قضى عنه اكبر اوليائه من اهله و اولاهم به
و وافقه شيخنا الشهيد نور الله تعالى روحه السعيد بعد حكايته عنه و عن ظاهر القدماء قال فى س
و عند المفيد لو فقد اكبر الولد فاكبر اهله من الذكور فان فقد و افالنساء و هو ظ القدماء و الاخبار و المختار
انتهى كلامه رفع مقامه و لا يخفى عليك ان كلام شيخنا المفيد مشتمل على مطلبين احدهما انه عند فقد
اكبر الولد من الذكور يتعلق قضاء الفائت على اكبر اهله من الذكور و الثانى هو انه عند فقد الذكور فى
اهله و اقاربه يتعلق تدارك القضاء من النساء من اهله و فى س عزا هما الى ظاهر القدماء و ظاهر الاخبار
اقول ان نسبة المطلب الاول الى ظاهر القدماء و الاخبار مطابقة للواقع اما المطابقة لظاهر القدماء فلانه قال
شيخنا الصدوق فى الفقيه و اذا مات رجل و عليه صوم شهر رمضان فعلى وليه ان يقضى عنه الى ان
قال و ان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضى عنه فان لم يكن له ولى من الرجال قضى
عنه وليه من النساء و بمثله افتاه فى المقنع وقد اوردنا عبارته فى اول المبحث وحكى فى المختلف عن والده
عن على بن بابويه انه قال من مات و عليه صوم شهر رمضان فعلى وليه ان يقضى عنه و ان كان للميت
وليان فعلى اكبرهما من الرجال قضى عنه وليه من النساء و مثلها الكتاب المشتبه الحال قال اذا كان للميت
وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضى عنه فان لم يكن له ولى من الرجال قضى عنه وليه من النساء

فان لم يكن له من الرجال

ومقتضى هذه العبارات ثبوت قضاء الميت على ذمة اقاربه ولو لم يكونوا من ولد الميت كما لا يخفى وهو مقتضى الكلام المحكى عن ابن الجنيد ايضا قال اولى الناس بالقضاء عن الميت اكبر ولده الذكور واقرب اوليائه اليه ان لم يكن له ولد وهو لافادته على تقديم الاولاد على غيرهم من الاقارب اولى مما قبله وان كان الظاهر انه المراد منها ايضا والمحكى عن ابن براج قال على ولده الاكبر من الذكور ان يقضى عنه ما فاته من ذلك ومن الصلوة ايضا فان لم يكن له ذكر فالاولى به من النساء واما المطابقة لظاهر الاخبار فلما سمعت من قوله عم فى صحيحة حفص بن البختري يقضى عنه اولى الناس بميراثه الشامل للاولاد وغيره كما لا يخفى وقوله عم فى المرسل المعتبر السالف يقضى عنه اولى الناس به وغيرهما واما نسبة المطلب الثانى الى ظاهر الفقهاء وان كان الامر فيها كما افاده لكن النسبة الى ظاهر الاخبار غير جيدة لكون صحيحة حفص بن البختري والمرسل المعتبر السالف نصا فى خلافها قال فى الاول قلت فان كان اولى الناس به امراة فقم لا الا الرجال ومثله المرسل المذكور والاطلاق فى بعض الاخبار بعد هذا التصريح غير ملتفت اليه كما لا يخفى وقد تبين مما ذكرناهم بعد اطباقهم على ثبوت الولاية فى القضاء للاولاد اختلفوا فى انه عند انتفاء الاولاد هل الولاية ثابتة لغيرهم من ذكور اقارب الميت ام لا فذهب شيخنا المفيد الى الاول وهو ظاهر ثقة الاسلام وشيخنا الصدوق فى الفقيه والمقنع وابن الجنيد وابن البراج واختاره شيخنا الشهيد فى س فى كتاب الصوم وقد سمعت عبارته بعد ان جعله فى كتاب الصلوة منه احوط والولى هو الولد الاكبر وظاهر الروايات انه الاقرب مطلقا وهو الاحوط واختاره فى الذكرى والبيان ايضا قال فى الذكرى بعد نفى البأس عن القول بانه الولد الاكبر ما هذا لفظه وان كان القول بعموم كل ولى ذكرا اولى حيثما تضمنه الروايات وفى البيان يختص الوجوب بالاكبر وفى قضاء غيره من الاولياء وجه قوى وهو مختار صاحب المدارك والذخيرة والكفاية قال فى المدارك مشيرا الى الحديثين المذكورين مقتضاهما عدم اختصاص الوجوب بالولد الاكبر بل تعلقه بالاولى بالميراث من الذكور مطلقا وبمضمونها افتى ابن الجنيد وابنا بابويه وجماعة ولا باس به وفى الذخيرة والكفاية والوقوف على مقتضى الاخبار الحكم بوجوب القضاء على الولى الذكر سواء كان ولدا ام لا انتهى وهو كذلك لكن لا على وجه التخيير بل على الترتيب لوضوح انه مقتضى قوله عم يقضى عنه اولى الناس بميراثه والظاهر انه المراد لكن تسامح فى العبارة كما فى العبارات السالفة من جماعة من قدماء الاصحاب مضافا الى عدم صدق الولى على الاخ مع وجود الولد فلا تسامح وذهب الشيخ الطائفة الى الثانى فلا يجب قضاء الفائت الا على اكبر الذكور من الاولاد وقد سمعت كلامه فى ط وبه والجمل والاقتصاد وافقه فى الوسيلة والسرائر والجامع والشرايع والمعتبر والمنتهى والتذكرة والتحرير والتلخيص والقواعد والارشاد واللمعة ومستندهم الاصل والاقتصار فيما خالفه على القدر المتفق عليه وقد عرفت الجواب عنه حاصله ان الاصل انما يصار الى مقتضاه عند انتفاء المعارض وقد عرفته وهو صحيحة حفص بن البختري ومرسلة حماد بن عثمن

السالفتان وكذا ما رواه شيخنا ثم فى الذكرى عن ابن طاوس انه روى عن عبد الله بن سنان عن مولينا الصادق عم انه قال الصلوة التى حصل وقتها قبل ان يموت الميت يقضى عنه اولى الناس به ومنه يعلم الجواب عن الثانى لوضوح ان لزوم الاقتصار على القدر المتفق عليه انما هو عند انتفاء الدليل على الزايد عليه واما معه فلا بد من المصير الى مقتضاه فما ذهب اليه ابن الجنيد وشيخنا المفيد وشيخنا الشهيد فى الذكرى وس والبيان وصاحب الموجز والمدارك وغيرهم قوى اذا تحقق ذلك فلنعد الى ما كنا بصدد بيانه فنقول لو مات شخص وعليه قضاء الصلوات وكان وارثه اخاه وجب عليه ان يقضيه للنصوص المذكورة المعتضدة بعمل الاعاظم المذكورة فوجب قضاء الولد لما فى ذمة امه بطريق اولى بل يمكن التمسك لاثبات المرام باطلاق المروى عن ابن طاوس لظهور شمول الميت فى قوله قبل ان يموت الميت للاناث ايضا فمقتضى قوله عم يقضى عنه اولى الناس به لزوم القضاء على الابن ولو عن الام ايضا ولا ينافيه التذكير فى قوله عم عنه لانه بالاضافة الى لفظ الميت فتم وبالصحيح السالف المروى فى الكافى والفقيه عن ابى حمزة عن ابى جعفر عم قال سالته عن امرة تمرضت فى شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم وهو اوضح الجميع ومثله الموثق السالف المروى فى ب عن محمد بن مسلم لقوله عم فيه اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم و مقتضاهما وجوب قضاء الصوم عن المراة والقاضى وان لم يذكر فيهما لكن الظاهر ان المراد هو الاولى بارثها وهو يختلف باختلاف الفروض ومصداقه الولد فى اغلبها مسائم والهما وان ورد فى الصوم لكن الظاهر انتفاء الفرق والفارق بين الصوم والصلوة فى ذلك وهذا هو مقتضى الكلام المحكى عن المحقق ونفى عنه البأس فى الذكرى قال وكلام المحقق يؤذن بالقضاء عن المراة ولا باس به اخذا بظاهر الروايات والمراد من كلام المحقق ما حكاه عنه فى رسالة البغدادية المنسوبة الى سوء ال جمال الدين بن حاتم ره من قوله الذى يظهر ان الولد يلزمه قضاء ما فات الميت من صلوة وصيام لعذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه الميت عمدا مع قدرته عليه واختاره شيخنا ابو العباس بن فهد فى موجزه قال والام كالاب فمشاركة الام مع الاب فيما ذكر من لزوم تحمل الولى فى ما فاتهما مستفادة من كلام المحقق المذكور وان تردد فيه فى الشرايع والنافع قال فى الاول وهل يقضى عن المراة ما فاتها فيه تردد وفى الثانى يقضى عن المراة ما تركته على تردد انتهى والحاصل ان المشاركة المذكورة مستفادة من كلام المحقق وشيخنا الشهيد فى الذكرى وصاحب الموجز وقد عرفت انه المختار والمطلب الرابع فى بيان ما يظهر من صاحب الغنية من كون الولى مخيرا بين قضاء الصلوات التى على ذمة الميت وبين الفدية عن كل ركعتين بمد عند تمكنه منه والا فعن كل اربع بمد فان لم يتمكن فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل وهو موافق لما حكاه فى الذكرى عن ابن الجنيد قال قال ابن الجنيد ره والعليل اذا وجبت عليه صلوة فاخرها عن وقتها الى ان مات قضاها عنه وليه كما يقضى عنه حجة الاسلام والصيام بدنه وان جعل بدل ذلك مد الكل

ركعتين اجزاء فان لم يقدر فلكل اربع مد فان لم يقدر فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل ومستندهما
فى هذا التخيير غير معلوم واما رواية ابى مريم الانصارى فانها وان اشتملت على الصدقة بمد لكن لا دخل
لها فيما ذكراه اما اولا فلان مدلولها الصدقة عن كل يوم بمد واما ثانيا فلانها صريحة فى تقديم الصدقة
على صوم الولى وابن ذلك من تخيير الولى بينهما واما ثالثا فلان مدلولها تعين كون الصدقة من مال
الميت بخلاف كلامهما نعم ان الرواية المذكورة ظاهر الاطباق بما ذكره السيد المرتضى ره وعلى اى حال
لا ربط بينها وبين ما ذكراه بل مستندهما غير معلوم كما عرفت نعم ان التفصيل المذكور فى كلامهما
مدلول عليه بما رواه فى الكافى فى تدارك قضاء النوافل وهو ما رواه عن عبد الله بن سنان قال قلت لابى
عبد الله ع رجل عليه من صلوة النوافل ما لا يدرى ما هو كثرته كيف يصنع قال فليصل لا يدرى كم صلى
من كثرته فيكون قد قضى بقدر علمه قلت فانه لا يقدر على القضاء من كثرة شغله فقال ان كان شغله فى
طلب معيشة لا بد منها او حاجة لا خ موه من فلا شئ عليه وان كان شغله لدنيا تشاغل بها عن الصلوة فعليه
القضاء والا لقى الله مستخفا منها مضيعا لسنة رسول الله ص قلت فانه لا يقدر على القضاء فهل يصلح ان
يتصدق فسكت مليا ثم قال نعم فليتصدق بصدقة قلت وما يتصدق فقال بقدر طوله وادنى ذلك مد
لكل مسكين فكان كل صلوة قلت وكم الصلوة التى يجب عليه فيها مد لكل مسكين فقال لكل ركعتين
من صلوة الليل وكل ركعتين من صلوة النهار فقلت لا يقدر فقال مد لكل اربع ركعات فقلت لا يقدر
فقال مد لكل صلوة الليل ومد لصلوة النهار والصلوة افضل والحاصل ان المستند فيما يدل عليه كلامهما
غير ظاهر واما الحديث المذكور فانه وان اشتمل عليه لكنه فى تدارك نوافل الغاية وابن ذلك مما فيه
الكلام فالقول المذكور ضعيف لعدم ظهور مستنده فى انه هل يجوز للولى تفويض الصلوة التى
يجب عليه قضاءها باعتبار الولاية الى الغير بالاستيجار وغيره ام لا وهل يمكن الحكم بسقوطها عنه بفعل
الغير ولو بعنوان التبرع من غير اذن الولى اولا والمدلول عليه بجملة من العبارات هو الجواز و
السقوط قال فى التذكرة لو صام اجنبى عن الميت بغير قول الولى سقط الصوم عن الميت والولى معاوان
صام بامر الولى فالاقرب الاجزاء وللشافعى فيه وجهان وكذا يجوز للولى ان يستاجر عنه من يصوم و
فى الدروس لو استاجر الولى غيره فالاقرب الاجزاء سواء قدر او عجز ولو تبرع الغير بفعله احتمل ذلك
وفيه ايضم لو استاجر احدهما صاحبه على الجميع بطل فى حصة الاجير ولو استاجره على ما يخصه فالاقرب
الجواز وفى المسالك ولو تبرع احدهما بالجميع او استاجر ثالثا احدهما الاخر فالاقرب الجواز ثم انهم
وان ذكروه فى الصوم لكن الظاهر انتفاء الفرق والفارق بينه وبين الصلوة وفى كشف الالتباس و
استقرب فى الذكرى عدم جواز الاستيجار لمخاطبته بها والصلوة لا تقبل التحمل عن الحى قال ويمكن
الجواز لما باتى انتم فى الصوم ولان الغرض فعلها عن الميت وهذا هو المعتمد انتهى ما فى كشف
الالتباس وفى شرحه على الشرايع المسمى بغاية المرام الثانى لو استاجر الولى غيره جاز سواء كان عاجزا او

قادرا عليه وكذا الكلام فى الصلوة وهو اختيار الشهيد وابى العباس ويحتمل المنع لما قلناه فى الفرع
الاول انتهى وكلامه فى الفرع الاول هذا لو تبرع غير الولى القضاء احتمل قويا الاجزاء لانه كالدين
فيجوز التبرع ويحتمل العدم لانه حق بدنى وجب على مكلف به وجوبا شرعيا فلا يجوز التبرع به عن
الغير كالعبادة اللازمة للمكلف بالاصل وفى المناهج السوية ينبغى ان لا يرتاب فى انه اذا قضى غير
الولى اجزاء ذلك عن الميت ولم يكن على الولى ان يفعله ثانيا سواء كان تبرعا او عن امر الولى او استيجار
من غير فرق فانه لا شبهة فى ان ما فات الميت يقبل النيابة عنه ولا اختصاص لذلك بالولى فانه لو لم يكن
ولى اجزاء عنه فعل غيره وذهب جماعة منهم الى العدم فلم يجوز واللولى الاستيجار عليه منهم العلامة
فى المنتهى قال وهل يجوز للولى ان يستاجر عنه من يصوم والاقرب فى ذلك كله عدم الاجزاء عملا
بالاصل وفى التحرير لو صام اجنبى عن الميت بغير قول الولى فالاقرب عدم الاجزاء ولو امره او استاجره
ففى الاجزاء نظر ومنهم شيخنا الشهيد فى الذكرى مع احتماله الجواز بعده قال الاقرب ليس له الاستيجار
لمخاطبته بها والصلوة لا تقبل التحمل عن الحى ويمكن الجواز لما باتى انشاء الله تعالى فى الصوم ولان
الغرض فعلها عن الميت فان قلنا بجوازه وتبرع اجزات ايضا ومنهم المحقق الثانى قال فى جامع المقاصد
لو صام اجنبى عن الميت بغير اذن الولى او باذنه ففى الاجزاء نظر ينشاء من كون الوجوب على الولى فلا
يسقط بفعل الغير ومن ان اصل الوجوب على الميت فيسقط به وعدم الاجزاء اقوى ومنهم صاحب المدارك
قال قال الشارح قدس سره ووجه السقوط حصول المقصود وهو براءة ذمة الميت من الصوم ويتوجه
عليه ان الوجوب يتعلق بالولى وسقوطه بفعل غيره يحتاج الى دليل ومن ثم ظاهر ابن ادريس والعلامة
فى المنتهى الى عدم الاجزاء بفعل المتبرع وان وقع باذن من تعلق به الوجوب لاصالة عدم سقوط الفرض
عن المكلف بفعل غيره وقوله وظاهره ومنهم صاحب الكفاية قال والاقرب انه ليس له الاستيجار عليه
ثم ان ابن ادريس وان لم يتعرض للاجارة بل المصرح به فى كلامه ان تبرع بعض الاولياء بجميع ما على
ذمة الميت لا يوجب السقوط عن جميعهم لكن يلوح من استدلاله عدم السقوط ولو كان باذن الولى و
لو بطريق الاجارة فلاحظ ما ذكره فى عبارته السالفة ثم ان جواز الاستيجار للولى وسقوط الواجب به
عنه مصرح به فى عبارة التذكرة والدروس والمسالك كما سمعت وهو المستفاد من شيخ الطايفة فى
الجمل والاقتصاد والمبسوط والمحقق من الشرايع والنافع والعلامة من الارشاد والقواعد لتصريحهم
بسقوط الواجب عن الولى بفعل المتبرع قال فى المبسوط فان كانوا جماعة فى سن واحد كان عليهم القضاء
بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين وبمثله عبر فى الجمل والاقتصاد ووجه الاستفادة هو ان
المقسم من الكلام هو انه عند استواء الذكور فى السن وجب القضاء عليهم جميعا والمصرح به فى العبارة
هو انه عند قيام بعضهم بالجميع يسقط عنه وعن الباقى نقول ان قيام ذلك بما وجب على غيره اما باذنه من
غير عوض او معه او من غير اذن وعلى التقادير يستلزم المطلوب اما على الثانى فظاهر واما على الثالث فلوضوح

ان فعل الغير لو اوجب سقوط الواجب على الغير مع عدم اذنه فسقوطه مع اذنه بطريق اولى و بالجملة ان
القطع حاصل بان عدم الاذن لا مدخلية له فى تاثير السقوط كما ان الاذن ليس مما يوثر فى عدم السقوط
و هو مما لا شبهة فالقائل بسقوط الواجب عن المكلف بفعل المتبرع كما هو الظاهر من العبارة يقول بسقوطه
عنه مع الاذن و الاجرة ايضا و هو المطلوب منه يظهر الحال فى كلام المحقق و العلامة قال فى الشرايع و لو تبرع
بعض بالقضاء سقط و فى القواعد و لو كان له وليان فازيد تساووا فى القضاء بالتقسيط الى ان قال فان
تبرع بعضهم سقط عن الباقين فالقول بسقوط الواجب عن الولى المكلف بالاستيجار و غيره و هو الظاهر من
المبسوط و الجمل و الاقتصاد و الشرايع و النافع و القواعد و الارشاد و المصرح به فى التذكرة و الدروس
و المسالك و اختاره فى الموجز ايضا قال و يقضى الولد الذكر الاكبر المكلف حين موت ابيه ما ترك
لمرض او سفر او نوم من صلوة و صوم و تنهيها كالاحتياط و سجدة تمكن منه لا ما تركه عمدا او يحمله باجرة
او عن ابيه و الام كالاب كذا الجد و العبد و لو اوصى بهما الميت برئ و له الاستيجار من ماله ابتداء انتهى
و الضمير المجرور بحرف الجر و المضاف يعود الى الولد الاكبر فالمراد ان للولد الاكبر استيجار ما وجب عليه
مما فات من والده من ماله و هذا القول هو المختار لكن لا اختصاص للواجب على الولى بما فات من الوالد
لعذر بل مطلقا كما فصلنا المقال فى ذلك فيجب عليه قضاء الصلوات الثابتة فى ذمة الوالد و لو كان السبب
هو الاختلال بما اعتبر فى الصلوة عامدا و لو بترك التعلم لكن يسقط عنه بفعل المتبرع مطلقا سواء كان
باذنه ام لا و على الاول باجرة و غيرها اما السقوط بفعل المتبرع فيمكن الاستدلال لاثباته بعدة نصوص
منها الصحيح المروى فى باب التعزية و الجزع من الفقيه عن عمر بن يزيد قال قلت لابى عبد الله ع ايصلى
عن الميت فقال نعم حتى انه ليكون فى ضيق فيوسع عليه ذلك الضيق ثم يوتى فيقال خفف عنك هذا
الضيق بصلوة فلان اخيك عنك و وجه الاستدلال هو ان قوله ايصلى عن الميت اعم من الصلوة التى فى
ذمة و غيرها و ترك الاستفصال مع الجواب بالجواز يفيد ثبوت الحكم فيهما بل يمكن ان يدعى ان قوله ع
حتى انه ليكون فى ضيق الى اخره ملازم للاول و كذا كلمة عن فى قوله عن ميت و قوله ع بصلوة فلان
اخيك يومى الى انه بعنوان التبرع و منها ما رواه فى الباب المذكور من الفقيه ايضا لكن مرسلا حيث قال
و قال ع من عمل من المسلمين عن ميت عملا صالحا ضعف له اجره و نعم الله به الميت لوضوح ان الموصول
يعم الولى و غيره و كذا قوله ع عملا صالحا يعم الصلوات المفروضة و غيرها و منها ما رواه فى الباب
المذكور مرسلا ايضا قال ع يدخل على الميت فى قبره الصلوة و الصوم و الحج و الصدقة و البر و
الدعاء و يكتب اجره الذى يفعله و للميت بناء على ان الصلوة و الصوم و الحج يعم المفروضة و غيرها
كما ان قوله ع للذى يفعله يعم الولى و غيره كما لا يخفى و منها الصحيح المروى فى باب ما يلحق الميت
بعد موته من وصايا الكافى عن معوية بن عمار قال قلت لابى عبد الله ع ما يلحق الميت بعد موته فقال
سنة سنها يعمل بها بعد موته فيكون له مثل اجر من يعمل بها من غير ان ينقص من اجورهم شيء و الصدقة

الجارية تجرى من بعد موته و الولد الطيب يدعو لوالديه بعد موتهما و يحج و يتصدق و يعتق عنهما
و يصلى و يصوم عنهما فقلت اشركهما فى حجى قال نعم وجه الاستدلال هو ان الولد فى قوله ع و الولد
الطيب اعم من الاكبر المذكور و غيره كما ان قوله ع يصلى و يصوم عنهما اعم من الصلوة و الصوم الذين
فى ذمتهما و غيرهما بل كلمة من فى قوله ع عنهما ترجح الاول فالمتحصل منه تجويز الصلوة التى فى ذمة
الولد الميت لبعض اولاده مع وجود من هو اكبر منه و هو يوجب السقوط عن ذمة الولد فتسقط عن الاكبر
المذكور ايضا اذ الواجب عليه ما كان فى ذمة والده فالسقوط عنه يوجب السقوط عنه فنقول انه اعم من ان
يكون باذن الاكبر المذكور فيما اذا كان غيره و عدمه بل يمكن دعوى ظهوره فى الثانى فيقتضى السقوط
على الحالين اما بالاطلاق او بالفحوى و منها ما روى عن على بن موسى بن طاوس انه روى فى كتاب
غياث سلطان الورى لسكان الثرى عن شيخ الطايفه باسناده الى عمار بن موسى عن كتاب اصله المروى
عن الصادق ع فى الرجل يكون عليه صلوة او صوم هل يجوز له ان يقضيه غير عارف قال لا يقضيه الا
مسلم عارف وجه الدلالة هو ان قضاء الرجل العارف اما بطريق التبرع او باذن الولى مع عدم الاجرة
او معها و القدر المتيقن هو الاول فقد دل على برائة ذمة الميت عن الصلوة التى فى ذمته بفعل الاجنبى
متبرعا و هو المطلوب و منها ما رواه فى باب البر بالوالدين من كتاب الايمان و الكفر من اصول الكافى
عن محمد بن مروان قال قال ابو عبد الله ع ما يمنع الرجل منكم ان يبر والديه حيين و ميتين يصلى عنهما
و يتصدق عنهما و يحج عنهما فيكون الذى صنع لهما و له مثل ذلك فيزيده الله تعالى ببره و صلته
خيرا كثيرا فان الرجل فى قوله ع ما يمنع الرجل منكم و ان كان المراد منه الابن لكنه اعم من الاكبر المذكور و
غيره و قوله ع يصلى عنهما بعد قوله حيين و ميتين لا صراحة فيه فى جواز الصلوة عن الابوين فى حال
حيوتهما لامكان ان يقال ان ذكر الحيات انما هو للترغيب على مطلق البر اليهما غير الصلوة و يكون المراد من
قوله ع يصلى عنهما الصلوة عنهما فى حال الممات فنقول ان الصلوة فيه اعم من المفروضة التى فى ذمة
الوالدين و غيرها فمقتضى قوله ع فيكون الذى الى اخره سقوط الصلوة عن ذمة الوالدين و لو بفعل
غير الاكبر المذكور و ان لم يكن ماذونا عنه و منها ما رواه الثقة الجليل على بن جعفر فى مسائله قال فى اخرها
و سالته عن الرجل هل يصلح له ان يصلى او يصوم عن بعض موتاه قال نعم يصلى ما احب و يجعل ذلك
للميت اذا جعل ذلك له و قوله عن بعض موتاه يشمل و لو كان الميت غير الوالدين و كلمة عن فى قوله
عن بعض موتاه تومى الى الصلوة و الصوم ما فى ذمة الميت و قوله ما احب يرشد الى ان الرجل القاضى
غير الاكبر المذكور و بعبارة اخرى غير من وجب عليه التدارك و قوله ع و يجعل ذلك للميت اذا جعل
ذلك له الظاهر ان المراد منه انه اذا اتى به الرجل عن ذلك الميت بنيته الكرام الكاتبون فى صحيفة عمل ذلك
الميت كالصلوات الصادرة منه نفسه فى حيوته فالنصوص المذكورة باسرها اقتضت سقوط الصلوة التى
فى ذمة الميت عنه بفعل المتبرع كما لا يخفى و اما السقوط عنه فهما اذا اتى بها الغير باذنه فللقطع بان اذن

الولى للغير واستدعائه لها ليس مما يمنع عنه لولم يوكد ذلك وجه الدلالة على المدعى اى السقوط عن
الولى بفعل المتبرع هوان النصوص المسطورة اقتضت سقوط الصلوة الثابتة فى ذمة الميت عن ذمته بفعل
المتبرع فتسقط عن ذمة الولى ايضا الوضوح ان الواجب عليه ما كان ثابتا فى ذمة الميت فحيث برئت
ذمته بفعل متبرع كما هو المدلول عليه بالنصوص المذكورة انتفى مقتضى الايجاب على الولى فيلزم من
انتفى مقتضى الايجاب على الولى فيلزم من انتفاء المقتضى انتفاء المقتضى وذلك كالدين الثابت فى ذمة
المديون فانه لاشتغال ذمته بحق الغير وجب عليه ابراء ذمته باداءه فاذا تبرع احد باداءه ما وصله الى
المديون برئت ذمة المديون عن ذلك فيسقط مقتضى وجوب الاداء عنه فلا يجب عليه حال انتفاء الموضوع
فالامر فيما نحن فيه كذلك لوضوح ان المقتضى لوجوب القضاء على الولى اشتغال ذمة الوالد مثلا
بالقضاء فحيث برئت ذمته بفعل الغير المتبرع يسقط عنه لانتفاء الموضوع اذ لا يمكن للولى ان ينوى
فى مقام العمل باتى اتيانى ذمته والذى يسقوط ذمته عنه اما السقوط ذمته بفعل المتبرع فللنصوص
المذكورة واما استلزامه للسقوط على الولى فلما عرفت من انتفاء الموضوع ان قلت ان ذلك انما يسلم اذا
كان المقتضى للوجوب هو اشتغال ذمة الوالد مثلا حين عمل الولى وهو ممنوع لامكان ان يكون
المقتضى هو اشتغال ذمته حين الموت بل قبل فعل المتبرع وهو ثابت ولو بعده ففعل المتبرع غير موجب
لانتفائه والحاصل ان اللازم من فعل المتبرع هو رفع اشتغال خاص والمقتضى للايجاب على الولى مطلق
الاشتغال ولا يلزم من انتفاء الاخص انتفاء الاعم فنقول ان الساقط من فعل المتبرع هو الاشتغال بعد
الممات والمقتضى للايجاب على الولى هو الاشتغال حين الممات فالساقط بفعل المتبرع غير الموجب على
الولى فلا يكون الموجب على الولى ساقطا بفعل المتبرع فلا يكون فعله مسقطا عنه فيجب عليه ولو مع
فعل المتبرع قلنا لما كان الاصل برائة ذمة المكلف عن التكليف فلا بصار الى القول بثبوته الا بعد ان
قام الدليل عليه فلا بد من النظر والتامل فيه حتى تبين ان الثابت منه ما هو فيقتصر عليه اقتصارا فيما
خالف الاصل على مورده فنقول ان المقتضى لثبوت التكليف على الولى فيما نحن فيه الاجماع والنص
اما الاجماع فالقدر الثابت منه ان اللازم على الولى قبل فعل المتبرع واما بعده فلا لما علمت من تصريح
جماعة من الاعاظم بالسقوط عنه بفعله واما النص فكذلك اذ الظم من صحيحة حفص بن البختري السالفة عنه
عم فى الرجل يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضى عنه اولى الناس بميراثه هو الواجب على الولى ما كان
فى ذمة المورث عند اشتغال الولى به واما صورة اقدام غيره بذلك تبرعا فلا ينصرف النص اليه فلا يمكن
العدول عن مقتضى الاصل بذلك اصالة البراءة فى الصورة المفروضة سالمة عما يصلح للمعارضة ان
قيل ان قوله وعليه صيام جملة حالية وذو الحال هو الرجل فى قوله فى الرجل يموت فالمستفاد منه ان المقتضى
للوجوب على الولى موت المورث حال اشتغال ذمته بالقضاء وهو متحقق ولو برات ذمته بفعل المتبرع
وبما بعد فالساقط غير الموجب والموجب غير ساقط قلنا ان المتبادر من قوله عم فى الجواب عن هذا السوال

يقضى عنه اولى الناس بميراثه وجوب القضاء على اولى الناس بالارث ما كان ثابتا فى ذمة المورث حين
اشتغاله بالقضاء كما بنينا عليه فلا يمكن التمسك به فى الحكم بالوجوب فيما اذا برات ذمته بفعل المتبرع فح
يكون الشك فى اصل التكليف لا فى سقوط المكلف فلا شبهة ح فى صحة التمسك لدفعه اذا علمت ذلك
تعلم ان المدلول عليه بالنصوص المذكورة سقوط ذمة الميت عن الصلوة التى فى ذمته مثلا بفعل المتبرع ولا
يتفاوت الحال بالاصل بين كونه باذن الولى وعدمه للقطع بان اذن الولى لولم يكن له مدخلية فى السقوط
لم يكن مضرا به كما لا يخفى مضافا الى امكان ادعاء الشمول بعضها الصورة الاذن ايضا فعلم من ذلك ان
الولى ليس له مدخلية فى جواز المباشرة بل مدخليته انما هى فى الوجوب عليه بقى الكلام فى جواز
الاستيجار فنقول يمكن ان يقم بعنوان القاعدة كل فعل يسوغ الاتيان به عن الغير تبرعا من غير اجرة يسوغ
الاتيان به عنه معها وبعبارة اخرى كل فعل يصح فيه الاستنابة من غير اجرة يصح معها الوضوح انه ليس
الا التاكيد فى ذلك واما استيجار الولى عما وجب عليه فنقول قد علمت ان فعل المتبرع كما اوجب
السقوط عن ذمة الميت اوجب السقوط عن الولى فيسقط كل واجب يسقط عن المكلف بفعل غيره تبرعا
يسوغ لذلك المكلف تفويضه اليه باجرة وغيرها وهو لا اخفاء فيه فعلم مما ذكر براءة ذمة الميت عن
الصلوة مثلا بفعل المتبرع مع اذن الولى وعدمه وكذا جواز اصل الاستيجار فى ذلك واستيجار الولى
عما وجب عليه من ماله كما هو المطلوم ويمكن الاستدلال لذلك ايضا بوجوه الاول هو انا نقول يكفى فى
الحكم بجواز استيجار الولى فيما وجب عليه مما فى ذمة مورثه انتفاء الدليل على عدم جوازه فان
انتفاء الدليل على العدم دليل على انتفاء العدم وبعبارة اخرى انتفاء الدليل على الحرمة دليل على انتفاء
الحرمة اذ لا تكليف الا بعد البيان لا يكلف الله نفسا الا ما اتيها وقد اطردت العادة فى الشريعة على
بيان المحرمات واستقصاءها قال الله تعم قل تعالوا اتل ما حرم عليكم ربكم وقال ايضا وما لكم الا تاكلوا مما
ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم وقد روى شيخ الطايفة فى التهذيب فى الصحيح عن
زراره عن احدهما عليهما السلام انه قال ان اكل الغراب ليس بحرام انما الحرام ما حرمه الله فى كتابه وفى
الصحيح عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله عم عن الجرى والمار ماهى الى ان قال فقم لى يا محمد اقراء
هذه الاية التى فى الانعام قل لا اجد فيما اوحى الى محرما على طاعم يطعمه قال ففراءها حتى فرغت منها فقال
انما الحرام ما حرم الله ورسوله وفى الصحيح عن مولانا الباقر عم انه سئل عن سباع الطير والوحش الى ان
قال عم ليس الحرام الا ما حرم الله فى كتابه فنقول ان المستفاد من النصوص المذكورة وامثالها قاعدة كلية
وهى ان كلما لم ينطق الكتاب بحرمته لا يكون حراما فنقول بذلك الا اذا دل دليل من سنة او اجماع على
تحريمه فيخصص بذلك العموم المذكور واما عند انتفائهما فيحكم بانتفاء الحرمة عملا بالعمومات
المذكورة فالقاعدة المذكورة من انتفاء الدليل على الحرمة دليل على انتفاء الحرمة مستفادة من العقل
والكتاب والسنة فنقول ان استيجار الولى لما وجب عليه مما فى ذمة مورثه لم يقم على حرمته دليل فيكون

جايزا و بوجوده العمومات الناطقة بانتفاء العسر و الحرج فى الدين اذ قد يتفق ان يكون ما فى ذمة المورث
خمسين سنة من الصلوة و الصوم و لا يخفى ما فى ارتكاب الولى بنفسه لذلك من المشقة الشديدة و
الثانى قوله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم بناء
على ان المستفاد من الاية الشريفة منع و جواز اما الممنوع عنه فهو التصريف فى الاموال بالباطل و اما
الجواز فهو التصرف فيها بالتجارة عن تراض من الطرفين احدهما معلوم لانصاح المعنى فيه و هو التصرف
فى الاموال بالتجارة عن تراض من الجانبين فالمستفاد منه جواز كل تصرف فى الاموال اذا كان ذلك
بطريق التجارة عن تراض من الجانبين و الظاهر ان المراد من التجارة هو المعاملة المشتملة لاخذ العوض فيشتمل
مثل الاجارة ايضا و الاخر غير معلوم و هو التصرف فى الاموال بالباطل الممنوع عنه و الظاهر ان المراد منه ما
نطق الشرع او العقل بعدم جوازه كالغصب و الربا و القمار فالمستفاد من الاية الشريفة جواز كل
تصرف فى الاموال اذا كان ذلك بطريق التراضى من الجانبين الا اذا دل دليل على عدم جوازه فجواز
التصرف فى الاموال بطريق الاجارة بعنوان الاطلاق مستفاد من الاية الشريفة و لم يثبت دليل على
خلافه و لو فيما نحن فيه فيحكم بالجواز و لك ان تقول ان الطرز المذكور من الاستدلال و ان كان متينا
فنتيجة الاستدلال بالاية الشريفة على جواز الاستيجار ايضا لكن فيها اذا كان ذلك موجبا للتصرف فى
المال من الجانبين كاجارة المساكن و المراكب و نحوهما التصرف الموجر فى مال الاجارة و المستاجر فى العين
المستاجرة و اما فيما نحن فيه اى فى اجارة النفس لعمل معين فلا فان التصرف فى المال و ان تحقق من طرف
الموجر لكنه غير محقق فى طرف المستاجر و يمكن الجواب عنه بانه ليس المراد من قوله تعالى اموالكم تحقق
التصرف فى المال بالاضافة الى كل واحد من المتعاقدين فانه يكفى فى الصدق تحقق التصرف فى المال
و لو فى احدهما و هو متحقق فيما نحن فيه و الثالث خصوص عموم ما ورد فى الاجارة مما اطبقت المشايخ
العظام اسكنهم الله تعالى فى اعلا غرفات الجنان اما ثقة الاسلام فى باب كراهة اجارة الرجل نفسه من الكافى
عن على بن محمد بن بندار عن احمد بن ابى عبد الله عن ابيه عن ابن سنان و اما شيخنا الصدوق ففى
او اخر باب المكاسب من الفقيه عن محمد بن خالد البرقى عن محمد بن سنان و اما الشيخ الطائفة ففى
اوسط كتاب المكاسب عن احمد بن محمد عن ابيه عن ابن سنان عن ابى الحسن ع قال سالته عن الاجارة
فقال صالح لا باس به اذا نصح قدر طاقته فقد اجر موسى ع نفسه و اشترط فقال ان شئت ثمانى و ان شئت
عشرا فانزل الله تعم فيه ان تاجرنى ثمانى حجج فان اتممت عشرا فمن عندك و جه الاستدلال هو ان الظاهر
من جوابه ع ان مقصود السائل هو السوال عن اجارة الاجير نفسه فقد اجاب ع بالجواز من غير تفرقة
بين بعض الاشياء دون غيره فقال ع اذا نصح قدر طاقته قال فى القاموس نصح خلص و الظاهر ان المراد
لا باس باجارة الاجير نفسه اذا خلص نفسه و بذل طاقته فى الاشتغال بالمستاجر فيه و عدم ذكر متعلق
الاجارة يفيد الجواز فى كل شئ الا فيما دل الدليل على عدم الجواز فيه و معلوم ان ما نحن فيه مما لم يقم

دليل على عدم الجواز فيه فمقتضى الحديث المذكور جوازها فيه و هو المطلوب و يمكن المناقشة فى الجميع
اما فى الاول فلانا نمنع انتفاء التامل على العدم فى محل الكلام لوضوح ان الظاهر من قوله ع فى صحيحة
حفص بن البختري السالفة يقضى عنه اولى الناس بميراثه لزوم مباشرة اولى الناس بالميراث للقضاء بنفسه
و كذا الحال فى قوله ع فى المرسل المعتبر السالف يقضى عنه اولى الناس به و معلوم ان جواز الاستيجار
مناف لذلك و اما فى الثانى فيعلم مما ذكر اذ مقتضى قوله ع يقضى عنه اولى الناس بميراثه تعين مباشرة
الولى للقضاء بنفسه فلا يسوغ الاستيجار فيه فاللازم فيه بعد تسليم دلالة الاية الشريفة على جواز فى
محل الكلام تخصيصها بغيره فلا يصح التمسك به فى المقام و اما فى الثالث فلان غاية ما يستفاد منه جواز
اجارة الاجير نفسه بعنوان العموم الا فيما دل الدليل على خلافه و المفروض ان المستفاد من قوله ع
يقضى عنه اولى الناس بميراثه فيخصص بغير ما نحن فيه فالاقتصار فى جواز الاستيجار للولى بما ذكرناه
اولا اولى و يمكن الجواب عن ذلك بان ذلك كله مبنى على امكان حمل قوله ع يقضى عنه اولى الناس
بميراثه على ظاهره و هو غير ممكن لما علمت مما سلف من السقوط عن الولى فيما اذا اتى بما فى ذمة الميت غير
الولى متبرعا فلا بد من تقييده بما اذا لم يقم به احد او لا يقوم به فلا يمكن التمسك به فى الحكم بعدم جواز
صدوره من المستاجر و لا بعدم جواز الاستيجار من الولى كما لا يخفى على المتامل و الرابع اطلاق جملة
من النصوص السالفة كقوله ع من عمل من المسلمين من ميت عملا صالحا اضعف له اجره و قوله ع يدخل
على الميت فى قبره الصلوة و الصوم و الحج و الصدقة و البر و الدعاء و يكتب اجره للذى يفعله و للميت
لشمولهما و لو كان ذلك بعنوان الاستيجار و لوم الولى فنقول ان صحة العمل ممن استاجره الولى
يستلزم صحة اصل الاستيجار منه و هو المطلوب و كذا الحال فى الموثق السالف اى قوله فى الرجل يكون
عليه صلوة او صوم هل يجوز له ان يقضيه غير عارف قال لا يقضيه الا مسلم عارف بناء على ان الرجل فى
السوال يعم الولى و غيره و على الاول يكون الداعى للسوال هو ان السائل اعتقد جواز التفويض
الولى الى الغير لما وجب عليه مما فى ذمة مورثه لكن شك فى كون المفوض اليه غير عارف اى غير عارف
بالائمة كما هو المعهود فى الاخبار فقرره ع مع اعتقاده من جواز الاستيجار للولى لكن صرح باعتبار
العرفان فى النايب و على تقدير ان يكون المراد من الرجل هو الميت نقول ان الظاهر اعتقاده جواز تفويض
فعل الصلوات فى ذمته الى الغير لكن الداعى لسواله هو التحير فى جواز كون المفوض اليه غير عارف و
قرره ع على اعتقاده لكن صرح بعدم جواز التفويض الى غير العارف و معلوم انه اعم من ان يكون
للميت ولى او لا بل حمله على الثانى بعيد جدا سيما على المختار من كون المراد من الولى فى المقام هو الاولى
بالارث لا خصوص اكبر الذكور هذا كله فيما اذا كان تفويض الولى لما وجب عليه مما فى ذمة
مورثه الى العامل بطريق الاجارة و يمكن للولى تفويضه اليه بطريق الصلح ايضا بل يمكن ان يدعى انه
اسلم من الاجارة لعموم الصحيح المروى فى الكافى و التهذيب عن حفص بن البختري عن ابى عبد الله ع

الاستيجار

قال الصلح جايز بين المسلمين اذ الظاهر ان الالف واللام فى قوله ع للاستغراق فالمراد كل صلح جايز
بين المسلمين ويلزم عليهم العمل بمقتضاه فقول الولى للعامل انى صالحتك عن هذا المبلغ بان تصلى شهرا
مثلا عن مورثى وقبول العامل قبلت ذلك صلح بين المسلمين فيجب العمل بمقتضى ذلك للعموم المذكور
والحديث على النحو المروى فى الفقيه اظهر فى الدلالة على ماذكر اذ المروى فيه هكذا الصلح جايز بين
المسلمين الا صلحا احل حراما او حرم حلالا بناء على ان الظان معناه كل صلح يجب العمل للمتصالحين
بمقتضاه الا الصلح الذى اوقعه المصالح فى مقام تحليل ماحل الدليل الشرعى على تحريمه على وجه الاطلاق
او فى مقام تحريم ماحل الدليل على تحليله كل وقد حققنا الحال فى معنى الحديث فى بعض رسائلنا
الموضوع فى جواز الصلح فى اسقاط حق الرجوع لا يقم انه وان كان كذلك الا ان قوله ع يقضى عنه اولى
الناس بميراثه منافٍ لذلك لما بيناه انفا فليلاحظ والطلب السالك فى تحقيق الحال فيما اذا صدرت الوصية من
الوالد مثلا فى قضاء الصلوات الثابتة فى ذمته فهل يكون ذلك مسقطا للتكليف عن اكبر المذكور من
اولاده اولا او على الثانى هل يعمل بالوصية ايضا ام لا بل وجودها كعدمها فيجب القضاء على اكبر
المذكور فقط والمختار هو الاول والمستند فى ذلك ماحل على وجوب العمل بمقتضى الوصية من الكتاب
والسنة اما الكتاب فقوله تع فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه واما السنة فمنها المكاتبة
الصحيح المروى فى الفقيه وباب الاوصياء من التهذيب قال الكاتب محمد بن الحسن الصفار رخم عنه الى
ابى محمد بن الحسن بن على عليهما السلام رجل اوصى الى رجلين ايجوز لاحدهما ان يتفرد بنصف
التركة والاخر بالنصف فوقع ع لا ينبغى لهما ان يخالفا الميت ويعملان على حسبما امرهما انشاء الله
قال فى الفقيه وهذا التوقيع عندى بخطه ع ومنها مكاتبته الاخرى المروية فى الفقيه قال كتب محمد بن
الحسن الصفار رخم عنه الى ابى محمد بن الحسن بن على عليهما السلام رجل اوصى بثلث ماله فى مواليه
وموالياته الذكور والاناث فيه سواء او للذكر مثل حظ الانثيين من الوصية فوقع ع جايز للميت ما اوصى
به على ما اوصى به انشم والمراد من الجواز فى المقام ونحوه هو اللزوم اى لازم ان ينفذ للميت ما اوصى به
على ما اوصى به ومنها المعتبر المروى فى الباب المذكور من الكافى عن على بن مهزيار قال كتب ابو جعفر
والمراد به هنا مولانا الجواد ع الى جعفر وموسى فيما امرتكما من الاشهاد بكذا وكذا نجاة لكما فى اخرتكما
وانفاذا لما اوصى ابوكما وبرءا منكما لهما واحذر ان لا تكونا بدلتما وصيتهما ولا غيرتماها عن حالها
لانهما قد خرجا من ذلك رضى الله عنهما وصار ذلك فى رقابكما وقد قال الله تبارك وتع فى كتابه
فى الوصية فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان قيل ان المدعى لزوم العمل بوصية
الوالد مثلا المتعلقة بقضاء صلوته الثابتة فى ذمته والتمسك بالاية الشريفة فى اثباته غير صحيح اذ الضمير
فى قوله تعالى فمن بدله عايد الى وصية الولد بالمال للوالدين والاقربين هكذا كتب عليكم اذا حضر احدكم
الموت ان ترك خيرا الوصية للوالدين والاقربين بالمعروف حقا على المتقين فمن بدله بعد ماسمعه فانما

اثمه على الذين يبدلونه فمدلول الاية الشريفة المنع عن تبديل الوصية المتعلقة للوالدين فلا يصح التمسك
بالاية الشريفة فى عدم جواز تبديل مطلق الوصية قلنا ان سياق الاية وان اقتضى ذلك الا ان الظاهر من
تصفح النصوص التى تمسك فيها ائمتنا عليهم السلام ارجاعه الى مطلق الوصية فهاانا اورد جملة منها فى
المقام للاطلاع على حقيقة الحال فنقول منها الصحيح المروى فى باب انفاذ الوصية من وصايا الكافى وباب
وجوب انفاذ الوصية من الفقيه وباب الوصية لاهل الضلال من التهذيب عن محمد بن مسلم قال سالت ابا
عبد الله ع عن رجل اوصى بماله فى سبيل الله تعالى فقال اعطه لمن اوصى به له وان كان يهوديا او
نصرانيا ان الله تبارك وتع يقول فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ومعلوم ان استناده
ع بالاية الشريفة مع كون المفروض فى السوال تعلق الوصية بالمال فى سبيل الله انما يستقيم اذا كان
الضمير فى بدله عايدا الى مطلق الوصية سيما بعد الالتفات الى قوله ع وان كان يهوديا او نصرانيا كما
لا يخفى وان كان فى اندراج ذلك تحت المفروض فى السوال من ذكر فى سبيل الله لا يخفى ما فيه ومنها
الصحيح المروى فى باب ان الوصى اذا كانت الوصية فى حق وغيرها من الكافى وفى باب ضمان
الوصى لما يغيره ع عما اوصى به الميت من الفقيه واواخر باب وصية الانسان لعبده وعتقه له قبل موته
من التهذيب عن محمد بن سنان عن ابن مسكان عن ابى سعيد عن ابى عبد الله ع قال سئل رجل
اوصى بحجه فجعلها وصيه فى ذمته فقال يغرمها وصيته ويجعلها فى حجة كما اوصى به فان الله عز وجل
يقول فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ومنها ما روى فى الكتب الثلثة المذكورة عن
يونس بن يعقوب ان رجلا كان بهمدان ذكر ان اباه مات وكان لا يعرف هذا الامر فاوصى بوصيه عند
الموت فقال لو ان رجلا اوصى الى ان اضع ماله فى يهودى او نصرانى لوضعته فيهم ان الله عز وجل
يقول فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه فالمستفاد من النصوص المذكورة وما ضاهاها ان
الضمير فى قوله تعالى بدله عايد الى مطلق ما يصدق عليه انه وصية فلا بد من المصير اليه فنقول ان
المدلول عليه بالاية الشريفة والنصوص المذكورة وجوب العمل بمقتضى الوصية وعدم جواز العدول
عنها وتبديلها مطلقا فيكون التعارض بينها وبين الصحيحة السالفة بقضى عنه اولى الناس بميراثه من
تعارض الظاهرين والعموم من وجه لوضوح ان مقتضاه وجوب القضاء على اولى الناس بالميراث
سواء صدرت الوصية من المورث فى تلافى مافى ذمته من الصلوات ام لا ومقتضى الاية الشريفة و
النصوص المذكورة عدم جواز التغيير فى الوصية سواء كان متعلقها الصلوات التى فى ذمته ام غيرها لكن
الترجيح للاية والنصوص المذكورة للقطعية فى المتن والكسرة فى العدد والاعتضاد بفتاوى ممن
رابنا من المتصدين للمسئلة قال فى البيان ولو اوصى بها الميت سقطت عن الولى وفى الدروس عند
البحث عن قضاء الصلوات لو اوصى الميت بقضائها سقطت عنه ووجب اخراجها من ثلث ماله مع عدم الاجازة
وقيل هى كالحج من اصل المال ولو لم يوص بها فلا باس به وفى الذكرى لو اوصى الميت بقضائها عنه باجرة

من ماله او اسندها الی احد اولیائه او الی اجنبی و قیل فالاقرب سقوطها عن الولی لعموم وجوب
العمل بمارسمه الموصی و فی الموجز لواوصی بهما المیت بری ای لواوصی بالصلوة و الصوم بری ذمة
الولی عنهما و فی کشف الالتباس لواوصی بهما المیت باجرة من ماله او اسندها الی احد اولیائه او الی
اجنبی و قیل سقطت عن الولی المخاطب بها لوجوب العمل بمارسمه الموصی و فی الروضة لواوصی المیت
بقضائها علی وجه بنفذ سقطت عن الولی و بالبعض وجب الباقی و فی الذخیرة لواوصی المیت بقضائها
عنه باجرة من ماله او اسندها الی احد اولیائه او الی اجنبی فهل یسقط عن الولی فیه وجهان اقربهما
السقوط عملا بمارسمه الموصی و اقتصارا فی الوجوب علی الولی بالمتیقن س بیان فرمایند که فاصله
بین الصفین چه قدر باید باشد ج احتیاط شدید در اینست که فصل بین الصفین زیاده از یک گام
که خطوه است نباشد و در صورت زیاده از اینقدر احتیاط مقتضی اعاده ان نماز است س اتصال
در طول صف را بیان فرمایند تا چه قدر مجزی خواهد بود بنابر رای شریف ج معلوم نشد که مراد
از اتصال صف در طول چه چیز است اگر مراد اینست مقدار انفراج اهل صف یعنی مقدار بعد بعضی
از اهل صف از دیگری ظاهر اینست بعد بعضی از اهل صف از دیگری که در ان صف باشد مضر
بصحت صلوة اهل ان صف نباشد لکن اشکال در صحت صلوة کسی میشود که در عقب ایستاده است باین
نحو که اگر پیش روی این شخص عقبی و از باشد بحدی که یک نفر باز بادتر در انجا تواند ایستاد
احتیاط شدید نسبت بان شخص که در عقب ایستاده است انست که نماز را اعاده نموده باشد س
اشخاصی که قرائة انها قطعا صحیح نیست چه قسم نیت بکنند و اقتدا بکنند در صورتی که جاهل باشند
باینکه نماز واجب دارد و مستحب دارد و در صورتی که عالم باشد باینکه نماز مرکبست از واجب و
مستحب و لکن نمیداند که واجب کدام است و مستحب کدام است ج هرگاه قراءة صحیح نباشد لکن ذکر
رکوع و سجود و تشهد و سلام صحیح باشد و اتیان نماز بجماعت یعنی اقتدا ممکن باشد چنین شخصی
در چنین حالت مخیر است ما بین تعلم قراءة و اتیان نماز بجماعت اقتدا در چنین صورت واجب تخییری
است و اما هرگاه متمکن از تعلم نباشد اقتدا کردن واجب عینی است و در هر دو حالت در نیت اکتفا
بقصد قربت میتواند نمود و هرگاه کسی نداند که نماز مشتمل بر واجب و مستحب هست ولکن اتفاقا انچه را
که اتیان نماید همه واجب باشد و هیچ یک از مستحبات را اتیان ننماید در این صورت قصد وجوب
در نیت بی عیب است و هم چنین نیت قربت مطلقه و اما هرگاه اقتصار باجزای واجبه ننماید و جمع ما
بین اجزای واجبه و مستحبه ننماید باعتقاد اینکه همه انها واجب است و قصد وجوب در همه انها ننماید
ظاهر اینست که نماز او باطل باشد و اگر قصد وجوب مطلقا ننماید بلکه اقتصار ننماید بقربت مطلقه حکم
بصحت نماز مشکل است حکم کسی که عالم باشد که صلوة مشتمل بر امور واجبه و مستحبه هست لکن امتیاز
واجب از مستحب ننموده باشد در رساله مفصلا مذکور است س کسی که عالم بانچه در باب نیت

در رساله فرموده اند بوده باشد و تشخیص واجب و سنت نماز را داده لکن در حال قیام و تکبیرة الاحرام
از اقسام اربعه که فرموده اند نیت واجب در واجب و مستحب در مستحب در صورت اجمال یا کل قربت
مطلقه یا در واجب قربت و در سنت سنت یا در سنت قربت و در واجب واجب هیچ متعرض این اقسام
اربعه نشود عمدا و تکبیر بگوید نماز او چه صورت دارد در صورت عدم تعیین ج ظاهر اینست
که صحیح بوده باشد س در نماز جماعت در چه صورت قرائت از ماموم ساقط است و در کجا قرائت
بر ماموم ثابت است استدعا انکه مفصلا بیان فرمایند ج تشکیکی نیست در ثبوت قراءة در حق ماموم
در رکعتین اخیرتین در نماز چهار رکعتی و هم چنین در رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی خواه ماموم
مسبوق بوده باشد بانه لکن در صورت عدم مسبوقیت ماموم مخیر است ما بین قرائت حمد و تسبیحات
اربع مثل اینکه نماز او منفرد بوده باشد و اما در صورت مسبوقیت مثل اینکه ماموم در رکعت ثانیه
ملحق بامام شد در این صورت اگرچه در رکعت اولی ماموم و رکعت ثانیه امام قرائت از ماموم ساقط
است لکن در رکعت ثانیه ماموم که رکعت ثالثه امام است قراءت در حق ماموم متعین است و اما در
رکعتین اولیین از نماز چهار رکعتی یا سه رکعتی پس در اینصورت اگر ماموم درک امام نموده در
رکعت اولی امام در اینصورت در هر دو رکعت قرائت از ماموم ساقط است و اما هرگاه درک امام نموده
در رکعت ثانیه امام در اینصورت اگرچه قراءت از ماموم در رکعت اولی که رکعت ثانیه امام است
ساقط است لکن در رکعت ثانیه ماموم که رکعت ثالثه امام است اتیان بقرائت بر ماموم لازم است اخلال
بقراءة در اینصورت جایز نیست و اما هرگاه درک امام نموده در رکعت ثالثه امام در اینصورت اتیان
بقراءة بر ماموم لازم است خواه در رکعت اولی ماموم بوده باشد یا رکعت ثانیه لکن در صورتی که درک
امام در رکعت ثالثه نموده در رکعت رابعه امام که رکعت ثانیه ماموم است اگرچه مطلقا قراءة بر ماموم
لازم است لکن در رکعت ثالثه امام که رکعت اولی ماموم است گاهست اتیان بقراءة لازم است و
گاهست لازم نیست تفصیل ان اینست که اگر وارد شد در وقتی که امام در رکوع رکعت ثالثه بود
در اینصورت بی اشکال میتواند نیت نماز را اقتدا نموده ملحق بامام شود در رکوع قراءة از ماموم در
انوقت ساقط است اگرچه رکعت ثالثه امام است و رکعت اولی ماموم و هم چنین است حال هرگاه درک
امام نموده در وقتی که امام تکبیر رکوع گفت و داخل در رکوع شد در اینصورت نیز ظاهر اینست
که قراءة از ماموم ساقط است میتواند همان وقت بعد از نیت و تکبیرة الاحرام داخل در رکوع شود
و اتیان بقراءة ننماید و اما هرگاه درک امام نموده در حال قیام امام پس در اینصورت اگر داخل در نماز
شد و بعد از دخول اگر متمکن از اتیان بقراءة بوده باشد ظاهر اینست که در اینصورت قراءة در حق او
مطلوب و لازم بوده باشد س چه میفرمایند که شخصی از مادر متولد شده و چشم بینائی داشته و بعد
از شش ماه چشم او نابد شده و حال با وجود قراءة و صحیح بودن بخارج و دانستن مسائل واجبی

میتواند امامت بکند از برای جمعی که قراءة ومخارج انها صحیح نباشد بانه و دیگر نیت نماز وغیره را بزبان جاری میتواند کرد بانه و نماز میت را ان مرد کور میتواند امامت بکند بانه حکم شرعی انچنان فرموده اند ج در صورتی که مامومین ان شخص را عادل دانند یعنی معتقد این باشند که این شخص مسائل نماز و روزه را اخذ کرده باشد از مجتهدی وهم چنین معتقد این باشند که اجتناب واحتراز مینماید از معاصی سیما از کذب وغیبت در چنین صورت ان اشخاص اقتدا میتوانند نمود بچنین شخص نابینا بودن باعث عدم جواز امامت نمیشود بلی در صورتی که امر مردد شود مابین امامت شخص بینا و امامت کردن نابینا اولی وافضل اینست که بینا امامت نماید و اما حکایت نیت بلفظ میکوییم نیت از امور قلبیه است لسانرا در ان مدخلیتی نیست بلکه هر گاه کسی تلفظ نماید با عتقاد انکه این لفظ نیت است چنین شخصی در این اعتقاد اثم خواهد بود و فرقی در امامت کردن مابین نماز یومیه و نماز میت نمیباشد هر کس که امامت در نماز یومیه میتواند نمود امامت در نماز میت هم میتواند نمود بشرط صدور اذن از ولی میت و علم بامور واجبه در ان س مدیونی که متمکن براد ای دین خود بوده باشد و ادا نمیکند یا میتواند نماز خود را در اول وقت بکند بانه بر فرض نتوانستن ادا می تواند که نماز قضائی که در سابق در ذمه داشت قبل از این بعمل بیاورد بانه مدیون نزبور میتواند تلاوت قرآن و ادعیه و تعقیب و زیارات نماید بانه غسل جنابت و وضو امیتواند در سعه وقت به نیت قربة محض یا به نیت مستحب بعمل اورده همان غسل و وضو اکتفا نموده نماز را در ضیق وقت عمل اورد بانه ج مدیون در صورت تمکن از ادای دین و مطالبهٔ صاحب حق و عدم رضای او بتاخیر در چنین صورت جمعی از معتمدین علما نماز را در سعه وقت باطل میدانند و باعتقاد این خادم شریعت مطهره اگرچه نماز باطل نیست لکن خلاف احتیاط در دین است لهذا بر کسی که بر ذمه او دین باشد باصاحب حق را راضی نماید بتاخیر یا تاخیر در ادای ان ننماید مجملا کلام در صحت نماز و بطلان انست اما معصیت در ترک در ادای دین در صورت مفروضه محل تشکیک و ریب نیست همین قدر کفایت میکند در مبادرت در ادای دین و اجتناب از ترک ان واز انچه مذکور شد حکم نماز قضاء در صورت مفروضه ظاهر میشود و هم چنین است حال در تلاوت قرآن و ادعیه و تعقیب و زیارت یعنی در ترک مسارعت در ادای دین در صورت مفروضه اگرچه اثم و عاصی میباشد همین کفایت میکند در حق کسی که در ردد دین داشته باشد لکن موجب این نمیشود که گفته شود که اعمال مسطوره صحیح نباشد و اما سوال از جواز اتیان غسل به نیت قربت در سعهٔ وقت پس اگر در حق مدیون است در صورت تمکن از اداء و عدم رضای مالک در تاخیر پس حکم ان از انچه مذکور شد ظاهر میشود و اگر مقصود مدیون نیست بلکه مراد اینست کسی در اول وقت غسل جنابت میکند با وضو میسازد لکن اراده ندارد که نماز واجب را با ان غسل یا وضو بعمل اورده باشد اما میتواند در چنین صورت غسل جنابت را به نیت وجوب بعمل اورد بانه ظاهر

اینست که در چنین صورت نیت وجوب نمیتواند نمود بلکه غسل را به نیت قربة اتیان نماید یا به نیت استحباب وهم چنین وضو را س نماز شک نماز علی حده است یا جزو همان نماز است چنانچه اختلاف کرده اند ج ظاهر اینست که جزء نماز مشکوک فیه نباشد بلکه نماز مستقلی است لکن مکمل ان نمازی است که شک در ان موجب این نماز شده است س نیت را رکن دانیم یا خارج و شرط ج اختلاف در این نیست که نیت نماز رکن نماز است یا انکه رکن نیست اگرچه بعض عبارت موهم اینست بلکه رکنیت نیت محل وفاق است لکن خلاف در اینست که ایا نیت از اجزای رکنیه است یا شرایط رکنیه است مختار اینست که از شرایط رکنیه است نه اجزای رکنیه مجملا حق اینست که نیت عمل خارج از ان عمل است و شرط و موقوف علیه امتثال است و از شرایط رکنیه است که اخلال بان عمدا یا سهوا مبطل است س بجهة سفر از محله بمحله نقل مکان مثلا از پای قلعه بچهار سوق شیراز ی قصر یا اتمام است ج در بلاد عظیمه مثل اصفهان مثلا ظاهر اینست که اعتبار بمحله بوده باشد بنابراین در فرض مذکور ظاهر اینست قصر نماید اگرچه احتیاط مقتضی جمع مابین قصر و اتمام است س در نماز قضا ترتیب لازم باشد بانه ج ظاهر اینست که در صورت معلومیت مقدار قضا ترتیب لازم باشد س الاذان للمراة مستحب ام لا ج استحباب اذان اختصاص برجال ندارد بلکه در حق نساء هم استحباب ان ثابت است لکن مبالغه و تاکید بنحوی که در حق رجال است در حق نساء نیست مجملا اذان از مستحبات اکیده است در حق رجال و مستحب غیر موکد است در حق نساء س هم چنانکه جمیع نوافل را اداء یا قضا با نماز جعفر طیار و نمازهای پیغمبر یا ائمه ع میتوان در راه رفتن و سواره کرد در رکوع و سجود انرا با ایماء کرد اگرچه بهر سمتی باشد حتی پشت بقبله باشد در حال اختیار در حال نشستن نیز به هر سمتی باشد با اختیار با ایماء در رکوع و سجود میتوان کرد و مرخص فرموده اند ج اتیان بنوافل مطلقا چندین نحو میتوان نمود اول انست که رو بقبله نموده نافله را بجا اورد در رکوع و سجود در ابطریق متعارف بعمل اورد دوم مثل انست مگر اینکه در رکوع و سجود را با ایما بعمل اورد سیم مثل دوم است مگر اینکه سجود را سجود متعارف بعمل اورد پس نماز نافله را ایستاده رو بقبله بعمل اورد بعد از فراغ از قرائت ایماء بجهة رکوع بعمل اورده و سجود در ابطریق متعارف بعمل اورد چهارم انست که نافله را نشسته بعمل اورد در رو بقبله در رکوع و سجود در ابطریق متعارف بعمل می اورد پنجم انست که نافله را نشسته بعمل اورد در رو بقبله در رکوع و سجود را با ایماء بعمل اورد ششم مثل پنجم است مگر اینکه سجود را بطریق متعارف بعمل اورد پس نماز نافله را نشسته رو بقبله بعمل می اورد و بعد از فراغ از قرائت ایماء بجهة رکوع میکند و بعد از ان سجود را بطریق متعارف بعمل می اورد هفتم انست که نماز نافله را ایستاده بعمل می اورد بدون توجه بسمت قبله بلکه با توجه بسمت مشرق در رکوع و سجود را بطریق متعارف بعمل می اورد هشتم انست که نماز نافله را ایستاده بسمت مشرق نماید و بجهة رکوع و سجود ایماء نماید هم است که نماز نافله را بجانب مشرق

ایستاده نماید و بعد از فراغ از قرائت امام بجهة رکوع نماید لکن سجود را بطریق متعارف نماید دهم
انست که نماز نافله را بجانب مشرق نماید نشسته و رکوع و سجود را بطریق متعارف نماید یازدهم
انست که نماز نافله را بجانب مشرق نماید نشسته لکن رکوع و سجود را بطریق ایماء بعمل آورد دوازدهم
انست که نماز نافله را نشسته بجانب مشرق بعمل آورد و بعد از فراغ از قرائت امام بجهة رکوع نماید
و سجود را بطریق متعارف بعمل آورد سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم و هیجدهم
مثل هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم است مکرا اینکه در حال اتیان بنافله متوجه بجانب
مغرب میشود نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سیم و بیست و چهارم مثل
صور مذکوره است مکرا اینکه در حال اشتغال بنافله پشت بقبله کرده است ظاهر اینست که جمیع اقسام
مذکوره جایز بوده باشد بنابر این هر گاه کسی در مجلس نشسته باشد پشت بقبله و در تاخر نافله خوف
خروج وقت نافله را داشته باشد ظاهر اینست که بهمان حالت اتیان بنافله میتواند نمود و در رکوع و
سجود اکتفا بایماء میتواند نمود لکن در ایماء بجهة سجود سر را قلیلی بیشتر کج نماید مخفی نماناد که حکم بجواز
در کل صور مذکوره اگرچه مسلمست لکن نظر باینکه در غیر دوشش صورة که اولا مذکور شد امر مردد
است ما بین اتیان بمستحب ظاهر و فعل حرام محتمل نظر باینکه جماعتی از فقها در حالت وقوف و استقرار اتیان
بنافله را بغیر از سمت قبله تجویز نفرموده اند لهذا احتیاط اجتناب خواهد بود و انچه مذکور شد از اقسام
مذکوره همه در اشتغال بنافله بود در حالت وقوف و استقرار و اما در حال مشی یعنی در حال راه رفتن
پس تشکیکی در جواز آن نیست خواه کل نافله اتیان شود بسمت قبله یا کل اتیان شود بغیر از سمت قبله یا
بعضی بسمت قبله و بعضی بغیر از سمت قبله و خواه رکوع و سجود را بطریق متعارف عمل آورد
مثل انکه در اثنای مشی شروع نمود بنافله بعد از فراغ از قرائت میتواند رکوع و سجود را بطریق
متعارف بعمل آورد یا ایماء نماید بجهة هر یک از رکوع و سجود لکن در ایماء بجهة سجود سر را زیادتر کج
نماید و میتواند جمع ما بین هر دو نماید باین نحو که بجهة رکوع ایماء نماید و سجود را بطریق متعارف بعمل
آورد و در صورتی که نافله را بغیر از سمت قبله اتیان نماید احتیاط مقتضی این است که در حال تکبیرة
الاحرام رو بقبله نماید لکن لازم نیست س زید در جائی قصد اقامه کرده از محل اقامه بجائی که از حد
ترخص میگذرد میتواند برود یا نه و هر گاه تواند برود بجائی برود شب را انجا میتواند بماند یا نه و هر گاه
تواند رفتن فرقی در عشره اول و ثانی هست یا نه و در صورتی که از محل اقامه بجائی برود بقصد اینکه
در مراجعت یازده روز دیگر در همان محل اقامه بماند میتواند رفتن یا نه در صورتی که بتواند رفت
مثلا یکسفر رفت و مراجعت نمود پیش از انکه ده روز دیگر بعد از این مراجعت نماید بمحل اقامه نمانده
باشد باز می تواند بجائی برود یا انکه هر سفر که بجائی رفت و مراجعت بمحل اقامه نمود قصد بکند ده روز
بماند باز یکسفر دیگر برود بعد از انکه مسافر در جائی یک ماه تمام ماند باز این شروط را در کار دارد

و حد ترخص با نک موذن معتبر است یا سواد بلد و قری و در سواد اعظم مثل اصفهان یا شهر کوچک
از محله بمحله دیگر که مسافت ان بقدر ترخص باشد میتواند رفت یا نه ج در چنین نیت اقامه عشره ایام
اگر منظور این شخص ان بوده که از محل اقامه در اثنای عشره ایام بان موضع که خارج از ان مکان است
یعنی توابع ان نیست تردد خواهد نمود ظاهر اینست در چنین صورت اقامه عشره متحقق نشده است پس
قصر نماز لازم است و اما هر گاه در چنین نیت اقامه عشره ایام جازم باشد که ده روز در ان مکان توقف
خواهد نمود لکن در اثنای عشره ایام باعثی هم رسید که خواهد از ان محل اقامه بان مکان رفته باشد
پس هر گاه قصد او این باشد که بعد از عود از ان مکان ده یوم توقف خواهد نمود در ان محل اقامه پس
نماز را در محل اقامه در چنین صورت تمام میکند و اما هر گاه قصد توقف ده یوم را در ان محل اقامه
نداشته باشد احتیاط در دین مقتضی جمع ما بین قصر و اتمام است و اما هر گاه قصد حرکت از محل اقامه بان
مکان بعد از انقضای عشره ایام بوده باشد در اینصورت اگر قصد عود بمحل اقامه را ندارد و قصد
توقف ده یوم در ان مکان نیز ندارد بلکه مقصود اینست که دو یوم مثلا در ان مکان توقف نموده از
انجا بوطن خود خواهد رفت نماز قصر خواهد بود و اما هر گاه قصد توقف ده یوم در انجا داشته باشد
مشخص است نماز تمام خواهد بود و اگر قصد عود بمحل اقامه را داشته باشد در اینصورت اگر مقصود این
باشد بعد از عود بازده یوم توقف در محل اقامه خواهد نمود البته نماز تمام خواهد بود و اما هر گاه قصد
عود بان مکان را با این محل اقامه را داشته باشد لکن قصد توقف ده یوم را نداشته باشد نماز را در
اوان ذهاب بان مکان و در نفس ان مکان تمام نماید و در محل اقامه باز ظاهر اینست که تمام باشد اما
احتیاط در اینصورت در محل اقامه جمع ما بین قصر و اتمام است س هر گاه کسی نماز واجبی خود را کثیرا
از روی سهل انگاری بدون عذر ترک نماید حال پشیمان و نادم شده با توبه اش چه چیز است و
قضای ان را چگونه بعمل آورد موسع است یا مضیق ج نظر بتصریحات آیات قرانیه و اخبار وارده از حجج
الهیه جلت عظمته توبه امثال این معصیت که مذکور شد مقبول است هر گاه فی الحقیقة نادم از این عمل
قبیح بوده باشد و این ندامت و اقعیت داشته عازم بر عود بان در استقبال نبوده باشد بلکه نادم عدم
عود بمثل ان بوده باشد خداوند عالم جلت عظمته مواخذه از انچه از او شده مخواهد فرمود توبه او
همین ندامت است که مذکور شد و قضای چنین نماز ها واجب است انچه از نماز ها که باین نحو اخلال
نموده قضا نماید احتیاط در اینست مهما امکن تعجیل در اتیان بصلوات مقضیه نماید تا فارغ شود س شخصی
مدیون و مقروض باشد و ملک و املاک و خانه و اثاث البیت هم داشته باشد و علاوه بر انها خط خوبی
داشته باشد چنانچه کتابت بکند هر هزار بیت پنج هزار میدهند و تنخواه طلب مردم را حبس نموده نرساند
نافله شب بکند یا این نافله شب از برای چنین شخصی عبادت است یا معصیت ج در صورتی که
صاحب حق راضی بتاخیر نشده باشد بر مدیون واجب است ادای دین خود نماید اگرچه بطریق کتابت

بوده باشد بلاتمکن ادای ترک ان و اشتغال بنوافل در حق او در صورت عدم رضای صاحب حق جایز
نیست بلکه جماعتی از فحول و اعاظم علما حکم فرموده اند در چنین صورت نماز واجبی را هرگاه در
سعهٔ وقت بعمل بیاورد باطل خواهد بود س اگر کسی خود را عادل نداند و بعضی او را تکلیف کنند
که پیش نمازی ایشان را کند و باو بگویند که ما عدالت تو را فهمیده ایم و تو را عادل میدانیم ایا در
اینصورت اگر ان شخص پیش نمازی کند ایشان را ناخوشی بجهة او ندارد یا دارد مسئله دیگر اگر پیش
نمازی او باعث کسر قلب پیش نمازی که معلم ان شخص در بعضی اوقات بوده باشد بشود در
اینصورت کسر قلب ان معلم مرجوح تر است یا کسر قلب ان بعض ج باعتقاد این خادم شریعت
مطهره عدالت شرط اتمام است نه امامت بنابراین هرگاه ماموم کسی را عادل داند اقتدا باو میتواند نمود
اگرچه امام خود را عادل نداند بلی هرگاه امام اخبار بعدم عدالت خود نماید و این اخبار موجب تزلزل
مامومی شود در عدالت امام ان مقام دیگر است مجملا در صورتی که مامومی کسی را عادل داند در نماز
پومیه اقتدا باو می تواند کرد اگرچه مقتدا به راضی باقتدای باو نبوده بلکه عالم باینکه دیگری باو
اقتدا میکند نبوده باشد و اما انچه قلمی شده که امامت شاکرد موجب کسر قلب استاد میشود این سخن سوء
ظن است بمسلمان چه نحو ممکن است که کسی عادل متدین باشد راضی نباشد که کسی اقدام نماید بامر
مستحسن در شریعت مطهره مجملا این سوء ظن بمسلمانی اجتناب از این لازم است س در خصوص
قصر صلوة و صوم بباغ قوچ خانه بفرمایند ج احتیاط در دین رعایت قصر و اتمام است س فواة صلوة
عشا نسیانا موجب روزه است یا نه ج بلی اخلال بنماز عشا ناسیا باعتقاد این خادم شریعت مطهره
موجب صوم همان روز است لکن در مسئله تفصیلی هست مثل انکه هرگاه اخلال بنماز عشاء در حق
مسافر اتفاق افتاد یا در شب عید فطر یا عید اضحی اتفاق افتاد تفصیل مسئله علی ما ینبغی مذکور در تحفة
الابرار است رجوع بان مناسب بلکه لازم است س در نماز شفع قنوت دارد یا نه ج بلی قنوت
ثابت و مستحب است در نماز شفع و قول بعدم ثبوت قنوت در ان ضعیف است س ماموم قبل از امام
سر بردارد یا باید دوباره بسجده برود یا نه ج ماموم هرگاه قبل از امام رفع راس از سجود نموده باعتقاد
اینکه امام رفع راس از سجود نموده است بعد از رفع راس ماموم فساد اعتقاد او ظاهر شد در این
صورت اگر ممکن باشد ادراک امام در سجود لازم است بر ماموم که عود بسجده نماید پس هرگاه در
صورت مفروضه ملحق بامام نشود در سجود نماز او باطل خواهد بود و اما هرگاه متمکن از لحوق بامام
در سجود نباشد باین نحو که امام بلافصل رفع راس از سجده نموده در چنین صورت ظاهر اینست که عود
ماموم بسجود لازم نباشد بلکه ظاهر اینست که عود ماموم بسجود در این صورت جایز نبوده باشد س
هرگاه شکی حاصل شود در حال قیام ما بین سه و چهار در جائی که بقین بیک سجده فراموش شده
نماید از رکعت ماتقدم بعد از تروی یا حکم حالت شک ما بین دو و سه دارد که محکوم ببطلان است

یا خیر ج شک در میانه سه و چهار وقتی است که مصلی قاطع است براینکه از سه کمتر نیست لکن احتمال
انکه رکعت چهارم باشد قایم است بنابراینکه قیام را منهدم نموده احتمال میدهد رکعتی که اخلال بیک
سجده او نموده رکعت دوم باشد چنانچه احتمال میرود در رکعت سیم باشد بنابراین شک او راجع میشود
بدو و سه و چونکه قبل از اکمال سجدتین است بنابراین نماز باطل خواهد بود این در صورتی است
که بهمان حالت شک باقی باشد و گاه هست در اینصورت بعد از تروی مظنون شود که رکعت دوم
است یا سیم است بنابراین عمل بمقتضای مظنه خواهد نمود س از رکعت اول نماز یک سجده را فراموش
نموده و از رکعت دوم رکوع از فراموش نموده و سجده اول را بعمل اورده حال متذکر شده یا صحیح
است ج اگر قبل از دخول در سجده متذکر شود که سجده را در رکعت اول فراموش نموده در اینصورت
مسئله میداند که این سجده را که بعمل می اورد از سجده رکعت اولی است نماز او صحیح خواهد بود
و اما هرگاه بعد از دخول در سجده یا بعد از رفع راس از سجده متذکر شود چونکه سجده را بقصد
رکعت ثانیه بعمل اورده است چونکه مفروض اینست که رکوع ان رکعت را فراموش نموده است نماز
باطل خواهد بود س درباره شخص مسافری که قصد اقامه ده روز در بلدی نماید و بعد از اتمام
ایام اقامه پشیمان شده روز دیگر میداند که در این بلد نخواهد بود که قصد اقامه مجدد نماید در خصوص
نماز و روزه در اتمام و قصر صوم و افطار چه کند هرکدام در شرع شریف مقرر است بیان فرمایند
و دیگر زن مسافره وارد بلدی شد و قصد اقامه ده یوم نمود در ان حین عادتی که زنان داشته اند
بر او طاری شد بعد از تطهیر حکم نماز و روزه ان چه چیز است ج اقامه مجدد ضرور نیست بلکه
هرقدر که در محل اقامه است اگرچه یک روز بوده باشد لازم است اتمام صلوة و اتیان بصوم نموده باشد
ضعیفه بعد از رفع حیض غسل می نماید بعد از غسل لازم است اتمام صلوة و اتیان بصوم نموده باشد
نظر باینکه فرض این است که قصد اقامه عشرة ایام نموده بوده است تخلل عادت در اثنای مدت اقامه
موجب تغیر حکم نمیشود س التماس این است جهر و اخفاتی که در نماز ثابت است بیان فرمایند ج اقوال
واذکار ثابته در صلوات باعتبار جهر و اخفات منقسم میشود بر چهار قسم واجب الجهر و واجب الاخفات
و راجح الاخفات و راجح الجهر توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود در نماز جهری مثل نماز مغرب
و نماز عشا اقسام اربعه مذکوره در هریک از دو نماز مذکور متحقق است اما انچه جهر در ان واجب
است مثل قرائت حمد و سوره در هریک از دو رکعت اولی از این دو نماز و اما انچه اخفات در ان
لازم است مثل فاتحة الکتاب یا تسبیحات اربعه بدل ان در رکعت ثالثه از نماز مغرب و رکعت ثالثه و
رابعه در نماز عشا و انچه اخفات در ان راجحست در استعاذه یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم در
رکعت اولی قبل از شروع بقراءت حمد و اما انچه جهر در ان مستحب است در ماعدای اقسام ثلثه که
مذکور شد مثل ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و قنوت و دعای بعد از رفع راس از رکوع

و سجود و تکبیرات مثل تکبیرة الاحرام و غیران از تکبیرات واقعه در اثنای صلوات که تکبیرة الرکوع
و تکبیرات سجود است و اما نماز صبح پس در ان یک قسم که وجوب اخفات بوده باشد متفیست و اما اقسام
ثلثه غیر از ان ثابت است مثل انکه جهر در قراءت حمد و سوره در هر دو رکعت لازم است و اخفات
در استعاذه مستحب است و در سایر اذکار و ادعیه جهر راجح است چنانچه در نماز ظهر بین وجوب جهر
منتفی است و سایر اقسام برقرار است مثل انکه اخفات لازم است در حمد و سوره در رکعت اولی و ثانیه
و هم چنین اخفات لازم است در حمد یا تسبیحات بدل ان در رکعت اخیرتین و جهر مستحب است در
بسم الله الرحمن الرحیم در حمد و سوره و هم چنین جهر مستحب است در قنوت و هم چنین مستحب است
در دعای بعد از رفع راس از رکوع یعنی در سمع الله لمن حمده و الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت
و الکبریاء و العظمة لله رب العالمین و اخفات مستحب است در ماعدای انچه مذکور شد از وجوب اخفات
و رجحان جهر مخفی نماند انچه مذکور شد در حق رجال است و اما نساء پس وجوب جهری بلکه رجحان
جهری در حق انها ثابت نیست و هم چنین انچه مذکور شد در حق منفرد است و اما در حق امام پس
رجحان اخفائی در حق او ثابت نیست مکر در استعاذه و تکبیرات سته افتتاحیه اگرچه ممکن است که گفته
شود که تکبیرات مذکوره خارج از محل کلام بوده باشد و اما در حق منفرد پس عکس امام است پس
رجحان جهری در حق او ثابت نیست اگرچه در نماز جهری بوده باشد چنانچه در حق امام رجحان اخفائی
ثابت نیست اگرچه در نماز اخفائی بوده باشد مکر در استعاذه در جمیع صلوات س بیان فرمایند که شخصی
فرشی بقدر نشستن چهار پنج نفر در مسجدی شب پهن میکند بجهة فردا که نماز بکند و این مانع است از
اینکه دیگران در ان مکان بنشینند یا در اینصورت دیگری میتواند این فرش را بردارد و در ان
مکان بنشیند و نماز بکند یا خیر و شخصی که فرش را پهن کرده مردم را منع از نشستن میکند و بعضی
از دوستان و اشنایان خود را جای میدهد بیان فرمایند که نماز صاحب فرش و کسانی را که بروی
فرش جای میدهد و کسی که فرش را برمیچیند و در ان نماز میکند چه صورت دارد ج نظر باینکه
مسجد وقف است بر مصلین هر شخص مصلی میتواند بقدری که خود در ان نماز کند بجهة نماز خود
تصرف نموده باشد و در صورتی که تصرف نمود ان شخص احق و اولی است نسبت بدیگران مادامی که
در انجا نشسته است یا پا شده باشد لکن بقصد عود و رحل او در انجا باقی باشد مثل مهر یا تسبیح یا
جوراب یا جای نماز و محوالها و هر گاه علاوه بر این قدر را تصرف کند پس هر گاه وکالت از دیگری
در این باب داشته باشد و بقصد وکالت موکل تصرف کرده باشد ظاهر اینست در چنین صورت ان
شخص موکل اولی و احق از دیگری هست یعنی دیگری را تسلط نیست مکانی را که شخص وکیل بجهة
موکل خود تصرف نموده انتزاع نموده باشد و اما هر گاه چنین تصرف بقصد وکالت از شخصی نبوده باشد
بلکه مکانی را در مسجد تصرف نموده هر کس را که خواهد جا داده باشد و هر کس را که نخواهد ممانعت

نموده باشد ظاهر اینست که چنین تصرفی موجب اولویة ان شخص نسبت بعلاوه ان مکان نشود پس
دیگری را در چنین صورت از نماز در ان مکان ممانعت نمیتواند نمود پس ممانعت در چنین صورت
مخالف شریعت مطهره خواهد بود بنابراین دیگری باعدم رضای ان شخص در ان مکان نماز میتواند
گذارد س نماز جمعه را در امثال این زمان جایز میدانند یا نه و حکم نماز جمعه کدام یک از احکام
خمسه است ج صلوة جمعه در این اعصار که غیبت امام زمان است پس قول بوجوب عینی ان که از
جماعت از متاخرین مستحدث شده انصاف اینست که بین الضعف و ظاهر الخطا میباشد و اما قول بحرمت
ان اگرچه ان هم ضعیف است لکن نظر باینکه قایل بان جماعتی از اعاظم فقها میباشند لهذا ترک نمودن ان
اقرب باحتیاط خواهد بود پس مختار در این اعصار در نظر این خادم شریعت سید ابرار قول بتخییر
است یعنی مکلف مخیر است بعد از زوال جمعه ما بین اتیان بصلوة جمعه و ترک ظهر یا بعکس ظاهر اینست
امامت در صلوة جمعه مختص بمجتهد و فقیه نیست چنانچه اختصاص مفتی به لمعه و تنقیح و محقق ثانی است
در جامع المقاصد و جعفریه و تعلیقات ان مرحوم بر شرایع و ارشاد بلکه چنانچه در حق مجتهد ثابت است
مقلد مجتهد نیز امامت میتواند نمود در اینصورت تحقق شرایط ان از تمکن اتیان بخطبتین و عدد و غیرهما
پس هر گاه شخصی نماز قضا بر ذمه خود داشته باشد نماز یومیه خود را اول وقت میتواند بجا اورد و
مشغول اعمال مستحبه میتواند شد یا نه ج ظاهر اینست اشتغال ذمه بفریضه مانع از ارتکاب مستحبه
نشود و هم چنین ظاهر اینست که اشتغال ذمه بقضاء فریضه مانع از اشتغال بحاضره در سعه وقت نشود
س شخصی اعمال مستحبه بدون اجازه مجتهد حی از کتاب میت مثل جامع عباسی و زاد المعاد تواند
بجا اورد یا نه ج اعمال مستحبه مثل ادعیه از هر کتاب باشد تلاوت میتواند نمود س هر گاه کسی
با امام نرسد و صفها پر جا باشد و منفرد نماز بخواند اذان و اقامه جایز است یا نه ج در صورتی که صفوف
باقی باشد همان نماز که امام فارغ شده این شخص خواهد اتیان نموده باشد در چنین صورت اذان
و اقامه ساقط است س هر گاه ماموم مسبوق در رکعتین اخیرتین امام پیش از قرائت بعض فاتحة الکتاب را
نتواند درک نمود متابعت کند یا قصد انفراد و هر گاه در اثنای تمام حمد را خاصه نمود دون سوره قصد
انفراد نماید یا متابعت کند ج هر گاه رکعت اولی ماموم باشد و رکعت ثالثه یا رابعه امام و امر در چنین
صورت مردد میشود ما بین اتمام حمد و عدم درک رکوع با امام ظاهر اینست هر دو جایز باشد با افضلیت
ثانی نظر باینکه در اول قصد انفراد مینماید نماز منفردا خواهد بود اولی این است در چنین صورت اگر
قبل از دخول در صلوة عالم باشد که ممکن از اتمام حمد نخواهد بود داخل در نماز نشود مکر بعد از
دخول امام در رکوع س در کلام بیجا و سلام بیجا سجده سهو باشد یا نه در غیر این دو که یک سجده
و تشهد فراموش شده و شک میان چهار و پنج بوده باشد سجده سهو هست یا نه ج در هر پنج موضع سجده
سهو لازم است س باعلم بیجاست در مسجد و عدم ازاله ان صلوة در سعة وقت صحیح است یا نه ج

در چنین صورت اگرچه حکم ببطلان نماز نمیکنیم لکن احوط اعادهٔ آن نماز است س با متنجس محمول مثل ثوب محمول در جیب و بغل و دستمال و امثال ان صلوة جایز است عمدا بانه ج متنجس محمول اگر ما یتم به الصلوة است مثل لباس مجس که در جیب باشد نماز با ان جایز نیست و اگر ما لا یتم به الصلوة باشد عیب ندارد س کسی نماز قصا و جو با بر ذمه دارد در سفر بدون قصد اقامه میتواند اتیان نماید یا خیر ج نماز قضا را در سفر و حضر اتیان میتوان نمود در سفر حاجت بقصد اقامه نیست س اذان و اقامه را با استقبال نشسته میتوان اتیان نمود بانه ج بلی میتوان لکن افضل در اذان و احوط در اقامه آنست که امور معتبره در اصل نماز رعایت در آن شده باشد اذکار مستحبه که در کتابها دیده میشود مثلا مثل اینکه حدیث است که سلام الله علی الحسین ع و لعنة الله علی قاتل الحسین ع از این قبیل هر گاه اذن از مجتهد نخواهد و دیدن همان حدیث در همان کتاب بگوید نادیده سنت نموده یا خیر ج دور نیست که اکتفا توان نمود لکن با سوال از مجتهد اوثق خواهد بود س هر گاه موصی وصیت نموده که از تاریخ مکلف شدن او تا یوم ممات بجهة او استیجار صوم و صلوة نمایند یا با نزده سال را بجهة اتمام عدم تکلیف محسوب داشته ما بقی را صوم و صلوة بجهة او بگیرند با اینکه میتوانند من باب الاحتیاط دو سال یا سه سال زیاد تر استیجار صوم و صلوة نمایند بجهة احتمال اینکه شاید در چهارده سالگی یا سیزده سالگی مکلف شده باشد ج الزمان تکلیف ان شخص مشخص نبوده باشد پانزده سال را موضوع نموده علاوه را استیجار نمایند ظاهر اینست همین قدر کفایت میکنند در عمل بمقتضای وصیت س بیان فرمایند که موصی قرار معینی بجهة استیجار صوم و صلوة ننموده و تعیین ابرا و صیاء را گذاشته ایا اوصیاء میتوانند که بهر مبلغ که صلاح دانند بجهة صوم و صلوة بدهند یا اینکه حد وسطان یا اعلی یا اقل انچه کمتر نمیگیرند باید بدهند ج در صورتی که تعیین را با و صیاء واگذارده باشد بهر نحو که صلاح دانند میتوانند نمود س چنانچه وجود حائل ما بین امام و مامومین در رجال مانع از اقتداست در حق زن نیز چنین است یا نه یعنی که هر گاه مرد امامت نماید و زن در جائی باشند که حایل باشد بنحوی که نه مشاهدهٔ امام میتواند نمود و نه مشاهدهٔ احدی از مامومین که مشاهدهٔ امام نماید یا در حق چنین زن اقتدا برد در چنین صورت جایز هست یا نه ج این مسئله محل خلاف ما بین فقهای شیعه است انچه حال در نظر هست این است که ابن ادریس منع فرموده از اقتداء در چنین صورت یعنی تفرقه مرد و زن نموده است که وجود حایل را در هر دو صورت مانع از اقتدا دانسته عبارت آن مرحوم در این باب اینست * لا تکون جماعة بین المامومین و الامام او بین الصف حایل من حایط او غیره الی ان قال و قد وردت الرخصة للنساء ان یصلین اذا کان بینهن و بین الامام حایل و الاول الاظهر و الاصح * ظاهر اینست که وجود حایل در حق زنان مانع از اقتدا نبوده باشد * و فاقا لاکثر الاصحاب قال فی الذکری الحایل انما یمنع اذا کان الماموم رجلا او خنثی علی الاقرب اما لو اقتدت المراة بالرجل و بینهما حایل فانه جایز و ظاهر

العلامة فی التذکرة دعوی الاجماع علیه قال یجوز ان تصلی المراة من وراء الجدار مقتدیه بالامام و ان لم تشاهده و لا من یشاهده عند علمائنا و المستند فی ذلک الموثق المروی فی باب احکام الجماعة من باب عن عمار قال سالت ابا عبد الله عن الرجل یصلی بالقوم و حلفه دار فیها نساء هل یجوز لهن ان یصلین خلفه قال نعم ان کان الامام اسفل منهن قلت فان بینهن و بینه حایطا او طریقا قال فلا باس هو العالم س در سقوط اذان و اقامه در حق قادم بر مسجد الحاد صلوتین ر اشرط فرموده اند حال که نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشا که باهم گذارده میشود و کسی بقصد ظهر یا مغرب بیاید و بعد از هر دو نماز برسد ایا ساقط است بانه در صورت عدم سقوط از نماز اول ایا از نماز دوم ساقط است با بقای صفوف بانه ج معلوم است ان شخص که بقصد ادای نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا رسید در این وقت نسبت بصلوة ظهر و مغرب اتیان باذان و اقامه مینماید اما نسبت بنماز عصر و نماز عشا ظاهر اینست که اذان و اقامه ساقط باشد در صورت بقای صفوف و ثابت باشند در صورت تفرق صفوف کل اینها مستفاد میشود از تحفة الابرار حاصل انچه قلمی نموده آنست در صورتی که کسی بقصد اداء ظهرین یا عشائین وارد مسجد شد مشخص شد که امام از هر دو نماز فارغ شده است اتیان باذان و اقامه نماید بجهة نماز ظهر و نماز مغرب و هم چنین نسبت بنماز عصر و نماز عشا در صورتی که حین اشتغال بصلوتین صفوف متفرق شده باشد و اما هر گاه از انوقت متفرق نشده باشد اذان و اقامه ساقط خواهد بود س ایا کسانی که قشون و تفنگچی حکام جور میباشند و در سفر قصد ظلم نداشته باشند نماز در سفر قصر کنند یا اتمام ج سفر حکام اگر مشروع باشد مثل اینکه سفر بجهة دفع ارس است در اینصورت نماز را قصر خواهد بود هر گاه فساد از راه دیگر نباشد و اگر سفر مشروع نباشد نماز تمام خواهد بود مگر بعضی از راه اضطرار و عدم قدرت بر ترک اختیار ان سفر را نموده باشد در اینصورت در حق چنین شخصی نماز قصر خواهد بود س اگر چنانچه شخصی نماز قضا در ذمه او باشد و اشتغال بنماز شب نماید اگرچه چنین کسی ظاهر اینست که اشتغال بنماز شب در حق او جایز باشد لکن در صورتی که نماز قضا از خود باشد احتیاط در دین مقتضی اینست که سعی و اهتمام نموده ذمه خود را اول از نماز قضا بری نموده بعد از ان اشتغال بنوافل نماید س اگر ثوب مصلی از اثاب مغصوب تر باشد ایا نماز با ان صحیح است یا نه ج ثوب که باب غصبی تر باشد اگر رطوبت فاحش داشته باشد نماز با چنین ثوب نمیتوان نمود و اگر رطوبت فی الجمله یعنی رطوبت خفیفی باشد حکم بعدم جواز صلوة در ان نمیتوان نمود مگر در صورتی که این رطوبت خفیف مسبوق باشد برطوبت کثیر مجملا اگر رطوبت باین نحو بوده باشد که قطره از اثاب غصبی با قطرات از ان ثوب چکیده در چنین صورت حکم بعدم جواز نماز نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که جایز باشد خصوصا غالب در امثال این مقام اذن شاهد حال موجود است و اگر باین نحو نباشد بلکه باختیار باشی اختیار ثوب واقع

در اب غصبی سند اراذن شاهد حال هست چنانچه غالب چنین است نماز بی عیب است والا نه ظاهر
اینست که نماز صحیح نباشد اگر رطوبت خفیف باشد س ماموم من که در عقب صفوف هستند قبل از
انکه صفوف پیشین تکبیرة الاحرام بگویند اینها اگر تکبیرة الاحرام بگویند عیب نخواهد داشت ج
همین که ان شخص که در پیش روی این شخص است تکبیر گفت شخصی که در عقب اوست تکبیر و
اقتدای او بی عیب است اگرچه سایر اشخاص که در صف مقدم هستند تکبیر نگفته باشند س ابی که
متنجس از خون باشد اگر قطره از ان بر لباس مصلی بچکد میتوان با ان نماز کرد با غسل ان واجبست ج ابی
که از خون نجس میشود ان خون یا کمتر از درهم بغلی است یا بقدر درهم یا اکثر از درهم بر جمیع تقادیر ان اب
متنجس از خون که بثوب یا بدن رسیده سعه ان اب اگر کمتر از درهم بوده باشد در جمیع صور مذکوره نماز
دران باجاز است واما هرگاه سعه ان اب بقدر درهم یا اکثر از درهم بوده باشد نماز دران ثوب جایز نیست
خصوصا در صورتی که ان خون که این اب از ان نجس شده بقدر درهم یا اکثر از درهم بوده باشد س صلوة
استیجاری که عمل ان موقت بوقتی نباشد وهم چنین مدتی از برای او قرار داد نکنند اجاره ان صحیح خواهد
بود بانه و برفرض صحت وقت ان در این صورت موسع است یا مضیق ج حکایت استیجار در صلوة است
توقیت ان بوقت معین مثلا از طلوع شمس الی الزوال مثلا در صورتی است که چند سال صلوة از شخص
واحد باشد و نایب متعدد باشد در چنین صورت که منوب عنه واحد باشد و نایب متعدد چونکه
مطابق احتیاط رعایت ترتیب است و ترتیب باعدم توقیت متحقق نمیشود لهذا مقتضای احتیاط توقیت است
باین نحو که یک نفر قرار شود نماز را بعمل اورد از طلوع شمس * الی الزوال و دیگری من الزوال الی
الغروب و ثالث من الغروب الی نصف اللیل و دیگری من نصف اللیل الی طلوع الفجر و خامس من
طلوع الفجر الی طلوع الشمس * باین نحو که هر یک نماز یک روز را که شروع میکند از نماز ظهر نماز
ان روز را تمام کند تا دیگری که در وقت دیگر شروع بنماز ظهر میکند ترتیب در قضا حاصل شود و
هکذا این شخص که شروع بظهر میکند نماز همان روز را تمام نموده و هم چنین است حال نایب اخر و
اما هرگاه تعدد نایب نباشد این توقیت ضرر و نیست و اما تقیید مدت مثل اینکه یکساله نماز را از یک
ماه نگذراند نیز مطابق احتیاط است که جهل در زمان عمل نباشد لکن لازم نیست لکن احتیاط در
صورت عدم تقیید بمدت تعجیل و مسارعت در فعل نماز است اگرچه حکم بلزوم نمیتوان نمود س
مستحبات متعارفه را در نماز استیجار ترک میتوان نمود بانه ج در ترک مستحبات نماز است در نماز اجاره
ترک بعض مستحبات مثل ترک دو تسبیحات اربعه در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعت ثالثه و رابعه
نماز چهار رکعتی مشکل است بلکه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد مگر در صورت تصریح در حین
صیغه اجاره و هم چنین است ترک تکبیرات رکوع و سجود و صیغه اولی از سه صیغه سلام و صیغه ثالثه
س در سجده واجب قران اکتفا یک ذکر میتوان نمود با انکه بایست ان دعای مخصوص را بخواند ج

از صورت نوشته ظاهر میشود که سائل معتقد وجوب ذکر در سجده واجبه تلاوت هست چنین نیست
ظاهر اینست که اصل ذکر واجب نباشد بلکه مستحب است مشخص است اقتصار بماثور اولی است س
شخصی که امامت میکند ابا بر ماموم لازم است که فحص نماید و بداند که امام مجتهد است یا مقلد یا انکه
بمحض ثبوت عدالت کفایت میکند شرعا میتوان بچنین امامی اقتدا نمود بانه ج ظاهر اینست ماموم همین
که امام را عادل دانست اقتدا باو جایز باشد اگرچه علم باجتهاد یا تقلید او نداشته باشد پس در صورت
ثبوت عدالت امام فحص از اینکه او مجتهد است یا مقلد لازم نیست س در این نماز جماعت قصد انفراد
اباجاز است مطلقا یا جایز نیست یا احتیاج بتفصیل است مثل در حال اختیار یا اضطرار بیان فرمایند ج
ظاهر اینست که شروع در نماز بقصد جماعت در غیر جماعت واجبه منشاء وجوب اتمام ان نماز بجماعت
نباشد پس هر وقت که خواهد قصد انفراد میتواند نمود اگرچه در حالت اختیار بوده باشد بلی هرگاه جماعت
دران نماز واجب باشد مثل نماز جمعه مثلا مشخص است قصد انفراد در حال اختیار جایز نخواهد بود س
ذکر سجده سهو را بیان فرمایند که بچه نوع بگوید جواب ذکر سجده سهو بچند نحو وارد شده است
اول بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و ال محمد دوم بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته بهر یک از این دو نحو که بخواند خوب است دور نیست که اول اسلم باشد س هرگاه عرقچین
یا ابره کلاهی با دستمال مصلی حرام باشد نمازش صحیح است بانه و هرگاه اینها نجس باشد چه صورت
دارد ج عرقچین با دستمال حرام نماز با هر یک از اینها که بوده باشد یعنی نماز در صورتی که عرقچین
حرام یا دستمال حرام یا مصلی بوده باشد و در وقت نماز عالم بحقیقة حال بوده باشد نماز باطل خواهد بود
خواه عرقچین در سر مصلی بوده باجای دیگر بلی هرگاه جاهل بحقیقة حال بوده باشد یعنی نمیدانست که
ان عرقچین که با او هست حرام بوده است ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد و اما هرگاه عرقچین نجس
بوده باشد ظاهر اینست که نماز با او صحیح نبوده باشد اگرچه در حالت نماز عالم بحقیقت حال بوده باشد
س امامی است مدعی اجتهاد بر فرض ثبوت اجتهاد چنین امامی تقلید میت را جایز میداند ماموعی که
تقلید مجتهدی میکند که او تقلید میت را جایز نمیداند میتواند باچنین امامی اقتدا نماید یا جایز نیست و
بر فرض عدم جواز اباما دتی که بدون اطلاع ان مجتهد نماز کرده نماز او چه صورت دارد ج اعتقاد
مجتهد بجواز بقاء بر تقلید مجتهد میت مانع از اقتداء بان مجتهد نیست اگرچه ماموم مقلد مجتهدی باشد
که بقاء بر تقلید مجتهد میت را تجویز نکند و اما هرگاه کسی اقتدا بچنین مجتهدی کرده باشد با عدم
اطلاع بفتوای مجتهدی که تقلید او میفوده پس اگر در حین اقتدا شک نداشته باشد در صحت عمل نماز
او باطل و اعاده ان لازم و اگر شک نداشته باشد بلکه معتقد صحت ان بوده دور نیست که نماز او صحیح
بوده باشد نظر باینکه دور نیست که مسئله محل وفاق فقها بوده باشد س در اینکه زمین مباحی که
در او عمارت بنا کنند و چوب و خشت و سفال ان عمارت غصبی باشد بعبارة اخری در زیر سقف

غصبی و جداری که سقف بر روی انست غصبی باشد نمازش صحیح است بانه و هم چنین اگر بر
روی ان جدار غصبی چوب حلال بگذارند از قبیل بالاخانه عمارت و غرفه که زمین عمارات حلال
دیواری که بر روی ان چوب گذارده اند و چه های حلال نماز در این صورت جایز است بانه ج در
صورتی که زمین اطاق و فضای ان مباح بوده باشد و سقف و جدران از الات غصب ساخته شده
باشد و وقت اشتغال بنماز هیچ عضوی از اعضای مصلی بجدران و سقف نرسد در چنین صورت
حکم ببطلان نماز در نظر این خادم شریعت مطهره مشکل است لکن احتیاط در دین مقتضی اجتناب
از این است و اما هر کاه چوب مباح بوده باشد و واقع بسازند و طرف چوب را بجدار غصبی که بالا
خانه در ان ساخته شود و در حالت نماز با ستدبان بالاخانه یعنی اشتغال بنماز در ان بالاخانه نماید
حکم بصحت چنین نماز مشکل است و در بندست که نماز در ان بالاخانه باطل باشد پس اجتناب لازم
خواهد بود س اما کسی که تقلید میت میکند و حرفش اینست که من در این یک مسئله اجتهاد کرده ام و
یا از فلان مجتهد حی که تقلید میت را جایز میداند تقلید کرده ام این یک مسئله را اما مقلد شما میتواند که
بچنین امام اقتدا کند بانه ح کسی که میگوید من تقلید میت میکنم در نماز خود نماز ان کس باطل خواهد
بود پس با حکم ببطلان نماز اقتدا بچنین کسی نمیتوان نمود بلی اگر امام کسی باشد که تقلید مجتهد حی نموده
بعد ان مجتهد از دار فنا بعالم بقا رحلت نموده شخص مقلد بتقلید مجتهد حی باقی بران تقلید باشد و چنین
کسی امامت کند کسی که تقلید مجتهدی کند که بقای بر تقلید را بحو یز نمیکند کاه هست اقتدا بچنین امام
میتوان نمود و کاه هست اقتدا نمیتوان نمود تفصیل مطلب مقتضی اینست که گفته شود اگر ان امام که باقی
بر تقلید میت است اتیان نماند هر چه را که مجتهدی که بقاء بر تقلید میت را تجو یز نمیکند لازم میداند و
هم چنین اجتناب نماید هر چه را که مجتهد مذکور اجتناب از انها لازم میداند در چنین صورت مقلد
این مجتهد اقتدا بامام مسطور میتواند نمود و هر کاه چنین نباشد مثل اینکه امام اتیان بنماز نمینماید با کمر بند
از حریر مثلا بتقلید مجتهد میتی که قایل بجواز ان بود و شخص مامومم تقلید مجتهدی مینماید که نماز
با کمر بند حریر را تجو یز نمی نماند در چنین صورت اقتداء چنین شخصی بچنین امامی جایز نیست ملخص
مقال در این مقام اینست که اعتقاد امام بجواز چیزی که مجتهدی که مامومم تقلید ان مجتهد را میکند که
بجو یز ان نمیکند مضر باقتدا نمودن نیست بلکه موجب عدم جواز اقتدا اتیان امام است در نماز چیزی را
که مجتهدی که مامومم تقلید ان مجتهد میکند از انجو یز نمیکند تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود یا
معلوم است که امام بعمل می اورد در اثنای نماز چیزی را که مجتهد مامومم بجو یز نمیکند یا معلوم است
که بعمل نمی اورد چنین چیزی را اصلا یا اتیان چنین چیزی در اثنای نماز و عدم اتیان ان هیچ یک
معلوم نیست و در قسم ثالث یا معلوم میشود بر مامومم که امام اتیان بچنین چیزی در اثنای نماز نموده
بانه و در صورت معلوم بودن بر مامومم میگوییم این معلوم شدن بعد از فراغ از نماز است یا در اثنای

نماز پس اقسام مسئله متعدد است اول انست که معلوم است بر مامومم قبل از شروع در نماز که امام اتیان
نماید چیزی را که مجتهد مامومم تجو یز نمی نماید در چنین صورت اقتدای چنین مامومم بچنین امام جایز
نیست دوم انست که مامومم عالم است بر اینکه امام اتیان نمی نماید در نماز چیزی را که مخالف بارای مجتهد
مامومم است در چنین صورت اقتدا جایز است سیم انست که موافقت و مخالف هیچ یک بر مامومم مشخص
نیست در چنین صورت ظاهر اینست که اقتدا جایز باشد بنا بر این اقتدا نمود و موافقت و مخالفت هیچ یک
مشخص هم نشد نه در اثنای نماز و نه بعد از فراغ از نماز او صحیح و بی عیبست چهارم مثل سیم است
لکن مخالفت بعد از فراغ از نماز مشخص شد یعنی بعد از فراغ از نماز مشخص شد که امام در اثنای
نماز بعمل اورده است امری را که مجتهد مامومم تجو یز انرا نمود ظاهر اینست که نماز مامومم صحیح
است پس اعاده بر مامومم مسطور لازم نباشد پنجم مثل رابع است لکن مخالفت در اثنای نماز مشخص
شد و این دو قسم است یک قسم اینست معذور مشخص شد که مستمر بوده از اول نماز تا انوقت که حقیقت
حال مشخص شد مثل اینکه بعد از دو رکعت از نماز مشخص شد کمر بند ابریشمی با او بوده از اول نماز
تا انوقت که حقیقت حال مشخص شد دوم انست که چنین نیست بلکه مخالفت بارای مجتهد مامومم در
همان حین واقع شده مثل اینکه امام در رکعت ثانیه مثلا رکوع را فراموش نموده بعد از دخول در
سجده اولی متذکر شد امام رفع راس نموده عود کرد برکوع نظر بتقلید مجتهد خود و مجتهد مامومم حکم
میکند ببطلان نماز چنین کسی در مثل این دو صورت ظاهر اینست که نماز صحیح باشد لکن لازم است
بر مامومم بمحض اینکه مطلع بر مخالفت شد قصد انفراد نموده نماز را منفردا تمام کند هر کاه چنین نماید نماز او
صحیح خواهد بود س مسموع میشود که شما فرموده اید که چند نفر در زمان واحد عبادت استیجاری
از نیابت میت واحد بلی چنین است که شنیده اید وجه ان اینست که چون که ترتیب در قضا مطلوب است
در صورتی که منوب عنه واحد باشد و نایب متعدد هر کاه ترتیب در حق نایب متعدد ملاحظه نشود
ترتیب در قضا متحقق نمیشود نظر باینکه هر کاه دو نفر در زمان واحد بنیابت شخص واحد مشغول
نماز بشوند مثل نماز ظهر مشخص است نماز ظهر نسبت بهر شخص در یک روز نیست مگر یک نماز ظهر
پس هر کاه دو نفر در یک وقت مشغول بنماز ظهر شوند بنیابت شخص واحد یک نماز ظهر از روزی
خواهد بود نماز ظهر دیگر از روز دیگر پس لازم می اید نماز ظهر یوم لاحق مقدم شود بر نماز عصر
و نماز مغرب و عشاء یوم سابق و نماز مغرب و عشاء و نماز صبح همان روز پس اختلال در ترتیب
میشود لهذا اقرار این خادم شریعت مطهره اینست در صورتی که نایب متعدد از شخص واحد باشد
ترتیب را ملاحظه مینمایم باین نحو قرار میشود یکی از طلوع شمس الی الزوال مشغول میشود دیگری
در انوقت مشغول نماز نشود و شخص دیگر مشغول نماز میشود من الزوال الی الغروب مثلا و دیگری

دران زمان مشغول نماز نشود و هکذا از غروب تا نصف شب و از نصف شب الی طلوع الفجر و قرار هم
چنین میدهم که نماز یک روز را تمام نکذارد بعنوان هر نقری نماز یک روز را تمام نموده باین نحو ابتداء
از نماز ظهر کرمنه حتم بنماز صبح نماید تا دیگری که ابتداء از ظهر نماید ترتیب حاصل شود اگرچه در حتم بودن
این طریقه اشکال است لکن تشکیکی در رجحان و احتیاط بودن آن نیست س اگر امام نماز قضای غیر را
که بر او لازم شده میکند آیا جایز است بر ما مومنین که نماز قضای خود را با غیر ریان امام اقتدا کنند
بانه ج ظاهر اینست که جایز باشد لکن اسلم اجتناب است اما در صورتی که نماز قضا از خود بوده باشد
اشکالی در جواز اقتدا بان شخص نیست خواه نماز قضای مقتدی از خود بوده باشد یا از غیر مجملا اقتدا
در نماز قضا بنماز قضا چهار قسم میشود نماز قضای امام از خود و نماز قضای ماموم هم از خود اشکالی
در اقتدا در اینوقت نیست دوم نماز قضای امام از خود و نماز قضای ماموم از غیر در این قسم هم
اقتدا جایز سیم و چهارم آنست که نماز قضای امام از غیر است خواه نماز قضای ماموم از خود بوده باشد
یا از غیر در این دو قسم نیز ظاهر اینست که اقتدا جایز باشد لکن اجتناب اسلم خواهد بود س شخصی
مشغول بنماز عشا میباشد در بین نماز در حالت قیام یقین کرد که نماز مغرب را دو رکعت کرده بعد از ان
شک کرد فیما بین سه و چهار که آیا این رکعت سیم است یا چهارم و بر حالت شک باقی میباشد تکلیف او
چیست ج بعد از انکه در اثنای نماز عشا یقین کرد که نماز مغرب را دو رکعت کرده عدول میکند
از نماز عشا بنماز مغرب و هر کاه بعد از ان شک کند میانه سه و چهار ترک اشتغال بافعال نماز میکند
تامل میکند در تحصیل مظنه اگر مظنون شد که رکعت سیم است ان رکعت را تمام میکند بعد از سلام اتیان
بنماز عشا میماند و هر کاه مظنون او شد که رکعت چهارم است رکعت را منهدم میکند سلام میکوید
بعد از فراغ قربة الی الله اتیان بدو سجده سهو مینماید و هر کاه بعد از تامل ظن او متعلق بهیچ یک نشد
نماز او باطل خواهد بود استیناف نماز را خواهد نمود س شخصی در نماز چهار رکعتی شک کرد فیما
بین سه و چهار و پنج اگر در حال قیام است تکلیف چیست و اگر در رکوع رفته تا سر از سجده ثانیه
برنداشته تکلیف چیست و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد تکلیف چیست ج اگر این شک در حال قیام
باشد قیام را منهدم میکند مینشیند شک ان راجع بدو و چهار میشود بنا بر چهار میکذارد بعد از اتیان
بتشهد و تسلیم دو رکعت نماز احتیاط بعمل اورد بعد دو سجده سهو بجهة زیادتی قیام قربة الی الله
بعمل می اورد و اگر احتیاط را اعاده اصل نماز نماید بسیار خوبست و اگر این شک در حالت رکوع یا در حالت
سجود یا بعد از رفع راس از سجود باشد ظاهر اینست که نماز باطل باشد پس استیناف نماز لازم خواهد
بود س شخصی که نماز قضای مظنه بر ذمه او باشد و لکن مظنه او بست مسبوق بعلم بسبب کردن نماز
قضا علم او رفع شده و حال مظنه دارد بنماز قضا آیا شخصی که نماز قضای یقین دارد میتواند بان امام
اقتدا کند بانه ج ظاهر اینست در چنین صورت اقتدا نتواند نمود بلکه ظاهر اینست که اقتدا اولی از انفراد

بوده باشد س چه میفرمایند که دست بردن در تکبیرة الاحرام تا محاذی کوش واجب است یا نه و در
قراءة وقف بحرکت و وصل بسکون مبطل قرائت است یا نماز یا هیچ کدام و نیت و اعبارت از داعی بر
فعل میدانید ج این سوال مشتمل بر چند مطلب است اول انست که رفع یدین در تکبیرة الاحرام تا
محاذی کوش واجب است یا نه رفع یدین مطلقا اگرچه تا محاذی کوش نرسد واجب نیست خواه در
تکبیرة الاحرام باشد یا سایر تکبیرات لکن مستحب است تا محاذی کوش یا بمعنی که این افضل و اکمل
خواهد بود پس برفع یدین در حال تکبیرة الاحرام اگرچه بمحاذی کوش نرسد اتیان بمستحب میشود لکن
افضل و اکمل انست که رفع یدین نماید تا بمحاذی کوش برسد مطلب ثانی در وقف بحرکة است در قرائة
ظاهر اینست که وقف بحرکة عمدا در قراءت موجب بطلان باشد مطلب سیم وصل بسکون است در
قرائة این مطلب باعتقاد این خادم شریعت مطهره محتاج بتفصیل است نظر باینکه کلمه که بعد ازان کلمه
ایست که انرا ساکن نموده یا اول او همزه وصل است یا نه اگر اول ان کلمه همزه وصل نداشته باشد مثل
مالک یوم الدین در اینصورت ظاهر اینست که وصل بسکون موجب بطلان نباشد و اگر اول همزه وصل
داشته باشد مثل الرحمن الرحیم که بعد از العالمین در الحمد لله رب العالمین است در اینصورت اگر فصلی
واقع سازد مابین فراغ از عالمین و شروع با الرحمن الرحیم ظاهر اینست که باز قراءت صحیح باشد و اشکال
در صورت عدم تخلل فصل است در اینصورت حکم بصحت بسیار مشکل است بلکه ظاهر اینست که
موجب بطلان شود بطلان قراءت موجب بطلان نماز است س غلط در مستحبات مبطل است در نماز
یا نه و در ذکر رکوع زیاده از ذکر واجب اگر بکوید تعیین واجب ضرور است یا نه و در تسبیحات
اربعه یکی را واجب میدانید یا هر سه را او بر فرض وجوب یکی یا اختیار هر سه یا تعیین واجب است یا نه
ج غلط در اذکار مستحبه فی نفسه موجب بطلان نماز نمیشود لکن کاهست غلط در ذکر موجب
این میشود که ان ذکر از اذکار رد و دعا خارج میشود در این صورت اتیان بان در اثنای صلوة موجب
بطلان نماز میشود و در صورتی که اتیان باذکار متعدده در رکوع و سجود نماید ظاهر اینست که ذکر
اول واجب باشد و ماعدای ان مستحب خواهد بود و اما بتسبیحات اربعه که بدل حمد است در رکعت
ثالثه نماز مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشا و ظهرین پس واجب از ان یک دفعه است که دفعه اولی
بوده باشد و ضم دو بار دفعه اولی مستحب است لکن این در نماز خود مکلف است خواه ادا بوده باشد
یا قضا اما نمازی که بطریق اجاره بر این شخص لازم میشود پس ظاهر اینست که اجتزا بیکی نمیتوان نمود
مکر در صورتی که در حین عقد اجاره تصریح بان شود س مرحوم سید بین المشرق والمغرب را از برای
مختار قبله میدانستند آیا رای این جناب در این مسئله چه چیز است و اما قبله در نماز و در حال بول و غایط
یکی است یا تفاوت دارد ج عفو بزمن این نسبت اشتباه است بلکه احدی از علمای شیعه این ادعا را
نکرده است که در هر بلد که بوده باشد در حق مختار قبله ما بین مغرب و مشرق بوده باشد خواه مراد

مابین مشرق و مغرب وسط حقیقی مشرق و مغرب بوده باشد یا اعم یعنی هر جزو از اجزاء که مابین
مشرق و مغرب واقع باشد هیچ یک از دو احتمال که برده باشد صحیح نیست بلی احتمال اول در بلدی
صحیح است که نقطه سمت قبله آن بلد نقطه جنوب بوده باشد دران بلد قبله وسط حقیقی مابین مشرق و
مغرب خواهد بود و در غیر این بلد این مطلب صحیح نیست بلی معنی ثالث هست که صحیح است بیان آن
اینست که نسبت هر بلدی یک جزء معین از اجزاء واقعه مابین مشرق و مغرب قبله است باین معنی که
در بعض بلد نقطه جنوب است چنانچه مذکور شد و در بعضی بلاد دو درجه مثلا از نقطه جنوب
مایل است بجانب مغرب یا مشرق و در بلدی دیگر ده درجه مثلا سمت قبله مایل است از نقطه جنوب
بجانب مشرق یا مغرب وهکذا این معنی صحیح و بی عیب است پس در حق مختار این مطلب بعنوان اطلاق
صحیح نیست همان قبله که در حال صلوة توجه بان لازم است همان قبله است که اجتناب از ان در حال
بول و غائط لازم است س امام جماعت اغلب اوقات در رکعت اول عادت او این بود که بعد از فراغ از
سوره مبارکه حمد سوره مبارکه انا انزلناه میخواند ولکن در یک دفعه بعد از فراغ حمد غفلة سوره توحید
خواند توحید که تمام شد مطلع شد که همیشه سوره قدر میخواند ولکن بر کوع نرفته تکلیف او چیست
و اگر رکوع رفته مطلع شد تکلیف او چیست و در صورت اول که بر کوع نرفته مطلع شد ند آنست
تکلیف او چیست بدون اعاده سوره قدر بر کوع رفته نماز را تمام نموده بعد از فراغ از نماز تکلیف
آن چیست و اگر بایست اعاده نماید نماز خود را اعاده کرده مامومین که اقتدا کرده اند نماز الخ چه صورت
دارد بر امام لازم است که اعلام مامومین نماید که نماز خود را اعاده کنید بانه ج هرگاه قبل از دخول
در رکوع متذکر شد بحقیقت حال که منظور او این بود نظر بعادة مستقره قرائت سوره قدر نموده باشد
غفلة قرائت توحید نموده اجتزاء باین قرائت نمیتواند نمود بلکه لازم است باقرائت سوره قدر نموده باهمان
سوره توحید را بعد از تعیین قرائت نماید بنا بر این هرگاه اکتفا بهمان قرائت نموده نماز باطل است اعاده
لازم است لکن اعلام مامومین واجب نیست و اما هرگاه بعد از دخول در رکوع متذکر شد نماز صحیح
خواهد بود س اگر امام جماعت در جیب او دندان بی گوشت انسان می بوده باشد فراموش نمود نماز
کردن نماز او چه صورت دارد ج اگر دندان از خود مصلی بوده باشد ظاهر اینست که موجب بطلان
نماز نشود اگرچه در حال نماز متذکر بوده باشد و اما هرگاه از غیر مصلی بوده باشد ظاهر اینست که موجب
بطلان نماز شود اگرچه جاهل بحکم بوده باشد س در هر زیاده و نقیصهٔ نماز لازم است سجده سهو
یا لازم نیست مثل قیام موضع قعود یا قعود موضع قیام هرگاه اتفاق افتد چیزی بر او هست بانه ج حکم
بوجوب سجده سهو بجهة هر زیادتی یا نقصانی که بوده باشد ممکن نیست لکن اتیان بسجده سهو بقصد
قربة بی عیب است بلکه اقرب باحتیاط است سهما مثل قعود در محل قیام یا قیام در محل قعود س اگر
شخصی در نماز جزئی را اخلال نموده و بسبب ترک آن جزء بر او سجده سهو لازم شده باشد و بعد از نماز

اگر عمدا اخلال نماید هر دو را باعث بطلان صلوة میشود یا نه و اگر احدهما را اخلال نماید حکم او چیست
و اگر سهوا اخلال بهر دو یا احدهما نماید تکلیف چیست و اگر فعل منافی بعد از نماز و قبل از جزء منسی
و سجده سهو عمدا یا سهوا اتفاق افتاد باعث بطلان صلوة میشود یا نه ج اگر عمدا یا سهوا اخلال بجزء
منسی نموده باشد احتیاط مقتضی اینست که اولا جزء منسی را بعمل آورد بعد از ان اعاده اصل نماز
نماید این در صورتی است که فصل طویلی متخلل شده باشد فعل منافی دیگر بعمل آورده باشد و اما
هرگاه جزء منسی را بعمل آورده و اخلال بسجده سهو نموده باشد و ریبتی نیست که موجب بطلان اصل نماز
نشود بلکه همان سجده سهو را بعمل آورد و لکن اگر احتیاطا نماز را هم اعاده نماید خوب است س
شخصی شک کرد در نماز چهار رکعتی میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین بنا بر چهار گذاشت و
نماز را تمام نمود و بعد دو سجده سهو بعمل آورد بعد از دو سجده سهو یقین کرد که نماز دو یا سه بوده
حال تکلیف او چیست بفعل منافی فاصله شده باشد تفاوتی هست بانه ج هرگاه قبل از تخلل فعل
منافی باشد که مبطل نماز بوده باشد سهو او عمدا تلافی نماید باتیان ناقص و اگر بعد از تخلل فعل منافی
بوده باشد ظاهر اینست که نماز باطل نبوده باشد پس لازم است که اعاده ان نماز نموده باشد بلکه احتیاط
مقتضی اعاده اصل نماز است اگرچه قبل از تخلل فعل منافی بوده باشد نظر باینکه مفروض اینست که
بعد از اتیان بدو سجده سهو عالم شده بحقیقة حال بلی هرگاه علم بحقیقة حال قبل از اتیان بسجده سهو
بوده باشد ظاهر اینست که سجده سهو ضرر نباشد و اکتفا نماید بتلافی انچه مشخص شده که از نماز ناقص
شده مثل اینکه مشخص شده که نماز سه رکعت بوده قبل از اتیان بسجده سهو در اینصورت ایستاده یک
رکعت نماز بقصد اینکه رکعت اخر از ان نماز است اتیان نموده ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد س
در خصوص خون بواسیر قلمی فرمایند که در بین نماز معفو می باشد بانه و چنانچه قبل از نماز امده
باشد باعدم علم یا علم چه حال دارد ج در خصوص خونی که در بدن انسان یا ثوب انسان باشد و
جاهل باشد و هم چنین سایر نجاسات مجملا نمازی که با جهل بنجاست ثوب یا بدن شده باشد نماز صحیح و
اعاده ان لازم نیست و هرگاه عالم باشد و در اجتناب ان صعوبتی و مشقتی شدیده نباشد اجتناب
لازم است صلوة با چنین نجاست در چنین حالت جایز نیست و خونی که در اثنای نماز خارج میشود اگر
در اجتناب از ان مشقتی نیست و خون هم بقدر درهم یا زاید تر بوده باشد و در اثنای نماز ممکن
از ازاله بنحوی که مستلزم فعل کثیر نشود نباشد قطع نماز لازم است و اما هرگاه در اجتناب از ان مشقتی
باشد که متحمل نتوان شد نماز صحیح است س کسی که یقین است بعدم صحت نماز او یا در صف جماعت
در پیش روی شخصی باشد باعث فساد صلوة ان میشود یا نه ج ظاهر اینست که محض بطلان نماز کسی
که پیش روی این شخص باشد موجب بطلان نماز شخص متاخر نشود لکن اشکال در صحت نماز متاخر
از راه دیگر هست نظر باینکه بعد از علم به بطلان نماز لازم است بر این شخص از بابت امر بمعروف تعلیم

نماز او را نموده باشد این لازم است فور او ترک تعلم در صورت ظن تاثیر و اشتغال نماز دران حالت
مشکل است نه فی صورة سعه وقت اگرچه با عتقاد این خادم شریعت مطهره نماز محکوم به بطلان نیست لکن
اجتناب یعنی تقدیم تعلم بر اشتغال بنماز در سعه وقت اولی خواهد بود س مردی که از برای زن
صلوة بعمل می اورد یا در صلوة جهری باید در رعایت جهر نماید یا خیر یا رعایت واجب است یا مستحب
و از منوب عنها صلوة در سفر هم ساقط شده یا انکه از راه دیگر اخلال بصلوة نموده لکن نمیدانند که چه
قدر نماز از او فوت شده است در این وقت چه نحو استیجار صلوة نماید و بعمل بیاورد ج کیفیت
صلوة مرد در صورتی که نایب از زن شود یا بعکس ظاهر اینست در چنین صورت عبرة بحال نایب باشد
نه منوب عنه بنا بر این هر گاه مرد نایب باشد لازم است رعایت جهر نماید در نماز جهری و رعایت اخفات
نماید در نماز اخفاتی اگرچه منوب عنه زن بوده باشد و هر چه از نماز در سفر فوت شده تعیین نایب نموده
که صلوة سفری بعمل او رده باشد و در صورت عدم معلومیت عدد ان اقتصار بقدر متیقن ظاهر
اینست میتوان نمود و هر گاه رعایت نماید که اتیان بصلوة سفر نماید بنحوی که قاطع باشد که علاوه بر ان
نبوده است اسلم خواهد بود س مصلی در اثنای حمد یا تسبیحات اربعه متذکر شد که تشهد را نخوانده
است و بعد نشست و تشهد را خواند یا بعد از ان باید حمد یا تسبیحات اربع را از سر گیرد یا از همان
جا که بوده است اتمام نماید ج کسی که در اثنای حمد یا تسبیحات اربعه متذکر شود با خلال بتشهد لازم
است عود نموده بنشیند تشهد را بعمل اورد و بعد استیناف حمد یا تسبیح نماید بنا گذاردن از همانجا که
قطع نموده جایز نخواهد بود س مصلی در اثنای نماز شک کند که این نماز را که میخوانم مغرب است یا عشا
مثلا چه کار کند ج جواب از این است که این متصور بسه صورت میشود نظر باینکه این شک یا در
وقت مختص بنماز مغرب است یا در وقت مختص بنماز عشا است یا در وقت مشترک میان دو نماز است
اگر در وقت مختص بنماز مغرب باشد لازم است که قرار دهد که ان نماز نماز مغرب باشد و هم چنین است
حال هر گاه این شک در وقت مشترک میان دو نماز بوده باشد در این صورت نیز ظاهر اینست که قرار
دهد بر اینکه ان نماز نماز مغرب باشد با ین نیت تمام نماید و اما هر گاه این شک در وقت مختص بنماز عشا
باشد در اینصورت لازم است که قرار دهد بر اینکه ان نماز نماز عشا است بهمین نیت نماز را تمام نماید
در اینصورت احتیاط مقتضی اینست که نماز مغرب را بعد از فراغ از نماز عشا قضا نماید س ادعیه
و صلوات مستحبه ایام و لیالی متبرکه شهور و سنه که در زاد المعاد است رای عالی دران چه چیز است
ایا همه اش بطریقی که در ان ثبت است رواست که مقلدین ان خدایگان ان را بعمل اورند یا بعضی
دون بعضی است و بر فرض ثانی همه ادعیه را جایز است دون از صلوة یا بعکس یا بعضی از هر یک
از صلوات و ادعیه بر فرض ثانی موقوف است بتعیین ان خدایگانی ج بسمه تعم چگونه ممکن است
که گفته باشیم عمل بانچه مذکور در زاد المعاد است صحیح و بی عیب است و حال انکه مشخص است

بعضی از انچه مذکور در انست اشتباه شده است مثل حکایت عمل لیالی قدر که فرموده اند که قران
در دست بگیرد و بگشاید و این دعا را بخواند و این اشتباه است بلکه مدلول علیه بحدیثی که مستند این
عمل است اینست که قران را بردارد و باز نماید پیش روی خود بگذارد و دعا را بخواند مجملا حکم
باینکه جمیع انچه در زاد المعاد است صحیح و متبع است ممکن نیست لکن عمل بمقتضای اکثر ان بی عیب
و صحیح است مثل ادعیه در روزهای ماه مبارک و شبهای ان و صلوات مسنونه که در غیر اوقات
فرایض یومیه است و هو العالم س اگر در نماز سهو النبیت خلاف مقصود در اکند چه صورت دارد ج
همان نماز که مقصود و منظور او بوده که بعمل او رده باشد همان کفایت در حصول امتثال مینماید
اگرچه اشتباها ملتفت بغیر ان شده باشد س هر گاه کسی شک کند در اجزای نماز قبل از دخول در
جزء دیگر رای جناب سرکار بر اینست که لازم است عود نموده جزء مشکوک فیه را بعمل اورد با انکه مراد
اینست که در جزء واجب عود واجب و در جزء مستحب عود مستحب با اینکه در جزء مستحب هم عود واجب
است ج جزء مشکوک فیه یا واجب است یا مستحب علی التقدیر بن این شک یا قبل از دخول در جزء
دیگر است یا بعد از دخول در جزء دیگر هر گاه شک قبل از دخول در جزء دیگر باشد عود بمشکوک فیه
مینماید بر سبیل وجوب هر گاه جزء مشکوک فیه واجب باشد و بعنوان استحباب هر گاه ان مستحب باشد
و اما هر گاه شک بعد از دخول در جزء دیگر بوده باشد عود نکند خواه جزء مشکوک فیه واجب باشد یا
مستحب و هم چنین است خواه جزئی که داخل شده است واجب باشد یا مستحب در هیچ یک اتیان بمشکوک
فیه ننماید پس هر گاه بعد از دخول در جزء مستحب مثل قنوت مثلا شک کند که تلاوت سوره کرده ام ظاهر
اینست که بنا بر قراءة سوره ننماید عود بسوره نکند و هکذا

كتاب الزكوة والخمس

س هركاه شخصي عيال دبكري بوده باشد وصاحب عيال غايب باشد وعلم يقيني از براي او حاصل نباشد كه صاحب عيال زكوة فطره او را خواهد داد بانه در اينصورت براين شخص واجبست كه زكوة فطره خود را بدهد بانه ج شخص مذكور باواجب النفقه ان شخص ميباشد بانه وبر تقدير اول سبب وجوب اتفاق اما القرابة او الملكية او الزوجية وبر تقدير ز وجيت ز وجه باموسره است يا معسره وبر جميع اين تقادير عيلوله بالفعل محقق هست بانه وبر تقدير ثاني ان شخص باموسر است يا معسر وبر جميع تقادير شخص معيل نيز باموسر است يا معسر صور متكثره است محل سوال گنجايش تفصيل همه را ندارد ولكن اقتصار ميشود بچيزي كه ظاهر امراد از سوال از او معلوم ميشود پس ميگوئيم هركاه عيلوله بالفعل متحقق باشد وشخص معيل هم موسر باشد فطره شخص معال برذمه معيل ثابت ولازم است در جميع صور وبي اشكال براو فطره نيست هر چند اداء فطره از معيل معلوم او نبوده باشد بلكه اداء فطره از او منشاء سقوط تكليف از معيل نخواهد بود س خمس در تنخواهي كه قرض نمايند جهة سفر مكه معظمه كه بعد حاصل املاك كه بعمل ايد از شتوي وصيفي فروخته ادا نمايند وجه مقروض خمس دارد بانه اگر حاصل را افت برسد وبعمل نيايد چگونه است ج اخراج خمس از چنين تنخواه لزوم ندارد س هركاه ملك موروثي مبيع نمايند جهة مصارف حج با اخراجات ديگر من ان خمس دارد بانه ج خمس لازم نيست مگر در صورتي كه مشخص شود مورث ان ملك را از تنخواهي ابتياع نموده كه خمس انرا نداده باشد در چنين صورت اخراج خمس از ان ملك با از ثمن ان لازم است ودر صورت عدم معلوميت اين مطلب اخراج خمس از ثمن ملك موروثي باخود ملك لازم نيست س هركاه حيواني را معاوضه با حيواني باشيء ديگر نمودند وبعد معوض را فروختند خمس تعلق ميگيرد به تنخواه ان بانه ج اگر حيوان اول را از وجهي ابتياع نموده باشد كه خمس انرا داده باشد با اخراج خمس از ان ثمن لازم نبوده باشد در چنين صورت اخراج خمس از ثمن حيواني كه بمعاوضه متنقل باو شده لازم نيست مگر در صورتي كه اين حيوان را مدتي تربيت نموده ترقي در قيمة او هم رسيده مثل اينكه حيوان اول فرضا ده تومان گنجايش اوست وحيوان ثاني را بعد از تربيت وترقي فروخت ببالغ بيست تومان در اين صورت اخراج خمس از ده تومان لازم است س وجوب اداء خمس چه وقت است ج وقت ظهور تحقق ربح وقت اداء خمس است لكن تاخير در اداء خمس تا يكسال جايز است بعد از انقضاي سال ان رجوع بحساب نمايد مئونه سال را وضع نموده هرچه از ربح وغيره علاوه باشد اخراج خمس لازم است تاخير جايز نيست س در چند چيز خمس واجب است وحد خمس در طلا ونقره چه قدر است ج در ارباح تجارات وزراعات خمس لازم است وحدي بجهة خمس در ارباح تجارات وزراعات نمي باشد بلكه هر قدر

رامیشناسد و ممکن است که حق اینان را ردکند نظر بشرم از خلق رد نخواهد نمود تا بمرد با وجود
اینکه میداند خداوند از او انتقام خواهد کشید یا در اینصورت رد مظالم بذمه بری الذمه خواهد
شد یا انکه تنخواه بیجا و عبث از بدا و بیرون خواهد رفت و دین برگردنش خواهد بود و در روز
قیامت خداوند از او انتقام خواهد کشید ج رد مظالم که موجب براءة ذمه میشود در صورتیست که
کسی داند که مالی در ذمه او میباشد از غیر و لکن صاحب ان مشخص نیست و اما در صورتی که صاحب
ان مشخص بوده باشد قطعا لازم است که بصاحب مال رسانیده شود و رسانیدن بغیر در چنین صورة
البته موجب براءة ذمه نمیشود و فرقی نیست مابین اینکه خود داده باشد یا وصیت نماید که بعد از ممات
او دیگری بدهد س هرگاه زید نامی مثلا زن میگیرد و دوازده تومان یا بیشتر مهر ان زن میکند
و بعد وکیل ان زن سه تومان از مهر را مصالحه میکند بوکیل زوج بمقدار یک جریب از باغ و یک
دانگ از خانه که مثلا شش تومان میارزند یا بیشتر یا ان زن بعد از اکمال سنه باید خمس ان باغ و خانه
را بدهد بانه و بر فرض دادن اگر قبل از اکمال سنه مصالحه کند بزوج خود ان باغ و خانه را که قصدش
فرار از خمس باشد اگر قصدش فرار نباشد یا خمس از او ساقط میشود یا نه و دیگر بیان فرمایند که نمو
اشجار و زیادتی قیمت املاک را خمس تعلق میگیرد یا نه ج جواب از مسئله اولی انست که انچه را مالک
شده بمصالحه و مال المصالحه جزء صداق قرار داده چنانچه مفروض در سوء الست انچه معادل مال المصالحه
است ظاهر اینست که خمس در ان واجب نبوده باشد و اما در علاوه بر ان ظاهر اخمس لازم است بلی
هرگاه این املاک را در اول امر جزء صداق قرار دادهند ظاهر اینست که خمس واجب نبوده باشد و جواب
از سوال ثانی انست که انچه را خمس در ان واجب شد ان خمس ساقط نمیشود بهبه و انتقال بغیر اگر قصد
فرار از خمس نموده باشد باز خمس لازم و اگر مقصود فرار از خمس نبوده باشد بلکه مقصود محض صله
و احسان بوده باشد دور نیست که خمس ان در این صورت واجب نبوده باشد و اما نمو اموال پس
اگر نمو منفصل باشد مثل اثمار اشجار و بره گوسفند و امثال اینها البته خمس ان واجب است اگرچه اصل ان
خمس نداشته باشد یا خمس ان را داده باشند و اگر نمو متصل بوده باشد مثل بزرگ شدن درخت و حاق
شدن حیوان احتیاط در دین مقتضی این است که خمس ان نیز داده شود و اما محض زیادتی قیمت ظاهر
اینست که خمس در ان واجب نبوده باشد س اگر فقراء و مساکین در بلدی باشند و اما مسائل را که
در نماز واجب است همه را نمیدانند و در تحصیل ان هم نیستند بلکه مثل شکی و بعضی از مقدمات
را میدانند و بخارج حروف نیز نمیدانند یا میتوان خمس و زکوة را بایشان داد یا وجود مستحق زکوة
عالم در ان بلد و یا عدم وجود مستحق عالم را میتوان بایشان داد یا نه و بیان فرمایند که خمس را بید
غیر فقیر یا خدم و جرد او میتوان داد یا نه و ایضا با وجود مستحق زکوة در بلد جایز است نقل زکوة
بغیر بلد یا نه ج کسانی که عالم بمسائل واجبه صلوة نیستند و در صدد تحصیل انهم نیستند زکوة و خمس

که بعد از وضع مئونه سنه خود و عیال خود باقی بماند اخراج خمس از ان لازم است اگرچه پنج شاهی
باقی بماند یا کمتر س خمس بکه باید داد ج خمس منقسم میشود بشش قسم سه قسم ان که عبارت
از نصف خمس بوده باشد در این اعصار مختص بجناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه میباشد و سهم
المحضرت در حال غیبت میبایست بمجتهد عصر رسانند یا باذن مجتهد بارباب استحقاق رسانند و سه قسم
دیگر متعلق بفقرای سادات عظام که مالک مئونه سنه یا کسبی که وفا بمعیشت او کند نداشته باشد میباشد
س هرگاه کسی اسباب موروثی را بفروشد مثلا از منقولات جهة اخراجات یا معامله باید خمس
بدهد یا نه ج در سابق مذکور شد مالی که منتقل میشود بارث بوارث خمس در ان واجب نیست
بفروشد یا نه مگر در صورتی که قاطع باشد که مورث او خمس نداده باشد یا معامله نماید از قیمت ان
اجناسی که بارث منتقل باو شده و ازان منفعت حاصل شود ازان منفعت اخراج خمس لازم است س
طلا و نقره مسکوک خمس دارد یا غیر مسکوک یا هر دو ج فرقی مابین مسکوک و غیر مسکوک در خمس
نمی باشد بلی فرق در زکوة میباشد که اگر مسکوک نبوده باشد زکوة ان واجب نیست س حد زکوة
در غله چه قدر است ج ظاهر این است که غله بقدر یکصد و چهل و چهار من بسنگ شاه الاچهل و پنج
مثقال صیرفی که رسید زکوة ان واجب است س زکوة بکه باید داد ج احتیاط این است که بشخص
متدین عادل فقیر بدهند ظاهر اینست س مستحق زکوة چه نوع کسیست ج مستحق زکوة کسیست که مالک
مئونه سنه خود و واجب النفقه خود نبوده باشد و با کسبی که وفا بمعیشت او نماید نداشته باشد و احتیاط
شدید در اینست که بغیر عادل ندهند س هرگاه زکوة غله را دادند و بعد غله را فروختند تنخواه ان
زکوة دارد یا نه ج اگر عین ان تنخواه را ضبط نمایند تا یک سال بر ان بگذرد اخراج زکوة ان لازم است
س هرگاه کسی ملازمی داشته باشد که اگر متوجه امر خودش باشد نتواند از کسبی که دارد گذران
سالش را بکند و محتاجی که دارد بقدر کفاف سالیانه اش نیست میتوان از زکوة باو داد یعنی انکسی
که خدمت او را میکند یا او بدهد ج اگر شرایط اخذ زکوة در او موجود باشد مانعی ندارد در صورتی
که قصد قربت داشته باشد س زید مبلغی از خمس و رد مظالم بذمه او میباشد و حال بسیار تعسر
بلکه تعذر دارد ادای آن از برای زید و عمرو که کیرنده خمس و رد مظالم میباشد زید را بری الذمه
میکند یا باین قسم که قدری پول دست بدست میکنند زید بعمرو میدهد بقصد وجوب و عمرو بزید
میبخشد چند بن دفعه یا باین کیفیت و پول دست اخر را زید از عمرو نمیگیرد بیان فرمایند که زید بری
الذمه میشود یا نه ج در صورت مفروضه اگر در هر دفعه بقصد خمس مثلا بمستحق خمس بدهد و قصد
استرداد نداشته باشد یا بنحوی که اگر کیرنده نخواهد باو رد نماید باو حرفی نداشته باشد و ان شخص
مستحق بسببی از اسباب ناقله شرعیه منتقل باو کند و هم چنین تا اخر ان شاء الله بری الذمه خواهد شد و هم
چنین است حال در رد مظالم س زید مبلغی رد مظالم بذمه او میباشد و بعضی از ارباب حقوق

بچنین اشخاص دادن صورتی ندارد و مستحق خمس سبد فقیر است یعنی سیدی که مالک مئونه خود
و عیال خود نبوده باشد و مالک کسبی که وفا بمئونه او نماید هم نبوده باشد پس هر گاه فقیر نبوده باشد
خمس نمیتوان داد بکر یا وجود مستحق در بلد احوط اینست نقل زکوة از ان بلد بلد دیگر نشود س
زید گوسفندی دارد و اکثر اوقات علف ابتیاع مینماید و بانها میدهد یا زکوة انهارا نامه باید داد یا
اینکه نصف یا زکوة ندارند استدعا انکه حکم مسئله را بیان فرمایند ج مقتضای سوال اینست که
در اکثر اوقات علف ابتیاع مینماید بگوسفند میدهد اگر مراد اینست که اکثر اوقات سنه چنین معمول
میدارد بی اشکال زکوة واجب نیست بلکه هر گاه زمانی که علف ابتیاعی میخورد ساوی باشد
با زمانی که در صحرا میچرد باز زکوة واجب نیست س نصاب زکوة در نقدین و غلات یان فرمایند و هم
چنین مقدار فطره را ج نصاب اول در طلا بیست دینار است و در نقره دویست درهم است و دینار
عبارت از یک مثقال شرعی است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است پس مثقال صیرفی یکمثقال
شرعی و ثلث اوست بنابراین نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و قیمت ان بپول حال که اشرفی
سی نخودی در یک تومان برده باشد ازقرار مثقال صیرفی در هفت هزار دینار مبلغ ده تومان و پنجهزار
میشود و اما درهم پس ده درهم هفت مثقال شرعی و پنج مثقال و ربع صیرفی است پس دویست درهم
صد و پنج مثقال صیرفی است و قیمت ان ازقرار نقره مثقالی در یازده شاهی بپول حال مبلغ پنج تومان
و هفت هزار و هفتصد و پنجاه دینار است بنابراین مهر سنه که خمسماة درهم است دویست و شصت و دو
مثقال و نیم مثقال صیرفیست و قیمت ان بپول حال ازقرار فضه مثقالی در یازده شاهی مبلغ چهارده
تومان و چهار هزار و سیصد و هفتاد و پنج دینار است و نصاب زکوة در گندم و جو پنج وسق است و
هر وسق شصت صاع است و حاصل از ضرب پنج در شصت سیصد است پس زکوة در گندم و جو واجب
نمیشود مگر در صورتی که هر یک بمقدار سیصد صاع برسد و هر صاعی چهار مد است و هر مدی چهار
رطل من تبریز است پس هر صاع یک من تبریز است و مد بنابر مشهور مابین فقها دو رطل و نود و دو
درهم و نصف درهم میباشد پس هر مد بنابر تحدیدی که در درهم مذکور شد صد و پنجاه و سه مثقال
صیرفی و چهار ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال صیرفیست و پنجاه شاه که عبارت از ثمن من شاهیست بسنگ
سنا تزده عباسی صد و شصت مثقال صیرفیست پس پنجاه شاه بمقدار شش مثقال صیرفی و سه ثمن و نصف
ثمن مثقال صیرفی علاوه است از چهار یک من تبریز که مد است پس هر نیم من شاه بمقدار بیست و پنج
مثقال صیرفی و سه ربع مثقال صیرفی علاوه است از یکمن تبریز که عبارت از صاع است و یکمن
شاه بمقدار پنجاه و یک مثقال و نیم زاید است از دو من تبریز که عبارت از دو صاع است پس صد و پنجاه
من شاه از سیصد من تبریز که عبارت از سیصد صاع است بمقدار هفت هزار و هفتصد و بیست و پنج
مثقال صیرفی علاوه است از سیصد صاع که نصاب زکوة است و هفت هزار و هفتصد و بیست و پنج

مثقال شش من شاهی و چهل و پنج مثقال است پس سیصد صاع بمقدار صد و چهل و چهار من شاهی
الا چهل و پنج مثقال صیرفی است و از اینجا معلوم شد که مقدار فطره که عبارت از صاع است بمقدار
بیست و پنج مثقال و سه ربع مثقال صیرفی از نهم من شاه کمتر است س شخصی در سالی دو وقت
زراعت مینماید در دو فصل حاصل زرع در هر فصلی بحد نصاب زکوة نمیرسد لکن بعد از انضمام
زرع احد فصلین بدیگری متجاوز از حد نصاب است یا در اینصورت زکوة واجب است یا نه ج
این متصور بچند صورت میشود اول انست که کسی زرعی نموده در وقتی و قبل از حصاد نمودن ان
زرع زراعت دیگر نموده در مکان دیگر اینصورت بی اشکال اینست که هر گاه هر دو محصول بحد نصاب
برسد زکوة واجب است قطعا اگرچه هر یک اقل از نصاب بوده باشد صورت دیگر انست که بعد از حصاد
نمودن زراعت اول زرع دیگر کرد این قسم اگر بنحو بست که زرع هر دو در یک سال بوده باشد ظاهر
اینست باز لازم است زکوة در صورتی که هر دو بحد نصاب برسد اگرچه هر یک اقل از نصاب بوده
باشد * قال فی المبسوط ادراک الغلات و الثمار یختلف اوقاتها الی ان قال و فی ذلک اربع مسائل الی ان
قال الرابعة اختلف اطلاعها و ادراکها و هو ان اطلع بعضها و ارطب وجد ثم اطلع الباقی بعد جذاذ
الاول فکل هذا یضم بعضها الی بعض لانه ثمرة عام واحد و کذلک ان کان له نخل کثیر فی بعضه رطب
و فی بعضه بسر و فی بعضه بلح و فی بعضه طلع فحذ الرطب ثم ادرک البسر فحذ ثم ادرک البلح فحذ ثم ادرک
الطلع فحذ ثم بعضها الی بعض لانها ثمرة عام واحد و المستند فی ذلک العمومات کالصحیح المروی فی
التهذیب عن زراره عن ابی جعفر ع قال ما انبتت الارض من الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب و ما بلغ
خمسة اوساق و الوسق ستون صاعا فذلک ثلثمائة صاع ففیه العشر س قدر واجب از زکوة در گندم
و جو چه قدر است ج در هر یک از گندم و جو یک نصاب بیش نیست یا بمعنی که گندم مثلا تا صد
و چهل و چهار من بوزن شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی نرسد زکوة در ان واجب نمیشود و بعد از انکه
باین قدر رسید زکوة در ان واجب است و هم چنین در زاید از این مقدار اگرچه کم باشد و اما قدر
واجب از زکوة در اینها پس اگر اب جاری باشد یا از باران باشد یا محتاج باب دادن
نباشد مثل اینکه در قرب اب زرع شده باشد در اینصورت مقدار زکوة عشر حاصل از زراعت
خواهد بود پس از دو بست من بیست من لازم است داده شود و همکذا و اگر اب انها از چاه باشد یا از شتر
یا از پایا از کاو مثلا اب دهند در اینصورت مقدار زکوة نصف عشر خواهد بود پس در دو بست من
ده من واجب خواهد بود و اگر مختلف باشد باین معنی که بعض از اوقات از اب جاری مثلا میدهند
و بعضی اوقات از اب چاه حکم باغلب خواهد بود پس اگر اغلب اوقات از اب جاری مثلا خورده
باشد مقدار زکوة عشر خواهد بود و اگر اغلب اوقات از اب چاه داده باشند نصف عشر و اگر غلبه در هیچ
طرف متحقق نباشد همان قدر از انجا که داده باشند در اینصورت مقدار زکوة سه ربع عشر خواهد

خورده از چا

بود بعبارة اخری از نصف زرع عشر لازم است و از نصف دیگر نصف عشر که نسبت بمجموع سه ربع عشر خواهد بود س نصاب گوسفند را در زکوة باقسامه بیان فرمایند انچه واجب است در هر مرتبه ج در گوسفند بنا بر مشهور و اقوی پنج نصاب است اول چهل است ثانی یکصد و بیست و یک عدد سیم دویست و یک و چهارم سیصد و یک پنجم چهار صد اما واجب در نصاب اول یکی است و در نصاب ثانی دو گوسفند و در ثالثه سه گوسفند و در رابع چهار گوسفند و هم چنین است در خامس بعد از ان هر چه زیاد شود در هر صد گوسفند یکی واجب است مثلا در یانصد گوسفند پنج گوسفند و در ششصد شش و هکذا س شخصی مالک چهل گوسفند شد و بعد از شش ماه که از این گذشت چهل گوسفند دیگر خرید اباد در این صورت دو گوسفند بر این شخص لازم است که داده باشد یا اکتفا بیکی میتواند نمود ج بعد از مضی حول در اول بی اشکال لازم است که یک گوسفند داده باشد لکن کلام در چهل گوسفند ثانی است که ایا بعد از انقضای حول لازم است یک گوسفند دیگر بدهد یا نه بعضی استدلال کرده اند بحدیث فی اربعین شاة شاة بر وجوب دادن گوسفند دیگر ظاهر اینست که استدلال تمام نباشد چه ظاهر اینست مراد معصوم ع تحدید نصاب اول گوسفند است که چهل است و تملک بحدیث در حکم بوجوب گوسفند دیگر صحیح نیست و صحیح اینست که اکتفا بهمان یک گوسفند میتواند نمود * للاصل السالم عن المعارض و صحیحة الفضلاء عن مولانا الباقر و الصادق ع فی الشاة فی کل اربعین شاة شاة ولیس فیما دون الاربعین شیء ثم لیس فیها شیء حتی تبلغ عشرین ومائة والظاهر ان من ملک اربعین شاة وجب علیه شاة ثم بعد ذلک لیس فی الغنم المملوکة زکوة الی ان تبلغ العدد المذکور سواء کان البلوغ الیه بسبب النتاج الحاصل من الاربعین اولا س شخصی مالک پنجاه عدد گوسفند شد و یک حول بر این گذشت یک گوسفند بنیت زکوة داد و بعد از ان دو سال گذشت و بحد نصاب ثانی نرسیده ایا زکوتی دیگر بر این شخص واجب هست یا خیر ج بلی واجب است دو گوسفند بجهة انقضای دو سال بلکه هر سالی که بگذرد بازای هر سالی یک گوسفند لازم است که بدهند تا بحدی که از چهل که نصاب اولست کمتر نشود لقوله ع فی کل اربعین شاة شاة قال فی الشرایع و لو کان عنده نصاب فحال علیه احوال فان اخرج زکوته فی کل سنة من غیر تکرر الزکوة فیه وان لم یخرج وجب علیه زکوة حول واحد و لو کان عنده اکثر من نصاب کانت الفریضة فی النصاب و مخیر من الزیادة و کذا فی کل سنة حتی ینقص المال عن النصاب قال فی التذکرة لو کان عنده اکثر من النصاب و حال علیه احوال تعددت الزکوة و جبر الناقص من النصاب بالزیادة علیه الی ان یقصر عن النصاب فیسقط س شخصی مالک چهار صد عدد گوسفند شد در یک وقت و حول بر ان منقضی شد اما واجب است بر این شخص همان چهار گوسفند که در نصاب اخر واجب بود با انکه نظر با نکه مشتملست بر جمیع نصب واجبست کل انچه در جمیع مراتب نصاب مذکور شد ج انچه ظاهر میشود از تتبع کلمات علما نور الله تعالی مراقدهم

اینست که هر گاه کسی مالک شد علاوه بر نصاب را اگر بحد نصاب ثانی نرسیده باشد مثل اینکه مالک یک صد و اس گوسفند شد و حول بر ان منقضی شود واجب بر ان شخص همان چیزیست که در نصاب اول واجب است پس در این صورت یک گوسفند بر ان واجب است در صورت انقضای یک حول و اگر بحد نصاب ثانی مثلا رسیده باشد مثل اینکه مالک یکصد و بیست و یک و اس گوسفند شد با علاوه لکن بحد نصاب ثالث نرسیده باشد واجب بر ان شخص همان چیزیست که در نصاب ثانی واجب است یعنی دو اس گوسفند س ضعیفه میباشد بی شوهر و مبلغ شصت عدد اشرفی باحاقلو و هفتاد تومان در مدت ده سال در مکانی مخفی گذاشته و مبلغ مزبور را خمس و زکوة نداده و بعد از ده سال هفتاد تومان را بقرض داده و شصت اشرفی را دارد خمس و زکوة ان را تعیین فرمایند و علاوه بر مسئله انکه یک خانه خریده از وجه ارث پنجاه و پنج تومان و یک دکان را مالک است استطاعت از برای ضعیفه میباشد که بمکه معظمه مشرف شود یا نمیباشد و لا محاله یک نفر که متوجه خدمات او شود هم ضرور میباشد چنانچه مستطیع میباشد ج اما خمس مبلغ مرقوم که لازم است اخراج شود در صورتی که مال از جمله مالی بوده باشد که اخراج خمس ان لازم بوده از شصت عدد اشرفی دوازده عدد اشرفی است و از هفتاد تومان چهارده تومان است و خمس لازم مبلغ مرقوم همین قدر است که مذکور شد بتکرر سنین متکرر نمیشود اگرچه اثم در تاخیر اخراج ان ثابت است قطعا در سهم سادات و اما مقدار زکوة پس ان متکرر میشود بتکرر سنه باین نحو اول مبلغ مرقوم را از بابت خمس اخراج نموده تتمه را ملاحظه نموده هر چه میشود در سال اول ربع عشر ان باقی را بابت زکوة اخراج نموده و هم چنین در سال ثانی ربع عشر مابقی لازم است از بابت زکوة اخراج نماید و هم چنین ربع عشر مابقی را در سال ثالث و هم چنین در سال رابع و هکذا تا انکه منتهی شود و بجاوز نماید از حد نصاب اول زکوة که عبارت از بیست اشرفی باحاقلو است در ذهب و دویست درهم است در نقره که معادل یکصد و پنج مثقال صیرفی است و قیمت ان از قرار نقره مثقال سه عباسی شش تومان و سه هزار دینار و از قرار روپیه دو مثقالی عددی یک هزار و سیصد دینار میشود و اما حکایت استطاعت پس اگر انچه قلمی شده در همان وقت مالک بوده و مانعی از مسافرت بسمت مکه معظمه نبوده البته استطاعت ثابت بوده در تاخیر اثم و عاصی بوده لازم است تدارک نماید س هر گاه شخصی زکوة گندم خود را داده باز زکوة و خمس مال خود را نداده باشد از نان و گندم و از ان مال که خمس و زکوة انرا نداده است چیزی بستاند و بخورد حلال است یا حرام ج این مسئله مبتنی بر این است که خمس و زکوة متعلق بذمه مکلفست یا بعین مال ظاهر اینست که متعلق بوده باشد بعین مال بنا بر این پس حق فقراء متحققست در ان مال بطریق اشاعه مادامی که اخراج ننماید و قصد اخراج هم معجلا نداشته باشد اکل ان مال مشترک حرام خواهد بود و اگر از ان چیزی فروخته ثمن انرا صرف لباس نماید پوشیدن ان لباس حرام و نماز در ان باطل خواهد بود س خمس

و زکوة را هر کاه صاحبان مال ندهند باتحصل میتوان گرفت از بابت امر بمعروف بانه ج اقلا و را نصیحت
وموعظه نمایند اگر مفید نشد تندی نمایند و اگر فایده نکرد بضرب هم میتوان مطالبه نمود س در دادن
زکوة قروض هم اداخل اخراجات است باید موضوع بشود و زکوة داده شود ایضم صادرات و
تحمیلات دیوانی باید موضوع بشود یانه ج قروض که مصروف در اخراجات زراعت شده باشد
موضوع میتوان نمود اما هر کاه بجهة صرف این زراعت نشده باشد موضوع نیست و اما تحمیلات دیوانی
اگر از عین زراعت بگیرند و ممکن نبوده باشد اخراجات زکوة اگر چه بطریق مخفی بوده باشد ظاهر
اینست که موضوع بشود و در غیر این صورت بسیار مشکل است و الله اعلم س اباکوسفند سائمه
بیست روز بعلت برف و سرما بصحرا نرود و کاه بخورد زکوة از ان ساقط میشود ایضا تجدیدی در شرع
از برای ان شده یانه ج علف دادن در بیست روز موجب سقوط زکوة نمیشود س شخصی طفل
ذکوری دارد او را مدت هشت سال بمکتب برده در خدمت معلم حال میکوید که من چیزی ندارم
که خرج تو کنم میخواهد که طفل را ببرد بشغلی و کاسبی و طفل راضی نمیشود میکوید من محالست
که از درس دست بکشم و بدرش جواب میکوید که امروز مکلفی تو بکر من خرج تو را نمیدهم فکر
خود بکن پسر میکوید بدما به توکلی بمن بده تا صرف کنم و درس بخوانم پدر میکوید بدتا بحال دادم الحال
دیکر نمیدهم اباعمو و اقارب از وجوه زکوة میتوانند بدهند که تحصیل علم کند یانه ج حیف نباشد
از پدر در صورتی که فرزند او راغب و طالب تحصیل علم بوده باشد او را از تحصیل علم ممانعت نماید
مکر شرافت و سعادت تحصیل علوم را نشنیده است بجملا اگر فرزند او قابل ترقی در مراتب علوم دینیه
بوده باشد البته او را ممانعت ننموده بلکه اعانت او نموده در تحصیل علوم در صورتی که فرزند قابل
ترقی بوده باشد و مشغول تحصیل شود و خود هر کاه مؤونتی نداشته باشد بر او لازم است انفاق او
و در چنین صورت که اثار ترقی در حق او ظاهر شود تفقه و کسوة او اگر چه بر والد واست لکن در امور
دیکر مثل کتب محتاج الیها و نحو ان سایر مسلمانان از بابت زکوة او امداد میتوانند نمود س شخصی را
وجه خمس در ذمه او قرار میکیرد لکن در بلدی است که خالی از مجتهد است سهم غیر امام را چون
میداند که چندان اشکالی ندارد خود بدست خود با معرفت ملاهای بلد که از ناصیه ایشان انار تقدس
وصلاح ظاهر است و این شخص هم اعتقادی بایشان دارد بسادات عظام که استحقاق دارند میرساند
و سهم امام عر را از چند جهة نمیتواند از ذمه خود ادا نماید اول انکه مجتهدی در ان بلد نیست که تسلیم
او نماید دوم انکه در بلدی دیکر که مجتهد جامع الشرایط هست در ان بلد رفتن این شخص صعوبت
دارد یا تعذر که خود مجتهد رساند یا انکه بخواهد بفرستد جهة فقدان امین یا بجهة اغتشاش راه که در
مظان تلف است یا احتمال تلف دارد سیم اینکه این وجه مبلغ خطیری است و نفس اقبال نمیکند که این
همه مبلغ را دست بردارد و قطع نظر کند و مجتهدی حاضر نیست که در وقتیکه متذکر قبح ان میشود فی

در علوم دینیه ۱۱

الفور خود را بری الذمه کند و تفلش هم عجالة با متعذر یا متعسر است بیان فرمایند که تکلیف این
شخص چه چیز است و سهم امام را چه کند اباز خصت میدهید که مثل سهم سادات عظام کم کم با سعی
و اهتمام خود با بوساطت و معرفت ملاهائی که اعتماد تمام بانها دارد بسادات کرام عظام که مستحق خمس
هستند برساند یا نه بینوا توجروا ج انچه از سهم سادات است خود این شخص همین قدر که شخصی
را سید دانست و استحقاق او مشخص بوده باشد و بعد از قصد قربت و اطاعت جناب احدیت جل شانه
بارباب استحقاق برساند انشاء الله تعم بری الذمه میشود و اما سهم جناب امام زمان عجل الله تعم فرجه
با این خیالات که در استفتا قلمی شده جاری نمیشود و عدم وجود مجتهد در ان بلد موجب تغییر حکم
نمیشود و هم چنین نیست که موجب سقوط تکلیف شود و هم چنین تعلق این شخص بان مبلغ موجب سقوط
ان نمیشود بلی نقل از ان بلد با مظنه تلف محل اشکال است چاره ان بسیار است اقل مرحله اینست که
مجتهدی را دیده ان شخص مجتهد وکیل تعیین مینماید در اخذ ان مبلغ و این شخص بعد از انکه این
مبلغ که سهم امام است تسلیم این وکیل مجتهد نمود ظاهر اینست که بری الذمه میشود اگر چه فرض شود که
در این راه تلف شود البته چاره ان نموده وساوس شیطانی را از خود دور نموده خود را مشغول الذمه
نکذارد س اباناخیر در اخراج خمس تا اخر سال جایز است یانه و اباهدیه و صله رحم و نذر و کفاره
و مؤونه تزویج و زیارت و حج واجب در عام استطاعت از جمله مؤونه سال حساب میشود و بعد از
وضع اینها خمس را باید بدهد یانه بلکه پیش از وضع ج ظاهر این است که تاخیر در اخراج خمس
میتواند نمود تا انقضای حول ان وقت ملاحظه نموده اگر علاوه دار د خمس ان را باید بدهد ظاهر اینست
که هدیه که لایق بحال این شخص بوده باشد و صله و نذر و کفاره و مؤونه تزویج و زیارات و حج
واجب در عام استطاعت کل اینها از جمله مؤون محسوب میشود پس اخراج خمس بعد از اینها همه خواهد بود
س هر کاه دو نفر فقیر بوده باشند شرعا و زکوة هم بذمه انها قرار کرفته باشد هر یک زکوة خود را بدیکری
میتوانند داد یانه ج میتواند هر کاه مانعی از راه دیکر نبوده باشد س هر کاه شخصی جنسی از
بابت زکوة بشخصی داد و ان شخص زکوة دهنده زکوة در ذمه او میباشد که ممکن از ادای ان از مال
خود نیست ایا میتواند همان جنس ماخوذ از زکوة از بابت زکوتی که در ذمه او است بهمان شخص
زکوة دهنده در صورت استحقاق او داد یانه و این مسئله را از شخصی از مشاهیر علما سوال نموده
اند جواب فرموده اند که میتوان داد لکن باید بقیمة روز ورده قیمت ان را در زکوة محسوب دارد ج
ظاهر این است که همان جنس را از بابت زکوة همان شخص میتوان داد و اگر چه ممکن بوده باشد از
ادای زکوة از مال خود و اکر جنس ماخوذ از ان شخص متحد برده باشد با انچه در ذمه او ست در
جنس مثل اینکه جنس ماخوذ کندم بوده باشد و زکوة در ذمه او نیز کندم بوده باشد محتاج بتقویم و
ملاحظه قیمت نیست بلکه صحیح نیست علی وجه الاطلاق بجهة اینکه کاه هست مراعات قیمت موجب ضرر

مالك نشود و كاهست موجب خمس فقرا ميشود بيان اين مطلب آنست كه قيمت ان گندم مثلا در وقتى
كه در ذمه او زكوة واجب شد با مساويست در قيمت در اين وقت كه ميخواهد داده باشد يا مخالف
و در صورت ثانيه يا زياده است يا اقل در صورت زيادتى موجب خمس و مالك نميشود و در صورت اقل
بفقرا بلكه موجب برائة ذمه زكوة دهنده نميشود كما لايخفى على المتامل بلى در صورت اختلاف جنس
لابد است از ملاحظه قيمة س مقدار زكوة فطره چه قدر بايد داد ج زكوة فطره هر كاه نيم من سنك
شاه كه حال متعارف ميباشد اگر اخراج نمايد قدر واجب را اخراج نموده خواهد بود بلكه بقدر بيست و پنج
مثقال وكسرى علاوه از واجب خواهد بود س گوسفند دار هم قدرى خورده مى باشد و قدرى
در شته كه حمل بهم رسيده بجهة انها و قدر براى جهة گذشتن نكاه داشته ايم كه صرف گذران خود نمائيم همه
مخلوط ميباشد زكوة انها را چه طريق بايد داد ج گوسفند تفرقه ما بين گذشتن بجهة صرف معيشت و غيره
نيست اگر نصاب گوسفند ثابت باشد و حول بگذرد باين معنى از وقت تملك تا داخل در ماه دوازدهم
حد نصاب ان باقى بوده باشد و در صحرا بچرد باين نحو كه علف خريده بگوسفندان ندهد اگرچه در نصف
سال بوده باشد در اين وقت زكوة لازم است س در نقد مشترك كه بقدر نصاب بوده باشد مثلا
بين الكبار و الصغار و بعد از مضى حول اباكبار ميتوانند اين گذرا در سهم صغار قرار بدهند و زكوة
ندهند يا بايد كه بعد از وضع سهم صغار تتمه و از گوه بدهند و اگر چند حول بران گذشته باشد بچه نحو
از عهده زكوة بايد برايند ج پولى كه متاع بوده باشد ما بين كبير و صغير مدتى بران گذشته لازم
است بقدر سهم كبير زكوة او انچه شود اخراج نمايد و حال خواهد بچهة فرار از زكوة كل ان را سهم
صغير قرار بدهد و سهم كبير را از مال غير زكوى قرار دهد ظاهر اينست كه نتواند نمود و كيفيت اخراج
زكوة در سنوات متعدده انست كه در سال اول مقدار زكوة را موضوع نموده و در سال ثانى باقى مال را
بعد از وضع زكوة سال اول ملاحظه نموده هر چه زكوة او بشود داده باشد و همكذا در سال ديكر
س قريه اربابى دارم زكوة ان را بعد از خرج صحرا و ماليات ديوانى بايد داد يا انچه عايد او باب
ميشود زكوة داده شود با انكه از كل محصول قبل از حقوق ديوانى و مخارج صحرا از قبيل جوم كش و
بوجار و غيره ميان نرمايند قريه ديكر باحاكم شريكند انرا زكوة چه نوع بايد بدهند ج اخراجات
متعلقه بخصوص زراعت اين سال را وضع ميتواند انچه باقى ميماند زكوة ان را ميدهد و اما ماخوذ
ديوانى پس تفصيل ان اين است اگر از عين مزروع ميكيرند باين نحو كه ثلث حاصل يا نصف ان يا اكثر و
يا نوباد تر از عين ان حاصل ميكيرند در اين صورت اگر مالك متمكن از رفع زكوة كل بوده باشد اگرچه
بطريق تخمى در شب يا روز وقت خلوت باين نحو كه هر كاه زكوة را اخراج نموده باعدم اطلاع مباشر
ديوانى انچه معهود بود كه ميگرفتند مثل ثلث حاصل ثلث ما بقى را ميكيرند در اين صورت لازم است
اخراج زكوة از كل نمايد ماخوذ ديوان را وضع نميتواند نمود و اگر اخراج ننمود با تمكن از عهده زكوة انچه

را ديوان گرفته برامده باشد و اگر متمكن از اخراج زكوة بنحوى كه مذكور شد نبوده باشد يا باين نحو كه
مباشر امر ديوان از وقت حصاد تا اخر منفك نمى شود با انكه در حين حصاد يا قبل ازان باز ديدى و تخمينى
مينمايند ان مقدار را از كل ميكيرند خواه رفع زكوة مخفى نمايد يا نه در اين صورت ظاهر اينست ماخوذ
ديوان را ميتواند وضع نمود و اگر تحميل ديوانى را نقد ميكيرند نه از عين ان حاصل پس اكر ان وجهى كه
ميكيرند موقوف عليه اصل زراعت بوده باشد باين معنى كه اكر ان وجه را ندهند نميكذارند زراعت
بكند ظاهر اين است در اين صورت نيز ان وجه را ميتواند وضع نمود و از انچه مذكور شد حكم در انچه
با شراك زرع ميدهد مشخص شد باين نحو انچه اخراجات متعلقه بان زراعت است وضع ميتواند نمود
س هر كاه در ذمه زيد خمس ال رسول باشد هر چند وعظ و نصيحت و موعظه نمايند باز ندهد و
بجبر هم نتوانند كرفت از او هر كاه كسى خفيه از مال زيد بردارد و بسادات بدهد نيابة از زيد از حيثيت
امر بمعروف اياخمس زيد حساب ميشود يا نه با انكه اشخص كه برداشته مشغول ذمه است ج از بابت
امر بمعروف و نهى از منكر ان شخص را جبر ميتوانند نمود در اخراج خمس لكن اخذ مال او را بعنوان
سرقت اگرچه بقصد دادن بارباب استحقاق خمس باشد ظاهر اينست كه جايز نبوده باشد س با وجود
وجوب خمس در تمليكات هر كاه صاحبان او خمس ان را ندهند نماز در ان املاك از براى خود متصرفين
و غير انشان و ساير تصرفات مثل استعمال اب چاه ها چه صورت دارد و هر كاه خواسته باشند شركاء
مثل زوج و غيره كه املاك را اقتسمت نمايند با احتياج باطلاع حاكم شرع ميباشد يا نه و هر كاه صاحبان
تمليكات خمس انها را ندهند ايا زوج و غيره بعنف ميتوانند بكيرند يا نه ج خانه يا باغ يا ملكى كه در
قيمت پنجاه تومان كنجايش داشته باشد هر كاه زوج بر وجه خود مصالحه نمايد بمبلغ ده تومان از صداق
او بر وجه لازم است بعد از وضع ده تومان در علاوه كه چهل تومان بوده باشد خمس ان را داده باشد
و هر كاه خمس ان را ندهد و تصرفى كه در ان نمايد مثل نماز و غير كه نسبت باشخاصى كه مطلع بحقيقت حال
نبوده باشند عبادات انها صحيح است و اما در حق خود ضعيفه و زوج او كه مطلع هستند از حقيقت حال
پس اگر بعد از علم بر اينكه اخراج خمس از ان تمليك لازم است بوده باشد نماز باطل است و اگر قبل از علم
بوده باشد محل اشكال است لكن دور نيست كه صحيح بوده باشد و اما اكل ميوه حاصل از اشجار ان
پس ان نيز حكمش از انچه مذكور شد ظاهر ميشود باين نحو كه بعد از علم بحقيقت حال حرام و جايز نيست
تصرف نظر بانكه تراك ان ما بين سادات و مالك و اما قبل از علم اگرچه حكم بحرمت نميتوان نمود لكن دور
نيست كه ضامن بوده باشد لكن در حق زوجه ممكن است كه قيمت نموده خمس قيمت را از مال خود
داده باشد و حاجت بنصوب حاكم شرع و غيره نيست لكن بايد دقت نموده تا مسامحه در قيمت نشود و
در صورتى كه ضعيفه بخواهش خود ندهد يكران از بابت نهى از منكر او را منع و زجر ميتوانند نمود در
اين باب س فقهى فرمايند در خصوص ملك بابر مجهول المالك كه با تصرف در ان بدون اجازه از

حاکم شرع انور جایز است با تصرف موقوف و محتاج است باجازه از حاکم شرع و در صورتی که شخص
بدون اجازه از حاکم شرع تصرف در ملک مزبور نماید مالک میشود بانه ج در صورت ثبوت
موضوع یعنی مزرعه مخروبه مجهول المالک بوده باشد چنین زمین مال امام عم است در زمان غیبت
امام عم رخصت تصرف دران در حق شیعیان ایشان ثابت است حاجت باجازه از حاکم شرع نیست اما
اینکه اراضی مخروبه مجهول المالک مال امام عم از جمله انفال است پس ظاهر اینست که محل خلاف مابین
فقهای شیعه اعلی الله تعم مقامهم نبوده باشد و مدلول علیه بجمله از احادیث معتبره هست از جمله حدیث
صحیحی است از جمله اجزای ان حدیث اینست * الانفال کل ارض خربة و بطون الاودیة فهو لرسول الله
ص وهو للامام من بعده و یضعه حیث یشاء * و از جمله ان احادیث حدیث مرسل کالصحیح است که فرموده
الانفال کل ارض خربة قد باد اهلها و از جمله ان احادیث حدیث موثق کالصحیح است که فرموده است
الانفال کل ارض خربة او بطون الاودیة فهذا کله من الفی و از جمله حدیثی است که فرموده در بیان
انفال کل قریة یهلک اهلها او یجلون عنها و اما انچه تصرف دران جایز است نسبت بشیعیان ایشان وجواز
تصرف موقف باجازه از حاکم شرع نیست پس مدلول علیه است باخبار معتبره از جمله حدیثی است صحیح
از محمد الاولیل و الاواخر جناب امام محمد باقر عم که فرموده * وجدنا فی کتاب علی عم ان الارض لله یورثها
من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین انا و اهل بیتی الذین اورثنا الله الارض و نحن المتقون و الارض
کلها لنا فمن احیی ارضا من المسلمین فلیعمرها الی ان قال عم فان ترکها و اخربها فاخذها رجل من المسلمین
من بعده فعمرها و احیاها فهو احق بها من الذی ترکها الحدیث * و احادیث در این مطلب مستفیض است
س هرگاه درخت چنار بادرخت دیگر مثلا درختی که در این امام زادها میباشد و گفته میشود
که وقف است و وقف بودن او غیره معلوم و واقف و موقوف علیه غیر مشخص بجهة بعد عهد مجهول
من جمیع الوجوه است اما هاشمی نسبی یا دیگری میتواند که او را بازش نماید و تصرف مالکانه نماید
ج چنین چیزی که وقفیت ان معلوم نیست و هم چنین مالک ان معلوم نیست پس مجهول المالک
خواهد بود و حکم مجهول المالک انست که بدایت مالک تصدق باینده و متصدق در حین تصدق
برخود قرار دهد که اگر مالک پیدا شد و تصدق را امضا ننمود از عهده برامده باشد س زکوة را میتوان
بشخصی که قرائت و مسائل خود را اخذ نکرده باشد یا یتیم که پدر او عاری از مسائل بوده باشد داد
یا نه ج صرف زکوة در ایتام با این معنی که بولی یتیم یا قیم شرعی ان داد ن که صرف یتیم نماید عیب
ندارد و اما از گوتداد ن بشخصی که عالم بقرائت نماز و مسائل نبوده باشد خوب نیست بلکه مشکل است
که زکوة دهنده بری الذمه شود س اباکسی که معامله میکند و چیزی میخرد و میفروشد مثلا وه
تومان یکدفعه نقد او میشود یا اخراج خمس ان وقت است یا بعد از انقضای حول است ان وقت حساب
کند هر وقت و نقد کرده خمس ان را بدهد یا مهمانی و تحفه و تعارات و نذر و داخل مئونه هست یا نه ج

ظاهر این است که هدیه که لایق بحال این شخص بوده باشد و صله و نذر و کفارات و مئونه تزویج و
زیارات و حج واجب در عام استطاعت کل انها از جمله مئون محسوب میشود پس اخراج خمس بعد از
وضع انها همه خواهد بود س در باب ملک باپره مخروبه که مجهول المالک است اما تصرف ان موقوف
است باذن مجتهد جامع الشرایط فتوی بانه ج اراضی مخروبه که مجهول المالک بوده باشد از جمله انفال
است مختص است با امام زمان عجل الله تعم فرجه و در زمان غیبت امام عم شیعیان ایشان ماذون هستند
که احیای ان نموده باشند و در صورتی که احیا نمودند احق و اولی میباشند از دیگران کسی را تسلط
نیست که از ان شخص اخذ نماید لکن انچه مذکور شد در صورتی است که ارض موات بوده و مالکی
بجهة ان نباشد یا معلوم نباشد در تصرف کردن ان محتاج باجازه از مجتهد نیست س حقیر بعضی
اوقات مبتلا میشوم بامور چند که باید اذن مجتهد باشد لزوما یا احتیاطا تا ان امور بروفق شرع انور
انجام داده شود تا امر بکذر د مثل انکه خانه حکام یا امثال ایشان یا کسانی که میدانم خمس و زکوة
نمیدهند نوعی میشود که میروم خانه ایشان باید اجاره در خانه و فروش ایشان بدهم از جهة تعین
در حرمت با شبهه با ایشان یا غیر یا خود یک ساعت یا بیشتر در انچه عبور و استعمال میشود اجاره قرار
بدهم یا طعام و قهوه و غلیان و کلاب ایشان را قیمتی بنظر در اورده یا بکسی بدهم باذن ایشان یا بی
اذن ایشان مثل اینکه بگویم امشب اختیار این طعام را به بنده و اکذار بدانها و اکذار ندیدی فقیر
یا عامی بدهم از بابت مظالم ایشان و انرا بگویم که مال تست مهمان میکنی میخورم او بگوید شما را
مهمان کردیم بخورید یا طعام را بمالک ان بفروشم و او بما بگوید بخورید بدوجه از بابت مظالم بفقیری بگویم
بدهد تا طعام بی شبهه شود یا رفیق فقیر باما باشد بدون اطلاع مالک ان را با و بدهم از بابت مظالم
و او قبول کند و بگوید بخورید ج این سوال مشتمل بر چند مطلب است اول انست کسی که خمس
و زکوة مال خود را نمیدهد در خانه چنین اشخاص رفتن بقصد ضیافت و غذا در خانه انها خوردن
صحیح است یا خیر جواب اصل خمس و زکوة ندادن موجب این نمیشود که حکم شود بحرمت اکل در خانه
او در صورتی که ضیافت کند نظر باینکه افعال مسلمین محمول است بر صحت احتمال دارد این ضیافت
را از نمای ان سال نموده باشد یا از مالی نموده باشد که خمس نداشته باشد یا قرض نموده باشد و این
ماکول را از ان مال قرض مهیا نموده باشد و هم چنین است حال در زکوة باین معنی که اصل ضیافت را
از مالی نموده باشد که زکوة در ان لازم نبوده باشد بلی کلام در صورتیست که کسی علم دارد باینکه
این ماکول را از مالی مهیا نموده که خمس دران لازم بوده و قرار نداده که خمس را از وجه دیگر ادا نموده
باشد نظر بعلم باینکه نار ک خمس است و هم چنین است حال در زکوة یعنی عالم است باینکه این ضیافت
از مالی است که زکوة دزان تعلق گرفته با علم بعدم اخراج زکوة ان در این صورت میگوئیم که این شخص
مهمان یا از اهل استحقاق خمس است در صورت خمس و یا اهل استحقاق زکوة است در صورت زکوة

باخبر مستحق خمس و زکوة هیچ یك نیست در صورتی که این شخص مستحق زکوة باشد اشکالی که
در این صورت میتوان نمود اینست که زکوة متعلق بعامه فقراء است مادامی که مکلف بزکوة بقصد زکوة
بیکی از فقراء تسلیم ننماید مال او نمیشود پس بعضی از فقراء در غیر این صورت تصرف در ان نمیتوانند
نمود نظر بعدم اختصاص و تحقق اشتراك با غیر از این راه است که مستحق زکوة بعنوان سرقت زکوة را
تصرف نمیتواند نمود جواب از این میتوان گفت محصل جواب اینست که دو نحو شرکت در زکوة متحقق است
یکی میان فقراء و مالك و ثانی ما بین فقرا شرکت اول بعنوان اشاعه است و لهذا فقراء باخذ مالك
تصرف نمیتوانند نمود اگرچه بقدر زکوة بوده باشد دوم شرکت بعنوان اشاعه نیست بلکه شرکت بطریق
بدلیت است و لهذا ایصال بعاطبه ارباب استحقاق و تسویه ما بین انها لازم نیست بنا بر این میگوئیم در
صورت مفروضه ظاهر اینست اکل ان ماکول که از عین مال زکوی است یا از مالی که زکوة در ان بوده مهیا
شده است نسبت بمستحق زکوة جایز خواهد بود نظر بثبوة اذن از مالك یعنی معطی زکوة پس تصرف مینماید
مستحق زکوة چیزی را که مشترك است میان صاحب ضیافت و میان فقرائی که این شخص احدی از انها است
بمقتضای جعل الهی که فرموده انما الصدقات للفقراء و المساکین شرکت در این صورت بطریق اشاعه
ما بین مالك و مستحق زکوة کانه ان چنین مشترکست میان دو نفر احدهما باذن دیگری در ان تصرف
مینماید از انچه مذکور شد دانسته میشود که بان مقداری که از مال زکوة در ان مال هست که ان شخص
بقصد زکوة تصرف در ان مینماید دفع اشتغال ذمه از مالك میشود باین معنی که تدارك ان لازم نیست
لکن احتمال معاقب بودن در ترك امتثال قائم است نظر باینکه اعطای ان مال را بقصد زکوة نموده پس
اگر در مثل صورت مفروضه یعنی صورت ضیافت هرگاه قصد امتثال داشته باشد احتمال اثم نیز مرتفع
خواهد بود و هم چنین است حال در مالی که خمس در ان بوده باشد از ان مال ضیافت کند در حق
مستحقین خمس اینها در صورتی بود که این شخص مستحق خمس یا زکوة بوده باشد و اما هرگاه مستحق
خمس نبوده باشد امر در اینجا اشکل از سابق است نظر باینکه ان ماکول مهیا شده است از مال مالك و
مستحق زکوة یا مستحق خمس و اذن نسبت باین شخص در تصرف در ان مال اگرچه از مالك ثابت لکن
ان کفایت نمیکند در اباحه تصرف نسبت باین شخص نظر باینکه تصرف در مال مشترك ما بین شریکین
توقف دارد بان هر دو و اذن احدهما کفایت نمیکند پس تصرف جایز نخواهد بود غایة تدبیری که در
این مقام میتوان نمود این است که این مالیست در عرصه تلف نظر باینکه مفروض اینست که مالك تارك
خمس و زکوة است پس هرگاه متصرف در چنین تصرف بر خود قرار دهد که خمس انچه را تصرف میکند
در صورت خمس ایصال بارباب استحقاق خمس نماید و ربع عشر ان را در زکوة ایصال بارباب
استحقاق نماید در اینصورت تصرف بی عیب خواهد بود نظر باینکه این احسانیست بر فقراء مطلب ثانی

انست که کسی تردد بر در خانه حکام مینماید ماکولی حاضر مینمایند تصرف و اکل ان چه حالت دارد
جواب میگوئیم مادامی که علم بحرمت ان چیز بخصوصه حاصل نباشد بمقتضای ظاهر شریعت مطهره حکم
بعدم جواز تصرف در ان نمیتوان نمود بنا بر این بلکه تصرف ان جایز و اکل ان مباح خواهد بود و هرگاه
علم بحرمت ان حاصل باشد پس این دو قسم میشود اول انست که مالك ان مشخص بوده باشد دوم انست
که مالك ان مجهول است اول اگر استیذان

س هل يجب الزكوة في الاعيان ام يجري مثلها او قيمتها في الذمة ج نعم يجب الزكوة في العين لكن يجوز الاجتزاء بدفع القيمة او مثل تلك العين س هل على عامل المزارعة والمساقات زكوة اذا بلغ تصيبه النصاب مطلقا وان اختص المالك اي مالك الارض بالبذر ام يجب عليه اذا كان البذر فيهما او اختص هو به ج وجب عليه الزكوة عند تحقق النصاب في سهمه ولو لم يكن له بذرا صلا اذ يصدق عليه انه ملك هذا المقدار من القلة بالمزارعة فهذا يكفي في الحكم بوجوب س هل يجب الزكوة على مالك الارض رقبة ام بعمه و المالك لمنفعتها بالاجارة منه او بالصلح له من المالك او الحاكم بالجملة هل على مالك و ناتم غالمون بجالنا زكوة ام لا و لو لمالك منفعتها بالوقف عليه هل عليه زكوة و المقصود ان المناط في وجوب الزكوة ما هو ج اذا كان الزارع مالكا لمنفعة الارض سواء كان ذلك تبعا لملكية الرقبة او لا يكفي ذلك الزكوة و لو كان بطريق العارية بل يمكن القول بذلك و لو مع عدم المالكية اصلا كما اذا فرض المزارعة في الارض المغصوبة فالمناط تملك النصاب بالزرع س زكوة كيست و اگر چند حول بران گذشته باشد بايد كه هر چه سال گذشته زكوة را از كل وضع كنند يا انكه سال ثاني را بعد از ملاحظه زكوة سال اول تمامه را زكوتش بايد هند و هم چنين انچه گذشته است ج مقدار زكوة در سال اول ادر سال ثاني وضع نموده و زكوة باقي را اخراج و هم چنين در سال ثالث مقدار هر دو زكوة را وضع نموده و هكذا تا بنصاب اول برسد س زيد ملكي را باجاره ميدهد بسي خوارد يواني در مال الاجاره زكوة برموجر است يا مستاجر ج ظاهر اينست كه برموجر در چنين صورت زكوة واجب نباشد س سيادت بچه چيز ثابت ميشود در صورت عدم عدلين ج اگر بجهة خمس دادن باشد همين كه شخص ادعاي سيادت نمود و قول او مفيد مظنه باشد و معارضي در حق او ثابت نباشد اكتفا بقول ان شخص مخبر در صورت مرقومه ميتوان نمود س كسي زميني خريده بمبلغ پنجتومان و زمين را باغ نموده است از جهة خرج كذران خود و قصد اين را نداشته است كه بعد از انكه باغ نمو نمود بفروشد و حال نموكرده است و قيمت او رسيده است به بيست تومان ايا خمس بر او تعلق ميگيرد يا خير ج باعتقاد حقير عاملي كه در معرض معاينه شرعيه در نيا ورده است اخراج خمس ان لازم نيست اگر چه احتياط مقتضي تدارك است س كيرنده زكوة ورد مظالم عدالت بر او شرط است ج ظاهر اينست كه عدالت شرط نيست

كتاب الصوم

س زن در ايام صوم ميتواند در اب رود بدون انكه سر را داخل اب كند ج داخل شدن زن در اب در حين صوم بلي جايز است لكن احتياط اينست كه در اب نشيند احتياط شديد در ترك جلوس است

س هر گاه شخص صائم در ايام رمضان غسل ارتماسي كند عمدا يا سهوا غسل و اجب باشد يا مندوب يا در جميع اين صور غسل و صوم هر دو صحيح خواهد بود يا باطل يا بعضي صحيح و بعضي باطل يا انكه بعضي از صور حكمش با بعضي ديگر مخالف خواهد بود ج ملخص سوال بالمال راجع بچند چيز است اول صحت و فساد غسل است بانعمدار تماس و حكم ابن بنا بر مشهور و حق من حرمة الارتماس للصائم بمقتضاي قواعد شرعيه فساد است و فرقي بين غسل و اجب و مندوب نيست بلي اگر در وقت غسل نيت غسل نكند بلكه در ان خروج قصد تحقيق غسل كند حكم بصحت غسل وجيه است و اگر در وقت كون در زير ماء نيت كند شايد حكم بصحت بان مستبعد نباشد مع انكال فيه ثاني انكه تعمد ارتماس منشاء فساد صوم ميشود يا نه در اين خلاف عظيمي بين فقها اعلى الله مقامهم في الجنة العليا متحقق است جمعي از قدماي اصحاب قايل بفساد صوم و لزوم قضا و كفاره اند بعضي دعوي شهرت قدما بر اين نموده اند و سيد مرتضي در انتصار و سيد بن زهره در غنيه بر اين دعوي اجماع كرده اند و فرقي در اين باب بين ارتماسي كه بجهة غسل واجب يا مندوب بوده باشد يا غير غسل نميباشد و مشهور ميان متاخرين صحت صوم و عدم لزوم قضا و كفاره است و بعضي قايل بفساد صوم و تفصيل بين قضاء و كفاره بثبوت اول و نفي ثاني ميدهند و اين قول را مرحوم شهيد در دروس اختيار فرموده و از ابن براج نيز حكايت نموده اند و جميع اين اقوال متفق اند در ثبوت حرمت و بعضي قايل بحرمت حاصل ارتماس شده اند و اين قول را جمعي نسبت ببيد مرتضي و ابن ادريس داده اند و از علامه مرحوم در منتهي نسبت عدم كراهت را بابن ابي عقيل بعضي نقل نموده اند و بنا بر اين قولين نيز قضا و كفاره منتفي است بلكه فساد غسل هم لازم نميايد و قول ثاني اقوي است و اصل عمومات شاهد بر اين است و خصوص موثق اسحق بن عمار نيز دليل بر اين است حيث قال قلت لابي عبد الله ع رجل صائم ارتمس في الماء متعمدا عليه قضاء ذلك اليوم قال ليس عليه قضاء و لا يعودن و شيخ مرحوم در استبصار بعد از انكه ميل باختيار اين قول نموده فرموده است اعرف حديثا في ايجاب القضاء و الكفارة او ايجاب احدهما على المرتمس في الماء و دعوي اجماع سيد مرحوم در باب ايجاب قضا و كفاره مسموع نيست بعد از انكه خود بر خلاف او رفته باشد كما عرفت قال العلامة في التحرير الاغتماس في الماء قال الشيخان يفسد الصوم و قال المرتضى لا يفسده و هو قوي و للشيخ قول ثاني محرم غير مفسد و هو احسن انتهى و بهذا يعلم

الجواب عن دعوی الاجماع الذی حکاه فی المختلف عن الشیخ * ودعوی اجماع سید بن زهره برفرض
حجیت او در امثال این مقام مقاومت نمیتواند نمود لکن شبهه نیست در اینکه اتیان قضا بلکه کفاره اقرب
باحتیاط واوفق بمنهج نجاة است ثالث انکه ارتماس ذیانا موجب فساد صوم میگردد بانه واگر بجهة غسل
بوده باشد منشاء بطلان او میشود بانه ظاهر اینست که ارتماس ذیانی بی اشکال و بی خلاف مضر بصحت
صوم نیست و غسل نیز ظاهرا بی اشکال صحیح بوده باشد س هرگاه شخصی طلب منی کند در نهار
رمضان عامدا او ناسیا عالما بالحرمة او جاهلا اما مبطل صوم هست بانه و برفرض ابطال اما قضا و کفاره
هردو واجب میشود باقضای تنها و برفرض وجوب کفاره اما یک کفاره واجب است یا بیشتر ج
ملخص سوال بالمآل راجع بچند چیز است اول انکه تعمد استمنا باعلم بحرمت در نهار رمضان منشاء
فساد صوم است بانه و این حالی از این نیست یا عالم ببطلان صوم باستمنا بوده بانه در صورت اولی
بی اشکال مفسد صوم و موجب قضاء و کفاره هردو میباشد لکن در صورتی که منی خارج شود والا
صوم صحیح اما اثم است و در صورت ثانی یعنی در صورتی که جاهل بوده استمنا موجب فساد صوم
میباشد مسئله محل خلاف امت جمعی قایل بلزوم قضا و کفاره شده اند مثل عالم و این قول را صاحب
کفایت نسبت باکثر داده و جمعی مثل محقق مرحوم وعلامه و شهید بن مرحومین وصاحب مدارک و
غیرهم اکتفا بقضای تنها نموده اند و جمعی قایل بلزوم هیچ یک نشده اند و ظاهر قول ثانی است هرچند
احتیاط با اول است ثانی تعمد استمنا ست باجهل بحرمت آن در این صورت اگر عالم بوده که مفسد صوم
است موجب قضا و کفاره هردو خواهد بود والا مثل عالم بحرمت و جاهل بافساد است که مذکور شد
ثالث تعمد استمنا است نسیانا یا باین معنی که متذکر صوم نبوده اقدام باین فعل شنیع نموده در اینصورت
قضا و کفاره بر او لازم نیست و صوم او صحیح است لکن اثم خواهد بود باعتبار حرمت فعل رابع بیان
کفاره است بیکیست یا بیشتر و این صورتی که استمنای بید و بالجمله استمناء بحرم باشد خلافست جمعی
از فقها رضوان الله علیهم اجمعین بین کفارات ثلث قایل شده اند لکن ظاهر جواز اکتفا بکفاره واحد است
هرچند نهایت احتیاط درجمع میباشد س هرگاه کسی جاهلا بتحریم الارتماس در نهار رمضان المبارک
غسل ارتماسی بعمل بیاورد یا موجب افساد صوم خواهد بود بانه و هرگاه شخصی در نهار رمضان
افطار بعمل او ورد باستمنا و بعد غسل ارتماسی نماید غسل او صحیح است بانه ج حکم در مسئله
اولی اینکه ارتماس مطلقا باعلم بحرمة یا جهل یا و منشاء فساد صوم ظاهرا نیست پس قضا و کفاره برمرتمس
مطلقا خصوصا در وقتی که جاهل بحرمة باشد لازم نیست لکن احوط اتیان قضا بلکه کفاره هم میباشد و
در مسئله ثانیه اینکه هرگاه ابطال صوم یکی از مفطرات نموده و بعد از ان غسل ارتماسی نماید ظاهر
این است که غسل صحیح است و جه بطلان غسل ارتماسی از صائم تعلق نهی است بارتماس او و بنا بر اینکه
نهی در عبادات مقتضی فساد است و جمیع اخبار ناهیه که در این باب بنظر رسیده مختص بصائم است

و بر تقدیر افساد یا قضا و کفاره هردو واجب است

و شامل مفطر و ارتماسی که از او صادر شده باشد نیست و دعوی او لویة هم در این باب ممکن نیست
س در خصوص نیت صوم و منافیات بنوعی که در ای ملازمان عالی میباشد بیان فرمایند و
وقت نیت را هم بیان فرمایند چه وقت نیت کند و هم چنین غسل جنابت هرگاه در شب احتیاج شود
چه وقت نیت نماید قربة الی الله واجب نیت کند جمیع مراتب را بیان فرمایند ج نیت چنین میفاید که من
منع خود میفامایم از اکل و شرب عادی و جماع و استمنا و تعمد کذب بر خدا و رسول و ائمه ع و از
تعمد بقای بر جنابت و ایصال غبار غلیظ بحلق و ارتماس و حقنه بمایع و تعمد قی و از معاودت بنوم
جنبا از طلوع فجر صادق الی الغروب بجهة امتثال امر الهی جل شانه اگرچه حکم بلزوم باین نحو مشکل
است لکن باین نحو نیت قطعی الصحه است و وقت این نیت در همه شب است هروقت که خواهد خوب
است حفظ همه اینها ضرورت نیست همین که نوشته اینها را دیده باشید همین قدر که اشاره کند امساک
میکنم از این امور معهوده از اول فجر صادق الی الغروب بجهة اینکه بر من واجب است قربة الی الله کفایت
میکند و غسل جنابت در شبهای ماه مبارک هروقت از شب که نماید نیت وجوب میتواند نمود و قربة
مطلقه در جمیع عبادات کفایت میکند س در شروع نمودن بروزه کفاره مراعات اول ماه اولی
خواهد بود بانه و هرگاه از اول ماه خواهد شروع کند و باعتبار ابر ماه را ندیده باشد و تشکیکی باشد
و یوم الشک را روزه بگیرد و روز بعد مشغول شود و ان ماه بیست و نه روز تمام شود از ماه
دیگر یک روز روزه خواهد داشت یا دو روز را و هرگاه دو روز طمأنینه شد تمه را بیست و
هشت روز روزه خواهد گرفت یا بیست و نه روز و یوم الشک را هرگاه روزه بدارد غره محسوب
خواهد داشت یا انکه بعد از یوم الشک همان ماهی که بیست و نه روز تمام شده یک ماه حساب خواهد
کرد ج این سوال مشتمل بر چند مطلب است اول انکه در روز مراعات اول ماه اولی خواهد
بود بانه حکم ان این است که در این باب مخیر است ما بین انکه شهر بن هلالین را روزه بگیرد یا عدم
انکسار یا شهر بن عددیین که عبارت از شصت یوم بوده باشد یا انکسار هردو یا انکه یک ماه را هلالی
اختیار کند ماه دیگر را عددی مع انکسار احدهما و اتمام ماه منکسر علی التقدیر بر سی یوم لازم
است واو لویة بعض بر دیگری معلوم نیست و مطلب ثانی انکه هرگاه یوم الشک را روزه گرفت و ماه
بعد از بیست و نه روز تمام شود از ماه دیگر یک روز را روزه خواهد گرفت بجهة تحقق تتابع یا دو
روز جواب یک روز قطعا کفایت میکند در تحقق تتابع و دو یوم لازم نیست و برفرض روزه گرفتن
دو یوم از ماه بعد قطعا بیست و هشت روز بعد کفایت میکند و احتیاج به بیست و نه روز نیست که گفته
شود صوم همان یوم الشک کفایت میکند در تحقق تتابع نظر باینکه شرعا در روز از ماه قابل محسوبیت
و غره ماه شرعا یوم بعد است و بتمام شدن ان بیست و نه روز تمام میشود ماه هلالی پس صادق است یک
ماه و یک روز را روزه گرفته است شرعا بنا بر این اکتفا بروزه بیست و نه یوم میتواند نمود در تحقق

صوم شهر بن لکن احتیاط اینست از ماه بعد روز اول را روزه بدارد و نتمه را بست و نه روز
تمام کند س شخصی روزه استیجاری میگرفته و بعد از ظهر فراموش کرده چیز خورده چه باید کرد
ج چون که فرض اینست که چیز خوردن نسیانا شده روزه او صحیح است و چیزی بر ان نیست بلی
افطار بعد از ظهر عمدا جایز نیست و اگر بعد از ظهر افطار عمدا نماید لازم ست ده مسکین را اطعام نماید
و با عجز از اطعام سه روز روزه بگیرد س نیت صوم را بیان فرمایند بنحوی که مفهوم و مشخص
شود ج در صوم واجب چنین نیت کند که من فردا روزه میگیرم بجهة امتثال امر خداوند عالم جل
شانه که بر من واجب کرده است لکن روزه را باید بداند که چه چیز است پس میگوئیم روزه و صوم
عبارت است از امساک کردن از اکل و شرب معتاد و غیر معتاد و جماع و استمناء از تماس و ایصال غبار
بحلق و نحو ان مثل دود و غلیان و کذب بخداوند عالم جل شانه و کذب بجناب رسول خدا صلعم و ائمه ع
و حقنه مایع یعنی اماله نمودن و از قی نمودن عمدا باین معنی که صوم عبارت است از اجتناب نمودن
از نه چیز مذکور از طلوع فجر صادق تا غروب پس معنی انکه روزه میگیرم واجب قربة الی الله تعم
انست که ترک میکنم از طلوع فجر صادق تا غروب اشیاء مذکوره را بجهة اطاعت و فرمان برداری جناب
باری تعالی شانه و اما بقای بر جنابت عمدا تا طلوع فجر پس ان اگرچه مستلزم بطلان صوم است لکن
اجتناب از ان معتبر در ماهیت صوم نیست بلی صوم عبارت است از امساک از امور مذکوره از طلوع
فجر تا غروب در صورتی که این امساک مقرون بابقای بجنابت عمدا تا طلوع فجر نبوده باشد پس هر گاه
باقی بر جنابت ماند تا طلوع فجر و امساک و اجتناب از امور مذکوره نمود از فجر تا غروب این امساک شرعا
صوم نیست لکن مقصود این است که لازم نیست حین نیت ملتفت باین شود که من کف نفس خود میکنم
از تعمد بر بقای جنابت تا فجر بلی این معنی شرط در تحقق صوم است نه معتبر در مفهوم ان و هم چنین
است خواب ثانی در حق جنب یعنی لازم نیست در حین نیت ملتفت باین بشود که من اجتناب میکنم از
خواب ثانی با جنابت مجملا این دو چیز معتبر است در شب و صوم عبارت از اجتناب از نه چیز مذکور
است در نهار بنحوی که مذکور شد س التماس اینست حکایت غلیان کشیدن در روز ماه مبارک
رمضان را در حق صائم بیان فرمایند با قائل بحرمت و قابل بجواز و مستند طرفین ج مشخص است
خصوص غلیان معنون در کتب احدی از فقها نیست بلکه مذکور دخان است پس میگوئیم انچه تصریح
فرموده بان صاحب ذخیره و کفایه انست که قائل بین بحرمت اکثر متاخرین است و قابل بجواز بعضی لکن
در دخان غلیظ و عبارت ان مرحوم در هر دو کتاب اینست * و اکثر المتاخرین الحقوا بالغبار الدخان
الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء و یتعدی الی الحلق کبخار القدر و نحو ذلک و انکره بعضهم و هو حسن
انتهی * بلکه ظاهر از صاحب مدارک اطباق متاخرین است بر حرمت * قال و الحق المتاخرین بالغبار
الدخان الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء و یتعدی الی الحلق و بخار القدر و نحوها * لکن حال انچه بنظر

ایصال الغبار الغلیظ الی الحلق ولا باس بالحاق الدخان الغلیظ

حقیر هست از قابلین بحرمت محقق ثانی است در جمله از مصنفات خود * قال فی تعلیقاته علی الشرایع
بعد الحکم بتحریم الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء الغلیظ و یتعدی الی الحلق و کذا بخار القدر و نحوه
و فی تعلیقاته علی الارشاد و لا بعد الحاق الدخان الذی ینفصل عنه اجزاء و کذا بخار القدر و نحوه
و هم چنین شهید ثانی در مسالک * قال و الحق به بعض الاصحاب الدخان الغلیظ و بخار القدر و نحوه
و هو حسن ان تحقق معهما جسم و مشی علی اثرهما الفاضل الخوانساری قال فی تعلیقاته علی الروضه
بمثل ما حکینا علی حال * و دودی که از غالب غلیان کشیدن ناشی میشود که دهن پر میشود در اینکه
دخان غلیظ است محل تامل نیست از همین دود منفصل میشود اجزاء بنابر این کسانی که دخان غلیظ را
مبطل صوم میدانند لازم انها هست که حکم کنند باینکه غلیان بطریق معتاد میان اغلب ناس مبطل صوم
بوده باشد بلی حرفی که در این مقام میتوان گفت انست که موضوع مشخص نیست یعنی رسیدن ان بحلق
معلوم نیست لکن این خلاف انصاف است نظر بانچه تجربه شده هر گاه کسی راه رود یا بایستد جائی که
غبار متصاعد میشود بعد بلغمی از دماغ یا از سینه خارج میشود می بیند ان بلغم مخلوط بان گرد و غبار
است پس این دودی که داخل دهن میکنند خصوصا در صورتی که دهن مملو از ان شود بی تشکیک
داخل در حلق میشود بلکه حاجت به پرشدن دهن نیست و این ظاهر میشود از کسانی که حکم فرموده
اند که ایصال غبار بحلق مضر و مبطل صوم است یعنی تقید غبار بغلیظ نکرده اند مثل مرحوم شیخ مفید
در مقنعه و مرحوم محقق در شرایع و نافع و مرحوم علامه در کتاب منتهی و تلخیص و تبصره و مرحوم
شیخ شهید در لمعه و شیخ شهید ثانی مرحوم اصرار و مبالغه فرموده در اینکه حاجت بتقید بغلیظ نیست
و عبارت ان مرحوم اینست * و ایصال الغبار المتعدی الی الحلق غلیظا کان ام لا لمحل کدقیق و غبره
کتراب و تقید بالغلیظ فی بعض العبارات و منها الدروس لا وجه له * ظهور این مطلب از این
عبارات انست که تشکیکی نیست که ادخال دخان غلیظ در حلق اشد است از ادخال مطلق غبار حکم
بمفسدیه در ان مستلزم حکم بمفسدیه انست بطریق اولی بلکه میتوان ادعا نمود تفرقه میان غبار غلیظ
و دخان غلیظ نمیباشد در این باب نظر باینکه انفصال اجزای حسیه از این دخان ظاهر است و اگر خواهد
کسی تجربه نماید بارچه کتان بر سر نی غلیان بکذارد بعد از غلیان کشیدن ملاحظه ان نماید و مرحوم
ثقه جلیل فاضل شیخنا ابو الصلاح از جمله چیزهائی که اجتناب از ان را در حق صایم واجب دانسته
و قوف در غبار متکاثف است و ظاهر الازم این قائل افتاده که اجتناب نماید از پر کردن دهن از دود
غلیان کما لا یخفی و اما قائلین بر اینکه دخان مطلقا مفسد و مضر نیست یعنی کسی که حال در نظر هست که
تصریح کرده بعدم ابطال اول صاحب تنقیح است و عبارت ان مرحوم اینست * الدخان لا یفطر لروایة
عمرو بن سعید عن الصادق ع الصائم یدخن بعود او بغیر ذلک فتدخل الدخنة فی حلقه قال لا باس
* بعد از ایشان صاحب مدارک است * قال و الحق المتاخرون بالغبار الدخان الغلیظ الذی یحصل منه

ظاهر است وابن قول

اجزاء و يتعدى الى الحلق و بخار القدر ونحوه وهو بعيد انتهى و لك ان تقول انه ليس تصريحا بالجواز وعدم الابطال بل استبعاد * و بعد از اينان صاحب كفايه و ذخيره است * قال فيهما بعد حكاية الحاق الدخان الغليظ بالغبار عن اكثر المتاخرين ما هذا لفظه و انكره بعضهم و هو حسن و المستند فى الجواز مضافا الى الاصل ما رواه فى التهذيب عن عمرو بن سعيد عن الرضا ع قال سالته عن الصائم يدخن بعود او بغير ذلك فتدخل الدخنة فى حلقه قال لا باس به و قد عرفت انه مما تمسك به صاحب التنقيح فى المقام و يتوجه عليه انه ضعيف سندا و دلالة اما الاول فلان شيخ الطائفه رواه باسناده الى احمد بن الحسن بن على بن فضال عن عمرو بن سعيد عنه ع و لم يذكر طريقه اليه فى المشيخة و اما فى الفهرست فانه و ان ذكر طريقه اليه لكن بالاضافة الى كتاب الوضوء و كتاب الصلوة لاحمد المذكور و الظاهر ان الحديث المذكور ماخوذ من غيرهما فطريقه اليه مجهول و على فرض الاغماض عنه نقول ان احمد هذا و من رواه عنه كلاهما فطحيان و لك ان تقول انهما و ان كانا كذلك لكنهما ثقتان فقد وثق الاول منهما النجاشى و شيخ الطائفه و الثانى شيخ الطائفة و المحقق فى المعتبر عند ذكر الحديث الذى كلامنا فيه قال و فى عمرو قول لكنه ثقة فالحديث موثق و اما الثانى فلوضوح ان الكلام انما هو فى ادخال الدخان الى الحلق لا دخوله فى الحلق من غير عمد و القدر الظمن السوء ال فى الحديث المذكور انما هو الثانى لقوله فيدخل الدخنة فى حلقه بناء على ان الظاهر من الدخول لا من الادخال فمقسم السائل من قوله عن الرجل يدخن بعودا و بغير ذلك فيدخل الدخنة فى حلقه ان من يشتغل بهذا العمل فى يوم الصوم فيدخل الدخنة فى حلقه من غير عمد و شعور هل يجوز له ذلك قال ع لا باس و الى هذا المطلب اشار المحقق قدس سره فى المعتبر و العلامة رفع الله تعالى قدره فى المنتهى فى ذيل الحديث المذكور و هو قوله و سالته عن الصائم يدخل الغبار فى حلقه قال لا باس قال المحقق بعد الحكم بان الغبار مفسد للصوم ما هذا لفظه و رواية عمرو بن سعيد غير منافية و ذلك لانا نقول لموجبها الا نالا نوجب عليه قضاء و لا كفارة بدخول الغبار فى حلقه و انما نوجب بادخال حلقه قصدا و اختيارا و فى المنتهى انا نقول بموجبها اذا لمفطر عندنا ادخال الغبار عمدا الى الفم لا دخوله مطلقا و قال شيخنا المحدث الحر العاملى فى الوسائل بعد ان اورد الحديث هذا محمول على الغبار و الدخان الغليظين او على عدم التعمد او عدم امكان التحرز و لا اشعار فيه بتعمد الادخال بل ظاهره عدم التعمد و هو كما افاد بل ربما يمكن منه الاستدلال على لزوم الاجتناب بناء على انه ربما يظهر من السائل انه اعتقد حرمة ادخال الدخان فى الحلق متعمدا و انما يكون سوءاله للاشتغال بذلك الشغل مع انه قد يدخل الدخنة فى حلقه من غير اختيار و قرره ع عليه و تقريرهم كافعالهم و اقوالهم حجة تتم ج اعلم ان عمرو بن سعيد عده شيخ الطائفه فى رجاله من اصحاب مولينا الرضا ع و قد روى هذا الحديث عنه ع فما فى التنقيح من نسبته الى مولينا الصادق ع ينبغى ان يكون من طغيان القلم و الله تعالى يعاصم من الخطاء و الزلل و اما الاصل فيمكن ان يتم ان التمسك به هنا فى غير محله بل المقام مقام التمسك

بقاعدة الاشتغال بناء على الجهل بحقيقة الصوم فى الشريعة بناء على انه كما يكون معتبرا فيه الامساك عن الغبار و الاحتقان بالمايع و غيرهما يمكن ان يكون المعتبر فيه الاجتناب عن ايصال الدخان الى الحلق و ثبوت التكليف بالاتيان بالصوم من الامور الضرورية و تحقق المكلف به مع عدم الاجتناب عنه غير معلوم فلا بد من الاجتناب هنه و يظهر من شيخنا المفيد قدس الله تعالى روحه السعيد فى المقنعه و شيخ الطائفة الافتاء بمضمونه قال فى المقنعه و يجتنب الصائم الرايحة الغليظه و الغبرة التى تصل الى الحلق فان ذلك نقض فى الصيام قال و شم الطيب كله الا المسك و الزعفران فانهما يصلان الى الحلق و لا يخفى عليك ان الظاهر من هذا الكلام المنع عن كل ما يصل الى الحلق و لو كان مثل الدخان بل الامر فيه اشد من شم المسك و الزعفران كما لا يخفى و فى النهاية قال و اما الذى يفسد الصيام مما يجب فيه القضاء و الكفارة من الاكل و الشرب الى ان قال و شم الرايحة الغليظة التى تصل الى الحلق فنقل ان الحكم يلزوم الاجتناب عن الشم المذكور يستدعى الحكم بلزوم الاجتناب عن الدخان الغليظ بطريق اولى و الثانى ان مقتضاه ان ادخال مطلق الغبار فى الحلق يكون مفسدا و لو لم يكن غليظا فالافساد بالدخان الغليظ بطريق اولى كما قدمنا و انهم نقول ان التتبع فى الاخبار الواردة عن سادات الاخيار لا هتمام فى الصوم و الاجتناب فيه عن مطلق ما يدخل فى الحلق ففى الصحيح المروى فى التهذيب عن الحلبى عن ابى عبد الله ع انه سئل عن الرجل يكتحل و هو صائم فقم لا انى الخوف ان يدخل راسه و المقصم ابراز الاشكال فى المسئلة و انها ليست من المسائل التى يمكن الجرءة فيها بالفتوى بالجواز لان الاستدلال المذكور ليس مما يمكن المناقشة فيه بل يمكن ان يتم بمقتضى الانصاف ان الحكم بعدم الجواز فيه اسهل من الجواز فينبغى فيه الاحتياط لكونه اقرب الى سبيل النجاة و اوفق بطريق السداد و مما ينبغى قوة هذا المطلب الصحيح المروى فى التهذيب عن محمد بن مسلم عن احدهما ع انه سئل عن المراة تكتحل و هى صائمة فقال اذا لم يكن كحلا تجد له طعما فى حلقها فلا باس و غيرهما وجه التقوية ظاهر اذ المستفاد منهما و من امثالهما منع ايصال اى شى كان الى الحلق س ضعيفة شب جنب شد از شبهاى ماه مبارك رمضان و قبل از صبح لكه خونى بقدر قروش ديد چون نزديك بوعده حيض او بود بقينش حاصل شد كه حايض شده ترك غسل جنابت نموده تا انكه صبح شد روزش معلوم شد كه حيض نبوده و لكن روزه را نخورده بود اين روزه اش صحيح است يا نه و على فرض البطلان قضا لازم يا كفاره هم دارد ج البته روزه را روزه بگيرد و غسل كند و قضاى همان روز را قربة الى الله بگيرد ظاهر اينست كفاره لازم نباشد س هر كه در صوم مظنه ضرر بوده باشد مثل انكه موجب بطوء مرض شود چنانكه هر كه مرض ثقل شديدى محتاج باحتقان از مايع بوده و مفروض انكه در شب اما له مكرر شده و هنوز اثار ثقل در روز باقى باشد يا انكه از صبح تا ظهر ظهورى نداشت و بعد از ظهر تب حادث شد و قشعريره و درد حدقهاى چشم الى غير ذلك من الامارات و بر فرض جواز اكل و افطار اباموقوف باذن حاكم شرع است ج همين كه مظنه

فلا بد من الاجتناب تحصيلا للامتثال و يمكن الاستدلال بوجوب الاجتناب عن ذلك مضافا الى ما مر ما رواه شيخ الطائفه فى التهذيب عن سلمان بن داود المروزى قال سمعته يقول اذا تمضمض الصايم فى شهر رمضان و لم يتمضمض فدخل حلقه غبار فعليه صوم شهرين متتابعين فان ذلك له مفطر مثل الاكل و الشرب و الكاح و وجه الاستدلال من وجهين الاول ما دل على ان

والوثق كالصحيح المروى فى الكافى عن سماعة بن مهران قال سئلته عن الكحل للصائم فقال اذا كان كحلا ليس فيه مسك و ليس له طعم فى الحلق فلا باس

ضرر باشد در صوم افطار جایز بلکه متعین است وهم چنین است حال در تاخیر اما له الی اللیل اگر تاخیر موجب مظنه ضرر باشد البته تاخیر ننماید س هر گاه طفلی غیر ملتحی را در روز روزه بینند و باعث لذت نفس گردد نه اینکه منظورش خلاف شرع باشد اما روزه اش صحیح است یا باطل ج در صورت مسطوره اگرچه روزه باطل نیست لکن اجتناب از امثال این امور مهما امکن از مقتضای قوه ایمان است اگرچه در غیر صوم باشد س عبارت زاد المعاد بدانکه از جمله سنتهای موکده که حضرت رسول صلعم بران مواظبت نمود تا از دنیا رفت روزه سه روز در هر ماهست و ان موافق مشهور پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه اخر ماه و چهار شنبه اول از دهه میان ماهست اما رای قبله گاهی چنین است ج بلی چنین است استحباب صوم سه روز از هر ماهی محل تشکیک نیست لکن اول پنجشنبه از عشر اول و اول چهار شنبه از عشر وسط پس هر گاه دو پنجشنبه در عشر اول اتفاق افتاد مثل اینکه روز چهار شنبه یا روز پنجشنبه اول ماه باشد پنجشنبه اول را روزه بگیرد و هم چنین هر گاه دو چهار شنبه در عشر اوسط اتفاق افتاد چهار شنبه اول را روزه بگیرد و اما پنجشنبه عشر اخر پنجشنبه اخر را اختیار نماید هر گاه پنجشنبه متعدد بوده باشد س زید جاهل بمسئله بوده و نمیدانست که استمنا در ماه مبارک رمضان حرام و مفطر است و باین اعتقاد بجا او رد در ماه مبارک رمضان و بعد از ان چنین فهمید من دون تقلید شخصی که استمنا در ماه مبارک رمضان حرامست و موجب یک کفاره دون قضا و قبل از بجا اوردن کفاره و اختیار یکی از خصال و بنا بران اجبر شد باین نحو که باشخصی قرار داد کردند که روزه نیابة عن شخصی بگیرد و وجه اجاره ان را تعیین کردند ولکن صیغه نخواندند و روزه را گرفت در سعة وقت و هر قدر که روزه گرفت ان شخص پول داد باو بحساب قرار دادی که کرده است با او اما این اجاره صحیح و منعقد است و روزه صحیح است و این شخص بری الذمه است از ان پولی که گرفته است باجیر بر تقدیر فساد اجاره بار روزه و اشتغال ذمه ان اپا میتواند ان شخص وصی که پول را باین داده که روزه بگیرد الحال از باب رد مظالم بپای ان حساب کند با وجود انکه هیچ یک نمیدانند مقدار انرا بالفعل باخبر و اتم بفرمایند که کفاره استمنا جمع است باخبر ج ظاهر اینست در صورت جهل بعدم جواز استمنا در روز ماه مبارک رمضان چنین عمل موجب بطلان صوم و لزوم قضا است و ظاهر اینست که حکم بلزوم کفاره در صورت مفروضه نمیتوان نمود لکن احتیاط مقتضی عدم اخلال بکفاره است و اما حکایت صوم اجاره پس هر گاه در صورت عدم تمکن از صیغه عربی باین نحو قرار ما بین طرفین نشده باشد که خود را باجاره دادم بتو که ده روز صائم شوم از جانب فلان شخص موصی شما بفلان مبلغ تا بیست یوم مثلا و وصی گفته باشد باین نحو قبول کردم این کفایت میکند در تحقق اجاره یا اگر باین نحو مذکور کرده باشد ان شخص گفته باشد ده یوم روزه میگیرم از جانب فلان شخص بفلان مبلغ این شخص گفته باشد خوب است ظاهر اینست این قدر کفایت کند در صحت

او لزوم عمل و اما هر گاه از قرار مسطور بعمل نیامده پس هر گاه این شخص عمل را تبرعا بعمل اورده بجهة میت و شخص وصی وجه تبرع داده باشد باو این هم بی عیب است و هر گاه تبرعا بعمل نیاورده باشد و قصد وجوب دران نموده باشد با انکه مقتضی وجوب متحقق نبوده باشد بعد از این حکم بصحت عمل در چنین صورت مشکل است مخلص از این باین نحو میشود که حال معادل وجه شخص وصی از باب رد مظالم یا از باب وجوه بریدهد باین شخص واورد نماید بوصی از باب وجه سابق مقدار صوم را میتوان مشخص کرد که یک ماه بوده یا دو ماه یا زیاده بعد از ان شخص وصی بدهد بطریق اجارهٔ شرعیه باو یا بدیگری که صوم بعمل اورد و چون که مذکور شد که حکم بلزوم کفاره در صورت جهل بحرمت استمنا نمیتوان نمود لهذا حاجت نیست که کفاره جمع است یا افراد اگرچه رعایت احتیاط مقتضی اتیان بکفارهٔ جمع است لکن ظاهر عدم لزوم است س شخصی در اوایل بلوغ جاهل بمسئله بوده در شب ماه رمضان جنب میشد در شب غسل نمی کرد صبر مینمود تا صبح میشد بعد از ان غسل میکرد در ایام متعدده این عمل از او صادر شد چه حکم دارد با تکلیف او و همان قضای فقط است یا قضا و کفاره بر تقدیر قضا با کفاره یا یک کفاره یا بدیهة هر روزی کفارهٔ یا بدیهد چنانچه یا بدیهد اطعام مساکین نماید یا در یک مجلس یا بدیهد اطعام شصت مسکین نماید یا در مجالس متعدده نیز جایز است و اما اصل اطعام شرط است یا قیمت ان را نیز میتوان داد بر تقدیر جواز قیمت و تفرق مجالس میتوان قیمت را بیک نفر داد یا نه و یک نفر را میتوان شصت مرتبه اطعام کرد یا نه و اقل واجب در اطعام چه چیز است ج قضای ان روزه ها واجب است و اما کفاره با جهل چنانچه مفروض است ظاهر اینست که واجب نبوده باشد لکن احتیاط مقتضی رعایت کفاره است بعدد روزهائی که غسل را تاخیر نموده تا صبح ان روز با تمکن از غسل و اما معتبر در اطعام پس انست که باید بعدد مطعم علیه شصت نفر باشد خواه در مجلس واحد بوده باشد یا مجالس متعدده پس اطعام یک نفر در شصت دفعه یا سی نفر در دو دفعه کفایت نمیکند و اما سوال از اطعام قیمت پس اگر مراد اینست که پول نقد میتواند بفقیر بدهد ظاهر اینست که جایز نباشد بلکه لازم است نان یا طعام با کندم و همکذا اقل واجب در اطعام یک مد است که ربع من تبریز است و بنجاه بوزن شاه که عبارت از سنگ شانزده عباسی بوده باشد بقدر شش مثقال و کسری علاوه از مد است که ربع من تبریز است ولکن احتیاط در دو مد است و اما هر گاه اطعام را اختیار نماید پس واجب همان قدر است که سیر شود و هو العالم س شخصی در ماه مبارک رمضان شب بقصد خوردن سحر برخواسته بتصور اینکه شب باقی است تفحص و تجسس نکرده اکل و شرب نموده با انکه وقت را نشناخته تفحص ننماید در اثنای اکل صوت دو سه موذن شنیده بعد تفحص نموده چیزی معلوم او نشده که صبح طالع است یا نه در اشتباه باقی مانده که شب باقیست یا صبح طالع یا معلوم که صبح بوده است دو سه سال هم گذشته قضای ماه مبارک را بجا نیاورده یا کفاره هم در این صورت لازم است یا هیچ

کدام لازم نیست ج در صورتی که بعد از استماع اذان محض نمود صبح بودن مشخص اونشد
در چنین صورت ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچ یک لازم نموده باشد بلی هر گاه مشخص شود که اکل
بعد از فجر واقع شده و این شخص در چنین اکل معتقد بقای لیل بوده در چنین صورة قضای صوم ان
روز لازم است بنا بنا خبر یا عدم عذر ظاهر اینست که کفاره که عبارت از یک مد گندم میباشد لازم نیست
و احتیاط مقتضی رعایت دو مداست س چه میفرمایند در نوم اول و ثانی و ثالث از برای صائم
در حال جنابت از قضا و کفاره حکم ان را بیان فرمایند ج شخصی که جنب شد و با جنابت خوابید
این بر چند قسم میشود اول انست که خوابید بانیت عدم غسل قبل از طلوع فجر و بیدار نشد تا طلوع
فجر در این صورت صوم باطل و قضا و کفاره هر دو لازم دوم انست که خوابید من غیر ناو للغسل یعنی
غافل از نیت غسل و عدم غسل نه نیت غسل کردن و نه نیت غسل نکردن هیچ یک نداشت و لکن
خوابید بهمین حالت بیدار نشد تا طلوع فجر در اینصورت حکم بلزوم کفاره بلکه بلزوم قضا نیز مشکلست
احوط رعایت قضا بلکه اتیان بکفاره است سیم انست که خوابید بانیت غسل و عادت او این بود که بیدار
شود لکن اتفاق افتاد بیدار نشد مگر بعد از طلوع فجر در اینصورت روزه او صحیح خواهد بود چهارم
مثل سیم است یعنی خوابید با عزم غسل و بیدار شد و اتیان بغسل نکرده خوابید این نوم ثانیه است
در حق او و چنین اعتقاد داشت که بیدار خواهد شد لکن بیدار نشد در اینصورت اگر چه ظاهر
اینست که اصل خواب او در صورت مسطوره جایز بوده یعنی معصیتی بجهة این خواب در حق او
نخواهد بود لکن قضای صوم واجب خواهد بود پنجم انست که از خواب دوم بیدار شد و مع ذلک قبل
از اتیان بغسل خوابید این خواب سیم است در حق او و معتقد این بود که بیدار خواهد شد لکن بیدار
نشد مگر بعد از انفجار فجر در این صورت ظاهر اینست که قضا و کفاره هر دو در حق او واجب باشد
مخفی نماند انچه مذکور شد در خواب اول و ثانی در صورتی بود که معتقد این باشد که بیدار شود و
اما هر گاه معتقد این بوده باشد که بیدار نخواهد شد و ما یوس از بیدار شدن بوده باشد در این
صورت حکم کسی است که متعمد اباقی باشد بجنابت پس قضا و کفاره هر دو واجب خواهد بود کلامی
که در این مقام هست اینست این حکمی که از برای جنب مذکور شد ثابت است در حق هر جنب حتی
جنابتی که باحتلام بوده باشد یا خبر میگوئیم تشکیکی در عموم نیست در جمیع انچه مذکور شد مگر خواب
اول در حق محتلم ممکن است که حکم شود در ان بثبوت قضا چنانچه در خواب ثانی است نظر بحدیث
صحیح مروی در کافی * عن الحلبی عن ابی عبد الله ع انه قال فی رجل احتلم اول اللیل او اصاب من
اهله ثم نام متعمدا فی شهر رمضان حتی اصبح قال یتم صومه ذلک ثم یقضیه اذا افطر من شهر رمضان و
یستغفر ربه و مقتضاه لزوم قضاء صوم ذلک الیوم و لو فی النوم الاول و القید ثبت فی غیر الاحتلام
للصحیح المروی فی ب عن معویة بن عمار قال قلت لابی عبد الله ع الرجل یجنب فی اول اللیل ثم ینام

بلکه امساک

حتی یصبح فی شهر رمضان قال لیس علیه شیء قلت فانه استیقظ ثم نام حتی اصبح قال یقضی ذلک لظهور
ان سیاقه فی غیر الاحتلام فعلی هذا لو نام بعد الاحتلام ولم یستیقظ الا بعد الانفجار ینبغی علیه التدارک
بقضاء صوم ذلک النهار * مخفی نماند کسی توهم نکند در مواضعی که قضاء صوم لازم است با کفاره
یا با عدم ان اکل یا شرب مثلا در ان روز در حق او جایز بوده باشد قطعا چنین نیست در حق او لازم
است در این روز مثل سایر روزه داران و قضای صوم هم بعد از انقضای شهر لازم خواهد بود
س حکم مضمضه در ماه مبارک رمضان بیان فرمایند ج مضمضه در روز روزه ماه مبارک
رمضان متصور بچند قسم میشود اول انست مضمضه میکند که مطلقا از حلق او که مخرج خای معجمه
است تجاوز نمیکند در این صورت مطلقا حرجی و قضائی بر ان نیست دوم انست که مضمضه میکند و
متعمد اب را فرو میدهد در این صورت بی تشکیک قضا و کفاره هر دو لازم است سیم انست که مضمضه
میکند و اب از حلق او تجاوز میکند لکن بی اختیار و این مضمضه بجهة تبرد و رفع عطش باشد
یا بجهة پاک کردن دهن باشد یا عبث باشد در اینصورت اگر چه اثمی در ان نیست لکن قضای ان
روز لازم است چهارم انست که این مضمضه جهة وضوی مستحب بوده باشد خواه وضوء بجهة نماز
نافله بوده باشد یا بجهة تلاوت قران یا بجهة بودن بطهارت و بی اختیار اب از حلق او پائین رفت این
قسم هم مثل قسم سیم است قضای صوم ان روز لازم است پنجم انست که مضمضه بجهة وضوء نماز واجبی
بوده باشد خواه نماز فریضه ادائی بوده باشد یا قضائی و در اثنای مضمضه اب بی اختیار بحلق او فرو
رفت در اینصورت قضای صوم ان روز واجب نیست و ظاهر اینست وضو بجهة هر نماز واجب
چنین باشد اگر چه نماز از غیر بوده باشد یا صلوة منذوره بوده باشد س هر گاه صائم نظر کند
باجنبیه و غیرها و این نظر کردن باعث انزال شود قضا و کفاره بر ان لازم هست یا نه ج این مسئله
متصور بچند صورت میشود و جوب قضا و کفاره در بعضی از صور محل تامل نیست و در بعضی
محل تامل است تفصیل مقام مقتضی اینست که گفته شود صورت اولی از صور مسئله انست که کسی
عادت او باین بود که هر گاه نظر میکرد بزن مثلا باعث انزال او میشد و مع ذلک در حال صوم شهر رمضان
نظر کرد و در حین نظر کردن قصد انزال هم داشت در اینصورت قضا و کفاره هر دو لازم است فرقی
در این مقام از حیثیت لزوم قضا و کفاره ما بین انکه نظر بحلال باشد یا حرام نمیباشد بلی در صورتی که
نظر بحرام باشد نعوذ بالله تعم معصیت ان اکثر و عقوبت ان اشد خواهد بود دوم انست که معتاد بود که
نظر کردن موجب انزال میشد و در روز ماه مبارک رمضان نظر کرد و لکن در حین نظر کردن قصد
انزال نداشت و نظر کرد و انزال شد و نیست در اینصورت نیز قضا و کفاره هر دو لازم باشد در
صورتی که نظر کردن باختیار و ارادة او بوده باشد بلکه نظر بغرض اعتیاد ممکن است که گفته شود
این بالمال منفک از قصد بانزال نشود پس قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود سیم مثل ثانی است یعنی

معتاد نبود که هر وقت نظر بزن میکرد انزال میشد و در صوم ماه رمضان نظر کرد و انزال شد لکن نظر کردن باختیار او نبود چنین اتفاق افتاد نظر او بزوجه افتاد و انزال شد ظاهر این است در این صورت قضا و کفاره هیچ یک نباشد خواه ضعیفه حلال او باشد یا حرام چهارم آنست که معتاد در او انزال نبود لکن در نظر کردن قصد انزال کرد یعنی نظر کرد بجهة انزال شدن و نظر کرد و انزال هم شد در اینصورت هم ظاهر این است که قضا و کفاره هر دو لازم باشد ظاهر اینست که تفرقه ما بین حلال و حرام هم نموده باشد پنجم آنست که نظر کرد در صورتی که معتاد در انزال نبود و قصد انزال هم نداشت لکن اتفاق افتاد انزال شد ظاهر این است در این صورت قضا و کفاره هیچ یک لازم نبوده باشد ششم آنست که نظر کرد و داعی بر نظر کردن انزال بود یعنی نظر کرد که انزال بجهة او شود و لکن انزال نشد این صورت محل اشکال است نظر باینکه استدامت در نیت عبارت از این است که نیت منافی و مخالف با نیت صوم نداشته باشد و معلوم است که صوم عبارت است از امساک از اشیاء معهوده از طلوع فجر صادق تا غروب از جمله کف نفس است از جنب شدن مثلا مفروض اینست که این شخص قصد جنب شدن در بعضی از اجزای نهار شهر رمضان نموده و مشخص است کف نفس از جنب شدن مستلزم نیت بعدم جنابت است پس این نیت در صورت مفروضه منتقض شد بنیت بجنب شدن پس استدامة نیت منتفی شد بنابراین باید قضای صوم لازم باشد مثل اینکه کسی در صوم ماه مبارک رمضان قصد اکل نمود و لکن اکل بعمل نیاورده مجملا رعایت احتیاط در مثل این صورت اتیان بقضا است لکن کفاره ضرور نیست اگر چه احتیاط رعایت کفاره نیز هست و چون کلام منجر شد باینکه نیت افطار یا مفطر هست بانه مناسب این است که اشاره شود بخلاف در مسئله پس میگوئیم علما اختلاف کرده اند در این مسئله به قول اول آنست که قضا و کفاره هر دو لازم است و این قول ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح *قال فی الکافی ان تعمد الاکل و الشرب الی ان قال او عزم علی ذلک فسد صومه و لزمه القضاء بصیام یوم و الکفارة عن کل یوم بعتق رقبة او صیام شهرین متتابعین او اطعام ستین مسکینا و هم مقابل قول اول است یعنی قصد فعل مفطر موجب بطلان صوم نیست *فلا یجب علیه القضاء و الکفارة *این قول شیخ طوسی است *قال فی الخلاف اذا نوی فی اثناء النهار انه قد ترک الصوم او عزم علی ان یفعل ما ینافی الصوم لم یبطل صومه الی ان قال دلیلنا ان نواقض الصوم قد نص لنا علیها و لم یذکر و افی جملتها هذه النیة فمن جعلها من جملة ذلک کان علیه الدلالة *قول ثالث تفصیل است ما بین قضا و کفاره باین نحو که قضای صوم ان روز واجب لکن کفاره واجب نیست احتیاط شدید در رعایت این قول است مخفی نماند آنچه مذکور شد در نگاه کردن بزن جاری است در گوش دادن بکلام زن پس این نیز منقسم بشش قسم میشود اول اینکه کسی معتاد بود باینکه هر گاه استماع صوت ضعیفه اجنبیه مشخصه را نماید باین باعث انزال او میشود و مع ذلک استماع نموده با نیت انزال باین معنی که استماع صوت این ضعیفه را بجهة انزال شدن نمود

و انزال هم شد در چنین صورت قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود بلکه احتمال کفاره جمع در حق او ثابت است نظر باینکه ثابت است در حق چنین شخصی حرمت صوت اجنبیه مشخصه در صورت مسطوره در غیر حالت صوم پس ارتکاب چنین چیزی در حال صوم افطار محرم خواهد بود دوم آنست که استماع صوت اجنبیه نمود با علم باینکه معتاد او باین است که مذکور شد لکن قصد انزال نداشت اما نظر باعتیاد انزال شد بنابراین فرق ما بین این صورت و صورت اولی آنست که داعی بر استماع در صورت اولی میل بانزال بود و در صورت ثانیه عکس اینست یعنی باعث انزال استماع صوت بوده ظاهر اینست در صورت ثانیه نیز قضا و کفاره هر دو لازم باشد سیم آنست که قصد هر دو نمود یعنی مطلوب او هم استماع صوت ضعیفه اجنبیه و هم طلب انزال بود مشخص است حکم بلزوم قضا و کفاره در هر دو صورت اولی مستلزم حکم بلزوم انهاست در اینصورت نیز قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود چهارم آنست که باستماع صوت زن معتاد بانزال نبود و استماع نمود لکن اتفاق افتاد انزال شد در این صورت ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچ یک لازم نباشد و وجه نیست که کلام شیخ طوسی در مبسوط محمول باین صورت بوده باشد *قال و متی نظر الی ما لا تحل النظر الیه بشهوة فامنی فعلیه القضاء فان کان نظره الی ما یحل فامنی فلم یکن علیه شیء فان اصغی او یسمع الی حدیث فامنی لم یکن علیه شیء پنجم آنست که باستماع معتاد بانزال نبود لکن قصد انزال در استماع نمود و مکرر استماع نمود تا انزال شد در اینصورت ظاهر اینست که قضا و کفاره هر دو لازم باشد ششم آنست که قصد انزال باستماع صوت نمود یعنی داعی بر استماع صوت انزال بود و باین نیت استماع صوت نمود لکن انزال نشد خواه معتاد بانزال بوده باشد یا نه حکم در این صورت راجع میشود بر اینکه نیت افطار موجب افطار میشود یا نه کلام در این مذکور شد مخفی نماند که حکم تقبیل بزن و ملامسه با زنان یعنی دست باعضو بعضو بکر بیدن زنان مالیدن از آنچه مذکور شد ظاهر میشود یعنی اقسام مذکوره در اینها نیز جاری است در صورت اعتیاد بانزال و نیت انزال و تحقق انزال قضا و کفاره هر دو لازم است و نعوذ بالله در صورتی که نسبت بغیر حلال خود بوده باشد احتمال کفاره جمع قائم است و در صورتی که هر یک از اینها را بعمل آورد و قصد انزال نداشته باشد و لکن اتفاق افتاد انزال شد در صورت عدم اعتیاد ظاهر اینست که قضا و کفاره نباشد و اما در صورت اعتیاد و علم باعتیاد و تحقق انزال ظاهر اینست که هر دو لازم باشد و در صورت نیت انزال و عدم تحقق ان پس کلام راجع میشود که نیت افطار مبطل هست یا نه حکم ان مذکور شد و هم چنین حال تخیل جماع در حالت صوم ان نیز از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که در صورت نیت انزال و تحقق انزال قضا و کفاره هر دو لازم میشود و در صورت تحقق انزال و عدم قصد بان و عدم اعتیاد بانزال ظاهر اینست که هیچ یک لازم نبوده باشد و در صورت اعتیاد بانزال باین معنی که میداند از حال خود که هر وقت تخیل چنین چیزی کند انزال خواهد شد با وجود ان در حالت صوم تخیل نمود و انزال شد

مجملا در اینصورت

ظاهر اینست که قضا و کفاره هردو لازم باشد و در صورت نیت انزال و عدم تحقق ان در جمیع صور
حکم ان راجع میشود باینکه نیت مفطر مبطل صوم هست یا نه مذکور شد وهم چنین است حال در صورت
تخیل صورت ضعیفه مثلا حکم ان نیز از انچه مذکور شد ظاهر میشود مخفی نماند انچه مذکور شد حکم
دست مالیدن با عضو دیگر مرد بود ببدن زن و هم چنین است حال در مس زن بدن مرد را خواه حلال
مرد بوده باشد یا نعوذ بالله زن اجنبیه پس هرگاه دست خود را یا موضع دیگر از بدن خود را مالید ببدن
مرد مثل اینکه ران مرد را مالید یا انکه الت مرد را مالید پس اگر چنین چیزی بخواهش مرد بوده باشد
و مقصود از این میل و رغبت با نزال بوده باشد و انزال هم متحقق شود قضا و کفاره هردو لازم خواهد
بود و اما هرگاه قصد انزال نداشته باشد و لکن اصل مالیدن زن الت مرد را یا ان مرد را بخواهش مرد
بوده باشد پس اگر عادت او باین نحو مستقر شده باشد که هر وقت چنین امری میشد انزال میشد و چنین
هم میدانست نظر بعادت مستمره انزال هم خواهد شد و انزال هم شد در این صورت نیز قضا و کفاره
لازم خواهد بود و اما هرگاه قصد انزال را نداشت و معتاد هم نبود بانزال در چنین صورت بی اختیار
و بی قصد انزال شد ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچ یک لازم نبوده باشد لکن غالب این است که انزال
مسبوق بنعوظ است و علامت انزال قبل از انزال ظاهر میشود در چنین صورت بر مکلف صائم لازم است
که رفع سبب نماید یعنی ممانعت زن نماید از مس و از انچه مذکور شد که موجب قضا و کفاره میشود
نعوذ بالله اگر غیر حلال بوده باشد مثل زن اجنبیه یا پسر امرد احتمال کفاره جمع قائم است و از این قبیل است
کلام در مالیدن دلاک که تعبیر از ان بمشت و مال میکنند تفصیل ان نیز از انچه مذکور شد ظاهر میشود
سیم بیان فرمایند که مساحقه مفسد صوم هست یا نه والت مصنوعی که در فرج داخل کنند مفسد است
یا نه ج تحقیق حال در جواب از این سوال مقتضی ایراد کلام است در چند مطلب اول در حقیقت
و معنی مساحقه است میگوئیم مساحقه از سحق بفتح سین مهمله و مراد از سحق در این مقام دلک زن است
فرج خود را بفرج زن دیگر * قال فی النحریر السحق هو دلک فرج المرءة بفرج اخری * ظاهر اینست محض
سائیدن و مالیدن فرج نباشد بلکه اندک زدن و کوبیدن در ان هست * مطلب ثانی در حکم این
است میگوئیم تشکیکی در حرمت ان نیست بلکه از معاصی کبیره است احادیث در مذمت ان مستفیض است
و از اخبار ظاهر میشود که در زمان حضرت لوط لواط و مساحقه حادث شد بتعلیم شیطان شیطان
متشکل بشکل پسر امرد شد لواط را تعلیم رجال نمود و لاقیس دختر شیطان سحق را تعلیم زنان نمود *
روی ثقة الاسلام عن یعقوب بن جعفر قال سال رجل ابا عبد الله ع او ابا ابرهیم ع عن المراءة تساحق المراءة
و کان متکئا فجلس فقم ملعونة ملعونة الراکبة و المرکوبة و ملعونة حتی یخرج من اتوابها الراکبة و المرکوبة
فان الله عز و جل و الملائکة و اولیائه یلعنونهما اتا و من بقی من فی اصلاب الرجال و ارحام النساء فهو والله
الزناء الاکبر لا والله مالهن توبة قاتل الله لاقیس بنت ابلیس ماذا جاءت * حاصل معنی حدیث این است که کسی

سوءال کرد از حضرت امام جعفر ع یا از حضرت امام موسی کاظم ع از حال زنی که مساحقه میکرد با زن
دیگر امام تکیه کرده بود از تغیر راست نشست فرمود چنین زنی ملعون است ملعون است هم زنی که
در فوقست و هم زنی که در تحت است و هردو ملعونند تا انکه خارج شوند از ثوب خود و در نفست
خروج از ثوب کنایه بوده باشد از ترک این عمل یعنی چنین زنان ملعونه میباشند مگر انکه ترک این عمل
نمایند چنین زنی که فاعل چنین عمل است خداوند عالم جل شانه او را لعنت میفرماید و هم چنین
ملائکه و همه اولیاء الله او را لعنت میکنند و هم چنین من و هر کس که در صلب پدران و رحم مادران
هست او را لعنت میکنیم پس قسم بخداوند جلیل که این عمل که سحق بوده باشد زنای اکبر است قسم
بخدا از زنائی که فاعل چنین عمل هستند توبه در حق انها نیست خداوند عالم بکشد لاقیس دختر شیطان
را که این چه عمل بود که تعلیم زنان نمود مطلب سیم در اینست که چنین عملی نعوذ بالله تمام هرگاه در حال
صوم ماه مبارک واقع شود موجب بطلان صوم است یا نه جواب ان این است که هرگاه این عمل را بقصد
انزال نمایند و انزال هم متحقق شود البته موجب بطلان صوم و باعث قضا و کفاره هردو هست بلکه
لازم کفاره جمع است و اما هرگاه قصد انزال نداشته باشد و انزال هم نشود ظاهر اینست که موجب قضا
و کفاره هیچ یک نباشد و اما هرگاه قصد انزال داشت و لکن انزال نشود این راجع باین میشود که نیت
مفطر مبطل است یا نه در نیست که مبطل بوده باشد در چنین صورت قضا لازمست اما کفاره پس لازم
نخواهد بود لکن احوط رعایت کفاره بلکه کفاره جمع است مخفی نماند حکم انزال که موجب قضا و کفاره
هردو میشود در صورتی است که منی از خود ضعیفه بوده باشد و اما هرگاه منی خارج از ضعیفه از
زوج ضعیفه باشد و داخل در بطن ضعیفه دیگر کنند در این صورت اگرچه فعل از معاصی کبیره است
لکن ظاهر اینست که هرگاه نیت ضعیفه همین بوده باشد در چنین صورت حکم ببطلان صوم نتوان نمود
* و روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن حماد بن عیسی عن علی بن ابی حمزة عن اسحق بن عمار عن ابی
عبد الله ع قال دعا زیاد فقال ان امیر المومنین ع کتب الی ان اسئلک عن هذه المسئلة فقلت و ما هی
فقال رجل اتی امراءة فاحتملت ماءه فساحقت به جاریة محملت فقلت له سئل عنها اهل المدینة قال فالقی
الی کتابا فاذا فیه سئل عنها جعفر بن محمد فان اجابک والا فاحمله الی قال فقلت له ترجم المراة و تجلد الجاریة
و یلحق الولد بابیه مطلب چهارم در بیان اینکه این عمل شنیع از اعظم کبایر است حد این حد زنا است *
روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن اسحق بن حریز قال سئلتنی امراءة ان استاذن لها علی ابی عبد الله ع
فاذن لها الی ان قال فقالت اخبرنی عن اللواتی مع اللواتی ما حدهن فیه قال حد الزناء انه اذا کان یوم القیمه
یوتی بهن قد البسن مقطعات من نار و قنعن بمقانع من نار و سربلن من النار و ادخل فی اجوافهن الی
رءوسهن اعمدة من النار و قذف بهن فی النار اینها المراءة اول من عمل هذا العمل قوم لوط فاستغنی
الرجال بالرجال فبقی النساء بغیر رجال ففعلن کما فعل رجالهن * حاصل ظاهر معنی حدیث اینست که

ضعیفه بعد از استیذان واذن مشرف شد خدمت جناب امام جعفر صادق ع عرض کرد زنانی که مساحقه میکنند با هم حد انها چه چیز است حضرت فرمودند حد انها حد زنا است که بکصد تازیانه بوده باشد
او رده میشوند در روز قیامت زنانی که مباشر چنین عمل شده باشند در حالتی که پوشانیده شده
باشند بمقطعات از اتش جهنم بعضی مقطعات را تقسیر کرده اند بلباسی که قطعه قطعه کنند بعد با هم وصل
کنند مثل پیرهن و نحو ان ظر با بیکه ملاصقه چنین لباسی بدن بیشتر است از انکه یک قطعه بوده
باشد مثل ردا و هم چنین در حالتی که بیران زنان مستور باشد بمقنعه از اتش جهنم و زبرجامهای انها
از اتش جهنم بوده باشد و عمودهای از اتش داخل میکنند در جوف انها تا سر انها و می اندازند انها را
در اتش جهنم ان وقت خطاب فرمودند جناب امام جعفر صادق ع مر بان زن که ای زن اول زنانی که
چنین عمل کردند زنان قوم لوط بودند چنانچه مردان در دفع شهوت مشغول مردان شدند بلواطه
و ترک زنان کردند زنان هم با هم مشغول مساحقه شدند در دفع شهوت هر دو بفعل شیطان بود بجملا
تشکیکی نیست که حد این عمل شنیع حد زنا است که بکصد تازیانه بوده باشد لکن مصرح به در کلام
جماعتی از اجله علما این است که حد این عمل بکصد تازیانه است در صورتی که زن محصنه نبوده باشد
و اما هر گاه محصنه باشد حد ان رجم است یعنی کودالی میکنند که محیط باشد تا کمر ضعیفه بعد از ان که
ضعیفه را در ان قرار دادند سنگ بضعیفه میزنند تا بمیرد و این دور نیست نظر بحدیث صحیحی که دال
بر این مطلب است * رواه ثقة الاسلام عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن عمرو بن
عثمن وعن ابیه جمیعا عن هرون ابن جهم عن محمد بن مسلم قال سمعت اباعبد الله ع یقول ان بینا الحسن
بن علی فی مجلس امیر المومنین ع اذ اقبل قوم فقالوا یا ابا محمد اردنا امیر المومنین ع قال و ما حاجتکم
قالوا اردنا ان نسئله عن مسئلة قال و ما هی نخبرونا بها فقالوا امراة جامعها زوجها فلما قام عنها قامت
بحموتها فوقعت علی جاریة بکر فاحتقنها فالقت النطفة فیها فحملت فما تقول فی هذا فاقم الحسن ع مقصلة
و ابو الحسن لها و اقول فان اصبت فمن الله ثم عن امیر المومنین ع و ان اخطات فمن نفسی فارجو ان
لا اخطاء انشاء الله تعمدا الی المراة فیوخذ منها مهر الجاریة البکر فی اول وهلة لان الولد لا یخرج منها
حتی یشق فیذهب عذرتها ثم ترجم المراة لانها محصنة و ینتظر بالجاریة حتی تضع ما فی بطنها و یرد الولد
الی ابیه صاحب النطفة ثم یجلد الجاریة الحد قال فانصرف القوم من عند الحسن ع فلقوا امیر المومنین ع
فقم ما قلتم لابی محمد و ما قال لکم فاخبروه فقال لو انی المسئول ما کان عندی فیها اکثر مما قال ابنی توضیح
فی القاموس حموة الشمس حرها فمعنی قوله بحموتها بحرارتها و الظاهر ان المراد من غیر تخلل فصل ثم لا یخفی
ان مورد الحدیث و ان کان مختصا بامراة جامعها زوجها فالقت نطفته فی جاریة بکر لکن مفهوم العلة
فی قوله ع لانها محصنة یقتضی ثبوت الحکم ای الرجم فی کل امراة تحقق فیها الاحصان کما لا یخفی ثم ان
السند فی احد الطرفین و ان اشتمل علی عمرو بن عثمن لکن الطریق الاخر ای عدة من اصحابنا عن احمد

بن محمد بن خالد عن ابیه عن هرون بن الجهم عن محمد بن مسلم صحیح فالحدیث صحیح و دلالته علی ثبوت
الرجم فی کل محصنة غیر خفیة کما عرفت فالظاهر ثبوت الاحصان فی المساحقة المحصنة فان تحقق الاحصان
فی الطرفین فترجمان جمیعا و ان تحقق فی احدهما اختصت بالرجم و یجلد الاخری و لله الحمد علی نعمة
العظمی مطلب خامس در حکم ادخال التة مصنوعی است در فرج میگوئیم این بر چند قسم میشود اول
اینست که ادخال نمود و انزال متحقق شد در این قسم قضا و کفاره هر دو لازم است دوم انست که انزال
نشد و قصد انزال هم نداشت در این قسم قضا و کفاره هیچ یک لازم نیست سیم انست که ادخال ان بجهة
انزال بود لکن انزال نشد این راجع میشود که نیت افطار مبطل صوم هست بانه احتیاط مقتضی رعایت قضا
بلکه کفاره است فرقی در این باب میان التة مصنوعی و غیرها مثل ادخال انکشت نیست نخفی نماند انچه
مذکور شد در صورتیست که خود ضعیفه متصدی ادخال شده باشد و اما هر گاه غیر او
متصدی شده باشد پس اگر با اراده و خواهش خود ضعیفه باشد فرقی در این باب در انچه مذکور شد
نخواهد بود و اما هر گاه بخواهش و اراده او نبوده باشد مثل اینکه زوج انکشت خود را داخل نمود
در فرج زوجه باعدم رضای زوجه پس حر جی در این باب بر زوجه نیست اگرچه با محقق انزال بوده
باشد س نفرمایند که حکم حایض و مستحاضه در شهر رمضان در حکم بقای بر جنابتست یا خیر و هم چنین
حکم مس میت ج این مشتمل بر سه مطلب است اول سوال از مشارکت حایض است با جنب در انچه
مذکور شد بلی مشارکت و مخالفت هر دو ثابت است اما مشارکت پس میگوئیم چنانچه بر جنب واجب بود که
اتیان بغسل قبل از فجر نموده باشد و در صورت اخلال و بقای بر جنابت عمدا تا فجر طالع شود اثم بود
و قضای صوم ان روز لازم بود هم چنین است حال در حایض * و المستفاد فی ذلک الموثق المروی
فی باب الحیض و الاستحاضة من طهارة ب عن ابی بصیر عن ابی عبد الله ع قال اذا طهرت بلیل من حیضها
ثم نوایت ان تغتسل فی رمضان حتی اصبحت علیها قضاء ذلک الیوم فما ذکره العلامه فی المنتهی حیث قال
لم اجد لاصحابنا نصا صریحا فی حکم الحیض فی ذلک فلیس علی ما ینبغی و ان استقرب المشارکة قال بعد
العبارة المذکورة یعنی انها اذا انقطع دمها قبل الفجر هل یجب علیها الاغتسال و یبطل الصوم لو اخلت به حتی
طلع الفجر و الاقرب ذلک لان حدث الحیض یمنع الصوم فکان اقوی من الجنابة و قال فی التحریر من اجنب
لیل و تعمد البقاء علی الجنابة من غیر ضرورة و لا عذر حتی طلع الفجر فسد صومه ثم قال و الاقرب ان حکم
الحایض و النفساء اذا ان قطع دمها قبل الفجر کذلک و اما ما خالفت پس بان جهتست که بر جنب در صورة
مفروضه بعلاوه قضا و کفاره لازم بود در حایض ظاهر انست که کفاره لازم نباشد و لکن نظر بانکه
از مرحوم علامه در کتاب مختلف ظاهر میشود لزوم کفاره لهذا رعایت کفاره احوط خواهد بود تنقیح کلام
در حق حایض مقتضی نقل کلام است در چند مقام اول انست در صورت عدم تمکن حایض از غسل
لازم است که تیمم نماید بدل از غسل و مبقی از تیمم باشد تا طلوع فجر و در صورت انتقاض تیمم بعض

نا بیع

از نواقض اعاده تیمم نماید بدل از غسل دوم در بیان حکم مسئله است در صورت تعذر از غسل وتیمم
یعنی ضعیفه در شب ماه مبارک رمضان از حیض پاک شد در صورت فقد طهورین که متمکن
از غسل وتیمم هیچ یک نیست میگوئیم اگرچه حکم فاقد طهورین در صلوة سقوط است لکن ظاهر این است که
حکم صوم چنین نباشد یعنی در چنین صورت صحت صوم توقف بغسل و تیمم نداشته باشد مجملا شرطیت
طهارت نسبت بصلوة اگرچه شرطیة مطلقه است لکن نسبت بصوم شرطیت مطلقا ثابت نیست بلکه شرطیت
طهارت نسبت بصوم شرطیت مقیده است یعنی شرطیت در حال قدرت است سیم این است که حصول
نقا از حیض متصور بچند صورت است اول آنست که پاک شد از حیض وزمان بعد از نقا وسعت غسل
دارد مشخص است در چنین صورت غسل واجب است دوم آنست که زمان بعد از نقا وسعت غسل
نداشته لکن وسعت تیمم داشته باشد در چنین صورت مشخص است تیمم لازم است ثالث آنست که زمان
بعد از نقا وسعت تیمم نیز نداشته باشد مثل اینکه آب نیست ولکن تحصیل ماء تیمم به محتاج بزمان نیست که
زمان مفروض کفایت آن نمیکند ظاهر اینست در چنین صورت نیت صوم بااین حالت لازم نبوده باشد
وصحت صوم در چنین حالت توقف بطهارت نداشته باشد چهارم آنست که بعد از طلوع فجر مطلع
شد که از حیض پاک شده است این متصور به صورت میشود یک صورت آنست که علم بهم رسانید که
این نقا قبل از فجر بوده دوم آنست که علم بهم رسانید که در حین فجر پاک نبوده است ولکن حصول نقا
بعد از طلوع فجر شده است سیم آنست که هیچ یک از قبل و بعد بودن مشخص او نیست احتمال میدهد که
نقا قبل از طلوع فجر شده چنانچه احتمال میدهد بعد از طلوع فجر شده در قسم اول ظاهر اینست که صوم
صحیح ولازم نبوده باشد همان وقت نیت صوم مینماید و در قسم ثانی ظاهر اینست که صوم واجب نباشد
نظر باینکه شرط وجوب صوم بلکه صحت آن خلو از حیض است در مجموع نهار مفروض اینست که این
ضعیفه در اول جزء نهار حایض بوده پس صادق است در جمیع اجزاء نهار خالی از حیض نبوده مشخص
است انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است * اما کون الوجوب بل الصحة مشروطا بذلک فیدل علیه
مضافا الی اطلاق الصحیح المروی فی الکافی عن الحلبی عن مولانا الصادق ع قال سالته عن امراءة رات
الطهر فی اول النهار من شهر رمضان فتغتسل ولم تطعم فما تصنع فی ذلک الیوم قال تطعم ذلک الیوم
انما فطرها من الدم * واما قسم سیم یعنی ضعیفه بعد از طلوع فجر مطلع شد بتحقق نقا لکن احتمال میدهد
که این نقا قبل از طلوع فجر متحقق شده باشد چنانچه احتمال میدهد بعد شده باشد چنانچه اصالة بقای
حیض وعدم حصول نقا مقتضی این است که حکم شود که نقا بعد از طلوع فجر شده باشد بنا بر این صوم
واجب نخواهد بود میگوئیم اصالة بقاء لیلیة وعدم انبجار مقتضی این است که محقق نقا قبل از انبجار شده
باشد بنا بر این صوم لازم خواهد بود * ویمکن الاستدلال لعدم الوجوب بالصحیح المذکور بناء علی ان
المفروض فیها رویة الطهر فی اول النهار وهو اعم من ان تکون متیقنة بحصول النقاء بعد الانبجار ام لا

الاصحاب

بل الغالب هو الثانی کما لا یخفی فمقتضی ترک الاستفصال ثبوت الافطار فی کلا القسمین سیما بعد کون
الغالب عدم تیقن حصول النقاء بعد الانبجار کما علمت و بعد کون وجوب عدم الصوم علیها مستصحبا
* مطلب ثانی سوال از شرکت مستحاضه است با جنب میگوئیم این نیز مثل حایض است یعنی مشارکت
و مخالفت هر دو ثابت است اما مشارکت پس از این راه هست که هر گاه استحاضه که موجب غسل باشد
در شب هم رسید لازم است غسل کرده باشد بمثل جنب و در صورت اخلال بغسل باتمکن از آن روزه
باطل وقضای آن لازم است واما مخالفت پس یکی از حیثیت لزوم کفاره است که بر جنب در صورت اخلال
بغسل عمدا قضا و کفاره هر دو لازم بود و ظاهر اینست در استحاضه کفاره لازم نباشد و وجه دیگر
در حدوث در اثنای نهار است باین معنی که هر گاه جنابت در اثنای روز هم رسید بطریق
احتلام اگرچه قبل از ظهر بوده باشد غسل در این صورت شرط صحت صوم نیست لکن استحاضه
نظر بانچه از کلمات اصحاب ظاهر میشود چنین نیست بلکه غسل در نهار را موجب شرط صحت
صوم میدانند پس اخلال بغسل در نهار موجب بطلان صوم خواهد بود در مستحاضه بخلاف
اخلال بغسل در حق جنب در فرض مذکور * قال فی النهایة ومتی طهرت المرءة من الحیض و
النفاس ثم استحاضت وصامت ولم تفعل ما تفعل المستحاضة کان علیها قضاء الصوم وفی المبسوط فی
کتاب الطهارة اذا فعلت المستحاضة ما یجب علیها من الاغسال وتجدید الوضوء لم یحرم علیها شیء
مما یحرم علی الحایض ویجوز لزوجها وطیها ومتی صامت لم یجب علیها القضاء الا فی ایام الحیض وان
لم تفعل ما یجب علیها وصامت فقد روی اصحابنا ان علیها القضاء وفی کتاب الصوم منه والمستحاضة
اذا فعلت من الاغسال وما یلزمها من تجدید القطن والخرقة وتجدید الوضوء وصامت صح صومها الا الایام
التی یحکم لها بالحیض فیها ومتی لم تفعل ما تفعله المستحاضة وجب علیها قضاء الصلوة والصوم وفی الکافی
لابی الصلاح حقیقة الصوم فی ملة العزم علی کراهیة امور مخصوصة فی زمان مخصوص لکون ذلک
مصلحة مخلصا به لمکلفه سبحانه والامور التی یکراهتها یکون المکلف صائما الاکل والشرب والازدراء
والجماع واستنزال المنی والکذب علی الله تعم وعلی رسوله او علی احد الائمة من اله علیهم السلام و
التصبح علی الجنابة والحیض والاستحاضة والنفاس والارتماس فی الماء وجلوس النساء فیه الی اوساطهن
والقی والسعوط والحقنة والتقطیر فی الاذن والوقوف فی الغبار المتکاثف وفی السراب بعد الحکم
بوجوب الاغسال الثلثه وغیرها للمستحاضة ما هذا لفظه فان لم تفعل ما وصفناه وصامت وصلت وجب
علیها اعادة صلوتها وصیامها ولا یحل لزوجها وطیها وفی الجامع اذا کان دم الاستحاضة لیس الا یظهر علی
القطنه کان علیها الوضوء لکل صلوة وتصلی عقیبه بلا فصل فان اخرته بطل واستانف غیره وتغییر القطن
والخرقة وان ظهر علیها فعلیها مثل ذلک وغسل واحد لصلوة الغداة وان ظهر ورشح علی القطنة فعلیها
ذلک مع غسلین للظهر والعصر یجمع بینهما تؤخر الظهر وتعجل العصر بغیر نافلة بینهما وغسل للمغرب

والعشاء وهى مثل ذلك اذا فعلت ذلك بحكم الطاهرات وهى مريضة فلا يقام عليها حد لا يوجب القتل
ويكره لها دخول الكعبة ويحل للزوج والسيد وطوءها فان لم تفعله كان للسيد والزوج جبرها عليه
ومتى صامت ولم يغسل للغسل قضت الصوم وفى المعتبر مذهب علمائنا اجمع ان الاستحاضة حدث تبطل
الطهارة بوجوده فمع الاتيان بما ذكره من الوضوء ان كان قليلا او الاغتسال ان كان كثيرا يخرج عن حكم
الحدث لا محالة ويجوز لها استباحة بكل ما يستبيحه و الظمن الصلوة والطواف و دخول المساجد وحل
وطيها ولو لم تفعل ذلك كان حدثها باقيا ولم يجز ان تستبيح شيئا مما يشترط فيه الطهارة ولو صامت والحال
هذه قال فى المبسوط روى اصحابنا ان عليها القضاء و بمثله قال فى الطهارة و فى الشرايع اذا فعلت ذلك
كانت بحكم الطاهر وان اخلت بذلك لم تصح صلوتها و ان اخلت بالاغتسال لم يصح صومها وفيه فى كتاب
الصوم ولا يصح صوم الحايض ولا النفساء سواء حصل العذر قبل الغروب او انقطع بعد الفجر و يصح من
المستحاضة اذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال او الغسل و فى النافع و يصح من المستحاضة مع فعل ما يجب
عليها من الاغسال و فى تحصيل المنافع و يصح من الصبى المميز والمستحاضة القائمة بالواجب و فى المنتهى
اذا فعلت هذه الاغسال صارت طاهرا الان الاستحاضة حدث يبطل الطهارة بوجوده فمع الاتيان بما ذكره
من الوضوء حالة العلة والاغسال حالة الكثرة تخرج عن حكم الحدث ويجوز لها استباحة كل ما يشترط
فيه الطهارة كالصلوة والطواف و دخول المساجد وقراءة العزائم واباحة الوطى ولو لم تفعل ذلك كان
حدثا باقيا وهل يصح صومها ح قال اصحابنا يجب عليها الصوم و يصح منها اذا فعلت ما تفعله المستحاضة من
الاغسال الى ان قال ولو اخلت بالاغسال لم تعتد بذلك الصوم و تقضيه لفوات شرطه وفيه ايضا انما يعتبر
الغسل فى صوم المستحاضة فى حق من يجب عليها و اما من لا يجب كالتى لا يظهر الدم على الكرسف فانه
لا يعتبر فى صومها غسل ولا وضوء و اما كثيرة الدم التى يجب عليها غسل واحد فانها اذا اخلت به بطل صومها
والتى يجب عليها الاغسال الثلثة لو اخلت باحدى غسل النهار فكذلك و لو اخلت بالغسل الذى للعشائين
فالاقرب صحة صومها لان ذلك الغسل انما يقع بعد انقضاء صوم ذلك اليوم و فى التذكرة اذا فعلت
المستحاضة ما يجب عليها من الاغسال و الوضوء و التغيير للقطنة او الخرقة صارت بحكم الطاهر و ذهب اليه
علماءنا اجمع ويجوز لها استباحة كل شىء تسمه المطهرة كالصلوة و الطواف و دخول المساجد وحل الوطى
وان لم تفعل كان حدثها باقيا ولم يجز ان تستبيح شيئا مما يشترط فيه الطهارة اما الصلوة فظم واما الصوم
فان اخلت الاغسال مع وجوبها بطل و وجب عليها الاعادة و لا كفارة الا مع فعل المفطر ولو لم يجب
الاغسال فاخلت بالوضوء لم يبطل صومها لعدم اشتراطه بالوضوء واما الوطى فالظمن عبارات علمائنا
اشتراط الطهارة فى اباحته قالوا يجوز لزوجها وطوءها اذا فعلت ما يفعله المستحاضة وفيه ايضا لو اخلت
ذات الدم الكثير بالغسل العشائين بطلت الصلوة والوجه صحة الصوم لوقوعه قبل تجدد وجوب الغسل
وفيه فى مباحث الصوم الاستحاضة ليست مانعة من فعل الصوم و غيره من العبادات كالصلوة وشبهها

عليها القضاء كذا قال الشيخ فى ط وفيه فى مباحث الصوم المستحاضة بحكم الطاهر يجب

اذا فعلت ما تفعله المستحاضة ويجب عليها الصوم و يصح عنها مع فعل الاغسال ان وجبت عليها و لو اخلت
المستحاضة بالاغسال مع وجوبها عليها لم ينعقد صومها و تقضيه لفوات شرطه ولا يجب عليها الكفارة
لاصالة البرائة و انما يعتبر الغسل فى صحة الصوم فى حق من يجب عليها الغسل كالمستحاضة الكثيرة الدم
اما التى لا يظهر دمها على الكرسف فانه لا يعتبر فى صومها غسل ولا وضوء واما كثيرة الدم التى يجب عليها
غسل واحد فاذا اخلت به بطل صومها والتى يجب عليها الاغسال الثلثة لو اخلت بغسل النهار او باحدها
بطل صومها و لو اخلت بالغسل الذى للعشائين فالاقرب صحة صومها لان هذا الغسل انما يقع بعد انقضاء
صوم ذلك اليوم و فى نهاية الاحكام واذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال والوضوء صارت طاهرة تستبيح
لها كلما يشترط فيه الطهارة كالصلوة و الطواف و دخول المساجد وقراءة العزائم واباحة الوطى و لو اخلت
بالغسل و الوضوء لم يصح صلوتها و لو اخلت بالغسل لم يصح صومها و فى التحرير اذا فعلت هذه الاغسال صارت
طاهرا و تستبيح بها مع الوضوء كلما يستباح به مما شرطه الطهارة و يجوز وطيها و لو لم تفعل الاغسال كان
حدثها باقيا و لا يصح صومها بل يجب عليها قضاءه والاقرب اباحة وطيها وفيه فى مباحث الصوم المستحاضة
بحكم الطهر يجب عليها الصوم و يصح منها اذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال و لو اخلت بها مع وجوبها بطل
صومها و قضته و فى القواعد و الغسل يجب لما وجب له الوضوء و لدخول المساجد و قراءة العزائم ان
وجبا و لصوم الجنب مع تضيق الليل لا تفعله و لصوم المستحاضة مع غسل القطنة و لو اخلت بشىء من
الافعال لم تصح صلوتها و لو اخلت بالاغسال لم تصح صومها و فيه فى مباحث الصوم و يصح من المستحاضة
فان اخلت بالغسل او غسل النهار مع وجوبها لم يصح و وجب القضاء و فى الارشاد لو اخلت بالاغسال
لم يصح الصوم و لو اخلت بالوضوء والغسل لم يصح صلوتها و فيه ايضم و الغسل يجب لما وجب له الوضوء
و لدخول المساجد و قراءة العزائم ان وجب او لصوم الجنب والمستحاضة مع غمس القطنة و فيه فى مباحث
الصوم و يصح من المستحاضة اذا فعلت الاغسال ان وجبت فان اخلت ح قضت وكذا البحث فى غير رمضان
وفى التلخيص و يصح من المستحاضة مع الاغتسال وفى الدروس و لها الجمع بين الليلية و الصبح بغسل
قبل الصبح بما يسع الليلية و لو لم تتقل اغتسلت بعد الفجر الا ان تريد الصوم فتقدمه ومع الافعال هى طاهر
و بترك بعضها تبطل صلوتها و بترك الغسل يبطل صومها والاقرب كراهة الوطى و ان لم تات بالافعال
وقال الثلثة لا يجوز بدونها وفيه فى مباحث الصوم و يصح من المستحاضة اذا اغتسلت غسلى النهار فلو
تركت فكالحايض وفى اللمعة و يصح من المستحاضة اذا فعلت الواجب من الغسل النهارى وفى البيان وصحة
الصوم يكفى فيها غسلا النهار وتقضى لو تركت وفى الذكرى اما الصوم فيكفى فيه الغسل و لو اخلت
به قضت لا غير للحرج وكلام المبسوط يشعر بتوقفه على القضاء حيث اسنده الى رواية الاصحاب نعم لا
يشترط فى صحة صوم يوم غسل الليلة المستقبلة قطعا السبق تمامه وفى الجعفرية ومع الافعال هى بحكم
الطاهر فان اخلت بشىء منها لم تصح صلوتها و بشىء من غسلى النهار لم يصح صومها وفى جامع المقاصد

اى الصوم

فى شرح ولواخلت بالاغسال لم يصح صومها ماهذا لفظه المراد بالاغسال النهارية فلا يشترط الصوم بوم
غسل الليلة المستقبلة قطعا وهل يشترط غسل ليلة فيه وجهان ولواخلت بالغسل بطل صومها ووجب
القضاء خاصة وفى تعليقاته على الشرايع المراد بالاغسال غسلا النهار ولواخلت بواحد منها بطل الصوم
ولواخلت بغسل الليل لم يؤثر فى صوم اليوم السابق وفى مباحث الصوم منها صحة صومها موقوفة على
فعل الاغسال النهارية خاصة دون غسل العشائين فى الليلة المستقبلة وفى تعليقاته على الارشاد فى
شرح ولواخلت بالاغسال لم يصح الصوم المراد غسلا النهار فان غسل الليل لادخل له فى صوم اليوم
السابق بخلاف ما بعده ويجب عليها قضاء الصوم خاصة مع الاخلال وفى مباحث الصوم منها فى شرح
ويصح من المستحاضة ان فعلت الاغسال ان وجبت فان اخلت حقضت ماهذا كلامه هذا الحكم انما هو فى
الغسلين الواجبين نهارا فان اخلت بهما او باحدهما حيث يجبان او بغسل الصبح حيث وجب خاصة فسد
صومها ووجب القضاء اما غسل الليل فلا اثر له بالنسبة الى صوم اليوم الذى قبله نعم يعتبر غسل الليلة
لصوم يومها وفى الموجز وهى لعملها ولباهمانه تقضى العبادتين وان حل الوطى والطلاق وبترك
الوضوء الصلوة وبترك احد غسلى النهار الصوم ولا كفارة كالحايض انتهى والمراد بترك الوضوء تقضى
الصلوة وبترك احد غسلى النهار تقضى الصوم وفى المسالك فى شرح الغسل لصلوة الغداة ماهذا لفظه
بعد طلوع الفجر ان لم يكن صائمة والا قدمته على الفجر بمقدار فعله يقينا اوظنا ان كان الغمس سابقا على
ذلك وكذا تقدمه مريدة التهجد ليلا بالصلوة وتجتزى به للفجر وفيه ايضا فى شرح فان اخلت بالاغسال
لم يصح صومها ماهذا عينه المراد به الاغسال النهارية او مطلقا بالنسبة الى صوم المستقبل اما الماضى فلا
يتوقف على غسل العشائين لسبق الحكم بصحته قبل الحكم بوجوبه ويعلم من ذلك عدم توقف الصوم
على الوضوء وهو ظاهر لاثر للحدث الاصغر فى الصوم وربما يخيل اشتراطه بناء على كون الوضوء والغسل
معا علة تامة فى رفع الحدث الاكبر وفيه فى كتاب الصوم والغسل انما يشترط فى صحة صومها فعل اغتسال
النهار بالنسبة الى يوم الحاضر اما غسل العشائين فلا يتوقف عليه الصوم المذكور لسبق انعقاده فلا يؤثر
فيه بعد ذلك نعم هو شرط بالنسبة الى الصوم المقبل فان لم تفعله فى محله فلا بد من الغسل قبل الفجر
للحدث السابق ان لم يجب عليها غسل اخر للمستقبل والا تداخلا وحيث وجب عليها غسل فاخلت به
فسد الصوم ووجب عليها القضاء اجماعا والاقوى عدم الكفارة وكذا الحايض والنفساء اذا انقطع دمهما
قبل الفجر ولو تعذر الغسل تيممت بدلا عنه وجوبا فلو تركته وجب القضاء وعدم الكفارة هنا اولى
وفى الروض لواخلت المستحاضة بالاغسال الواجبة عليها فى حال التوسط والكثرة لم يصح منها الصوم للنص
ويظهر من المبسوط التوقف فيه حيث استنده الى رواية الاصحاب لكن مع اخلالها بالغسل يجب عليها
القضاء دون الكفارة وهو اختيار المصنف فى التذكرة والشهيد وجماعة لاصالة عدم وجوبها وعدم الدليل
وكذا القول فى الحايض والنفساء بطريق اولى لما تقدم من الخلاف فى اشتراط صومها بالغسل دونها

واوجب المصنف فى المختلف عليها الكفارة والمراد بالاغسال المشترطة فى صحة الصوم الاغسال النهارية
فلا يشترط فى صحة صوم يوم غسل الليلة المستقبلة لسبق تمامه وقد تقدم وهل يشترط فى اليوم
الحاضر غسل ليلة الماضية وجهان والحق انها ان قدمت غسل الفجر ليلا اجزء عن غسل العشائين
بالنسبة الى الصوم وان اخرته الى الفجر بطل الصوم هنا وان لم تبطله لولم يكن غيره وفى الروضة
وما يغمسها بغير سيل تريد على ماذكر فى الحالة الاولى الغسل للصبح ان كان الغمس قبلها
ولو كانت صائمة قدمته على الفجر واجتزات به للصلوة ولو تاخر الغمس عن الصلوة فكالاول
وفى مجمع الفايدة عدم صحة صومها بمعنى وجوب القضاء فقط لو تركت جميع الاغسال النهارية لبنت
ببعيد بناء على ما مر فى مكاتبة على بن مهزيار مع نقل الثم الاجماع الا انه يظهر من المبسوط التوقف فى
وجوب القضاء على ما نقله الثم ايضا وفى المدارك بعد ان عنون عبارة الشرايع وان اخلت بالاغسال
لم يصح صومها ماهذا لفظه هذا مذهب الاصحاب الى ان قال ويظهر من الشيخ ره وفى المبسوط التوقف
فى هذا الحكم حيث اسنده الى رواية الاصحاب وهو فى محله ثم قال واعلم ان اطلاق العبارة يقتضى ان
اخلال المستحاضة بشىء من الاغسال مقتض لفساد الصوم وهو مشكل وقيدها الشارحون بالاغسال
النهارية وقطعوا بعدم توقف صوم اليوم على غسل الليلة المستقبلة وترددوا فى غسل الليلة الماضية
وفصل جدى قدس سره فقم والحق الى اخر عبارة الروض السالفة ثم قال والمسئلة محل توقف فان الرواية
مع تسليم سندها انما تدل على فساد ترك الاغسال كلها فاثبات ما زاد على ذلك مشكل وكيف كان فيجب
القطع بعدم وجوب تقديم الفجر عليه بل يكفى فعله للصلوة وان الاخلال بما يجب عليها من الاغسال مقتض
لوجوب القضاء خاصة * مرحوم مغفور ملا عبد الله شوشترى در رساله فارسيه فرموده جنب بى غسل
روزه شهر رمضان وقضاى انرا دوهم چنين بهتر انست كه در روزه نذر وشبه نذر واجبات
ديگر مثل كفارات وغيران مراعات اين كند اما روزه مستحب موقوف بان نيست واگر غسل متعذر
بود باشد بهتر انست كه تيمم كرده بيدار باشد تا صبح طالع شود وهم چنين كند كسى كه غسل حيض ونفاس
بر او واجب باشد اگرچه اثبات وجوب نسبت باشان خالى از تامل نيست وظاهر اچون له مستحاضه
اغسالى كه بروى واجب است جهة نماز اوقات نماز بجا اورد روزه او صحيح است اگرچه غسلى
كه جهة نماز صبح بروى واجب است اورا پيش از صبح نكند * وقال المولا التقى المجلسى والمتم انه
يشترط الاغسال لصحة صومها وخص بعضهم الاغسال بالنهارية واشترط بعضهم الاغسال بالنهارية
واشترط بعضهم ان يكون الغسل للصبح قبل طلوعه ولا ريب فى انه احوط وفى الذخيرة فى شرح
ولواخلت بالاغسال لم يصح الصوم ماهذا عينه هذا مذهب الاصحاب وربما يدعى اتفاقهم عليه ويظهر
من الشيخ فى المبسوط التوقف فى هذا الحكم حيث اسنده الى رواية الاصحاب وفى الكفاية والظاهر عدم
توقف الصوم على غير الغسل واما الغسل فالظاهر من الرواية ان ترك جميع الاغسال موجب لقضاء الصوم

كتاب الحج

س ضعيفه عازم مكه معظمه شده در وقت رسيدن بميقات حايض شده كيفيت عمل
ازاد احرام و طواف و غيرهما بيان فرموده كه دستور العمل ان چه چيز است ج حيض مانع احرام
نيست بلكه حايض غسل احرام كه مستحب است ميتواند نمود لكن ترك نماز ميفرمايد و محرم ميشود مثل حالت
غير حيض و اتيان به تلبيه ميفرمايد و داخل مكه ميشود بعد از دخول مكه اگر حيض قطع شد غسل ميكند
و اعمال عمره را تمام بعمل مي اورد و اگر قطع نشد تا روز عرفه يعني تا زوال روز عرفه ان وقت
عدول ميفرمايد از تمتع بافراد اكتفا بهمان احرام سابق ميفرمايد و وقوف عرفات و مشعر و اعمال منى را
بعمل مي اورد و اگر در روز عاشر ذى حجة الحرام حيض منقطع شد عود بمكه ميفرمايد غسل نموده
طواف حج و سعى بين الصفا و المروه و طواف نساء را بعمل مي اورد و اگر حيض منقطع نشد غير از
طواف نفس همه را بعمل مي اورد هر وقت كه حيض منقطع شد غسل نموده طواف نفس را بعمل مي اورد ان
وقت عمره مفرده بعمل خواهد اورد و حج او صحيح خواهد بود س ضعيفه در حال حيض محرم شده
در روز چهارم يا ششم عادت او كه هشتم ذى الحجه بوده باشد وارد مكه شده چنين فهميد كه خون او
قطع شده غسل نموده طواف عمره و سعى و تقصير نموده محرم بحج شده و قوفين و مناسك منا را بعمل
اورده روز عيد اضحى كه هشتم عادت او بوده عصر خونى مى بيند عود بمكه نموده متعرض از غسل
نموده تيمم بدل از غسل ميفرمايد و طوافين را بعمل مي اورد و بعد عود بمنا ميفرمايد روز دوازدهم
ماه كه دهم عادت او بوده خونى مى بيند بعد غسل حيض ميكند بعد ديگر خونى نمى بيند اكتفا بهمان
طواف كه نموده ميفرمايد از مكه مراجعت ميفرمايد باحج او صحيح است يا فاسد حقيقت حال را بيان فرمايند ج
ظاهر اينست كه حج او فاسد بوده باشد تحقيق حال در اثبات مرام محتاج است به بيان چند مطلب * اول
انست كه ضعيفه هر گاه در ايام عادت حيض خون ديد و خون تا عشره بوده و بعد از ان قطع شده خون
در مجموع عشره حيض ميباشد خواه ايام عادت او كمتر از عشره بوده باشد يا نه خواه خون در مجموع عشره
متصل بوده باشد يا نبوده باشد بلكه هر گاه در سه روز اول هر روز خون ديد و بعد هيچ خون ديد
تا روز دهم خون ديد و بعد مطلقا ديد ظاهر اينست كه مجموع عشرة ايام محكوم بحيض خواهد بود *
قال شيخ الطائفه فى النهايه ان رات المراة الدم يوما او يومين فتترك الصلوة و الصوم فان رات اليوم الثالث
او فيما بعد الى اليوم العاشر فذلك دم حيض فان لم تر بعد ذلك دما الا بعد انقضاء عشرة ايام فان ذلك
ليس بدم حيض و قال فى المبسوط اول ما ترى المراة الدم ينبغى ان تمتنع من الصوم و الصلوة فان استمر
بها ثلاثة ايام متتابعه قطعت على انه دم حيض و لم يكن عليها شيء و ان رات اقل من ذلك قطعت على انه

و اطلاق كلام بعضهم يقتضى حصول فساد الصوم بالاخلال بشيء من الاغسال و قيد ذلك جماعة من
المتاخرين بالاغسال النهارية و حكموا بعدم توقف صحته على غسل الليل المستقبل و تردد وافى غسل
الليلة الماضية الى ان قال و الظاهر عدم وجوب تقديم غسل الفجر عليه للصوم و فى المنظومة الغروية * و هو محكم
ظاهر من بعدما * اتت بما كان عليها لزما * فليستبح ذات الدم القليل * ما ليس للمحدث من سبيل * فيه
من الصلوة و الطواف * و مس تتربل بلا خلاف * و ليستبح ذلك غيرها و ما كان على الحايض قبل حرما
* فان اخلت فالصلوة تبطل * كذا الطواف فيعاد العمل * و هكذا الصوم اذا لم تغتسل * ان سال فيها
ناقب او لم يسل * و ليس غسل الليلة المستقبلة * شرطا له و مثل تلك الاوله * ان قدمت فى الليل غسل
الفجر * و ليس فى تاخيره من حجر * ان لم يجب فى الليل غسل او يجب * و قد اتت فيه بغسل قد طلب *
يكفى وقوع نية الصوم مطلقا فى اى جزء من اجزائه ام يجب مقارنتها للفجر لا يجب مقارنة النية و اتصالها
بالفجر بل يكفى تحقق النية فى اى جزء من اجزاء الليل و لذا لا يحرم عليه النوم قبل الفجر س در صوم
ماه مبارك رمضان اينيت در شب اول مجزيست يا انكه بايد هر شب تجديد نيت بشود ج ظاهر اينست
كه مجزى باشد لكن اولى عدم اكتفا بان است پس اعاده نيت در هر شب اولى است اين بنا بر اخطار
بال است حق اين است كه نيت همان داعى بر اقدام بعمل است و اين منفك از عمل نميشود س روزه
مستحب را بتكليف شخصى مستحبست افطار اين تا ظهر است يا بعد از ظهر هم هست ج اختصاص افطار
بقبل از ظهر ثابت نيست بلكه چنانچه مستحب است افطار قبل از ظهر مستحب است بعد از ظهر س
مسواك را صائم بعد از اخراج از دهن بار طوبت دهن باز بدهن بردن و ابدهن فرو بردن چه صورت
دارد ج ظاهر اينست مانعى نداشته باشد بلى اگر رطوبت بسيارى داده باشد اجتناب نمودن از فرو
دادن ابدهن اولى است لكن داخل نمودن در دهن با اخراج ابدهن بى عيب است س شخصى
روزه استيجارى را صبح نيت كرده و گرفته و نميداند كه چند روز چنين كرده ج روزه اگر چه
عيب نداشته باشد لكن اجتناب اقرب بسبيل نجات است

لم يكن دم حيض وقضت الصلوة والصوم وعلى الرواية الاخرى اذا رات الثلثة ايام فى جملة العشرة دما
لم يلزمها قضاء الصلوة اذ قلنا لا يكون اقل من ثلثة ايام متواليات فمتى رات ثلثة ايام تركت الصوم والصلوة
فان رات بعد ذلك الطهر وصلت وصامت فان رات بعد ذلك وما قبل ان تستوفى عشرة ايام على اى
صفة كان الدم اسودا واحمر اواصفر وعلى كل حال كان ذلك كله حيضا ولم يكن عليها فيما صامت وصلت
شىء غيرها تقضى الصوم فيما بعد وان رات بعد ان يمضى لها عشرة ايام دما قطعت على انه ليس بدم
حيض وانه من الاستحاضة وسنذكر حكمه فان رات الصفرة او الكدرة فى مدة عشرة ايام حكم بانها من
الحيض فان رات الدم ثلثة ايام حكم لها بانه دم حيض ثم رات يوم الحادى عشر او الثانى عشر او الثالث
عشر من وقت مارات الدم الاول كان ذلك كله محكوما بانه دم استحاضة وقال فى الوسيلة و للحايض ثلثة
احوال اما ترى الدم قليلا وهو ثلثة ايام متواليات وتوالى مقدار ثلثة ايام من عشرة او اكثر او هو عشرة ايام
او متوسطات وهو ما بين الثلثة الى العشرة فاذا بلغة المراة تسع سنين فصاعدا او رات دما لم تخل من ثلثة
احوال اما عرفته بقينا انه دم حيض او غيره او اشتبه عليها فان عرفت بقينا عملت عليه وان اشتبه عليها بدم
الاستحاضة فهو حيض وان اشتبه بدم العذرة اعتبرت بقطنة فان انغمست فهو دم حيض وان تلوثت
فهو دم عذرة وان اشتبه بدم القرح فان كان خارجا من الجانب الايسر فهو دم حيض والصفرة والكدرة
فى ايام الحيض او فى ما يمكن ان يكون حيضا فهو حيض وفى ايام الطهر فهو طهر فاذا رات الدم بعد انقضاء
تسع سنين ولم يشتبه عليها او اشتبه وكان محكوما عليه بالحيض تركت الصلوة والصوم ولها اربعة
احوال احدها ان تراه ثلثة ايام متواليات ثم ينقطع ولا تراه بعد ذلك الى انقضاء عشرة ايام والثانى ان ينقطع
الدم ثم يعود قبل انقضاء عشرة ايام والثالث ان تراه يوما او يومين ثم ينقطع عنها ولا يعود والرابع ان ينقطع
عنها بعد يوم او يومين ثم يعود قبل انقضاء عشرة ايام بمقدار ما يتم به ثلثة ايام فالاول يلزمها ان تعمل
عمل الحايض فى الايام التى رات الدم فيها ثم تغتسل والثانى كان الدمان معا والطهر المتخلل بينهما حيضا
والثالث ان يكون دم فساد ويجب عليها قضاء الصلوة والصوم والرابع ان يكون جميع عشرة ايام بحكم
الحايض فى احدى الروايتين وقال فى الجامع اقل الحيض ثلثة ايام متواليات واكثره عشرة وان توالى ثلثة
ايام ثم تفرق الى العشرة فالكل حيض وقال فى المعتبر لو رات ثلثا ثم انقطع ثم رات يوم العاشر او ما دونه
كان الدمان وما بينهما حيضا وقال فى التذكرة لو رات الدم ثلثة ايام ثم انقطع فهو دم حيض لحصول شرايطه
فان رات قبل العاشر فانقطع عليه فالجميع حيض وكذا ايام النقاء المتخللة بين الدمين اذ لا يكون الطهر
اقل من عشرة ايام وغير ذلك من عباراتهم الصريحة فى هذا المطلب التى لا داعى لايرادها والحاصل انها
اذا رات الدم فى ثلثة ايام ثم لم تره الى اليوم العاشر فرات فيه ثم انقطع بعده محكومة بانها حايض فى مجموع
العشرة ولو فى ايام النقاء والمستند فيه الصحيح المروى فى الكافى عن محمد بن مسلم عن ابى جعفر ع
قال اذا رات المراة الدم قبل عشرة ايام فهو من الحيضة الاولى[1] يومى الى عدم اتصال الدم واطلاقه يشمل

[1] اذ قوله ع فهو من الحيضة الاولى

محل الكلام وغيره كما لا يخفى ثم ان قوله ع قبل العشرة وان كان ظاهره عدم شموله لما اذا رات الدم فى
نفس العاشر لكن ذيل الحديث يشمله ايضا وهو قوله ع وان كان بعد العشرة فهو من الحيضة المستقلة
مضافا الى امكان حمل الصدر على ما يكون شاملا لما رات فى اليوم العاشر ايضا بان يقال المراد قبل انقضاء
عشرة ايام ويكون التحديد بالاضافة الى رويه الدم ويكون ذيله قرينة على هذا التقدير واطلاقه
يقتضى الحكم بالحيضة ولو فيما رات الدم فى ثلثة ايام فى جملة العشرة فعلى هذا يكون الاستناد به فى محل
الكلام بالاطلاق والعموم كما لا يخفى على اولى النهى * مطلب دوم ان است چنانچه صوم وصلوة
مشروط است بخلو از حيض چنين است طواف پس طواف در حال حيض صحيح نخواهد بود بلكه ميتوان
بعنوان قاعده كليه ادعا نمود كه جميع اعمال حج وعمره را با حيض بتوان اتيان نمود مگر طواف وصلوة ان
وصلوة احرام وابن مطلب يعنى عدم صحت طواف با حيض مجمع عليه جميع علما است وبعد از اتفاق علما
در ابن مطلب اختلاف كرده اند در حق ضعيفه كه محرمه شده بعمره متمتع وممنوع از طواف شده بجهة
حيض مشهور مابين فقها ابنست كه اگر چنانچه مشخص شد كه هركاه تا خير وصبر كند تا انقطاع حيض
وقوفين از او فوت نميشود در ابن صورت عدول ميكند از تمتع بحج افراد وهمان احرام سابق را احرام
حج قرار ميدهد ميرود بعرفات ومشعر ومنى بعد از ادای مناسك وعود بمناسك وعود بمكه اگر
حيض قطع شد در يوم عيد غسل نموده طواف حج وصلوة طواف وسعى وتقصير وطواف نساء را بعمل
مى اورد واگر منقطع نشد اقتصار مينمايد باعمال عبر از طوافين بعد از انقطاع حيض طوافين را بعمل
مى اورد واز مرحوم علامه در تذكره ظاهر ميشود كه ابن اجماعى است * حيث قال اذا حاضت المراة بعد
الاحرام قبل الطواف لم يكن لها ان تطوف اجماعا لانها ممنوعة من الدخول فى المسجد بل تنتظر الى وقت
الوقوف اذا طهرت وتمكنت من الطواف والسعى والتقصير وانشاء احرام الحج وادراك عرفه صح لها التمتع
وان لم تدرك ذلك وضاق الوقت بطلت متعتها وصارت حجها مفردة عند علمائنا ويقرب منه ما ذكره
فى المنتهى قال اذا دخلت المراة مكة متمتعة طافت وسعت وقصرت ثم احرمت للحج كما يفعل الرجل سواء
فان حاضت قبل الطواف لم يكن لها ان تطوف بالبيت اجماعا لان الطواف صلوة ولانها ممنوعة من
الدخول فى المسجد وتنتظر الى وقت الوقوف بالموقفين فان تطهرت وتمكنت من الطواف والسعى
والتقصير وانشاء احرام الحج وادراك عرفه صح لها التمتع وان لم تدرك ذلك وضاق لها الوقت واستمر
لها الحيض الى وقت الوقوف بطلت متعتها وصار حجها مفردا ذهب اليه علمائنا اجمع وحكى شيخنا الشهيد
فى الدروس عن جماعة عدم العدول بل يترك الطواف وتسعى وتقصر ثم تحرم للحج ثم تقضى طواف
العمرة وطواف الحج والنساء حيث قال الاظهر ان الحايض اذا خافت فوت الوقوف بالتربص نقلت عمرتها
الى الحج ثم تعتمر بعده الى ان قال وروى انها تسعى ثم تحرم بالحج وتقضى طواف العمرة مع طواف الحج
وعليه على بن بابويه وابن الجنيد وابو الصلاح والحلبى والمشهور هو المختار للصحيح المروى فى التهذيب

عن جميل بن دراج قال سالت اباعبد الله ع عن المرءة الحايض اذا قدمت مكة يوم التروية قال تمضي كما هي الى العرفات فتجعلها حجة ثم تقيم حتى تطهر وتخرج الى التنعيم فتحرم وتجعلها عمرة وهو بصحة سنده واشتماله على جماعة من اصحاب الاجماع واعتضاده بالاشتهار بل دعوى الاتفاق اقوى مما دل على القول الثاني وان كان متعددا فلزوم العدول الى الافراد في الصورة المفروضة مما لا ينبغي التامل فيه

*بعد از ذكر مراتب مرقومه ميگوئيم كه مكلف به در حق حايض در صورت مفروضه تاخير طواف است باتفاق علما خواه بعد از عدول از عمرهٔ تمتع بحج افراد بوده باشد چنانچه مختار و مشهور است يا با عدم عدول چنانچه مقتضى قول ثانى است پس اتيان بطواف در ان حالت خواه در عمره بوده باشد يا در حج اتيان بغير مامور به است بلكه اتيان بمنهى عنه است پس ماتى به در اين حالت غير مامور به است وماموربه غير ماتى به است پس ماتى به موجب حصول امتثال نميتواند شد *مطلب سيم انست كه جاهل بموضوع يعنى جاهل باينكه حايضست حين العمل بعد از انكه فساد اعتقادش منكشف شود يعنى معلوم شود بعد از فراغ از عمل كه حايض بوده است حكم عالم است در فساد عمل واگرچه مخالف با اوست در اثم پس در صورت علم بموضوع عامل اثم است و عمل محكوم بفساد و در صورت جهل بموضوع اگرچه اثم منتفى است لكن عمل فاسد است *اما انتفاء الاثم فظاهر واما الفساد فلكون الخلو من الحيض من شرايط صحة الطواف وانتفاء الشرط يقتضى انتفاء المشروط قال في المبسوط ومن شرط صحة الطواف الطهارة فان طاف به جنبا او على غير وضوء لم يجزه وعليه اعادة الطواف ان كان الطواف فريضة الى ان قال ومن ظن انه على طهارة وطاف ثم ذكر انه كان محدثا تطهر واعاد الطواف وفيه ايضا ومن نسى طواف الزيارة حتى يرجع الى اهله وواقع اهله كان عليه بدنة والرجوع الى مكه وقضاء طواف الزيارة وان كان طواف النساء وذكر بعد رجوعه الى اهله جاز ان يستنيب غيره فيه ليطوف عنه فان ادركه الموت قضى عنه وليه وفي النهاية من طاف لطواف الفريضة وصلى ثم تبين انه على غير وضوء توضا واعاد الطواف من اوله انتهى كلامه رفع مقامه والحكم بالاعادة فيما اذا تبين وقوع الطواف مع الحدث الاصغر يستدعى وجوبها فيما اذا تبين وقوعه مع الحدث الاكبر بطريق اولى كما لا يخفى وفي الجامع وان سعى فطاف محدثا او ذكر تطهر واعاد في الفرض وتطهر وتصلى ركعتين في النفل وفي التذكرة وقد بينا وجوب الطهارة من الحدث والخبث في الثوب والبدن ووجوب الستر فلو طاف جنبا او محدثا او عاريا او طافت المرءة حايضا او نفساء او طاف وعلى ثوبه او بدنه نجاسة عالما او ناسيا في طواف الفريضة لم يعتد بذلك الطواف وفيه ايضا لو ذكر انه طاف محدثا فان كان طواف الفريضة استانف الطواف والصلوة ان كان قد صلى بحدثه وفي الشرايع من طاف وذكر انه لم يتطهر اعاد في الفريضة دون النافلة وبعيد صلوة الطواف الواجب واجبا والندب ندبا وفيه ايضا ومن ترك من طواف الركن عامدا ابطل حجه ومن تركه ناسيا قضاه ولو بعد المناسك ولو تعذر العود استناب فيه وفي النافع لو ذكر انه لم يتطهر اعاد طواف الفريضة وصلوته

ولا يعيد طواف النافلة وبعد صلوته استحبابا ولو نسى طواف الزيارة حتى يرجع الى اهله وواقع اعاد واتى به ومع التعذر يستنيب فيه وفي الكفارة تردد اشبهه انها لا يجب الا مع التذكر ولو نسى طواف النساء استناب ولو مات قضى الولي وفيه ايضا الطواف ركن فلو تركه عامدا ابطل حجه ولو كان ناسيا اتى به ولو تعذر العود استناب فيه وفي رواية وان كان على وجه جهالة اعاد وعليه بدنة وفي التذكرة ايضا الطهارة شرط في الطواف الواجب فلا يصح طواف المحدث عند علمائنا وفي المنتهى الطهارة شرط في الطواف الواجب ذهب اليه علمائنا اجمع فلا يصح طواف الامرد الطهور من الحدث وفيه ايضا قد بينا ان الطهارة شرط في الطواف فلو طاف وهو محدث متعمدا وجب عليه اعادة الطواف لان الطهارة شرط فيه وقد فات فبطل المشروط كالصلوة وفي التحرير لو طاف الواجب وهو المحدث لم يجزه وان كان ساهيا ويجب اعادته وفيه ايضا الطواف ركن من تركه عامدا ابطل حجه ولو كان ناسيا قضاه ولو بعد المناسك فان تعذر العود استناب فيه وفيه ايضا لو طاف جنبا او هو محدث عامدا او ناسيا لم يصح طوافه ولو كان على جسده نجاسة عامدا اعاد الى ان قال لو تحلل من احرام العمرة ثم احرم بالحج وطاف وسعى له ثم ذكر انه طاف محدثا في احد الطوافين ولم يعلم ايهما اعاد الطوافين معا وفيه ايضا طواف الحج ركن فيه بالاجماع كما ان طواف العمرة ركن فيها فلو اخل به عامدا ابطل حجه وان اخل به ناسيا وجب عليه ان يعود ويقضيه فان لم يتمكن استناب فيه ولا يجزي طواف الوداع عنه وغير ما ذكر من عبارتهم الصريحة في هذا المطلب والمستند في ذلك مضافا الى اجماع الاصحاب ما روى عن النبي ص انه قال الطواف بالبيت صلوة الا انكم تتكلمون فيه ووجه الاستدلال هو ان الحمل على الحقيقة متعذر فلا بد ان يصار الى اقرب المجازات ومقتضاه الاشتراك في جميع الاحكام ومن جملة ما ثبت في الصلوة انها اذا اتى بها في حال الحيض تفسد سواء كان عامدا او ناسيا او جاهلا فينبغي ان يكون الامر في الطواف ايضا كذلك وبوء بدار ادة هذا المعنى الاستثناء المذكور في ذيل الحديث ثم ان الحديث وان حكى عن طرق العامة لكن الاصحاب تلقوه بالقبول وبدل عليه ايضا الصحيح المروي في الكافي عن محمد بن مسلم قال سئلت احدهما ع عن رجل طاف طواف الفريضة وهو على غير طهور قال يتوضا ويعيد طوافه وان كان تطوعا توضا وصلى ركعتين والصحيح المروي فيه وفي التهذيب عن علي بن جعفر عن اخيه ابي الحسن ع قال سئلته عن رجل طاف بالبيت وهو جنب فذكر وهو في الطواف قال يقطع طوفه ولا يعتد بشيء ما طاف *بعد از تمهيد مراتب مرقومه ميگوئيم در صورت مفروضه بمقتضاى مقدمهٔ اولى طواف عمره وهم چنين طواف حج وطواف نساء هر سه در حال حيض واقع شده وبمقتضاى مقدمه ثالثه طواف در حال حيض باطل خواهد بود خواه ضعيفه عالم بحيض بوده باشد يا نه وبمقتضاى مقدمه ثانيه لازم نبود بعد از عاشر عادة اعاده همه طوافها نموده باشد ومفروض اينست كه نموده پس احلال بطواف واجب نموده واين موجب فساد حج است پس لازمست اعادهٔ حج ظاهر اينست تفاوتى ما بين انكه احلال بطواف شود عامدا يا جاهلا نميباشد ودر فرض سوال احلال بطواف واجب نموده باجهل بوجوب ان در اين صورت پس ضعيفه

مزبوره در صورت مسطوره اخلال بجزء هر یك از حج نموده که عبارتست از طواف حج و طواف نسا
وطواف عمره و دلیلی بر اعتبار این ندارم نظر بقاعده اخلال بجزء موجب اخلال بکل است مگر در
صورتی که دلیلی دلالت بر خلاف آن کند و این در مورد سوال منتفی است بعلاوه جملهٔ نصوص معتبره
باطلق مرا لزوم اعاده است * منها الصحیح المروی فی التهذیب عن علی بن یقطین قال سالت ابا الحسن ع عن
رجل لم یطف بالبیت طواف الفریضة قال ان کان علی وجه الجهالة بالحج اعاده وعلیه بدنة ومنها الصحیح جهل ان
المروی فیه ایضا عن حماد بن عیسی عن علی بن ابی حمزة قال سئل عن رجل جهل ان یطوف بالبیت حتی
رجع الی اهله قال اذا کان علی جهة الجهالة اعاد الحج وعلیه بدنة * و اما آنچه از جمله عبارات سائله ظاهر
میشود که اجتزاء باعادهٔ خود طواف شود پس ظاهر این است که مراد از انها بقای محل طواف است و اما
هرگاه محل آن منقضی شده باشد مثل ما نحن فیه چنین نیست بلکه لازم است اعادهٔ اصل حج نظر باینکه
فقها تقسیم نموده اند افعال عمره و حج را بارکن و غیر رکن و فرموده اند رکن در مباحث حج آنست که
اخلال آن متعمدا موجب فساد عمره یا حج بوده باشد و غیر رکن آنست که اخلال بان عمدا موجب فساد
نشود و طواف عمره و طواف حج را از جملهٔ ارکان گرفته اند دون طواف نساء پس مقتضای این کلام
اینست که اخلال بطواف عمره و طواف حج عمدا موجب فساد حج بوده باشد و در صورت معروضه
اخلال بمرد و شده جهلا * و الجاهل فی المقام عامد وقد سمعت مسئله * پس معلوم شد که اخلال
بطواف عمره و طواف حج اگرچه جاهلا بوده باشد موجب فساد حج است پس واجبست اعادهٔ حج و اعادهٔ
طواف بنحوی که گفتیم نه چنانکه بعضی در صورت نسیان طواف نساء گفته اند طواف نساء میتوان نمود بلکه
اگر بنیابت غیر میتوان نمود اما در نسیان طواف عمره و نسیان طواف حج در اینجا فقها خلاف کرده اند
یا نسیان طواف حج مثل اخلال باو ست عامدا پس موجب فساد حج است و اعاده حج لازم است یا چنین
نیست بلکه اگر بنیابت طواف فقط میتوان نمود یعنی هرگاه قضای طواف نماید حج او صحیح خواهد بود
اگرچه در ماه محرم مثلا برده باشد پس با امکان عود لازم است خود این شخص معاودت نموده قضا نماید
و با عدم امکان عود میتواند نایبی تعیین نماید که از جانب او طواف نماید و این حکم یعنی جواز استنابه
در نسیان طواف نساء ظاهر اینست اتفاقی نبوده باشد نظر باینکه طواف نسا را فقها واجب غیر رکن
میدانند و اخلال بان را عمدا موجب فساد حج نمیدانند و لکن در نسیان طواف حج محل خلاف است *
قال شیخ الطایفة فی طمشیر الی طواف النساء وان ترکه و هو حی کان علیه القضاء فان لم یتمکن من الرجوع
الی مکة جاز ان یامر من ینوب عنه فیه فاذا طاف النائب عنه حلت له النساء وقال فی التهذیب ما هذا لفظه
والذی رواه علی بن جعفر عن اخیه ع قال سالته عن رجل نسی طواف الفریضة حتی قدم بلده و واقع
النساء کیف یصنع قال یبعث بهدی ان کان ترکه فی حج بعث به فی حج و ان کان ترکه فی عمرة بعث به فی
العمرة و کل من یطوف عنه ما ترک من طوافه محمول علی طواف النساء لان من ترک طواف النساء ناسیا

جاز له ان یستنیب غیره مقامه فی طوافه و لا یجوز له ذلک فی طواف الحج وهذا الکلام منه صریح علی ان
جواز الاستنابة فی الطواف المنسی مختص بطواف النساء فلا یثبت فی طواف الحج وغیره و کلامه المذکور
فی ط یقتضی ان الاستنابة فیه عند عدم تمکنه من العود الی مکه والظاهر من کلامه فی باب جواز الاستنابة فیه
مطلقا قال فی التذکرة الطواف رکن من ترکه عامدا بطل حجه ولو ترک ناسیا قضاه ولو بعد المناسک فان تعذر
العود استناب فیه وفیه ولو ترک الحاج او المعتمر مفردا طواف النساء لم یحلا ان له و یجب له العود مع المکنة
لیطوفه فان لم یتمکن امر من یطوف عنه طواف النساء فاذا طاف النائب عنه حلت النساء ولو مات قبل طوفه
طاف عنه ولیه بعد موته تحقیق المقام یستدعی ان یقع ههنا صور الاولی ان یکون قد ترک طواف الحج عامدا
والحکم فیه انه ان تمکن من الاتیان به فی وقته کما اذا تمکن من الاتیان به فی طول ذی الحجة وجب علیه
ذلک فیصح حجه عند الاتیان به و بما بعده من السعی و غیره فیه و ان لم یتمکن منه کما اذا خرج الشهر کله
بطل حجه س هرگاه زید استطاعت داشت و فوت شد حال یك دختر ده ساله دارد و زوجه او هم
هست یا برد دختر یا والده دختر واجب است که حجه از برای او بگیرند یا نه و مفروض اینست که وصیت
هم نکرده است آن زید و بر فرض اینکه واجب شد که حجه بگیرند از برای او یا دختر بگیرد یا والده
او یا حاکم شرع هر یك باشند بیان فرمایند ج بر فرض تحقق استطاعت و لزوم حج و عدم ادای حج البته
لازم است از اصل ترکه او و وجه حجه اخراج نمایند خواه زوجه اخراج نماید یا دختر لکن اولی اینست که
هر یك که متصدی میشوند باذن و اطلاع حاکم شرع بوده باشد س سایه برسر انداختن را که در
حال احرام منع فرموده اند بنهجی است که در خیمه هم قرار نمیتوان گرفت یا نه و اگر کرباس تکرده و عمامه
یا چیزی دیگری بر سر بست و او را کفاره لازم شد اگر عمامه یا غیر او را بردارد و دوباره دیگر باز بر سر
گذارد کفاره مکرر میشود یا نه ج راه رفتن در زیر سایه بر محرم حرام است لکن نشستن در خیمه
در شرع ممنوع نیست و اگر مضطر شود در ستر راس ستر راس مینماید و کفاره میدهد و محض برداشتن
عمامه و بر گذاشتن همان عمامه در صورتی که فصل طویل متحلل نشود و هم چنین امتدادی در
ستر راس یعنی مدت مستور بودن راس طول نکشیده باشد ظاهر اینست که موجب تکرر کفاره نشود
و اما هرگاه امتدادی در زمان مستور بودن متحقق شده باشد یا فصل طویل مابین کشف نمودن سر
و پوشانیدن آن ثانیا متحلل شود احوط تکرر کفاره است س هرگاه زید بمکهٔ معظمه رفته است و فراموش
کرده حج نسا را بعمل نیاورده است یوم چهاردهم ذیحجه بخواطرش می ایدکه حج نسا نکرده ایا باید
انجا بماند تا آن را بجا آورد یا بوطن خود مراجعت نماید و سایر اعمال او صحیح است یا نه ج نسیان طواف یعنی
طواف نسا را فراموش کرده باشد در روز چهاردهم ذیحجة الحرام متذکر شود همان روز طواف نسا را
بعمل می اورد حج او صحیح است و حرجی بر او نیست لبی اشکال و هو العالم س کسانی که از بلاد
بعیده به نیابت در حج بمکهٔ معظمه زادها الله شرفا مشرف میشوند ایا بر ایشان واجب است اتیان بعمرهٔ

مفرده نمايد بانه ج اگرچه نوهم از كلمات جماعت فقهاء رضوان الله تعالى عليهم عدم وجوب مينمود نظر بانكه عمره و اقسام فرموده اند بعمرهٔ مفرده و متمتع بها و فرموده اند عمرهٔ مفرده فرض اهل مكه است وعمره متمتع بها فرض نائى است *قال فى الشرايع تنقسم الى متمتع بها و مفردة فالاولى يجب على من ليس من حاضرى المسجد الحرام الى ان قال و المفردة تلزم حاضرى المسجد الحرام *لكن ظاهر اينست كه واجب بوده باشد *والمستند فى الوجوب عموم المستند ففى الصحيح المروى فى الكافى عن معوية بن عمار عن ابى عبد الله ع قال العمرة واجبة على الخلق منزلة الحج على من استطاع لان الله عز و جل يقول و اتموا الحج و العمرة لله و انما نزلت العمرة بالمدينة قال قلت له فمن تمتع بالعمرة الى الحج ايجزى ذلك عنه قال نعم و المراد من قوله ع من استطاع الاستطاعة للعمرة و عمومه يشمل ما نحن فيه و غيره و يدل عليه ايضا قوله ع نعم فى جواب قوله قلت له فمن تمتع بالعمرة الى الحج ايجزى ذلك عنه اذ الظاهر من هذا السوال ان السائل اعتقد وجوب العمرة على النائى ايضا لكن الداعى على السوال ان العمرة المتمتع بها هل تكون مجزية عن العمرة المفردة ام لا و قرره ع عليه و اجاب بما حاصله ان مع الاتيان بالعمرة المتمتع بها لا يجب الاتيان بالعمرة المفردة بل يكون المتمتع بها مجزية عنها و اوضح منه فى الدلالة على المرام الصحيح المروى فى الكافى عن الحلبى عن ابى عبد الله عليه السلام قال اذا استمتع الرجل بالعمرة فقد قضى ما عليه من فريضة العمرة بل يكون وجه الدلالة هو ان العمرة المتمتع بها انما هى فى حق النائى و قد حكم عليه السلام فى ذيل الحديث بان الاتيان بالعمرة المتمتع بها مسقط لما عليه من العمرة المفردة و اللازم منه وجوب العمرة المفردة فى حق النائى ايضا فلا يكون مختصة بحاضرى المسجد الحرام ان قلت ان النائب قد اتى بالعمرة المتمتع بها فلتكن مسقطة عن العمرة المفردة فى حقه ايضا قلنا فعل النائب لكونه نايبا عن المنوب عنه يترتب الثمرة عليه بالاضافة اليه لا بالنسبة الى النائب و المفروض انه ممن استطاع على العمرة يجب عليه و هو المراد و يدل عليه ايضا ما رواه فى الكافى عن محمد بن ابى بصير قال سئلت ابا الحسن ع عن العمرة اواجبة هى قال نعم قلت فمن تمتع يجزى عنه قال نعم و وجه الدلالة يظهر مما مر مضافا الى قوله ع نعم مع ترك التفرقة بين النائى و غيره و اما عبارة الشرايع فان فيها ما يوهى الى ان وجوب العمرة ثابت فى حق النائى ايضا فانها هكذا تنقسم الى متمتع بها و مفردة فالاولى تجب على من ليس من حاضرى المسجد الحرام و لا تصح الا فى اشهر الحج و تسقط المفردة معها الى اخره فان قوله و تسقط المفردة الى اخره يقتضى ان المفردة واجبة فى حق النائى ايضا لكنها تسقط بفعل العمرة المتمتع بها فعلى هذا يكون المراد من قوله و تلزم المفردة الى اخره ان المفردة لازمة على حاضرى المسجد الحرام ايضا بخلاف المتمتع بها فانها لا تجب الا على من ليس من حاضرى المسجد الحرام و العبارة لا تخلو من مسامحة و الاولى عبارته فى النافع فانها دالة على وجوب العمرة على كل مكلف قال المقصد الثانى فى العمرة و هى واجبة فى العمر مرة على كل مكلف بالشرايط المعتبرة فى الحج س نايب بعد از فراغ از اعمال عمرهٔ تمتع و حج بلا فصل ميتواند اتيان بعمرهٔ مفرده نمايد بانه بلكه لازم است تاخير نمايد تا اينكه بعد از فراغ از عمرهٔ تمتع ده روز منقضى شود بعد از انقضاى عشرة ايام شروع نمايد بعمرهٔ مفرده

ج ظاهر اينست ايجه خلافست ما بين فقهاء چه قول بعضى تجويز فرموده اند تواليى عمرتين و بعضى شرط كرده اند فصل عشرة ايام ميان دو عمره و بعضى معتبر دانسته اند فصل به يكماه و او بعضى معتبر دانسته اند فصل بسنه و اين خلاف ظاهر اينست در عمره مفرده است نه مطلق عمره *لانه الظاهر من كلمات الاصحاب و النصوص الواردة فى الباب بل بعض العبارات كالصريح فى ذلك قال فى الشرايع و يستحب المفردة فى كل شهر و اقله عشرة ايام و يكره ان ياتى بعمرتين بينهما اقل من عشرة و قيل يحرم و الاول اشبه و روى فى الكافى عن على بن ابى حمزة قال سالت ابا الحسن ع عن رجل يدخل مكة فى السنة المرة او المرتين او الاربعة كيف يصنع قال اذا دخل فليدخل ملبيا و اذا خرج فليخرج محلا قال فلكل شهر عمرة فقلت يكون اقل قال لكل عشرة ايام عمرة *بنا بر اين هر كاه فرض شود كه فراغ از عمرهٔ تمتع در روز عرفه متحقق شود در روز سيزدهم ميتواند اتيان بعمرهٔ مفرده نمايد بلكه تاخير مشكل است نظر باحتمال فوريه *قال فى الشرايع و وجوب العمرة على الفورس طواف نساء معتبر در عمره هست بانه ج امادر عمرهٔ متمتع بها معتبر نيست بنا بر مشهور و معروف بين الاصحاب بلكه قايل بخلاف ابن بابويه ايم چنانچه مرحوم علامه اعتراف باين فرموده اند و نصوص معتبره از ائمه اطهار ع ناطق بر اينست لكن شيخ شهيد در دروس از بعض اصحاب نقل فرموده كه قايل شده است باينكه طواف نساء در عمرهٔ تمتع واجب است و اين قول بامجهوليت قايل ان شاذ و ضعيف است و اما عمرهٔ مفرده پس طواف نساء در ان لازم است *و يدل على المطلبين الصحيح المروى فى الكافى عن محمد بن عيسى قال كتب ابو القاسم مخلد بن موسى الرازى الى الرجل يسئله عن العمرة المقبولة هل على صاحبها طواف النساء و العمرة التى يتمتع بها الى الحج فكتب اما العمرة المقبولة فعلى صاحبها طواف النساء و اما التى يتمتع بها الى الحج فليس على صاحبها طواف النساء *بنا بر اين افعال عمره متمتع بها بنيت عمره است و احرام و طواف بيت الله هفت شوط و دو ركعت نماز خلف مقام حضرت ابراهيم و سعى بين الصفا و المروة هفت شوط و تقصير و عمره مفرده مثل عمرهٔ متمتع بها است باضافهٔ طواف نساء و دو ركعت نماز طواف نساء س كسى در منا در روز نحر رمى جمره نموده اول ذبح نموده بعد از ان رمى جمره نموده حج او چه صورت دارد ج لازم اين بود كه اول رمى جمرهٔ عقبه نموده بعد از ان ذبح نموده بعد از هر دو حلق راس نمايد در صورتى كه باين ترتيب بعمل نيامده مثل اينكه اول ذبح نمايد اگر سهوا يا جهلا بوده باشد باكى نيست و اگر عمدا بوده باشد بى اشكال اثم و مستحق عقاب است لكن ظاهر اصحاب صحة حج و عدم وجوب اعاده است اگرچه با بقاى وقت بوده باشد *قال فى الشرايع و ترتيب هذه المناسك واجب يوم النحر الرمى ثم الذبح ثم الحلق فلو قدم بعضها على بعض اثم و لا اعادة و يدل عليه مضافا الى دعوى الاجماع عليه صحيحة جميل بن دراج عن ابى عبد الله ع انه قال ان رسول الله ص اتاه اناس يوم النحر فقال بعضهم يا

رسول الله حلقت قبل ان اذبح وقال بعضهم حلقت قبل ان ارمی فلم یترکوا شیئا کان ینبغی لهم ان یقدموه الا اخروه ولا شیئا کان ینبغی لهم ان یؤخروه الا قدموه فقال لا حرج * اگرچه در دلالت این بر عدم وجوب اعاده اشکال میتوان نمود لکن نظر بعدم ظهور مخالف در مسئله با دعوی اجماع اعتمائی بان اشکال نیست س هرگاه کسی ذبح نموده در منا بمحض فراغ از ذبح جایز است حلق راس نماید یا جواز حلق موقوف است بر اینکه قسمت نماید گوشت را باقسام ثلثه ج ظاهر اینست که بمحض فراغ از ذبح حلق میتواند نمود ومعنی ایه شریفه * ولا تحلقوا رءوسکم حتی یبلغ الهدی محله * این نیست که لازم باشد تا خبر حلق تا گوشت ان با هلش برسد بلکه ظاهر اینست که مراد این باشد که تا خبر حلق شود تا رسیدن هدی بمنا وذبح ان * روی عمر بن یزید عن ابی عبد الله ع اذا ذبحت اضحیتک فاحلق راسک * بلکه مستفاد از بعض اخبار اینست که همان خریدن اضحیه کفایت میکند در جواز حلق اگرچه ظاهر این معمول به نیست * روی فی الکافی عن علی بن ابی حمزه عن ابی الحسن ع قال اذا اشتریت اضحیتک ووزنت ثمنها وصارت فی رحلک فقد بلغ الهدی محله فان احببت ان تحلق فاحلق س هرگاه ترک حلق یا ترک تقصیر نماید وطواف نماید یا اعاده طواف لازم است بعد از حلق یا تقصیر بانه ج ترک حلق سهوا میباشد یا جهلا یا عمدا اگر عمدا بوده باشد باین معنی که باعلم بلزوم تاخیر طواف حج از تقصیر یا حلق اتیان بطواف نماید قبل از تقصیر در اینصورت لازم است یک گوسفند قربانی نماید * للصحیح المروی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر ع فی رجل زار البیت قبل ان یحلق فقال ان کان زار البیت قبل ان یحلق وهو عالم ان ذلک لا ینبغی فان علیه دم شاة * واما اعاده طواف بعد از حلق یا تقصیر ظاهر کلمات بسیاری از فقها اگرچه عدم لزوم است لکن شهید ثانی در مسالک دعوی اجماع نموده بر وجوب اعاده * وهو المدلول علیه بالصحیح المروی عن علی بن یقطین قال سالت ابا الحسن ع عن المرءة رمت وذبحت ولم تقصر حتی زارت البیت فطافت وسعت من اللیل ما حالها وما حال الرجل اذا فعل ذلک قال لا باس به یقصر ویطوف واطلاقه یشمل ما نحن فیه وغیره سهوا بعد ترک الاستفصال * واگر سهوا نبوده باشد کفاره واجب نیست لکن اعاده طواف بعد از حلق یا تقصیر لازم است وهم چنین است در صورت جهل کفاره واجب نیست لکن اعاده طواف لازم است نظر باصالة عدم امتثال مضافا الی اطلاق صحیحه علی بن یقطین السالفة س شخصی مستطیع میباشد عازم حج شده جمعی در ان بلد بقصد حج بیرون میروند یا بر این شخص لازم است بصاحبت انها بیرون رود یا تاخیر تا قافله دیگر جایز است ج اگر مظنه دارد که بتاخیر ممکن از رفتن خواهد بود تاخیر جایز است والا تاخیر جایز نیست س هرگاه کسی بعد از فراغ از حلق یا تقصیر ورمی جمره عقبه عود نمود بمکه بجهة طواف حج وسعی وطواف نساء وچونکه عود بمنا نمود دو ساعت یا سه ساعت از شب یازدهم گذشته بود یا کفاره بر چنین شخصی لازم است بانه ج ظاهر اینست که کفاره در چنین صورت لازم نبوده باشد نظر باینکه انچه از اخبار وکلمات اخیار مستفاد

میشود انست که هرگاه کسی بیتوته در غیر منا نماید لازم است یک گوسفند قربانی نماید * کما فی صحیحة علی بن جعفر عن اخیه ع عن رجل بات بمکة فی لیالی منی حتی اصبح قال ان کان اتاها نهارا فبات فیها حتی اصبح فعلیه دم یهریقه وقد حلق وجوب الدم علی البیتوتة بمکة حتی اصبح ومقتضاه انتفاء الدم عند انتفاء البیتوتة الی الصبح فلا یلزم فیما اذا بات بغیر منی فی بعض اللیل * بلی کلام در ترتب اثم وعدم انست واما کفاره ظاهر انست که واجب نبوده باشد تفصیل مقام اینست که اگر تا خیر نموده بمنی تا انقضای دو ساعت از شب گذشته بجهة اشتغال بطواف وسعی بوده باشد ظاهر اینست که نبوده باشد * کما هو المستفاد من صحیحة صفوان عن ابی الحسن ع انه قال سالنی بعضهم عن رجل بات لیلة من لیالی منی بمکة فقلت لا ادری فقلت جعلت فداک ما تقول فیها قال ع علیه دم اذا بات فقلت ان کان انما حبسه شغله الذی کان فیه من طوافه وسعیه لم یکن لنوم ولا للذة علیه مثل ما علی هذا قال لیس هذا بمنزلة هذا وما اجب ان ینشق له الفجر الا وهو بمنی وصحیحة معویة بن عمار انه سئل ابا عبد الله ع عن رجل زار البیت فلم ینزل فی طوافه ودعائه والسعی والدعاء حتی طلع الفجر قال لیس علیه شیء کان فی طاعة الله تعلیل للحکم فیقتضی ثبوت الحکم فی الاشتغال بکل طاعة فاذا انتفی الاثم عن البیتوتة فی کل لیل فی غیر المنی عند الاشتغال بالعبادة ففی بعض اللیل بطریق اولی * واگر تا خیر تا ان وقت بانبن جهة نبوده باشد بلکه لا لعذر بوده باشد ظاهر اینست که اثم بوده باشد اگرچه کفاره واجب نباشد س بیتوته که در شب یازدهم ودوازدهم در منی واجب است ایا در مجموع لیل است یا بعض ان ج انچه واجب است بیتوته از اول لیل است تا نصف شب بعد از تجاوز از نصف لیل نقل بجای دیگر میتواند نمود * کما هو المدلول علیه بصحیحة معویة بن عمار عن ابی عبد الله ع انه قال وان خرجت بعد نصف اللیل فلا بأس ان تصبح فی غیرها س شخصی در حال احرام بعضی از امور محرمه بر محرم را مرتکب شده مثل انکه لبس مخیط یا ستر راس نموده بانبن سبب کفاره بر این شخص لازم شده کفاره که میباشد بدهد یا در مکه لازم است بانه ج انچه فقها ذکر فرموده اند انست که اگر ارتکاب این در احرام عمره بوده باشد لازم است قربانی را در مکه بعمل اورد واگر در احرام حج بوده باشد لازم است این قربانی را در منی بعمل اورد * قال فی الشرایع کما یلزم المحرم من فداء بدنة او بقرة او بمکة ان کان معتمرا او بمنی ان کان حاجا قال فی المدارک بعد ذکر هذه العبارة هذا مذهب الاصحاب لا اعلم فیه مخالفا قال فی القواعد ومکان الکفارات جمع منی ان کان حاجا والا فمکة وفی الصحیح المروی فی الکافی عن عبد الله سنان قال قال ابو عبد الله ع من وجب علیه فداء صید اصابه وهو محرم فان کان حاجا نحر هدیه الذی یجب علیه بمنی وان کان معتمرا نحره بمکة قبالة الکعبة س کسی مستطیع بوده وحج ننموده فوت شده یا لازم است حج ان شخص از بلد کرفته شود یا اکفا بحج میقاتی میتوان نمود ج ظاهر اینست که اکفا بحج میقاتی میتوان نمود لکن احوط حج بلد بست لکن حج میقاتی را از اصل ترکه اخراج مینماید وعلاوه را از ثلث اگر مقدور بوده باشد مکرر

صورت رضای ورثه که کل از اصل موضوع شود س شخصی عازم مکه معظمه شده بعد از بلوغ
بمیقات فوت شده حکم این شخص در چنین صورت چه چیز است بتوانو توجروا ج هرگاه فوت این
شخص بعد از احرام و دخول حرم بوده باشد بمنزله کسی است که جمیع اعمال حج از او بعمل امده باشد
پس قضای حج در چنین صورت لازم نیست خواه حج از خود بوده باشد یا از غیر و اما هرگاه فوت قبل
از احرام بوده باشد قضا لازم است و هم چنین است هرگاه بعد از احرام و قبل از دخول در حرم بوده
باشد بنابر مشهور و محقق س شخصی حج بر او واجب بوده و تاخیر در ادای حج نموده در این اوقات
مبتلا بمرضی شده که با ان مرض مسافرت بسمت مکه معظمه در حق او ممکن نیست در اینصورت چه
کار کند ج در صورتی که ممکن از رفتن بمکه حال نبوده باشد و احتمال تمکن بعد از این هم قائم
نبوده باشد لازم است نایبی تعیین نموده که بنیابت او حج نماید و اما در صورت احتمال تمکن از حج بنفسه
فیما بعد حکم بوجوب استنابه ممکن نیست و این در صورتیست که عجز از مسافرت مسبوق بوده باشد
بوجوب حج در ذمه این شخص چنانچه مفروض در سوال است واما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه تمکن
از زاد و راحله مسبوق بعذر بوده باشد یا در سنه واحده بوده باشد و مایوس از زوال عذر فی
الاستقبال بوده باشد در اینصورت وجوب استنابه محل خلاف است احتیاط مقتضی استنابه است اگر
چه حکم بوجوب مشکل است س در طواف واجب است ابتداء از اول جزء حجر الاسود نماید یا نه
ج اگرچه بعضی از علما حکم بوجوب ابتدای در طواف از اول جزء حجر الاسود فرموده اند لکن
این مطلب باعتقاد حقیر لازم نیست بلکه انقدر که لازم است انست که ابتدا نماید در طواف از حجر الاسود
و ان موضعی که ابتدا نموده ختم بان موضع نماید و اما انکه لازم بوده باشد که ابتداء طواف از اول جزء
از حجر الاسود بوده باشد لازم نیست بلکه رعایت ان نهایت تعسر دارد خصوصا با ازدحام و کثرت چنین
خصوصا در این اوان که اول جزء اول حجر الاسود ظاهر نیست س در طواف لازم است که در جمیع
اجزاء شوط مسافت مابین این شخص مطیف و بیت در جمیع جوانب مساوی بوده باشد یا نه ج انچه
لازم است اینست که طواف در امتدادی که مابین مقام حضرت ابراهیم ع و مابین بیت هست واقع شود
و اما مساوات مسافت در جمیع اجزاء طواف لازم نیست بلکه کمال تعسر دارد خصوصا با ازدحام س
کسی در اوایل ذی القعدة الحرام از اعمال عمره متمتع بها فارغ شده و محل شده یا جایز است قبل
از انکه محرم شود بحج تمتع سر بتراشد یا نه ج بمقتضی ایه کریمه * واتموا الحج و العمرة لله فان احصرتم
فما استیسر من الهدی و لا تحلقوا رءوسکم حتی یبلغ الهدی محله * منع از حلق راس است قبل از قربانی
نمودن در منا بنا بر این بعد از فراغ از افعال عمره جایز نیست حلق راس نماید اگرچه قبل از احرام بحج تمتع
بوده باشد اگرچه فصل مابین فراغ از عمره و احرام بحج علاوه بر شهر بوده باشد لکن اگر کسی از راه جهل
بمسئله حلق نماید کفاره لازم نیست س شخصی از سمت شام عازم بیت الله شد و از سمت مدینه

عبور کردند و میقات اینان مسجد شجره است احرام عمره را در چه موضع از ان باید نمود و حد ان چه قدر
است و نهایة احتیاط در ان در کجاست ج اشکالی در این نیست در صورتی که محرم شود از مسجد
شجره قطعا در این صورت محرم شده خواهد بود از اصل میقات و کلام در این است در صورتی که محرم
شود از خارج مسجد شجره یا احرام او منعقد میشود یا نه لکن در صورتی که محرم از مسجد شجره بشود
اشکالی در ان نیست و مسجد شجره حال مسجد خرابیست در یک فرسخی مدینه مشرفه در سمت مکه
معظمه واقع است س مخیط را که منع فرموده اند در حال احرام اگر شخص صاحب عذر بوده باشد مثل
اینکه فتق بند داشته باشد که از چرم است و او را دوخته اند عیبی دارد یا نه با کیسه پول خود را در کمر
بسته باشد یا بجهة احتیاط کیسه در حال نوم با خود داشته باشد بجهة احتلام و نجس نشدن جامه احرام
نظر بکمی اب مضر است یا نه ج اما کیسه پول که تعبیر از ان به میان کرده میشود منعی ازان در شریعت
مقدسه نمیباشد بلکه در نص تصریح بجواز ان شده و در بست فتق بند و کیسه بجهة تشویش از احتلام
ان نیز بی عیب بوده باشد س هرگاه کسی استطاعت حج داشته و تقصیر نموده اما بعد از وفات او
از ترکه او حج بلدی یا میقاتی باید استیجار شود در صورتی که وصیت نکرده باشد ج اخراج و جه
حجه شخص مستطیع که با امکان ترک حج نموده باشد ظاهر اینست انچه که لازم بوده باشد که از اصل مال
موضوع شود همان قدر بست که کفایت حج میقاتی نماید علاوه بر ان اگر وصیت نموده است از ثلث مال
موضوع شود مکرر کبار ورثه راضی شوند که از اصل موضوع شود س در خصوص ضعیفه علیله
حامله که ایام وضع حمل ان در وسط شهر ذی الحجة الحرام واقع میشود ایا این ضعیفه علیله میتواند با حمل
و با عذر او فات وضع حمل ان مسافرت بعیده را طی نماید و بمکه معظمه مشرف شود یا متعذر است و بر
تقدیر مقدوریة هرگاه من بعد ممکن نشود مکه ساقط است یا معاقب و احتیاج به بیع و نائب است ج
بودن وضع حمل در وسط شهر ذی الحجه مانع از مسافرت بسمت مکه معظمه در این صورت مسقط
استطاعت نمیشود و اما انچه قلمی شده که ضعیفه علیله است اگر ان علیلی بودن که با حمل جمع شده موجب
مشقت شدیده بوده باشد که عادة متحمل نتوان شد در این صورت وجوب ان مشکل است مناط رجوع
ضعیفه است بحال خود نظر باینکه خود او عرف بحال خود است از دیگران س علمای امامیه چه میفرمایند
که زید تکلیف بعمره نماید که باید شما از شیراز بچیلی بندر تشریف بیاورید و از انجا انشم از برای
حج سال دیگر که سنه ۹۳ باشد بمکه معظمه مشرف شویم و اخراجات شما من جمیع الجهات از رفتن و
مراجعت بمودن هر قدر که بشود من متکفل میشوم تا وقتی که شما را بوطن شما برسانم ایا بعمره و حج
واجب میشود یا نه اگر ایا نا با این نحو که ذکر شده حج بعمره واجب بشود زید از ان خدا یکانی امیدوار است
که جوابی بفرمایند که بعمره و ان نوع تکلیفی نماید که حج بر عمره واجب بشود و در خدمت عمره و
بچیلی بندر رود و سال دیگر از انجا بمکه معظمه مشرف بشود این همه تلاش که زید بجهة در خدمت

عمر و بودن میفاید اینست که در عرض راه چنانچه مسائل مشکله روی دهد از عمر و سوال کند
و بنای درس خواندن نزد در خدمت عمر و گذارد ج انچه در جمله از کلمات فقها قدس الله تعم
ارواحهم در این باب وارد است اینست که فرموده اند * لو بذل له زاد او راحلة ذهابا و ایابا وجب
علیه الحج * ظاهر از این کلام اینست که هر گاه بذل زاد و راحله هر دو یک دفعه نموده باشد و شامل اینکه
کسی بگوید بدبکری که من متحمل اخراجات شما میشوم ذهابا و ایابا بحسب ظاهر نیست و از این
راهست که مرحوم شهید ثانی فرموده اند که هر گاه کسی قیمت زاد و راحله را بدهد این کفایت نمیکند در
استطاعت نظر باینکه ماذون بذل زاد و راحله است و این شامل قیمت نیست میگوئیم لفظ زاد و راحله
اگرچه مذکور در بسیار از کلمات فقها میباشد لکن این دو لفظ در اخباری که مستند مسئله هست
موجود نیست پس مناسب اینست که ذکر از اخبار شود ان وقت اشاره شود بمختار در مسئله اول حدیث
صحیحی است مروی از حلبی * عن ابی عبد الله ع فی قول الله عز و جل و لله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا ما السبیل قال ان یکون له ما یحج به قال قلت من عرض علیه من یحج به فاستحی من ذلک
اهو ممن یستطیع الیه سبیلا قال نعم ما شانه یستحی دویم از حدیث صحیحی است مروی از ابی بصیر قال
سمعت اباعبد الله ع یقول من عرض علیه الحج و لو علی حمار اجدع مقطوع الذنب فابی فهو مستطیع للحج
سیم حدیث صحیحی است از محمد بن مسلم قال قلت لابی جعفر ع قوله تعالی و لله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا قال یکون له ما یحج به قلت فان عرض علیه الحج فاستحی قال هو ممن یستطیع الحج و لم
یستحی و لو علی حمار اجدع ابتر حاصل معنی فان عرض علیه الحج اه * ان است هر گاه کسی اظهار کند
بدبکری که من متحمل اخراجات تو میشوم در سفر مکه ذهابا و ایابا ببذل زاد و راحله در یک دفعه
یابتدریج باقیمت ان را بدهد یا جمع مابین هر دو نماید استطاعت مکه در حق چنین شخصی ثابت است
چرا باید حیا کند یعنی نباید حیا و مضایقه کند اگرچه باید سوار شود بر حمار کوش و دم بریده مراد فقها
قدس الله تعم ارواحهم باید همین معنی باشد نه اینکه مختص بخصوص بذل زاد و راحله باشد * قال
ابن ادریس فی السرائر من عرض علیه بعض اخوانه نفقة الحج فانه یجب علیه عند اکثر اصحابنا ایضم مجملا نظر
بمضمون نصوص معتبره و معتضده بعمل اصحاب کسی هر گاه بدبکری بگوید بدکه متکفل و متحمل
اخراجات سفر مکه تو میشوم هر یک از انحاء مذکوره که بوده باشد بلی هر گاه ان شخص عیال نداشته
باشد همان اخراجات سفر ذهابا و ایابا کفایت میکند در تحقق استطاعت و اما اگر عیال واجب النفقه داشته
باشد انفاق عیال او نیز معتبر در استطاعت خواهد بود باین معنی هر گاه انفاق عیال او نکند و این شخص
مونهٔ عیال خود در انداشته باشد استطاعت در حق او ثابت نمیشود پس نفقه عیال واجب النفقه او نیز
مدخلیت در استطاعت دارد و اگر کسی بگوید این منافی است با انچه فقها ره ذکر فرموده اند که هر گاه
کسی مالیکه کفایت حج کند به بخشد بکسی قبول هبه واجب نیست بمقتضای انچه مذکور شد میاید

قبول هبه لازم بوده باشد والا فرق مابین مقامین چه چیز است جواب میگوئیم فرق است کسی که متکفل
اخراجات دبکری شد ذهابا و ایابا و این شخص مطمئن از قول او بوده باشد صادق است در حق این
عرفا و شرعا که استطاعت حج دارد و در مندرج میشود تحت عموم ایه شریفه * و لله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا * پس حج بر او واجب میشود بخلاف حکایت هبه نظر باینکه بمحض ایجاب این شخص
مالک نمیشود پس استطاعت در حق او ثابت نیست از انچه مذکور شد مشخص میشود این تفرقه در
صورتیست که اباحه تصرف موقوف بقبول هبه بوده باشد پس هر گاه فرض شود چنین نبوده مثل انکه
کسی بگوید این مال را بتوی مخشم که بروی بسفر حج و بداند مقصود او اباحه تصرف است از برای
سفر بنکه بجهة اینکه حج رفته باشد و مطمئن از قول او بوده باشد در چنین صورت میگوئیم که حج
بر او لازم میشود لکن نه بجهة تحقق هبه بلکه این از جمله بذل زاد و راحله میشود که مذکور شد
مجملا انچه فقها فرموده اند که قبول هبه واجب نیست در صورتیست که اباحه تصرف موقوف بر مالکیت
بوده باشد و مالکیت موقوف بر قبول باشد در اینصورت البته قبول هبه لازم نیست پس این منافی
نیست با انچه فرموده اند که حج واجب میشود در صورت بذل زاد و راحله بنحوی که مذکور شد س
شخصی کریم نام در حیوة خود استطاعت بهم رسانید و مهلت اجل از برای او بهم نرسید که ادا نماید و
فوت او رسید چند نفر وارث که داشت بعد از ممات کریم نام اولاد ذکور با دو نفر اناث اموال و
ترکه را تقسیم نمودند از قرار قانون شرع نبوی هم و الحال او لاد ذکور ایستادگی نموده که میخواهیم
دین مرحوم پدر را ادا نمائیم از ان جمله یکنفر راضی میباشد که رسدهای خود را از پدر اموال و ملک
بدهد ببرادر خود که شاید دین مرحوم پدر را ادا نماید و یکنفر اناث در خصوص حصه و رسد خود
تعلل دارد و رضایت ندارد انچه سعی داشتیم نمودیم از موعظه و نصیحت انجام نگرفته دو نفر راضی
هستند که ادا نمایند یکنفر راضی نیست ج از اعظم حقوق ابا بر او لاد انست که غایت سعی و اهتمام
نماید در ابراء ذمهٔ ابا از حقوق الناس و حقوق الله تعالی بسیار بسیار تعجب است از او لاد که از اموال
والد خود مضایقة نمایند در اموری که اصلح بحال و الد انها بوده باشد مجملا در صورت انتفاء و صبت
والد انچه لازم است از اصل مال والد موضوع شود در صورت استطاعت بجهة اداء حج قدریست که
کفایت نماید در اداء حج میقاتی رضای او لاد در این مقدار معتبر نیست یعنی وارث ممانعت از اخراج
این مقدار از اصل ترکه نمیتوانند نمود و در علاوه از این قدر موکول برضای وارث میباشد چنانچه
اول مذکور شد مناسب در حق او لاد اینست که قدری که کفایت حج بلدی نماید از سهم خود ان
مقدار را موضوع نمایند در صورت عدم رضا کلا یا بعضا ظاهر اینست او را جبر نمیتوان نمود س
زید اموال و مواشی از قبیل گاو و گوسفند و فاطر میباشد که از منافع اینها امورش میگذرد یا مال
التجاره بقدری میباشد که از ربح او امورش میگذرد یا در صورت اول بر او لازمست که مواشی را

بفروشد حج بکند و در صورت ثانیه براو لازم است که از اصل مال التجاره حج بکند حکم را بیان
فرمایند ج مناط در استطاعت در صورت اول این طریق و صحت بدن است که این شخص مالک بوده
باشد مالی را که کفایت مئونه او نماید ذهابا و ایابا و هم چنین کفایت اخراجات عیال او نماید تا مراجعت و
بعد از معاودت نوعی نشود که امرار معیشت او در امر معیشت او بسوال در چنین صورت مستطیع
خواهد بود لازم است اختیار مسافرت بجهة اعمال حج نماید خواه موجب فروش مواشی و صرف مال
التجاره بوده باشد یا نه س شخصی بمکه معظمه وقتیکه بعد از فراغ از طواف فریضه فراموش نموده که
دو رکعت نماز را در مقام حضرت ابراهیم بجا بیاورد و در غیر ان مجزی نیست در جنب مقام مزبور
گذارده و بعد از فراغ از صلوة روانه صفا گردیده و سعی میان صفا و مروه بر وجه شرعی بجا اورده
و بعد از غروب خلاص و معاودت بمسجد الحرام نموده و طواف نساء را بجا اورده و باز فراموش کرده
و متذکر نشده که لازم است دو رکعت نماز طواف نساء را در مقام بزرگ گذارده غفلة و نسیانا دو رکعت
نماز طواف نساء را در زیر ناودان رحمت گذارده و بعد از مسجد الحرام بیرون و روانه منی گردیده
و به هیچ وجه متذکر این مطلب نبوده تا انکه ظهر روز سیزدهم متذکر گردیده مضطرب شده در میان
حاج افمه واقعی از شیخ سلیمان قطیفی ندیده اما مجتهد ندانسته است او را پرسیده چون کمال حسن ظن
بشیخ سلیمان قطیفی داشت انسان در جواب گفتند فتوی اکثر اصحاب و بعضی از نصوص اعادهٔ صلوة
ثمهاست لکن احتیاط و خروج از اشکال بعضی از فقها انست که اعادهٔ صلوة طواف فریضه و بعد بر
سبیل احتیاط سعی و بعد نیز علی سبیل الاحتیاط طواف نساء و بعد دو رکعت نماز ان را بجا اوری
اعتمادی باو کرده عمل نمود ابن بواب دانسته چون روز ازدحام خلق بود حضور قلب حاصل نمیشد
بنا خواهد احتمه تا نصف شب در شب چهاردهم نجاوز از نصف شب برخواسته با وضو و حضور قلب
روانه بمسجد شده و تصور نموده شاید طواف زیارت در روز عید چون کمال پریشانی بود شاید
صحیح نشده باشد وسوسه شیطانی شد گفتم احتیاطا طواف را اعاده نمایم لهذا او لا بقصد احتیاط طواف
زیارت را اعاده و بعد در مقام حضرت ابراهیم رفته و نیت نموده دو رکعت نماز را که برذمه داشتم گذاردم
و بعد از فراغ از مسجد روانه و سعی میان صفا و مروه را بنیت احتیاط اعاده نموده و بعد از فراغ قبل
از طلوع بمسجد امده و طواف نساء را احتیاطا اعاده نمود بعد در مقام حضرت ابراهیم رفته دو رکعت نماز
طواف نساء را بقصد وجوب گذارده فجر طالع شده نماز صبح را بعمل اورده بیرون رفته بخدمت شیخ
سلیمان کیفیت را عرض نموده انسان در جواب گفتند کمال احتیاط بعمل امده بری الذمه هستید
ج انچه فرض شده که چنین امری نسیانا واقع شده خالی از بعد نیست که کسی عالم باشد که دو
رکعت نماز طواف واجب و لازم است که در مقام حضرت ابراهیم عم بعمل اورده باشد و مع ذلک این
مطلب را فراموش نموده در صلوة طواف حج و طواف نساء خلاف ان را بعمل اورده بلکه صورت

مسئله مناسب با حال جاهل است بهرحال چونکه مفروض انسان محل نسیانست متعرض جواب میشویم
میگوئیم حکم مسئله در صورت مفروضه ان است که روز سیزدهم در مکهٔ معظمه که مطلع بلکه متذکر
شده که چنین عملی از او صادر شده برود در مقام حضرت ابراهیم چهار رکعت نماز اتیان نماید دو
رکعت بقصد طواف حج و دو رکعت بقصد طواف نساء در صورتی که باین نحو بعمل او رد بدلالت
صحیحه و معتبره و اطباق فقهای شیعه حج او صحیح و بی عیب خواهد بود و اما انچه از عالی جناب قدسی
القاب شیخ سلیمان قطیفی ذکر شده که انسان فرموده اند مقتضی فتوی اکثر اصحاب و بعض از نصوص
اعادهٔ نماز تنها است صحیح لکن نسبت باکثر اصحاب و بعض نصوص محل خدشه است نظر بانچه مذکور
شد که حکم مفتی به کل فقهاست و مدلول علیه بجمیع نصوص وارده در مسئله است لکن اینها سهل
است و اما انچه نسبت داده شده باین که فرموده اند که احتیاط مقتضی اعادهٔ سعی و طواف نساء است
بجهة خروج از اشکال بعضی از فقها این باعتقاد خادم شریعت مطهره مطابق واقع نیست نظر باینکه
فرض در صورت نسیانست احدی را ندیده ایم در ان اشکال نموده باشد یا فتوی بر خلاف ان گفته
باشد یا تامل در ان نموده باشد بلکه چنانچه مذکور شد حکم از قرار مسطور در صورت مفروضه که
صورت نسیان بوده محل وفاق مابین علماست بلکه ظاهر اینست که صورت جهل هم چنین نبوده باشد
نظر بحدیث صحیحی که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده * حیث روی باسناده عن جمیل بن دراج عن
احدهما ع ان الجاهل فی ترک الرکعتین عند مقام ابرهیم ع بمنزلة الناسی * و معلوم شد که حکم ناسی
همان اکتفا باعادهٔ صلوة فقط است پس حکم جاهل نیز چنین خواهد بود بلی فتوی بر لزوم اعادهٔ سعی و
طواف نساء در صورت اخلال بصلوة طواف از ملا محمد باقر سبزواری صادر شده در ذخیره و کفایه
در حق خامد یعنی هرگاه کسی متعمدا ترک صلوة طواف حج نماید و اتیان بسعی و طواف نساء نماید در
ان حال در چنین صورت حکم فرموده ببطلان سعی و طواف و لزوم اعاده بعد از اتیان بصلوة طواف
و این خارج از محل کلام است که اخلال بنماز طواف در مقام حضرت ابراهیم شده ناسیا و مستند انسان که
در ذخیره ذکر شده تمام نیست بحملا فتوی بر اعادهٔ سعی و طواف نساء در چنین صورت بلکه اشکال
در ان از احدی تا بحال برنخورده ایم ای کاش این احتیاط را که عبارت از اعادهٔ سعی و طواف نباشد
نموده بود بدلکن از اینکه از نوشتهٔ شامی مستفاد میشود که در نیت صلوة منظوره خصوص این طواف
نبوده بلکه منظور صلوة طوافی بوده که در ذمهٔ شامی بوده لهذا فعل شامی بعون الله تعم صحیح و بی عیب
بوده و اما انشکیک که بعد از چند روز در صحت طواف شده از وساوس شیطانیست اعتنائی بان
نخواهد بود بحملا عملی که از شما صادر شده از قراری که قلمی فرموده اید باعتقاد این خادم شریعت
مطهره علی صاحبها الاف التحیه صحیح و مبری ذمهٔ شما است اثم تشکیکی در این نخواهند فرمود س
زید در حال حیات مستطیع بوده و بمکه نرفته و بوصی گفته حج از برای او استیجار کند یا وصی از اصل

ترکه حج استیجار کند یا از ثلث اباحج بلدی استیجار کند یا میقاتی و دیگر اینکه وصی مختار در ثلث هست
که هر راهی که خواهد خرج کند و بیست تومان نقد از اصل ترکه و اگذاشته و تقسیم ورثه نکرده
و زیاده بر بیست تومان از باغ و خانه و املاک تقسیم نکرده نیز مانده هرگاه صرفه و صلاح ورثه را
چونکه بعضی صغیر اند منظور داشته این بیست تومان نقد را با ورثه مصالحه نماید بزیاده از بیست تومان
و از ثلث بر وی بیست تومان بگذارد و از برای میت حجه بگیرد میتواند یا نه ج ظاهر از کلام
موصی که حجه بجهة او استیجار نماید حجه بلدی است پس لازم است نظر بمقتضای وصیت حجه بلدی
استیجار نماید لکن در صورتی مفروضه بقدری که کفایت حج میقاتی کند از اصل ترکه موضوع نماید
علاوه را از ثلث و در صورتی که تعیین بجهة مصارف ثلث از موصی نشده باشد بلکه تفویض بوصی
نموده باشد بهر نحو که صلاح داند صرف میتواند نمود و اما حکایت بیست تومان نقد اگرچه مطلب درست
مشخص نشد لکن وصی بهر نحو که صلاح صغیر را داند معمول میتواند داشت س زید مزاج خود را
چنین فهمیده که هرگاه برود بسفر مکه ناخوش میشود و ظن در این مرحله دارد یا لازم است که برود
یا نه یا باعتبار انکه مزاج طاقت گرمی هوا ندارد ج اگر مظنون او بوده باشد که اختیار این سفر
موجب عروض مرض میشود که متحمل نمیتواند شد اگرچه با کجاوه نشستن بوده باشد در چنین صورت
اختیار سفر مکه بر ان شخص لازم نخواهد بود و در ترک ان اثمی نمیباشد و اما هرگاه مرض مظنون
العروض نحوی باشد که متحمل توان شد اگرچه بتدبیر بوده باشد تا خیر ان جایز نخواهد بود و هو العالم
بحقایق الامور س کیفیت احرام بنحوی که در ان غایت احتیاط بعمل اید بیان فرمایند ج بعد
از وصول بیکی از مواقیت و ارادهٔ احرام لازم است اول بنیت عمره تمتع نماید و مراد بعمره تمتع احرام و
طواف بیت الله و دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا و المروه و تقصیر است یعنی مو و ناخن از بدن
جدا نمودن است و چونکه عمره تمتع مرتبط است بحج تمتع لهذا مناسب اینست در حین نیت عمره تمتع التفات
بحج نیز نماید پس نیت چنین نماید که من اتیان باحرام و طواف کعبه و دو رکعت نماز طواف و سعی
و تقصیر و احرام حج و وقوف در عرفات و وقوف در مشعر الحرام و رمی جمره عقبه و قربانی و حلق
یا تقصیر و طواف حج و دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا و المروه و طواف نساء و دو رکعت نماز
ان و بیتوته در منا در شب یازدهم و دوازدهم و رمی جمرات ثلثه در روز یازدهم و دوازدهم
میناهم قربة الی الله تعم و بعد از ان نیت سنت است که تلفظ باین کلام نماید * اللهم انی ارید التمتع بالعمرة
الی الحج علی کتابک و سنة نبیک فان عرض لی شیء یحبسنی فحلنی حیث حبستنی * بعد از ان شروع نماید
بمقدمات احرام مثل تطهیر بدن از غبار و چرک و شارب و ناخن گرفتن و نوره کشیدن بدن و بعد
از ان غسل احرام نماید و نیت غسل چنین کند که غسل احرام میناهم قربة الی الله تعم بعد از ان غسل نماید
و قبل از غسل وضو بسازد و بعد از غسل دو جامهٔ احرام بپوشد یکی را مئل لنک و دیگری را مئل

ردا بر دوش اندازد و هرگاه یک طرف ان را از زیر بغل در اورده بدوش دیگر اندازد و هم
چنین طرف دیگر را از زیر بغل دیگر در اورده بدوش اخر اندازد هم خوبست و در وقت ارادهٔ
پوشیدن دو جامه باین نحو نیت نماید که من دو جامهٔ احرام میپوشم در عمرهٔ تمتع واجب قربة الی الله تعم
و بعد از ان سنت است که شش رکعت نماز احرام نماید در هر دو رکعت بیک سلام و اگر اقتصار بدو
رکعت نماید عیب ندارد در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی قل
هو الله احد بخواند بعد از ان نیت احرام نماید باین نحو که من محرم میشوم در عمرهٔ تمتعی که معتبر است در
حج تمتع واجب قربة الی الله تعم و اگر بعد از ان نیت اجمالی چنین نیت نماید که من اجتناب میناهم در عمرهٔ
تمتع از صید بری نمودن و دلالت بران نمودن و اشارهٔ بان و ذبح ان نمودن و از خوردن گوشت ان و
جوجهٔ ان و تخم ان و نظر در اینه نمودن و وطی نمودن و بوسه دادن و نظر شهوت بزن نمودن و بدن بدن
زن مالیدن بشهوت و عقد نمودن و شاهد بر عقد شدن و وکیل در عقد شدن و سرمهٔ سیاه در چشم
کشیدن و انگشتر در دست نمودن بجهة زینت و کذب و فحش و افتخار نمودن و گفتن لا و الله و بلی
و الله بلکه از مطلق قسم و استعمال عطر نمودن و بوئیدن عطر و خوردن عطر حتی طعام او و به دار
مثل زعفران و روغن بر بدن مالیدن و اخراج خون از بدن نمودن حتی بتوسط خار انیدن بدن و
سوی از بدن جدا نمودن حتی کندن یک مو از بدن خود یا غیر و ناخن گرفتن و سایه بر سر قرار دادن
و در سایه راه رفتن و از پوشیدن جامهٔ دوخته و کشتن شپش و کیک و انداختن انها از بدن و جامه
و پوشیدن سر و پشت پا و گرفتن دماغ چین و صول بوی بد بشامه و از ارتماس یعنی سر در اب فرو
بردن و از استنما یعنی طلب خروج منی نمودن بهر نحو که بوده باشد اگرچه بتحیل صورت زوجه خود
بوده باشد و از حنا و رنگ بستن بجهة زینت و از دندان کندن و سلاح بستن در غیر حال ضرورت
و قطع نمودن درخت و حشیش در حرم و کندن انها و از زیور پوشیدن و طلا الات بستن قربة
الی الله تعالی یعنی اجتناب میکنم از امور مذکوره قربة الی الله تعم اگر چنین نیت نماید غایت احتیاط خواهد
بود اگرچه حکم بحرمت جمیع امور مذکوره در حال احرام مشکل است لکن رجحان اجتناب محل اشکال
نیست بعد از ان اندک تامل نموده نیت تلبیه نماید باین نحو که من تلبیه میکویم در احرام عمره تمتع قربة
الی الله تعالی و بگوید * لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک
لک لبیک * و چونکه بر زن سایه بر سر قرار دادن حرام نیست و هم چنین در زیر سایه راه رفتن و
پوشیدن رخت دوخته لهذا زن میتواند در حال احرام در کجاوه که رو پوش داشته باشد بنشیند
بنا بر این در بیت التفات اجتناب از اینها ضرور نیست در حق زن و هم چنین است حرمت ستر راس و
ستر پشت پا این هر دو نیز از خواص مرد است چنانچه بر زن حرام است ستر وجه و بر مرد حرام نیست پس
پنج چیز است که حرمت انها مختص بر جالست ستر راس و ستر پشت پا و سایه بر سر قرار دادن و در

ز برسایه راه رفتن و پوشیدن مخیط چنانچه بر زن حرام است ستر وجه و بر مرد حرام نیست و بر زن در نیت
قصد اجتناب از ستر وجه باید نماید چنانچه اجتناب از زیور و طلا الات نیز از خواص زنست چه حرمت
ان بر حال اختصاص بحال احرام ندارد س چه میفرماید بخصوص زنی محرم شده بعمرهٔ تمتع واجب
بعد از فاصله و قبل از طواف حایض شد تکلیف او چه چیز است و اگر حدوث حیض در اثنای طواف
شد چه کند با انکه در حال حیض وارد یکی از مواقیت شد با انکه بعد از فراغ از طواف و قبل از سعی
حایض شد ج حیض مانع از اعمال عمره و حج نیست معلم مکر طواف و نماز طواف بنا بر این ضعیفه
در حال حیض محرم میتواند شد و هم چنین اتیان بتلبیه بعد از احرام میتواند نمود و هر گاه بعد از فراغ
از طواف و صلوة طواف حایض شد اتیان بسعی ما بین صفا و مروه میتواند نمود و هم چنین است وقوف
در عرفات و مشعر و اعمال منی از رمی جمره و ذبح و تقصیر بمحلل زن در حالت حیض اتیان بجمیع اعمال
حج میتواند نمود مکر طواف پس هر گاه بعد از احرام بعمره و قبل از اتیان بطواف حایض شد اگر در سعهٔ
وقت بوده باشد مثل انکه ممکن است بعد از پاک شدن از حیض و غسل اتیان بطواف عمره و نماز طواف
و سعی ما بین صفا و مروه نموده درک وقوف عرفات نماید بعد از احرام بحج چنین نماید اگر چه در شب نهم
درک بیتوته در منا را نماید و اما هر گاه در ضیق وقت باشد بنا بر این معنی با تامل تا قطع حیض ممکن از
اعمال مذکوره و درک وقوف در عرفات نباشد در این صورت عدول میتواند از حج تمتع بحج افراد
نظر با نکه از اعظم اجزای عمره طواف است و حیض مانع از آنست لهذا عدول میتواند از عمره و نیت حج
افراد میتواند نماید میرود بعرفات بعد از درک وقوف در عرفات و مشعر و اعمال منا در روز عید که
عبارت از رمی جمرهٔ عقبه و قربانی کردن و تقصیر کردن یعنی جدا کردن مو از خود مثل اینکه از سر
زلف خود قطعهٔ را میچیند یا ناخن میگیرد اگر پاک شد از حیض غسل میکند میتواند همان روز یا
روز بعد از ان برود بمکه بعد از طواف حج و صلوة طواف و سعی بین صفا و مروه و طواف نساء عود
بمنا مینماید بجهة بیتوته در منی در شب یازدهم و دوازدهم و رمی جمرات در ایام تشریق یعنی روز
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و میتواند تا خیر در رفتن بمکه نماید تا بعد از انقضاء ایام تشریق نظر
با نکه تا خیر طواف حج و سعی و طواف نساء در حج افراد و قران تا اخر ذی الحجه جایز است این در صورتی
بود که در روز دهم از حیض پاک شده باشد و اگر حیض قطع نشده باشد تامل میکند اعمال و مناسک
منا را در روز عید و یازدهم و دوازدهم بعمل می اورد با حیض و در روز دوازدهم یا سیزدهم
عود بمکه مینماید بعد از پاک شدن غسل میکند باقی اعمال حج را که طواف و دو رکعت نماز طواف و
سعی بین الصفا و المروه و طواف نساء و دو رکعت نماز این طواف را بعمل می اورد و اما انکه تا خیر بقیهٔ اعمال
حج در حج افراد و قران تا اخر ذی الحجه جایز است پس ان مدلول علیه بکلمات اصحاب و نصوص معتبره در این
باب است * قال فی المقنعه ثم یتوجه الی مکه لیزور البیت یوم النحر فان شغله شاغل فلا بضره ان یزور من

الغد و لا یجوز للمتمتع ان یوخر الزیارة و الطواف عن الیوم الثانی من النحر و یوم النحر افضل و لا باس
للمفرد و القارن ان یوخر ذلک و فی النهایة اذا فرغ من مناسکه بمنی فلیتوجه الی مکه و لیزر البیت یوم
النحر و لا یوخره الا لعذر فان اخره لعذر زار من الغد و لا یوخر اکثر من ذلک هذا اذا کان متمتعا فان
کان مفردا او قارنا جاز له ان یوخر الی ای وقت شاء و فی المبسوط اذا فرغ من مناسکه بمنی یوم النحر توجه
الی مکه لزیارة البیت یوم النحر و لا یوخره فان اخره لعذر زار من الغد و لا یوخره اکثر من ذلک هکذا اذا کان
متمتعا فان کان مفردا او قارنا جاز ان یوخره الی ای وقت شاء و الافضل التقدیم و فی الخلاف و الافضل
ان لا یطوف طواف الحج الا یوم النحر ان کان متمتعا و لا یوخره عن ایام التشریق و اما المفرد و القارن
فیجوز لهما ان یوخرا الی ای وقت شاءا و الافضل التعجیل علی کل حال الی ان قال دلیلنا اجماع الفرقة
قوله و لا یوخره ینبغی ان یکون عطفا علی الافضل لا بقوله لا یطوف و الا لم یکن فرق بین المتمتع و غیره
کما لا یخفی علی المتامل و غیره و مقتضی العبارة علی ما ذکرنا ثالثة اشیاء النفر فی یوم النحر و جوازه الی
یوم الثالث عشر المرجوحیة و عدم الجواز فیما بعده هذا فی المتمتع و اما فی المفرد فالجواز الی اخر الشهر کما
لا یخفی و فی الاقتصاد اذا فرغ من الحلق مضی من یومه الی مکه لزیارة البیت و طواف الحج فان لم یفعل
مضی من الغد و لا یوخره اکثر من ذلک مع الاختیار و ان کان مفردا او قارنا جاز له تاخیره الی بعد انقضاء
ایام التشریق انتهی و لا یتوهم منه عدم جواز تاخیر الطواف فی حج الافراد مثلا الی الرابع عشر من ذی الحجة
بناء علی ان تعلیق الحکم بغایة یقتضی انتفاءه فیما بعدها لوضوح ان الکلام انما هو فی المضی من منی
الافعل الطواف و تعلیق المضی الی انقضاء ایام التشریق انما هو من جهة انقضاء المضی بذلک و انتفاء المضی
فیما بعدها لوضوح ان بعد انقضاء الثالث عشر من الشهر لا یبقی هناک احد حتی یتوهم منه عدم جواز
المضی فیما بعدها و الحاصل ان تعلیق الحکم بغایة انما یقتضی انتفاءه فیما بعدها اذا لم یکن الداعی للتعلیق
شیء اخر و هاهنا لیس کذلک لما عرفته فتم و فی جمل العقود فاذا فرغ من ذلک مضی فی یومه الی مکة و زار
البیت و طاف طواف الحج او من الغد اذا کان متمتعا فان کان غیر متمتع جاز له تاخیره عن ذلک و فی الوسیلة
فاذا فرغ المتمتع من المناسک توجه الی مکه لزیارة البیت و لم یوخر الی غد لغیر عذر و غیر المتمتع یجوز
له التاخیر و التقدیم و فی المراسم ثم لیتوجه الی مکه و لیزر البیت و لا یوخر الزیارة عن یوم النحر فان شغل
فاخره الی الغد فلا حرج و لا یجوز للمتمتع ان یوخر الزیارة و الطواف عن ثانی النحر فاما القارن و المفرد
فان اخر ذلک عن الثانی فلا جناح و فی السرائر فاذا فرغ المتمتع من مناسکه یوم النحر بمنی و هی ثلثة رمی
جمرة العقبة فحسب علی ما قدمناه و الذبح و الحلق و التقصیر علی جهة التخییر علی ما ذکرناه و لا باس بتقدیم
ایها شاء علی الاخر الا ان الافضل الترتیب فلیتوجه الی مکة یوم النحر لطواف الحج و سعیه اکثر من ذلک فان
اخره فلا باس علیه و له ان یاتی بالطواف و السعی طول ذی الحجه لانه من شهور الحج و انما تقدیم ذلک علی جهة
التاکید للمتمتع و لا یجوز له تاخیر ذلک الی استهلال المحرم فمن اخره عامدا بطل حجه و فی الشرایع اذا قضی

وسعیه لا یوخره الا لعذر ثم یزور البیت من الغد و یجب له ان لا یوخر طواف الحج

انفضلیه

مناسکه یوم النحر فالافضل المضی الی مکه للطواف والسعی لیومه فان اخره فمن غده وتاکد ذلک فی حق
المتمتع فان اخره اثم ویجزیه طوافه وسعیه ویجوز للقارن والمفرد تاخیر ذلک طول ذی الحجة علی کراهیة وفی
الدافع ثم یمضی الی مکه للطواف والسعی لیومه او من الغد وتاکد فی جانب المتمتع ولو اخر اثم وموسع للقارن
والمفرد طول ذی الحجه علی کراهیة وهذه العبارة وما ضاهاها صریحة فی جواز التاخیر فی الطواف عن ایام
التشریق للمفرد والمستند فی ذلک مضافا الی اطباق الاصحاب الصحیح المروی فی الکافی عن معویة بن
عمار عن ابی عبد الله ع فی زیارت البیت یوم النحر قال زره فان شغلت فلا یضرک ان تزوره من
الغد ولا تؤخره ان تزوره من یومک فانه یکره للمتمتع ان یؤخره وموسع للمفرد ان یؤخره والصحیح
المروی فی باب الزیارة البیت من التهذیب عن معویة بن عمار ایضا عن ابی عبد الله ع قال سئلت عن
المتمتع متی یزور البیت قال یوم النحر او من الغد ولا یؤخره والمفرد والقارن لیسا بسواء موسع علیهما قال
فی التهذیب وبدل ایضا علی انه موسع للقارن والمفرد الی یوم الثالث والکثر من ذلک ما رواه الحسین بن
سعید عن صفوان بن یحیی عن اسحق بن عمار قال سئلت ابا ابرهیم ع عن زیارة البیت یؤخر الی یوم
الثالث قال نعجیلها احب الی ولیس به باس ان اخره انتهی والحاصل ان جواز تاخیر الطواف وغیره فی حج
الافراد والقران الی اخر ذی الحجة لیس محل اشکال * بنابراین ضعیفه که حیض او منقطع نشده باشد
اعمال منا را کلا با حیض بعمل می اورد در روز دوازدهم باینزدهم حرکت میکند از منا بمکه بعد
ازانکه از حیض پاک شد غسل میکند طواف حج وصلوة طواف وسعی مابین صفا ومروه وطواف نسا را
بعمل می اورد باد رکعت نماز طواف در اینوقت از حج فارغ شده حج او صحیح است بی اشکال بلی
عمره در حق او واجب است در این صورت میرود بادنی الحل محرم میشود بعمره بعد از نیت احرام بعمرة
اسلام و پوشیدن جامه احرام اتیان بتلبیه مینماید بعد از دخول در مسجد الحرام اتیان بطواف عمره مینماید
بعد از ان دو رکعت نماز طواف را در مقام حضرت ابراهیم بعمل می اورد بعد از ان سعی مابین صفا
ومروه را بعمل می اورد بعد از ان تقصیر بمعنی که مذکور شد میکند بعد از ان اتیان بطواف نساء در سابق
مینماید طواف نساء اگرچه معتبر در عمره حج تمتع نیست لکن معتبر در عمره که غیر از عمره تمتع بوده باشد
هست بعد از فراغ از هفت شوط طواف نساء دو رکعت نماز این طواف را نزد در مقام حضرت ابراهیم
بعمل می اورد در این وقت از عمره فارغ میشود مخفی نماند انچه مذکور شد از عدول بعمره تمتع
بحج افراد در صورتی بود که عروض حیض قبل از اشتغال بطواف بوده باشد واما هرگاه بعد از اشتغال
بطواف در اثنای طواف بوده باشد یا بعد از فراغ از طواف وقبل از اتیان بصلوة بوده باشد یا بعد از
صلوة طواف وقبل از سعی بوده باشد پس حکم ان محتاج بتفصیل است لهذا میگوئیم مسئله متصور بچند
صورت میشود اول انست که عروض حیض بعد از فراغ از طواف وصلوة طواف بوده باشد دوم
انست که عروض حیض بعد از فراغ از طواف وقبل از اتیان بر کعتین طواف بوده باشد در این دو

صورت طواف عمره تمتع محکوم بصحت است اتیان بسعی مابین صفا ومروه مینماید با حیض وهم چنین
تقصیر مینماید یعنی قلیل از موی خود جدا میکند یا ناخن میگیرد بلی در صورت ثانیه تدارک دو
رکعت نماز لازم است بعد از انکه از حیض پاک شد اتیان بدو رکعت نماز طواف میکند در مقام حضرت
ابراهیم بعد از تقصیر محرم میشود بحج میرود بعرفات * وهکذا والمستند فیه الصحیح المروی فی الکافی
عن ابی الصباح الکنانی قال سالت ابا عبد الله ع عن امرءة طافت بالبیت فی حج او عمرة ثم حاضت قبل ان
تصلی الرکعتین قال اذا طهرت فلتصل الرکعتین عند مقام ابرهیم ع وقد مضت طوافها وما رواه فیه عن
عبید الله بن صالح عن ابی الحسن ع قال قلت له امرءة متمتعة تطوف ثم تطمث قال تسعی ما بین الصفا والمروة
وتقضی متعتها والصحیح المروی فیه ایضا عن معویة بن عمار قال سالت ابا عبد الله ع عن امرءة طافت
بالبیت ثم حاضت قبل ان تسعی قال تسعی قال سالت عن امرءة سعت بین الصفا والمروة ثم حاضت بینهما قال
تتم سعیها * صورت سیم ان است که در اثنای طواف حایض میشود این بدو نحو متصور میشود اول
انست که حایض میشود بعد از تجاوز از نصف مثل اینکه بعد از تمام شوط رابع حایض شد دوم انست
که قبل از تمام شوط رابع یا قبل از بلوغ بشوط رابع حایض میشود در صورت اول باز عمرهٔ تمتع
محکوم بصحت است در همان جاکه حیض عارض شده نشان میکند بتعجیل از مسجد بیرون میرود
اگر وقت موسع است تامل میکند تا از حیض پاک شود بعد از غسل حیض از همان موضع از طواف
میکبرد طواف را تمام میکند مثل اینکه عروض حیض بعد از اتمام چهار شوط از طواف بوده بعد از
غسل اتیان بسه شوط از طواف مینماید بقصد اتمام ان طواف بعد از ان اتیان بدو رکعت صلوة طواف
مینماید در مقام حضرت ابراهیم ع واگر عروض حیض در اثنای شوط خامس بوده باشد مثل اینکه اتیان
بنصف شوط خامس نموده بود حایض شد بعد از غسل حیض اتیان بدو شوط ونیم از طواف باقی مینماید
واتیان بصلوة طواف مینماید درک عمرهٔ تمتع کرده خواهد بود ووقت احرام بحج تمتع محرم میشود بحج تمتع
اعمال حج را بعمل می اورد واما هرگاه وقت مضیق نموده باشد مثل اینکه عروض حیض در روز
هشتم از شهر ذی الحجه بوده باشد در چنین صورت در مکه غیر مسجد الحرام نیت احرام بحج میکند بعد
از درک وقوف در عرفات ودرک وقوف در مشعر مناسک منی را بعمل می اورد بعد از پاک شدن
وغسل حیض اتیان بطواف حج وبقیهٔ از طواف عمره مینماید کلامی که در این مقام هست در چند
چیز است اول انست که اباالازمست تقدیم بقیهٔ از طواف عمره بر طواف حج بالازم است تقدیم طواف
حج بر بقیهٔ از طواف عمره با مخیر است دو زنیست که قایل شویم بتقدیم بقیهٔ از طواف عمره بر طواف
حج نظر باینکه تقدیم اعمال عمره در حج تمتع بر افعال حج لازم بود تسویغ اشتغال باعمال حج در اثنای
طواف عمره باعتبار ضرورت بود معروض ارتفاع ضرورت است پس اشتغال ببقیهٔ اعمال عمره مقدم
بر بقیهٔ اعمال حج لازم خواهد بود * ویدل علیه الصحیح المروی فی الکافی عن محمد بن ابی عمیر عن

حفص بن البختری عن العلاء بن صبیح عن عبد الرحمن بن الحجاج وعلی بن رباب وعبد الله بن صالح کلهم
بروونه عن ابی عبد الله ع قال المراة المتمتعة اذا قدمت مکة ثم حاضت تقیم ما بینها وبین التروية فان
طهرت طافت بالبیت وسعت بین الصفا والمروة وان لم تطهر الی یوم التروية اغتسلت واحتشت ثم سعت
بین الصفا والمروة ثم خرجت الی منی فاذا قضت المناسک وزارت البیت طافت بالبیت طوافا لعمرتها
ثم طافت طوافا للحج ثم خرجت فسعت فاذا فعلت ذلک فقد احلت من کل شیء یحل عنه المحرم الا فراش
زوجها فاذا طافت اسبوعا اخر حل لها فراش زوجها دوم این است که حکم مذکور که عبارت از بقای
ضعیفه بوده باشد برجع تمتع مختص است بصورتی که ممتکن باشد از درک طواف در روز یازدهم
بعبارت اخری مختص است بصورتی که معلوم باشد که ضعیفه تا روز یازدهم از حیض پاک خواهد
شد بنحوی که ممتکن خواهد بود بعد از پاک شدن از درک طواف در همان روز بنا بر این هرگاه
مشخص باشد که پاک نخواهد شد تا روز چهاردهم مثل اینکه روز هشتم شهر ذی الحجه حایض شد
عادت مستمره او شش روز یا هفت روز بوده ومیداند تخلف نمیکند پس در این صورت لازم است
که عدول کند از حج تمتع بحج افراد مثل سابق باعام است پس باقی برجع تمتع خواهد بود اگرچه مشخص
باشد تا روز یازدهم شهر پاک نخواهد شد حکم سابق که عدم جواز تاخیر طواف در رجع تمتع مختص بغیر
این صورت است مسئله محل اشکال است مناسب اینست اول استقصای کلمات اصحاب شود بعد از ان
تحقیق مسئله شود پس میگوئیم * قال فی المقنعه واذا حاضت المرة وهی فی الطواف قطعت وان صرفت
فان کان ما طافته اکثر من النصف بنت علیه اذا طهرت وان کان اقل استانفت والحایض تقضی المناسک کلها
الا الطواف بالبیت فانها لا تقربه حتی تطهر لان الطواف حکم الصلوة وله صلوة مفروضة وحکم السعی
فی النصف واقل منه واکثر حکم الطواف سواء وفی النهایة فان حاضت قبل الطواف انتظرت ما بینها
وبین الوقت الذی تخرج منه الی عرفات فان طهرت طافت وسعت وان لم تطهر فقد مضت متعتها وکانت
حجة مفردة تقضی المناسک کلها ثم تعتمر بعد ذلک عمرة مقبولة فان طافت بالبیت ثلثة اشواط ثم حاضت
کان حکمها حکم من لم یطف واذا طافت اربعة اشواط ثم حاضت قطعت الطواف وسعت بین الصفا و
المروة وقصرت ثم احرمت بالحج وقد تمت متعتها فاذا فرغت من المناسک وطهرت تمت الطواف وان کانت
قد طافت الطواف کله ولم تکن قد صلت الرکعتین عند المقام فلتخرج من المسجد ولتسع وتعمل ما قدمناه
من الاحرام بالحج وتقضی المناسک ثم تقضی الرکعتین اذا طهرت واذا طافت بالبیت وسعت بین الصفا و
المروة وقصرت ثم احرمت بالحج وخافت ان یلحقها الحیض فیما بعد فلا یتمکن من طواف الزیارة وطواف
النساء جاز ان یقدم الطواف بن معا والسعی بین الصفا والمروة ثم تخرج فتقضی المناسک کلها ثم ترجع الی
منزلها فان کانت قد طافت طواف الزیارة وبقی علیها طواف النساء فلا تخرج من مکة الا بعد ان تقضیه
وان کانت قد طافت منه اربعة اشواط وارادت الخروج جاز لها ان تخرج وان لم تتم الطواف وفی المبسوط

المتمتع اذا اهل بالحج لا یجوز له ان یطوف ویسعی الا بعد ان یاتی منی ویقف بالموقفین الا ان یکون شیخا
کبیرا لا یقدر علی الرجوع الی مکة او مریضا او امرة تخاف الحیض فیحول ذلک بینهم وبین الطواف
فلا باس بهم ان یقدموا طواف الحج او السعی واما المفرد والقارن فیجوز لهما ان یقدما الطواف قبل ان
یاتیا عرفات واما طواف النساء فلا یجوز الا بعد الرجوع من منی مع الاختیار فان کان هناک ضرورة
بمنعه من الرجوع الی مکة لامرة تخاف الحیض جاز لهما تقدیم طواف النساء ثم یاتیان بالموقفین ومنی
وبقضیان المناسک وبذهبان حیث شاءا وفی المبسوط فان حاضت قبل الطواف انتظرت ما بینها وبین
الوقت الذی تخرج الی عرفات فان طهرت طافت وسعت وان لم تطهر فقد مضت متعتها وتکون حجة
مفردة تقضی المناسک کلها ثم تعتمر بعد ذلک مقبولة وان طافت بالبیت ثلثة اشواط ثم حاضت کان
حکمها حکم من لم تطف واذا طافت اربعة اشواط ثم حاضت قطعت الطواف وسعت وقصرت ثم احرمت
بالحج وقد تمت متعتها فاذا فرغت من المناسک وطهرت تممت الطواف وان طافت الطواف کله ولم تصل عند
المقام ثم حاضت خرجت من المسجد وسعت وقصرت واحرمت بالحج وقضت المناسک کلها ثم تقضی الرکعتین
اذا طهرت واذا طافت بالبیت وسعت بین الصفا والمروة وقصرت ثم احرمت بالحج وخافت ان یلحقها الحیض
فیما بعد فلا یتمکن من طواف الزیارة وطواف النساء جاز لها ان تقدم الطواف بن مع والسعی ثم تخرج
فتقضی باقی المناسک وتمضی الی منزلها فان کانت طافت الطواف الزیارة وبقی علیها طواف النساء فلا
تخرج من مکة الا بعد ان تقضیه وان کانت طافت منه اربعة اشواط وارادت الخروج جاز لها الخروج
وان لم تتم الطواف وفی الاقتصاد ان حاضت قبل الاحرام فعلت ما یفعله المحرم وتوخر الصلوة والغسل
ومتی حاضت قبل طواف العمرة وقلنا ذلک بطلت متعتها وجعلتها حجة مفردة وتقضی العمرة فیما بعد
فان حاضت فی خلال الطواف وکانت طافت اربعة اشواط ترکت بقیة الطواف وقضتها بعد ذلک و
تسعی وتقصر وقد تم متعتها وان طافت ثلثة اشواط او اقل وقد بطلت متعتها فتجعلها حجة مفردة ومتی
خافت من الحیض عند عودها جاز لها تقدیم طواف الحج وطواف النساء قبل الخروج الی عرفات وفی جمل
العقود فان حاضت قبل الاحرام فعلت ما یفعله المحرم وتوخر الصلوة فان حاضت قبل ان تطوف طواف
العمرة وتعوقها جعلت حجتها مفردة وتقضی العمرة بعد ذلک وتسعی وتقصر وتتم متعتها وان کان اقل
من ذلک جعلت حجتها مفردة فاذا خافت من الحیض جاز لها تقدیم طواف الحج وطواف النساء قبل الخروج
الی عرفات وفی الخلاف اذا حاضت المتمتعة قبل ان تفرغ من اعمال العمرة جعلته حجة مفردة وقال
الفقها باسرهم یحتاج الی تجدید الاحرام دلیلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفی الوسیلة والحایض یصح احرامها
دون صلوته فان ترکته ظنا منها بانه لا یصح منها وتجاوزت المیقات فان امکنها الرجوع الیها رجعت
واحرمت منها فان لم یمکنها احرمت من موضعها فاذا دخلت مکة وامکنها الخروج الی خارج الحرم
خرجت واحرمت منه فان لم یمکنها احرمت منها فان کانت طاهرا طافت وسعت وقصرت واحلت واذا

كان يوم التروية احرمت بالحج وقضت مناسكها على ما ذكرناه فان حاضت خلال الطواف وقد طافت اربعة
اشواطا او اكثر قطع وبنى عليه وخرجت من المسجد وسعت وقصرت واحلت ثم احرمت بالحج يوم التروية
وخرجت الى منى وعرفات فاذا رجعت الى مكة لقضاء المناسك بها قضت مناسك الحج ثم اتمت الطواف و
صلت ركعتيه وان حاضت قبل ان تطوف اربعة اشواط بطلت متعتها ولزمته الاقامة على احرامها و
الخروج الى منى وعرفات والمشعر وقد صارت حجتها مفردة فاذا فرغت منها قضت العمرة مقبولة وان
دخلت مكة حائضا فحكمها مثل حكم من يحتبس قبل ان تطوف اربعة اشواط فان لم تحض واتمت العمرة
واحرمت يوم التروية بالحج وخافت الحيض جاز لها تقديم الطواف بين طواف الحج وطواف النساء والسعي
فان حاضت خلال الطواف النساء وقد طافت اربعة اشواط لم يجز له الرجوع حتى تطوف وفي الوسيلة
ايضا العمرة ضربان مرتبة بالحج وغير مرتبة به فالمرتبة ضربان اما تقدمت عليه او تاخرت عنه فالمتقدمة هي
العمرة المتمتع بها الى الحج والمتاخرة هي عمرة القران والافراد فان تمتع بها لم تحل اما احرم في اشهر الحج او في
غيرها فالاول لا يجوز له ان يجعلها مفردة اذا نوى ذلك وان لم ينو التمتع جاز والثاني لا يصح واذا
اعتمر بحجة القران انشاء احرم بعد انقضاء ايام التشريق وان شاء اخر الى استقبال المحرم فاذا اراد ها خرج
الى التنعيم واحرم منها وشرط على ما ذكرناه في الحج ونوى العمرة للحج ولبى فاذا دخل الحرم قطع التلبية
وطاف طواف النساء فان كان الحج واجبا او ندبا كانت العمرة كذلك هو العالم

كتاب الكفارات

س هر گاه در ذمه شخصي كفارهٔ ماه مبارك رمضان قرار گرفته باشد وان شخص خواسته باشد كه اطعام
شصت مسكين كند ايا لازم است كه مجموع شصت مسكين غير سيد باشند يا اينكه سيد باشند مضر نيست
ج در صورتي كه مكفر از سادات باشد جواز اشتراك سادات بغير سادات در اطعام بلكه اختصاص
ايشان باو ليي اشكال است وهم چنين در وقتي كه خمس كفايت يوم وليله ايشان نكند هر چند مكفر
از غير سادات بوده باشد اما در غير اين دو صورت پس خالي از اشكال نيست لكن جواز شايد باز
اقرب بصواب باشد هر چند اجتناب او فق باحتياط واقرب بسبيل نجات است س هر گاه بر ذمهٔ شخصي
قضا و كفارهٔ ماه رمضان لازم ايد و براداي هيچ يك از كفارات مقرره قادر نباشد بجهة فقر در
خصوص عتق رقبه واطعام ستين مسكين وبجهة مرض در خصوص شهرين متتابعين حكم اين شخص
در اينجا چه نسبت خواهد بود ج در صورتي كه متمكن از اداي هيچ يك از كفارات ثلث نباشد
ظاهر حصول امتثال است بتصدق بقدر امكان لكن احوط انضمام صيام ثمانية عشر يوم است براو اگر
ممكن باشد واگر متمكن از تصدق بهيچ وجه نباشد استغفار نمايد س اياتواند كسي كه كفارهٔ شش
روز ماه مبارك رمضان بر ذمه او بوده باشد شصت مسكين را پيدا كند وهر يك را كفاره شش روزه
بدهد يك دفعه واقل واجب كفاره چه قدر گندم است واياتان خورش دادن واجب است يا نه وبر
تقدير لزوم چه قدر بايد بدهد ج اين سوال مشتمل بر چند چيز است اول اينكه هر مسكيني را دفعه
واحد زياده از كفاره يكروز ميتوان داد يا نه ظاهر اينست كه ميتوان داد ثاني اينكه اقل واجب چه قدر
است ظاهر اينست كه اكتفا در كفارهٔ هر روز بمدي كه عبارت از چهار يك تبريز است ميتواند نمود
پس هر گاه يكمن و نيم بوزن تبريز در صورت مسطوره بهر مسكيني هر چند يك دفعه باشد تسليم نمايد
امتثال حاصل ميشود اتم ثالث اينكه دادن نان خورش واجب است يا نه ظاهر عدم وجوب است لكن احتياط
بالامكان در دادن است س زني مبتدئه خون ديد كه بودن ان بصفت حيض وعدم ان بر زوج
معلوم نيست وبعد از چهار روز منقطع شده غسل كرد وزوج در روز ششم با او مواقعه نمود وبعد
از مواقعه خون ظاهر شد وششم وهفتم خون ميديد وبعد منقطع شد غسل نمود ودر روز هشتم نيز
مواقعه واقع شد وبعد از ان نيز خون ديد يك روز كه مجموع نه روز بود اياد ر صورت مذكوره
كفاره بر زوج واجب است يا نه ودر صورت وجوب چون نصف وربع دينار طلاي مسكوك نميباشد
هر گاه قيمة ان را نقرهٔ مسكوك يا پول سياه بدهد چون است ومصرف كفاره را ايان فرمايند كه اياعدالت
در كبرنده ان شرط است يا نه وبصغير بي پدر ميتوان داد يا نه ج در صورت مفروضه اگرچه وطي

در اثنای حیض شده است بلکه وطی اول در وسط حیض شده و وطی ثانی در اخر حیض لکن ظاهر اینست که اثم و کفاره هیچ یک ثابت نبوده باشد نظر بجهل بموضوع و ظاهر اینست وجوب کفاره در صورت علم بموضوع است س هرگاه در ماه رمضان بفعل حرامی روزه ضایع شده باشد کفاره چه خواهد بود ج مسئله محل خلاف است ظاهر اینست کفاره جمع است یعنی عتق رقبه و صیام شهرین متتابعین و اطعام ستین مسکین و این قول مختار جمعی از محصول فقها است مثل شیخ صدوق در فقیه و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و مرحوم علامه در کتاب صوم و کتاب کفارات از قواعد و هم چنین در کفارات تحریر و مرحوم شهید در دروس و لمعه و شهید ثانی در مسالک و روضه و غیرهم و مستند این قول حدیث حسنی است که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا روایت نموده* عن عبد الواحد بن عبدوس عن علی بن محمد بن قتیبه عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلم بن صالح الهروی قال قلت للرضا ع ابن رسول الله ص قد روی عن ابائک ع فیمن جامع فی شهر رمضان او افطر فیه ثلث کفارات روی عنهم ایضا کفارة واحده فبای الخبرین ناخذ قال بهما جمیعا فمتی جامع الرجل حراما او افطر علی حرام فی شهر رمضان فعلیه ثلث کفارات عتق رقبة و صیام شهرین متتابعین و اطعام ستین مسکینا و قضاء ذلک الیوم و ان کان نکح حلالا او افطر علی حلال علیه کفاره واحده

س در کفارهٔ ماه رمضان هرگاه صوم شهرین را اختیار کند و سی و یک روز را متوالیا روزه گرفته باشد و عذر تاخیر اندازد تا سال دیگر یا بیشتر از یک سال بلکه بندریج گاهی یکروز را روزه بدارد کفاره صحیح خواهد بود یا نه و بر فرض صحت اثم خواهد بود یا نه ج این سوءال مشتمل بر دو مطلب است یکی انکه بقیه صوم کفاره را تا خیر تا سال ثانی یا ثالث و هکذا جایز است یا نه و ثانی انکه بقیهٔ صوم کفاره که عبارت از بیست و نه یوم بوده باشد متلا لازم است در ان مراعات تتابع یا نه بلکه متفرقا مجوز خواهد بود جواب از ثانی است که مراعات تتابع در بقیهٔ صوم در صورت معروضه واجب نیست بلکه اکمال شهرین متفرقا جایز است اگرچه ظاهر کلام شیخ مفید و ابن ادریس مقتضی لزوم رعایت تتابع است* قال فی المقنعة من وجب علیه صیام شهرین متتابعین فی افطار یوم من شهر رمضان او قتل خطاء او کفارة ظهار او نذر او وجب علی نفسه فافطر قبل ان یاتی بالصیام علی الکمال فان حکمه یختلف و له احکام فان تعمد الافطار لغیر عذر قبل ان یکمل صیام شهرین ابعدان اکمله من غیران یصوم من الثانی شیئا فعلیه ان یستقبل الصیام فان تعمد الافطار بعد ان صام من الشهر الثانی شیئا فقد اخطاء و علیه البناء علی ما مضی و التمام و جه* ظهور این کلام در لزوم رعایت تتابع در ما بقی انست که مقتضای عبارت مذکوره انست که هر وقت متعمد افطار نماید بعد از تجاوز از نصف این شخص خاطی خواهد بود پس اجتناب از خطا نمیشود مگر برعایت تتابع تا فارغ شود* و قال فی السرائر فان افطر مختارا من غیر مرض او حیض فی الشهر الاول و الثانی قبل ان یصوم منه یوما

واحدا کان علیه الاستیناف بغیر خلاف و ان کان افطاره بعد ان صام من الثانی و لو یوما واحدا کان خطاء و جاز له البناء* مختار جواز تفریق است یعنی بعد از انکه یک ماه را روزه گرفت و از ماه ثانی یک روز را روزه گرفت افطار در حق او جایز است و تاخیر در صوم باقی تواند نمود و بعد از انکه شروع بباقی نمود رعایت تتابع در ان واجب نخواهد بود و این مذهب اکثر فقها است* والمستند فی ذلک الصحیح المروی فی و فیه عن الحلبی عن ابی عبد الله ع قال صیام کفارة الیمین فی الظهار صوم شهرین متتابعین و التتابع ان یصوم شهرا و یصوم من الشهر الاخر ایاما او شیئا منه فان عرض له شیء یفطر فیه افطر ثم قضی ما بقی علیه و ان صام شهرا ثم عرض له شیء فافطر قبل ان یصوم من الاخر شیئا فلم تتابع اعاد الصیام کله و الشیء العارض فی الاول و الثانی ینبغی حمله علی ما لا یکون میسما للافطار فی الصوم کما یظهر وجهه للمتامل و المدلول علیه بقوله ع و التتابع ان یصوم شهرا اه ان التتابع المعتبر فی الشهرین یتحقق برعایة التتابع فی شهر و یوم فی شهر بعده فالتفریق فیما بعد غیر مضر و یدل علیه ایضا الموثق المروی فی الکافی عن سماعه قال سئلته عن الرجل یکون علیه صوم شهرین متتابعین ایفرق بین الایام فقال اذا صام اکثر من شهر فوصله ثم عرض له امر فافطر فلا باس فان کان اقل من شهر او شهرا فعلیه ان یعید الصیام اذا التقدیر لا باس بالتفریق فیما اذا صام اکثر من شهر ثم الکلام فی الامر العارض کالکلام فی الشیء العارض فی الحدیث الاول کما لا یخفی علی المتامل* پس میگوییم مقتضای این دو حدیث انست که کسی که یک ماه و از ماه ثانی یک روز را روزه گرفت افطار در حق او جایز است و تاخیر در صوم باقی تواند نمود و بعد از انکه شروع بباقی نمود رعایت تتابع در ان واجب نخواهد بود و این مذهب اکثر فقها است* والمستند فی ذلک الصحیح المروی فی و فیه عن الحلبی عن ابی عبد الله ع قال صیام کفارة الیمین فی الظهار صوم شهرین متتابعین و التتابع ان یصوم شهرا و یصوم من الشهر الاخر ایاما او شیئا منه فان عرض له شیء یفطر فیه افطر ثم قضی ما بقی علیه و ان صام شهرا ثم عرض له شیء فافطر قبل ان یصوم من الاخر شیئا فلم تتابع اعاد الصیام کله و الشیء العارض فی الاول و الثانی ینبغی حمله علی ما لا یکون میسما للافطار فی الصوم کما یظهر وجهه للمتامل و المدلول علیه بقوله ع و التتابع ان یصوم شهرا اه ان التتابع المعتبر فی الشهرین یتحقق برعایة التتابع فی شهر و یوم فی شهر بعده فالتفریق فیما بعد غیر مضر و یدل علیه ایضا الموثق المروی فی الکافی عن سماعه قال سئلته عن الرجل یکون علیه صوم شهرین متتابعین ایفرق بین الایام فقال اذا صام اکثر من شهر فوصله ثم عرض له امر فافطر فلا باس فان کان اقل من شهر او شهرا فعلیه ان یعید الصیام اذا التقدیر لا باس بالتفریق فیما اذا صام اکثر من شهر ثم الکلام فی الامر العارض کالکلام فی الشیء العارض فی الحدیث الاول کما لا یخفی علی المتامل* پس میگوییم مقتضای این دو حدیث انست که کسی که یک ماه و از ماه ثانی یک روز را روزه گرفت افطار در حق او مجوز خواهد بود بعد از انکه یوم ثانی شهر ثانی را افطار کرد و روز ثالث شهر ثانی را روزه گرفت رسید بیوم رابع میگوییم صادق است در حق ان شخص که اکثر از یک ماه را متوالی روزه گرفته است پس افطار روز رابع در حق ان شخص مجوز خواهد بود و هکذا الحال س کسی که بر او قضای بعض از ایام ماه مبارک باصوم کفاره افطار ان بر ذمهٔ ان باشد و هیچیک را بین الرمضانین بجا نیاورد در رمضان ثانی هم همین وضع از قضای بعض از ایام و کفارهٔ افطار ان بر ذمهٔ ان قرار گرفت چه کند و تقدیم قضا بر کفاره یا جواز تقدیم قضائین بر کفارتین یا تقدیم کفاره بر قضا و وجوب فور و عدم ان و کیفیت نیت در اداء ان را بیان فرمایند و اگر کفارهٔ جمع باشد و از بعض خصلات عاجز باشد باقی واجبست یا نه ج انچه از قضای ماه مبارک تاخیر شده تا سال دیگر باز ای هر روزی یک مد است و بجاه شاه که عبارت از یکصد و شصت مثقال صیرفیست بمقدار شش مثقال صیرفی و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال صیرفی علاوه است از یک مد بنا بر این اگر باز ای هر روزی ثمن من شاهی بدهد قلیلی علاوه از واجب داده خواهد بود و احتیاط در دادن دو مد است و ظاهر اینست که از تکرر سنین تکرر کفاره لازم نباشد بنا بر این هرگاه تاخیر در تدارک قضای ماه رمضان شده باشد تا سه سال ظاهر اینست التفاوتها میان یکمد میتوان نمود باز ای هر روزی و اما تقدیم قضا بر کفاره و تاخیر قضا ظاهر اینست هر دو جایز بوده باشد لکن احتیاط مراعات تقدیم قضا است

سهل در صورتی که آنیان بکفاره مستلزم تاخیر قضا شود تا سال دیگر بلکه در این وقت دور نیست
که تقدیم قضا متعین بوده باشد مجملا مسئله متصور بچند صورت میشود اول تقدیم کفاره سال است بر
قضای همان سال و ثانیه تقدیم کفارهٔ سال ثانیست بر قضای سال سابق و ثالثه تقدیم قضای سال ثانیست
بر کفاره سال اول ظاهر اینست جمیع اینها جایز بوده باشد مگر در صورتی که مذکور شد و اینها همه در
صورتی است که اختیار صوم در کفاره نموده باشد و اما غیر صوم مثل اطعام و عتق رقبه پس تشکیکی
در جواز تقدیم اینها بر قضا نمیباشد اگرچه کفاره از سال ثانی بوده باشد و اما فوریت در قضا اگرچه محل
خلافست لکن ظاهر اینست که فوری واجب نبوده باشد هر وقت که خواهد مخیر است مگر در صورتی که
فرض شود که با تاخیر متمکن نخواهد شد بجهة بعض از عوارض در اینصورت تاخیر نمیتواند نمود با انکه
تاخیر نموده تا وقت تنگ شود در آن وقت واجب است بعمل آورد و معیار همان است که با امکان تاخیر
از ماه رمضان دیگر جایز نخواهد بود و اما در کفاره اگرچه مستند عدم جواز تاخیر تا سال دیگر معلوم
نیست لکن رجحان مسارعت و مبادرت مسلم است خصوصا در صورتی که مظنون باشد که با تاخیر
متمکن از کفاره نخواهد شد مجملا اگرچه حال حکم صریح بوجوب فوریه در مطلق کفاره مستند آن در
نظر نیست لکن دور نیست که کفاره که موجب آن معصیت بوده باشد که کفاره در علاج و تلافی آن
معصیت قرار شده باشد مبادرت در اقدام چنین کفاره لازم بوده باشد س هرگاه کسی
قضاء روزهٔ ماه مبارک را اهمال کند تا ماه مبارک دیگر برسد کفاره آن چه قدر است و با طول رسیدن بسال
دویم یا کفاره ثانی هم واجب میشود یا نه و ترک روزهٔ نذر معین را بلا عذر نمودن با وجود جاهل
بودن در مسئله چه صورت دارد و عهد قلبی را یا نذر میگویند یا نه ج کفاره اهمال در قضای
ماه رمضان یک مد از گندم است و مقدار مد از پنجاه بوزن شاهی که عبارة از ثمن من شاهی بسنگ شاه زده
عباسی بوده باشد بمقدار شش مثقال صیرفی و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال کمتر است یعنی پنجاه
شاهی که عبارت از یکصد و شصت مثقال صیرفیست بقدر شش مثقال و نصف مثقال الا ثمن مثقال
علاوه است از مد پس هرگاه در مقام این کفاره بپنجاه بوزن شاه گندم بدهد باز ای هر روزی قدر
واجب را داده خواهد بود بعلاوهٔ شش مثقال و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال لکن احتیاط اینست که
باز ای هر روزی دو مد داده باشد که بقدر دوازده مثقال و هفت ثمن مثقال از صد درم شاه کمتر
است بعبارة اخری دو مد بقدر سیزده مثقال الا ثمن مثقال از یک صد درم کمتر است و اما تکرر کفاره
بتکرر سال اگرچه حکم بوجوب آن نمیکنیم لکن احتیاط مقتضی رعایت اینست و اما کفاره مخالفت در صوم
منذور ظاهر اینست که مثل کفارهٔ ماه مبارک است که یکی از سه چیز است که عتق رقبهٔ مومنه یا صیام
دو ماه متوالی یا اطعام شصت مسکین بوده باشد و این کفاره لازم است اگرچه جاهل بوده باشد که کفارهٔ
مخالفت در صوم منذور این بوده و اما عهد قلبی یا بنعقد که کسی بقلب خود عهد نموده با خلاق عالم که

بلکه در اینصورت تاخیر جایز نخواهد بود

چنین کاری را بکند یا بکند لکن تلفظ بصیغهٔ ننموده اگرچه این عهد باندری که در مخالفت آن کفاره
لازم بوده باشد نیست لکن چون بندهٔ ذلیل با خالق عظیم جلیل خود چنین قرار داده مخالفت نمودن
با عدم مرجح خارجی مناسب بندگی نیست

کتاب الجهاد

س هر گاه کسی شمشیری برهنه در دست دارد و رو بکسی دیگر می آورد او را
واجب است انکس هم برگردد و بان شمشیر دار که دفع ضرر از خود بکند که شمشیر او را بگیرد
یا حربهٔ او را رد کند ج در صورتی که مشخص شد انکس که شمشیر در دست دارد اراده قتل این
شخص دارد بهر نحو که ممکن بوده باشد میتواند دفع ضرر ان شخص را از خود کرده باشد س مسلم
میتواند بهر تدبیر و حیله که باشد از دزدی و فریب و خدعه مال کافر بت پرست غیر مطیع الاسلام
را اخذ نماید که شرعا بر او حلال باشد با انکه نمیتواند و دزدیدن او لاد و زنان ایشان جایز است
یا نه و باین نهج ملک مسلم میشوند یا نه ج اما در خصوص مال حال جواب از ان مقدور م نیست
و لکن دزدیدن و اسیر کردن زنان و اطفال انها جایز است مجملا اخذ کردن زنان و اطفال کفار خواه
بطریق قهر و غلبه بوده باشد و خواه بطریق اسر بوده باشد یا بطریق بیع از کفار باین معنی عوض بدهد
بکافر بنات کافر را یا زنان کافر ایشان عوض بگیرد بلی عیب است یعنی شخص مشتری مالک میشود
پس در حق مشتری جایز است هر نحو تصرف که خواهد و هم چنین زنان نصاری و یهود که غیر مطیع
الاسلام باشند ظاهر اینست که مسلم باسر مالک میشود

کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر

س شخصی عیالی دارد واینان را هرچند باموزدین میخواند نمیشنوند چه باید کرد ج از بابت امر بمعروف لازم است لهذا بامور دین وادار داول به نصیحت وتهدید وتخویف از عقوبت الهی جل شانه اگر بثری نبخشد بکج خلقی وتندی س امر بمعروف ونهی از منکر در چه مقام است ج هرکس دانست که فلان امر منکر وحرام است وقدرت برمنع ان داشته باشد لازم است منع نماید س هرگاه طفل غیر ممیز مس کتابت قرآن نماید منع ان بر کسی که مطلع شود واجبست یا نه ج بر ولی واجب است منع وبردیگران لزومی ندارد س هرگاه جماعت یهود در جنب خانه مسلمی از نو احداث مسجدی نمایند وليلا ونهارا بجهة آمد وشد در معبد خود اوقات مسلمانی که در جنب معبد مزبور میباشد تلخ نموده در شب خواب وروز ارام از ایشان قطع نمایند شب نگذارند که اطفال ان مسلمان ارام بگیرند یا مسلمانان را میرسد که نگذارند ومنع نمایند که این طریق وفتار نه نمایند یا بهر طریق رفتار نمایند منع نکنند ج چون که در حدیث صحیح از کاشف الاسرار والدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق ع وارد است که خراب کردن معبد یهود ونصاری بجهة انکه در محل ومکان ان بنای مسجد گذارند بجهة اهل اسلام جایز است لهذا چاره آسان انست که این شخص مسلمان این معبد را خراب نموده بقصد انکه در انجا بنای مسجدی بگذارد واگر خود این شخص با نقرا ده قدرت بنای مسجد ندارد سایر اهل اسلام اعانت وامداد او نمایند در بنای مسجد دران مکان محملا نظر باینکه خراب کردن معبد کفار بجهة بنای مسجد در ان جایز است لهذا این شخص میتواند ان معبد یهود را خراب نماید ودر انجا بنای مسجد بگذارد س هرگاه زید در ملک خود معاذی در خانه دیگری کودور زی ساخته باشد که اذیت ان زید بان شخص برسد وبکزرع از شارع مسلمین هم در کودور زقرار داده وضرر ان زید هم بمتردد دین میرسد ج تصرف در شارع بنحوی که مضر بمارره بوده باشد جایز نیست قاطبه مسلمانان منع ان میتوانند نمود وهو العالم

صاحب خانه وسایرین را تسلطی بر عابرین منع نمودن زید است یا نه

کتاب التجارت

س بیان فرمایند حکم این مسئله شرعیه را که چنانچه زیدی که از اهل خبره است طلای مسکوک و غیر مسکوک از قبیل نقش و غیره به بیع صحیح شرعی که تقابض ثمن و مثمن در مجلس بعمل آمده باشد بخرد از عمرو و بعد از دو سه روز که تصرف در مبیع نموده باشد زید مذکور مشتری بر عمرو بایع ادعا نماید که یک جزو از جمله مبیع که ظاهرا بحسب محل خوب و خوش عیار مینمود مغزان مغشوش است و قدری از آن را که در دست دارد چنین است که میگوید لکن عمرو بایع بهیچ وجه از این معنی مطلع نبوده و بهمین که ظاهر است مالک شده اما در فرض مذکور زید را میرسد که فسخ مبایعه یا ادعای غبن نماید یا نه و حال آنکه تفاوت غبن الفحش تقریبا ده یک از کل مبیع بیشتر نمیشود ح اصل در عقود لزوم است و بمحض ادعای مشتری غبن ثابت نمیشود و هم چنین ثبوت مغشوشیت در بعض موجب ثبوت در کل نمیشود بلکه ثبوت آن یا باعتراف غابن است که بایع است یا باقامهٔ بینه از مشتری و تمدید ثبوت غبن یا عدم آن بده یک معتد بنیست و کاهست بده یک ثابت نمیشود و کاهست میشود نظر باینکه تمدید غبن در شریعت نشده است بلکه فقها حواله بعرف فرموده اند اگر قدریست که مسامحه در عرف و عادت میشود غبن بآن ثابت نمیشود و اگر چنین نبوده باشد میشود بنابراین کاهست ده یک قدریست که مسامحه میشود بآن مثل یک شاهی در ده شاهی و کاهست مسامحه نمیشود مثل ده تومان در صد تومان یا صد تومان در هزار تومان پس در صورتی که غبن ثابت شد مغبون مخیر است مابین امضای معامله بنحوی که شده یا فسخ آن و رجوع بمال خود مشهور مابین فقها اینست که این خیار بتصرف ساقط نمیشود مگر در صورتی که مغبون مشتری بوده باشد و مبیع را مستقل بدیگری نموده باشد یا مانعی از رد تر او متحقق شده باشد مثل استیلاد امه پس اگر تفاوت در محل سوال قدری نیست که مسامحه در آن شود و تصرف مشتری مثل تصرف مذکور نبوده باشد مختار بر فسخ خواهد بود و اگر تشکیکی در ثبوت غبنی که موجب خیار بوده باشد در محل سوال بوده باشد از راه دیگر سخن ممکن است بیان آن اینست که تواردا انواع خیار در محل واحد ممکن است بنابراین در محل سوال قطع نظر از غبن کرده ممکن است که گفته شود مبیع در چنین صورت بر فرض ثبوت آن معیوب خواهد بود و خیار عیب بجهة مشتری خواهد بود و در خیار عیب مشتری مخیر است مابین فسخ و ضبط مبیع و اخذ مابه التفاوت و چونکه صریح سوال اینست که مشتری تصرف در مبیع نموده بنابراین مشتری مسلط بر فسخ نخواهد بود لکن مسلط بر مطالبه مابه التفاوت خواهد بود و در صورت عدم معلومیت قدر آن خلاصی در مصالحه است و هو العالم س شخصی هر گاه ملک باغی را بمبلغ پنج تومان و پنج تومان دیگر صرف تعمیر آن نماید و بعد ملک غیر ظاهر شود

یا مشتری مطالبهٔ تعمیرات خود را میتواند نمود یا نه ج در چنین صورت اصل ثمن را که عبارت از پنج تومان بوده باشد بی اشکال مشتری مطالبه از بایع مینماید و اما سایر اخراجاتی که نموده است پس اگر عینی از اموال مشتری در ان ملک باشد مثل اینکه عمارتی ساخته در و پنجره و امثال اینها در ان قرار داده مشتری تسلط دارد که انها را از ان ملک انتزاع نموده متصرف شود و اگر چنین نبوده باشد پس اگر استیفای منفعتی از ان ملک نموده باشد باز ای خسارت و اخراجاتی که در ان ملک نموده باشد اقرب بسبیل نجات انست که اکتفا بان نموده مطالبه از بایع ننماید و اگر استیفای منفعت ننموده باشد یا بقدر خسارة استیفای نموده باشد در اینصورت اگر بایع عالم بوده باشد که مبیع ملک دیگری بوده مقطوع به در کلام جماعتی از اجلهٔ فقها انست که رجوع و مطالبهٔ این خسارت را از بایع تواند نمود و در نظر حقیر محل اشکال است و اشکال از این در صورتی است که عالم نبوده باشد بلکه معتقد این بوده باشد که از مال خود بایع است مثل اینکه ملکی در تصرف مورث او بوده بفوت ان منتقل باو شد چنین اعتقاد داشت که از مال مورث او بوده منتقل باو شده و بعد از انتقال بدیگری مشخص شد که مال دیگری بوده در این صورت حکم بجواز مطالبه مشتری در جمیع خساراتی که در ان مبیع نموده از بایع اگرچه استیفای منفعت مطلقا ننموده باشد بسیار بسیار در نظر حقیر محل اشکال است بلکه ظاهر اینست که نتواند نمود س زید در وغی میخواهد بعمرو ابتیاع سلف نماید اما چنین معامله در شریعت جایز است یا نه ج جایز است س در سنوات سالفه زید تنخواهی بطریق معامله و مرایحه بعمرو داده و تنخواه در ذمه عمرو قرار و استقرار یافته و من جملهٔ تنخواه مذکوره قدری براتهای فرنگی بوده است که بایست در هندوستان وکیل عمرو گرفته باشد و عمرو در این ولا قدری از براتهای خود را منتقل ببکر نموده و تنخواه خود را گرفته و بعد از سالها عمرو از درجه اعتبار ساقط و تنخواه زید مبلغهای خطیر در نزد عمرو معیوب والحال زید مدعی است که براتهای فرنگی امانت من بوده و عمرو من غیر اذن فروخته است و ذمهٔ بکر مشغولست چنانچه بکر ادعا نماید که براتهای مزبوره بذمهٔ عمرو تعلق داشته و برطبق ادعای خود بشهادت شهود اثبات مدعا تواند نمود حاکم شرع از او میپرسد بانه و اینکه بکر بگوید که اگر هم بالفرض والتقدیر براتهای مذکور امانت بوده باشد من چون عالم بامانت نبوده ام و عمرو امین شما بوده عمرو باید از عهدهٔ این وجه مذکور برآید سخن بکر در این مقام مسموع است یا نه و در صورتی که زید ادعا نماید که عمرو خود اقرار و اعتراف بامانت براتها داده بکر را میرسد که بگوید اقرار عمرو امروز بامانت براتها از راه اضطرار و اضطراب است زید چون صاحب علو و استیلاست ج اگر صاحب تنخواه معامله با عمرو نموده باشد باین نحو که مدبون عمرو شد و حواله نمود طلبی را که عمرو از او داشت بفرنگی یا غیر فرنگی که در هندوستان یا غیره گرفته باشد و عمرو هم قبول این مطلب نموده بعد براتها زید را در اصفهان یا غیر اصفهان باشخاصی داده و وجه ان را گرفت و وجه

هندوستان را حواله انها نموده در این صورت صاحب تنخواه که زید نبوده باشد تسلطی بر ان اشخاص ندارد که مطالبهٔ وجه خود را از ان اشخاص نموده باشد بلکه مسلط است بر مطالبهٔ تنخواه از خود عمرو و اگرچنین که مذکور شد نبوده باشد بلکه عمرو وکیل صاحب تنخواه بوده باشد در اینصورت اگر صاحب تنخواه او را وکیل مطلق نموده باشد که تنخواه او را که در هندوستان است بهر نحو تصرف که خواهد نموده باشد ماذون است این شخص وکیل برات صاحب تنخواه را در اصفهان مثلا باشخاصی داده و وجه ان را از انها گرفت که انها عوض وجه را در هندوستان گرفته باشند و این شخص وکیل وجه را تلف نموده باز صاحب تنخواه تسلط بر این اشخاص ندارد که مطالبهٔ وجه خود را از انها نموده باشد و اگر عمرو را وکیل نمود لکن نه بطریق مذکور بلکه وکیل نمود که بهندوستان رفته این وجه را در انجا از ارباب برات گرفته باشد و نحو دیگر ماذون نبوده باشد و این شخص وکیل تعدی از مقتضای وکالت نموده باشد برات را در اینجا بعض داده وجه را از او گرفته هرگاه این مطلب شرعا ثابت شود که چنین بوده ظاهر اینست صاحب تنخواه مطالبهٔ مال خود را از این اشخاص میتواند نمود نظر باینکه بعد از ظهور حقیقت حال مشخص شده که این اشخاص بدون سبب شرعی مال او را تصرف نموده اند و این اشخاص مطالبهٔ حق خود را از ان شخص وکیل مینمایند باعسار و حکم او حکم سایر معسرین خواهد بود و در صورت اختلاف مابین صاحب تنخواه و این اشخاص و وکیل در تشخیص صور مسطوره محتاج برافعه است س هرگاه زید ملکی را بایع شرط نموده و در بین مدت خیار بایع فوت شده و وارث مرحوم اختیار مجموع رتق و فتق مشار الیه را بمشتری واگذارده باشد و مشتری را ماذون نموده باشد که وجه طلب خود را از سایر منافع املاک مرحوم برداشته و او وجه بیع خود را برنداشته تا انکه مدت خیار منقضی شده ایا بیع لازم و خیار ساقط گردیده است یا خیر ج در چنین صورت که وزنهٔ بایع معادل ثمن مبیع را از ترکه بایع بمشتری واگذاشته اند در عوض ثمن مبیع و فسخ مبایعه نموده اند در چنین صورت تسلطی بجهة مشتری در مبیع نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد بلکه وزنهٔ ماذون نموده باشند مشتری را که معادل ثمن را از ترکه بردارد و ان مشتری برنداشته باشد تا مدت منقضی شود در این صورت مبیع ملک لازم مشتری میشود و وزنهٔ بایع را در صورت مفروضه تسلط در ملک مبیع شرطی نخواهد بود س زید نامی شیء را باحدی داده است و نگفته است که این شیء را بتو قرض میدهم و یا میفروشم لکن باشخاص دیگر میفروخته است بعد از انقضای مدتی امده است این زید و مطالبهٔ پول ان شیء را در وقت دادن میکند ان زید مستحق پول ان شیء است و باهمان شیء را طلب کار است ج اگر حکایت خرید و فروش مابین مذکور نشده باشد باین نحو که ان شخص بقصد فروش باو نداده ان شخص نیز بقصد خریدن نگرفته باشد بیع متحقق نشده مثل انرا مستحق میباشد اگر مثلی بوده باشد و عین را تلف نموده باشد و اگر عین باقی بوده باشد همان عین را لازم است رد نماید و اگر قیمی بوده باشد

وعین موجود بوده باشد همان را رد مینماید واگر ممکن از رد عین نبوده باشد قیمت آن را اظهار است
که لازم در رد قیمت قیمة انست حین المطالبه س زید با عمرو معامله کرده است بثمن را بح وعمرو
مشتری مدعی است که من ثمن را بح راس موعد را مشغول ذمه میباشم و زید مدعی است که من مستحق
ثمن را بح حین العقد میباشم اما ادعای عمرو مسموع میباشد بانه و دیگر در صورتی که ثمن را بح حین
العقد و ثمن باشد اما عمرو مخیر است در اینکه هر یک از دو ثمن را خواسته باشد بدهد میتواند داد
یا باید تنصیف نماید و ثمن را باز بدهد مخیر است مفروض اینست که و ثمن حین العقد حال که راس
موعد است اختلاف هم رسانیده است اما مشتری مخیر است که هر یک را که خواهد بدهد یا باید تنصیف
نماید ج معتبر در ثمن ثمن حین العقد است پس هر گاه ثمن در راس موعد مختلف بوده باشد باثمن حین
العقد خواه بزیادتی یا بنقصان لازمست که ادای انچه معین بود حین العقد نماید بایع مطالبهٔ علاوه بران
در صورت زیادتی نمیتواند نمود چنانچه مشتری بدادن اقل در صورت نقصان بری الذمه نخواهد بود
الا برضای طرفین واما انچه در استفتا قلمی شده که ثمن حین العقد مختلف بوده تعیین جنس ثمن از شرایط
صحت بیع است پس لازم است حین العقد تعیین شود که ثمن اشرفی است یا روپیه یا بعضی از اول و بعضی
از ثانی در صورت عدم تعیین بیع صحیح نخواهد بود س هر گاه شخصی ظالم مسلطی تنخواهی از زید
بدون حق و حساب بخواهد و زید در وصول تنخواه کمال تعلل و مضایقه نماید شخص ظالم زید را
گرفته مقید و محبوس نماید و تا چند یوم متوالی چوب بسیاری بروی زند هیچ وجه متقبل وصول نشود
بعد ازان بکنفراز قبیله زید میرود بدون اذن واجازه زید ملک و برا بعمرو مبایعه میکند و ثمن او را
گرفته تسلیم ظالم مینماید در صورت مفروضه بیع ان ملک بدون اذن واجازه و امضای مالک چه
صورت دارد و زید میتواند که اجرت المثل زمان تصرف عمرو را از عمرو بگیرد یا نه و در صورت
فساد بیع عمرو در خصوص وجه ثمن بکدام یک رجوع مینماید ج این شخص که مدعی این است که
من ملک زید را با عدم اذن و امضای او فروختم مدعی فساد عقد است و این ادعا از او مسموع نیست
باید ثابت نماید بعد از ثبوت مشخص است که بیع فاسد است و مالک مطالبهٔ اجرت المثل ایام تصرف را
میتواند نمود و مشتری با جهل بحقیقة حال مطالبهٔ اجرت المثل و مثل ثمن را از بایع میتواند نمود و اما با علم
بحقیقت حال که بایع مالک مبیع نبوده و ماذون نیز از قبل مالک نبود پس حکم بطلانه در صورتی که عالم
بوده که این ثمن را بایع بظالم خواهد داد مشکل است س زید باغی را به بیع خیار بعمرو فروخته و
بیع مزبور لزوم هم رسانیده بعد از چندی که باغ باز بتصرف زید بوده که بیعی روئداده بوده است
بخالد میفروشد بمبلغی نقد عمرو که مشتری اول است از فروختن زید باغ را بخالد مستحضر میشود
بخالد میگوید که این باغ در نزد من به بیع خیار لزوم هم رسانیده و ملک منست تو از زید مبادا بخری
خالد اعتنا نکرده باغ را خریده و قیمة ان را قدری داده و قدری را هم تا حال داده نشده است و

زید در قبالهٔ فروش بخالد ضامن کاشف فساد هم شده است که چنانچه فسادی ابراز شود از عهده
برآید و حال زید فوت شده ورثهٔ زید را چه باید کرد ج برفرض ثبوت مضمون مسطور باغ مال
عمرو است مادامی که فسخ از عمرو واقع نشده باشد تصرف غیر در آن باعدم اذن عمرو جایز نیست و
باغ مزبور در ید ورثهٔ زید باید خالد هر یک که بوده باشد لازم است رد نماید بعمرو یا بناقل شرعی
از ان بخود منتقل نماید س شخصی کوسفندی را به بیع فاسد خریده نتاج حاصله ازان در مدتی که
در نزد مشتری بوده مال مشتری است یا بایع ج نماء حاصل از ملک مال مالک است س هر گاه زید
ملک معین مشخصی در تصرف داشته باشد عمرو گوید همین ملک از منست و زید مذکور گوید از
وکیل تو خریده ام اما شرعا ملک مزبور حسب الاقرار زید تعلق بعمرو دارد یا نه و زید مزبور باید
ادعای خود را بثبوت برساند یا نه ج نظر باینکه بد تصرف خود را مستند کرده بابتیاع از وکیل
عمرو این بمنزلهٔ اقرار است بر اینکه ملک متنازع فیه مال عمرو بوده و مدعی انتقال بخود میباشد لهذا
زید باید انتقال بخود و وکالت وکیل را ثابت نماید و با عدم اثبات ملک مزبور بحسب قواعد شرعیه
متعلق بعمرو خواهد بود س دو تفر سه دانگ مفروز از ملک معین را مشاعا مالک بوده بتفاوت
باین نحو که یک دانگ مشاعا مملوک یکنفر و دو دانگ ازان مشاعا متعلق بدیگری مالک و دو دانگ یک
دانگ و نیم را مشاعا فروخت شخصی و نیم دانگ دیگر را مشاعا فروخت بدیگری بعد مشخص شد که
این شخص زیاده از یک دانگ را مالک نبوده و یک دانگ دیگر مال دیگری بوده این شخص بطریق
غصب متصرف بوده و حال ان شخص مالک واقعی این یک دانگ خود را از مشتری یک دانگ و نیم
مطالبه نماید یا از هر دو مشتری ج اگر مبایعهٔ نیم دانگ مشاع مقدم بوده بر مبایعهٔ یک دانگ و نیم بیع
ان صحیح و لازم خواهد بود و مالک واقعی یک دانگ را بر ان مشتری تسلطی نخواهد بود پس مطالبهٔ
یک دانگ را از مشتری یک دانگ و نیم خواهد نمود و ان مشتری نسبت به نیم دانگ باقی مختار بر فسخ
مبایعه میباشد نظر بتبعض صفقه و اگر مبایعهٔ یک دانگ و نیم مشاعا سابق بوده یا شد ان بیع نسبت به نیم
دانگ از یک دانگ و نیم باطل خواهد بود و اگر مشتری یک دانگ و نیم در یک دانگ بیع را امضی نمود
مالک یک دانگ تسلط بر این یک دانگ نخواهد داشت لکن مطالبهٔ نیم دانگ از این یک دانگ و نیم و نیم
دانگ دیگر را میتواند نمود س هر گاه شخصی شیء را بفروشد بوعدهٔ یک سال بمبلغ معینی و الان
مستحق ان مبلغ نیست و باز ای ان شیء را بیع شرط نماید یا بیع شرط صحیح است یا نه بر فرض عدم صحت
بیع شرط هر گاه بفروشد ان شیء را بنقد هر چند قیمة ان شیء در حین معامله ان اندر نباشد اما پول را
قرض الحسنه میدهد تا اخر مدت یک سال بر فرض صحت در این صورت نوعی که تسلط بهم رساند بایع
بر اخذ پول قرض الحسنه چه چیز است بیان فرمایند ادام الله اظلالکم ج ظاهر اینست میتواند باین نحو که
میگوید فلان مالک را شما فروختم بمبلغ ده تومان مثلا که از شما در ذمهٔ منست که برس لازم است که

بعد از یک سال بشما داده باشم و در ضمن ان عقد شرط مینماید که اگر تا یک سال کل این وجه را بشما
داده باشم مختار و مسلط بر فسخ مبایعه بوده باشم والا بیع لازم و خیار ساقط بوده باشد س هرگاه
زید از عمرو ملکی را بمبلغ سیصد تومان خریده و بعد زید ادعای غبن نموده باشد و بجهة تشخیص
و تعیین غبن رجوع بارباب وقوف و بصیرت کرده و ایشان ملک مزبور را بمبلغ یکصد و ده تومان
مقوم نمایند و بتصدیق و تعیین ارباب خبرت غبن مشتری مبلغ یکصد و نود تومان بوده باشد ایا در
اینصورت که در مبلغ سیصد تومان معامله یکصد و نود تومان مشتری مغبون باشد مبایعه صحیح است
یا باطل ج حکم ببطلان صورت ندارد لکن بر فرض ثبوت مراتب مرقومه شبهه در تحقق غبن نیست
و در صورتی که مشتری اسقاط غبن ننموده باشد مخیر خواهد بود ما بین فسخ مبایعه و امضای ان بنحوی
که عقد بران واقع شده در صورتی که فسخ نموده استرداد ثمن از بایع خواهد نمود س هرگاه زید
ملکی را بعمرو فروخته بقیمة مبلغ هفتاد و پنج تومان مثلا بتقویم اهل خبره و بصیره و خود مشتری
مزبور هم از اهل خبره میباشد و چند نفر از اهل خبره که قیمة نموده اند از خویشان و خیرخواهان وی
بوده اند و بعد از انقضاء یک سال یا شش ماه یا هجده ماه یا دو سال از مدت مبایعه مذکوره چنین ملکی را
بمبلغ پنجاه تومان بیع وشری نموده اند مشتری مزبور بعد از وقوع امر مزبور و انقضاء مدت مسطوره
میخواهد که مبیع مزبور را ببایع مذکور رد نماید و ثمن را بگیرد ایا شرعا میتواند بانه و بر تقدیر
نتوانستن ایا میتواند کرادهای غبن قدر تفاوت بین القیمتین نماید ج ثبوت خیار غبن در حق
مشتری موقوف بانست که مشتری ثابت نماید بینه معتبره در نزد حاکم که مبیع وقت اجراء صیغهٔ بیع
گنجایش ان ثمنی که عقد بران واقع شده است نداشته و مشتری نیز جاهل بحقیقة حال بوده و اگر این دو
مطلب باقامهٔ بینه معتبره نزد حاکم شرع یعنی مجتهد جامع الشرایط ثابت نمود و اسقاط خیارات خود را
حین العقد بمصالحه و غیرها ننموده باشد ان وقت مشتری مخیر خواهد بود ما بین فسخ مبایعه و امضای
ان بهمان نحو که واقع شده پس هرگاه مشخص شد که حال کسی بان قیمت که مشتری خریده نمیخرد بلکه
گنجایش ان ثمن را ندارد این موجب ثبوت خیار غبن نمیشود چه ازمنه مختلف است گاه هست یک سال قبل
چیزی بمبلغی گنجایش دارد بعد تنزل مینماید و گاه هست ترقی مینماید مناط و معیار ثمن حین العقد است
بشرط شرطین و عدم اسقاط خیار غبن و هو العالم س هرگاه بایع بیع نماید ملکی را بشخص مشتری و
ملک مزبور را بتصرف مشتری نداده باشد بعد از انکه مشتری رفته از متصرفین ملک مزبور مبیع خود
را تصرف کند متصرفین ادعای حقیت و ملکیت بعضی ازان را نموده اند و بتصرف نداده اند ایا مشتری
مزبور را میرسد که بخیار عیب مذکور فسخ مبایعهٔ مزبوره را نماید یا انکه باید توزیع نماید صحیح را
بالنسبه اخذ کند و فاسد را دست بردار د و یا انکه مجموع از صحیح و فاسد را بیع داند یا انکه در حال
بیع عالم نبوده صحیحا صیغه جاری شده و در صورتی که خیار غبن داشته باشد اختیار بر فسخ دارد یا

یا انکه ارش بگیرد ج هرگاه عقد واقع شده باشد بر مقدار معینی از ملک و بعد مشخص شود بعضی
ازان ملک دیگری بوده و بعضی مال بایع در اینصورت اگر ان مالک دیگر امضای معامله و مبایعه را
نموده خوب و اگر امضا نموده بیع نسبت بهمان قدر از مال او فاسد خواهد بود و مشتری در بقیه مختار بر
فسخ خواهد بود و هو العالم س شخصی چهار دانگ باغی بشخصی به بیع خیار فروخته و در اثنای
مدت خیار مشتری فسخ نموده و سه دانگ و نیم ان را به بیع لازم بتصدیق اهل خبره خریده است و نیم
دانگ دیگر همان بحال بیع شرط اول باقی مانده و معادل ان هم ثمن باقی مانده و حال مدت خیار منقضی
شده ایا مبایعهٔ این نیم دانگ به بیع خیار لزومی بهم رسانیده یا نه ج اگر فسخ مبایعه را بالاضافه به
دانگ و نیم نموده باین معنی که چهار دانگ باغ را فروخته بمجهل تومان و بیع شرط نموده که هر دانگ
باز ای ده تومان و بعد خواهش نموده بایع شارط از مشتری یا بعکس طرفین قرار الها چنین شده که سه
دانگ و نیم را به بیع قطعی مبایعه شده باشد عقد سابق را نسبت به سه دانگ و نیم فسخ نموده نیم دانگ بر حال
خود باقی مانده و مبلغ بیع تومان نیز نسبت به نیم دانگ منظور داشتند و مدت منقضی شد این مبلغ را
بایع رد بمشتری نموده در اینصورت بیع نسبت به نیم دانگ لازم و خیار ساقط نیم دانگ ملک لازم
مشتری میشود بایع را بعد از انقضای مدت اختیاری نخواهد بود س زید خانهٔ معینه را بابتیاع نموده
از عمرو بمبلغ معین و صیغه را باسم خود جاری نموده و حال میگوید که قصد من ان بود که خانهٔ
معینه را بقصد بکر خریده باشم لکن صیغه مجدده جاری نشده و وجه ثمن را از بکر اخذ و قبض نموده
و حال میگوید قصد من بجهة بکر بود و صیغه و قباله را باسم خود خوانده ام و نوشته شده ایا در این
صورت که بقصد بکر بود و وجه گرفته و تجدید صیغه ننموده خانه مال زید است یا مال بکر و قصد
بکر کفایت میکند یا احتیاج بصیغه مجدده میباشد ج در اتحاد و مقام است یکی انست که بکر الازم است
بحض ادعای زید که این خانه را بقصد تو خریده ام تصدیق او نماید بانه جواب ان اینست که اگر بکر او را
وکیل نموده باشد در خصوص مبایعهٔ همان خانه بخصوصه یا بعمومه در اینصورت فعل وکیل ممضی
است لازم است بر موکل که قبول نموده باشد و مقام ثانی انست که هرگاه بکر تصدیق او نموده در این ادعا
که من خانه را بقصد تو خریده ام و خانه را متصرف شده ایا در انتقال خانه ببکر محتاج بصیغهٔ دیگر هست
بانه جواب ان اینست که خبر حاجت بصیغهٔ دیگر نیست بلکه هرگاه بعد زید نکول نماید و گوید که من
خانه را بقصد خود خریده بودم نه بکر این سخن شرعا از او مسموع نیست س اخذ ربا از کافر حربی
جایز است یا نه و بر فرض جواز مختص است باینکه در ولایت کفر بوده باشد یا انکه در بلاد اسلام نیز
اخذ ربا از ایشان میتوان نمود ج اخذ ربا از حربی باتفاق علمای شیعه جایز است خلافی در این باب
ما بین علمای شیعه نیست بلکه علمای اهل سنه اختلاف کرده اند در این شافعی و مالک و احمد و یوسف
منع نموده اند از اخذ ربا از کافر مثل مسلم بن لکن ابو حنیفه جایز دانسته و اما اختصاص ان ببلاد کفر یا

ثبوت جواز اگرچه بلاد مسلمین بوده باشد ظاهر اینست که حکم مختص بلاد کفر نبوده باشد بلکه جایز
است اخذ ربا از حربی خواه در بلاد کفر بوده باشد یا در بلاد اسلام بلی حدیثی از طرق عامه نقل شده
که موهم اختصاص است وان حدیث اینست *قال رسول الله صلعم لا ربا بین المسلمین و اهل الحرب* لکن
حدیث مروی در طرق شیعه عام است اختصاص ببلاد کفر ندارد س چه میفرمایند در خصوص اینکه
زید بیع بشرط خیار کرد ملک خود را تا زید عمرو قبل از بلوغ زمان خیار مصالحه نمود خیار فسخ خود را
ببکر بمبلغ معینی اما ببکر مزبور هر گاه اختیار فسخ معامله مسطوره نماید در زمان خیار ملک مسطور
بنفس فسخ بکر منتقل میشود از عمرو باو یا نه ج در مشار الیه بلفظ باد اخر استفتاد و احتمال است
اول است که مقصود بکر فاسخ بوده باشد وثانی انست که مراد زید بایع بوده باشد اگر مراد اولست بی
اشکال فسخ معامله از بکر در فرض سوال موجب انتقال باو نمیشود چه عقد بیع بحسب شرع موجب
حدوث علاقهٔ ملکیت است مابین مشتری و مبیع و فسخ مزبل و رافع این علاقه است پس برمیگردد
مبیع بحال اول یعنی به مملوکیت بایع و فسخ محدث علاقه ملکیت مابین فاسخ و مبیع نیست و اگر مراد
ثانی است یعنی بعد از فسخ بکر مبیع منتقل شود از عمرو بزید بلی ظاهر اینست که منتقل نشود واشکالی
که در این مقام میتوان کرد اینست که اصل لزوم عقد است و فسخی که موجب ازالهٔ حکم عقد میتواند شد
بمقتضای انچه فقها ذکر فرموده اند فسخی است که از خود بایع بوده باشد یا غیر بایع در صورتی که در
ضمن عقد شرط شده باشد فسخ او و در صورت مفروضه هیچ یک متحقق نیست اما اول پس ظاهر است
اما ثانی پس بجهة انکه اگرچه فسخ از غیر است لکن در ضمن عقد فسخ او شرط نشده است کما هو المفروض
لکن جواب اینست این فسخ اگرچه از بایع نیست لکن در حکم فسخ بایع است نظر باینکه این حق بود از
بایع حسب المصالحه منتقل شده ببکری پس این همان فسخی است که بجهة بایع ثابت بود حسب المصالحه که
از عقود لازمه است منتقل نموده بغیر بلی در این مقام اشکالی در صحت اصل مصالحه میتوان نمود بیان
این است که مصالح عنه میباید در حین مصالحه یا مملوک مصالح بوده باشد یا امکان ملکیت در ان وقت
ثابت بوده باشد واین در هیچ یک در صورت مفروضه متحقق نیست نظر باینکه مفروض در سوال
اینست که مصالحه قبل از بلوغ زمان خیار شده و معلوم است قبل از بلوغ زمان خیار هنوز خیاری را
بایع مالک نشده تا ببکری منتقل نماید بصلح تحقیق حال در این مقام مقتضی اینست که گفته شود عقد
صلح عقدیست که مقتضی نقل شیء است عینا کان او منفعة او کلیهما از مالک ببکری یا مقتضی ابراء
است اگرچه در ان صورت نیز میتوان گفت که نقل متحقق است پس محتاج بکلام اخر نخواهد بود معلوم
است نقل وانتقال موقوف بمالکیت و مملوکیت بالفعل است بنابراین میگوئیم اگر صلح خیار بعد از بلوغ
زمان خیار شود تاملی در صحت ان نخواهد بود نظر باینکه در این وقت بایع مالک خیار که حقی است از
حقوق مالیه میباشد و بعقد صلح این حق منتقل میشود از او بمصالح له و اما قبل از بلوغ زمان خیار

هنوز بایع مالک شیء نشده است تا منتقل نماید ببکری از اینست که فرموده اند قبل از بلوغ زمان
خیار عقد لازم است بعد از بلوغ ان جایز میشود بنابراین پس صلح متعلقی نخواهد داشت پس صحیح
نخواهد بود اینست حاصل اشکال در اینمقام لکن جواب این است که دعوی کلیه در این مقام که هر صلحی
میباید مقتضی نقل شیء باشد ببکری صحیح نیست باین معنی هر صلحی مقتضی انتقال شیء بوده
باشد از مصالح بمصالح له واز مصالح له بمصالح مسلم نیست چنانچه شبهه در بن نیست که صلح از دم عمد
صحیح است در اینصورت انتقال از مصالح بمصالح له نمیباشد واما از جانب مصالح له بمصالح کاهشت انتقال
متحقق هست و کاهشت متحقق نیست چنانچه صلح بلا عوض بوده باشد و هم چنین است صلح ادعای
غبن و صلح زوجه حقوق خود را بزوج و امثال اینها و ثمرهٔ صلح در امثال این موارد اسقاط حقوق است
از مصالح نسبت بمصالح له و در کلام احدی از علما بنظر نرسیده که در تعریف صلح نقل وانتقال را اخذ
کرده باشد بلی نظر باین ایراد متوجه است بر تعریف بیع نظر باینکه علما نقل ملک را در تعریف بیع اخذ
نموده اند *ففی المبسوط و السرایر و التذکرة و نهایة الاحکام و القواعد و التحریر و غیرها ان البیع هو
انتقال عین مملوکة من شخص الی غیره بعوض مقدر و فی النافع و غیره انه الایجاب والقبول اللذان
ینتقل بهما العین المملوکة من مالک الی غیره* بعوض مقدر و عکس تعریف منتقض میشود به بیع سلف
نظر باینکه مبیع در بیع سلف غالب اینست که حین العقد موجود نیست چه جای اینکه مملوک بایع بوده
باشد دران حال و هم چنین است مطلق بیع فی الذمه در صورتی که بایع مالک جنس مبیع در حین عقد
نبوده باشد مثلا یک صد من گندم میفروشد با انکه در ان وقت مالک یک حبه از ان نیست و شبهه در
صحت بیع در چنین صورت نیست و کذا الحال فی البیع الفضولی در صورتی که مالک امضا نماید بنابر
مشهور که اجازه مالک کاشف از نقل است حین العقد نه اینکه ناقل بوده ناشد اگرچه دفع این ایراد از
تعریف مبسوط و نحوه ممکن است نظر باینکه ما خوذ در این تعریف انتقال عین است از شخصی بمشتری
و این اعم است از اینکه عین منتقل الیه در حین عقد مملوک بایع بوده باشد یا نه و ممکن است مملوکیت
در کلام ایشان در مقابل ما لا یملک بوده باشد نه اینکه مراد این باشد که حین العقد مملوک بایع بوده باشد
لکن اشکال باقی است در کلام نافع و غیره نظر بانچه تصریح شده در ان که انتقال میباید از مالک بوده
باشد و دانستی که مالکیت بالفعل در صورت مذکوره ثابت نیست بعلاوه اینکه بعد از تعریف در
طی مقام بیان شرایط ذکر فرموده اند که میباید متعاقدین مالک عوضین بوده باشند مگر اینکه گفته شود که
مالکیت اعم است از بالفعل و بالقوه س هر گاه زید ملکی فروخته باشد بعمرو بقیمة معینی و روبه
معتبره هم بعمل امده باشد و غبن در مبایعه را مصالحه نموده باشد بمال المصالحه معینی و اسقاط خیار غبن
را نیز نموده باشد بعد از مدتی بایع مزبور بر مشتری ادعا نماید که من غبن دارم و معمار ندیده است
اباد را در اینصورت زید در امپرسد بعمرو دعوی غبن نماید یا نه و در صورتی که دعوای غبن توان کرد

ایا باید ادعاء غبن زمان مبایعه را بکند یا زمانی که دعوی نماید ج برفرض وقوع مراتب مسطوره دعوای غبن ثابت نیست و معیار در ادعای غبن زمان مبایعه است س در مبایعه نقدین که قبض مجلس شرط است مختص است بصورت عدم انضمام شی ء اخر یا اعم از صورة انضمام و غیره است مثلا هر گاه گوشواره طلا که در او سنگی که مبلغ خطیری قیمه است نصب نموده اند میفروشد بمبلغ صد تومان مثلا بنسیه یا با این معامله صحیح است یا فاسد ج در بیع نقدین مطلق قبض مجلس شرط است خواه منضم بشی ء اخر شده باشد یا نه اما صورت عدم انضمام پس محتاج به بیان نیست اما صورت انضمام بچیزدیگر مناسب است که عبارت فقها که متعرض شده اند مذکور نماید * قال شیخ الطایفه فی النهایه و السیوف المحلاة و المراکب المحلاة بالذهب و الفضة فان کان محلات بالفضة وعلم مقدار ما فیها جاز بیعها بالذهب والفضة نقدا و لا یجوز نسیة فان بیع بالفضة فیکون ثمن السیف اکثر مما فیه من الفضة جاز و ان کان اقل لم یجز ذلک فیه وکذلک ان کان مثله الا ان یستوهب السیف والسیر وکذلک الحکم فیها اذا کانت محلاة بالذهب وعلم مقدار ما فیها بیع بمثلها و اکثر منه بالذهب و لا یجوز بیعها باقل مما فیها من الذهب و یجوز بیعها بالفضة سواء کان اقل مما فیها من الذهب او اکثر اذا کان نقدا و لا یجوز نسیة علی حال و متی لم یعلم مقدار ما فیها و کانت محلاة بالفضة فلا یباع الا بالذهب و ان کانت محلاة بالذهب لم تبع او بجنس اخر سوی الجنسین من السلع و المتاع و متی کانت محلاة بالفضة واراد و ابیعها بالفضة و لیس لهم طریق الی معرفة مقدار ما فیها فلیجعل معها شی ء اخر و بیع خ بالفضة اذا کان اکثر مما فیه تقریبا و لم یکن به باس وکذلک الحکم فیما کان من الذهب و لا باس ببیع السیوف المحلاة بالفضة نسیة اذا نقد بمثل ما فیها من الفضة و یکون ما یبقی ثمن السیر و النصل انتهی کلامه و فی مواضع من هذا الکلام دلالة علی المرام کما لا یخفی علی اولی التامل و الافهام قال فی السرائر و السیوف المحلاة و المراکب المحلاة بالذهب و الفضة فان کانت محلاة بالفضة وعلم مقدار ما فیها جاز بیعها بالذهب والفضة نقدا و لا یجوز نسیة فان بیع بالفضة فیکون ثمن السیف اکثر مما فیه من الفضة جاز و ان کان اقل مما فیه او مثل ما فیه لم یجز بیع ذلک الا ان یستوهب السیف والسیر او یشتریهما اعنی السیف والسیر نسیة فی ذمته و یعجل الفضة او الذهب س هر گاه زید وعمرو در مجلس گفتگو و صحبت در باب ابریشم در ترقی و تنزل ان اختلاف نمایند زید مقداری از ابریشم به بیع سلف بعمرو بقیمه رخیصی فروخته اتفاقا در موسم نوغان ابریشم ترقی نماید عمرو بمقتضای مبایعه دعای ابریشم خود نماید زید مدعی این باشد که این معامله محض صحبت بوده و ورد ثمنی نشده یا در معامله شرط اعلا شده نظر باختلاف در اعلا مبیع مجهول و نامشخص است ایا در جمیع صور بیع صحیح است یا فاسد ج چونکه مفروض اینست که معامله فیما بین طرفین بیع سلف بوده و معتبر در بیع سلف انست که مشتری در مجلس مبایعه تسلیم ثمن نماید به بایع و فرض اینست که تسلیم ثمن نشده بنابراین بی اشکال مبایعه باطل خواهد بود مجملا معتبر در بیع سلف انست که قبض ثمن حالا

معجلا بشود یا انکه بایع مدیون مشتری بوده باشد بعد از تحقق عقد ثمن را مشتری از دینی که در ذمهٔ بایع است محسوب نماید پس در صورتی که هیچ یک واقع نشده باشد بی اشکال معامله باطل است نه مشتری تسلط دارد که مطالبهٔ مبیع نماید و نه بایع مسلط است که مطالبهٔ ثمن نموده باشد و اگر فرض شود که طرفین قرار داده باشند در حین عقد مبایعه بعد از انکه بایع بعد از حلول اجل تسلیم مبیع نمود مشتری نیز در ان وقت تسلیم ثمن نماید در این وقت اگرچه مبایعه بطریق سلف که مذکور در سوء الست نشده لکن باز مبایعه باطل است نظر باینکه ثمن و مثمن هر دو موجل خواهد بود و این نیز باطل است جماعتی از اجله اعاظم فقها بر بطلان این دعوی اجماع نموده اند پس مبایعه که صحیح است سه قسم است اول انست که ثمن و مثمن هر دو معجل بوده باشد تعبیر از ان بمبایعهٔ نقدی میکنند دوم انست که مثمن معجل است و ثمن موجل مثل اینکه یکمن ابریشم که موجود است میفروشد بمشتری بمبلغ یکصد عدد روبیه معین و قرار فیما بین چنین میشود که ثمن را بعد از انقضاء دو ماه بدهد و این نیز صحیح است تعبیر از این به بیع نسیه میکنند سیم عکس این است یعنی ثمن معجل است و مثمن موجل تعبیر از این به بیع سلف مینمایند بی اشکال معتبر در این قسم انست که ثمن را حین عقد مبایعه یعنی قبل از تفرق تسلیم بایع نمایند اگر چنین نبوده باشد این قسم نیز صحیح است و اگر تسلیم ثمن نموده باشد بی اشکال باطل است س هر گاه کسی چند من پنبه را از کسی بخرد بمبلغ معینی و پنبه حاضر نباشد و نصف مبلغ را بصاحب پنبه داد ند و نصف دیگر را گفته اند بامشتری که هر وقت تو پنبه می اوری من نصف پول را میدهم بتو بفارسی گفته اند که من صد من پنبه را از تو خریدم به پنجاه تومان ان گفت که من فروختم الا لازم است بانه ج اگر موجل بوده باین معنی که مقصود هر دو این بوده که پنبه بعد از چندی که میگذرد بدهند بیع لازم نیست بلکه صحیح نیست از دو راه یکی بجهة عدم تعیین مدت و ثانی بجهة عدم بذل کل ثمن را اگر موجل نبوده باشد که مراد این بوده باشد که نصف ثمن را گرفته و رفته پنبه را بیاورد تتمه را گرفته باشد عیب ندارد پنبه را باید بدهد س زید بعضی املاک را بیع شرط عمرو نموده و خالد ضامن درک مبیع شده که هر گاه مال غیر بیرون بیاید از عهده براید ایا این نوع بیع شرط صحیح است با ضمانت یا انکه صحیح نیست و بیع شرط هم منحور و بعد از انکه صحیح باشد و مبیع مال غیر باشد ضامن باید که از عهده براید بانه ج هر گاه خالد در ضمن عقد لازمی بر خود لازم نموده باشد که هر گاه مبیع مال غیر بوده باشد از عهدهٔ ثمن برامده باشد صحیح و وفا بان لازم است و هم چنین در صورتی که بعنوان عهد شرعی بر خود لازم نموده باشد باز عمل بمقتضای ان لازم است یعنی هر گاه مبیع مشخص شود که مال غیر بوده و بایع ماذون در مبایعه نبوده و مالک امضا ننماید بر خالد لازم است که از عهدهٔ ثمن ان برامده باشد و هر گاه در ضمن عقد لازمی باعهد شرعی نبوده باشد بلکه محض همین قول بوده باشد در اینصورت اگرچه حکم باینکه لازم است در صورت استحقاق غیر خالد از عهدهٔ ثمن برامده باشد مشکل است لکن

تشکیکی نیست که راجح بلکه احتیاط در حق خالد اینست که از عهدهٔ ثمن برامده باشد س هرگاه زید بعمرو دو قلم تنخواه دائنی باشد بکی بیع شرط داشته باشد و دیگری نداشته باشد و زید مدیون تنخواهی رسانیده باشد و گوید که من این تنخواه را از بابت بیع شرط داده ام و عمرو میگوید که من از بابت طلب دیگر محسوب داشته ام یا معتبر کلام مدیون است یا صاحب دین ج این چند قسم است اول انست که مدیون در حین ادای دین میگوید که من این وجه را از بابت وجه بیع شرط میدهم و صاحب حق میگوید که من از بابت دیگر محسوب میدارم و مدیون راضی نشود بلکه گوید که من از بابت بیع شرط میدهم در این صورت معتبر قصد و نیت مدیون است و کلام صاحب حق ممنوع نیست و ثانی انست که مدیون ادعا مینماید که من وجهی که سابق داده ام از بابت بیع شرط داده ام و صاحب حق منکر است میگوید از آن بابت نداده در این وقت محتاج برافعه و اقامه بینه است و محض ادعای زید کلام او ممنوع نیست س سلم روغن و پیه و گوشت چه صورت دارد ج اما روغن و پیه ظاهر اینست که بیع سلم در انها بی عیب بوده باشد و اما گوشت پس مصرح به در نزد فقها اینست که سلم جایز نیست س بیع معتاد را بیان فرمایند ح بیع معتاد نسبت بیع معاطات است این بیع بیعی است که صیغه نداشته باشد لکن شرط بیع همه متحقق بوده باشد غیر از صیغه ح س غنا نمودن در مرثیهٔ جناب ابا عبد الله ع چه صورت دارد ع حرام و موجب عقوبت است در آخرت خواه در مراثی بوده باشد یا غیر مراثی ج س زید متاعی را از عمرو نسیه خرید و نفعی از برای آن ثمن قرار دادند چه صورت دارد استدعا اینکه شقوق ان از از فروختن بنقد یا نسیه و محسوب داشتن ما فی الذمه و فروختن ما فی الذمه موجلی چه صورت دارد و هرگاه مراد عمرو از بیع وصول ثمن موجل بوده باشد چه حکم دارد و هرگاه قدری از ثمن نقد بوده و قدری نسیه چه صورت دارد ج در صورتی که متاعی از مالک میخرد نسیه و میخواهد نفعی بر ثمن قرار داده باشد اسلم شقوق آن است که قیمهٔ نقدی آن متاع را ملاحظه نموده آن نفع را علاوهٔ آن قیمت نموده عقد را بران واقع سازند س هرگاه شیرهٔ نجس باشد یعنی موش در آن افتاده باشد میتوان به یهود یا نصاری یا مجوس داد بدون اطلاع انها در بجاست یا نه ج ظاهر اینست که مبایعهٔ چنین نجسی از مسلم جایز نیست خواه مشتری مسلم باشد یا کافر فرقی مابین آنکه اعلام نماید یا نه نیست س هرگاه مسلمی پاشیه یا آنکه اطلاع دارد که شیره نجس شده و با وجود این میخرد چگونه است ج مبایعهٔ نجس که قابل تطهیر نبوده باشد جایز نیست خواه مشتری عالم بوده باشد یا نباشد مکرر و غن نجس بجهة سوزانیدن زیر اسمان س هرگاه کسی ملکی بفروشد به بیع شرط بمدتی منافع ملک در بین مدت خیار بایع است یا مشتری ج ظاهر اینست که مال مشتری است س هرگاه زید بکنومان پول بعمرو بدهد بعنوان قرض بمدت معین یکسال یا شش ماه و یکریال یا کمتر یا بیشتر بدهد و یکمن روغن از او بخرد بهمان مدت یا این بیع و قرض صحیح است یا خیر مسئلهٔ دیگر انکه شخصی مبلغ معینی پول بدهد

بعمرو بعنوان مضاربه عمرو پیش از عمل اباریح مال المضاربه را میتواند به همان شخص بفروشد یا نه ج هرگاه قرض را باین شرط بدهد مثل اینکه کو پدمبلغ یکتومان بتو قرض میدهم بشرط انکه یکمن روغن را بمن بفروشی یک حد در و پیه در اینصورت جایز نخواهد بود اما هرگاه شرط ننماید ظاهر اینست که عیب نداشته باشد و بیع ربح مال المضاربه قبل از عمل صورت ندارد از چند راه اول انکه مبیع میباید مشخص و معین بوده باشد در صورت مفروضه مشخص و معلوم نیست و ثانی انکه ربح مال المضاربه مشترک است مابین عامل و رب المال پس کل ربح مشترک خواهد بود مابین دو نفر و مبایعه مال شخص بخود آن شخص بی صورت است س زید قدر معینی جو از عمرو بعنوان قرض گرفته که در دمثل نماید و بعد عمرو مادیانی بزید فروخته بموعد معینی و جو نزد زید و تنخواه مادیان نزد عمرو مانده و تا حال قیمهٔ جو را یکدیگر مسعر نکرده اند و در این مدت ترقی و تنزل بسیار در جو هم رسیده است الحال زید جو را بعمرو باید رد نموده و تنخواه خود را گرفته باشد یا انکه قیمهٔ وقتی که موعد تنخواه مادیان بوده وندا داده است باید محسوب شود و چنانچه عمرو ادعای جو را نموده باشد و زید نداده باشد باید قیمهٔ وقت مطالبه محسوب دارد یا نه ج در صورت مسطوره زید مستحق آن مقدار جو میباشد که داده یا قیمهٔ آن در حین محاسبه و عمرو مستحق قیمت مادیان است س هرگاه زید بوکالت ورثه ملکی و مجری الیمانی را بعمرو بیع نماید و وجه را وکیل گرفته و حال ورثه منکر شده اند که ملک را فروخته ایم یا شرعا ورثه را میرسد که ادعا بعمرو نمایند در صورت ثبوت وکالت یا نه ج بر فرض ثبوت وکالت و شرایط آن از قبیل بلوغ و عقل و غیرهما و تحقق مبایعه به نهج معتبر در شرع بیع صحیح و مبیعه ملوک عمرو خواهد بود س هرگاه زید خانهٔ بیع شرط نموده و خانه مشهور باشد که خانه زید است و زید ولدی دارد که ادعا مینماید که خانه از والدهٔ منست اما باید که آن ولد ثابت نماید یا ادعای حقیت نمیتواند کرد ج خانه هرگاه در تصرف زید بایع بوده باشد و زید آن خانه را در معرض مبایعه در آورده باشد آن بیع بمقتضای قواعد شرعیه محکوم بصحت است خصوصا در صورتی که مشهور و معروف بوده باشد که خانه مال اوست چنانچه معروض در سوء الست و ولد زید یا دیگری بعد از تحقق مبایعه و انتقال بدیگری ادعا نماید بمشتری که خانه مال منست این کلام از او مسموع نیست بلکه محتاج برافعه شرعیه و اقامهٔ بینه است س اطفال ارامنه عیسوی را که اهل کتاب انجیل اند در نار اجاقا محمد خانی از تفلیس اسیر نموده اند و بشرف اسلام مشرف شده اند و غیر کرجی میباشند یعنی ارمنی الاصلند که صاحب کتاب انجیل بوده باشند در اینصورت موافق شریعت نبوی بیع و شری میتوان نمود یا نه ج جمیع فرق کفار خواه صاحب کتاب بوده باشند یا نه در صورتی که تحت اهل اسلام و مطیع انها نبوده باشند بیع و شرای انها جایز است بعد از انکه یکی از مسلمانان مالک انها شد مملوک او میشوند مادامی که او را از اد ننموده است هرکس که خواهد میتواند فروخت س بعضی از اشخاص

معاملاتی میکنند باجمع مثلاده ریال میدهند بیست من بوزرشاه شهره میخرند بوعده یکسال بثمن معجل و ثمن موجل و بیعی میکنند از بایع بازای بیست من شهرهٔ موجلی اما بیع کرمثن بازای ثمن موجلی صحیح است یانه ج اگر مبایعه بطریق بیع شرط متعارف بوده باشد که بایع درصورتی که رد ثمن نمود اختیار فسخ مبایعه را داشته باشد این باتاجیل ثمن متصور نیست واگر باین نحو نیست بلکه ملک معین مشخص را میفروشد بمبلغ ده من شهره مثلاً و شرط مینماید که ده من شهره را بعد از انقضاء ده ماه مثلاً بدهد و شرط دیگر آنکه هرگاه بایع در راس موعد ده من شهرهٔ سابق را داد مختار و مسلط برفسخ مبایعهٔ ثانیه بوده باشد والا فلا بیع لازم باشد این نحو بیعی است ظاهراً س سید عبدالله نامی نائینی آمده در سمت چهارمحال و خود را بشاگردی ملازمان سامی منتسب ساخته و پاره از مسایل را که در انجا مردم از او سوال نموده اند را بایشان جواب گفتند از جمله اشیاء که از او سوال نمودند که اما پیه میته حیوان ماکول اللحم که از قبیل گوسفند و گاو بوده باشد میتوان خورد یا نه ایشان جواب فرموده اند که میتوان خورد و این حکم را ستند بملازمان عالی مینمودند در میان اهل چهارمحال باین تقریب اعتشاش غریبی بهم رسیده حکم را بیان فرمایند ج اولاً حقیر این سید عبدالله نام را نمی شناسم که کیست و ثانیاً نمیدانم انچه جناب سید قلمی نموده اند خود از ان سید استماع نموده اند یا دیگران جعل بران سید نموده اند بهرحال اشتباه نموده مجملاً انچه قلمی شده که سید عبدالله نام گفته که اکل پیه میتهٔ ماکول اللحم جایز و حلال است و این مطلب را نسبت باین خادم شریعت مطهره داده روح من از این خبر بیزار و اکل ان حرام است قطعاً بلکه احدی از علمای شیعه قایل بجواز اکل لحم و شحم میته اگرچه ماکول اللحم باشد نشده در حالت اختیار بلی انچه فقها قدس الله تعالی ضرایحهم حکم فرموده اند جواز استصباح یعنی سوزانیدن روغن نجس است و این حکم مخصوص روغن است که پاک باشد بعد از ان نجاست عارض او شود و شحم میته اگرچه از ماکول اللحم بوده باشد چنین نیست بلکه اجزای میته که محل حلول حیات باشد از این حیثیت که جزء میته است نجس است و اما انتفاع از ان خواه در اکل یا غیر اکل مثل استصباح و سوزانیدن بوده باشد جایز نیست اگرچه زیر اسمان بوده باشد یعنی در تحت سقف نبوده باشد مجملاً ابراز چنین مطلبی از غرایب زمان و عجایب دوران است بلکه موجب موءاخذهٔ شدید خالق ارض و سموات است نعوذ بالله * سبحانه من غضبه ومن هوی النفس الامارة فانها مهلکة و مضلة الا ما رحم ربی انه رحیم ودود س زید ملکی را موافق حدود او صاف مرقومه در قباله بعمر و بطریق مبایعه منتقل نموده بمبلغ معین و اجرای صیغه شده و اخذ وجه را نموده و ملک را از قرار حدود و وصف بتصرف مشتری نداده و اگر ان ملک در تصرف غیر است و زراعت نمایند یا شرعاً بایع باید ملک را بتصرف شرعی مشتری دهد یا نه و در صورتی که مشتری مبیع را بعوض قدری از ثمن به بیع خیار در مدت معین بزید فروخته باشد با وجود انکه مبیع را کلاً بتصرف مشتری نداده است در اینصورت ایا مبایعه مذکوره قطعیه و مبایعه خیاریه صحیح

است یا باطل ج تصرف دادن مبیع موقوف علیه صحت مبایعه نیست بلکه بعد از مبایعه یعنی اجرای صیغه هرگاه شرط تاخیر نشده باشد بر بایع لازم است که تخلیه بدهد از مبیع نموده بتصرف مشتری بدهد و قبل از انکه مبیع در تصرف مشتری یعنی در تحت ید او در اید هرگاه مقداری از مبیع بمبایعه شرطیه یا قطعیه بکسی منتقل نماید بی عیب است س هرگاه زید و عمرو در خصوص بیع و شرای عقاری فیمابین خودشان بصیغهٔ شرعیهٔ فارسی که زید گوید فروختم و عمرو گوید خریدم بعد از کیفیت و شرایط و جه قبض عادله ان که در راس میعاد چند وقت قبهٔ ملک مزبور را از عمرو اخذ نماید و بهمین صیغهٔ شرعی طی گفتگو نموده و عمرو رفته بتدارک قدر معینی از وجه که نقد قرار یافته و بان خاطر جمع نموده و خود را مالک ملک دانسته بعد از اجرای صیغهٔ شرعیه فارسیه زید رفته ملک را ید بکری فروخته اما این صحیح است یا نه ج هرگاه تعیین ثمن نموده باشد باین نحو که بایع گفته فروختم به پنجاه عدد روپیهٔ دو مثقالی و هم چنین مبیع را تعیین نموده باشد و قرار داده باشند ثمن معین را اداء و ما داده باشد باین نحو فیمابین مذکور شده باشد که بایع گفته این دکان را مثلاً بتو فروختم به پنجاه عدد روپیهٔ دو مثقالی و در ضمن ان شرط نمودم که همان مبلغ را بعد از انقضای دو ماه بلا فصل تسلیم نموده باشی و مشتری گفته باشد همان چیز را خریدم بهمین مبلغ بهمین شرط و ممکن از صیغه عربی نبوده باشد بیع صحیح و عمل بمقتضای ان لازم است قبل از انقضای موعد اگر زید بکری مبایعه نماید باطل و صحیح نخواهد بود س هرگاه زید خانه معینه خود را بثمن مبلغ نه تومان و هشت هزار دینار بیع شرط کند و عمرو مشتری دو تومان و هشت هزار دینار ثمن مبایعه خیاریه را نداده اما چنانچه مدت خیار منقضی گردد مبایعهٔ خیاریه که تمام ثمن نرسیده لزوم می یابد یا نه ج هرگاه خیار فسخ را بایع مشروط کرده باشد برد کل ثمن و دو تومان یا بیشتر یا کمتر باقی مانده باشد بایع مسلط برفسخ نمیباشد اختیار با مشتری است لکن این درصورتیست که بایع معترف باشد بر اشتری بنحو مسطور مجملاً درصورت صدق مرقوم بایع اختیار فسخ ندارد لکن سهل امریست مشتری وجه را گرفته مبیع را انتقال نماید بدیگری س مزرعهٔ خرابه باره را زیدی که خود را مالک بالاستحقاق ان مزرعه میداند بعمر و می فروخت و عمرو مشتری حسب المبایعه واقعه بتعمیر و تنقیه مزرعه معینه مشغول گشته چاهی چند از ان قنات را تنقیه نموده در خلال این احوال بکری از خارجکنان عمرو مشتری را از تعمیر و تنقیهٔ قنات مزبور ممانعت نموده اد عا مینماید که مزرعهٔ مزبوره مال منست و سابق بر این اراضی مزرعه مزبوره را متصرف بوده ام و تصرف بکر مدعی باقرار و اعتراف خود و اطلاع و استحضار اهالی و سکنه ان سرزمین منحصر در همین قدر است که تقریباً بیست سال قبل از این ابی از مزرعهٔ دایره که مسماً باحمد اباد است او رده و در بعضی از اراضی مزرعه باره مزبوره قبل زرع و کشتی نموده باز مزرعه مزبوره را بالجمله سابقه و بران و بایر گذاشته و رفته بیان فرمایند که بهمین قدر از تصرف مدعی

مزبور در کل مزرعهٔ مزبور مذوالید میباشد بانه در صورتی که ذوالید میباشد یا بابن نحواز
ذوالید بودن اثبات مالکیت او بالفعل والا نمیشود بانه ونیز بیان فرمایند که زید بایع میتواند مدعی
بدعدوان بکره مدعی شود بانه وچنانچه بتواند اگراز عهدهٔ اثبات ادعای خود برنیاید بکرر امیتواند
قسم داد بانه ونیز بیان فرمایند که در این دعوی بکر مدعی فساد بیع زید است بانه وبرتقدیری که
مدعی فساد بیع باشد ذوالید بودن او بتصرف بیست سال قبل از این اثبات این فساد میکند یا اثبات
این فساد منوط بثبوت مالکیة بالفعل بکر است ج طی امثال این امور که دران دعوی ونزاع است ممکن
نیست مگر بمرافعهٔ شرعیه لکن من حیث البحث والتکلم فی الجمله چنین است که بمقتضای قواعد شرعیه
مبایعه که از مسلمانی صادر شده محکوم است بصحت مگر در صورتی که کسی که مدعی فساد است
اثبات فساد ان نماید وانچه در استفتا قلمی شده که مدعی مالکیت کل مزرعه متمسک بابنست که مزرعه را
متصرف میباشم وتصرفی که باعتراف مدعی ثابت است همین قدر است وبس در این صورت اگر
ان کسی که در این اوقات متصدی بیع کل مزرعه شده اگر تصرف او بعد از تصرف ان مدعی در کل
مزرعه بنزاعت یا باجاره دیگری ثابت بوده باشد مبایعه که شده محکوم بصحتست این تصرفی که سابق
بر تصرف بایع بوده مقتضی فساد بیع نمیشود بلکه مدعی فساد میباید اثبات ملکیت در حال نماید واگر
چنین تصرفی از شخص بایع ثابت نبوده باشد پس اگر مدعی مالکیت این شخص بایع را قبل از تصرف
خود مسلم داشته باشد یا اصل تصرف او را مسلم داشته باشد یا احد هما ثابت بوده باشد اگرچه شخص
مدعی انکار نماید در چنین صورت تصرف شخص متصرف در بعضی قطعات مزرعه قریه در صورتی
که فساد ان تصرف مشخص نبوده باشد مقتضی حکم بمالکیت متصرف میشود در خصوص قطعهٔ متصرف
فیها نه قطعات دیگر پس چنین تصرفی قابل این نیست که در رفع استحقاق مستحق ان قطعات دیگر نماید
پس مبایعه در سایر قطعات در صورت مسطوره محکوم بصحت خواهد بود ومشتری نظر بتبعض
صفقه مختار بر فسخ مبایعه خواهد بود واگر شخص مدعی مدعی در تصرف کل مزرعه بوده باشد
واین مطلب را در نزد حاکم شرع بینهٔ شرعیه معتبره ثابت نماید وتصرف بایع بعد از تصرف ان شخص
ثابت نبوده باشد عمل بمقتضای ان تصرف است وقباله قدیمه قابل معارضهٔ با تصرف جدید نیست لکن
این همه بطریق فرض است تشخیص امر چنانچه در اول قلمی شد موقوف بمرافعه است وهو العالم بحقایق
احکامه س چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که تعنی که در شرع حرمت ان وارد شده است کدام
است وبنابر تقدیر حرمت ان اباعموما میباشد یا انکه در بعضی مواضع استثنا شده است مواضع استثنا را با
حقیقة عنا بیان فرمایند اباغنا در قران جایز باشد یا نه ج عنا بنا بر مشهور ومعروف بین فقها ترجیع
صوت است مع الطرب ترجیع عبارت از تکریر وگردانیدن صوتست در حلق وطرب حالتی است عارض
انسان میشود که منشاء سرور بوده باشد یا حزن هر صوتی که جامع این دو صفت بوده باشد یعنی ترجیع

مع الطرب ان را غنا میگویند وحرمت ان از جملهٔ امور مسلمه است خواه در اشعار بوده باشد یا مراثی یا
در غیران در قران بوده باشد یا در ذکر در جمیع انها حرام بلکه از جمله کبایر است استثنائی دران نشده
مگر خوانندگی که از برای سرعت سیر ابل میشود این بنا بر مشهور مابین فقها مستثنی است وماعدای
ان حرام وموجب عقابست س زید از عمرو مالی خرید بوعدهٔ یکسال وتملک داد ودر تملک تنخواه
طلب عمرو را از زید بر بال دو مثقال وشش نخودی قید کرده ودر راس موعد عمرو از زید
مطالبه طلب خود نمود زید جمیع طلب عمرو را باجاقلو شمرده داد وعمرو باجاقلو را تصرف کرده
قبض رسیدگی طلب خود را بزید داد که فلان مبلغ از بابت طلب خود بموجب تملک خود عاید کردید
وزید قبض عمرو را ضبط نموده ادعای رد تملک نکرد بعد از مدتی عمرو آمده ادعا کرد که تو بر بال
مدیون بودی باجاقلو دادی حال تفاوت ر بال با باجاقلو بمن بده ج ثبت در تملک مناط اعتبار
نیست بلکه معتبر وقوع عقد است بر من مشخص پس اگر عقد واقع شده باشد بر بال دو مثقال وشش
نخودی البته ذمهٔ مشتری مشغول بچنین ر بال میشود در وقتی که اشرفی باجاقلو داد اگر در انوقت عدد
اشرفی مثل حال بود که هر عددی معادل شش روپیهٔ دو مثقالی است پس در انوقت اگر بمصالحه امر
مابین طرفین منتضی شده باشد باین نحو که مشتری گفت طلبی که از تو داشتم ازا مصالحه کردم بتو باین
باجاقلو در ین وقت بعد از ین مصالحه مطالبه مابه التفاوت نمیتواند نمود واگر چنین نشده باشد بلکه
محض گرفتن باجاقلو بوده باشد واسقاط مابه التفاوت به بعضی از انحاء معتبره در شریعت مطهره ننموده
باشد ظاهر اینست مطالبهٔ مابه التفاوت را میتواند نمود اگرچه بعد از قبض دادن وتصرف نمودن در
تنخواه بوده وهو العالم س زید صد من شیره فروخته بعمرو تا مدت معینی بعد از انقضاء مدت شیره را
باظرف خیك اورده وگشیده بعمرو داده وحال عمرو مطالبهٔ عوض خیك شیره میکند یعنی وزن
خیکها زید میگوید که خیکها را بمن بده تا شیره بتو بدهم اما عمرو میتواند که خیکها را ندهد ج
مشتری مسلط مطالبهٔ همان مقدار شیره است که در حین العقد صیغه بران جاری شده مسلط بر مطالبه
ظرف شیره نیست بر بایع لازم است همان مقدار شیره را تسلیم مشتری نماید بر مشتری لازم است ظرف
شیره را در صورت مطالبه تسلیم بایع نماید س دهل زدن در تعزیهٔ جناب سید الشهداء عم وشبیه بیرون
اوردن چه صورت دارد ج اما دهل زدن پس جایز نیست خواه در تعزیهٔ جناب سید الشهداء بوده
باشد یا در غیر تعزیه واما شبیه پس حکم ان حال مشخص حقیر نیست س زید در ایام حیوة خود املاك
خود را بعمرو مبایعه شرطیه نموده باین طریق که تا مدت معین هر گاه ثمن وسایر اعواض را در بمشتری
نماید فسخ مبایعه باز بدو بوده باشد وقبل از انقضاء مدت خیار زید متوفی شده واولاد صغیر بوده
وکسی که متصدی امور ایشان بشود نبوده ومدت خیار منقضی شده یا در اینصورت اولاد زید
بایع را میرسد که بعد از بلوغ رد تنخواه را بسوی عمرو نموده فسخ مبایعه را نماید ج بعد از انکه مدت

خیار منقضی شد و رد مثل ثمن بمشتری نشده باشد و ورثه را تسلط انتزاع ملك از مشتری نمیباشد خواه صغیر بوده باشد در اوان موت بایع یا کبیر مجملا بعد از انقضای خیار و عدم رد مثل ثمن بمشتری مبیع ملك لازم مشتریست و ورثه را تسلطی بر او نیست بلکه رد نمودن در چنین صورت موکول برضا و مروت اوست س شخصی مثلا شغل و کسب او نعل بندی است اهن میخرد بوزن و بعد میفروشد مثلا یك زوج نعل میفروشد بصد دینار و بانصد زوج دیگر بهمان طریق میفروشد و در اینها زیاده و نقصان بحسب وزن میباشد ج اگر مقصود اینست که اصل اهن را بوزن میخرد و نعل را بغیر وزن میفروشد چنین معامله چه صورت دارد جواب آن اینست که عیب ندارد اگر مقصود اینست که نعل اسب مثلا مقدار معین از اهن متعارفست و هم چنین نعل قاطر و نعل الاغ و این شخص عمدا اهن را کمتر قرار میدهد از متعارف و مشتری چنین اعتقاد دارد که بطریق متعارفست ظاهر اینست که اگر معهود بالمقدار معین در هر یك از اصناف ثلث ثابت باشد و مشتری چنین اعتقاد داشته باشد که بطریق معهود است و در واقع چنین نبوده باشد چنین چیزی جایز نیست و اما هرگاه معهودیت مقدار معین ثابت نباشد لکن مختلف اتفاق می افتد بعضی کمتر است در وزن و بعضی زیادتر در چنین صورت نظر باینکه انچه مشاهده میکند میخرد ظاهر اینست که اختلاف در وزن در مثل این صورت عیب نداشته باشد س چه میفرمایند علمای امامیه و فقهای اثنا عشریه که شخصی علم دارد بر اینکه عامل قلمکار کافر است و نجس میباشد و بعد از شستن ظاهر خواهد شد الحال بنجاست متیواند بامسلمانان بیع نماید یا نه و حال انکه در وقت بیع اطلاع بدهد که این مال نجس است و باید ظاهر گردد و اگر نتواند بیع نمود ضرر کلی بسادات و فقرا خواهد رسید بسبب انکه مال مرحوم مغفور مبرز اعبد الکریم که قلمکار میباشد در چیلی بندر بهمین حالت است و اگر بخواهد بشوید و بیع نماید در نظر مشتری جلوه نمیکند و نصف قیمت ان نخواهند خرید تکلیف این شخص چه نوع است و اگر راه دیگر هم در وقت بیع بجهة این شخص بمصالحه با نوع دیگر داشته باشد قلمی بفرمایند که بسیار محل حاجت است و الحال بخصوص بیع و شرای بعضی اجناس که مثل قلمکار میباشد معطل میباشند ج تفصیل در مسئله مبایعه نجس انست که هرگاه نجس العین بوده باشد مثل خمر و خنزیر و میته و نحوها صحیح نیست مگر بعض اقسام کلب مثل کلب صید یا کلب زراعت مجملا تشکیکی در عدم جواز بیع نجس العین نیست و اشکالی در بطلان چنین مبایعه نیست مگر در بعض اقسام کلب مثل کلب کله و صید و زراعت و اما هرگاه نجس العین نبوده باشد بلکه نجاست عارض شده باشد این برد و قسم میشود یك قسم انست که قابل تطهیر نیست مثل اجسام مایعه مثل شیر و دوغ و ماست و نحوا نها این قسم نیز مبایعه ان جایز نیست خواه اعلام مشتری نماید یا ننماید مکرر و غ نجس در صورت اعلام بنجاست ان بیع ان را تجویز فرموده اند بجهة سوزانیدن زیر اسمان و اما هرگاه قابل تطهیر بوده باشد مثل قلمکار

و نحوان اینقسم در صورت اخبار بایع بنجاست ان بیع ان جایز است و با عدم اخبار جایز نیست س چه میفرمایند بخصوص اینکه زید بهندوستان تنخواهی فرستاده در نزد عمرو که از برای او قلمکار خرید کرده و در نزد بکر که در بوشهر میباشد ارسال دارد و بکر بعد از رسیدن قلمکار باشخاص متعدده فروخته و تنخواه ان را وصول کرده بعد تنخواه را بزید که مالك مال ستاده و بزید علم حاصل شده که مهر و کش این قلمکار کافر بوده و قلمکار نجس شده و الحال عین قلمکار باقی نیست و اشخاصی که خریده بودند بمصرف فروش رسانیده اند این تنخواه از برای زید چه صورت دارد و تکلیف زید چیست و اگر باید این تنخواه را باشخاصی که خریده اند پس بدهد خانه زید خراب خواهد شد بسبب انکه قلمکاری در میان نیست و الفاکه قلمکار را خریده اند بمصرف رسانیده اند الحال تنخواه را باید بدو دعوض پس بدهد و اگر معاملاتی که واقع میشود صورت این خواهد بود و قتی که بکنه ان بر میخورد موجب عسر و حرج میشود و سد باب معاملات خواهد شد بینوا توجروا ج از کجا مشخص شد که وکیل زید که در بندر بوشهر بود عالم بود بنجاست قلمکار در صورت علم او بنجاست از کجا معلوم زید شد که وکیل عالم بحقیقة حال اعلام مشتری ننموده بوده مجملا در صورت مسطوره بر زیدی که صاحب تنخواه بوده حرجی نیست والله العالم بحقایق احکامه س زمین زی مفتوح العنوه است بانه بر فرضی که مفتوح العنوه باشد کسی او را عمارت کرد بعد او فوت شد عمارت او خراب شد و او وارث دارد دیگری امد او را تصرف کرد برای وزنه اولی میرسد که بگوید این زمین در تصرف ما بود بما میرسد ج مفتوح العنوه بودن زی ثابت نیست بلکه ظاهر اینست که نبوده باشد بنا بر این هرگاه ملکی در تصرف مسلمانی بوده باشد مادامی که شخص متصرف یا وارث او معلوم بوده باشد و مدعی ملکیت بوده باشد دیگری تصرف نمیتواند نمود با عدم اذن متصرف اگرچه عمارات و ابنیه در ان منهدم شده باشد و امامهرگاه ملك خرابی بوده باشد و مالك ان معروف نبوده باشد در چنین صورت ان ملك از انفال میباشد مختص بامام عصر است تصرف بجهة شیعیان ایشان جایز است س زید عمرو را وکیل نمود که فلان جنس را بجهة من بفروش و عمرو همان جنس را میتواند بقیمتی بجهة خود بخرد که دیگری از ان قیمة زیادتر نمیخرد ج نظر باینکه تصرف در مال غیر موقوف باذن مالکست کلام مالك که تو وکیل منی این مال را بفروشی منصرف باین نمیشود که بجهة خود خریده باشد پس وکیل در صورتی که وکیل در فروش مال بوده باشد بنحو مذکور ظاهر اینست که نمیتواند بجهة خود ابتیاع نماید پس در صورت وکالت بنحو مسطور هرگاه مال موکل را انتقال بخود نماید بمبایعه این مبایعه بمقتضای وکالت نشده خواهد بود بلکه فضولا واقع شده خواهد بود موقوف با مضای موکل است بعد از اطلاع بلی در چنین صورت هرگاه بذیگری بفروشد بعد از ان اشخص مشتری باین شخص وکیل بفروشد در صورت رضای مشتری ان وقت بی عیب خواهد بود لکن از محل کلام خارج میشود و در صورت

عدم جواز له مذکور شد فرق نمیکند که متصدی طرفین عقد خود وکیل شود باین نحو که الفای ایجاب
از جانب موکل نماید و قبول از جانب خود یا خود وکیل متصدی نشود مثل اینکه ایجاب را از جانب
موکل خود وکیل متصدی شود و دیگری را از جانب خود وکیل نماید که متصدی قبول شود یا بعکس
باین نحو که دیگری را از جانب موکل وکیل نماید در اینکه متصدی ایجاب شود در صورت اذن در
توکیل غیر و خود وکیل متصدی قبول شود از جانب خود مجملا مسئله متصور بچهار صورت میشود
وکیل خود متصدی ایجاب و قبول شود یا دیگری را وکیل نماید در اجرای ایجاب و قبول یا متصدی
ایجاب خود شود و متصدی قبول دیگری بوکالت این شخص یا بعکس در هیچ یک از اقسام اربعهٔ
مذکوره مبایعه صحیح نخواهد بود اینها در صورتی است که تصریحی از موکل نشده باین نحو که اگر خود
خواستی خریده باشی بجهة خود ماذونی یا عمومی که در قوهٔ تصریح بوده باشد در چنین صورت بی
عیب خواهد بود خصوصا در صورتی که متصدی طرفین عقد متعدد شده باشد س زید عمرو را
وصی کرد و متوفی شد و عمرو خالد را وکیل نمود که اجناس زید موصی در بلادی که میباشد بفروش
رساند حال خالد میتواند که از این اجناس بعضی را بجهة خود بمجرد بقیمتی که دیگران دیناری از آن
زیادتر نمیخرند بانه مسئله را مفصلا بیان فرمایند ج وصی ظاهر اینست مال موصی را منتقل بخودش
میتواند نمود بقیمتی که دیگران میخرند یا زیادتر اما وکیل وصی ظاهر اینست که نتواند نمود باین معنی
وصی کسی را وکیل نمود که اموال موصی را فروخته باشد وکیل وصی در چنین صورت نمیتواند مال
موصی موکل خود را بمحض این وکالت منتقل بخود نموده باشد مگر در صورتی که تصریحی از وصی
باشد یا عمومی که در قوهٔ تصریح بوده باشد مجملا حکم وکیل وصی در مال موصی حکم وکیل وصی است در
مال وصی نه حکم وصی است در مال موصی س زید مثلا از اصفهان بتنخواهی در کلکته نزد عمرو ارسال
مینماید و علم دارد که نیل نجس میباشد و با این علم بعمرو مینویسد که بتنخواه مرا نیل خریده و بفرست
عمرو هم بنا بر خواهش زید نیل نجس را خریداری نموده و ارسال مینماید با این صورت مشغول
ذمهٔ بتنخواه زید میباشد بانه مسئله دیگر اینکه زید با علم بنجاست نیل از اصفهان در کلکته بعمرو
مینویسد که فلان قدر نیل بجهة من قرضا خریداری نموده بفرست و عمرو هم بنا بر خواهش زید با علم
بر نجاست نیل را بوعده خریده ارسال داشته حال عمرو مستحق مطالبه بتنخواه قیمة نیل که قرضا بنا بر
وکالت زید خریده بوده میباشد بانه و دیگر اینکه زید از اصفهان بجهة عمرو قلمی نموده که نیل
خریداری نموده بفرست و عمرو مثلا علم دارد که زید اطلاع از نجاست نیل نداشته و نوشته که نیل
بحر و نیل پاک هم در کلکته ممکن نبوده باشد در اینصورت میتواند که عمرو بنا بر خواهش زید نیل
خریده ارسال دارد بانه جواب از مسئله اولی یعنی با علم صاحب بتنخواه از نجاست نیل هرگاه وجهی
ارسال نزد عمرو نماید که وکیل و ماذونی از جانب من که این بتنخواه مرا بدهی باز ای آن نیل نجس در

چنین صورة که عمرو حسب الخواهش صاحب بتنخواه معمول دارد اشتغال ذمه در حق او ثابت نیست و
اما جواب از مسئله ثانی که با علم زید بنجاست نیل کسی را وکیل میکند که بعنوان تسبیه نیل نجس را بجهة
او ابتیاع نماید و وکیل هم بمقتضای خواهش موکل عمل نموده میگوییم ان نیل نجس اگر قابل تطهیر بوده
باشد مثل اینکه ان نیل را در ظرفی قرار دهد و ان ظرف را با نیل داخل آب جاری نمایند و آب بهمه
اجزای آن نفوذ نماید بعد از آن از آب اخراج نمایند در چنین صورت معامله صحیح البته مسلط بر مطالبهٔ
ثمن از موکل خود هست و اما هرگاه فرض کنیم که قابل تطهیر نبوده باشد در اینصورت اصل معامله باطل
خواهد بود و صاحب نیل بمقتضای شریعت مطهره مسلط بر مطالبه ثمن از وکیل نیست و هم چنین وکیل
نسبت بموکل خود و اما هرگاه فرض شود که وکیل قدرت بر تخلف ندارد یا بمعنی که جبرا و قهرا از او
میگیرند در این صورت حکم به تسلط وکیل بر مطالبهٔ ثمن از موکل خالی از اشکال نیست ممکن است
که تفصیل داده شود ما بین کسی که عالم بوده باشد بر اینکه قابل تطهیر نیست و بیع چنین چیزی جایز
نیست در چنین صورت وکیل مطالبه از موکل نتواند نمود اگرچه قهرا مالک نیل از او بگیرد چه این
ضرر بست خود بر نفس خود وارد آورده است و ما بین جاهل بانچه مذکور شد و حکم در اینصورت
چنین نباشد یعنی مسلط بر مطالبهٔ ثمن از موکل خود بوده باشد با امکان اشکال در آن و اما جواب از
مسئله ثالثه که وکیل عالم است بنجاست نیل و عالم است باینکه موکل او عالم بنجاست ان نیست پس
تفصیل مذکور در این مقام نیز جاری است باین نحو که اگر عالم است باینکه قابل تطهیر هست خریدن آن
جایز باشد و اگر عالم باشد باینکه قابل تطهیر نیست مبایعه آن جایز نبوده باشد س معامله طلا بنقره باین
نهج که مثلا ده تومان اشرفی بدهند و دوازده تومان روپیه باز باد و کم بگیرند یا اینکه ده تومان
روپیه بدهند دوازده تومان اشرفی بگیرند صحیح است بانه و موجل و معجل ان تفاوت دارد بانه
ج اگر بطریق بیع بوده باشد تفاوت مابین موجل و معجل هست نظر باینکه در بیع نقدین قبض در
مجلس یعنی قبض قبل از تفرق متعاقدین از هم دیگر شرط صحت عقد است لهذا هرگاه ده تومان اشرفی
را زید بعمرو بفروشد بدوازده تومان روپیه و قرار دهد که ده تومان را بعد از شش ماه دیگر مثلا
داده باشد مبایعه باطل خواهد بود و اما هرگاه معجل بوده باشد یعنی ده تومان اشرفی بفروشد
بدوازده تومان نقد باین معنی که قبض متحقق شود قبل از تفرق متعاقدین از هم دیگر صحیح خواهد
بود و اما هرگاه بطریق صلح بوده باشد ظاهر اینست که معجل و موجل هردو صحیح خواهد بود مثل اینکه
بعمرو میگوید ده تومان اشرفی بتو مصالحه مینمایم بدوازده تومان روپیه از قرار عددی دو مثقالی
در یک هزار و دویست و پنجاه دیناری و در ضمن عقد شرط مینمایم که مبلغ دوازده تومان روپیه
را بعد از انقضاء یکسال تسلیم نموده باشی صحیح خواهد بود و هم چنین هرگاه عکس بوده باشد یعنی ده
تومان روپیه را بدوازده تومان اشرفی مصالحه نماید س رضائی که از چیزی باشی میشود در معاملات

مجری میباشد مثل اینکه کسی پول دیوانی دادنی هست محصل جبر میکند که پول دیوان بدهد او از راه استیصال میرود ملک خود را میفروشد که پول دیوان بدهد ج هرگاه جبر موجب این شده که برضا و رغبت تمام ملک خود را بفروشد ظاهر اینست که مبایعه بی عیب باشد و اگر جبر در مبایعه انملک باشد البته ان مبایعه باطل خواهد بود س هرگاه شخصی ملکی را بفروشد به بیع خیار و هنوز حلول اجل نشده و موعد خیار منقضی نگردیده اما مشتری را میرسد که تصرف مالکانه در مبیع نماید و بغیر منتقل نماید به بیع و هبه و صلح و امثال اینها با موقوف است با نقضای زمان خیار و تعذر رد ثمن المثل بسوی مشتری ج اگر مقصود اینست که اما مشتری میتواند مبیع به بیع خیار را در اثنای مدت خیار بغیر منتقل نماید بنحوی که در راس موعد خیار فسخ را نداشته باشد ظاهر اینست که این تسلط را ندارد لکن دور نیست که تواند منتقل بغیر نماید بنحوی که در راس موعد اختیار فسخ بجهة بایع اولی قرار دهد که هرگاه بایع در راس موعد رد مثل ثمن نمود و فسخ مبایعه را نمود مبیع منتقل میشود باو و تسلط انتزاع انرا دارد س خیار غبن در مبایعه منتقل بورثه میشود یا نه ج در صورت ثبوت خیار خواه خیار غبن بوده باشد یا غیر بموت مورث ان خیار منتقل بوارث میشود مگر در صورتی که ثبوت خیار مقید بدام حیات مورث بوده باشد در چنین صورت بموت مورث خیار منتفی میشود پس خیاری در انجا باقی نبوده تا منتقل بوارث شود س هرگاه کسی از بابت تحصیل معاش روغن طعام در فصل ارزانی ان ابتیاع نماید و نگاه میدارد و بعد که ترقی میکند و قیمت ان زیاد میشود میفروشد ایا این نحو معامله داخل در احتکار ممنوع میباشد یا مجوز است بینوا توجروا ادام الله ظلالکم ج در صورتی که روغن در بلد منحصر در روغن این شخص نبوده باشد بلکه وفور داشته باشد ضبط روغن در چنین صورت بجهة اینکه شاید ترقی در قیمة ان اتفاق افتد انوقت فروخته باشد حرجی و منعی در ان نیست یعنی حکم بحرمت ضبط روغن در چنین صورت نیست و هو العالم بحقایق احکامه س زید در حالت صحت بدن و سلامت عقل و جهی در بدء عمر و گذاشت و گفت این وجه در نزد تو باشد که باید صرف رفتن من بمکه معظمه بشود و اختیار با تو است که بخواهی این وجه را خود برداری در معامله وغیره و بعد از مدتی زید مجنون گردیده و وجه مزبور را عمرو قبل از عروض جنون زید ملکی را بیع شرط نموده و بیع لازم شده و حال ملک در تصرف عمرو است و ظیفه عمرو در این صورت بر فرض مذکور چه میباشد و زید مجنون زوجه معقوده دائمه و اولاد کبیر و صغیر دارد و زید مجنون کسی که خرج او را متحمل بشود نداشت عمرو از بابت منافع ملک مزبور خرج زید را متوجه است و انچه بر عمرو در حال حیات زید لازم است عمل نماید و بعد از ممات زید عمرو چه قسم رفتار نماید ج عالم بخفایای امور و واقف بضمایر عبید خلاق اسمان و زمین است * هو الذی لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی

السموات و لا فی الارض * این شخص که باذن مالک وجه ملک را بیع شرط نموده باید ملاحظه نمود که چنین ملکی قابل این بود و گنجایش این داشت که بازای ان وجه ان ملک بیع شرط شود یا نه اگر گنجایش داشت و بیع این منعقد گردیده بیع لازم شده و صلاح صاحب وجه هم چنین بوده در چنین صورت این ملک مال صاحب وجه میشود و چونکه مفروض اینست که صاحب وجه را جنون عارض شده در چنین صورة و لایت چنین شخصی با حاکم شرع است بر این شخص لازم است در این باب رجوع بحاکم شرع نماید از قرار دستور العمل حاکم شرع در نماء و منافع ملک معمول داشته باشد انچه مذکور شد در صورتی بود که صلاح صاحب وجه در چنین معامله بوده و ان ملک گنجایش داشته باشد که بازای ان مبیع بیع شرط شود و اما هرگاه چنین نبوده باشد ان معامله صحیح نخواهد بود نظر بعدم انصراف اذن صاحب وجه بمثل ان معامله و الله تعالی عالم بضمایر عبیده و هو جار یهم بنیاتهم

کتاب الرهن

س شخصی یک دانگ از خانه خود را بشخصی رهن نموده ببلغ بیست تومان تا مدت یکسال مرهون را صاحب تنخواه تصرف ننموده برا هن مزبور باجاره داده ببلغ چهار تومان وصیغه شرعیه بینهما بالفارسیة والعربیه جاری شده بعد از انقضاء مدت یکسال باز بهمین نهج را هن رهن نموده وصاحب تنخواه اجاره داده ورا هن باجاره گرفته تا چهار سال ودر این چهار سال مرهون بتصرف را هن بوده وهرگز در این چهار سال یکساعت نبوده که صاحب تنخواه متصرف شود ایا در این صورت معامله صحیح است یا نه ج شرط رهن انست که مرهون مقبوض مرتهن شود بانکه را هن را وکیل نماید که از جانب او قبض نماید در صورتی که هیچ یک متحقق نبوده باشد رهن صحیح نخواهد بود واما حکایت اجاره پس اگر را هن منفعت مرهون را به بعضی از اسباب ناقله منتقل نموده باشد بمرتهن بعد مرتهن منتقل نموده باشد برا هن ظاهر اینست که صحیح بوده باشد بنابر این مبلغ چهار تومان در هر سال که داده باز ای منفعة خواهد بود واز جمله بیست تومان محسوب نمیتواند نمود واگر منتقل ننموده باشد بمرتهن مطلقا صورتی ندارد در این صورت را هن میتواند ان مبلغ را از جملهٔ بیست تومان محسوب دارد س هرگاه را هن بدون اذن مرتهن مرهون را فروخت وقبل از فک نه فسخ ونه امضا از مرتهن ابا همین که فک رهانت شد یعنی را هن وجه را بمرتهن رد نمود بیع واقع قبل از فک لازم میشود یا محتاج است بامضا و اجازهٔ ثانی از را هن بعد از فک ج کلمات فقها در مسئله غایت اضطراب دارد چه در بعضی از مواضع ظاهر میشود که اذن مرتهن را شرط صحت بیع میدانند *قال فی القواعد و یشترط فی الملک التمامیة فلا یصح بیع الوقف الا ان یودی بقائه الی خرابه الی ان قال ولا بیع الرهن بدون اذن المرتهن وفی التذکرة ولا یصح بیع الرهن لتعلق حق المرتهن به و نقصان ملک الراهن مالم یجز المرتهن لان الحق لا یعدوهما بلا خلاف ولو باع و لم یعلم المرتهن فملک لزم البیع لانتفاء المعارض ومن ابطل بیع الفضولی لزمه الابطال وفی الشرایع لا یصح بیع الوقف مالم یودی بقاءه الی خرابه الی ان قال ولا بیع الرهن الا مع الاذن وفی نهایة الاحکام لا یصح بیع المرهون بعد الاقباض قبل الافتکاک لانه ممنوع من تسلیمه شرعا لما فیه من تفویت حق المرتهن فان اجاز المرتهن صح *ودر بسیاری از عبارات نفی جواز شده *قال فی التحریر لا یجوز بیع الرهن الا باذن الراهن او یکون المرتهن وکیلا وکذا لیس للراهن بیعه الا باذن المرتهن ولو باع کل منهما موقوفا باذن صاحبه جاز للاخر الفسخ الا ان یبیع المرتهن الوکیل س هرگاه کسی مدیون شخصی بوده باشد بدو دین یکی رهن داشته باشد و دیگری خالی از رهن واجل هر دو رسیده است و شخص مدیون تنخواه میدهد بعد نزاع فیما بین ایشان میشود مدیون میگوید که وجه را باز ای طلب رهن داده ام

وطلبکار میگوید که بعوض بی رهن کرفته ام تقدیم قول مدافع بچه دلیل است و حضور و غیاب را
تفاوتی هست یا نه ج معتبر در این مقام قصد مدیون است در صورتی که ثابت شود که مدیون ان
وجه را باز ای دینی که وثیقه و رهن داشته داده است یعنی در حین دادن باین نیت داده است عمل
بمقتضای ان میباید بشود اگرچه صاحب طلب بقصد طلب بی رهن قبض نموده باشد و در صورت
اختلاف محتاج بمرافعه است و عمل بقول مدیون است باینمین در صورت انتفاء بینه و انکار صاحب طلب
س مال مرهون بعد از انقضاء مدت و فوت راهن و غرمانمودن اموال راهن اما مال مرهون هم داخل
در غرما میباشد یا مرتهن میباید استیفای حق خویش نماید از ان مال مرهون و مابقی را با غرما بدهد ج
با تحقق رهن بنحو معتبر در شریعت مرتهن احق و اولی بمرهون است بعد از انکه مرتهن استیفاء حق خود
از مرهون نمود علاوه اگر بوده باشد مال غرما خواهد بود و هو العالم س خانه زید مدیون عمرو مرهون
عمرو است و موعد و نفعی معین نموده است و بعد از انقضاء موعد عمرو را وکیل در تجدید نموده
است و عمرو بعد از مضی مدت وکالة نفعی علاوه و تجدید نموده است یا بعد از تجدید که برضاء
طرفین شده است عمرو میتواند که قبل از انقضاء مدت مطالبهٔ طلب خود را از زید نماید یا نمیتواند ج
این مطلب محتاج بمرافعه است در صورتی که انچه قلمی شده مطابق واقع بوده باشد یعنی عمرو اقرار
نماید که من بمقتضای وکالت تجدید معامله نموده ام تا مدت معینی بنا بر این قبل از انقضاء مدت عمرو
تسلط مطالبه ندارد و هو العالم س هرگاه شخصی خانهٔ خود را در تردزید مرهون سازد در مدت
چهار سال و منافع خانه را ان شخص صلح کرده که مرتهن در خانه سکنی نماید یکسال از مدت بکذرد
شخص راهن فوت کند وارث راهن را میرسد که تنخواه مال الرهانه را بمرتهن دهد و فک رهانه نماید
یا نه هرگاه مرتهن خود برضایت پس دهد قبل از انکه فک رهانت بشود بیع و شری در ان خانه چه صورت
دارد ج ورثهٔ راهن هروقت از اوقات که خواسته باشند میتوانند وجه را بمرتهن یا ورثهٔ مرتهن رد
نموده فک رهانت نمایند لکن نظر باینکه مفروض در سوال اینست که منافع را راهن در مدت چهار
سال بمصالحه منتقل نموده بمرتهن بنا بر این مرتهن را میرسد که بکوید که منافع تا مدت منقضی نشود مال من
است این سخن از او مسموع است و ورثه تسلط اخذ منافع را ندارند مکر در صورتی که مرتهن راضی
شود س هرگاه زید مبلغی از عمرو استقراض نموده و خانهٔ خود را مرهون نموده الحال مدت منقضی
شده زید تنخواه سرمایه در دست دارد و در دادن بتنخواه مسامحه و کوتاهی مینماید عمرو مطالبهٔ طلب
خود را مینماید زید میکوید تقاص حق خود را از مرهون مذکور نما و رهن فیما بین چند نفر مشترک
میباشد و باین خصوص هیچ کس طالب معامله و مبایعه او نمیباشد اشرعا عمرو را میرسد که از تنخواه
سرمایهٔ زید مطالبه و تقاص حق خود را نماید یا حبر باید رهن را فروخت و تقاص حق خود را نمود
ج رهن موجب این نمیشود که ذمهٔ راهن از حق مرتهن بری شود بلکه با تحقق رهن ذمهٔ راهن باز

مشغولست بحق مرتهن و در صورت مطالبهٔ مرتهن وعدم رضای او بتاخیر هرگاه راهن قدرت بر ادا
داشته باشد لازم است بتعجیل در ادا ان نموده باشد و تاخیر در صورت مسطوره قطعا جایز نیست مجملا
در صورت مسطوره در استفتا که بجهة انکه مرهون مشترک است ما بین جمعی از شرکا و باین جهة مشتری
یافت نمیشود و راهن یعنی مدیون متمکن از اداء دین از راه دیکر هست تاخیر در حق او قطعا در چنین
صورت جایز نیست بلکه بتعجیل بقدر امکان لازم و واجب است

کتاب احکام المولی علیه

س هرگاه زید طفل صغیر چند داشته باشد و خود از عهدهٔ نفقه اطفال برنیاید عاجز باشد و صغار ملک یا خانه یا غیر اینها چیزی داشته باشند و عمرت بکشند پدر بولایت میتواند مال انها را بفروشد و خرج انها بکند که تلف نشوند ج در صورتی که صورت مرقومه مطابق واقع بوده باشد بلی والد میتواند اموال ولد صغیر خود را در معرض بیع در اورد صرف ولد صغیر بنحوی که صلاح او را داند نماید س زید از فقر عیال خود در انداخته فرار کرده است و حال اطفال و عیال او بمرتبهٔ عسرت و فقر دارند که نزدیک بتلف میباشند و باغ و ملکی دارد و هم از انها تحمیل دیوانی میخواهند که عیال او را از ارمیده هند اباد در صورت تلف شدن عیال و اولاد او مرخص میفرمایند که موه منین ملک و باغ او را بفروشند بانه ج این مطلب موقوف بثبوت است بر فرض ثبوت مطلب بنحوی که قلمی شده ان وقت حاکم شرع جمعی را تعیین خواهد نمود و دستور العمل بجهة انها قرار خواهد داد س شخصی قدری از اعیان مالکی که در زمین خالصه واقع میباشد بانضمام حق الاکره و قدری زراعت خالصه مزبور را که متصرف میباشد بولد صغیر خود مصالحه نموده و حال صرفه و صلاح صغیر مزبور را در ان دانسته که مصالح عنه مزبور را که اعیان و حق الاکره بوده باشد در معرض بیع در اورده و وجه ثمن را باشخص امینی داده و نفعی که ازان حاصل بشود گرفته بمصرف اخراجات صغیر مزبور برساند نظر باینکه خود محتاج و قادر بر انفاق و اکساء صغیر مزبور نمیباشد اباء والد صغیر مزبور میتواند این عمل را بکند بانه ج بلی همین که صلاح و غبطهٔ صغیر را چنین دانست ظاهر اینست که تواند عین مال صغیر را بفروشد مجملا در صورتی که والد فروش عین مال صغیر را اصلح بحال صغیر دانست از بقای ان ظاهر اینست که تواند فروخت و هو العالم بمقابلی احکامه س هرگاه کسی ولد صغیری داشته باشد که مال داشته باشد و این والد محتاج و معسر بشود اباء میتواند از مال صغیر خود بمصرف انفاق خود برساند ج در صورتی که والد معسر و فقیر بوده و ولد صغیر ملی بوده باشد ظاهر اینست که والد بقدر نفقه خود از مال ولد صغیر ملی خود انفاق خود میتواند نمود س طاحونه مشترکست ما بین صغار و جمعی اباشرکا را جایز است که فیما بین خود قرعه نموده هر یک روز نوبهٔ خود را متصرف شوند یا بدون وصی و قیم شرعی تصرف ایشان در مال خود جایز نیست و با تعذر از وصول خدمت مجتهد عادل تکلیف ایشان چیست و هرگاه از کیفیت قرعه و نوبه ایشان مطلع نباشیم که اباء بر نهج شرعیست یا خیر میتوانیم در نوبه غیر صغار غله خورد کرد و اعمال ایشان را حمل بر صحت نمود هر چند بی مبالات دانیم ایشان را یا تجسس ضرور است ج تصرف در مال مشترک نسبت بهر شریک موقوف است باذن سایر شرکاء

و در صورتی که احد شرکاء صغیر بوده باشد موقوف است باذن وصی یا ولی و در صورت انتفای وصی و ولی و ولایت باحاکم شرع است و در صورت تعذر رجوع بمجتهد عدول موه منین بهر نحو که صلاح صغیر را دانند میتوانند معمول داشت و در صورتی که هیچ یک نبوده باشد یعنی تصرف باذن وصی یا ولی نبوده باشد تصرف در حق خود شرکاء جایز نیست پس چگونه در حق دیگری جایز بوده باشد و اما هرگاه چنین اسبای مشترکی در تصرف مسلمی بوده باشد و کیفیت تصرف مشخص نبوده باشد فعل ان محمول بر صحت است و بر ساپرین حرجی نیست در خورد کردن گندم وغیره س عمارت مشترک صغار را باذن ولی یا وصی داخل میتوان شد اباهرگاه یا ولی ایشان شغلی داشته باشند تردد میتواند کرد و نماز در انجا میتواند کرد یا مصلحت صغار شرط است ج ظاهر اینست که باذن وصی یا ولی دخول در خانه صغیر و نماز در ان جایز بوده باشد و اما با عدم اذن وصی یا ولی اگر در دخول در ان خانه منفعتی بجهة صغیر بوده باشد مثل اینکه داخل خانه صغیر میشود که چیزی بانها داده باشد ظاهر اینست عیبی نداشته باشد و اگر منفعتی نداشته باشد جایز نیست س ضعیفهٔ شوهر او فوت شده یک طفل رضیعی دارد مادامی که شیر میدهد نفقه با کیست و تا چند ماهست اگر نفقه از اصل ترکه است و عموی ان طفل مال ان طفل را من باب الولایه میتواند تصرف کند بانه ج نفقهٔ ضعیفه در مدت رضاع از مال خود ان ضعیفه خواهد بود و اموال متعلقه بطفل مذکور در صورت انتفاء وصیت باید نزد قیمی منصوب از جانب حاکم شرع بوده باشد خواه عم بوده باشد یا غیر عم و عم قطع نظر از قیمومت کرده تسلطی ندارد دیگر تصرف اموال صغیر و الله اعلم س اسمعیل نامی فوت کرده ورثهٔ او منحصر بدو صبیهٔ صغیره قدری جنس و مس و کاو و گوسفند از مرحوم مزبور مانده صغیرهای مزبور عمه و عموزاده دارند عمهٔ مذکوره صغیرهای مزبور را با مخلفات ایشان تصرف نموده و مینماید که مخلفات مزبور را صرف صغیرها مینمایم تا انکه کبیر شوند عموزاده مزبور در جواب عمه مذکور مینماید که من صغیرهای مزبور را از عین المال خود متوجه ماکول و ملبوس ایشان میشوم بعد از انکه بزرگ شدند پول ایشان را با منافع میدهم یا کدام یک تصرف کنند ج در صورت مفروضه نه عمه میتواند تصرف در اموال دو صغیر نماید و نه عموزاده و چون که ظاهر این سوء حال اینست که والد دو صغیر تعیین وصی نموده لهذا در چنین صورت لازم است در امور دو صغیر رجوع بحاکم شرع یعنی مجتهدی نمایند بعد از رجوع مجتهد ان مجتهد هر کس را که صلاح داند نصب مینماید که متصدی امور دو صغیر از قرار قرار داد و دستور العمل او شده باشد خواه عمه بوده باشد یا عموزاده یا دیگری س شخصی دختری را منقطعه پسر صغیر خود نموده و لایه منه الی مدت سه سال و قریب به یک سال که گذشته است دختر رفته است و شوهر کرده است قبل از انقضاء مدت بدو سال بدون انکه ولی مدت را به بخشد چنانچه حکم هبه مدت حکم طلاق است و ولی را اختیاری نمیباشد در ان و متزوجه شدن

ضعیفه خلاف شرع بوده بیان فرمایند که این مطلب بر حاکم شرع باید مشخص شود یا انکه هر گاه برامثال
ما وجمعی دیگر از موءمنین این مطلب واضح شود میتوانیم حکم نمائیم بتفریق و ضعیفه صبر نماید تا مدت
سه سال بگذرد بهمان شخص اول که شوهر کرده بخلاف شرع با شخص دیگر شوهر نماید وجمع کثیر در
نزد حقیر شهادت دادند که بر حقیر علم حاصل شد که این ضعیفه در مدت سه سال شوهر کرده بدون هبه
نمودن ولی مدت را و حال هم زوج ثانی منکر این مطلب نیست که محتاج بمرافعه باشد انچه حکم الهی
باشد در این واقعه و فروعات ان اعلام فرمایند که خلاف رضای الهی بعمل نیاید و قضیه ثانیه اینکه
شخصی پنج سال و کسری میباشد که مفقود شده و یک زوجه و یک طفل صغیر دارد و قدری املاک و
باغات دارد ضعیفه در این مدت خرج خود و اطفال را بقرض و عسرت گذرانیده و تحمیل هم داده
و حال دین بسیاری دارد و خرج هم دارند و تحمیل هم دارد ضعیفه بیچاره درمانده است و دیگر
در قوه او نیست که قرض کند یا اذن میدهند که عدول موءمنین اتفاق نموده املاک را بفروشند
و دیون ضعیفه و طفل را بدهند و اگر چیزی باقی بماند از بابت نفقه خود خرج نمایند چنانچه اذن میدهند
حقیر خود متوجه میشوم و انچه موافق رضای الهی باشد باطلاع جمعی از معتمدین و موءمنین بعمل
می اورم قربة الی الله تعالی انچه حکم باری سبحانه میباشد در حاشیهٔ عریضه قلمی فرمایند که حجة
شرعی باشد عند الحاجة ج هر گاه طرفین یعنی زوج و زوجه معترف بوده باشند بر اینمطلب که در
اثنای مدت انقطاع عقد شده بر قاطبهٔ اهل اسلام بامکان لازم است اظهار این بابت نفی از منکر منع نمایند
وهم چنین هر گاه احدهما معترف بوده باشند لکن نسبت بهمان شخص که اعتراف نموده مجملا در صورتی
که عقد در اثناء مدت انقطاع شده باشد و زوج تصرف هم نموده باشد بی اشکال بر ان شخص حرام
میشود همان ضعیفه حرام موءبد بر فرض تفریق بینهما و انقضای مدت همان شخص ثانیا عقد نمیتواند
نمود و اما هبهٔ بقیهٔ مدت از ولی پس تدبیر ان باین نحو ممکن است چون تصرف ولی در امور متعلقه
بمولی علیه میباید منوط بصرفه و غبطهٔ او بوده باشد بنا بر این هر گاه توان نمود که صلاح صغیر در
ان شود مثل اینکه حقی که بجهة صغیر بر ان ضعیفه هست از جانب صغیر مصالحه شود بهمان ضعیفه بمبلغی
که قطعا اصلح بحال صغیر بوده باشد نسبت ببقای حق صغیر در چنین صورت دور نیست که تدبیر
بهمین نحو توان نمود و چونکه مفروض اینست که زوج منکر اصل مطلب نیست بنا بر ان در ممانعت ان
حاجت بحکومت شرع نیست قاطبهٔ اهل ایمان که اعتراف از او شنیده اند ممانعت میتوانند بکنند و اما
زوجه پس هر گاه ان نیز معترف بر اصل عقد انقطاع و وقوع عقد ثانی در اثنای مدت بوده باشد
ان نیز چنین است و اما هر گاه منکر هر دو یا احدهما بوده باشند در اینصورت محتاج بمرافعه است ثمره در
مطالبهٔ صداق ظاهر میشود و اما بیع ملک غایب در ادای دین که عیال او نموده اند پس بسیار مشکلست
او لا باید دین ثابت شود ثانیا باید مشخص شود که دین در انجام چیزی شده که بر غایب لازم بوده که

متکفل او شده باشد و تعدی از ان کما و کیفا نشده باشد این مشکل است بعد از غمض عین از اشکال
میباید نزد حاکم شرع ثابت شود و الا غایب بعد از حضور معارض میتواند شد و اما بیع مال غایب در
صرف اخراجات عیال واجب النفقه در اخراجات ضروریه عیال غایب پس کلام در این اگرچه اسهل
از سابق است لکن بجهة دفع مفسده بعد از حضور غایب چاره اینست که استشهادی دران نوشته شود
بر این مضمون که مشتمل بر غیبت ان شخص و مدت غیبت و عدد عیال و معطلی و اضطرار انها بجهة نفقه
ضروریه بوده باشد ان استشهاد را معتمدین مهر نموده در حاشیهٔ ان تعیین خواهد شد کسی که متصدی
مبایعه ان باشد بقدر ضرورت س مولائی عبدی داشت و ان عبد صاحب تنخواه بود و مولی عبد
را ازاد نموده در این صورت تنخواهی که در ید مملوک بوده بعد از ازاد شدن منتقل بمالک میشود یا
بمملوک و هم چنین نمائی که از تنخواه مذکور بعد از ازاد شدن مملوک بهم رسد از که خواهد بود ج
فرض در سوءال اینست که عبد صاحب تنخواه بوده پس سوءال چه معنی دارد و علی ای حال اگر مقصود
اینست که شخصی عبدی داشته وان عبد در ایامی که نزد مولی بوده تنخواهی تحصیل نموده بعد از این
مولی او را ازاد نموده ان وجه مال عبد میباشد یا مال مولی ظاهر اینست که مال مولی میباشد مگر در
صورتی که بعد از ازاد نمودن ان مال را منتقل نموده باشد باو و اگر منتقل ننموده لکن مقصود مولی
این بود که مال را از او نگیرد و حال نادم شده میخواهد گرفته باشد اگرچه دور نیست که بتواند گرفت
شرعا لکن این در عرف و عادة حسنی ندارد و اما مطالبهٔ نمادر اینصورت که مقصود مولی این بود که
از ان وجه را نگرفته باشد پس راضی بوده است بتصرف تنخواه بهر نحو که خواهد بنا بر این این عبد بعد
از ازاد شدن ماذون بوده است در تصرف این مطالبهٔ نمودن بسیار مشکل است و اما اگر مطلع نبود
که این عبد وجهی دارد و بعد از ازاد شدن که مدتی گذشت معلوم شد در این صورت مطالبهٔ
وجه نمای حاصل از عین ان وجه هر دو را میتواند نمود و هو العالم س هر گاه زید صبیهٔ صغیره خود
را بحباله و عقد عمرو در اورد و ولایة اجرای صیغهٔ نکاح نموده باشد بعد از انکه صبیهٔ زید کبیر
شود در اضی نباشد یا میتواند عقد را برهم زند یا نه ج در صورتی که عقد والد مشخص نبوده باشد
که بر خلاف مصلحت صغیره نموده قطعا عقد لازم و اختیاری بجهة دختر بعد از بلوغ نخواهد بود س
دختری که تقریبا هفت ساله بوده باشد و پدر او فوت شده باشد و وصی تعیین نموده باشد در
امور خود و وصی مزبور نظر بصرفهٔ حال و غبطهٔ احوال دختر مذکوره او را کفوی که لایق بحال او
بوده باشد میتواند که صیغهٔ عقد دوام او را اذن دهد که جاری و واقع سازند بمهری که امثال و
اقران او را میبوده و یا انکه وصی مزبور را در این باب اختیاری نمیباشد ج تزویج نمودن در چنین
صورت چنین نیست که جایز نبوده باشد لکن کلام در اینست که هر گاه وصی عقد نماید اما این عقد لازم
میشود یا اینکه مثل عقد فضولیست میتواند دختر بعد از بلوغ امضا نداشته باشد مشهور ما بین فقها

ثانی است یعنی دختر بعد از بلوغ میتواند ممضی نداشته باشد س اباد ختر که مجدده ساله رسید
احتیاج قیم دارد یا نه ج در صورت عقل و رشد محتاج قیم نیست س هرگاه زید فوت شود و در
حیات خود وصیت نکرده باشد و حاکم شرع کسی را هم قیم قرار نداده باشد و چند صغیر از او میباشد
و قدری مال از او مخلف شده باشد و بعد از فوت زید بعضی از حضرات ملاها و کدخدای ده
عمرو ی را متدین دانسته باشند و قیم نمایند یا قیمومت صحیح است و برفرض صحت تصرفات عمرو هم
فوت شود و چیزی هم از عمرو باقی نمانده باشد بغیر چند صغیر و بعد صغیرهای عمرو کبیر شوند و
صغیرهای زید هم کبیر شوند یا در اینصورت صغیرهای زیدی که کبیر شده اند از اولاد عمرو
میتوانند کاد عا نمایند که بدر شما قیم ما بود و مال ما را تلف کرده و بمصرف ما نرسانیده و فرض اینست که
از عمرو چیزی باقی نمانده ج باتمکن از حاکم شرع معین است که میاید در امثال این امور رجوع
بحاکم شرع نمود باتمکن از حاکم شرع دیگری متصدی نمیتوانند شد و در صورتی که متمکن از حاکم شرع
نبوده باشد موه منین هرگاه کسی را امین و متدین دانند تعیین میتوانند نمود مجملا چون مفروض اینست
که عمرو ی که متصرف بوده وفات نموده و مطلقا چیزی از او باقی نمانده بنا بر این ورثه زید تسلط
مطالبه از اولاد عمرو که از مال او لاد مطالبه نمایند ندارند س هرگاه یتیم هاشمی مالک قوت سالیه
بلکه شش ماهه بلکه سه ماهه بلکه یومیه نباشد و جدامی یتیم مذکور که انهم مبتلا بفقر علی ما یقول میباشد
و از وجوه بر معیشت خود در امیکذرانده همه روزه لابد و ناچار که معاینه می بیند قوتی بجهة یتیم
مذکور هم نرسیده با انکه از خوف زوجه خود که جده یتیم مذکور است قوتی میخورانند و سد جوع
یتیم میشود یا یتیم هاشمی کذائی را برفرض تسلیم انکه فقر در یتیم هم مثل قسمین او شرط باشد در اداء
خمس میتوان خورانید باو یا یک مرتبه یک تومان باد و تومان بجده امیه او میتوان داد که صرف کذران
یتیم کند یا خیر بمحض انکه جدامی او من باب الاضطرار از کلوی خود و واجب النفقه خود قوتی باز
میکیرد و به یتیم مذکور میخورانند غنی است و نمیتوان از بابت خمس به یتیم مزبور خورانید یا بجده امیهٔ
او رسانید بجهة او ج در صورتی که جدامی ندانسته باشد یا دانسته باشد لکن قدرت بر انفاق او نداشته
باشد و هم چنین جدامی هم قدرت بر انفاق او نداشته باشد در چنین صورت بعد از انکه حاکم شرع
هرکس را صلاح دانست منصوب نمود که متصدی امور یتیم باشد خمس دهنده خمس را میتواند تسلیم
ان قیم نماید که صرف ان یتیم نموده باشد س مدت سه سال و نیم قبل از ین مرحوم والد یک باب خانه
ابتیاع نموده بمبلغ یکصد و چهل و پنج تومان نقد و با بعضی از املاک دیگر مصالحه فرمودند با خوی
کوچک که حال بسن هفت سال میباشد بعد از فوت مرحوم والد محمد رضا خان خواستند که مداخل
املاک او را مشخص نمایند و قرار اخراجات او را بدهند کمترین در حضور فضلاء نائین بر ذمهٔ خود
قرار دادم که اخراجات او را بالکلیه ما دامی که اخوی مشار الیه صغیر میباشد از مال خود بدهم و عوض

نخواهم و املاک او را بدست اقا عبد الله خالو یش سپردم که سال بسال محصول انرا ضبط نموده بفروش
برساند و حسابش را بملاهای معتمدین انجا محول نمودم که برسند و بخواه انرا هر کس که متدین و اعتباری
داشته باشد بدهند و مجته باسم خودش بگیرند و هفت ماه قبل از این شخصی امده که خانهٔ مذکوره را
از حقیر ابتیاع نماید بعلت عدم احتیاج صغیر و نداشتن قیم شرعی و ضرورت خانه بجهة صغیر قبول نکردم
و در حینی که در دار العباد بزدر فته بودم چند نفر از حضرات نائین گفته بودند که خانه مذکوره را
بفروشند صرفهٔ صغیر است صاحبی ام خانه مذکوره را خود خریده بودند بمبلغ یکصد و سی یا چهل
تومان بموعد یکسال و ایشان همان شخصی که طالب خریدش بود از حقیر فروخته بودند بمبلغ یکصد
و سیزده تومان نقد و حال انکه الیوم بمبلغ یکصد و هفتاد تومان نقد و دو بست تومان بموعد یکسال
مشتری دارد یا در این صورت معامله خانه مزبوره چه صورت دارد و هرگاه ان شخص تغییر و تبدیل
در عمارت خانه مزبوره نموده باشد چگونه خواهد بود و بدون قیمومت شرعی دخل و تصرف در
اموال صغیر نمودن چه صورت دارد یا بعد از کبیر بودن صغیر و احتیاج تمام نخانه داشتن و عدم احتیاج
و ضرورت بجهة اخراجات و بقیمة نازل فروختن اموال صغیر شرعا احدی را میرسد که املاک او را
نقد نماید که مظنه اتلاف در ان هست ج از قراری که در استفتا قلمی شده هرگاه مطابق واقع بوده
باشد چنین مبایعه باطل و موجب انتقال بمشتری نمیشود جمیع تصرفات مشتری در چنین صورت مخالف
شریعت مطهره و جمیع عبادات واقعه در ان محکوم بفساد خواهد بود بلکه جمیع حرکات و سکنات در ان
خانه معصیت و منهی عنه خواهد بود مجملا تصرف در اموال صغیر در شریعت مطهره جایز نیست مگر
در حق ولی ان صغیر و ولی صغیر منحصر است در والد و جد ابی در صورت انتفاء هر دو و وصی
و در صورت انتفای وصی تصرفات در مال صغیر منوط بو موکول باذن از حاکم شرع است حاکم شرع
کسی را که امین دانست منصوب مینماید بمقتضای ایهٔ شریفهٔ * ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی
احسن * هر چه را صلاح در حق صغیر داند معمول داشته باشد و در صورتی که رجوع بحاکم شرع
ممکن نبوده باشد در انجا در چنین وقت عدول مومنین بقدر حاجت تصرف در مال صغیر میتوانند
نمود تا زمانی که نصب قیمی از حاکم شرع شود و تصرف قیم شرعی یا عدول مومنین در صورتی منعی
خواهد بود که مصروف بصلاح صغیر بوده باشد و در صورت مرقومه که خانه مسطوره را بقیمة نقد
در یکصد و هفتاد تومان مشتری بوده باشد یکصد و چهل تومان بموعد یکسال البته صلاح نخواهد
بود بعلاوه تصرف در مال صغیر به بیع در صورتی که در حفظ عین ان مظنه تلف در ان نبوده باشد
و حاجت بان هم نبوده باشد چنین تصرفی در نظر این خادم شریعت مطهره بسیار بسیار مشکل است
مگر در صورتی که مقصود این بوده باشد که باعلی القیم مصرف رسانیده و تبدیل بشود بچیزی نه کل
عقلا اتفاق نمایند بر اینکه چنین تبدیل اصلح و الیق بحال صغیر بوده باشد مجملا بنحوی که در استفتا

قلمی شده اگر مطابق واقع بوده باشد صحیح نخواهد بود واما تصرفاتی که دران نموده باشند بتغییر و تبدیل
پس الرموجب انتقاص در قیمت باشد لازمست برگرداند بصورتی که بوده است با امکان ودر صورت
عدم امکان لازم است از عهده قیمتان برامده باشد و اگر موجب زیادتی در قیمت بوده باشد مستحق
عوض زمال صغیر نیست بلی هرگاه اعیانی دران احداث نموده باشد مثل در و پنجره ان عین را میتواند
اخذ نمود و هرگاه اخذ چنین عینی موجب خسرانی شود میباید از عهده ان برایند س هرگاه دو طفل
از کسی باز مانده و این دو طفل معسر میباشند و جد ابی و والده این دو طفل موسر میباشند اما نفقه
و کسوه این دو طفل باجد ابی میباشد یا با والده اطفال ج با وجود جد ابی و مادر طفل معسر و یسار
هر دو نفقه طفل معسر در چنین صورت باجد ابی است با وجود جد ابی برمادر نفقه لازم نیست بلی
هرگاه پدر و جد پدری نباشند یا معسر باشند در چنین صورت نفقه طفل برمادر موسره لازم است
بلی مادر در انفاق مقدم است برجده مادری یا بین معنی با وجود مادر موسره و جده مادری نفقه طفل
برمادر است و در صورت انتفای مادر یا فقر او نفقه طفل برجده مادری لازم است س هرگاه طفلی
دو خاله داشته باشد یکی از پدری و یکی از مادری و اموالی طفل داشته باشد و ان دو خاله امده
که طفل مذکور را هر یک بداشته برده باشند حضانت نمایند یا در این صورت طفل مذکور بخالهٔ
پدری میرسد یا مادری کدام بتوانند که حضانت و نگهداری طفل با اموال طفل نمایند ج والد این
طفل یا وصی تعیین نموده یا خیر در صورتی که والد تعیین وصی نموده باشد ولایت چنین طفلی
در چنین صورت با وصی خواهد بود حضانت او را هر یک از دو خاله که خواهد تفویض خواهد
نمود و اگر دیگری را اصلح بحال طفل داند میتواند حضانت را با و تفویض نمود و هم چنین ولایت
و اختیار مال ان طفل نیز در چنین صورت با وصی است و هرگاه والد ان طفل تعیین وصی ننموده
باشد ولایت مال در چنین صورت با حاکم شرع است هر کسی را که صلاح داند منصوب خواهد نمود
که متصدی امور ان طفل شده باشد و اما حضانت طفل پس اگر هیچ یک از دو خاله برضای خود
نخواهند حضانت طفل نمایند کسی را تسلطی نیست که انها را مجبور نماید دران بلی هرگاه خالها خواسته باشند
حضانت طفل نموده باشند انها مقدم میباشند بردیگری و در صورت نزاع مابین دو خاله یعنی که
هر یک خواسته باشد او حضانت او را نموده باشد هرگاه بعضی مطالبه اجرت در حضانت نمایند و دیگری
اجرت نخواهد انکه اجرت از مال طفل نخواهد مقدم است و در صورتی که هیچ یک اجرت نخواسته باشند
هر یک خواسته حضانت با او بوده باشد در این صورت عمل بقرعه است س علمای امامیه و فقهای
اثنا عشریه زاد الله فضلهم و تقوهم چه میفرمایند در این مسائل شرعیه که شخصی را مجتهد جامع الشرایط
قیم صغیر نموده و صغیر خانه و دکاکین داشته محتاج بتعمیر بوده قیم صلاح و غبطه صغیر را دانسته از
مال خودش تعمیر نموده و حال صغیر فوت شده و منتقل بوالدهٔ او شده وجه اخراجات را مطالبه میتواند

نماید یا خیر و هم چنین مداخل صغیر و فایخارجش نکرده از خود داده مطالبه میتواند نمود یا خیر و هرگاه
قیم حق الحضانه قرار نداده باشد بجهة حضانت صغیر والده حاضنه میتواند مطالبه حق نماید از قیم صغیر
با اراده اخذ حق مدتی را که قرار حق نموده بودند یا خیر و در صورتی که حاکم شرع قیم و ناظر هر دو
تعیین فرموده باشند و قیم بدون اطلاع ناظر اخراج خمس مال صغیر نموده یا تصرف دیگر چه حکم دارد
الثم بزودی بیان خواهند فرمود ج بر فرض ثبوت دو مطلب اول که قیم از خود تعمیر خرو ری خانه
و دکاکین نموده باشد و هم چنین از مال خود انفاق صغیر نموده باشد در هر دو صورة استیفای حق خود را
از مال صغیر میتواند نمود و این مقدم بر ارث است بعد از استیفاء یعنی علاوه که میماند بعد از استیفاء
مال والدهٔ صغیر خواهد بود و هم چنین هرگاه ثابت نباشد لکن والدهٔ صغیر تصدیق قیم نماید و اما
مطالبه والدهٔ صغیر اجرت حضانت را پس اگر این مطالبه در صورت مفروضه است که صغیر متوفی شده
این ثمری ندارد چه مال صغیر کلا در صورت انحصار وارث در والده منتقل بوالده میشود مشخص
است بر قیم صغیر واجب نیست که از عین مال خود که قیم است اجرت حضانت والده را داده باشد بنا بر این
که از مال صغیر باید داده شود ثمری در این باب در حق والده ندارد که بعضی را از بابت حضانت
مطالبه نماید و تتمه را از بابت ارث و اگر در غیر صورت مفروضه است پس اگر والده در حین حضانت
قصد اخذ اجرت نداشته باشد حال بجهة سابق مطالبهٔ اجرت نمیتواند نمود و اگر ادعا نماید که من قصد اخذ
اجرت داشتم مسئله محتاج بمرافعه است و اما انچه در اخر قلمی شده که قیم بدون اطلاع ناظر اخراج خمس
از مال صغیر نموده است با نکه مطلب مفهوم نشد نظر با نکه خمس بر صغیر واجب نیست که تا قیم اخراج ان
از مال صغیر نماید با اطلاع ناظر یا با عدم اطلاع ناظر بوده باشد

کتاب الدین

س هرگاه زید طلبی از عمرو داشته باشد و ثابت کند که عمرو بابکر جمع المال میباشند یا بمحض ثبوت جمع المال میتواند طلب خود را از بکر مطالبه نماید ج صاحب دین مسلط بر مطالبه حق خود از مدیون میباشد و مسلط بر مطالبهٔ حق خود از غیر مدیون نمیباشد اگرچه شریک مدیون بوده باشد بلی در صورت تعذر استیفای حق خود را از اموال مدیون میتواند نمود س زید قدر معینی جو از عمرو بعنوان قرض گرفته که زر مثل نماید بعد زید مادیانی بعمرو فروخته بموعد معین و جو نزد زید و تنخواه مادیان نزد عمرو مانده تا حال قیمت جو را بابکر مسعر نکرده اند در این مدت ترقی و تنزل بسیار در جو بهم رسیده است الحال زید جو را بعمرو باید رد نموده و تنخواه خود را گرفته باشد یا انکه قیمت وقتی که موعد تنخواه مادیان بوده و نداده است باید محسوب شود چنانچه عمرو ادعای جو را نموده باشد و زید نداده باشد باید قیمت وقت مطالبه محسوب دارد ج عمرو در صورت مسطوره مستحق ان مقدار جو میباشد که داده یا قیمت ان را در حین محاسبه و زید مستحق قیمت مادیان است س شخصی بزازی از اهل قصبه همیشه با چند نفر از اهل اصفهان معامله داشته که قدری از مال بزازی از ایشان میگرفت و طلب ایشان را در دستک خود بخط و لد کبیر خود نوشته و بعلاوه ان دیگران هم بعضی بعلم قطعی و بعضی بعلم اجمالی اطلاع از بده بزاز مذکور دارند و علاوه بر علاوه طلبکارها که از اهل اصفهان و اهل قصبهٔ مزبوره هستند الحمد لله چنین اتفاق افتاده که متدین میباشند و میخواهند که امر ایشان موافق شرع بگذرد و حال شخص بزاز فوت شده و مطلقا وصی برای خود یا وصیتی بخصوص اداء دیون خود ننموده و دو اولاد ذکور و یک اناث و زوجه دارد و دو ذکور صغیر و قدری اموال از قبیل تنخواه بزازی و مال بزد و عمارتی از او مخلف شده و بر حد یقین هم میباشد که مخلفات مذکوره وفا بتمامت دیون متوفی مذکور نمیباید حال امر حقیران مشکل بلکه دایر بین المحظور بن تصرف در اموال بدون وجه شرعی و متوفی در زیر دین با وجود اطلاع و اقرار ورثه کبار چه باید کرد و دیگر بیان فرمایند که از جمله غرماء ان شخص متوفی یکنفر او پنجاه تومان باز اده روغن چراغی بمتوفای مذکور فروخته بوعده که حال وعده او شده و شخص متوفی روغن چراغ را در بزدبرده فروخته و چون خودرا مالک پول روغن چراغ مذکور میدانسته پول ان را داده و تنخواه بزاز قبیل قصب و الجه و غیرهما گرفته و حال انمال جداگانه در تصرف متوفی میباشد اباید در صورت غرماء مال متوفی طلبکار پول روغن چراغ داخل در غرما میباشد یا باید حق خود را از همان مال بخصوصه بگیرد و زیاده و نقیصه داخل در غرما بوده باشد دیگر از جمله طلبکارها یک نفر مثلا سه من نیل بوعده

معینی داده که حال وعده رسیده یا بعد فوت غریم معجل شده و یکمن نیل او حال موجود میباشد یا صاحب نیل بتمامه باید داخل در غرما باشد یا بعد از گرفتن یکمن نیل داخل غرما شود ج چونکه مفروض اینست که ترکه وفا بدیون نمینماید و از جمله ورثه دو نفر صغیر میباشد لهذا ادا عدیون از سهم صغیر در صورت مفروضه که وصی و وصیت منتفی است بظاهر شرع ممکن نمیشود مگر اینکه مدعی طلب اثبات طلب خود نماید نزد حاکم شرع و اما کبار و رثه پس کار انها سهل است نظر باینکه مفروض اینست که انها عالمند بحقیقت مدعا بنابر این انها از جمله شهود او خواهند بود در صدق ادعای او و در صورت عدم تمکن از اثبات مدعی بنزد حاکم شرع و علم کبار و رثه باشتغال ذمه میت بکل مدعی به وامن انها از مفسده دنیوی باین معنی که بعد از بلوغ صغیر و رشد او مطمئن باشند که مطالبه نخواهند نمود که چرا سهم ما را بمدعی طلب داده اید دور نیست که میتوانند ادا نمود و جواب مسئله ثانیه انست که انچه را باز ای روغن چراغ گرفته مثل سایر ترکه میت خواهد بود کل غرما در این شریک میباشند بالمساوات و مزیتی از برای صاحب روغن چراغ بر دیگران نخواهد بود و هم چنین حال در سوءال ثالث یعنی یکمن نیل موجود مثل سایر ترکه میت همه غرما در ان سهم سهم میباشند مگر در صورتی که بیع متحقق نشده باشد شرعا یعنی انتقال از صاحب نیل شرعا متحقق نشده باشد در این صورت نیل موجود مختص بمالک او خواهد بود س هرگاه زید مثلا مبلغ یکصد تومان از عمرو بموعد یکسال طلبکار بوده باشد شش ماه از مدت بگذرد فرضا پنج تومان ان تنخواه را تتزیل نماید و پنجاه تومان بگیرد و زید و عمرو باهم گویند که هرگاه یکسال بگذرد و پنجاه تومان مابقی طلب او را عمرو ندهد تتزیل را برگردانند و مدت بگذرد و تنخواه را عمرو ندهد یا در این صورت ان شرط شرعی میباشد و زید مطالبه ان پنجتومان را که تتزیل نموده میتواند نمود ج اگر تتزیل مبلغ پنج تومان را معلق و مشروط بان نماید که بقیه تنخواه پنجاه تومان را در راس موعد کارسازی نماید باین نحو که پنج تومان طلب خود را اکم میکنم باین شرط که بقیه تنخواه پنجاه تومان را در راس موعد کارسازی نمائی و در راس موعد پنجاه تومان را کارسازی نکرده باشد صاحب تنخواه میتواند پنج تومان را کم ننماید یعنی مطالبه پنج تومان را در این صورت میتواند نمود س هرگاه زید تنخواهی از عمرو استقراض کند بموعد معین و منافع مشروحه بهیچ وجه قرار ندهد و در راس موعد تنخواه ما فی الذمه خود را مهمسازی ننماید عمرو الحال میگوید که این تنخواه از مال غیر نزد من بوده و من باید منافع انرا از قرار داده و بصاحب ان بدهم و مطالبه منافع ده دو بدون صیغه از زید میکند در اینصورت اشرعا زید باید منافع بدون صیغه را بدهد یا نه و دیگر انکه هرگاه تنخواهی مدیون خالد باشد و ادای ان نقد در قوهٔ او نباشد و جنس داشته باشد و چنانچه خواهد جنس یا ملک خود را بفروشد احتمال تلف در ان باشد میتواند بطلبکار خود بگوید که بعوض تنخواه طلب خود جنس یا ملک بردار یا نه ج جواب از سوءال اول انکه اگر انچه

قلمی شده مطابق واقع بوده باشد برزید لازم نیست رد نماید مگر معادل انچه را که استعراض نموده
عمرو مقرض تسلط مطالبهٔ علاوه بر انچه داده در صورت مفروضه ندارد بلی هرگاه خواهد زید
مستقرض تبرعا علاوه بر رضا و خواهش خود چیزی داده باشد باکی نیست و جواب از سوال ثانی انست
که البته برمدیون لازم است مثل انچه استعراض نموده رد نماید مفروض اینست نقد بعنوان قرض گرفته
همان نقد لازم است رد نموده در صورت عدم رضای صاحب پول لازم است جنس را بهر قیمت که بوده
باشد بفروش رسانیده مثل انچه گرفته رد بصاحب پول نماید اگرچه از ثمن المثل کمتر ابتیاع نماید مگر
در صورتی که طلبکار برضا و خواهش خود جنس قبول نماید عوض طلب خود و احتمال تلف که در
سوال قلمی شده معنی انرا نفهمیدم س قروض میت را از منقول ادا کنند یا از غیر منقول یا از هردو و
بر فرض مساوی بودن هردو با اختلاف حکم انرا بیان فرمایند ج ادای دیون میت لازم است از ترکه
او بشود خواه از منقول بوده باشد یا از غیر منقول بلی در صورت عدم رضای صاحب حق بتاخیر
هریک از منقول و غیر منقول که اسرع در اداء است انرا اختیار نمایند س زید مثلا زوجه خود را مطلقه
بطلاق رجعی نموده و حقوق وی از صداق و سایر تملیکات در ذمه زوج میباشد و همین زوج
زوجهٔ دیگری دارد که صداق و سایر حقوق وی در ذمه باقی هست و هم چنین چند بن طلبکار
دیگر دارد که همه مطالبه طلب خود را مینمایند اما در صورتی که زید متعذر از اداء کل دیون و اشتغال
ذمهٔ خود نسبت بکل ارباب طلب بوده باشد لازم است بروی که با تمکن از اقتراض بقدر دیون خود
از جای دیگر قرض نموده تسلیم طلبکارهای خود نماید و طلبکارها میتوانند او را امر بقرض نمایند بانه
بلکه در این صورت نیز معسور و مکلف است باداء ما تیسر من ماله و بر فرض لزوم اقتراض هرگاه
متمکن نشود مگر بقدر بعضی از دیون خود اما در این صورت زید میتواند قدر میسور را اعم از
اینکه اقتراض بوده یا از مال خود بالنسبه بدیون خود توزیع و تقسیم بر طلبکار نماید یا انکه تفرقه ما بین
ارباب طلب و حقوق زوجه مطلقه میباشد باین معنی که اداء حقوق وی از صداق و غیره مقدم است
بر سایر دیون چنانچه زوجه مطلقه مدعیه تقدم خود بر دیگران میباشد ج ظاهر از سوال اینست که
زوجه مطلقه و سایر طلبکاران معترف براین هستند که زید متمکن از اداء دین نیست سوال از این
شده که در چنین صورت بر او لازم است در صورت امکان قرض قرض نماید بجهة اداء دین خود یا
نه جواب از این است که بر زوج مطلق زوجه لازم نیست در صورت عدم تمکن از اداء صداق
زوجه قرض نماید که اداء صداق زوجه نموده باشد و اما سایر طلبکاران پس ان نیز چنین است هرگاه
قرض در حال حاجت و ضرورت بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد در ان اشکال میتوان نمود
خصوصا در صورتی که اشتغال ذمه بجهة غصب مال مسلمانان یا بسبب اکل مال یتیم ظلما یا بسبب خیانت
در امانت بوده باشد مجملا لزوم قرض بجهة اداء صداق زوجه ثابت نیست در صورت عدم تمکن

زوج از اداء ان لکن عمدهٔ در این مقام تشخیص عدم تمکن است که تعبیر از ان بعسر بودن مینمایند
ظاهر اینست هرگاه کسی مالک علاوه از قوت یوم و لیله خود و عیال واجب النفقه خود بوده باشد همان
قدری که لغایت قوت یوم و لیله او و واجب النفقه او نماید مستثنی باشد و علاوه از ان مقدار را
در صورت مطالبه و عدم رضا بتاخیر لازم باشد بزوجه تسلیم نماید و هم چنین است حال در سایر
طلبکاران در صورت مطالبه و عدم رضا بتاخیر و هو العالم س شخصی رد مظالم میخواهد نماید در
قوهٔ او نیست که یک دفعه ذمهٔ خود را از جمیع حقوق خلاص نماید ج این مقام مقام تسویل شیطان
است نظر بعد او تیکه باقاطبهٔ انسان دارد طالب این هست که همواره انسان را مبتلا نماید بچیزی که
موجب عقوبت او شود در اخرت امری که موجب عقوبت شود در اخرت نسبت باهل ایمان بدتر از
همه اشتغال ذمه بحقوق ناس است رجاء از خلاق ارض و سماء انست که توفیق خاصی بقاطبه شیعیان
ائمه انام علیهم السلام عنایت فرموده که ذمه خود را مشغول ننمایند بحقوق ناس بر فرض اشتغال ذمه
بحقوق ناس اعانت فرماید که خود را بری الذمه نماید از انچه قلمی شده که در قوا او نیست که یک
دفعه ذمه خود را بری نماید اگر واقعا چنین است که در یک دفعه قدرت ندارد که ذمه خود را بری
نماید هر قدر که قدرت دارد بعمل اورد اگر مقدور او نیست در یک دفعه بتدریج بمقتضای قدرت
بعمل اورد تا ذمه خود را بری نماید و هو العالم س هرگاه شخصی چند قره قرض داشته باشد بعضی
موعد منقضی شده و بعضی را موعد منقضی نشده و مئونه او و فاضله دیون او نمیکند و تنخواهی
موجود دارد بدون انکه حاکم شرعی او را مجبور کرده باشد میخواهد تنخواه موجود خود را بقروض
موعد شده خود بدهد از برای ارباب طلب که موعدشان نشده و طلب دار ندهست که بدون
رضای مدیون و سایر ارباب طلب که موعدشان منقضی شده از تنخواه مدیون اخذ نمایند باجبار و
در صورتی که حاکم شرع شخص مدیون را مجبور نماید باز از برای اشخاصی که موعدشان منقضی
نشده و طلب دار ندهست که بدون اذن سایر ارباب طلب که موعدشان شده است از مال مدیون
اخذ طلب خود را نمایند یا نه ج مادامی که شخص مدیون بمقتضای شریعت مطهره محجور علیه نشده
جمیع تصرفات او در مایملک او ممضی خواهد بود لهذا انچه از دیون او که موعدها منقضی شده میتواند
از مایملک خود ادا نماید و ارباب طلبی که موعد طلبها حلول ننموده تسلط ممانعت از ان مطلب را
ندارند چه جای انکه توانسته بلشند باعدم رضای مدیون اخذ مال او نموده باشند در عوض طلب
خود قبل از حلول اجل ان مجملا انچه در استفتا قلمی شده که ارباب طلب که موعد طلبها حلول ننموده
یا میتوانند باعدم رضاء مدیون تصرف در مال او نمایند یا خیر قطعا چنین تسلطی بجهة انها ثابت نیست

کتاب الضمان والحواله

س هرگاه زید متاعی از عمرو ابتیاع نموده باشد و وجه آن را حواله بچند بن تعر نموده و بعد هم محال علیهم قبول نمودند اعم از اینکه وجه بعمرو مزبور رسیده باشد یا نه ایا ذمهٔ زید محیل بعد از حواله بری شده یا نه ج در صورتی که حواله متحقق شده باشد و عمرو هم قبول حواله نموده باشد و محال علیه نیز راضی شده باشد چنانچه مفروض در سوء الست و محال علیه در حین حواله موسر بوده باشد یا معسر بوده باشد لکن محتال عالم باعسار او بوده باشد بی اشکال زید محیل بتحقق حواله در صورت مفروضه بری الذمه میشود از حق عمرو محتال دیگر تسلطی بجهة او در باب همین وجه که حواله نموده در صورت مفروضه نخواهد بود برزید س زید بعضی املاک را بیع شرط عمرو نموده و خالد ضامن درک مبیع شده که هرگاه مال غیر بیرون بیاید از عهدهٔ ثمن برآید ایا این نوع بیع صحیح است با ضمانت یا انکه صحیح نیست و بیع شرط هم منحور د و بعد از انکه صحیح باشد و مبیع مال غیر باشد ضامن باید که از عهده برآید ج هرگاه خالد در ضمن عقد لازمی بر خود لازم نموده باشد که هرگاه مبیع مال غیر بوده باشد از عهدهٔ ثمن برآمده باشد صحیح و وفا بان لازم است یعنی هرگاه مبیع مشخص شود که مال غیر بوده و باهم مادون در مبایعه نبوده و مالک امضا ننماید بران شخص خالد لازم است که از عهده ثمن ان برآمده باشد و هرگاه در ضمن عقد لازمی با عهد شرعی نبوده باشد بلکه محض همین قول بوده باشد در اینصورت اگرچه حکم باینکه لازم است در صورت استحقاق غیر خالد از عهده ثمن برآمده باشد مشکل است لکن تشکیکی نیست که راجح بلکه احتیاط در حق خالد اینست که از عهدهٔ ثمن برآمده باشد خصوصا در صورتی که مشخص باشد که مشتری بجهة اعتماد بقول خالد راضی بمبایعه شده باشد هو العالم س هرگاه زید از عمرو طلبکار بشود و بکر ضامن تنخواه بشود و در حاشیهٔ تملک بنویسد که این تنخواه برذمه من میباشد و رجوعی بعمرو ندارد و بعد بکر متوفی بشود ایا در این صورت عمرو مشغول ذمه میباشد یا بکر و زید را میرسد که مطالبهٔ تنخواه از عمرو بکند یا نه ج در این صورت تنخواه در ذمهٔ بکر است که ضامن شده زید را تسلطی بعمرو در خصوص این تنخواه که بکر ضامن شده نمیباشد بعد از فوت بکر زید میتواند از ترکه او مطالبه نماید بر فرض ثبوت ضمانت بنحوی که مسطور شده و در صورت عدم ثبوت ضمانت بکر ان چیزی بکراست س شخص ندافی خانه دارد مشتمل بر چند باب اطاق یکی از انها را قرار داده که همیشه دکان او بوده و در ان اطاق ندافی مینموده و اکثر اوقات هم بسبب محافظت مال مردم در ان اطاق میخوابیده و شبی جمعی از سارقین از دیوار خانه برامده و قفل باکلون همان اطاق را شکسته و قدری پنبه از مردم برده و قدری مانده و از قضا ان شب اد ان اوطاق

مبیع

نبود حال صاحبان پنبه مطالبهٔ پنبهٔ خود را مینمایند ج هرگاه معتاد باین شخص این بوده که در ان
دکان میخوابیده ومردم نیز مطلع بودند که در انجا میخوابد و باین سبب باو مال میدادند در اینصورت
در صورت نخوابیدن تعریط کرده خواهد بود باید از عهده مال مسلمانان برآید واگر چنین نبوده حرجی
بر این شخص نیست پس مطالبهٔ عوض از این شخص نمیتوانند نمود س زید ادعای طلبی از عمرو مینماید
عمرو منکر بینهما نزاع ولفتکو بطول انجامید خالد بجهة رفع نزاع قبول تنخواه نموده از خود تسلط داده
باعتقاد اینکه انکار عمرو بعلت تهی دستی است بعد از وسعت کار سازی میکند حال مدتی گذشته
عمرو باصرار خود باقی که شغل ذمه نبودم ومرافعه باز پدیدمکنم ایا در اینصورت خالد ضامن از عهده
طلب زید باید برآید بانه ج هرگاه در واقع زید طلبکار باشد بلی خالد باید از عهده برآید

هر ۱۱

کتاب الصلح

س ضعیفه مایملک خود را بانه پسر خود مصالحه نموده باشد بوجه معین معلوم واز خارج قرار داد شده
که هر ساله مقدار یکصد من گندم بوزن سابق مصالح له بمصالح برساند حال مصالح له متوفی شده ایا
مصالح عنه داخل ترکه میباشد بانه ج اگر مصالحه متحقق شده باشد چنانچه مفروض در سوال است البته
مصالح عنه از جمله مال مصالح له میباشد بعد از فوت او مثل سایر ترکه او میباشد و مصالحه کننده را بر
فرض تحقق مصالحه علی وجه الاطلاق تسلطی بر مصالح عنه نمیباشد خواه در حال حیوة مصالح له بوده
باشد یا بعد از ممات وانچه قلمی شده در خارج یعنی در خارج عقد مصالحه قرار داده که هر ساله
مقدار یکصد من گندم داده باشد اگر چنین نبوده باشد بلکه این را مصالح به قرار داده باشد باین نحو
مصالحه شده باشد که مصالح له هر ساله اینقدر گندم بضعیفه که مصالحه نموده داده باشد اشکال در صحت
صلح بهم میرسد س اگر پدر ملکی را باولاد خود صلح نموده واولاد صغیر باشد میتواند که صرفه
اولاد را منظور داشته صلح را تغییر داده بصیغه وقف بهمان اولاد منتقل سازد بانه ج در صورتی
که ملک را صلح نموده بولد صغیر خود وولایت از جانب صغیر قبول نموده صلح لازم میشود ملک مملوک
میشود وقف والد در اینصورت بی معنی است چه معتبر در وقف اینست که موقوف مملوک واقف
نبوده باشد بلی هرگاه فرض شود که فسخ مصالحه اصلح بحال صغیر بوده باشد مثل اینکه اگر باقی بر
ملکیت صغیر بوده باشد ظالمی ان ملک را غصب خواهد نمود میتواند بشرط انکه بعد از فسخ وقف بر
همان اولاد صغیر نماید س میتوان ملکی را باولاد صلح نمود واختیار فسخ باخود واگذارد ج بلی
میتوان لکن هرگاه موت در زمان خیار اتفاق افتد خیار فسخ منتقل بوارث میشود مگر در صورتی
که مقید بمادام الحیوة بوده باشد در این صورت ظاهر اینست که صلح صحیح بوده باشد ووارث را خیاری
نخواهد بود توضیح مطلب اینست که اگر صلح نمود و زمان خیار را معین نمود مثل اینکه تا دو سال مثلا
مختار بر فسخ مصالحه بوده باشم بی اشکال صلح صحیح است لکن اگر موت در اثناء دو سال اتفاق افتد خیار
منتقل بوارث میشود میتوانند فسخ نمود و اگر خیار را معلق بموت خود نمود مثل اینکه مادام الحیوة اختیار
فسخ مصالحه باخود بوده باشد در این اشکالی در صحت صلح بهم میرسد لکن ظاهر در نظر حقیر صحت صلح
است و بعد از ممات وارث را اختیاری نخواهد بود س هرگاه زوجی اثاث البیت خود را مصالحه
نموده باشد بزوجه اش بمال الصلح منافع املاکی که بعوض صداق بزوجه اش منتقل نموده واسباب خانه
ومنافع املاک را مشخص ننماید که چه قدر است مشروع است بانه ج اگر مقصود از اثاث البیت کل

ولد صغیر

اثاث البیت است وهم چنین مقصود از منافع املاک کل منافع املاک است در جمیع ازمنه صلح صحیح خواهد
بود و اثاث البیت موجوده در وقت مصالحه مختص بزوجه خواهد بود بعد از او مثل سایر متروکه
زوجه خواهد بود و منافع املاک کلا مال زوج میشود بعد از زوج مثل سایر مخلفات زوج خواهد
بود و همین ملک مسلوب المنفعه مال زوجه خواهد بود و اگر مقصود از اثاث البیت بعض بوده باشد و
تعیین نکرده و هم چنین از منافع املاک بعض منافع الغا بوده یا کل منافع بوده لکن در جمیع ازمنه منظور
نبوده باشد بلکه بعض بوده باشد نظر بعدم تعیین حین عقد مصالحه باطل است س هرگاه کسی در ایام
حیوة خود چیزی را با ولادش صلح نمود که بعد از حیات دیگر نصیبی در بعضی از ترکه از منقول
یا غیر منقول که مشخص نمایند که چه چیز است نداشته باشد صحیح است بانه ج هر چیز که مملوک شخص
بوده باشد حین وفات بعد از فوت او منتقل میشود بوارث او از قرار قرار داد شارع مگر اینکه مانع از
ارث موجود بوده باشد انتقال بعض اشیاء ببعض ورثه در حال حیوة مانع از ارث نیست و اگر در ضمن
عقد مصالحه شرط نمایند باین نحو که این اشیاء را بتو مصالحه میکنم بشرط اینکه بعد از وفات من از ترکه من
ارث مستحق بناشی چنین مصالحه باطل است س عمرو ی از هندی ملکی بمصالحه گرفته است و صیغهٔ
شرعیه جاری شده و مال المصالحه قبض نشده و یک روز بعد یا پنج روز بعد هند نکول و ابا از
مصالحهٔ مزبوره نموده والحال پنج ماهست که قبض مال المصالحه ننموده که در ان پنج یوم اول مال المصالحه
موجود نبوده و بعد از موجود شدن هند مزبوره راضی نبوده در صورت مزبوره مصالحه متحقق
میشود یا نه ج مصالحه از عقود لازمه است عمل بمقتضای ان لازم است پس هرگاه عقد مصالحه واقع
شد بنحوی که معتبر در شریعت است و در ضمن عقد مصالحه شرط تاخیر در وجه مصالحه نشد تعجیل
در ادای ان لازم بوده غایت مافی الباب انست که در صورت تاخیر در وجه مصالحه تاخیر در ادای
حق لازم مصالح نموده و این موجب فساد عقد یا ثبوت خیار در حق متعاقدین یا احدهما نمیشود بلی در
بیع مقرر چنین است هرگاه مشتری تاخیر در ادای ثمن نمود در صورتی که شرط تاخیر نشده بود در
این صورت تاخیر در ادای ثمن نماید تا سه روز یا پنج در چنین صورت مختار بفسخ مبایعه میباشد نظر
بنصوص وارده در بیع وان منشاء ان نمیشود که در صلح نیز اگر چنین امری واقع شود حکم بثبوت خیار
شود س هرگاه زید ملکی را بطریق مبایعه یا مصالحه منتقل بعمرو نموده بمبلغ معین و صیغه جاری
شده و عمرو قرار داده که در دو مدت تنخواه زید را رساند و هر دو مدت منقضی شده و تنخواه ملک
زید را نداده در اینصورت ایا بایع یا مصالح را شرعا میرسد که فسخ نماید بانه ج ظاهر اینست در صورت
مسطوره با امکان اخذ ثمن و مال المصالحه بهر نحوکه بوده باشد اختیار فسخ نداشته و هرگاه متمکن از
استیفای ثمن و مال المصالحه نبوده باشد میتواند فسخ نماید و هو العالم بحقیقته س هرگاه زید سه بابت ملک
را در یک طغرا قباله با عمرو مبایعه یا مصالحه نموده باشد و یکی از ان املاک را فسادی ظاهر شود ایا

شرعا فساد یکی از انها فساد کل میشود که هر سه معیوب شود یا انکه ان یکی که فاسد شد ان دو ملک دیگر
بیع یا صلح ان صحیح خواهد بود ج هرگاه سه قطعه ملک را بعقد واحد منتقل نموده باشد مساد در یک
قطعه ظاهر شود در بقیه دیگر مشتری مختار بر فسخ میباشد در صورت جهل بحقیقة حال و هرگاه فسخ
نمود مشخص است ثمن را استرداد مینماید و اگر امضا نمود انچه از ثمن باز ای انچه فساد معامله از ان ظاهر
شده استرداد مینماید س زید قدری از خانه خود را که کان بزوجهٔ خود مصالحه نموده مدتی گذشته
مرمت جزئی از قبیل حوض و ارسی و پنجره زوج در همان خانه میکند و زوجه خانه منتقله بخود را
بعد از مرمت زوج بدو نفر از اولاد خود مصالحه میکند در حیات زوج و زوجه راهم وصی
خود کرده و در وصیت نامچه هم قید کرده که خانه مزبوره را با الات و ادوات و حوض و ارسی و
پنجره بدو نفر اولاد مذکور ان مصالحه نموده ام و همان مصالحه نامچه و وصیت نامچه را هم زوج ناشد
است و مهر کرده است ایا امضای زوج مرمت جزئی قدر الحصه زوجه خود را از خانه او از مهر کردن
مصالحه نامچه و وصیت نامچه میرساند یا خیر و قرار وصیت نامچه زوجه راهم زوج داده است که خانه را
با ولاد مصالحه کند ج متعلق مصالحه بنحوی که صلح بر ان واقع شده مختص مصالح لهما میباشد و صدور
مرمت قبل از مصالحه از زوج موجب این نمیشود که حکم شود ان الات مال زوج بوده باشد خصوصا
در صورتی که خود زوج مطلع بوده و مصالحه نامه را مهر نموده باشد و بر مدعی خلاف است که اثبات
مدعی به خود نماید به بینه معتبره نزد حاکم شرع س مصالحه فیما بین دو نفر واقع شده و مال المصالحه
یکمن کندم بوزن معین و یکصد درهم نقد موهو بین بوده و لکن تعیین کندم ابی بادی نشده ایا
چنین مصالحه چه صورت دارد صحیح است یا فاسد ج ظاهر اینست که صحیح بوده باشد دایرهٔ صلح او سع
از این است که امثال این ابهام مضر بوده باشد س زید مقدار معینی کلی کندم در دار السلطنه تبریز
ابتیاع کند و بعمرو مکاری بکرایه دهد که بکاشان اورده بوکیل او داده باشد عمرو مکاری
ماذون شود که اگر منی سی شاهی بخرند بفروشد والا به پسر زید باوکیل او تسلیم نماید تا ورود
مکاری بکاشان ترقی در قیمة کندم بهم رسیده یک من سه روپیه میخرند عمرو مکاری بوکیل
و پسر زید نداده و از قرار یکمن سه روپیه فروخته و یکمن سی شاهی پول ان را بوکیل زید داده
و گفته که سی شاهی که ماذون نموده اند داده ام زید از قیمت کندم و معاملهٔ مکاری مطلع شده و بمرافعه
و منازعه منتهی گردیده زید تفاوت قیمت را بعمرو مکاری مصالحه نماید به پنجاه تومان و یکمن کندم
و اجرای صیغه مصالحه برو جه شرعی شود و مصالحه نامه نوشته شود و معتبر شده و اخذ مال المصالحه
شود بعد از طی امر مصالحه و اجرای صیغه و دادن مال المصالحه بزید مزبور عمرو مصالح له را میرسد
که ادعا کند که تو مرا ماذون نمودی که یکمن سی شاهی بفروش من کندم را فروختم و یکمن سی
شاهی که گفته بودی دادم بپنجاه تومان را که ایا شرعا سخن و مطالبه عمرو مکاری مسموع است و

میتواند ادعا ومطالبه مال المصالحه را نماید با اینکه غیر مسموع وبی وجه است ج برفرض صدق مراتب
مرقومه لازم است بر مکاری بهر قیمه که فروخته است همان وجه را باصاحب کندم داده باشد اذن
صاحب مال در مصرف رسانیدن هرمنی سی شاهی موجب ان نمیشود که در صورت ترقی علاوه از
سی شاهی مال واسطه شود قطعا بلی هرگاه از قرار منی سی شاهی منتقل نموده باشد بواسطه در این
صورت کندم مال ان شخص واسطه میشود بهر قیمه که فروخته است در این صورت مال او میشود لکن
دخل بفرض سوءال ندارد وادعای مکاری در صورت مصالحه علاوه از سی شاهی را باید بمن رد
نمائی نظر بانچه ماذون نموده بودی که من در سی شاهی فروخته باشم بی صورت است س مادر زید
سدس اموال خود را بزید مصالحه نمود بمبلغ ده تومان وشرط کرده که مبلغ مزبور را بعد فوتها صرف
وصایای موصیه نماید وسدس مزبور در تصرف موصیه بوده که زید وفات یافته وچند صغار وکبار
دارد با وجود انکه موصیه در حیات است یا خود موصیه یا وکیل شرعی او میتواند مبلغ مزبور را از سدس
مزبور با اموال دیگر متوفی مطالبه نمایند یا اینکه بعد از فوت موصیهٔ مزبوره بایست ده تومان را مطالبه
نمایند ودیگر املاکی که زید در ظرف مدت پانزده سال قبل از این تا بحال داشته ودر تصرف او بوده
وحال که متوفی شده والدهٔ زید ادعا مینماید که این املاک از من بوده ودر نزد او بود وبعضی را
کماشته که او را متصرف شوند ایا بدون مرافعهٔ شرعیه احدی را میرسد که املاک مزبوره را متصرف
شود وحال انکه صغار وکبار دارد ج برفرض ثبوت مصالحه سدس اموال مادر مال زید متوفی خواهد
بود ومادر میتواند مبلغ ده تومان را از ترکه زید پسر خود استیفا نماید در صورتی که مشخص بوده باشد
که مصالحه واقع شده ومال المصالحه از قرار مسطور باقی بوده باشد وانچه از املاکی که زید متوفی
در حال حیوة متصرف بوده بحسب قواعد شرعیه محکوم بر انست که مال زید بوده ومادر وغیر مادر
هرگاه ادعا نمایند احتیاج بمرافعه است ودر صورت عدم مرافعه بتصرف انها نمیتوان داد س زینب نامی
اراده مکه داشت در وقت رفتن اموال واملاک خود واثاث البیت انچه در ملکیت او ثابت بود بشهر بانو
نامی صلح کرد بیکصد دینار نقد وبکمن کندم مشروط باینکه شهر بانو بوصایای چند عمل نماید و
اموال واملاک در تصرف زینب خودش بوده وبتصرف شهر بانو نداده وبعد از مراجعت از سفر
امد در سر مال خود قرار گرفت واز جمله ان اموال خانه بود این خانه را بعمرو فروخت وبعد از چند
مدت زینب متوفیه شد حال وارث شهر بانو ادعا مینماید که زینب اموال خود را بوالده من صلح کرده
است وحال این مال منست ایا در اینصورت این مصالحه صحیح است یا نه واین اموال مال وارث زینب
است یا وارث شهر بانو ودیگر اینکه این بیع که زینب با عمرو کرده است صحیح است یا نه ج نظر باینکه
ظاهر از سوءال اینست که شرط اقدام بوصایای زینب در ضمن عقد مصالحه شده وظاهر از لفظ وصایا
انست که بعد از فوت زینب بعمل اورد بنا بر این شبهه در صحت مصالحه هم میرسد نظر باینکه اقدام

شهر بانو بوصایای زینب بعد از موت زینب موقوف بر بقای شهر بانو است بعد از موت زینب واین
مقدور شهر بانو نیست وعدم مقدوریه شرط موجب عدم مقدوریه عوض است ودر مصالحه مقدوریه
عوض شرط است وبعد از اغماض از این مرحله وتسلیم صحت مصالحه کما هو الاظهر نظر باینکه فرض
اینست که شهر بانو قبل از فوت زینب فوت شده بنا بر این شرط در ضمن مصالحه بعمل نیامده لهذا
زینب قادر بر فسخ مصالحه میباشد ونظر باینکه افعال مسلمین محمول است بر صحت بنا بر این ظاهر اینست
تا فسخ مصالحه نموده مبایعهٔ خانه را نموده پس مبایعه خانه صحیح خواهد بود بنا بر این ادعای ورثه
شهر بانو در باب خانه بحسب ظاهر بحسب قواعد شرعیه مسموع نخواهد بود وبر فرض معلومیت عدم فسخ مبایعهٔ خانه
فاسد است بنا بر این اگر این خیار فوری باشد ومعلوم باشد که زینب فسخ ننموده ورثهٔ زینب را تسلطی
نمیباشد وخالی مال ورثهٔ شهر بانو خواهد بود واگر فوری نباشد کما هو الظاهر پس خیار بعد از موت
زینب منتقل میشود بوارث زینب پس وارث زینب میتواند فسخ مصالحه نموده وبعد از فسخ ورثهٔ
شهر بانو را تسلطی نخواهد بود وهو العالم س زید اموال خود را بدیگری مصالحه نموده وخیار فسخ
را در مدت دوازده سال بخود قرار داده ودر اثنای مدت مذکور مصالح فوت شده وورثهٔ او
مطالبه از مصالح له مینمایند واو مینماید که مجموع اموال را صرف اخراجات زید نموده ام واین دعوی
از ان مسموع است وورثه تسلط مطالبه دارند یا نه ج اگر معلوم باشد یا مصالح له ثابت کند که مجموع
اموال را در ایام حیوة زید وباطلاع وخواهش زید صرف اخراجات او نموده ظاهر اینست که ورثهٔ او
را در اینصورت تسلطی بر ان شخص نبوده باشد چه تسلط ورثه فرع تسلط مورث انها میباشد ودر
صورت مرقومه مورث را تسلط بر او نمیباشد چه این نوع تصرف ازمن له الخیار وتصرف در مدت
خیار مسقط خیار بلکه در مانحن فیه مبطل اصل مصالحه است واگر بعد از فوت بمصرف میت رسانیده
باشد وثابت نماید که بمصارف واجبهٔ بر میت صرف نموده مانند اداء دین ثابت وحج لازم ومانند انها باز
ورثه مطالبه نمیتوانند نمود واگر در مصارف غیر واجبه میت صرف نموده باشد وثابت نماید که این بوصیت
میت بوده باشد ظاهر اینست که این نیز نوع تصرف است از ان شخص ومبطل اصل مصالحه است وورثه
در ثلث مطالبه نمیتوانند ودر ثلث دیگر را مطالبه میتوانند نمود در صورتی که این شخص عالم باشد بتحقق
بلکه احتمال بودن وارث نیز ظاهر الغایت میکند بلی هرگاه میت خود اعتراف نموده باشد که من معدوم
الوارثم ظاهر اینست در صورتی که مجموع اموال را صرف نموده باشد وبعد مطلع شود بیودن
وارث ورثه اصلا مطالبه نتوانند نمود وهرگاه اموالی باقی باشد مطالبهٔ دو ثلث میتوانند نمود واگر
بوصیت میت نبوده باشد لکن مصالحه نموده باشد وشرط نموده باشد که خیار در مدت مذکوره با خود
باشد نه با دیگری باین نوع که تا در حیوة باشم قادر بر فسخ باشم خود نه دیگری که عدم ثبوت خیار
نسبت بدیگری ملحوظ بوده باشد حین العقد باز ظاهر اینست که ورثه تسلط بر ان شخص نداشته باشد

وارث

و اگر بر این نوع نبوده باشد بلکه همین مصالحه نموده و اختیار فسخ را در مدت مذکور بخود گذارده
و در اثنای مدت فوت شده در این صورت ظاهر اینست که خیار مستقل بوارث شود و در اثنای مدت
قادر بر فسخ میباشد و اگر فسخ نموده اند مطالبهٔ مجموع اموال را میتوانند نمود اگر اموال باقی باشد و اگر
تلف نموده باشد اگر بمصارف خود صرف نموده باشد باز مطالبه میتوانند نمود و اگر ثابت نماید که بمصارف
میت صرف نموده باشد و این شخص معتقد عدم وارث از میت بوده باشد یا میت خود در حیات اعتراف
نموده باشد که معدوم الوارث ظاهر اینست که ورثه مسلط بر مطالبه نباشند و اگر نه چنین باشد بلکه ان
شخص عالم باشد بوارث بلکه احتمال بودن وارث نیز قائم باشد در نظر ان شخص مطالبه میتوانند نمود
والله العالم س ضعیفهٔ مجموع اموال و مخلفات خود را بشخصی مصالحه نموده و فوت شده و حال ورثهٔ
ضعیفه مطالبهٔ متروکات او را مینمایند با وجود مصالحه کلام ورثه مسموع است یا نه ج اگر مصالحه
مزبوره در حال صحت بوده باشد بی اشکال مصالحه صحیح است و ورثهٔ ضعیفه را بر شخص مصالح تسلطی
نمیباشد و هم چنین اگر مصالحه در حال مرض بوده باشد و از ان مرض شفا یافته و در مرض دیگر فوت شده
و اگر مصالحه در حال مرض واقع شده باشد و در همان مرض فوت شده باشد باز چندان اشکالی در
صحت مصالحه نیست در صورتی که مرض مرضی که در ان مظنهٔ فوت باشد نبوده باشد و اگر مصالحه
در حال مرض نبوده باشد و مرض مظنهٔ فوت در او بوده باشد و در همان مرض نیز فوت شده باشد
مسئله خالی از اشکال نیست س هر گاه زید ملکی را مستقل ساز د بعمرو بصیغهٔ صلح و بعد زید
مذکور ملک مزبور را بد بکری مستقل ساز د و پنهان کند اباشر عاعمرو مذکور را میرسد که ملک
مزبور را از ید متصرف اخذ نماید یا نه ج در صورت ثبوت مصالحه بعمرو مصالحه بد بکری غلط
و عمرو میتواند از ید متصرف انتزاع نماید س شخصی ملکی را مصالحه نمود بفرزند خود اختیار فسخ
مصالحه را در مدت یک سال مثلا بجهة خود قرار داده و حال مدت خیار منقضی شده مصالح مدعی
اینست که در مدت خیار فسخ مصالحه نموده ام اما بمحض ادعای فسخ از من له الخیار مسموع است یا محتاج
برافعه و اقامه بینه است ج مسئله متصور بچند صورت است یک صورت انست که مصالح له معارضه
با مصالح در این دعوی نمیکند بلکه تصدیق او مینماید در این دعوی در این صورت اشکالی در
فسخ و عود مصالح عنه بمصالح نمیباشد و صورت دیگر انست که مصالح له میگوید که من تکذیب و تصدیق
مصالح نمیکنم و مطلقا عالم بفسخ و عدم فسخ ندارم طالب حکم خداوند جل شانه میباشم در چنین واقعه
که ادعای فسخ از من له الخیار بمحض ادعا مسموع است یا نه صورت ثالثه انست که مصالح له منکر
فسخ است در این دو صورت ظاهر این است که بمحض ادعای مصالح حکم بثبوت فسخ نمیتوان نمود بلکه
محتاج باقامهٔ بینه است * لاصالة عدم الفسخ قال فی الدر و یسر لصاحبه ای لصاحب الخیار الفسخ و الامضاء
فی حضور الاخر و غیبته بحکم الحاکم و عدمه نعم ثبوته یتوقف علی الاشهاد مع النزاع و فی الکافی فی

باب الشرط و الخیار فی البیع عن الکونی عن ابی عبد الله ع ان امیر المومنین ع قضی فی رجل اشتری
ثوبا بشرط الی نصف النهار فعرض له ربح فاراد بیعه قال لیشهد انه قد رضیه فاستوجبه ثم لیبعه ان
شاء فان اقامه فی السوق و لم یبع فقد وجب علیه س زید اموال و ممتلکات خود را مصالحه نموده با ولاد
ذکور خود بمال المصالحه مبلغ یک عدد ریال و موازی یکمن بوزن شاه گندم و نیمن جو و در ضمن
عقد مصالحه شرط کرده است که مصالح لهم مادام حیات خود از عهدهٔ نفقه و کسوهٔ او و عیال واجب النفقهٔ
او برایند و کذلک از عهده صادرات و عوارضات دیوانی او نیز برایند با این جهالت که در ایام
انفاق و مقدار انفاق است باعث فساد مصالحه میشود چونکه باعث جهالت شرط است بانه و ایا ان شرط
دیگر که در ضمن عقد شده است که اخراجات دیوانی مصالح مزبور را از عهده برایند عدم مشروعیت
ان باعث فساد مصالحه میشود بانه چون با وجود مصالح مباشر دیوان بمصالح لهم رجوع نمیتوانند ج
انچه از سوء ال ظاهر میشود اینست که اشکال در صحت مصالحه مزبوره از سه راه شده یکی انکه مقدار
نفقهٔ مشروطه در ضمن عقد معین نشده است جواب ان اینست ظاهر اینست که این مضر نبوده باشد بعلت
انکه مقدار نفقه اگر چه معین نشده است در ضمن عقد مصالحه لکن عادت معین است و لهذا در
نصوص متکثره که در انها حکم شده است بوجوب نفقه بر واجب النفقه در هیچ یک از انها بیان قدر نفقه
کل واجب النفقه نشده است و فقها قدس الله ارواحهم حکم فرموده اند مناط در قدر نفقه بذل قدر
کفایت است و معلوم است ان مختلف میشود بحسب اشخاص کما لا یخفی و بنا بر این است که هر گاه در
ضمن عقد منقطع که موجب نفقه متمتع بها نیست شرط نماید نفقه او را حکم بفساد عقد نمیشود اگر چه تعیین
قدر نفقه نشده باشد بانکه اهتمام در صیغ نکاح علاوه بر اهتمام در سایر عقود است و الملخص ما مر پس
چگونه عدم تعیین قدر نفقه در ضمن عقد مصالحه که دایرهٔ او وسیع از سایر عقود است موجب فساد
تواند شد و ثانی انکه ایام نفقه مشروطه در ضمن عقد مصالحه غیر معین است و این محل اشکال است بجهة
جهالت شرط و جهالت شرط موجب جهالت احد عوضین است و تعیین عوضین در عقود از لوازم است
و ممکن است جواب از این که امثال این جهالت ظاهر اینست که در مصالحه مضر نبوده باشد خصوصا در
صورت عدم تمکن از تعیین چنانچه در ما نحن فیه است س هر گاه شخصی ملک معین را در حین حیات
خود مصالحه کند بشخصی که بعد از ممات در تصرف ان شخص دهند و در حین حیات در تصرف
خود بوده باشد اما بعد از وفات در ان مصالحه حرفی هست یا نه ج اگر ملک را بان شخص صلح نموده و
در ضمن عقد مصالحه شرط نموده که منافع ان ملک مادام الحیوة با خود مصالح بوده باشد چنین مصالحه
باعتقاد حقیر صحیح و لازم است بعد از ممات مصالح له تسلیم مصالح له نمایند و هو العالم س هر گاه زید
با عمرو شراکت کند بعد از چند مدت تراعی فیما بین ایشان اتفاق افتد و بعد از قیل و قال از یکدیگر
جدا شوند و زید با عمرو صیغهٔ صلح نخواند بمبلغ معینی و بعد از جریان صیغه صلح زید بگوید که

من با بن مصالحه راضی نیستم و مغبون هستم ایا شرعا سخن زید مسموع است یا نه ج نظر با نکه از جمله
شرایط غبن جهالت مغبون است در قیمة مغبون فیه و مدعی به در صورت مفروضه هر کا معلوم بوده
باشد حین نزاع چنانچه ظاهر سوال است مصالحه نموده باشد ان را مبلغ معین بنا بر این بی اشکال دعوی
غبن نمیتواند نمود و اگرچه مصالحه معلوم نبوده بعد معلوم شود و غبن متحقق باشد و اسقاط نموده
باشد بوجهی از وجوه شرعیه ظاهرا دعوای او مسموع خواهد بود س زید ملکی را صلح کرد بولد خود
و ولد مزبور منافع ان ملک را بزید صلح کرد مادام حیات او یعنی مادامی که زید حیات دارد منفعت
ان ملک با او بوده باشد و لکن نه بصیغه عقد عمری و ولد ان ملک را تملیک زوجه خود نموده و
وفات یافته ایا چنین صلحی صحیح است یا نه ج انچه را زید بولد خود مصالحه نموده صحیح و بی عیب است
و هم چنین است مصالحه ولد نظر با نکه امثال این جهل در مصالحه مضر نیست و بعد از انکه ولد ان
ملک را تملیک زوجه خود نمود مال زوجه میشود مسلوب المنفعه تا ممات والد زوج بعد از ان منفعت
ان با تمام عین مختص زوجه خواهد بود س علمای امامیه و فقهای اثنا عشریه دامت برکاتهم چه
میفرمایند که زینب بعضی املاک خود را مصالحه نمود بقید عقد عمری بدو نفر از اولاد خود که منافع
ان در زمان حیات زینب مال او باشد و اتفاقا یکی از اولاد قبل از زینب وفات یافته ایا املاک عود
بزینب میکند یا منتقل بورثه ولد متوفی میشود بینوا توجروا ج اگر مراد اینست که مصالحه نموده عین ان
ملک را بدو فرزند خود و شرط نموده که نمای ان در حال حیات خود مال او بوده باشد بعد از فوت
فرزند عین ان مال منتقل میشود بوارث شرعی او و از جمله همین والده اوست که سدس ان حسب
الارث منتقل میشود با و در صورتی که ان فرزند ولدی داشته باشد و اگر ولدی نداشته باشد
ثلث ان منتقل بوالدهٔ او میشود در صورت وجود والد و باعدم ولد و والد کل منتقل بوالده خواهد
بود و مخفی نماند با نکه مذکور شد در صورت عدم ولد و وجود والد ثلث متعلق بمادر است در
صورتی است که ان میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری
فقط نداشته باشد و الا سدس مختص والدهٔ او است س هر کاه پنج طاق مشترک باشد بالمناصفه ما بین
زید و عمرو که زید مالک دو طاق و نیم بوده باشد و در حین اشاعه زید دو طاق از جملهٔ دو طاق و نیم
خود را وقف نماید و بعد ذلک زید واقف یک باغ معین از جملهٔ دو طاق و نیم خود که دو طاق را
وقف کرده و نیم طاق را بملکیت واگذاشته مصالحه نماید بولد عمرو یا وقف سابق با بقای ملکیت نیم
طاق منافی این مصالحه است یا نه و در صورت تنافی یا مانع تعین ان صلح است و اصل صلح صحیح است یا
انکه اصل صلح بالمره فاسد است یا انکه مصالحه باعتبار ملکیت فی الجمله باعتبار نیم طاق صحیح است ج
امیدوارم که خداوند جل شانه بحق و حرمت اشرف اجداد هم همه را سپاه مفتیین بیچاره را از شر خلایق
محافظت فرماید کاه هست کسی قدر معینی از ملک را مصالحه مینماید بمسلمانی و بعد نادم میشود و در

صدد چارهٔ فسادان بر می اید بانواع حیل وتدابیر ساعی در فسادان میشود بیچارهٔ مفتی که عالم الغیب
نیست بمقتضای استفتا جواب مینویسد مجملا اگر این مصالحه که مفروض است از واقف صادر شده خود
واقف متولی وقف بوده و حقیقت حال معلوم نبوده باشد فعل ان محمول بر صحت میشود قرار میشود که
واقف متولی چنین صلاح دانسته باغ معین را از جمله نیم طاق ملکی قرار داده صحیح خواهد بود و هر کاه
متولی نبوده باشد یا مشخص شود که چنین نبوده مصالحه کل باغ باطل است نظر با نکه مفروض اینست
که دو طاق مشاع را وقف نموده بل مصالحه در یک خمس از باغ صحیح است و در چهار خمس باطل
خواهد بود و مصالح له در چنین صورت هر کاه جاهل بحقیقت حال بوده باشد مختار بر فسخ مصالحه خواهد
بود علمای اسلام و فقهای ذوی الاحترام چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که هر کاه زید
مدقوق یا مسلول باشد و جمیع مشاعر او برقرار که مطمئن کردد تصانی در مشاعر نبوده باشد مصالحه با وصیتی
نموده باشد و بعد از دو سه ماه فوت شده در این صورت بیان فرمایند که مصالحه با وصیت صادره از
او کلا صحیح است یا نه اما وصیت پس تامل در ان نیست که از ثلث معتبر است خواه در حال صحت
بوده باشد یا در حال مرض و اما مصالحه و غیرها از تصرفات ناقله پس اگر مصالحه در قیمت اتفاق نشده باشد
یعنی باز ای مصالح به چیزی گرفته باشد که معادل ان بوده باشد در قیمة باز تاملی نیست که لازم است
و از اصل محسوب میشود و اما اگر مصالحه در ان شاه باشد یعنی ما باز اء معادل ان نبوده باشد ظاهر در
نظر حقیر اینست که باز لازم است و از اصل محسوب میشود خصوصا در صورتی که در مرضی شده
باشد که در ان مظنهٔ موتی نبوده باشد و هو العالم عمرو کل املاک و مستغلات و متروکات خود
را از منقول و غیر منقول بزید مصالحه نموده و زید بعضی از انها را فروخته و مصالحه نموده و بدیکران
منتقل نموده و بعد از مدتی بعضی از انها را هم بجهة خود معین و موضوع نموده و ما بقی را کلا باخوان
مصالح مصالحه نموده است در این صورت انچه قبل از مصالحه باخوان مصالح زید بدیکری منتقل نموده
صحیح است باخیر و منافع ان ظرف مدت که عمرو بزید مصالحه نموده الی وقتی که زید باخوان عمرو
مصالحه نموده است مختص بزید میباشد یا باخوان عمرو املاک بمقتضای عقد مصالحه مال مصالح له که
زید باشد شده هر تصرفی که در کل املاک نزبور نموده قبل از انتقال باخوان مصالح کی را باو تسلطی
نخواهد بود و هم چنین نماء و منافعی که از ان املاک بهم رسیده قبل از انتقال مختص بمصالح له میباشد
کسی مسلط بر مطالبهٔ انها نمیباشد هر کاه زید منافع ملکی را مبلغ و مدت معینه بعمرو مصالحه نماید
و عمرو ان ملک را بخالد اجاره بدهد و قبل از انقضای مدت خالد متوفی شود و عمرو مفلس شود
و قادر بر اداء مال المصالحه نباشد و زید و عمرو فسخ مصالحهٔ بقیهٔ مدت نمایند ایا در این صورت زید
را میرسد که اجرت المثل ان ملک را از وارث خالد مطالبه نماید یا ان ملک را از بدو وارث خالد انتزاع
نماید یا نه هر کاه عمرو مدتی را که اجاره بخالد داده مساوی با مدتی باشد که منفعت ان ملک

مملوك عمرو بوده باقل ازان مدت بوده باشد مادامی که مدت اجاره منقضی نشود عمرو تسلطی ندارد
نافسخ تواند نمود نظر باینکه حق اینست که بموت مستاجر اجاره باطل نمیشود پس دران صورت ثمری بر
فسخ مصالحه فیمابین زید و عمرو مترتب نمیشود بلی هرگاه ورثهٔ خالد راضی بفسخ اجاره بشوند بعد
از ان عمرو فسخ اجاره نماید و بعد از فسخ اجاره فسخ مصالحه نماید دران وقت ثمری بران فسخ مترتب
میشود مجملا در صورت عدم فسخ اجاره زید را تسلطی نمیباشد که انتزاع ان ملك را از ید ورثهٔ
خالد نموده باشد زید اموال و اثاث البیت خود را مصالحه نماید بیك نفر از اولاد خود و خیار فسخ
صلح را تا مدت ده سال بخود واگذارد و هنوز مدت منقضی نشده فوت شود اما خیار فسخ صلح منتقل
بورثه میشود با انکه صلح بحال خود باقیست و مختص بمصالح له میباشد برفرض وقوع مصالحه بنحو
مسطور و موت مصالح قبل از انقضای مدت خیار مثل سایر مدت خیار واقع شده باشد خیار منتقل
بوارث میشود با بقای مدت فسخ میتوانند نمود بعد از فسخ مصالح عنه مثل سایر ترکه شخص مصالح میباشد
منقسم میشود ما بین کل ورثه ار قرار قرار داد در شریعت مطهره این در صورتی است که صلح واقع
شده باشد بنحوی که در استفتا قلمی شده و اگر باین نحو نبوده باشد بلکه در مصالحه نامه که در ید
مستفتی است قلمی شده باین نحو که صلح نموده اختیار فسخ مصالحه مادام حیات مصالح با خود مصالح بوده
باشد در این صورت مصالحه صحیح مال المصالحه مختص بمصالح له میباشد و بکران را در ان بهره نخواهد
بود ضعیفهٔ یك ربع اب و شصت و شش اصله تاك موو باغی که در صحرای سفلی دارد و باغی که
در صحرای علیا دارد مجموع را بولد خود منتقل نموده لکن مسلوب المنفعة که مادام حیات ان ضعیفه
منافع از خودش باشد حال این ولد فوت شده و وارثی دیگر ندارد مگر زوجهٔ ان ولد متوفی شده
و والدهٔ او که این املاك را مصالحه نموده یا ان زوجهٔ ولد متوفی از این باغات چیزی باو میرسد یا
نه و منفعت حال از والده میباشد بانه و یا ان مصالحه بموت ولد برهم میخورد یا نه واصل اعیان و عرصهٔ
باغات مال کی میباشد مصالحه باعتقاد حقیر صحیح است لکن منافع مادام الحیوة والده مختص باوست
دیگری را تسلط بران نیست و چون مفروض اینست که وارث ولد ضعیفه منحصر در والدهٔ او که
همین ضعیفه است و زوجه او میباشد و چونکه زوجه از غیر منقول مستحق ارث نیست بنابراین کل
شصت اصله تاك و کل باغ و صحرای سفلی و علیا حسب الارث کلا منتقل بوالده متوفی میشود
زوجهٔ او را مطلقا دران حظی و بهره نمیباشد بلی در ربع از ربع اب احتیاط مقتضی اینست که امر
بمصالحه ما بین انها بکند ر د و هو العالم زید باغی یا ملکی یا غیران از عقارات بعمرو فروخته بقیهٔ
عامله با بصیغهٔ مصالحه منتقل نموده و او را بتصرف مشتری با مصالح له نداده و ثمن را یا وجه مصالحه را
نیز مشتری با مصالح له باو تسلیم ننموده و دو سه ماه بران گذشته یا معامله مرقوم نظر بجریان صیغه
شرعیه که جاری بینهما شده حال بحال خود باقی میباشد و باید بایع با مصالح مبیع را یا مصالح عنه را

ان باغات

بتصرف مشتری یا مصالح له بدهد و وجه را مطالبه نماید بانه هرگاه بایع چیزی را فروخت و شرط تاخیر
ثمن چنانچه در بیع نسیه است نشد یا شرط تاخیر بثمن چنانچه در بیع سلف است نشد هرگاه از زمان مبایعه
سه روز منقضی شد که بایع تسلیم مبیع بمشتری ننموده و مشتری تسلیم ثمن ببایع ننموده در این صورت
بعد از انقضاء سه روز بایع مختار بر فسخ مبایعه میباشد میتواند فسخ مبایعه نموده و عمل بمقتضای صیغه
بعد از سه روز در صورت مفروضه لازم نیست و اما در مصالحه یعنی مصالحه شده مال المصالحه تسلیم
مصالح نشد و هم چنین مصالح عنه تسلیم مصالح له نشده در این صورت حکم بثبوت خیار نسبت بمصالح
مشکل است بلکه نمیتواند نمود و در صورتی که ممکن از اخذ مال المصالحه بوده باشد و اما هرگاه ممکن
نبوده باشد در این صورت فسخ میتواند نمود هرگاه زید در حال صحت نفس املاك و رقبات و
اثاث البیت خود هر یك را بهر یك از اولاد خود مصالحه نماید و مادام حیوة خود خیار فسخ صلح را بخود
واگذارد و بعد متوفی شده اما خیار فسخ منتقل بورثه او میشود با انکه بهر یك مصالحه نموده بحال
خود باقی است برفرض انتقال هرگاه بعض ورثه مصالحه را قبول دارند صلح برهم میخورد یا نه در
صورتی که مصالحه بنحو مذکور شده باشد بعد از فوت مصالح خیاری نیست که منتقل بوارث شده بلکه بر
فرض ثبوت چنین مصالحه عمل بمقتضای چنین صلح لازم است و هو العالم هرگاه ضعیفه اموال
خود را از قبیل خانه و مزرعه و ملك مصالحه نماید بداماد خود و در ضمن عقد شرط نماید که بعضی
اعمال از قبیل حج و قرائة قرآن و صوم و صلوة بعد از فوت او مصالح له اخراج نماید و زید مصالح له
بیاید و بفرزند صغیر خود مصالحه نماید املاك مزبور را بدون شرطی و بعد بیاید و ولایة مصالحه
نماید قدری از املاك مذکوره را با ولاد ضعیفه مذکوره بشرایط مذکوره یا صلح ثانی صحیح است یا
باطل و آیا از برای پدر ولایت شرعی هست در مال صغیر خود بانه اگر مقصود اینست که املاکی که
از ضعیفه منتقل شده بود باین شخص این شخص کل ان ملك را مصالحه نموده بود بفرزند صغیر خود و
ولایة از جانب صغیر قبول نمود این مصالحه صحیح و بی عیب است و هم چنین مصالحه دیگر که بعض از
همین املاك را که مصالحه نموده بود بصغیر خود مصالحه نموده است با ولاد ضعیفهٔ مسطوره این مصالحه
نیز محکوم بصحت است نظر باینکه فعل والد در اموال اولاد صغار او مادامی که فساد ان ظاهر نبوده باشد
محمول بر صحت است بلی اشکالی که در این مقام هست اینست چونکه مفروض در سوال انست که ضعیفه
شرط نموده که خود مصالح له اخراج نماید ظاهر این عبارت اینست که متصدی این امور خود شده باشد
بنابراین اگر چنین نبوده باشد تفویض بدیگری نمودن مشکل است بلکه جایز نیست مگر در صورتی که
مشخص بوده باشد که مقصود ضعیفه تحقق ان و صایا بوده باشد متصدی ان هر کس که بوده باشد
خوبست بنابراین هیبی نخواهد داشت اما غبن فاحش بل افحش با عدم ملاحظه و مروت در صلح
مسموع است با خبره و در صورت صحت سبب فساد عقد مصالحه میشود با انکه بتصدیق ارباب وقوف

فسخ

مطالبهٔ غبن نمایند ج تحقق غبن فاحش موجب فساد عقد نمیشود بلکه موجب ثبوت خیار میشود در فسخ
و امضا بنحوی که عقد بران واقع شده لکن ثبوت خیار در این مقام مشروط بچند امر است اول آنست
که غبن حین العقد ثابت بوده باشد خواه باعتراف غابن یا به بینه معتبره دوم آن است که مابه التفاوت
قدر معتد به بوده باشد سیم آن است که مغبون جاهل بوده باشد بحقیقة واقعه رابع آن است که اسقاط
خیارات شرعیه نموده باشد با تحقق این امور مغبون مخیر است میان فسخ عقد و امضای آن بنحوی که
واقع شده و مغبون مسلط بر مطالبهٔ مابه التفاوت نیست ظاهر اینست با تحقق شرایط مذکوره فرقی مابین
عقد بیع و عقد صلح نموده باشد لکن در صورت عدم اعتراف غابن ثبوت مطلب محتاج برافعه است س
شخصی قدری از اموال خود را در حیات خود صلح نموده است به بعضی از اولاد خود صغیر را و کبیر را
بصلح مطلق و قدری از آن مال را خارج نموده و قبض هم نکرده که عوض آنچه خارج نموده ام از این
مال بدهید بولد مصالح له یا اوصی باید ابراء دهد یا خیر و مسئله دیگر شخصی وصیت نموده است که
مسجدی از مال او بنا نمایند و مسجدی کوچک از قدیم هست یا میتوان خراب نمایند و قدری زمین
علاوه کنند و مسجد بزرگ بسازند ج شخص مصالح در حین تصرف نمودن قدری از آن مال را و
خارج نمودن آن یا فقیر بوده است یا غنی و علی التقدیر بین مصالح له با ولد صغیر او بوده یا کبیر در
صورت فقیر بودن والد ممکن نیست حکم نمودن باشتغال ذمهٔ والد تا توان استیفا از مال او نمود در
صورتی که مال متصرف فیه بقدر نفقه او بوده باشد اگرچه ظاهر از سوء حال صورت فقر والد مقصود
نیست اما در صورت غنای والد پس اگر مشخص بوده باشد این تصرف والد باذن ولد مصالح له
گیر نبوده باشد ظاهر اینست معادل آنچه را که تصرف نموده از مال والد استیفا میتوان نمود و اما هرگاه
صغیر بوده باشد پس در این صورت حکم باشتغال ذمهٔ والد نمیتوان نمود مگر در صورتی که مشخص
بوده باشد که والد آنچه را که تصرف نموده در مصارف صغیر خرج نکرده باشد و اما مسئله مسجد پس
هرگاه مقصود توسعه در مسجد بوده باشد و آن مسجد سابق بجهة کثرت مصلین تنگ بوده باشد و
عمارت جدیدی که در نظر هست احکم و اتقن از عمارت و بنای سابق بوده باشد در اینصورت
هدم مسجد اول بی عیب است لکن در صورتی که مال موصی به موجود بوده باشد و قدر آنهم کفایت بنای
مسجد اوسع از مسجد سابق نماید و مع ذلک تعجیل در مسجد جدید و این مسجد که در نظر هست ممکن
بوده باشد نظر باینکه دنیا محل حوادث است نوعی نشود که هدم این مسجد نمایند و باتمام نرسد و اگر ممکن
بوده باشد که مسجد کوچک سابق را خراب ننمایند مگر بعد از بنای مسجد جدید بقدری که ممکن
است چنین نمایند س زید مثلا سه سال قبل از این خانهٔ محل سکنای خود را با نضمام سه طاق از مزرعه و سه
قطعه ملکی که مالک آن بوده مصالحه نموده است بغبنی بمصالح به نهم طاق از قریهٔ مثلا و در حین عقد
مصالحه مزبوره سه طاق از مزرعهٔ مسطوره مرهون دیگری بوده که چند سال قبل از مصالحهٔ مزبور

مرهون او نموده بوده و در حین مصالحه مسطوره هنوز در رهانت باقی بوده و فک رهانت نشده بوده
و چگونگی آن را در حین مصالحه زید مذکور نموده و گفته که بعد از این انرا از رهانت بیرون خواهم
آورد و تا حال دو سال و کسری از مصالحه مذکوره گذشته و قدرت بر اداء دین و بیرون آوردن
مرهون مذکور از رهانت هم نرسیده است اما مصالحه مذکوره صحیح و مشروع است یا باطل و در صورت
بطلان آیا همان جزء که مرهون بوده باطل است یا اجزای دیگر نیز باطل است ج مصالحه نسبت بخصوص
مرهون که عبارت از سه طاق مزرعه بوده باشد در صورت عدم اذن از مرتهن و عدم امضا و اجازه
آن بعد از اطلاع باطل و لکن نسبت بما عدای سه طاق مرهون صحیح است لکن خیار فسخ مصالحه در حق
مصالح له ثابت است میتواند فسخ نموده و مصالح به را متصرف شود س زید زینب را بعقد خود در آورده
و باغ خود را در آن وقت با و مصالحه و تملیک نموده و با این عبارت قباله او نوشته که صلح نمود زوج
باز و جهٔ خود موازی ده سهم از جملهٔ هفتاد و دو سهم از جملهٔ چهارده سهم یکباب باغ واقعه در فلان
موضع را و حال که بساحت در آورده اند از چهارده سهم قلیلی کسر نموده و زید مزبور فوت شده
اولاد او را حرف اینکه هرقدر کسر میباشد زینب مزبوره نیز باید بقدر حصه خود کسر ان را ببرد و
زینب را حرف اینکه شوهر من مالک زیاده بر تملیک من بود و این قدر را بمن تملیک نمود من نباید کسر
ببرم بیان فرمایند چه باید بکنند ج اگر مراد اینست که زوج را اعتقاد این بود که چهارده سهم از پنجاه سهم
مثلا از باغ را مالک بود و ده سهم از چهارده سهم از پنجاه سهم مثلا مصالحه نموده و بعد مشخص شد که
مالک چهارده سهم از پنجاه سهم مثلا بوده لکن علاوه از ده سهم را مالک بوده در این وقت ظهور نقصان
چهارده سهم موجب این نمیشود که ده سهم ضعیفه کم شود بلکه ضعیفه مستحق ده سهم است و اگر مقدار
معین از باغ مزبور را مصالحه نموده بزوجه باعتقاد اینکه ده سهم از چهارده سهم از پنجاه سهم است و
بعد مشخص شده خلاف آن ضعیفه مستحق همان مقدار معین است اگرچه از ده سهم از چهارده سهم
از پنجاه سهم کمتر بوده باشد لکن ظاهر از سوء حال اول است حکم آن همان است که مذکور شد س غبن در
مصالحه در صورتی که عالم بغبن نباشد هست یا مطلقا غبن در مصالحه نیست ج حکم در ثبوت خیار
غبن مشروط بچهار امر است اول آنکه متعلق بیع یا اجاره یا مصالحه حین العقد علاوه از آن قدری که
عقد بران واقع شده گنجایش داشته باشد و ثانی آنکه آن علاوه قدر معتد به بوده باشد یعنی قدری
نبوده باشد که مسامحه در آن شود ثالث آنکه شخص مغبون جاهل بحقیقة حال بوده باشد رابع آنکه اسقاط
خیار خود را ننموده باشد در صورت اجتماع امور اربعه خیار غبن ثابت خواه عقد مصالحه بوده باشد
یا اجاره یا ما بعه س هرگاه ضعیفهٔ عقار خود را با ولاد خود بطریق مسلوب المنفعه مصالحه نماید و
منافع را بولد دیگر ابا این مصالحه صحیح است و این ولد میتواند منافع را بگیرد یا خیر ج بلی صحیح است
باین نحو که منافع را در مدت معینه مثل پنج سال باحد اولاد خود مصالحه کند و عین را بولد دیگر بعد از

انقضای پنج سال مثلا منافع تابع رهن بوده متعلق بان ولد باشد که عین را با و مصالحه نموده چنین مصالحه
صحیح و بی عیب و لازم است س زید را او لاد ذکور میباشد تنخواهی دارد با ایشان مصالحه میکند با
هبه میکند اختیار فسخ از برای خود میگذارد در زمان معینی که اگر بخواهد فسخ بکند بجهة اینکه اگر
او لاد ذکوری بعد خداوند عالم با و بدهد او را بمنزله شریک نماید با اینکه اصل این هبه با صلح را
میکند تا مستطیع مخ نشود با چنین هبه یا صلحی صحیح است بانه و بر فرض صحت اگر او لاد صغیر باشد زید
و لایة از جانب او لاد صغار خود قبول بکند و تنخواه در پیش خودش باشد میتواند نفقه و کسوه
ایشان را با تمکن از مال خودشان بکند بانه ج بلی مصالحه صحیح و بی عیب است هرگاه راه فسادی از
راه بر نداشته باشد در چنین صورت نظر بولایت و الد بر صغار و لایت از جانب انها قبول مصالحه
میتابد و لکن هرگاه موتی نسبت بوالد مصالح اتفاق افتاد در اثنای مدت خیار خیار منتقل بورثه
میشود میتواند فسخ نماید در صورت فسخ مثل اینست که مصالحه نکرده باشد بر والد اتفاق و لد در
صورتی لازم است که و لد مال از خود نداشته باشد پس هرگاه مال از خود داشته باشد اگرچه مصالحه
والد نسبت بولد بوده باشد در چنین صورت بر والد لازم نیست از مال خود انفاق و لد ملی خود نموده
باشد بلکه از مال ولد انفاق او میتواند نمود س شخصی شخصة راتزویج نموده بصداق معینی و زوج
قدری باغ و ملک بقدری از وجه صداق بزوجه مصالحه نموده و زوج مذکور در حیات میباشد
لکن زوجه را تصرف نکرده یا زوجه میتواند باغ و ملک که زوج با و مصالحه نموده است تصرف نماید
بانه ج چونکه بمحض عقد زوجه نصف صداق ملک لازم و حق ثابت زوجه میشود بنابراین هرگاه
زوجه یا وکیل زوجه نصف صداق یا اقل از نصف را بچیزی مصالحه نموده باشد زوج باعدم اذن
و رضای زوجه تصرف در ان نمیتواند نمود در صورت تسلیم مصالحه س زید در ایام حیات خود
ملکی را تزد عمرو بمبلغ معین مرهون نموده و منافع مرهون مزبور را قبل از مراجعهٔ مزبوره بعمرو مرتهن
مزبور بمدت معین مصالحهٔ شرعیه نموده و بعد از ان منافع متقابلهٔ مزبوره را در ظرف مدت مزبور
از عمرو قبول مصالحه شرعیه نموده است بمبلغ معین و در ضمن العقد عمرو مرتهن مزبور را وکیل در
حیات و وصی در ممات خود نمود که بعد از مضی ایام مصالحه و عدم اداء دین مزبور زید بدستور
قرار داد تجدید عقد مصالحتین را نماید و هکذا الی ان یؤدی الدین و بعد از چندی زید راهن
مزبور متوفی شده و عمرو بنحو قرار داد در راس هر موعدی تجدید عقد مصالحتین را نموده است
ایا در صورت مسطوره عمرو مرتهن مزبور را میرسد که مال الرهانه و مال المصالحه را انچه در ایام حیات
راهن و بعد فوته بنحو مرقوم تجدید نموده است از رهن خود استیفا نماید و اما انچه تجدید در ایام حیات
زید و بعد از وفات او شده در حکم تفاوت دار دبانه ج انچه از مصالحه را که بعد از ممات راهن
یعنی زید در فرض سوال نموده صورت ندارد ما باز اان را مطالبه نمیتواند نمود و لکن استیفاء دین

خود را از مال مرهون میتواند نمود و هم چنین مال المصالحه را که در حال حیات راهن شده استیفا از
ترکه زید میتواند نمود از مال مرهون مرهون مال المصالحه نسبت بانکه مرهون اصل دین است این در
صورتیست که اصل رهن صحیح بوده باشد و اما هرگاه رهن صحیح نبوده باشد از محل کلام خارج است
س زید مبلغ معین از مال خود را معین نماید و بنظر در او رد و وصیت کند که بعد از فوت او
بمصارف مقرره از صوم و صلوة و غیره رسانند و سایر اموال را با شخاصی چند صلح کند و خیار فسخ
را با نفس خود قرار دهد بدون غیر خود از ورثه و مدتی بجهة فسخ تعیین بکند که تا ان زمان اختیار
با او بوده باشد و فوت شود با اختیار فسخ که با نفس خود قرار داده بفوت او بوارث میرسد یا خیر و مبلغی
که معین و بجهة مصارف موضوع داشته بعد از فوت ورثه مطالبه دو نکشان را نمیتوانند نمود
و کرفت باشر عا مطالبه نمیتوانند نمود و باید تمام مبلغ مزبور صرف زید شود هر چند ورثه ممضی
ندارند و مطالبه نمایند حکم مسئله را بیان فرمایند تا از ان قرار عمل شود ج انچه در این اوقات
متعارف شده که شخصی بعضی اموال خود را با کل اموال خود را مصالحه میکند بشخصی و اختیار فسخ
مصالحه را در مدت معینه بجهة خود قرار میدهد و شرط در ضمن عقد مصالحه میکند که این خیار فسخ
مختص بخود بوده و بعد فوته منتقل بوارث نشود این شرط صحیح نیست باعتبار اینکه مخالف و منافی
است با انچه در شریعت مقدسه ثابت شده نظر با اینکه انتقال خیاری که بجهة مورث بوده باشد بوارث
او مدلول علیه بعموم کتاب و سنت و اجماع است پس شرط مذکور مخالف است با انچه در شریعت ثابت
شده پس باطل خواهد بود بعد از تحقیق این مراتب میگوئیم اگر اشتراط شرط فاسد در ضمن عقد موجب
فساد اصل عقد شود چنانچه جماعت از فقها علی الله تعالی مقامهم حکم فرموده اند اصل عقد مصالحه باطل
خواهد بود و کل مال حسب الارث منتقل بوارث او میشود و اگر اشتراط فاسد را موجب فساد اصل
عقد ندانیم چنانچه جمعی کثیری از فقها برانند و بعضی دعوی اجماع بر این نموده اند اصل عقد مصالحه
صحیح خواهد بود لکن خیاری که بجهة مورث بود بعد فوته قبل از انقضاء مدت منتقل بوارث میشود و
بعد از فوت همین وارث با بقای مدت خیار منتقل بوارث او میشود پس میگوئیم در محل سوال بنا
بر قول بصحت مصالحه بعد از فوت مصالح خیار فسخ منتقل میشود بوارث او که منحصر است بولد صغیر
او و نظر با اینکه این طفل صغیر بزقبل از انقضاء مدت خیار فوت شده خیار منتقل الیه منتقل میشود
بوارث این صغیر که والده او بوده باشد پس والده این صغیر با بقای مدت خیار فسخ مصالحه را
میتواند نمود و در صورت فسخ نمودن مال هر حکم مال میت اول که مصالح است خواهد بود نه طفل
میت بجهة اینکه تا حیات این طفل این مال از مورث او نبوده که حسب الارث منتقل با و بشود بلکه بعد
از فوت شدن ان طفل و فسخ نمودن والده ان طفل در حکم مال مورث ان طفل شده و دلیل بر استحقاق
وارث مالی را که بعد از فوت شدن در حکم مال مورث او شود ندارم پس میباید این مال منقسم

مابین وارث میت اول بشود و وارث او حال منحصر است بنوادهای او و زوجه او که مادر طفل است س زید قدری از مال خود را بجهة مصارف خود موضوع دارد و بقیه را به یکنفر طفل صغیر و نوادهای خود مصالحه کند اختیار فسخ مصالحه صادره از خود را تا مدت بیست سال تمام با نفس نفیس خود بدون اینکه این خیار بارث بوارث او برسد قرار دهد و فوت شود از سر یک نفر طفل صغیر که از جمله مصالح لهم است و یک ثلث مال را با او صلح نموده و یک نفر زوجهٔ دائمه و والده طفل صغیر دارد و در صورت فوت طفل خود با والده طفل مصالحه واقعه را شرعا نظر باینکه مورث اختیار فسخ را با نفس خود قرار داده در مدت معینه فسخ میتواند نمود بانه و هرگاه فسخ تواند نماید و فسخ کند مال منتقل بزوجه میشود با انتقال بنوادها میرسد یا هردو ج این سوال مشتمل بر دو مطلب است اول شخصی مصالحه نموده اموال خود را بجمعی و در ضمن عقد مصالحه شرط نموده له اختیار فسخ مصالحه در مدت معینه با او باشد بدون انتقال بورثه او و در اثنای مدت مزبوره فوت شده آیا این خیار بعد از فوت شخص مصالح منتقل بوارث او میشود یا نه این خیار مثل سایر انواع خیار منتقل بوارث میشود و شرط عدم انتقال بوارث امریست منافی با آنچه در شریعت مطهره ثابت شده نظر باینکه انتقال خیار ثابت بجهة مورث بوارث او مدلول علیه بعموم کتاب وسنت واجماع است پس شرط مذکور مخالف است با آنچه در شریعت مقدسه ثابت شده پس باطل خواهد بود بعد از تحقیق این مراتب میگوئیم که خلاف است مابین فقها در اینکه اشتراط شرط فاسد در ضمن عقد موجب فساد اصل عقد میشود یا نه بلکه همان شرط فاسد است و عقد صحیح است بنا بر قول اول چنانچه جمع کثیری از متاخرین فقها قایل بر اینند اصل عقد مصالحه فاسد خواهد بود و بنا بر قول ثانی چنانچه جماعة از محول قدما بر اینند و بعضی دعوی اجماع کرده اند همان شرط باطل خواهد بود و اصل عقد صحیح است لکن خیاری که بجهة مورث بود در مدت معینه بعد فوته و قبل از انقضای مدت منتقل بوارث او میشود و بعد از فوت همین وارث با بقای مدت خیار منتقل بوارث او میشود بعد از تمهید مراتب مرقومه میگوئیم در محل سوال بنا بر قول کسانی که اشتراط شرط فاسد را در ضمن عقد موجب فساد اصل عقد میدانند کل مال بعد از فوت مصالح منتقل میشود بطفل صغیر او و بعد از فوت طفل منتقل میشود بوالدهٔ او و بنا بر قول دیگر که فساد مختص بشرط است و اصل عقد صحیح است و لعله الاظهر بعد از فوت طفل مصالح خیار فسخ مصالحه منتقل میشود بوارث او که منحصر است بولد صغیر او و نظر باینکه این طفل صغیر قبل از انقضای مدت خیار فوت شده خیار منتقل الیه منتقل میشود بوارث این صغیر که والدهٔ آن بوده باشد پس والدهٔ این صغیر با بقای مدت خیار فسخ مصالحه را میتواند نموده و در صورت فسخ نمودن مصالحه مال در حکم مال میت اول که مصالح است خواهد بود و من این بی اشکال حسب الارث منتقل میشود بزوجه و هفت ثمن دیگر مردد است مابین والدهٔ طفل و نوادهای مصالح و وجه انتقال بوالدهٔ طفل آن است که مصالح حین فوت

ذی ولد بوده و رتبهٔ ولد خود این شخص در ارث مقدم است بر ولد ولد لکن جواب از آن ممکن است بیان آن اینست که این مطلب مسلم است در اموال ثابتهٔ از برای والد در حال حیات طفل و این در صورت مفروضه منتفی است بجهة اینکه تا حیات آن طفل نظر بعدم فسخ مصالحه این مال از مورث طفل نبوده که حسب الارث منتقل شود باو بلکه بعد از فوت شدن و فسخ نمودن والدهٔ طفل مصالحه را مال مورث آن طفل شده و دلیلی بر استحقاق ولد مال والد را که بعد از فوت شدن والد در حکم مال والد او شده ندار یم بلکه آنچه ظاهر از کتاب و سنت مستفاد است اینست که اموال ثابته از برای والد در حین موت منتقل میشود بولد او که در حیات باشد با بقاء مالکیت والد نسبت بمال پس میماند این مال بعد از وضع ثمن مختص بنوادهای او باشد نظر باینکه وارث اقرب موجود بن میت است و این در صورت مفروضه مختص بنوادها است س زید مثلا قدری از املاک و قدری از اموال خود را مسلوب المنفعة یعنی مادام الحیوة منافع را بخود واگذارده و عین را بچهار نفر اولاد ذکور خود مصالحه نموده و شرط نموده که هرگاه از او اولاد ذکوری بعد از وقوع مصالحه بهم رسد سهم و شریک مصالح لهم بوده باشد آیا چنین صلحی صحیح است یا نه و بر تقدیر وقوع مصالحه و صحت آن منافع املاک و نتاج گوسفند مثلا با خود زید است و بعد فوته منتقل بسایر ورثه میشود یا نه ج این نحو صلحی که قلمی شده که اگر من بعد فرزندی بهم رسد سهم و شریک مصالح لهم بوده باشد صورت ندارد لکن اگر با این نحو قرار دهد که هرگاه بعد از این ولدی هم رسید مصالح اختیار فسخ مصالحه را داشته باشد بعد از تولد ولد مصالحه را میتواند فسخ نمود بعد از فسخ مصالحه بمه نموده باشد بر فرض صحت مصالحه چون شرط کرده که منافع متعلقه بمصالح منهم با خود بوده باشد مادام حیات لهذا منافع املاک و نتاج گوسفند با خود مصالح خواهد بود و هو العالم س هرگاه زید در مرض موت بعضی اموال خود را با ولاد صغار خود صلح کند آیا چنین صلحی صحیح است یا نه ج صلح صحیح و بی عیب است ظاهر اینست که از اصل ترکه موضوع شود س شخصی در ملکی حقی دارد لکن حصهٔ خودش را نمیداند چه قدر است در این وقت میتواند بصیغهٔ صلح یا بصیغهٔ دیگر منتقل بکسی دیگر کند یا نه ج در صورت عدم معلومیت مقدار حق میتواند حق ثابت خود را که مجهول القدر است بطریق صلح بدیگری منتقل نماید ظاهر اینست فرقی در این باب مابین انکه ممکن از تعیین آن بوده باشد یا نبوده باشد اشکالی در این نیست خصوصا در صورتی که مصالح له کسی بوده باشد که تتمه ملک مال او بوده باشد

مس مالی عمرو و زید و عبد الغفار نامی بوعده بتراکت بخرند و یک سهم عبد الغفار نام شریک شود و چهار سهم عمرو و زید و مال مشترک بفرستند باصفهان در نزد اقابابا نام برادر و شریک عبد الغفار اقابابا کل مال را بفروشد و حجت بنام خود بگیرد و تنخواه را بوصول برساند و یک خمس بخودش و شریک خودش برساند و چهار خمس سهم سایر شرکاء هم بخودشان برساند در این صورت ابا اقابابا نام این چهار سهم عمرو و زید را که فروخته و عمل نموده میتواند از انها مطالبه حق السعی نموده بانه ج در صورتی که اقابابای مذکور در وقتی که متصدی مبایعهٔ این مال میشد معتقد این بود که عمرو و زید راضی اند که مبایعهٔ این مال را اقابابا نماید بقصد اخذ اجرت و مبایعه را بقصد اخذ اجرت در حین مبایعه نموده باشد در این صورت این تصرف در حق اقابابا نام جایز و میتواند مطالبهٔ اجرت و حق السعی خود را ان عمل نماید و اما هرگاه معتقد این نبود قبل از مبایعه که عمرو و زید راضی بچنین تصرفی که متصرف بقصد اخذ اجرت نماید نبوده اند در اینوقت این تصرف نسبت باو جایز نبود و هم چنین الرد در حین مبایعه و سایر اعمال عازم اخذ اجرت نبوده باشد مطالبه اجرت و حق السعی نمیتواند نمود و هو العالم بحقایق احکامه س هرگاه خانه فیما بین شش نفر مشترک باشد و اصل بیوتات خانه را شرکاء فیما بین خود قسمت نموده اند و خانه مزبوره هم دو باب بخارج دارد و پنج نفر از شرکاء مطبخ ندارند و دالان یکدر خانه وسعتی دارد و پنج نفر مزبور در یک دالان مذکور قرار داده اند که چیزی طبخ نمایند و یک نفر شریک احتیاج بانجا ندارد و مطبخ دارد و ممانعت مینماید و انان در جواب میگویند که تو ممر و مدخل از دالان مزبور مینمائی و راه امد و شد تو که سد نشده در یک سمت ما مطبخ مینمائیم ضرر که نتوندارد و از راه لجاج ممانعت مینماید اباشرعا سمن او ممنوع است در صورت مذکوره بانه ج اگر مطبخ مذکور مختص ممانع بوده باشد و سایر شرکا در ان شرکت نداشته باشند ظاهر اینست تا ان شریک راضی نشود تصرف سایر شرکا در دالان مشترک جایز نیست و اگر مشترک باشد مابین جمیع و متصرف مانع از انتفاع سایر باشد یا انتفاع زیاده از یکنفر ممکن نباشد ظاهر اینست تصرف سایرین در دالان مذکور موقوف برضای ان نیست س هرگاه حوض ابی مشاع بوده باشد میانه زید و عمرو و غیره و حوض مزبور در ملک زید واقع باشد یا عمرو را میرسد بدون اذن زید و سایر شرکاء حوض مزبور را شق نموده اب بملک خود ببرد بانه و بیان فرمایند که هرگاه شخصی مجری المیاه قناتی را وقف نموده باشد که بخانهای مسلمانان جاری باشد بجهة رفع احتیاج انها از شرب اب وضو و غسل نمودن و غیره اباشرعا میتوان در اب مزبور باغچه ساخته اشجار و مثمره و غیر مثمره غرس

نبوده بانه در صورتی که غرس و زرع نماید میوه و محصول ان چه صورت دارد ج اما حکم مسئله
اولی پس اگر مراتب مسطوره مطابق واقع بوده باشد عمرو باعدم استیذان مالک متی ان نفر نمیتواند نمود
و اما مسئله ثانیه پس اگر معلوم باشد اختصاص وقف بجهة وضو و غسل و شرب اب صرف اب موقوف
در غیر مصارف معینه جایز نیست و اگر اختصاص معلوم نباشد ظاهر اینست که تصرف مزبور بی عیب
باشد س عمرو و زید ملک متصل بیکدیگر دارند و عمرو باید از ملک زید داخل ملک خود بشود اما
زید میتواند مانع عبور او بشود یا خیر ج اگر معبر او منحصر در ملک زید بوده باشد چنانچه ظاهر
سوال است و همیشه عبور از ان مینموده حال زید ممانعت نمیتواند نمود س در خصوص اینکه زید
و عمرو سرمایه در میان اورده یا یکدیگر شراکت نموده اند و قبل از انکه در مال الشرکه عمل بشود
ونمائی حاصل بشود زید بقدر ده تومان مثلا از سرمایه خود برداشت نموده بصرفی که خارج از مصارف
شراکت است رسانیده در این صورت زید مستحق منافع باقی سرمایه خود میباشد و باموافق سرمایه که
روز اول بمیان اورده از منافع سهم میبرد ج رجا از خلاق ارض و سما اینست که بحرمت فخر اندیاو
ائمه هدی علیه وعلیهم الاف التحیة والثناء مفتی را از شر شیطان خصوصا از شر مستفتین محافظت فرماید
عز بزمن شرکة متحقق نمیشود مگر در صورة اختلاط و امتزاج مال بحدی که امتیاز مال هر یک از دیگری
ممکن نبوده باشد و مع ذلک چه بحومینوان حکم کرد که قبل از انکه نمائی حاصل شود احد شریکین
بقدر ده تومان از سرمایه خود را برداشت نموده بعد از تحقق امتزاج و اختلاط که موقوف علیه تحقق
الشرکه است هر چه از سرمایه را که احد شریکین تصرف نموده مشترک خواهد بود میان هر دو شریک
اگر باعدم اذن از شریک بوده اثم و عاصی خواهد بود و اگر با اذن بوده اثمی و عصیانی نیست در
هر دو صورت انچه از سرمایه که برداشت نموده که تصرف نموده مشترک در میان هر دو خواهد بود بنابر
این نمائی که از ما بقی هم رسیده مشترک میان هر دو خواهد بود بمقتضای مال الشرکة وقرار داد بالمساوات
یا بالتفاوت بلی هر گاه احد شریکین بقدر ده تومان از سرمایه را تصرف نموده و شریک دیگر مصالحه
نموده سهم خود را که در متصرفی شریک میباشد یعنی سهم خود را که در انچه شریک دیگر تصرف نموده
میباشد بمعادل انچه سهم ان شریک است در بقیة سرمایه در اینصورت نمای حاصل ان مقدار مختص
شریک دیگر که غیر متصرف است خواهد بود وهو العالم س شرکت بدون عقد متحقق میشود یا نه و در
خصوص اینکه در وقت شراکت سرمایه شراکت موجود نباشد یا مضر در تحقق شراکت هست یا نه ج جواب
از مسئله اولی میگوئیم کلام جناب مستفتی شراکت بدون عقد متحقق میشود و احتمال دارد اول
انست که اما ممکن است که شرکت متحقق شود میانه دو نفر در مالی بدون عقد جواب از این انست که بلی
تحقق شرکت چنانچه بعقد میشود مثل اینکه مالی را شخص متقل مینماید ببعض از اسباب ناقله شرعیه
بدو نفر فصاعدا بطریق اشاعه در این صورت شرکت متحقق شده است بسبب عقد هم چنین شرکت متحقق

میشود بغیر عقد مثل اینکه دو نفر باز باده نیز مالی را که متفق در جنس و وصف بوده باشد ممزوج
و مخلوط مینمایند بنحوی که هیچ یک از دیگری ممتاز نیست تشکیکی نیست که در این صورت شرکت
ما بین انها در ان مال متحقق شده است باعدم عقد و هم چنین گاه هست شرکت ما بین دو نفر فصاعدا
هم برسد در مالی بفوت مورث در این صورت در حق وارث صادق است که شریکند در اموال
متروکه از مورث و عقدی در انجا نیست پس شرکت مطم توقف بر عقد ندارد بلکه بعقد وغیر عقد
هر دو متحقق میشود احتمال ثانی انست که ثمرة شرکت توقف دارد بر صیغه یا خیر یا بین معنی در صورتی
که دو نفر مال متفق الجنس و الوصف را با هم مخلوط و ممزوج نمودند بنحوی که صادق است که این مال
مشترک است میانه دو نفر پس تحقق شرکت در ان مال اگر چه توقف ندارد بر عقد وصیغه لکن این ثمرات
شرکت مثل جواز تصرف در ان نسبت بهر یک و استحقاق شریکین نمای حاصل از ان مال مشترک را
توقف دارند بر عقد یا نه بی اشکال توقف بر عقدی که عبارت از ایجاب و قبول باشد ندارد همان
اذن شریک بدیگری در جواز تصرف کفایت میکند نمائی که هم رسد تابع اصل شرکت ما بین همه خواهد
بود و اما جواب از مسئله ثانیه یعنی تحقق شرکت توقف دارد بر وجود مال الشرکه پس این نیز دو
احتمال دارد اول انست که اما شرکت ممکن است میانه دو نفر مثلا متحقق بشود در چیزی و حال انکه در
ان وقت مال الشرکة موجود نباشد یا نه جواب از ان اینست که بلی ممکن است تحقق شرکت در چیزی
موقوف بر وجود ان چیز در ان وقت نباشد مثل بیع سلف مثل اینکه شخصی ده من برنج میفروشد
بدو نفر قرار میدهد بعد از یک سال داده شود در این صورت شرکت میانه دو نفر متحقق شده در ده
من برنج و حال انکه ان مال مشترک حین تحقق الشرکة موجود نیست احتمال ثانی انست که اما ممکن است
که شرکت بمزج متحقق شود و حال انکه مال الشرکه موجود نبوده باشد باین نحو دو نفر با هم قرار میدهند
که مالی که بعد هم رسانید بم با هم ممزوج میکنیم و شریک میشویم اما شرکت میان دو نفر در اینصورة
این وقت که مال موجود نیست بمحض این قرار شرکت متحقق است یا نه جواب از ان ظاهر است که شرکتی
در ان وقت متحقق نیست و این حاجت بسوال نیست از این قبیل است مثل اینکه دو نفر مالی دارند
در بلدی دیگر حال با هم قرار میدهند احد هما یا کلاهما بعد از انکه وارد بان بلد شدند و جمع مال
نمودند مشخص است در حین قرار داد با هم شریک نمیشوند بلکه شراکت در حین جمع مال و مزج ان
متحقق میشود و مجملا شرکت با این معنی موقوف است بر وجود مال الشرکة و خلط و مزج ان بنحوی که
مذکور شد باعدم ان شرکت متحقق نمیشود پس محض موجود بودن مال نیز کفایت نمیکند در تحقق شرکت
بلکه لابد است از خلط و مزج س هر گاه زید مبلغ ده تومان بعمرو برسم قرض الحسنه داده و ده تومان
دیگر نیز از مال خود تحویل عمرو مذکور نموده بنای شرکت گذارده اند و تنخواه مذکور را مخلوط و
ممزوج نموده مشروط بر اینکه عمرو مذکور مشغول معاملات از مال مشترکه مذکوره بوده باشد و مطالبه

حق الجعاله از زید شریک خود ننماید و چون تفریق شراکت رد مثل ثمن نصف خود و نصف دیگری را
اصلا و فرعا تسلیم شریک خود ننماید یا شرکت مذکور صحیح یا باطل است و در صورت صحت هرگاه عمرو
مذکور ادعا نماید که با وجود شرط عدم اخذ حق الجعاله از سهم شریک خود چون عمل قصد حق الجعاله
نموده ام و وفا نمودن بشرط بر من لازم و می نداشته میتواند اخذ حق الجعاله نماید با انکه چون از جانب شریک
ماذون در عمل با اخذ حق الجعاله نبوده و در این صورت عمل را فضولا نموده مطالبه حق الجعاله
نمیتواند نمود و شرعا مستحق حق الجعاله نمیباشد و در صورت باطل بودن شرکت نصف مال زید را که
عمل نموده اصلا را باید رد نماید یا اصل و فرع بعد از اخذ حق الجعاله یا بدون اخذ حق الجعاله حکم
شرعی بیان فرمایند ج اگر در حین قرض دادن این شرط نموده باشد باین نحو که این مبلغ را بتو قرض
میدهم بشرط اینکه مطالبهٔ حق السعی از من ننمائی این جایز نیست بلکه از جملهٔ ربا خواهد بود که از
معاصی کبیره است و اگر قصد این بود لکن در ضمن عقد قرض این شرط نشده بلکه بعد چنین قرار
داد فیما بین شده باشد ظاهر اینست که بی عیب بوده باشد و اما کلام عامل که وفا باین شرط بر من لازم
نبوده من در حین عمل قصد اخذ اجرت داشته ام اگر فی الحقیقه این خلاف واقع است و حین عمل
ناوی اخذ اجرت نبوده است در تصرفاتی که در آن مال الشراکه نموده ائمی نخواهد بود و مطالبه حق السعی
نمیتواند نمود و اگر در این ادعا صادق بوده باشد یعنی حین عمل عازم بوده که اخذ اجرت خواهم نمود در
این صورت در این تصرفات دو رنیست که اثم بوده باشد نظر باینکه تصرف در مال مسلمانی موقوف
باذن مالکست و اذنی که داشت با عدم مطالبهٔ اجرت بوده بنا بر این بد عامل بد غاصب خواهد بود مطالبهٔ
حق السعی نمیتواند نمود بعلاوه اثم خواهد بود لازم است اصلا و فرعا تسلیم مالک نماید و هو العالم س
دو نفر شریک شده باشند بسرمایه مشخص باین شرط یک نفر در اصفهان و دیگری در همدان هر دو
مشغول داد و ستد باشند و از اصفهان خرید شود و در همدان بفروش رساند و شرط شده فیما بین
که هر قدر نفع و ضرری که حاصل شود بالسویه فیما بین تقسیم شود آن شریکی که در همدانست
با دو سه نفر اشخاص معین بنای معامله گذارد که مخالف رای آن شریک باشد و مکرر بنو بسد بشریک
خود که من راضی نیستم با این اشخاص معامله نمائی و آن متعرض نشود و مخالفت رای او ننماید و حال
در نزد همان اشخاص تنخواه معقولی تلف شده باشد یا این ضرر فیما بین تقسیم باید بشود یا مختص است
بشریک تالف ج این مطلب محتاج بمرافعه است مجملا در صورتی که آنچه قلمی شده مطابق واقع بوده
باشد یعنی احد شریکین باعدم رضا بلکه با منع شریک دیگر چنین عمل نموده البته تفریط نموده است
میباید از عهده برآمده باشد س شخصی متوفی و صغیر و کبیر دارد دو قیم و وصی ندارد دو ولد کبیر
بدون اذن ورثه تصرف در اموال او نموده و داد و ستد کرده هرگاه تلف یا خسرانی یا نقصی باشد همه
ورثه شریکند یا مختص است بمتصرف ج در صورتی که صورت سوال مطابق واقع بوده باشد

یعنی ولد کبیر بدون وصایت و اذن از حاکم شرع تصرف در آن اموال مشترکه مابین صغیر و غیره
نموده باشد جمیع منافعی که از حین آن مال مشترک به هم رسیده مشترک مابین کل ورثه خواهد بود
و اگر تلف یا خسرانی هم رسیده باشد در اینصورت آن تلف مختص همان ولد کبیر متصرف است دخلی
بدیگران ندارد بلکه هرگاه علاوه از سهم خود بوده باشد میباید از آن شخص متصرف که تصرف او بدون
اذن مجوز شرعی بوده از مال خود از عهده برآمده باشد لکن این در صورتیست که آن شخص متصرف
مسلم داشته باشد باعدم تسلیم محتاج بمرافعه است س زید با عمرو شراکت کند در سرمایه معینی و بومیهٔ
قرار بدهند باین طریق که زید صد دینار بردارد و عمرو یک عباسی مثلا بجهة ماهروی (نوین) استاد بودن
در آن فن و مابقی منافع را معین نسازند بعد از وضع اصل سرمایه و خرج بومیه هرچه منافع خدا عطا
کند بالسویه قسمت نمایند نظر بمساوی بودن سرمایهٔ ایشان با انکه از بابت بومیه دو مقابل عمرو
بردارد و یک مقابل زید ج در صورت مساوات مال الشرکه نمای آن نیز بالسویه قسمت باید شود
مابین شریکین مکرر در صورتی که شرط فیما بین شده باشد بجهة احد شریکین علاوه و زیادتی از
دیگری در صورتی که صاحب زیادتی در عمل داشته باشد در امور متعلقه بشراکت در این
صورت احد هما اخذ نماید را علاوه از دیگری اخذ نماید بقدری که شرط فیما بین شده است مر در خصوص
زید و عمرو با یکدیگر شرکت نموده یکی از ایشان منافع حاصله بقدر سهم خود برداشت نکرده بر بقیه سهم
او از منافع نقصی مزبور شده است یا نقص مزبور بینهما باید قسمت شود یا مختص بصاحب سهم مزبور است
ج فرض مسئله بچند نحو متصور میشود اول آنست که احد شریکین او کلا هما از مال الشراکه تصرف
مینمایند قطع نظر از اینکه مقصود این باشد که آنچه را که تصرف مینماید خصوص نما بوده باشد دوم آنست
قصد مینماید آنچه را که اخذ و تصرف میکند از منفعة بوده باشد نظر باینکه مطلع هست شریک دیگر نیز
همین قصد تصرف در مال مشترک مینماید لکن مشخص نباشد که احد هما علاوه از دیگری متصرف
شده و بعد هم حین المحاسبه مشخص شد احد هما علاوه از دیگری تصرف و برداشت نموده در این
دو صورت راه ندارد که گفته شود چونکه احد هما از باب برداشت نموده باید بنای معادل علاوه
مختص بدیگری بوده باشد سیم آنست که احد هما علاوه از دیگری برداشت نموده و در حین تصرف
مشخص بوده که علاوه برداشت نموده خواه باذن شریک دیگر بوده یا باعدم اذن همین قدر مشخص
بوده که حین برداشت علاوه از شریک دیگر برداشت نموده در اینصورت نیز ظاهر اینست که کل نماء
بالمساوات یعنی بمقتضای قرارداد شراکت فیما بین قسمت میشود حکم باختصاص نمای مقدار علاوه
بشریک دیگر ممکن نیست بلی در صورت عدم اذن از شریک اثم و عاصی در تصرف خواهد بود
صورت چهارم آنست که علاوه از شریک دیگر تصرف نموده مثل اینکه ده تومان علاوه از شریک خود
برداشت نموده و قرار با شریک داده پنج تومان مثلا از مال شریک که در ده تومان میباشد معادل این

از سایر تنخواه مختص شریک بوده شریک نیز راضی باین مطلب شده در این صورت دور نیست نمائی
که حاصل از علاوه باشد مختص بان شریک بوده باشد مجملا مسئله محتاج برافعه است باستفتا درست
شدن مشکل است س چهار نفر بالاتفاق والاشتراک بنای کاروان سرائی گذاردند ودالان
ان را دو مرتبه فوقانی وتحتانی ساخته باشند وبه نفر از ایشان هرکدام حصه مختصه مشاعه خود را وقف
براولاد نموده یک نفر فوت شود ان سه نفر شریک که زنده اند اراده نمایند که بالاء حجرات وبیوتات تحتانی
خان مذکور مرتبه دیگر فوقانی احداث کنند از مال خود وهرکدام بنحوی وقف نموده دو نفر
براولاد ویک نفر بر عتبات وقف باشد واز مال خالص خود حجرات فوقانی بنا نموده باتمام رسانند
واز هنگام ساختن عمارات فوقانی ومرتبه ثانی باذن واطلاع شریک خود وحاکم شرع ومجوز شرعی
بناء احداث نمایند والحال ورثه شریک فوت شده میگویند که من در عمارات فوقانی که در اصل
کاروان سرا بعد از انکه بالاخانهای دالان ساخته شده بود ساخته اند باانکه بمال خود ساخته اند
شریکم وسه نفر دیگر میگویند که تو شرکت در بالاخانهای احدائی دفعه ثانی نداری اباورثه شخص
فوت شده از حجرات فوقانی اصل کاروان سرا رسد دارند بانه ح عبارت استفتا غیر ملایم است نظر
بانکه در اول تصریح شده که احداث بنای فوقانی از سه نفر شریک زنده شده ودر اخر ذکر شده که
احداث بنای فوقانی از یک نفر باذن واطلاع دو نفر شریک شده بعد از غمض عین از این مرحله
میگوئیم در ایجاد ومقام است مقام اول است که هرگاه عمارت تحتانی مشترک ما بین چهار نفر بوده
باشد اباحا جایز است در حق سه نفر احداث بنای فوقانی نمایند فوق عمارت تحتانی بانه جواب از این است
که وارث شریک متوفی در حین اراده بنای عمارت فوقانی با صغیر میباشد یا کبیر در صورت
اول شریک متوفی بانصب وصی بر صغار نموده است بانه اگر تعیین وصی نموده است در این صورت
اگر احداث عمارت فوقانی باذن وصی بوده باشد حرجی وائمی در حق سه شریک نخواهد بود وهم
چنین در صورتی که در حین اراده احداث عمارت فوقانی وارث متوفی کبیر بوده باشد واحداث
عمارات باذن ایشان بوده باشد در این صورت اذن حاکم شرع را در ان مدخلیتی نمیباشد پس استیذان
از حاکم شرع لغو وبیجا وبی ثمر خواهد بود بلی هرگاه وارث صغیر بوده باشد ومتوفی تعیین وصی
نموده باشد یا وصی فوت شده باشد یا بعزل حاکم معزول شده باشد در این صورت در حال صغر وارث
استیذان از حاکم شرع لابد منه است وهرگاه احداث عمارت در این صورت باعدم اذن از حاکم یا در
صورت وجود وصی باعدم اذن وصی شده باشد ان اشخاص یعنی سه شریک در این باب اثم وعاصی
خواهند بود چنانچه در صورت کبیر بودن وارث هرگاه احداث عمارت باعدم اذن کبیر بوده باشد
بانی عمارت اثم وگناه کار خواهد بود مقام ثانی است که هرگاه شرکاء ثلثه احداث عمارت فوقانی
نموده اند خواه باذن از وصی یا حاکم یا وارث بتفصیلی که مذکور شد یا باعدم اذن اباوارث متوفی

در این باب

در این عمارت فوقانی سهم وشریک خواهند بود بانه جواب از این است که بی اشکال شرکت انها در
این عمارات فوقانی ثابت نیست در صورتی که مشخص بوده باشد احداث ان عمارت فوقانی از
عین مال شرکاء ثلثه بوده است بلی وارث متوفی در این صورت مطالبه اجرت المثل محل عمارت معادل
سهم خود را میتوانند نمود لکن مسلط بر هدم نمودن ان عمارت هستند بی اشکال در صورتی که احداث
این عمارت از شرکاء ثلثه مستند باذن از وصی یا از خود وارث یا از حاکم بتفصیلی که مذکور شد
نبوده باشد واما هرگاه مستند بمحض اذن بوده باشد مسلط بودن وارث بر هدم عمارت در این صورت
محل اشکال است لکن دور نیست در این صورت نیز توانند هدم نمود خصوصا در صورتی که اذن
مستند بوصی یا حاکم بوده باشد سهما در صورتی که از عهده غرامت اخراجات برایند وانچه مذکور شد
در صورتی بود که احداث عمارت مستند بمحض اذن بوده باشد واما هرگاه مستند بمثل اجاره بوده
باشد در این وقت بابقای مدت اجاره تسلطی نمیباشد مراتب مرقومه در صورتی است که وارث
متوفی مسلم داشته باشند که احداث عمارت از عین مال شرکاء ثلثه شده چنانچه مفروض در سوال
است واما هرگاه مسلم نداشته باشند در این وقت محتاج برجوع بمرافعه شرعیه خواهد بود س چاه و
منبعی مشترک در میان دو دست خانه میباشد از دو صاحب وصاحب یکی از این دو خانه عمارت
جدیدی بنا گذارده خارج از این دو خانه وحوضی در ان احداث نموده مشتمل بر سه فواره اما از این
چاه ومنبع مشترک بدون اذن شریک اب بجهة حوض تازه احداث که در خارج بنا گذارده میتواند
برد بانه ج نظر بانکه تصرف احد شریکین در ملک مشترک باعدم اذن از شریک دیگر جایز نیست و
چونکه مفروض اینست که چاه مشترک است ما بین دو نفر وهم چنین منبع نیز مشترک است پس بردن اب
مشترک بان حوض جدید که مختص است باحد شریکین باعدم اذن ورضای شریک جایز نیست بعلاوه
این اب را با همان راه اب حوض مشترک پیشتر میبرد یا از راه اب دیگر اگر از همان راه اب مشترک است
این تصرف دیگر است در مال مشترک باعدم اذن شریک جایز نخواهد بود واگر از راه اب دیگر اب میبرد
این نمیشود مگر مبداء ان راه اب از منبع مشترک قرار دهد ان نیز باعدم اذن شریک جایز نخواهد بود
مجملا بردن اب مشترک از منبع مشترک باعدم اذن شریک جایز نیست وهو العالم س شخصی فوت شده
واملاکی از او باقی مانده نصف ان املاک را شخص متوفی عمارت نموده ونصف دیگر ساده بوده
باشد ویک وارث شخص متوفی ان نصف ساده را عمارت نموده باشد وبعد از عمارت وارث
دیگر از ولایت دیگر ایراد دعای مخلف شخصی را که فوت کرده نماید ایا در این صورت وارث غایب
از عمارت سهم میبرد یا از همین ساده را میبرد ج این شخص که عمارت ملک ساده را نموده با معترف
هست بر اینکه محل عمارت مشترک است ما بین او وما بین ان شخص مدعی یا خیر بلکه منکر است در
صورت اعتراف باشتراک احداث عمارت که در ملک مشترک نموده یا از مال مشترک که از مورث مخلف

شده مثلا نموده است یا احداث ان عمارت از مال مختص بخود نموده در صورتی که از مال مشترک بینهما احداث این عمارت را نموده باشد یا باذن این شریک نموده است یا باعدم اذن شریک نموده است پس مسئله متصور بچند صورت میشود صورت اولی انست که احداث عمارت در ملک مشترک از مال مشترک باذن شریک نموده باشد باین نحو ان شخص متصدی عمارت در سهم این شخص کانه وکیل او بوده در این صورت تشکیکی نیست که این عمارت مثل محل مشترک ما بینهما خواهد بود صورت ثانیه انست که احداث عمارت در ملک مشترک از مال مشترک بوده لکن باعدم اذن شریک بوده در اینصورت این شخص شریک که غایب بوده ظاهر اینست که مخیر بوده باشد ما بین انکه مقدار از عمارت را که معادل سهم او بوده باشد تصرف نماید باز ای حق خود یا انکه مطالبه نماید قدر الحصه مال خود را که ان شخص تصرف نموده باعدم اذن این شخص و صرف بنائی عمارت نموده چنانچه محل عمارت مشترک است بینهما اصل عمارت نیز مشترک خواهد بود و در صورتی که مطالبه وجه را نموده لازمست بر ان شخص که اجابت نموده باشد قدر الحصه مال او را تسلیم نموده باشد در این صورت این شخص میتواند مطالبه اجرت المثل ایام تصرف را از ان شخص نموده باشد بعلاوه مسلط است بر اینکه ان عمارت را خراب نموده باشد نظر باینکه مفروض اینست که احداث ان عمارت در ملک مشترک باعدم مسوغ شرعی بوده صورت ثالثه انست که احداث عمارت در ملک مشترک از مال مختص بخود نموده باشد در اینصورت این شخص غایب مسلط بر مطالبه عین ان عمارت نیست لکن میتواند مطالبه اجرت المثل ایام تصرف را از ان شخص نموده باشد بعلاوه مسلط است بر تخریب ان عمارت هست صورت رابعه انست که این شخص که احداث عمارت نموده منکر اشتراک ان ملک ساده است در این صورت چونکه ان شخص متصرف ذی الید است حق با اوست بر مدعی است اثبات مدعی به خود را نماید به بینه مجملا محتاج بمرافعه است باستفتا مشخص نمیشود س هرگاه زید بانی مسجد بجهة منع ورود و عبور کلب از بام مسجد خواهد اطراف بام مسجد را دیواری که مانع شود کشد و عمرو جار مسجد راضی نباشد که دیوار مشترک را بلند نماید یا میتواند یا نه ج نظر باینکه مفروض اینست که اصل ان دیوار مشترک است ما بین مسجد و جار مسجد لهذا چنین تصرفی باعدم رضای جار جایز نیست س در خصوص ابی که در قدیم بعد از خروج ان از چشمه وارد میشود بر اسطرخ واقع در باغ زید وان اسطرخ مقسم است که شرکاء ان اب از ان موضع بالمناوبه اب باملاک خود میبرند چنانچه راه این اب را بعضی شرکاء بکردانند که از موضع دیگر ببرند زید که صاحب باغ و اسطرخ میباشد متضرر میشود یا در اینصورت بعضی شرکاء میتوانند که در وقت نوبه خود اب بگردانند و از غیر مقسم ببرند یا خیر ج در صورتی که تغییر مجری اب موجب ضرر مسلمانی شود و عدم تغییر موجب تضرر مالک نوبه اب نشود ظاهر اینست که تغییر در مجری نمیتوان داد و هو العالم

در صورتی که احداث عمارت را نموده

کتاب القسمة

س هرگاه ماهتابی که مشاع کل شرکاء خانه بوده باشد بعضی از شرکاء خانه خواسته باشند که ماهتابی مزبور را تقسیم نمایند و در تقسیم ضرر ببعض شرکاء میرسد باین حیثیت که وضع خانه بجهة تقسیم نمودن در دیوار کشیدن در میان ماهتابی برهم خورد و ضرر بقیمة خانه میرسد و ماهتابی قابل تقسیم نباشد یا شرعا در اینصورت که بعض شرکاء راضی بتقسیم نباشند بجهة ضرر رسیدن ان تقسیم صحیح است یا نه ج در صورتیکه طالب قسمت بعض شرکاء باشد و قسمت موجب ضرر باشد نسبت بکل یا ببعض که راضی بقسمت وطالب ان نیست مانع از قسمت را جبر در قسمت نمیتوان نمود س ملکی مشترک بود میان چند نفر ما بین خود قسمت نمودند و هر یک سهم خود را متصرف گردیده بعد از چندی که گذشت بعضی از شرکا ادعا مینماید که من این قسمة را مسلم ندارم با کلام او در این باب مسموع است یا نه ج هرگاه این قسمت از شخصی بوده که امام یا نایب امام نصب نموده باشد که قسمت نماید بعد از قسمت تعیین هر یک از سهام بقرعه نموده باشد در این صورت قسمة لازم است احدی از انها نکول نمیتوانند نمود خواه بعد از قرعه راضی شده باشند باین قسمة یا نه و هرگاه این قسمت از منصوب امام یا نایب امام نشده باشد بلکه خود شرکاء کسی را تعیین نموده باشند که ما بین انها ملک مشترک را قسمة نماید یا خود شرکاء ما بین خود قسمة نمایند اگر بعد از قسمة تعیین سهام بقرعه نموده باشند بعد از قرعه راضی بمقتضای ان شده باشند ظاهر اینست قسمت لازم است احدی از انها عدول نمیتوانند نمود اگرچه مطلقا صیغه ما بین انها جاری نشده باشد و اما هرگاه قرعه اخراج نمودند لکن بعد از قرعه راضی نشده باشند ظانست عدول میتوانند نمود س دو نفر برادر جمع المال بودند در عمارت و املاک و سایر چیزها و زید پدری دارد و قلیلی از عمارت و املاک را امشاعا تملیک قبالة نکاح نامچه زوجه پسر خود کرده و بعد عمارت و املاک را با برادر خود قسمة نمودند الحال پسر زید تسلط دارد که بعمرو بگوید من با این قسمة راضی نیستم و قسمت خود را از کل عمارات و املاک باید بگیرم و از هر قسمی موافق سهم خود متصرف شوم ج اگر انچه قلمی شده واقعیت دارد یعنی دو برادر در حال حیوة املاک مشترکه را قسمة و مفروز نموده باشند و هر یک سهم مفروز خود را متصرف شده باشند در حال حیوة بعد از وفات احدهما با هر دو وارث تسلط ندارد که بگوید من این قسمة را قبول ندارم باید حال تقسیم نمایم بلکه لازم است بمقتضای ان قسمة معمول داشته باشد و اگر کلام در اصل قسمة داشته باشند یعنی ورثه منکر قسمة شرعی بوده باشند طی امر انها موقوف بمرافعه است س شخصی فوت شده

كتاب المضاربه

مس شخصی نقدی دارد و اجناس هم دارد و میخواهد اجناس را بعنوان مضاربه بعاملی داده باشد نوعی که شرعا بی عیب باشد بیان نمایند و هم چنین در صورتی که مال او منحصر بجنس باشد و نقد نداشته باشد ج مضاربه در غیر نقدین که عبارت از ذهب و فضه باشد متحقق نمیشود بلی شرعا تحقق مضاربه در صورت اولی ممکن است بچند وجه یکی انکه نقد را مال المضاربه داده بعامل که عقد مضاربه در نقد متحقق شود و بعد اجناس را بعامل بفروشد به بیع ذمه نه بعین مال المضاربه و عامل را ماذون نماید که اگر متاعی را خود مالک باشد باشود و صلاح رب المال را داند او را در معرض مبایعه در آورده از مال المضاربه بنا بر این جایز است عامل ان اجناس متعلقه باو را از مال المضاربه ابتیاع نماید و مال المضاربه را در عوض ثمن اجناس تسلیم رب المال نماید و دیگر انکه جنس را بدیگری بفروشد و اگر ان شخص مضایقه نماید شرط نماید در ضمن عقد که از جانب او نقروش رساند بنوعی که ضرر باو نرسد یا مشتری بخرد به بیع خیار شرط در مدت معین و رب المال نقد را بعامل داده بعنوان مضاربه شرط نماید که فلان مال را از فلان شخص ابتیاع نماید و مشغول معامله شود از مال المضاربه جنس را از ان شخص یا از وکیل او ابتیاع نماید و ثمن بازای ثمن اجناس رد شود برب المال و در صورت ثانی که مال منحصر باشد بجنس نقدی را از کسی قرض نموده بعامل دهد بعنوان مضاربه اجناس را بدستور مذکور معمول دارد مس هرگاه زید تنخواه معینی بعمرو بدهد بطریق مضاربه و مدتی عمرو مشغول معامله بوده باشد تا انکه زید متوفی شود و ورثه زید عمرو را دیده و اجازه و امضای معامله زید متوفی را نموده باشند و بعد بعضی از ورثه قدری از تنخواه بدست عمرو گرفته باشد بخیال انکه از نفع میکیرند حال باقی ورثه ادعا میکنند که تنخواه مال المضاربه را با منافع ماضیه بدهد عمرو میکوید ابدا صلا و فرعا نه اما به بعض ورثه داده ام یا بمجموع ورثه میتوانند کل تنخواه را از عمرو مطالبه نمایند یا بعضی که از عمرو پول نگرفته اند قدر الحصه ارثیه خود را اصلا و فرعا میتوانند مطالبه نمایند ج این مطالب که در این استفتا قلمی شده محتاج بمرافعه است باستفتا درست نمیشود خصوصا متعارف چنین شده هر کس بخاطر خواه خود انچه را نافع بحال خود میداند قلمی مینماید مجملا و لا معنی اینکه ورثه امضای معامله زید متوفی را نموده نفهمیدم و ثانیا انچه را که بعض ورثه داده غلط کرده است نظر باینکه مال مشترک بوده تصرف در مال مشترک موقوف برضا و اذن کل شرکا است و ورثه مطالبه کل تنخواه اصلا و فرعا میتوانند نمود و انچه را که بعض داده اگر ان بعض

ورثه او اموال او را قسمة نموده سهمی که بازای بعض ورثه قرار یافته شخصی امده ادعا مینماید که این عین متصرف فیها از من است و بتصرف میکوید که تو علم داری که عین مفروضه از من است یا مدعی علیه کل ورثه است یا همان متصرف در صورتی که قسم نفی العلم متوجه شود بتصرف و نکول از قسم نمود و مدعی عین مدعی بها را تصرف نمود یا این منشاء فساد اصل قسمت میشود بانه ج مسئله متصور بچند صورت میشود یکی انکه مدعی میکوید که این عین که متصرف هستی از من است و از تو بمن منتقل شده دوم انست که مدعی میکوید که این عین از منست و ذکر سبب مطلقا نمیکند سیم انست که بکوید این عین از منست تو بعنوان عدوان متصرف بوده در صورت اولی و ثانیه معلوم است که مدعی علیه همان متصرف است و در صورت عجز مدعی از اقامه بینه اگر قسم نفی العلم خورد فلا اشکال در صورت نکول از قسم نظر باینکه نکول از یمین در قوه اعتراف مدعی علیه است بحقیقة دعوی مدعی متصرف عین مدعی بها خواهد شد و این منشاء فساد قسمت اصل نمیشود و مدعی علیه را تسلطی بسایر ورثه نخواهد بود و اما در صورت اولی فظاهر و اما در صورت ثانیه *فکل لاصالة صحة القسمة و عدم تسلط علی سایر الورثه و احتمال کون السبب فی الدعوی الانتقال من المدعی علیه الی المدعی و لم یذکره فی الدعوی* و اما در صورت ثالثه پس اگر متصرف باز نکول از قسم نمود و مدعی القای دعوی بسایر ورثه ننموده ظاهر اینست باز چنین باشد پس مدعی کل عین مدعی بها را متصرف میشود و مدعی علیه را تسلطی بسایر ورثه نخواهد بود بجهة اینکه این ضرر بست خود باعث شده نظر باینکه اگر علم داشت نکول از قسم نمایست بکند و اگر مدعی القای دعوی بسایر ورثه نیز نمود اگر کل نکول از یمین نمودند مدعی متصرف عین مدعی بها میشود ظاهر اینست که باعث فساد اصل قسمت میشود پس مابقی ترکه بعد میماند مابین کل ورثه قسمت شود نظر باینکه دعوی در ان وقت در ترکه میت است و نظر بنکول کل ورثه از یمین کانه اعتراف بحقیت مدعی نموده اند و اگر بعضی نکول نمودند و بعضی قسم خوردند انکه قسم خورد سهم او برقرار میماند و انکه نکول نمود سهم او با متصرف ملک مدعی به تقسیم میشود و اگر ورثه فرض کنیم سه نفر باشند دو نفر که غیر متصرف باشد قسم نفی العلم خورند بخلاف متصرف که او نکول نمود بنا بر این دو نفر از قرار قسمت اولی برقرار میمانند و مدعی سهم متصرف را متصرف میشود در اینصورة شخص متصرف محروم خواهد بود از ترکه مورث در صورة انحصار ترکه در ان مثلا و از انجا ظاهر میشود جواب از سوءال که تقریرات اینست کجاست که هرگاه شخصی بمیرد و وارث او منحصر باشد ببسه پسر یکی از پسر او محروم باشد از ترکه یا انکه یکی از پسر نصف ترکه میت را ببرد و دو نفر دیگر هر یک ثلث بع کما لایخفی و در صورة ثالثه هرگاه متصرف قسم خورد و لکن دو نفر دیگر نکول از قسم نمایند در اینصورة نکول انها دو قوه اقرار در حق غیر است و نظر باینکه این بمنزله اقرار باشتغال ذمه مورث است بنا بر این میباید این دو نفر از سهم خودشان از عهده قسم مدعی برایند*

معترف بوده باشد مطالبه میتواند نمود یا از سهم او محسوب نماید و اگر علاوه داده باشد باید استرداد
نموده یا از عهده آن برآید مگر در صورتی که سایر ورثه از بابت سهم خود قبول نمایند س هرگاه زید با
چند نفر شریک بوده باشد و زید عامل باشد و چند نفر دیگر در خانهای خود بوده باشند که منافع آنچه ودیعه ضمن العقد شرط نموده باشند
باشد بعد از وضع اخراجات عامل مزبور ثلث نفع را شریک بوده باشد و دو ثلث دیگر از چند نفر
دیگر که در خانهای خود میباشند و شرکاء مزبور با عامل شرط نموده باشند که هرگاه در خارج وجهی
دیگر هم رسد بجهة شما که بان معامله کنید آنچه نفع عاید شود ما چند نفر که باشما شریک میباشیم این نفع
را نصفه شریک میباشیم آیا این شرط شرعا صورت دارد یا نه ج اگر مراد این است که شریک عامل با بقیة
شرکاء چنین قرار داده که منافعی که عاید او میشود از خارج مال الشرکة آن منافع را از قرار مسطور
ما بین شرکاء قسمت نمایند این راجع میشود بوعده یعنی عامل وعده نموده است که بنحو مسطور معمول
داشته باشد عمل بمقتضای وعده اگرچه راجح و مستحسن است لکن ظاهر اینست که حکم بوجوب آن نتوان
نمود بجملاً در ترک قسمت منافع خارجه بمقتضای قرارداد قطعا اشتغال ذمه بحق الناس نمیباشد لکن
کلامی که هست در استحقاق اثم و عقوبت و عدم آنست ظاهر اینست که اثمی و عقوبتی نداشته باشد
اگرچه در عمل بمقتضای آن اگر قصد قربت کند مثاب و ماجور خواهد بود س تنخواهی از زید نزد
عمرو بوده و ماذون در معامله هرکس و هر نحو که خواهد بوده که منافع حاصله آن را سه خمس رب
المال و دو خمس خود بردارد و با خالد بنای شراکت گذارده باشد که آنچه منافع حاصل شود سه خمس را
بجهة رب المال وضع نماید و یک خمس بجهة خود و یکی بجهة عمرو منظور دارد خالد اجناس واقعه
که سرمایه بوده بولایتی برده بفروش رسانیده و ابریشم خریده نموده بولایتی که عمرو بوده آورده
و باید که آنرا بولایت دیگر برده بفروش رسانیده و نفع حاصل از آن را علی النهج المقرر تقسیم نماید
خالد بعمرو میگوید باید من مبروم تفرقین میرسانم و خرج سفر مذکور را نمیخواهم با اتفاق من بیا تا
روانه شویم و جنس را تفرقین رسانیده هر یک نصیب نفع خود را برداریم یا خمس آن را بمن واگذار
تا جنس را برده بفروش رسانم و مایه را بتوبدهم نفع آن را که رسد منست بردارم عمرو راضی بهیچ
یک نمیشود و میگوید که من کل مال را باید بکری ببرم بدهم ببرد بفروشد و خرج سفر خود را بردارد
بعد از آن نفع رسد تو را بدهد یا خود میبرم و میفروشم و خرج سفر خود را برمیدارم و بعد از آن خمس
نفع رسد تو را میدهم و خالد راضی نیست که خرج سفر از آن وضع شود یا سخن خالد مسموع است
یا نه ج از قرار تقریر سوال معامله مذکوره بطریقة مضاربه است و نظر باینکه شرط است در صحة
مضاربه که مال المضاربه دراهم و دنانیر بوده باشد راس المال در سوال اجناس واقعه بوده مضاربه
صحیح نخواهد بود پس اگر بنحوی از انحاء عامل عمرو راضی نباشد قول او مسموع خواهد بود و در
منافع اگر بنحو قرارداد راضی باشند کلامی نیست والا خالد در ظرف مدت عمل مستحق اجرت المثل

خواهد بود س زید تنخواهی بصیغه مضاربه بنزد عمرو داشته فروخته و بعد از مضی مدت خانه
و ملکی در تنخواه طلب مذکور برداشته و از ما بقی مال المضاربه بدون اذن رب المال مبلغی خرج
تعمیر آن نموده که بفروشد چندی بعد خانه مذکوره را بزوجه خود بنصفه قیمتی که تمام شده رهن داده
و جه آنرا گرفته صرف امور خود نموده اما عمرو عامل میتواند بی اذن رب المال خانه مزبوره را رهن
بدهد و وجه آن را بمصارف خود برساند یا نه ج در صورتی که مطالب مرقومه مطابق واقع بوده
باشد یعنی خانه را از بابت تنخواه مال المضاربه برداشته باشد در رهن آن خانه بزوجه یا غیر موقوف
باذن رب المال است یا عدم اذن و امضاء رب المال رهن باطل است س چه میفرمایند در این مسئله که
زید تنخواهی بعمرو داده بعنوان مضاربه و مضاربه نامه از او گرفته بقرار معینی عمرو تنخواه زید را
جنس خریداری نموده حمل بولایت بعیده نموده و منافع کلی نموده قدری از آن تنخواه را رد نموده و
تتمه در نزد او باقی بود که زید متوفی شده و از او صغار و کبار چندی مانده احد از اولاد کبار که
وصی هم بوده کاغذ بعمرو مینویسد که تنخواه مزبور را از قرار قرارداد والد موصی عمل نموده حبس
نماید و با اشخاص که متدین باشند معامله نموده باشد بعد از چند سال قدری از تنخواه را طلبیده و
قدری هم برات باسم احد از اولاد کبار میکند که اصالة از قبل خود و وکالت عن قبل کبار دیگر
اخذ و قبض نماید با منافع کل تنخواه در عرض چند بن سال عمرو تتمه تنخواه را باقلیل منفعتی تسلیم مینماید
و منافع سنوات بعد از فوت زید را میفرماید که متعلق بخودم میباشد از اینکه تنخواه را من در ذمه
خودم گرفته معامله نموده ام با وجود نوشته وصی که از این قرار معمول باید بداری چنین عملی از عمرو
صحیح است یا نه و بر فرض عدم صحت تفریط در مال صغیر و کبیر نموده یا نه و منافع حاصله از اصل تنخواه
تابع اصل است یا با شخص مضارب است که عمرو باشد ج این کلام بسیار بسیار بی معنی است که کسی
ادعا نماید که من مال مردم را باعدم اذن مالک در ذمه خود قرار داده لهذا منافع حاصله از آن تنخواه مال
خودم میباشد قطعا چنین نیست بلکه نماتابع اصل مال است بلکه در چنین صورت که باعدم اذن مالک
چنین کاری نموده مشکل است که کسی بگوید که مستحق اجرت المثل میباشد بهرحال این کلام مخالف
شریعت مطهره است و منافی با ملت طاهره است بلی نمی این سخن اینست که اگر تنخواه تلف شده میباید این
شخص از عهده برآید نظر باعتراف خود با اینکه تنخواه مال المضاربه خسران آن با عامل نیست مجملاً این
کلام که کل نمای حاصل از آن مال متعلق بآن شخص عامل باشد بجهة تمسک بآنچه مذکور شد غلط محض
است در چنین صورت اگر رب المال بطریق قرارداد در اصل مضاربه با او رفتار نماید بسیار با مروت
و با انصاف معمول داشته خواهد بود

كتاب المزارعة والمساقات

س زيد مالك اب وملكى بود و با عمرو بنائى گذاشته كه باهم زراعت كنند و قرار دادى در ميان ايشان شد كه نصف ان ملك را عمرو زراعت كند و نصف ديگر را زيد و عمرو از محصول ان نصف فلان قدر بزيد دهد و باقى را خود بردارد و بان قرار داد كار او عمرو چند وقت دران ملك كار كرد من بعد ان قرار داد برهم خورد و قرار ديگر شد و هم چنين چند قرار داد شد تا اينكه زرع بهم رسيد لكن مجموع تخم را زيد داد بقصد اينكه بالاخره امر بهر جائى كه قرار گرفت تخم را بقدر حصه عمرو با او محسوب خواهد داشت و زيد تخم را از قرار قرار داد اخر با او محسوب داشت لكن زيد چيزى از ان تخم را بصيغه از صيغ ناقله از مبايعه يا مصالحه يا مواهبه بعمرو منتقل نكرد بعد از رفع محصول عمرو ميگويد كه قلبا بقرار داد اخر راضى نشدم بلكه منظور قلبى من قرار داد سابق بران كه شراكت در نصف بود و قرار داد اخر شراكت در ربع بود يا در اين صورت كه زيد چيزى از ان تخم بعمرو منتقل نكرده اين سخن عمرو از براى او ثمرى دارد يا نه ج نظر بانچه مفروض در سوء ال است كه اب و ملك مال زيد بوده و از تخم زيد دران ملك زراعت شده بنا بر اين كل زرع مختص بزيد خواهد بود و انچه كاو عمرو در انجا كار كرده باز اى ان مستحق اجرت المثل خواهد بود و انچه در اخر قلمى شده كه تخم را از قرار قرار داد اخر با او محسوب داشت اگر مقصود اينست كه زيد مدبون عمرو بود و تخم مملوك خود را باز اى طلب عمرو با او محسوب داشت و عمرو نيز قبول نمود بنا بر اين همان قدر مستقل ميشود بعمرو و حاصل ان مقدار زرع مختص بعمرو خواهد بود تسلط مطالبه علاوه بران را نخواهد داشت س و فيه غاية الاحتياج هل يصح المزارعة فى مثل ارض الخراج و المجهولة المالك و الفرض ان مرادهم من المالك فى ابواب المزارعة و المساقات هل هو المتبادر من مالك رقبة الارض ام يعمه و جميع الاقسام المذكورة من مالك المنفعة بالاجارة و الصلح و الوقف و نحوها و من لم يملك رقبة الارض و لا منفعتها فهل يصح منه المزارعة كالوزارع نحو هذه القرى ج انما بتوهم من بعض العبارات اختصاص المزارعة بصورة ملك الرقبة لكن الظاهر خلافه فيكفى فى ذلك تملك المنفعة على اى نحو كان و اما الوفرض انتفاء التملك للمنفعة كالاراضى المغصوبة فالظاهر عدم صحة المزارعة و انتفاء ثمراتها للقطع بان العامل هنا لم يوا خذ بالاجرة و يجوز للعامل التصرف فى الزرع باسره و لا يعطى منه شيئا للغاصب الذى فوض رقبة المغصوب اليه فبما اذا كان البذر باسره من العامل كما ينعكس الامر فيما اذا كان البذر باسره للغاصب

كتاب الوديعه

س زيد امانتى را نزد امينى ميگرستد كه بفلان كس بدهد بعد از وصول امانت بامين يقين ميداند كه امانت مرسولة نزد او مال عمرو است و بدمرسل و غير بدعاريه و غصب است و عمرو نيز مدعى بر امانت گرديده ميگويد كه اين امانت مرسولة نزد تو مال منست و امين نيز اقرار بر حقيت و مال او دارد و ميگويد نزد من فرستاده كه بفلان كس بدهم تو نميدهم يا عمرو شرعا تسلط بر اخذ مال دارد كه از امين بگيرد يا نه و امين امانت را بايكه بايد بدهد كه براءة ذمه بجهة او حاصل شود ج فى الحقيقه اگر انچه قلمى شده مطابق واقع بوده باشد يعنى ان شخص امين عالم بوده باشد كه مال مال عمرو است و بدمرسل مال بدغصب و عدوان بوده بر ان شخص امين لازم است كه چنين مال را تسليم مالك ان نمايد خواه شخص مرسل اذن در تسليم مالك بدهد يا نه و اين كلام از شخص امين باعلم او بر اينكه مال از عمرو است كه من بتو نميدهم نظر باينكه مرسل مال گفته است كه بفلان كس بده نه بتو منافى با امانت و مطابق شريعت مطهره نيست س هر گاه زيد امانتى در نزد عمرو گذارده باشد و قريب بهفده سال بطول انجاميده باشد و انچه عمرو بزيد تاكيد نموده كه امانت را ببر بدزيد اهمال نموده و امانت مزبوره بدون افراط و تفريط تلف شده يا بعمرو غرامتى هست يا نه ج در صورتى كه مراتب مرقومه مطابق واقع بوده باشد بعمرو غرامتى نخواهد بود

مخفی نماند که در هنگام مطبوع نمودن کتاب سوال و جواب مذکور منظور این بود که کتاب مزبور
بالتمام در یک جلد مطبوع شود و چون مطبوع نمودن ان بطول می انجامید و اغلب مردمان جویا و
طالب بودند که رجوع بان نموده از فوایدان بهره یاب شوند لهذا مشتمل بر دو جلد نموده یک جلد انرا
که مشتمل بر بیست کتاب است بهذه التفصیل مطبوع شده * المقدمة فی الاصول * کتاب الطهارة
* کتاب احکام الجنایز * کتاب الصلوة * کتاب الزکوة و الخمس * کتاب الصوم *
* کتاب الحج * کتاب الکفارات * کتاب الجهاد * کتاب الامر بالمعروف
والنهی عن المنکر * کتاب التجارت * کتاب الرهن * کتاب احکام المولی علیه
* کتاب الدین * کتاب الضمان والحواله * کتاب الصلح * کتاب الشرکه *
* کتاب القسمه * کتاب المضاربه * کتاب المزارعه والمساقات * کتاب الودیعه *

انشاءالله اگر حیات باقی باشد تتمه کتاب در جلد دیگر مطبوع خواهد شد و چون نور چشم عزیز مهربان
کامکارا قا محمد خلیل برادر کمتر بن ملا عبد الرزاق باعث و معین بر مطبوع نمودن و اتمام این کتاب بود
لهذا توقع از ناظرین این کتاب انست که بفاتحه و دعای خیر کمتر بن ملا عبد الرزاق و ایشان را مع
والدین باد و شاد فرمایند و ساعیان این امر او مصحح و والدین او را نیز بدعای خیر باد و شاد
فرمایند که در تصحیح این کتاب نهایت سعی و اهتمام و دقت تمام الاکلام نموده ابتدا دو سه نسخه این کتاب را
فراهم اورده یک نسخه را تصحیح نموده از روی ان کتاب مذکور مطبوع شد و چون بجهة عدم ربط
کتاب ان دو سه نسخه در بعضی فقرات باهم مختلف بود بعد از مطبوع شدن کتاب مذکور مجددا
نسخه صحیح دیگر که از روی نسخه اصل تصحیح شده بود بدست اورده ثانیا سعی تمام در
مقابله و تصحیح ان نموده هر جا که سهو و غلطی که در نسخها واقع شده بود
تصحیح شد تحریرا فی غره شهر شعبان المعظم سنه سبع و اربعین
و ماءتین بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة
علی هاجرها الاف الثناء و التحیة
فی ۱۲۴۷

کتابخانه
مجلس شورای ملی